درد اهل ذمه

نگرشی بر زندگی اجتماعی
اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر صفوی

پژوهش و نگارش
یوسف شریفی

ویراستار علمی و ادبی
رضا گوهرزاد

۱۳۸۷

نام کتاب: درد اهل ذمه
پژوهش و نگارش: یوسف شریفی
ویراستار علمی و ادبی: رضا گوهرزاد
چاپ نخست: زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی- ۲۰۰۹ میلادی
ناشر: مؤلف
صفحه‌آرایی، تنظیم، چاپ و پخش: شرکت کتاب

Darde- Ahle - Zemeh
The Suffering of the Dhimmitude in Iran
Yousef Sharifi
Editor: Reza Goharzad
First Edition-2009
Publisher: Yousef Sharifi
I S B N: 1-59584-173-3

Printing & Distribution by: Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com
e-mail: Ketab1@Ketab.com

در این کتاب می خوانید

فصل دوم: سلطنت شاه سلیمان

فصل سوم: سلطنت شاه سلطان حسین

فصل چهارم: بررسی چند مورد اجتماعی

فصل پنجم: قانون ارث اقلیت‌های مذهبی بر مبنای فقه اسلامی

فصل ششم: جزیه اهل ذمه

فصل هفتم: لباس مخصوص و علامت‌های مشخصه اهل ذمه

فصل هشتم: طهارت و نجاست غیر مسلمانان

فصل نهم: دیه اهل کتاب – نابرابری انسان ها

پیوست‌ها

توضیحات، واژه های کلیدی

منابع

انگیزه

بهار سال ۱۳۶۷ شمسی بود، حدود ده سال از انقلاب اسلامی در ایران می‌گذشت، شبی به دعوت یکی از دوستان یهودی به مجلس جشنی که در خانه خود برگزار کرده بود، رفته بودم، ساعت حدود یازده شب، چند ساعتی از آغاز جشن گذشته بود، که پاسداران انقلاب اسلامی به محل جشن ریختند و تمام میهمانان را از زن و مرد همراه با صاحب‌خانه بازداشت کردند و با مینی‌بوس‌هایی که از پیش به محل آورده بودند، به یکی از کمیته‌های انقلاب بردند. شب را تا صبح، بازداشت و در کمیته گذراندیم، صبح روز بعد، یکایک ما بازداشت شدگان با سپردن وثیقه‌ای چون سند خانه و یا سند ماشین، به طور موقت آزاد شدیم.

پس از حدود دو ماه، از سوی دادگاه انقلاب به همه اطلاع دادند که در روزی معین به یکی از شعبه‌های دادگاه‌های انقلاب مراجعه کنیم. در صبح روز تعیین شده همه به دادگاه انقلاب رفتیم. چند ساعتی را در حیاط دادگاه منتظر ماندیم. بعدازظهر بود که اسامی را

خواندند و افراد به صورت گروه‌های پنج نفری برای محاکمه به اتاق دادگاه برده شدند. من را همراه با چهار نفر دیگر از دوستانم به دادگاه بردند، از پنج نفری که محاکمه می‌شدیم، سه نفر یهودی، یک نفر از دوستان مسلمان و دیگری دوستی بهایی بود. رییس دادگاه آخوند یا حجت‌الاسلام میان‌سالی بود و مرد جوانی که ته ریشی داشت منشی دادگاه بود. به دستور آخوند رییس دادگاه هر یک خود را معرفی کردیم و مذهب خود را که پرسیده شده بود، گفتیم. در این هنگام آخوند رییس دادگاه رو به دوست مسلمان ما کرد و گفت:

«حاج‌آقا من نمی‌دانم شما چطور به خانه یک یهودی رفته‌اید؟ غذای آن‌ها را خورده‌اید! چای و آب آن‌ها را نوشیده‌اید! اگر دست یک یهودی به دست من بخورد و عرق دستش دست مرا تر کند، دست من نجس می‌شود، نمی‌دانم شما چطور غذای آن‌ها را خورده‌اید؟»

محاکمه گروهی، بیش از پنج دقیقه طول نکشید، دوست مسلمان ما خوشبختانه آزاد شد و ما سه نفر یهودی هر یک به هفتاد ضربه شلاق محکوم شدیم و آخوند رییس دادگاه دوست بهایی ما را، علاوه بر محکوم کردن به هفتاد ضربه شلاق، به دو سال تبعید در یکی از شهرهای بد آب و هوا هم محکوم کرد. یک جرم معین از نظر دادگاه و سه مجازات مختلف. هر یک از میهمانان را پس از محاکمه چند دقیقه‌ای به زیرزمین دادگاه انقلاب بردند و حکم شلاق را در مورد آنان اجرا کردند. از هفتاد ضربه شلاقی که به آن محکوم شده بودم، بیست ضربه را محکم زدند و پنجاه ضربه باقیمانده را هم به صورت نمایشی آرام زدند. ساعتی بعد با پشتی زخمی از ضربات شلاق و روحی بسیار آشفته و قلبی شکسته به خانه آورده شدم. چند روزی در خانه بستری بودم و یکی از دوستان پزشک، هر روز پانسمان زخم‌های پشتم را عوض می‌کرد. پس از گذشت حدود دو ماه، از زخم‌های شلاق اثری نبود، ولی اثر زخم سخن حجت‌الاسلام رییس دادگاه انقلاب اسلامی من را رها نمی‌کرد. به دست‌هایم نگاه می‌کردم و در آن‌ها به دنبال نجاست می‌گشتم. در آن دوران در بحران روحی

بســیار بدی بسر می‌بردم، کشمکش عجیبی در درون خود داشتم، از خود می‌پرســیدم در حالی که نــگاه دادگاهی که باید از حقوق من به عنوان یک شهروند ایرانی دفاع کند نسبت به من چنین است، آیا زندگی کردن من و خانواده‌ام در زیر یوغ چنین حکومتی درســت، عقلانی و قابل‌تحمل است.

پس از این رخداد، همسر و فرزندانم با گرفتن گذرنامه به خارج از ایران رفتند، دولت اسلامی به من گذرنامه برای خروج از کشور نداد.

غروب یک روز زمستان همان سال بود که از زاهدان حرکت کردیم، من با یک خانواده پنج نفــری یهودی دیگر همراه بودم، پدر و مادر و ســه پسر بچه‌ی کوچک، چهار روز بود که در زاهدان منتظر بودیم که راه‌ها امن شــود و از مرز عبور کنیم. بعدازظهر بود که خبر دادند که راه‌ها امن است.

غروب بــود که همراه با کاروان قاچاقچیــان حرکت کردیم، آن‌ها کالاهای قاچاق را با وانت‌هایی به پاکســتان می‌بردند، ما هم همراه آن‌هــا می‌رفتیــم. عقب یکی از وانت‌ها ســوار شــدیم. وانت‌ها پر از گونی‌های جنس قاچاق بود، فضای کوچکی هم در انتهای وانت برای نشستن ما خالی گذاشته بودند. پیرمرد بلوچ که چند روزی میهماندار ما بود کاسه آب را پشت سر ما خالی کرد. چه مهربان در این مدت از ما پذیرایی کرده بود، غذا برای ما آماده کرده بود، ظرف‌های غذای ما را بدون احساس نجس بودن شسته بود.

هوا تاریک شــده بود که از زاهدان خارج شــدیم، کاروان وانت‌ها پشــت ســر هم زنجیروار حرکت می‌کردند. راننده‌ها مسیر راه را در بیابان به خوبی می‌شــناختند. با چراغ خاموش حرکت می‌کردند. در پشت وانت به آسمان صاف و پرستاره بلوچستان نگاه می‌کردم، فکرم به هر ســوی پرواز می‌کرد، از خود می‌پرسیدم من در این شب سرد زمستانی در بیابان‌های بلوچستان، همراه با کاروان قاچاقچیان چه می‌کنم؟ چرا اینجا هستم؟ از چه چیز فرار می‌کنم؟ چرا فرار می‌کنم؟

چه جرمی مرتکب شده‌ام که باید این‌گونه از کشور مادری‌ام خارج شوم؟ خاطرات و رخدادهای گذشته در ذهنم عبور می‌کردند.

کاروان وانت‌ها جاده زاهدان –میرجاوه را قطع و از عرض جاده عبور می‌کند. کاروان در بیابان حرکت می‌کرد و ما ساعت‌ها بود که در فضای کوچک پشت وانت نشسته بودیم. شب از نیمه گذشته بود، حدود یک بامداد بود که کاروان در بیابان ایستاد. راننده‌ها پیاده شدند، مرد قاچاقچی رابط ما هم پیاده شد و به ما نزدیک شد گفت: **از پشت وانت پیاده شوید**، پیاده شدیم. سیگاری روشن کرد به طرف ما آمد گفت: **از مرز عبور کردیم، حالا در پاکستان هستیم**. یک لحظه خشکم زد اصلاً خوشحال نشدم، ناگهان احساس کردم درونم خالی شد، احساس کردم قسمتی از وجودم را از دست داده‌ام و خود را گم کرده‌ام، بی‌اختیار روی زمین نشستم سرم را بین دو دست گرفتم. اشک‌هایم بی‌اختیار از چشمانم جاری شد و گونه‌هایم را خیس کرد. رابط پهلویم آمد، دستش را روی شانه‌هایم زد پرسید: **حالت خوب است**؟ گفتم **آره**.

هنگامی که به کراچی رسیدم با بسیاری از ایرانیان گریخته از میهن روبرو شدم. جوانانی که از جنگ گریخته بودند و روزها در شهر سرگردان می گشتند. مصرف مواد مخدر بین این جوانان چه بیداد می‌کرد. خانواده‌های بهایی را دیدم که به همین ترتیب از ایران خارج شده بودند. افراد بسیاری که به طور موقت به پاکستان آمده بودند تا از کشوری دیگر ویزا بگیرند و به آن‌جا بروند. یک‌سال‌ونیم در راه بودم که به آمریکا رسیدم، پس از مدت‌ها تمام خانواده دوباره دور هم جمع شدیم.

چند سالی طول کشید که مشکلات و بحران‌های مهاجرت را پشت سر گذاردم و در اولین زمان فراغتی که برایم فراهم شد، در پی پاسخ به پرسش‌هایی که در این مدت، همیشه ذهن مرا می‌آزرد گشتم. ریشه‌های این تعصبات و خرافات در کجاست؟ چرا غیرمسلمانان

نمی‌توانند در یک جامعه اسلامی دارای حقوق برابر با مسلمانان باشند؟ در جستجوهای خود که نگاه نجس بودن یهودیان از کجا ریشه می‌گیرد، مجبور شدم که به گذشته‌های تاریخی مراجعه کنم، مشاهده کردم که بسیاری از این خرافات و تعصبات ریشه در عصر صفوی دارد. به داستان پر درد زندگی زرتشتیان و یهودیان در آن دوران برخوردم. از این روی در این نوشته سعی شده است که موقعیت اجتماعی و مذهبی اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر صفوی مورد بررسی قرار گرفته و مشکلاتی را که این اقلیت‌ها در آن روزگار با آن روبرو بوده‌اند، شرح داده شود.

در آغاز کار، قصد داشتم چند صفحه‌ای به صورت مقاله کوتاهی بنویسم، ولی هنگامی که نخستین نوشته‌هایم را به زنده‌یاد دکتر هوشنگ ابرامی سپردم، او پس از مطالعه پیشنهاد کرد که کار را ادامه دهم و پژوهش بیشتری انجام دهم و نوشته‌ها را کامل‌تر کنم. روانش شاد باد.

نوشته‌هایی که در پیش رو دارید حاصل پرسشی است که آن روز در دادگاه انقلاب اسلامی به ذهن من خطور کرد.

واقعه‌ای در اواخر عصر صفوی برای یهودیان در ایران رخ داده است که طی آن ایرانیان یهودی را به زور مجبور کردند که از یهودیت دست بردارند و مسلمان شوند. بهانه‌ای که برای این اجبار به تغییر دین آوردند این‌گونه بود که چون به باور فقیه زمان، یهودیان نجس هستند و باید از داخل جامعه مسلمانان اخراج گردند، تا نجاست آنان مسلمانان را آلوده نکنند. برای بررسی این واقعه از سه منبع مختلف استفاده شده است که هر یک از این منابع، از دیدگاه خاص خود واقعه را شرح داده‌اند. کوشش من بر این بوده است که با مقایسه گزارش‌های هر سه منبع، واقعیت رویداد بهتر روشن شود.

در کتاب در بخشی مجزا، پنج مشکل اساسی را که جامعه‌های غیرمسلمان ایرانی، در طول تاریخ در ایران با آن روبرو بوده‌اند، مورد

بررسی قرار گرفته است. این پنج مشکل عبارتند از:

۱- قانون ارث اقلیت‌های مذهبی

۲- جزیه اهل ذمه

۳- لباس مخصوص و علامت مشخصه اهل ذمه

٤- طهارت و نجاست غیر مسلمانان

٥- دیه اهل کتاب

در پژوهش و نگارش این کتاب، کوشـــش شده است تا جای ممکن از منابع دســـت اول استفاده گردد و در هر بخشی از نوشته‌ها، که از منابع مختلف استفاده شده است، آن بخش بصورت حروف برجسته مشـــخص شده و منابع مورد اســـتفاده، در پای نوشته‌ها آورده شده است.

با آوردن پیوست‌هایی در انتهای کتاب کوشش شده است که خواننده بتواند تصویر بهتـــری از رویدادها، احکام و یا نظام فکری و عقیدتی چند نفر از فقیهان بزرگ شیعه و یا اندیشمندان دوران مشروطیت، در رابطه با غیرمسلمانان داشته باشد. جدول زمانی سلطنت پادشاهان صفوی در انتهای کتاب آمده اســـت. با واژه‌نامه‌ای که به پایان کتاب افزون شده، سعی گردیده است که واژه‌ها و اصطلاح‌هایی را که ممکن است برای خواننده ناآشنا باشد، شرح داده شود.

در این‌جا از تمام کســـانی که در این مدت برای انجام این کار من را یاری داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم. جا دارد که بار دیگر از زنده‌یاد دکتر ابرامی یاد کنم، روانش شـــاد. از همسرم مینو تشکرمی‌کنم که کار حروف‌نگاری اولیه‌ی نوشته‌های مرا بر عهده گرفت و این همیاری را به خوبی به انجام رســـاند. از دوست عزیزم آقای رضا گوهرزاد که ویرایش علمی و ادبی این کتاب را انجام داد و از نظرات ســـازنده‌اش در سامان کتاب بهره‌ها برده‌ام، سپاسگزاری می‌نمایم. از آقای فریار نیکبخت که نوشته‌هایم را خوانده و نظرات سازنده‌ای را ارائه داد و از آقای بیژن خلیلی که امکانات شرکت کتاب را برای این کار در اختیار من قرار دادند، به شایستگی سپاسگزاری می‌نمایم.

سـرانجام، از خوانندگان عزیزی که کتاب را مطالعه می‌کنند درخواست می‌نمایم در صورتی که به منابع، مدارک و یا نوشته‌های دیگری در زمینه زندگی اقلیت‌های مذهبی در ایران، دسترسی، اطلاع و یا در اختیار دارند با من تماس بگیرند تا بتوان در آینده از آن‌ها بهره گرفت. لازم می‌دانم این نکته را به خوانندگان عزیز یادآور شوم که من هرگز خود را در جایگاه یک پژوهشگر و یا نویسنده حرفه‌ای نمی‌دانم، از این روی ممکن است کتاب دارای اشتباه‌ها و کاستی‌هایی باشد. در صورتی که بتوانند نظرات اصلاحی خود را با پست الکترونیکی
ahlezemeh@yahoo.com
با من در میان بگذارند، سپاسگزار خواهم شد.

یوسف شریفی- لس‌آنجلس

آبان ۱۳۸۷ خورشیدی -نوامبر ۲۰۰۸ میلادی

مقدمه

عصـــر صفوی، عصر شـــگفت‌انگیزی در تاریخ ایران اســـت. این دوران از ســـال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲میلادی با تاجگذاری شـــاه اسماعیل آغاز می‌شـــود و در ســـال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۲ میلادی با فتح اصفهان به دســـت محمود افغان به‌پایان می‌رسد. در این دوره حدود دویست و بیست ساله، دگرگونی‌های اساسی و بنیادی در زمینه‌های مذهبی، اجتماعی و سیاســـی در ایران به‌وقوع می‌پیوندد. در این عصر برای نخستین بار، شیعه اثنی‌عشری، مذهب رسمی ایران می‌شود.

شاه اسماعیل اول پایه‌گذار سلسله صفوی، در سن سیزده سالگی در سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲ میلادی تاجگذاری می‌کند. او اجداد خاندان خود را به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ تا ۷۳۵ قمری/۱۲۵۲ تا ۱۳۴۵ میلادی) صوفی هم‌زمان با حاکمیت مغول در ایران می‌رساند. اجداد شاه اسمعیل از شـــیخ‌صفی تا او به ترتیب شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، صدرالدین، خواجه‌علی، شیخ‌ابراهیم، شیخ‌جنید و شیخ‌حیدر بوده‌اند و شاه اسماعیل، خویشتن را سید حسینی می‌خواند[1] و تاریخ‌نویسان

۱- **دانـش پـژوه. محمدتقی: مقاله یک پرده از زندگانی شـاه طهماسـب صفوی**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انســـانی مشهد، سال هفتم شماره چهارم شماره مسلسل ۲۸، زمستان ۱۳۵۰، صفحه ۹۱۵.

طـرف‌دار خاندان صفوی، نسـب نیـاکان شـاه‌اسمعیل را تا امام موسی‌کاظم و حضرت علی می‌رسـانند.[۱] او اعتقاد و تعصب زیادی بـه مذهب شـیعه دوازده امامی داشـت. احمد کسـروی با توجه به بررسـی‌های تاریخی که انجام داده، معتقد است که شیخ صفی‌الدین اردبیلی اصولا شـیعه نبوده، بلکه شـافعی مذهب بوده است.[۲] دکتر نظام‌الدین مجیر شـیبانی هـم با توجه به تحقیقاتی کـه انجام داده، معتقد است که شیخ‌صفی شافعی مذهب بوده است.[۳] هنگامی‌که شاه اسمعیل به سـلطنت رسید، اکثریت بزرگی از مردم ایران سنی مذهب بودند و شهرهای اصلی شیعه‌نشین ایران، منحصر به چند شهر قم، ری و کاشـان بود.[٤] از نخستین اقداماتی که پادشاه خردسال، پس از تاجگذاری انجام داد، رسمی کردن مذهب شیعه دوازده امامی در ایران بود.[٥]

در آغاز عصر صفوی، شـاه اسماعیل که با کمبود علمای شـیعه در ایران روبرو می‌شود، علمای شیعه را از جبل‌عامل لبنان و بحرین بـه ایران دعوت می‌کنـد و مهاجرت جبل‌عاملی‌ها بـه ایران در تمام دوران صفـوی ادامه پیدا می‌کند. جبل‌عاملی‌ها در دولت‌های صفوی به مناصب و مقامات بسـیار بالای سیاسی و مذهبی دست می‌یابند، تا حدی که شـاه طهماسب، دومین پادشاه صفوی، طی فرمانی عملا اداره تمام امور اداره کشـور را به شـیخ علی کَرَکی، عالِم مهاجر از جبل‌عامل می‌سپارد. در این حکم که شاه طهماسب برایَ علی کرکی صادر کرده، دسـتور داده است که تمام سـادات، اکابر و اشراف و

۱ – **پیرزاده زاهدی. شـیخ حسـین: سلسلة‌النسـب صفویه**، به کوشش پرفسور ادوارد براون، برلین، انتشـارات ایرانشـهر، ۱۳٤۳ قمری، صفحه‌هـای ۱۰ و۱۱، چاپ مجدد در تهران، اقبال، ۱۳۵۱.

۲– **کسـروی. احمد: شـیخ‌صفی و تبارش**، تهران، انتشـارات جار، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ شمسی).

۳– **مجیر شـیبانی. دکتر نظام الدین: تشـکیل شاهنشـاهی صفویه**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤٦، صفحه های ٤٦ تا ۵۲.

٤– **جعفریان. رسـول: مقاله پیشـینه تشیع در کاشـان**، از کتاب: مقالات تاریخی دفتر دوم، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷٦ ، صفحه ۳٤٦.

۵– **طاهری. ابوالقاسم: تاریخ سیاسی اجتماعی ایران**، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳٤۹، صفحه ۱۵۰.

وزرا و ســـایر ارکان دولت، باید شیخ کرکی را مقتدای خود قرار دهند و در جمیع امور از او اطاعت کنند. شــاه طهماســـب این اختیار را به شـــیخ‌کرکی داد که او می‌تواند هرکس از امــرای دولتی، نظامی و یا امرای امور شرعی را عزل و یا نصب نماید. با این حکم شاه طهماسب تمام امور مملکت ایران را به شــیخ‌علی کرکی که به شیخ‌عرب مشهور بود واگذار می‌کند.[۱] خط‌مشی سیاسی و مذهبی عصر صفوی را عملا ایــن گروه از علمای مهاجر جبل‌عاملی تعیین و مشــخص می‌کردند. گروه جبل‌عاملی‌ها در برقراری بسیاری از تعصبات مذهبی در ایران، نقش بسیار مهمی داشتند.

شاه اسماعیل می‌پنداشت که برای پیاده کردن مذهب شیعه دوازده امامــی در ایران، وظیفه‌ای الهی برعهده او گذارده شــده اســـت و او می‌باید تمام مردم ایران را به هر صورت و به هر بهایی به دین اسلام و مذهب شیعه درآورد. او هنگامی که تبریز را بدون هیچ‌گونه مقاومتی فتح کرد، خواســـت خطبه را به نام دوازده امام بخواند، یارانش به او یادآور شـــدند که از سیصد هزار تن مردم تبریز دویست هزار تن آنان سنی هستند و اگر خطبه به نام دوازده تن امام خوانده شود، مردم سر به شورش برمی‌دارند،[۲] او در پاسخ گفت:

> **«... مرا به این کار بازداشــته‌اند و خدای عالم با حضرت، همراه من‌اند و من از هیچ‌کس باک ندارم به توفیق الله تعالی، اگر رعیت هم حرفی بگوید شمشــیر از غلاف می‌کشم و به عون خدا یک کس را زنده نمی‌گذارم.»**[۳]

پیروان شــاه اسماعیل رسالت پیامبرگونه‌ای برای او قائل بودند و او را در حد امامان می‌پنداشتند.

> **«او با غلو مذهبی که داشــته و خود را نور خدا می‌دانســته... به قزلباشان و سرخ سران و صوفیان و درویشان جانباز و کارکنان دســتگاه خود که بیشــتر ترک بوده و از رومیان آسیای کوچک که**

۱- **جعفریان. رســول: دین وسیاست در دوره صفوی**، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰، صفحه ۹۵.

۲ - **تاریخ سیاسی اجتماعی ایران طاهری**، صفحه ۱۵۱.

۳- **عالــم آرای صفوی، به کوشــش یدالله شــکری**، تهران، انتشــارات اطلاعات، ۱۳۶۳، صفحه ٦٤.

پیشینیان آن‌ها شیخ جنید [جد شاه اسمعیل] را خدا می‌دانسته‌اند، دستور می‌داده است که او را سجده کنند.»[۱]

بازرگانی ونیزی که در آن دوران در تبریز بوده است، در خاطرات خود به اعتقاد عجیب و پیامبرگونه‌ای که پیروان شـــاه اسماعیل برای او قائل بودند، اشـــاره می‌کند. او در خاطرات خود می‌آورد که پیروان اسماعیل، او را در حد خدایی می‌دانستند:

«ایــن صوفی را مردم کشــورش مانند خدا دوســت دارند و تکریم و تعظیم می‌کنند، به خصوص ســپاهیانش که بســیاری از آنان بی‌زره به جنگ می‌روند و انتظار دارند که اسماعیل در پیکار نگهدار ایشان باشد. همچنین کسانی دیگر هستند که بی‌زره و جوشن به جنگ می‌روند و راضی‌اند که در راه پادشــاه خود کشــته شــوند. از این رو با ســینه‌های برهنه به پیــش می‌تازند و فریاد می‌زنند «شــیخ شیخ». نام خدا را در سراســر ایران فراموش کرده و فقط اســم اسماعیل را به خاطر ســپرده‌اند. اگر کسی هنگام سواری از اسب بر زمین افتد یا پیاده شود هیچ خدای دیگری را جز شیخ به یاری نمی‌طلبد،... همه مردم ایران بخصوص سپاهیان اسماعیل او را جاوید می‌دانند. اما شــنیده‌ام که اسمعیل از این‌که او را خدا یا پیغمبر بخوانند خشنود نیست.»[۲]

اسماعیل در تبریز بیمار می‌شــود، به نحــوی که حکما از معالجه او قطع امید می‌کنند. نجم زرگر، ســردار شــاه اسماعیل او را در حال مرگ می‌بیند، دســت دعا بر می‌دارد که «**خدایا من عمر خود را به او بخشــیدم جان مرا بگیر و به این شهریار شفایی کرامت کن... به این سرور که فراش دین است و رواج دهنده مذهب اثنی‌عشر**» همان شب شاه بهبودی می‌یابد و نجم سه ساعت بعد می‌میرد.[۳]

شاه اسماعیل برای شیعه‌سازی مردم ایران از هیچ‌گونه خشونت، قتل و خونریزی پرهیز نکرد و در تاریخ، موارد بسیاری از قتل‌عام‌های مردم ایران که به دست شاه اسماعیل صورت گرفته، ثبت شده است،

۱- **مقاله یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی- دانش پژوه**، صفحه ۹۱۶.

۲- **ســفرنامه‌های ونیزیــان در ایــران**، ترجمه دکتر منوچهر امیــری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، بخش سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران، صفحه‌های ۴۲۸ و ۴۲۹.

۳- شــرح کامل این داســتان در کتاب «**عالم آرای صفوی**» صفحه‌های ۳۰۴ تا ۳۰۶ آمده است.

برای نمونه به چند مورد آن اشـــاره می‌شود. شـــاه اسماعیل پس از شکست الوند شـــاه به تبریز آمد و تبریزیان بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم شدند، او به پیشـــنهاد علمای امامی گروه تبراییان را در شهر تبریـــز به راه انداخت، در حالی که آنان در شـــهر حرکت می‌کردند با صدای بلند سِـــب (دشـــنام) خلفای ســـه‌گانه، عمر و عثمان و ابوبکر و تمامی گروهِ ســـنیان و دشـــمنان دوازده امام می‌گفتند. دسته‌ای از تبرداران و قورچیان سرخ کلاه مامور شده بودند که به دنبال تبراییان راه افتـــاده و هر کس را کـــه از ادای جمله «**بیش باد و کم مباد**» غفلت ورزد، دردم هلاک کنند و هر کس را که سد راه ایشان شود به ضرب تبـــر بر خاک اندازند.[۱] با این که تبریزیان بدون هیچ مقاومتی تســـلیم شـــده بودند ولی شاه اسماعیل بسیاری از تبریزیان را به قتل رساند، بازرگان ونیزی که در آن هنگام در ایران بســـر می‌برده است در مورد قتل‌عام مردم تبریز می‌نویسد:

> «... **ســـپس رو به تبریز نهاد [شـــاه اسماعیل] و در آن‌جا با هیچ مقاومتی روبرو نشد. با این همه بسیاری از مردم شهر را قتل‌عام کـــرد. حتی کســـانش زنان آبســـتن را بـــا جنین‌هایی که در شـــکم داشتند کشتند. گور سلطان یعقوب و بسیاری از امیرانی را که در نبرد دربند شرکت جسته بودند نبش کردند و استخوان‌های‌شان را ســـوختند. ســـیصد تن از زنان روســـپی را به صف درآوردند و هریک را دو نیمه کردند،... حتی همه سگان تبریز را کشتار کردند و مرتکب بسیاری فجایع دیگر شدند.**»[۲]

از دیگر شاهدانی که در آن زمان در ایران بوده و گواهی به خشونت و قتل‌عام تبریزیان، به دســـت شـــاه اسماعیل را داده اســـت، مسافر ونیزی **آنجوللو**[۳] است. او اشاره می‌کند که شاه اسماعیل بیست هزار نفر از مردم تبریز را کشت، حتی زنان و کودکان را به قتل رساند، او گروه بسیاری از عالمان سنی مذهب تبریز را کشت. تا این‌که:

۱- **تاریخ سیاســـی اجتماعی ایران طاهری**، صفحه ۱۵۲ به نقل از تاریخ شـــاه اسمعیل، موزه بریتانیا، ورق ۷٤**b**.

۲- **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، بخش سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران، صفحه‌های ٤۰۸ و ٤۰۹.

3 - Giovan Maria Angolello

«سرانجام همه مردم پیرامون آن سامان فرمان او را گردن نهادند و همه ساکنان شهر شعار او را که جبه‌ای سرخ رنگ بود برتن کردند. در این نبرد بیش از بیست هزار تن کشته شدند. آن‌گاه فرمان داد تا استخوان چند تن از بزرگان را از گور بیرون آوردند و سوختند.»[۱]

نجم ثانی سردار شاه اسماعیل تمام مردم شهر قرشی یا نخشب، در خراسان بزرگ، در شرق ایران را قتل‌عام کرد. در این قتل‌عام ده‌ها هزار تن به قتل رسیدند، زنان و کودکان را هم بقتل رساندند. نجم ثانی دستور داد حتی حیوانات شهر قرشی از قبیل سگ‌ها وگربه‌ها را هم به قتل رساندند و موجود زنده‌ای را در این شهر باقی نگذاشتند.

«...فرمود که حتی سگ‌ها و گربه‌های قرشی را به قتل در آورند و فرمود که هموار کنید.»[۲]

از مردم دیگر شهرهایی که به دست قزل‌باشان صفوی قتل‌عام شدند می‌توان از شهرهای زیر نام برد. در سال ۹۱۰ قمری/۱۵۰٤ میلادی شاه اسمعیل بی‌بهانه به شهر طبس حمله برد و هفت‌هزار از ساکنان بی‌گناه شهر را کشت.[۳] پس از شکست ازبکان به دستور شاه اسمعیل تمام اهالی مرو قتل‌عام شدند.[٤]

با قتل‌عام‌های شاه اسمعیل و نوک شمشیر قزل‌باشان، به قول گروهی از تاریخ‌نویسان، ایران وحدت ملی خود را بازیافت و ایران به مرزهای دوران ساسانی خود رسید و کشور واحد مستقلی دوباره به وجود آمد، کشوری که تمام آن در زیر فرمان یک حکومت مذهبی مرکزی، با اعتقاد به مذهب شیعه اثنی‌عشری قرار گرفت. با استقرار حکومت مذهبی در ایران، دیگر امکان وجود و ابراز دیگر اعتقادها و اندیشه‌ها وجود نداشت و تمام نظام حکومت در خدمت مذهب قرار گرفت. مساله تابعیت و ملیت عوض شد، سنی مذهب بلوچ و کُرد و هراتی و خراسانی و ترک ایرانی، دیگر تابع دولت صفوی نبودند،

۱- **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، بخش سفرنامه آنجللو، صفحه ۳۱۰.
۲- برای مطالعه جزییات این قتل‌عام وحشتناک می‌توان به کتاب «**عالم آرای صفوی**»صفحات ۳۷۰ تا ۳۷۲ مراجعه کرد.
۳- **تاریخ سیاسی اجتماعی ایران طاهری**، صفحه ۱۵۸.
٤- **تشکیل شاهنشاهی صفویه، دکتر مجیر شیبانی**، صفحه ۱۲٦.

آن‌ها یا می‌بایست شیعه اثنی‌عشری می‌شدند و یا از محدوده دولت صفوی خارج می‌گشتند. می‌توان گفت سنی بودن در عصر صفوی یک جرم تلقی می‌شد. در تمام دوران صفوی حتی یک دولت مرد در درون حکومت صفوی را نمی‌توان یافت، که مسلمان غیر شیعه اثنی‌عشری نباشد. حتی یکی از مسلمانان سنی مذهب هم در بین دولت مردان دوران صفوی یافت نمی‌شوند. این یکپارچگی مذهبی و یک نوع اندیشیدن، تا چه اندازه توانست در دراز مدت به نفع ایران و ایرانیان باشد، باید مورد بررسی پژوهش‌گران قرار گیرد. یکی از بهترین توجیه‌هایی که در مورد یکی از اثرهای این سیاست عصر صفوی نوشته شده است، عقیده دکتر باستانی پاریزی است. او به درستی می‌نویسد:

«شاه اسماعیل صفوی دور ایران دیواری کشید مدوّر که من [باستانی پاریزی] آنرا دیوار صفوی نام می‌نهم، با حرکت او، امپراطوری ایران به دو قسمت مهم تقسیم شد، یک طرف دیوار اهل سنت قرار گرفتند و داخل آن اهل تشیع، و حال آنکه بیش از آن مرز طبیعی ایران از شرق، سیحون یا لااقل جیحون بود و از غرب فرات یا لااقل دجله، و از شمال رود کر یا لااقل ارس و از جنوب دریای فارس و بحر عمان. صفویه این دیوارهای طبیعی را شکستند ولی نتوانستند دیوار محکم‌تری جای آن بگذارند و به همین دلیل در این سیصد چهار صد سال بسیاری از جنگ‌هایی که ما درگیر آن بوده‌ایم، جنگ عقیدتی و مذهبی بوده است و آن مرزهای مطمئن طبیعی، جای خود را به مرزهای متموج تغییر پذیر دادند، که دائم در کوهستان‌های کردستان یا دشت‌های ترکمن صحرا یا بیابان‌های بلوچستان ییلاق و قشلاق می‌کنند و هرگز هم جای پای محکمی برای خود نمی‌یابند.»[1]

می‌توان گفت، قرن‌ها بود که پوشش محدوده جغرافیایی زبان فارسی در غرب از دریای مدیترانه آغاز می‌شد و در شرق تمام منطقه ازبکستان وتاجیکستان و دیگر کشورهای آن منطقه را می‌پوشاند و به

۱- **باستانی پاریزی. ابراهیم: ماه وخورشید و فلک**، قم، نشر خرم، ۱۳۷٦ ، صفحه‌های ٤٦و ٤٨.

داخل مرزهای هند می‌رسید و زبان فارسی، زبان درباری بسیاری از دولت‌های حاکم در این محدوده جغرافیایی بود. در حالی که دشمنان شـاه اسمعیل یعنی عبیدخان پسر شیبک‌خان اوزبک و سلطان سلیم امپراطور عثمانی به زبان فارسـی به یکدیگر نامه می‌نوشتند،[1] زبان رسمی دربار شاه اسمعیل ترکی بود.

سیاسـت شیعه سـازی ایرانیان، در تمام عصر صفوی پی‌گیری شـد. در بخش‌هایـی از این عصر مانند دوران شـاه‌اسماعیل اول و شاه‌طهماسب، نخستین و دومین پادشاه صفوی و شاه سلطان‌حسین آخرین پادشاه این سلسله، سیاست شیعه سازی به شدت دنبال شد و در دورانی مانند سلطنت شاه‌عباس اول تا حدود کمتری شدت عمل به خرج داده شد. تعصبی که شاهان صفوی نسبت به اسلام و مذهب شیعه داشتند و خشونتی که آن‌ها نسبت به سنی‌مذهبان ایرانی در پیش گرفتند سبب شد آن دسته از سنی‌مذهبان ایرانی که توان و امکانات آن را داشتند دست به مهاجرت از وطن خود بزنند و گروه کمی به کشور عثمانی رفتند و گروه بسـیار بزرگ‌تری به سوی شرق رفته و به هند مهاجرت کردند. در عصر صفوی با پدیده خروج بسیاری از فرهیختگان ایرانی به بیرون از محدوده حکمرانی صفویه روبرو هسـتیم. در طول تاریخ ایران، در سـه مرحله تاریخی با خـروج فرهیختگان ایرانی از میهن خود برخورد می‌کنیم و یا به عبارتی دیگر در سه دوران از تاریخ ایران، پدیده فرار مغزها اتفاق افتاده اسـت. نخستین بار پس از حمله اعراب به ایران و تصرف کشور ایران به دست آن‌ها است، که رد پای این مهاجران ایرانی را می‌توان تا هند و حتی سـرزمین چین مشاهده کرد. دومیـن دوران تاریخی فرار مغزها، عهد صفوی اسـت، که در این دوران هم، گروه عظیمی از فرهیختگان وهنرمندان ایرانی از ایران گریختند و یا مهاجرت کردند و بخش بزرگی از آنان به هند رفتند، در

۱- بخشی‌هایی از این نامه را می‌توان در کتاب اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، تالیف دکتر ثابتیان، صفحه های ۱۰۴ و ۱۰۵ مطالعه کرد. دکتر مجیر شـیبانی هم می‌نویسد: بیشتر نامه‌های سلطان سلیم به شاه اسمعیل و عبیدخان ازبک به زبان فارسی با انشاء زیبا بود، که نشان می‌داد تا چه اندازه تمدن ایرانی در آسیای صغیر نفوذ داشت. (کتاب تشکیل شاهنشاهی صفویه، دکتر مجیر شیبانی، پای نوشته صفحه ۲۰۷).

آن روزگار گورکانیان بر هند حکمرانی می‌کردند. آنان تا حدود زیادی به آزادی‌های مذهبی و آزادی اندیشه ارج می‌گذاشتند. سومین مرحله فرار مغزها در ایران، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ شمسی رخ داده که حکومت مذهبی اسلامی در ایران برقرار شده است.

بی‌تردید پدیده فرار مغزها در عصر صفوی باید مورد مطالعه جدی صورت گیرد و اثرات منفی دراز مدت آن، بر فرهنگ و ادبیات، تاریخ، هنر و علم ایران، مورد بررسی قرار گیرد.[۱]

در دوران دویست و بیست ساله حکومت صفویان، ایران به اوج اقتدار سیاسی، نظامی و اقتصادی خود می‌رسد، ولی با تمام پیشرفت‌ها در این زمینه‌ها، سقوط ادبی و فرهنگی ایران را به خوبی می‌توان در این عصر مشاهده کرد، هیچ شاعر و یا اندیشمند ایرانی را که ارزشی در حد حافظ و سعدی مولانا و یا حتی در حد جامی داشته باشند را، نمی‌توان در این عصر یافت و بسیاری از شاعران ارزشمند، پارسی‌گوی ایرانی این دو قرن، از ایران یا گریختند و یامهاجرت کردند و در هند می‌زیستند. پرفسور ادوارد براون به این فقر فرهنگی در عصر صفوی توجه می‌کند و در جستجوی علت آن بر می‌آید، در نامه‌ای که او به علامه قزوینی می‌نویسد سبب این امر را می‌پرسد. ادوارد براون می‌نویسد:

«از این که در عهدی به آن باشکوهی و قدرتی به آن دوام، هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است به قدری متعجب شدم که به رفیق دانشمند و همکار محترم خود میرزا محمدخان قزوینی ... مراسله نوشته و به طریق ذیل استفسار نمودم. اولا آیا این قضیه را مسلم و لایق بحث می‌دانند یا خیر. ثانیا از چه راه می‌توانند آن را حل نمایند؟»

علامه قزوینی در نامه‌ای که در تاریخ ۲۴ ماه می ۱۹۱۱ در جواب پرفسور ادوارد براون می‌نویسد، چنین می‌آورد:

«... شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی به

۱- دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، در مقاله مدنیت، کولی دوره‌گرد هرجایی، به صورت بسیار مختصر اشاراتی به مهاجرت و فرار فرهیختگان ایرانی در عصر صفوی کرده و سعی کرده است علل و پیامد فرار آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. (کتاب نان جو، دوغ گو، صفحه‌های ۵۹۸ تا ۷۰۲).

پایه پستی افتاده است و حتی یک شاعر درجه اول هم در این عصر به ظهور نیامده است. بزرگ‌ترین علت این قضیه چنانکه خودتان هم به شرح آن پرداخته‌اید، ظاهراً این است که سلاطین صفویه بر حسب نظرات سیاسیه و ضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند، بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمایی که از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند می‌نمودند. اما اگر چه علمای مزبور مساعی جمیله در توحید مذهبی به کار بردند (که نتیجه آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را که ساکنانش علی‌العموم دارای مذهب و لسان و نژاد واحد هستند بر پای نمودند، لیکن از طرف دیگر از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و به قول خودشان هرچه متعلق به کمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جِدّی اظهار نکردند، بلکه به انواع وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این کمالیات برآمدند، زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی به طور کامل استقرار نداشتند. صوفیه را مخصوصاً به اقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و به جلای وطن و نفی بلد و قتل و مواخذه محکوم کردند. بعضی را علما شخصاً یا برحسب فتاوی خود عرضه شمشیر یا طعمه آتش کردند. علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح ومبرهن است به طوری که اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود. از این جهت در عهدسلطنت دودمان صفویه فضل و ادب و شعر و عرفان ایران را وداع گفته، ... باری در عهد صفویه به جای شعرا و حکمای بزرگ، فقهایی مثل مجلسی، محقق ثانی، شیخ حر عاملی و شیخ‌بهایی و غیره به ظهور رسیدند[1] که در بزرگی آن‌ها شکی نیست ولیکن بی‌اندازه سخت و خشک و متعصب و متکلف بودند.»[2]

۱- از چهار فقیهی که علامه قزوینی نام می‌برد، سه تن یعنی محقق ثانی (شیخ کرکی)، حر عاملی و شیخ‌بهایی متولد جبل‌عامل لبنان بودند و از جبل‌عامل به ایران آمدند و مجلسی‌ها، یعنی محمدتقی مجلسی، پدر و محمدباقر مجلسی، پسر، از پیروان مکتب فکری جبل‌عامل بودند. این سه تن تنها علمایی نبودند که از جبل‌عامل به ایران آمدند، علمایی که در عصر صفوی از جبل‌عامل و بحرین به ایران آمدند لیست بسیار بلندی را تشکیل می‌دهند.

۲- براون. **ادوارد**: **تاریخ ادبیات ایران** (از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر)، ترجمه رشید یاسمی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۵، جلد چهارم صفحه‌های ۳۶ و ۳۷.

علوم انسانی چون شعر و ادبیات، تاریخ و فلسفه تنها رشته‌هایی نبودند که با ظهور دولت صفوی در ایران سقوط کردند، بلکه با مهاجرت عظیم پزشکان و ریاضی‌دانان ایرانی علوم عقلی هم در این عصر سقوط بسیاری کرد. در حالیکه پزشکان ایرانی در هند پژوهش‌های بسیاری می‌کردند و به نگارش کتاب‌های پزشکی بسیاری می پرداختند و مسئول اداره بیمارستان‌ها در هند بودند، حتی نمی‌توان نشان وجود یک بیمارستان مناسب را در عهد صفوی، در ایران مشاهده کرد و حتی یک مدرسه که در آن علوم عقلی چون پزشکی، ریاضیات و نجوم در آن تدریس شود، در دوران صفوی در ایران یافت نمی‌شود. در حالی که اروپاییان دوران قرون وسطا و تفتیش عقاید را پشت سر می‌گذاشتند و دوران پیشرفت و رنسانس را آغاز می‌کردند، با شروع عصر صفوی، پسرفت عظیم فرهنگی و علمی در ایران آغاز شد که اثرات آن تا اواخر عصر قاجاریه و آغاز مشروطیت ادامه داشت.

به هر روی، در ایران عصر صفوی، با استقرار حکومتی بر مبنای یک مذهب مجاز و یک نوع عقیده و اندیشه مجاز، جایی برای دگراندیشان نبود و اقلیت‌های مذهبی ایرانی، یعنی یهودیان و زرتشتیان هم جای مناسبی در نظام فکری دولت صفوی نداشتند. این عصر را می‌توان یکی از تاریک‌ترین دوران زندگی یهودیان، زرتشتیان و حتی سنی‌مذهبان در ایران دانست.

فصل اول

سلطنت شاه‌عباس دوم

(۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ قمری – ۱٦٤۲ تا ۱٦٦٦ میلادی)

شاه‌عباس دوم، پسر شاه صفی، هفتمین شاه صفوی است. او در سال ۱۰٤۳ قمری/۱٦۳۳ میلادی به دنیا آمد. آغاز سلطنت او از ۲٦ صفر ۱۰۵۲ قمری برابر با ۲۵ می سال ۱٦٤۲ میلادی است. مرگ او در ۲۵ ربیع الاول ۱۰۷۷ قمری، برابر با سپتامبر سال ۱٦٦٦ میلادی در سن ۳٦ سالگی اتفاق افتاده است.[۱]

هنگامی‌که شاه عباس دوم پس از مرگ شاه صفی، به سلطنت رسید ۹ ساله بود و هیچ‌گونه اطلاعی از سلطنت و اداره مملکت نداشت. او در آغاز سلطنت خود حتی قادر به خواندن و نوشتن هم نبود. دو ماه پس از آغاز سلطنت، در تاریخ ربیع‌الآخر سال ۱٦٤۲/۱۰۵۲ میلادی در قزوین شروع به فراگیری خواندن و نوشتن کرد.[۲]

شرایط و موقعیت محیطِ پرورشیِ شاهزادگان صفوی

انگلبرت کمپفر[۳] جهانگرد آلمانی، محیط پرورشی و نوع آموزش

۱- **شاملو. ولی‌قلی بن‌داود قلی**: **قصص خاقانی**، تصحیح و پاورقی از سید حسن سادات ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، ۱۳۷٤ چاپ اول، جلد دوم صفحه ۲۳.

۲- **وحید قزوینی. محمد طاهر**: **عباسنامه**، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، انتشارات کتابفروشی داوری، ۱۳۲۹ ، صفحه ۲۵.

3- Engelbert Kaempfer

شاهزادگان صفوی و ولیعهد را این‌گونه توصیف می‌کند:

«آینده ولیعهد مملکت نه با تربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست با مردان لایق و شایسته. زندگی ولیعهد سراسر در اتاق‌های حرمسرا می‌گذرد و خارج از حدود حرمسرا حتی به وی اجازه نمی‌دهند که رنگ آفتاب را ببیند. دایه ولیعهد به کودک تحت سرپرستی خود بیشتر آداب‌دانی و دین‌داری را می‌آموزد... و حتی قبل از این که طفل از عهده خواندن و نوشتن برآید با او از علم دین صحبت می‌کند. ... تا اصول و عقاید مذهب شیعه را به وی تلقین کند. قبل از هر چیز قواعد نماز، وضو، غسل، روزه را به او می‌آموزد و او ناگزیر است که همه را مو به مو اجرا کند.

معلم ولیعهد مغز شاهزاده را با افسانه‌های بی‌معنی پر می‌کند. ... حرمسرا چنین می‌خواهد. .... آن‌چه دانستن آن برای شاه آینده مملکت لازم است به هیچ‌وجه مورد نظر نیست، بخصوص بسیار توجه می‌شود مبادا ولیعهد پس از به دست گرفتن زمام امور به سخن مشاوران خود اعتنا نکند و بخواهد شخصاً به حل و عقد مهمات همت گمارد. برای ولیعهد که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چندین همسر انتخاب می‌کنند. تمام نیروی شاهزاده که باید صرف کارها و اقدامات بزرگ شود به شهوت‌رانی مبدل می‌گردد.»[۱]

شاه عباس دوم در اوایل سال ۱۶۴۳ میلادی به اصفهان وارد شد. تاورنیه[۲] سیاحتگر و تاجر جواهر فرانسوی، که در آن هنگام در ایران به سر می‌برد، شاهد ورود شاه عباس دوم، شاه تازه به سلطنت رسیده به اصفهان بوده است. او گزارش ملاقات خود با شاه را شرح می‌دهد و از حرکات کودکانه شاه ۹ ساله موردهایی را بیان می‌کند، او می‌نویسد:

«شاه روبروی ما آن طرف حوض نشسته بود، و مجموعه‌های میوه پیش او چیده بودند، و چون جوان بود دایماً تفریح می‌کرد. [نحوه تفریح بدین صورت بودکه] یک نارنج را روی فواره بگذارند و آب آن را بالا ببرد، و چون آب فواره ضعیف بود، اغلب نارنج

۱ – **کمپفر. انگلبرت: سفرنامه کمپفر**، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم سال ۱۳٦۰ صفحات ۲۵ تا ۲۸.

2 - Jean Baptiste Tavernier

به میان حوض می‌افتاد. آن‌وقت شیر فواره را می‌بستند که نارنج دیگری رویش بگذارند.»[۱]

سرپرسی سایکس یکی از علل انحطاط صفویان را پس از عصر شاه عباس اول، در نوع تعلیم و تربیت و آموزش شاهزادگان صفوی می‌داند. او نحوه تربیت آنان را به طور خلاصه وبسیار نزدیک به صورتی که کمپفر یادآور شده است بیان می کند.[۲]

اجبار یهودیان به تغییر دین و پذیرش اسلام

یکی از اسفبارترین رویدادهایی که برای یهودیان در ایران رخ داده، در عصر صفوی است. واقعه‌ای که در سال ۱۰۶۶ قمری برابر با ۱۶۵۶– ۱۶۵۷ میلادی، در دوران سلطنت شاه‌عباس دوم، رخ داد. در این واقعه، شاه‌عباس دوم با تحریک مستقیم محمدبیک اعتمادالدوله صدراعظم خود و بر مبنای فتوای مذهبی یکی از علمای شیعه، فرمان داد که تمام یهودیان ایران باید تغییر دین دهند و قبول اسلام کنند، در غیر این صورت از خانه‌های خود و شهرها اخراج خواهند شد. او دستور داد که منازل آن‌ها مصادره گردد و مردان آنان شکنجه و آزار شوند. یهودیانی که حاضر به قبول اسلام می‌شدند، می‌توانستند در خانه‌های خود باقی بمانند و جزیه‌ای که از آن‌ها به سبب یهودیت گرفته می‌شد، قطع می‌گردید و به هر یک دو تومان انعام داده می‌شد و کسانی که حاضر به قبول اسلام نمی‌شدند، از خانه‌های خود اخراج می‌شدند و خانه‌های‌شان مصادره می‌شد. دلیلی که برای این فرمان آورده شد این بود که مسلمانان اعتقاد داشتند یهودیان نجس هستند و زندگی آن‌ها در کنار مسلمانان موجب نجس شدن آن‌ها می‌گردد. پس از اجبار آنان به مسلمان شدن، دستور داده شد که، ناظران و معلم‌هایی برای آن‌ها تعیین شود تا قوانین اسلامی را به آن‌ها تعلیم

۱– **تاورنیه. ژان باتیست**: **سفرنامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب نوری، تهران، کتابخانه سنایی– کتاب‌فروشی تایید، ۱۳۶۳، صفحه ۵۰۵.

۲– **سایکس . سرپرسی**: **تاریخ ایران سرپرسی سایکس**، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم ۱۳۶۳،جلد دوم صفحه ۳۰۰.

دهند و آنان را مجبور به حضور در مســـجدها کنند و ناظران مواظب باشند که جدیدالاســـلام‌ها در پنهان قوانین یهودی را اجرا نکنند. **در آن دوران نزدیک به بیســت‌هزار خانواده یهـودی در ایران مجبور به پذیرش اسلام شدند.**

شرح واقعه اخراج یهودیان از اصفهان و اجبار آنان به پذیرش اسلام

برای بررسی این واقعه از سه منبع مختلف استفاده شده است، دو منبـــع اول و دوم از این منابع، دیدگاه‌های متضادی با یکدیگر دارند. منبع سوم ناظر بی‌طرفی است که خود شخصاً شاهد وقوع واقعه بوده و شرح حادثه را در کتاب خود آورده است. درنتیجه امکان بررسی و قضاوت بهتری پیدا می‌شود که رخداد از همه زوایا مورد بررسی قرار گیرد.

منبع نخســت: کتـــاب «**عباســنامه**»، تألیــف **محمد طاهـر وحید قزوینی**، تاریخ‌نگار و وقایع‌نویس شاه‌عباس دوم است، که از دیدگاه حکومت‌گران به رخداد نگریسته است.

منبع دوم: سرگذشـــت منظوم «**بابایی بن‌لطف**»، شـــاعر یهودی اواخر عصر صفوی اســـت که این حادثه را از نظر یهودیان بیان کرده اســـت. چون اصل نوشـــته‌های بابایی بن‌لطف در دسترس نبود، از آن‌چه که دکتر حبیب لوی با استفاده از این منبع در کتاب تاریخ یهود ایران خود آورده، استفاده شده است.

بابایی بن‌لطف سرگذشـــت یهودیان و شرح زجر و آزارهایی را که در عهد صفویه بر آن‌ها اعمال شده، به شعر سروده و آن‌ها را حکایت کرده است.

منبع ســوم : کتاب «**تاریخ آراکل تبریزی**» است[1] که توسط مورخ

1- **The History of Vardapet Arak'el of Tabriz**, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda, 2005 .

ارمنی آراکل تبریزی نوشته شده است. آراکل خود در آن زمان شاهد این ماجرا بوده است. از این منبع می‌توان به عنوان یک منبع بی‌طرف نام برد.

منبع نخست: شرح واقعه به روایت کتاب عباسنامه

محمدطاهر وحیدقزوینی از اهالی قزوین بود و در زمان سلطنت شاه‌عباس دوم به سِمَت تاریخ‌نویس و وقایع‌نگار دربار انتخاب شد.[۱] او در زمان شاه‌سلیمان صفوی به منصب وزارت اعظمی رسید و در زمان شاه‌سلطان حسین هم سمت وزارت داشت، تا این که از منصب وزارت استعفا داد. کتاب اصلی وی عباسنامه است که رخدادهای دوران سلطنت شاه‌عباس دوم را در آن شرح داده است. او شرح رخدادهای سال‌های ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۳ قمری/۱۶٤۲ تا ۱٦٦۲ میلادی را در کتاب خود آورده است. چون تمام جملات و کلماتی که محمدطاهر وحیدقزوینی در شرح این واقعه آورده است دارای اهمیت ویژه‌ای است، تمام نوشته‌های او در مورد این واقعه آورده می‌شود، فقط بخش‌هایی از تعارف‌های معمول آن زمان، از متن حذف می‌گردد.

درشرح رویدادهای سال ۱۰٦٦ هجری قمری در کتاب عباسنامه چنین آمده است:

شرح وقایع سال ۱۰۶۶ هجری قمری؛

مسلمان شدن جماعت یهودان

«چون خاطر خطیر حق شناس... پیوسته متوجه ترویج شرع انور و دین مطهر می‌باشد و همگی نیت والا مصروف و معطوف بر آن است که گلستان خلدنشان شریعت مصطفوی از خار و خس خلاف و گرد و غبار اختلاف پرداخته باشد لهذا این نیت خیرانیت ... در مزاج پیر و جوان یهودان که صلابت کفر و شدت عناد ایشان بر عالمیان ظاهر است و در

۱- **حزین. شیخ محمد علی**: تذکره حزین، اصفهان، کتابفروشی تایید، چاپ دوم، سال ۱۳۳٤، صفحه ٤٦.

زمان سلاطین سلف به سیاسات الیم و عقوبات عظیم، ترک دین باطل نکرده و سالک صراط مستقیم اسلام نگشته بودند اثر نموده طالب این سعادت و ملبس به لباس ایمان و ممتاز به انعامات بیکران گردیدند.

تفصیل این اجمال آن که، از بدو سکنای دارالسلطنه اصفهان منازل آن جماعت و خانه‌های مسلمانان در جوار هم واقع شده، در ملبوس علامتی که بدان نشان از اهل اسلام ممتاز گردند، نداشتند، و این معنا موجب عدم اجتناب مسلمانان و سرایت نجاست ایشان می‌گردید، امر فرمودند که این گروه اگر بر مذهب باطل خود ثابت و راسخ باشند مکانی در خارج شهر جهت ایشان تعیین نموده به لباسی که حسب‌الشرع الاقدس مقرر است ملبس گردند که از اهل اسلام ممتاز باشند، و منازل ایشان از سرکار خاصه شریفه داده شود و هر یک را که نور اسلام بر سراچه ضمیر تافته به هدایت توفیقات الهی مسالک طریق اسلام گردد، از قرار نفری مبلغ دو تومان از سرکار خاصه شریفه داده و مانع نشده، گذارند که در منازل سابق خود سکنی داشته باشند، لهذا جماعت مزبوره همگی اتفاق نموده و به خواهش تمام تلقی به قبول اسلام نمودند. و وجه جزیه ایشان که مبلغی خطیر و هر ساله واصل سرکار خاصه شریفه می‌شد از ایشان ساقط گشته، سوای آن نیز از قرار نفری مبلغ دو تومان به انعام ایشان مقرر گردید و یهودان سایر ممالک محروسه نیز بعد از استماع خبر این عطیه عظمی، رغبت به دین مبین نموده. قریب به بیست‌هزار خانوار از آن جماعت به شرف اسلام مشرف گشته، از انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره‌مند گردیدند. و در هر بلدی از بلاد و محلی از محال ممالک محروسه معلمی از اهل اسلام تعیین شد، که تا حین رسوخ آن جماعت در اسلام از سرکار دیوان موظف بوده تعلیم سنن ملت بیضا به جماعت مزبوره و منع ایشان از ارتکاب امور غیرمشروعه، و احضار ایشان به مساجد نمایند و این قسم امری غریب که هیچ یک از سلاطین را توفیق آن نشده بود. به برکت نیت این پادشاه اسلام‌پناه به عرصه ظهور جلوه‌گر گردید. امید که تا قیام ساعت و ساعت قیام گلشن اسلام به آبیاری اهتمام آن خسرو سپهر

احتشام رشک بهارستان جنان و غیرت افزای روضه رضوان باد.»[۱]

منبع دوم: شرح واقعه به روایت بابایی بن لطف

بابایی بن‌لطف شـــاعر و وقایع‌نگار یهودی در سال ۱٦۵٦ میلادی نگارش کتاب **انوسی** را آغاز کرد. این کتاب در شرح رویدادهای دوره صفویه، در مجبور کردن یهودیان به پذیرش دین اســـلام است. کتاب بابایی بن‌لطف کتابی است مردمی. اشعار بابایی گرچه سست است و از نظر ادبی دارای ارزش زیادی نیست، اما محتوای کتاب او بسیار پرارزش اســـت و از درون مایه‌ای مبتنی بر واقعیت بر خوردار است. بابایی به سبک شاهنامه شعر سروده است.

بابایـــی بن‌لطف، مظالم و کشـــتارهایی را کـــه در زمان زندگی او بر یهودیان دوره صفویه رفته اســـت را با شـــعر فارسی و خط عبری شرح می‌دهد. کتاب ۸۳ فصل دارد. نوه او بابایی بن‌فرهاد، که مانند پدربزرگ خود اهل کاشان بود، وقایع‌نگاری را در بیان احوال یهودیان ایران را تا ســـال ۱۷۲۵ میلادی ادامه می‌دهد.[۲] منظومه‌های آن‌ها در ســـال‌های ۱۹۰٦ و ۱۹۰۷ میلادی همراه بـــا تحقیقات تاریخی در مجله فرانسوی **تحقیقات درباره یهود** در فرانسه به چاپ رسیده است.[۳]

طبق ســروده های بابایی بن‌لطف هنگامی که دســتور شــاه صادر شــد، محمدبیک یهودیان را خواســت و به آن‌ها گفت: «شــما مردمی پلید و نجس هستید و نباید در میان مسلمانان زندگی کنید».۴

بابایـــی بن‌لطف، بهانـــه نجس بودن یهودیان را علـــت اخراج آنان از شهرها یادآور می‌شـــود. «**شــما با این فقر و نــاداری و تنگدستی اگر نخواهید مسلمان بشوید به امر شاه همین امروز باید از شهر بیرون بروید**». دســـتور پذیرش اسلام و یا اخراج از منازل داده شد. یهودیان غمگین

۱- **عباسنامه**، صفحه های ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲- **لوی. دکتر حبیب**: **تاریخ یهود ایران**، باز نوشـــته دکتر هوشنگ ابرامی، لس انجلس، ۱۳۷٦، صفحه‌های ۲۹٦ و۲۹۷.

۳- **نراقی. حسین**: **تاریخ اجتماعی کاشان**، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳٦۵، پای نوشته صفحه ۱۴۱.

۴- **تاریخ یهود ایران لوی**، صفحه ۳۱۴.

و اندوهناک گفتند: **«این شهر اصفهان را اجداد ما بنا کرده‌اند. نامش در آغاز دارالیهود بود. ما که جزیه می‌دهیم»**. بابایی بن‌لطف در اشعار خود، پرداخت جزیه توسط یهودیان را در آن زمان تأیید می‌کند.

«بگفتا آصف، که من این‌ها ندانم
شما را ز اصفهان، آخر برانم»

هنگامی که یهودیان از صدراعظم پرسیدند که کجا باید برویم؟ صدراعظم از نقطه دورافتاده‌ای به نام کلاه قاضی که در ده فرسنگی شهر بود و نه آب داشت و نه گیاه نام برد.

«بگفت آنجا کنیتان شهر بنیاد
نهیتان نام آن را، محنت آباد
برفتند جملگی آنجا، به یک بار
ندیدند، جز شغال و گرگ و کفتار
بترسیدند تمامی، از زن و مرد
دگر باز آمدند، دل‌ها پر از درد

یهودیان در پای تورات به گریه و زاری نشستند و جارچیان در کوی و برزن راه افتادند.

که ناگاه جار زد، در شهر و بازار
که موسوی رود، امشب به ایلغار
همه بیرون روند، از ماده و نر
که فردا هر که بینند، می برند سر
به شب این جار، چون مردم شنیدند
همه بیچارگان، از جا جهیدند
بگفتند وای بر ما، تا چه سازیم
اگر فردا رسد سرها ببازیم»

«گروهی راه زیارتگاه «سارا بت آشر» در چهار فرسنگی اصفهان را در پیش گرفتند، چادرهای زنان را بیرون از شهر به هم بستند و زیر آن بیتوته کردند. آنگاه اعتمادالدوله فرمان نهایی را صادر کرد و سه تن از سران یهودیان را خواست و دستور داد که تمام یهودیان کشور باید مسلمان شوند و یا همه از ایران بیرون بروند، و اگر بیرون نروند و مسلمان نشوند

قتل‌عام خواهند شد.»

بابایی بن‌لطف در بیان فشارها ودرد و رنجی که بر یهودیان تحمیل می‌شد، صدای ناله یهودیان را این‌گونه به گوش می‌رساند:

«چو دیدند آن‌چنان مجلس تمامت
تو گویی آشکار شد قیامت
مثال بید بودند، جمله لرزان
برخ سیماب و بر دل، جمله ترسان
خداوندا به حق اهل پاکان
به حق دردهای دردناکان
در این گالوت، برس ما را به فریاد
که این محنت، ندارد کس یاد
در این گالوت، دل‌ها بس خرابست
دل و جان و دین، اندر عذابست»

این گونه بود که بسیاری از یهودیان که در این موقعیت فاجعه‌آمیز قرار گرفته بودند، چاره‌ای جز پذیرش اسلام نیافتند.

«شهادت گفت و شد در دم مسلمان
بیاوردند تمامی، نیز ایمان
اول، یکایک رییسان راه رفتند
شهادت پیش آصف، جمله گفتند
پس آنگه یک بیک هم از رعیت
همی گفتند، از ترس شهادت»

بابایی بن‌لطف، به دادن خلعت و یا انعام به کسانی که به اجبار قبول اسلام کرده بودند، بدین صورت اشاره می‌کند:

«محمد بیک به هر یک از نومسلمانان خلعتی داد. مقرر شد که به هر مرد جدیدالاسلام یک تومان‌ونیم، به هر طفل پنج قران و به هر فقیر ژنده‌پوش دو تومان، از محل موقوفه چهارده معصوم بپردازند.»۱

۱- **تاریخ یهود ایران**، صفحات ۳۱۴ تا ۳۲۴

تاریــخ حکایت از ایــن دارد که آن‌چه که در اصفهان گذشــت در شهرســتان‌های دیگر نیز به گونه‌ای رخ داد. عبــارت «**صدراعظم به هجده شــهر ایران نامه و مأمور فرســتاد**» نشــان از این موضوع دارد. سپس بابایی بن‌لطف از فجایعی که در مورد یهودیان کاشان، نطنز، همدان، خوانسار، گلپایگان، لار و شیراز رخ داد، صحبت می‌کند.

باید در نظر داشــت که آن‌چه که در کتاب عباســنامه آمده اســت هماهنگی و تشابه بسیار زیادی با شرح وقایع بابایی بن‌لطف دارد و نشانه محکمی بر صحت سروده‌های بابایی است. تنها تفاوت اساسی که بین عباسنامه و ســروده‌های بابایی وجود دارد، این است که در کتاب عباســنامه ذکر شده اســت که یهودیان با کمال میل و حتی با خواهش قبول اسلام کردند.

«همگــی اتفــاق نمــوده و بــه خواهش تمــام تلقی به قبول اســلام نمودنــد. ... از این عطیه عظمی اســتقبال کردنــد و رغبت به دین مبین [اسلام] نمودند.»[1]

ولی بابایی بن‌لطف از زجر، شــکنجه، فشــار، عــذاب و قتل‌های بســیاری که بر یهودیان وارد آمد، تا مسلمان شوند، سخن می‌گوید. روشن است که گفته‌های بابایی در مورد این فشارها بیشتر با حقیقت مطابقت دارد. حسین نراقی در کتاب اجتماعی کاشان هم به این اتفاق اشــاره کرده است و از زبان بابایی بن‌لطف واقعه را شرح می‌دهد، او می‌نویسد:

«در طول هفت ســال ســه بار یهودیــان را با زور و جبر مســلمان کردنــد و بــه هر نفــری هم چهار تومــان پول دادنــد و چون معلوم می‌گردد که اقرار و ایمان آن‌ها دروغ و ظاهری بوده، کار به تعقیب و مزاحمت و گاهی نیز به کشت و کشتار می‌کشد. چنان که در یکی از کشمکش‌ها ۱۵۰ تن یهودی در کاشان کشته شدند و کنیسه‌های آن‌ها نیز خراب و ویران گردید.»[2]

حســین نراقی در کتاب تاریخ اجتماعی کاشان یادآور می‌شود که

۱- **عباسنامه**، صفحه ۲۱۹.
۲- **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحه ۱۴۰.

در آن ایام دو نفر کمک زیادی به یهودیان کردند.

۱ – یکی از حکام کاشـــان به نام میرزا اشـــرف‌خان که مردی خدا تـــرس و آزادی‌طلب بود که اقدام به کمک به یهودیان کرد و تا حدی از تجاوز مأموران اعتمادالدوله به آن‌ها جلوگیری کرد.

۲ – ملامحمد محسن فیض کاشانی فرد دیگری بود که نقش یاری دهنده‌ای به یهودیان داشت.

«به‌طوری که شخصاً نمایندگان یهود را همراه خود به دربار برده نزد شاه رفتار ظالمانه و نامشروع اعتمادالدوله را نکوهش می‌کند تا آن‌که اعتمادالدوله از کار برکنار [سال ۱۰۷۱ قمری] و فرمان آزادی مذهب یهود صادر می‌گردد.»[1]

«بـا این حـال بیش از نیمی از کل جمعیت یهود کاشـان (که بالغ بر یک هزار خانوار بوده‌اند)... دین اسـلام را پذیرفتند از جامعه یهود کناره‌جویی نمودند که آن‌ها و بازماندگان‌شان بعدها به نام طایفه جدیدها شناخته می‌شدند.» [2]

در مورد زندگی و افکارملامحسن فیض، در بخش‌های دیگر، شرح بیشتری داده خواهد شد.

منبع سوم: شرح واقعه به روایت آراکل تبریزی

آراکل تبریزی را می‌توان به عنوان مهم‌ترین تاریخ‌نویس ارمنی قرن هفدهـــم میلادی نام برد. کتاب تاریخ او رخدادهای ســـال های ۱٦۰۲ تـــا ۱٦٦۲ میلادی /۱۰۱۰ تا ۱۰۷۲ قمری را شـــرح می‌دهد. کتاب تاریخ آراکل، در ســـال ۱٦٦۲ بپایان رسید و در سال ۱٦٦۹ میلادی به چاپ رسید. آراکل اولین تاریخ‌نویس ارمنی است که کتاب او در زمان حیات خودش به چاپ رسیده است.

همان‌طور که از نام آراکل مشـــخص می‌شـــود او اهل تبریز است. تاریخ تولد او به دقت مشخص نیست و پژوهشگران معتقدند که او در دهه آخر قرن شانزدهم میلادی تولد یافته است. او کتاب تاریخ خود را هنگامی شروع به نوشتن کرد که در سنین کهولت خود به سر می‌برده

---

۱ – **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحه ۱۴۰.

۲ – **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱.

اســت. آراکل در سال ۱۶۵۱ میلادی شروع به نوشتن تاریخ خود کرد. او در ســال ۱۶۵۵ برای مدتی از نوشتن دست برداشت ولی دوباره در ســال ۱۶۵۸ کار خود را دوباره آغاز کرد. آراکل در سال ۱۶۶۲ کتاب خود را به پایان رســاند. او در جمع، نه ســال از وقت خود را صرف نوشتن این کتاب کرد. بسیاری از پژوهشگران براین باورند که کتاب تاریخ آراکل، مهم‌ترین کتاب تاریخی است که زندگی مردم و کلیسای ارمنی را در قرن هفدهم میلادی شــرح می‌دهد. آراکل در ســال ۱۶۷۰ میــلادی فوت می کنــد و بنا بر آرزوی خود در اجمیاتســین به خاک سپرده می‌شود. کتاب تاریخ آراکل به زبان‌های بسیاری ترجمه شده و انتشار یافته است.[۱] چون آراکل شخصا شاهد رویدادهای آن عصر بوده است، لذا این کتاب تاریخ را می‌توان به عنوان یکی از منابع مهم و معتبر تاریخ عصر صفوی در رابطه با ارمنیان و ســایر اقلیت‌های مذهبی نام برد.

آراکل تبریزی واقعه‌ای را که برای یهودیان اتفاق افتاده است را این گونه شرح می‌دهد: [۲]

«در ســال ۱۶۵۷ میلادی در روزگار شــاه عباس دوم، جمعه شبی محمــد بیــک اعتمادالدوله در شــهر اصفهان، ســربازان خود را به خانه‌هــای یهودیــان که آنــان را «جهود» می‌نامیدند فرســتاد. او به تمام یهودیان دســتور داد که شــما باید شبانه از شهر اصفهان خارج شوید و در محلی خارج از محدوده شهر ساکن شوید. دلیلی را که او برای این دســتور خود آورد این بود که شــما یهودیان به اسلام اعتقاد ندارید و اشخاصی نجس هستید و باید از شهر خارج شوید.»

۱ – این کتاب توســط جورج بورنوتیان به انگلیســی ترجمه شده و توسط نشر مزدا در کالیفرنیا بچاپ رسیده است.

The History of Vardapet Arak'el of Tabriz, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda Publisher, 2005 .

۲ – مطالبی را که دراین بخش از قول آراکل مورخ ارمنی آورده می‌شود، برداشت آزادی اســت که از نوشته‌های او شده است. برای اطلاع جزییات بیشتر می‌توان به اصل کتاب مراجعه کرد.

محمد طاهر وحید قزوینی در کتاب عباسنامه و بابایی بن‌لطف در اشـــعار انوسی خود، به همین نکته اشاره کرده‌اند که محمد بیک عدم اعتقاد یهودیان به اسلام را و نجس بودن آنان را بهانه کرد و با توسل به آن یهودیان را از اصفهان اخراج کرد.

«یهودیان گفتند: چون این دســتور پادشــاه اســت مــا بدون هیچ گونــه ســوالی آن را اجرا می‌کنیــم، فقط درخواســت داریم که به ما ســه روز مهلت داده شــود که بتوانیم لوازم و اسباب‌های خود را جمــع‌آوری کنیم و با فرزندان خود از شــهر خارج شــویم. آن‌ها گفتنــد افراد بیمار، کودکان و پیران بســیاری در بین ما هســتند. آن‌ها نمی‌توانند شــبانه حرکت کنند. اما سربازان این اجازه را به یهودیان ندادند و از آن‌ها خواســتند که شــبانه از خانه‌های خود خارج شــوند. ســربازان گفتند، اگر تا روز بعد کسی در شهر باقی بماند، دســتگیر و شــکنجه خواهد شــد. اعتمادالدوله دستور داد این کار در جمعه شب انجام گیرد تا بدین وسیله قِداست و حرمت شنبه یهودیان را از بین ببرد.

ســربازان اموال واثاثیه یهودیــان را به هم ریختند و آن‌ها را کتک زدنــد و زخمــی کردنــد و تمــام یهودیان را شــبانه از منازل‌شــان اخــراج کردنــد. یهودیان در حالی که گریــه می‌کردند و لباس‌ها و رختخواب‌های خود را به پشــت خود بســته بودند از منازل‌شــان خارج شدند.»

آراکل از تنهایی وبی‌پناهی یهودیان می‌نویسد:

«کسی وجود نداشت که برای آنان دلسوزی و ترحم کند.»

یهودیــان شــهر را ترک کردند و بــه جلفای جدیــد (محل زندگی ارمنیان) و گبر محله (محل زندگی زرتشتیان) رفتند. ولی در آن‌جا هم پناهگاهی برای خود پیدا نکردنــد. محمدبیک قبلا افرادی را به آن دو محله فرستاده بود و به جلفاییان و ساکنان زرتشتی گبر محله دستور داده بود که اجازه ندارند به یهودیان پناه دهند. آنان هم چنین کردند. بدبختی و اندوه بســیاری بر یهودیان وارد آمده بود، آنان در آن شب بدون پناهگاه مانده بودند.

آراکل می‌نویســد که این حادثه در پاییز اتفاق افتاد، هوا ســرد و یخبندان بود. او ادامه می‌دهد:

هوای سرد پاییزی شــرایط را برای یهودیان بدتر کرده بود. آن‌ها

مجبور بودند در فضای باز بدون هیچ سقفی بسر برند. هوای سرد آن‌ها را از پای می‌انداخت. در میان یهودیان پیران ضعیف، بیماران رنجور و افراد ضعیفی بودند که قادر به حرکت نبودند. مادران جوانی بودند که نوزادان خود را در بغل داشتند، زنان حامله‌ای بودند که با پاهای خسته حرکت می‌کردند.

در اینجا آراکل به نکته‌ای اشاره می‌کند که درد آور است و آن همراهی گروهی از مردم عادی مسلمان با سربازان است که همراه با آنان، به ایذا و آزار یهودیان پرداختند. او می‌نویسد:

«وقتی یهودیان با آن وضع فلاکت بار از خانه‌های خود اخراج می‌شدند، مردم هرزه آنان را دنبال کردند و کلمات زشت به دختران و پسران جوان آنان می‌گفتند. مردم مسلمان آنان را تعقیب می‌کردند و به آن‌ها توهین می‌کردند و آن‌ها را تحقیر می‌کردند. این عمل مسلمانان به بدبختی و بیچارگی آنان می‌افزود و عذاب و زجر آن مردم نگون بخت را اضافه می‌کرد.»

محمد بیک ابتدا سعی می‌کند که یهودیان را وادار کند که به طور داوطلبانه قبول اسلام کنند و هنگامی که درمی‌یابد که نمی‌تواند به صورت داوطلبانه آنان را وادار به این کار کند، تصمیم می‌گیرد که به خشونت روی آورد و آنان را به زور به این کار وادارد.

او دستور داد که سربازان و مردم مسلمان کوچه و بازار، هر کجا یک یهودی را یافتند او را دستگیر کنند و به دیوان اعتمادالدوله بیاورند. در ابتدا، او با ملایمت با یهودیان صحبت می‌کرد و به آنان می‌گفت:

«شما از مذهب دروغین خود دست بردارید و به خداوند زمین و آسمان ایمان آورید و در سلک برادران ما در آیید.»

یهودیان به او پاسخ دادند:

«ما به خداوند زمین وآسمان اعتقاد داریم و به او تعظیم می‌کنیم، ولی نمی‌خواهیم در زمره برادران شما باشیم و نمی‌خواهیم از ایمان خود دست برداریم.»

اعتمادالدوله به آنان گفت:

«اگر شما به مذهب ما در آیید نه تنها از برادران ما خواهید بود، بلکه شما به پاداش و هدایا و ثروت زیادی دست خواهید یافت.»

یهودیان پیشنهاد اعتمادالدوله را نپذیرفتند و از او خواستند که

محلی را برای سکونت مجدد به آن‌ها بدهد. به او گفتند که محلی در خارج محدوده شهر به ما بده تا مانند ارمنیان در آن ساکن شویم.[۱]

محمدبیک اعتمادالدوله محلی را که در خارج شهر قرار گرفته بود به آنان پیشنهاد کرد. آن محل جای مناسبی برای زندگی نبود و فاصله زیادی از شهر داشت، آب آشامیدنی هم برای استفاده در محل موجود نبود و امکان آوردن آب هم از راه دور وجود نداشت. به علت سنگی بودن زمین منطقه، آن‌ها قادر نبودند چاهی در آن محل حفر کنند و در صورت حفر چاه، آن چاه به آب نمی‌رسید. مسلمانان این منطقه نامناسب را از آن روی به یهودیان پیشنهاد کردند که یهودیان خود را در شرایط نامناسب و بدون امیدی ببینند و نتوانند در آن محل باقی بمانند.

از آن پس اعتمادالدوله نقشه کشید که یهودیان را به تدریج شکنجه کند.

> **«در کنار شهر در محلی دور، زمینی وجود داشت که به وسیله حصاری بلند محدود شده بود و از طریق دروازه‌هایی می‌توان وارد آن محوطه شد. در داخل حصار ساختمانی وجود نداشت، نه خانه‌ای و نه محلی برای زندگی، فقط فضایی باز و خالی بود. اعتمادالدوله دستور داد که تمام یهودیان را بازداشت کنند و به یکدیگر ببندند و به آن محل بیاورند، برای هر دو نفر یهودی او یک سرباز را مامور کرد که آن‌ها راشکنجه دهد. زمین از آب پوشیده شده بود و سربازان یهودیان را مجبور کردند روی زمین بنشینند. فصل سرد پاییزی بود و زمین یخ بسته بود. یهودیان نگون‌بخت روی زمین یخ زده نشسته بودند و سربازان در بالای سر آنان ایستاده بودند و آن‌ها را کتک می‌زدند. یهودیان در آن وضعیت سه روز وسه شب گرسنه در آن‌جا نگاه داشته شدند و به هیچ یک از آنان غذایی داده نشد.»**

پس از سه روز، اعتمادالدوله دستور داد که یهودیان را به شهر بیاورند و به سیاهچال‌ها بیاندازند.

در اینجا آراکل به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و از این مطلب

---

۱ – پیش از اخراج یهودیان از شهر اصفهان، محمد بیک اعتمادالدوله ارمنیان و زرتشتیان را هم از شهر اصفهان اخراج کرده بود. در بخش‌های بعدی در قسمت اخراج ارمنیان از اصفهان این رویداد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پرده بر می‌دارد که مقام صدر، روحانی بزرگ شـیعه که در آن زمان سمت صـدر را در دربار شـاه‌عباس دوم عهده‌دار بـود، با این کار اعتمادالدوله که می‌خواسـت به جبر و زور یهودیان را مسلمان کند، موافقت نداشت[۱] او می‌نویسد:

«اعتمادالدوله از صدر، رهبر مذهبی وقت در مورد یهودیان چنین پرسـش می‌کند که: مـن هر آن‌چه را که کوشـش کردم، یهودیان نمی‌خواهند به مذهب اسلام درآیند آیا می‌توانیم آنان را مجبور به این کار کنیم؟

صدر به او پاسـخ می‌دهـد که: «**مذهب ما این اجـازه را نمی‌دهد که کسی را مجبور به تغییر دین کنیم.**»

اعتمادالدوله دوباره از او می‌پرسد: **پس ما چه می‌توانیم بکنیم؟**

صدر پاسـخ می‌دهد که: «**به من ربطی نـدارد، هر آن‌چه می‌خواهی انجام ده.**»

اعتمادالدوله دوباره بـه یهودیان اخطار و توصیه می‌کند که دین اسـلام را بپذیرند و اگر آن‌ها اسـلام را قبول کنند، به هر یک از آنان دو تومان پاداش داده خواهد شد و از شکنجه خلاص خواهند شد و می‌توانند به خانه‌های خود برگردند و در آن‌جا به زندگی خود ادامه دهند.

شکنجه‌های اعتمادالدوله نتیجه داد و یهودیان که برای رهایی از این شـکنجه‌ها راهی نداشتند، بسـیاری از آنان مجبور شدند که تغییر دین دهند و اسلام را قبول کنند.

«پس از آن‌که یهودیان تحت فشـار و ارعاب و شـکنجه مجبور به قبول اسـلام شدند، مسلمانان برای هر یک از آنان، عبای جدیدی آوردند و بر تن نو مسـلمانان کردند. به هـر یک از آنان دو تومان

۱- مقام صدر یکی از مقامات بالای روحانی شـیعه در عصر صفوی بوده اسـت. مقام صدر به دو بخش تقسیم می‌شده است که هر یک از آنان وظایف جداگانه‌ای داشته‌اند.
- صدر عامه
- صدر خاصه

برای مشاهده وظایف صدر می‌توان به دو مرجع زیر مراجعه کرد :
- کتاب تذکرة الملوک، سازمان اداری حکومت صفوی صفحه‌های ۷۳ و ۷٤.
- دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، صفحه‌های ۷۸ تا ۹۰.

از خزانه[1] پرداختند. سپس به آن‌ها اجازه دادند که به خانه‌های خود بازگردند. پس از تغییر دین ملای مسلمانی را تعیین کردند که یهودیان تازه مسلمان را آموزش اسلامی دهد و قوانین اسلامی را به آنان بیاموزد. او آن‌ها را به طور منظم برای نماز به مساجد ببرد و به فرزندان آنان قوانین اسلامی را آموزش دهد. به نومسلمانان دستور دادند که دختران خود را به عقد مسلمانان در آورند و دختران مسلمان را به همسری گیرند. به آن‌ها دستور دادند که دیگر حیوانات را به سبک مذهب یهود ذبح نکنند و گوشت را از قصابان مسلمان خریداری کنند. مسلمانان قوانین و احکام بسیاری را برای یهودیان تازه مسلمان وضع کردند.»

آراکل از یک زندگی دو گانه که یهودیان تازه مسلمان، مجبور شدند که برای خود آغاز کنند، پرده برمی‌دارد. یهودیان تازه مسلمان، در خارج از خانه به ظاهر مسلمان شده بودند و به مساجد می‌رفتند و نماز اسلامی می‌خواندند. آن‌ها قوانین اسلامی را در اجتماع اجرا می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که مسلمان شده‌اند. ولی وقتی به خانه‌های خود می‌رفتند از این پوسته مسلمانی خارج می‌شدند و به صورت یک یهودی برمی‌گشتند و سعی می‌کردند قوانین یهودی را در خفا در منازل خود اجرا کنند. آراکل می‌نویسد:

«اما یهودیان در ظاهر اسلام را قبول کرده بودند. آن‌ها برای مدتی به مساجد می‌رفتند. ولی پس از مدتی از حضور در مساجد امتناع کردند. آن‌ها برای عدم حضور خود در مساجد بهانه‌های مختلفی را می‌آوردند. نو مسلمانان گوشت را از قصابی‌های مسلمان خریداری نمی‌کردند، چندین روز آن‌ها غذاهای بدون گوشت می‌خوردند و یا این که گوسفند زنده را در خانه‌های خود به سبک قوانین یهودی ذبح می‌کردند و گوشت آنرا مصرف می‌کردند. گاهی از اوقات آنان از مغازه‌های قصابی مسلمان گوشت می‌خریدند و به خانه می‌بردند. ولی آن‌ها آن گوشت را نمی‌خوردند و بطور پنهانی جلوی سگ‌ها می‌انداختند. یهودیان بسیاری این نوع کارها را انجام می‌دادند و این عمل آن‌ها نشان دهنده آن بود که نمی‌خواستند از دین یهود خارج شوند.»

آراکل می‌نویسد، پس از این که یهودیان را مسلمان کردند، آن‌ها را

۱- در کتاب عباسنامه آمده است که دو تومان پرداختی به یهودیان از منبع سرکار خاصه پرداخت شده است.

از پرداخت جزیه معاف کردند.[۱] اما چون یهودیان در اندیشه برگشت به یهودیت بودند، مبلغ جزیه سالیانه خود را در صندوقی نگه می‌داشتند و حتی دو تومانی را که به آنان به عنوان پاداش برای مسلمان شدن داده بودند را خرج نکردند و حتی بهره آن‌را هم کنار گذاشتند. آراکل می‌نویسد:

«پس از این واقعه، دولتیان با آن‌که می‌دانستند یهودیان به راستی مسلمان نشده‌اند دیگر از آنان نمی‌خواستند جزیه پرداخت کنند و آنان را بخشی از جامعه مسلمانان به حساب می‌آوردند. اما هنگامی که این یهودیان بدور یکدیگر جمع می‌شدند از دین یهود پیروی می‌کردند و قوانین یهودی و نه اسلامی را اجرا می‌کردند. آن‌ها می‌گفتند که جزیه سالیانه خود را سال‌ها است که جمع می‌کنند که اگر روزی مسلمانان از آنان در خواست پرداخت دوباره آن‌را کردند، آن‌ها بتوانند آن‌راپرداخت کنند.

یهودیان حتی مبلغ دو تومانی را که به عنوان پاداش برای تغییر دین به آن‌ها پرداخت کرده بودند را خرج نکردند و در کناری نگه داشتند. حتی بهره سالیانه آن‌را هم کنار گذاشتند که اگر روزی از آنان خواسته شود که آن‌را پس دهند، آن‌ها بتوانند کل مبلغ را پرداخت کنند.»

آراکل می‌نویسد هم اکنون که دهم ماه مارچ سال ۱٦٦۰ میلادی است. یهودیان و مسلمانان چنین عمل می‌کنند و فقط خداوند می‌داند که چه اتفاقی خواهد افتاد.

آن‌گاه آراکل اشاره می‌کند، پس از آن که یهودیان اصفهان را به زور مسلمان کردند، اعتمادالدوله فرمانی از پادشاه گرفت و به تمام شهرها و ولایات ایران فرستاد که طی این فرمان به تمام والیان دستور داده شد، که به تمام یهودیان اطلاع داده شود، که در هر جایی که زندگی می‌کنند باید از دین یهود دست بردارند ومسلمان شوند. در ضمن به والیان دستور داده شد، که اگر کسانی از یهودیان از این کار سرباز زدند، باید آنان را به زور و یا تحت شکنجه وادار کنند که اسلام را قبول کنند.

۱- برای اطلاع بیشتر از نظام جزیه در ایران، می‌توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

هنگامی‌که فرمان دولتی به شـــهرها رسید، مسلمانان یهودیان را جمـــع کردند و مجبـــور کردند که از فرمان پادشـــاه اطاعت کنند. اما یهودیان از این کار ســـرباز زدند. یهودیان هرکدام به طریقی از انجام این‌کار فرار کردند. گروهی به وســـیله دادن رشـــوه به مقامات دولتی ایـــن کار را انجام دادند، گروهی دیگر راه مهاجرت را در پیش گرفتند، گروهی تظاهر می‌کردند که مســـلمان شـــده‌اند و دین اسلام را قبول کرده‌اند، ولی در خفا دین یهودی خود را حفظ کرده بودند.

آراکل اضافه می‌کند که:

یهودیان شهرهای زیر، راه فراری نیافتند و گروهی از آنان مجبور شدند که مسلمان شوند. این شهرها عبارت بودند از شهرهای کاشان، قم، تبریز، اردبیل، قزوین، لار، شیراز. اما یهودیان شهر های زیر به طرق مختلف از قبیل دادن رشـــوه به مقامات و یـــا مهاجرت از قبول اســـلام امتناع کردند. از این دســـته از شـــهرها می‌توان از شهرهای گلپایگان، خوانســـار، بندر شوشـــتر، همدان، یزد، کرمان، دماوند، اســـترآباد و ولایات خراســـان و گیلان و منطقـــه و دهکده فرح‌آباد در شمال ایران نام برد.

سپس آراکل آن‌چه را که بر سر یهودیان فرح‌آباد رفت را به تفصیل شرح می‌دهد، او می‌نویسد:

پس از رسیدن فرمان پادشاه، والی فرح‌آباد تمام یهودیان را جمع کرد و به آنان گفت شما باید از دستورات شاه اطاعت کنید و اسلام را قبول کنید. اما یهودیان به طور بســـیار آشکاری این پیشنهاد والی را رد کردند و به او گفتند ما از دین اجدادی پدران‌مان دست بر نخواهیم برداشـــت و دین اســـلام را قبول نخواهیم کرد. با ما هرچه می‌خواهی بکن.

والی، یهودیـــان را برای مدتی طولانی تحت شـــکنجه قرار داد. او دســـتور داد که آن‌ها را به چوبه‌های دار ببندند و با چوب آن‌ها کتک بزنند. یهودیان را در زیر آب فرو می‌بردند و سپس بیرون می‌آوردند و کتک می‌زدند. او ســـربازان را به خانه‌های یهودیان فرستاد و دستور داد کـــه که اموال آنان را غارت کنند و ســـربازان به زنان و پســـران

ودختران آن‌ها توهین می‌کردند.

یهودیان فرح آباد، مردمی ثروتمند بودند و بسیاری از آنان در بازار شهر صاحب دکان بودند. آن‌ها پارچه‌های گرانقیمت و وسایل نقره‌ای می‌فروختند. والی دستور داد که مسلمانان مغازه‌های یهودیان را غارت کنند و مسلمانان فوراً مغازه‌ها را غارت کردند.

بیش از صد مرد یهودی بازداشت شدند و بر گردن آن‌ها زنجیر انداختند و آن‌ها را به یکدیگر بستند. آن‌ها را مرتباً برای محاکمه به قصر والی می‌آوردند و سپس دوباره به زندان برمی‌گرداندند. آن‌ها را در حبس در غل و زنجیر نگاه می‌داشتند.

شکنجه یهودیان برای سه تا چهار ماه ادامه داشت. چون یهودیان با تمام شکنجه‌هایی که شدند اسلام را قبول نکردند، والی از شکنجه یهودیان خسته شد. او دستور داد که چون یهودیان می‌خواهند در یهودیت خود باقی بمانند، آن‌ها باید علامت مشخصه‌ای را بر گردن خود داشته باشند، به طوری که هر کسی که آن‌ها را ببیند، بداند که آن‌ها یهودی هستند. یهودیان فرح آباد با خوشحالی این دستور را پذیرفتند.

برای این که یهودیان مورد ریشخند و استهزا قرار گیرند، او دستور داد که آنان باید زنگ‌هایی مسین و یا تکه‌هایی از آهن یا مس و یا لیوان‌های آهنی آبخوری را با ریسمانی بر گردن خود آویزان کنند. تمام مردان یهودی می‌باید این زنگوله‌ها و یا وسایل را بر گردن خود می‌بستند.[۱]

یهودیان مجبور بودند که با این علامات در خیابان و بازار و میدان‌ها حرکت کنند و هر مرد یهودی که این علامات را نداشت تنبیه، یا حبس و یا جریمه مالی می‌شد. تمام یهودیان این کار را انجام دادند.[۲]

۱- بستن این وسایل بر گردن یهودیان بر مبنای فتوا و دستور فقیه همان عصر محمد تقی مجلسی انجام گرفت. برای آگاهی از جزییات آن به رساله جهادیه از محمد تقی مجلسی در پیوست شماره ۲ در انتهای این کتاب مراجعه کنید.

2 -**The History of Vardapet Arak'el of Tabriz**, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda, 2005, Volume II Pages 347 – 361

شمار یهودیانی که مجبور به پذیرش اسلام شدند

در کتاب عباسـنامه آمده اسـت که در اثر این واقعه بیسـت هزار خانواده یهودی مجبور به پذیرش اسـلام شـده و مسلمان شدند. در صورتی که شمار افراد هر خانواده بین پنج تا شش نفر در نظر گرفته شـوند، در آن دوران، بین صد تا صد و بیسـت هـزار نفر یهودی را مجبور کردند که مسلمان شوند.

راجر سیوری[1] در کتاب **ایران عصر صفوی** تعداد یهودیانی را که در این حادثه مجبور به پذیرش اسلام شده‌اند را نزدیک به صد هزار نفر برآورد کرده است.[2]

پـس از فاجعه ای که بـرای یهودیان رخ داد، شـمار یهودیان در اصفهان و سایر شهرهای ایران به شدت کاهش یافت. شاردن سیاح فرانسـوی که در اواخر سلطنت شـاه‌عباس دوم و در اوایل سلطنت شـاه سلیمان پس از این فاجعه، در اصفهان بوده است، در سفرنامه خود به شـمار اندک یهودیان ساکن اصفهان اشاره می‌کند، او چنین می‌نویسد:

کوی جهودان و کنیساهای ایشان در اصفهان:

> **«کویی است که به نام کوی جهودان موسوم است و کنیسه عمده ایشان در همان‌جا است. شمار یهودیان در این شهر اندک می‌باشد. و همه آن‌ها در پایتخت به مانند سراسـر مملکت نادرند. معهذا در اصفهان سـه باب کنیسه دارند، ولی این کنیسه‌ها نمازخانه‌های کوچکی بیش نیست.»**[3]

اخراج ارمنیان از شهر اصفهان

یهودیان تنها اقلیت مذهبی نبودند که در زمان شـاه عباس دوم از اصفهان اخراج شدند، بلکه این فرمان برای ارمنیان اصفهان هم اجرا

1 - Roger Savory

۲- سـیوری. راجر: **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشـارات نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۷۲، صفحه ۲۲۹.

۳- شـاردن. **سیاحت نامه شاردن**: ترجمه محمدعباسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۵، جلد هفتم، صفحه ۲۲۱.

شــد. طی فرمانی که شاه‌عباس دوم صادر کرد، ارمنی‌ها هم از شـهر اصفهان اخراج شــدند. عده‌ای به جلفای اصفهان کوچانده شــدند و عده‌ای هم مجبور شدند به محله «**ماربانان**» که محله‌ای ارمنی‌نشین در نزدیکی جلفا بــود نقل‌مکان کنند. در کتاب **تاریخ جلفای اصفهان** آمده است:

«هنگامــی که شــاه‌عباس دوم به پادشــاهی رسـید، طی فرمانی مِی‌فروشــی را در اصفهان اکیداً قدغن کرد. اما چندان که فرمانش سخت و سنگین بود، برای می خواران غیر ارمنی آن اندازه اهمیت نداشــت. زیرا از شــمار مِی‌خواران در شهر اصفهان چندان کاسته نشد. اما دست آویزی شد برای غیرارمنیان [مسلمانان] تا از آن‌ها بدگویی کنند. که تا وقتی این‌ها در کنار ما زندگی می‌کنند، محال اســت بتوان این فرمان را اجرا کرد. و زبان به شــکایت گشــودند: که این‌ها قومــی میخواره‌اند و آب را نجس می‌کنند. چون هر وقت انگــور می‌فشــارند و آب آن‌را شــراب می‌کنند، تفاله‌هــای آن‌را در آب می‌ریزنــد و آب نجس می‌شــود. هرگاه هم عرق می‌کشــند باز تفاله‌هــای آن‌را در آب می‌ریزنــد و بــاز هم آب نجس می‌شــود. هر وقــت هم می‌خواهنــد خمره‌های شــراب را بشــویند، می‌آورند در وسط مادی یکی دو روز می‌خیسانند و می‌شویند و آب شستشوی خمره، در آب ریخته می‌شود، و آب نجس می‌شود.

شــکایت غیرمســیحیان [مســلمانان]، به شــاه و وزیران هم دین خــود مقبول آمد و پذیرفتند که ارمنی‌ها را از وســط شــهر بیرون کنند. با این‌که تقاضا داشــتند که از خانه و کاشــانه خود اخراج نشــوند، اما این تقاضا مسموع نیفتاد و در سال ۱۶۵۰ دشتی‌ها از شمس‌آباد خارج شدند و در جلفا جای گرفتند. ایروانی‌ها و اهالی محله شــیخ یوســف بنا در برابر پیشنهاد شاه بیشتر سرسختی نشــان دادند و نمی‌خواستند خانه و کاشــانه خود را رها کنند. از این‌رو بوسیله هاکوب‌جان، سرکرده خود، به شاه شکایت بردند. اما شاه خشمگین شد و حکم کرد آن‌ها را بی‌مهلت و به زور از داخل شــهر برانند. ارمنی‌ها با التماس به اعتمادالدوله، صدراعظم، از شاه مهلت خواستند که اثاثه خود را بی‌زیان و ضرر بار کنند. این تقاضا را از روی لطف پذیرفتند. لشکریانی که مأمور راندن آن‌ها بودنــد، از این کار منصرف شــدند. اعتمادالدوله به فرمان شــاه معمارانــی را برای اســکان آن قوم در محل ماربانــان، در نزدیکی

غرب جلفا اعزام کرد.»[۱]

انگیزه اخراج ارمنی‌ها، با انگیزه‌هایی که بر ضد یهودیان آوردند، کمی تفاوت داشت. در مورد یهودیان نجس بودن خود آن‌ها را دلیل آوردند. ولی در مورد ارمنی‌ها، نجس کردن آب را بهانه کردند. تفاوت دیگری که وجود داشت این بود که به یهودیان حکم شد تغییر دین دهند و مسلمان شوند. ولی در مورد ارمنی‌ها فقط دستور اخراج آنان از اصفهان داده شد، ولی فرمان داده نشد که آنان مسلمان شوند. به هر صورت برای هر دو اقلیت دستور اخراج از اصفهان و سکونت در گتوهای خود همانند بود.

کتاب **تاریخ جلفای اصفهان** برای شرح این واقعه از دو منبع مختلف بهره گرفته است. هر یک از این منابع، تاریخ متفاوتی را یادآور شده‌اند. منبع نخست، سال ۱٦۵۰ میلادی را و منبع دوم، سال ۱٦۵٦ میلادی را می‌آورد،[۲] که این سال برابر ۱۰٦٦ هجری قمری است سالی که فرمان شاه‌عباس دوم بر ضد یهودیان هم صادر شد.

فرمانی در دست است که در ربیع‌الاول سال ۱۰٦۰ قمری/مارچ ۱٦۵۰ از سوی شاه‌عباس دوم صادر شده است که این تاریخ با زمان صدارت خلیفه سلطان مطابقت دارد. طبق این فرمان، آزادی‌هایی به اقلیت‌های مذهبی اعطا گردیده است. طی این فرمان اهل ذمه این حق انتخاب را داشتند که برای حل و فصل دعاوی خود نزد خلیفه و یا کشیش خود بروند و یا این که این اختلاف‌ها را در محضر قضات مسلمان حل و فصل کنند. این فرمان با دستور اخراج ارامنه در همان سال از اصفهان منافات دارد. به همین دلیل به نظر می‌رسد که سال ۱۰۵٦ برای تاریخ اخراج ارامنه از اصفهان درست‌تر باشد، این تاریخ مطابق با زمان صدارت محمدبیک است.

متن فرمان به شرح زیر است:

«... چون موافق شرع شریف و ملت منیف و حضرت سید الکونین و رسول العلیین آن است که هرگاه اهل ذمه را با یکدیگر گفتگو

۱- **درهوهانیان. هاروتون: تاریخ جلفای اصفهان**، ترجمه لئون. گ. میناسیان و م.ع. موسوی فریدنی، اصفهان، نشرزنده رود، ۱۳۷۹، صفحه های ٦۰ و ٦۱.

۲- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ٦۱.

باشد و طرفین مسلمان نباشند، مختارند که دعوی و گفتگوی خود را نزد قضات اســلام رفع نمایند که موافقت شریعت غراء حضرت سیدالمرســلین میانه ایشــان حکم شــرع اطهر جاری سازد یا نزد خلیفــه و کشــیش خود روند کــه مطابق دین و مذهــب خود دعوی ایشان را به فیصل رساند.»[1]

این فرمان به طور کلی برای اهل ذمه صادر شده است ولی به نظر می‌رسد که بیشتر منظور آن ارمنیان ایران بوده است.

طبــق روایــت آراکل تبریزی هم که در پی خواهــد آمد، آراکل یادآور شده است که اخراج ارمنیان از اصفهان از سال ۱٦۵۵ میلادی شروع شد و در سال ۱٦۵٦ میلادی به پایان رسید.

اخراج ارمنیان از شهر اصفهان به روایت آراکل تبریزی

آراکل تبریزی در کتاب تاریخ خــود، ماجرای اخراج ارمنیان را از اصفهان به این گونه شرح داده است:

در زمان شاه‌عباس دوم، شاه دستور منع تولید و مصرف شراب را صادر کرد. طبق این فرمان اگر کســی شــراب نزد خود داشــت، چه خریدار چه فروشــنده، او را جریمه می‌کردند، گوش و بینی او را می‌بریدند و اگر کسی این جرم را برای بار دوم تکرار می‌کرد، خاطی را به شکنجه‌های دردآور محکوم می‌کردند، شکم او را پاره می‌کردند و سر او را می‌بریدند، او کشته می‌شد.

طی گزارشــاتی که بــه محمدبیک اعتمادالدوله، صدراعظم شــاه عباس دوم رســید، به او اطلاع دادند که داروغه شهر در عدم موفقیت طرح منع تهیه و مصرف شراب نقش اساسی دارد. بدین صورت که او مردم را آزاد می‌گذارد که شراب تولید کنند و به‌فروش رسانند. سپس او به‌وسیله جریمه‌های مالی زیادی که این افراد را می‌کند، مبلغ کلانی رشوه می‌گیرد.

اعتماد الدوله برای این‌که از حقیقت امر آگاه شــود، شــخصی از افراد مورد اعتماد خود به نام نجف قلی بیک را مامور تحقیق این مساله

۱- **راوندی. مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹ ، جلد چهارم بخش دوم، صفحه ۱۱۹۸.

می‌کنـــد. به او مأموریت می‌دهد که به اصفهان برود و در شـــهر جار بزند و به‌اطلاع مردم برســـاند که تولید ومصرف شراب ممنوع است و به‌طور مخفیانه اعمال داروغه را تحت نظر قرار دهد.

محمـد طاهر قزوینی در کتاب **عباسـنامه** بـــه ناموفق بودن طرح مبارزه با تولید و مصرف شراب در اصفهان اشاره کرده است. او به ماموریت نجف‌قلی‌بیک زنگنه امیر آخورباشی شاه اشاره می‌کند، که او را برای تحقیق از شهر قزوین به شهر اصفهان اعزام کردند.

> «.... **اخبار سـلوک ناهنجار میرقاسـم بیک داروغه دارالسلطنه اصفهان چه از رهگذر عدم اهتمام منع شـراب که در آن زمان حکم شاهنشـاهی .... نفاذ یافته .... از دارالسـلطنه قزوین نجف‌قلی بیک یساول .... بجهت تحقیق امور مزبور معین .... روانه اصفهان شد.** ....»[۱]

محمد طاهر قزوینی، نام داروغه شـــهر اصفهان را در آن هنگام، میرقاسم بیک ذکر می‌کند.

طی تحقیقاتی که صورت می‌گیرد، عدم موفقیت طرح منع شراب را بدین‌گونه گزارش دادند که چون یهودیان و ارمنیان که مصرف شراب در دین آن‌ها مجاز است با مسلمانان در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و با یکدیگر اختلاط دارند، اجرای این طرح عملی نیست.

مسلمانان می گفتند، که ارمنیان هنگامی که می‌خواهند خمره‌های شـــراب را بشـــویند، خمره‌ها را برای یک یـــا دو روز در آب رودخانه قرار می‌دهند و ســـپس آن‌ها را می‌شویند. با این کار، آن‌ها آب نهر را نجس می‌کند. مسلمانان می‌گفتند که ارمنیان باقی مانده موادی را که عرق از آن گرفته‌اند را در آب می‌ریزند و آن‌ها بدین طریق آب را نجس می‌کنند.

به اســـتناد به ایـــن بهانه‌ها، اعتمادالدوله طرحـــی را تهیه کرد که ارمنیـــان و یهودیان باید از شـــهر اصفهان اخـــراج گردند و طرح جدا سازی مسلمانان و غیر مسلمانان عملی گردد.

اعتمادالدوله و حامیان روحانی این طرح، شکایت خود را نزد شاه عباس دوم می‌آورند و آنقدر اصرار می‌کنند تا این که شاه عباس دوم

---

۱ – **عباسنامه**، صفحه ۱۸۸.

دستور صادر می‌کند که، مردمی که مذهب آن‌ها این اجازه را به آنان داده است که شراب مصرف کنند، باید از مسلمانان جدا شوند و آنان باید در خارج از محدوده شهر ساکن شوند.

با صدور فرمان شــاه، اعتمادالدوله ارمنیان دشتی را به حضور می‌خواند و به آنان اطلاع می‌دهد، شــاه دستور داده است که ارمنیان باید شــهر اصفهان را تخلیه کنند و در خارج از محدوده شهر اسکان یابند. ارمنیان به خانه‌های بزرگان یا اشــراف[1] شــهر رفتند به آن‌ها التماس کردند که به آن‌ها اجازه داده شود که در خانه‌های خود باقی بمانند، ولی کسی به درخواست آن‌ها توجهی نکرد.

ارمنیان خانه‌های خود را ترک کردند، گروهی به جلفای جدید رفتند و گروهی دیگر به محله گبرآباد، محل زندگی زرتشــتیان رفتند. آن‌ها در آن‌جــا خانه‌هایی را اجاره کردند و با اعضای خانواده خود در آن ساکن شدند. پس از این‌که ارمنیان دشتی را از اصفهان اخراج کردند، مسلمانان شروع به اخراج بقیه ارمنیان از شهر اصفهان کردند.

گروهی از ارمنیان از اجرای فرمان پادشاه سر باز زدند. این عمل آنان، شــاه را خشــمگین کرد و او دســتور داد که این اخراج هر چه سریعتر صورت گیرد.

ارمنیــان عرض حالی تهیه کردند و به اعتمادالدوله عرضه کردند. آن‌ها از او خواســتند که به آنان اجازه داده شــود که اخراج و اسکان مجدد آنان به تدریج صورت گیرد. این پیشنهاد مورد قبول اعتمادالدوله قرار گرفت.

آراکل از دو نفر نام می‌برد که در این ماجرا نقش اساسی داشتند. یکی از آن‌هــا را به نــام Keeper of the Book می‌نامد که می‌تواند محمدطاهر قزوینی نویســنده کتاب عباســنامه باشد که در آن زمان سمت وقایع‌نویس شاه‌عباس دوم را بر عهده داشت. آراکل از افرادی به نام Nakharars اسم می‌برد که در اخراج ارمنیان از شهر اصفهان نقش اساسی داشتند و به شــاه‌عباس دوم این توصیه را می‌کردند.

---

۱ – آراکل برای این افراد کلمه **Notables** را به کار برده اســت، که مشــخص نیست که آن‌ها چه اشخاصی بودند.

جورج بورنوتیان[۱] مترجم کتـــاب تاریخ آراکل در توضیحی که درباره سمت Nakharars می‌دهد، تاکید می‌کند آراکل غالباً این لقب را برای رییس دادگاه‌های شرع و یا عالی در کشورهای ایران و عثمانی به کار برده است.[۲] که این سمت می‌تواند مقام شیخ‌الاسلامی و یا مقام صدر در دســـتگاه صفوی باشد، به هر حال این مقام یکی از مقامات بالای مذهبی، روحانی آن دوران بوده است.

آراکل تبریزی می‌نویســـد، اولین دســـته ارمنیانـــی که از اصفهان اخراج شدند دشتی‌ها بودند. اخراج آنان در سال ۱٦۵۵ میلادی / ۱۰٦۵ قمری انجام گرفت و در سال ۱٦۵٦ میلادی / ۱۰٦٦ قمری بقیه ارمنیان که ایروانی‌ها جزو آن‌ها بودند از شهر اخراج شدند. دیگر هیچ مسیحی در شـــهر اصفهان باقی نماند. آنان در منطقـــه جدیدی که برای آن‌ها مشخص کرده بودند، اسکان یافتند.

پس از این که فرمان شـــاه صادر شـــد، اعتمادالدوله و روحانیان موافقت کردند که محلی را در طرف جنوب رودخانه برای اسکان مجدد ارمنیان اختصاص دهند.

بخش اصلی شـــهر که مراکز تجاری و مســـکونی شهر در آن واقع شده بود، همه در شمال رودخانه قرار داشتند. همچنین قصر پادشاه در این قسمت واقع شده بود. ارمنیان را در زمین‌های جنوب رودخانه اسکان دادند.

طبق فرمان شـــاه، اعتمادالدوله دســـتور داد که زمین‌های جنوب رودخانـــه را اندازه‌گیـــری کنند و بر مبنای تعداد افـــراد هر خانواده، زمینـــی در اختیـــار آنان قرار دهند. ارمنیان در آن زمین‌ها شـــروع به ساختن خانه برای خود کردند.

اخراج ارمنیان از شهر اصفهان در ابتدا برای آن‌ها بسیار سخت و مشکل بنظر می‌رســـید. ولی پایان خوبی برای آنان داشت. وقتی آنـــان به محل جدید آمدند، در آن‌جـــا خانه‌های مجلل جدیدی برای خود بنا کردند. آن‌ها خانه‌هایی با سقف‌هایی بلند، دارای ایوان،

1 - George A. Bournoutian

2 -**The History of Vardapet Arak’el of Tabriz**, Volume II Foot Note Page 341.

باغ‌هـای گل و پارک‌هـا با درختـان میوه برای خود سـاختند. با جدا سـازی ارمنیان از جامعه مسـلمانان آنان از آزادی بیشـتری برخوردار شدند و از آزار مسلمانان که در قبل با آن روبرو بودند، خلاص شدند.

این حادثه برای ارمنیان خاتمه خوشـــی داشـــت و به طور کلی به نفع آنان پایان یافت. آراکل اشـــاره می‌کند که هم اکنون که این کتاب را می‌نویسد شـــانزدهم ماه می سال ۱۶۵۹ میلادی / بیست و چهارم شـــعبان سال ۱۰۶۹ قمری اســـت، ارمنیان و زرتشتیان شهر اصفهان را ترک کرده‌اند و طرح جداســـازی مسلمانان با غیر مسلمانان انجام گرفته است و از این پس مسلمانان دیگر نجس نخواهند شد.[1]

شـــاردن که در اواخر دوره شـــاه‌عباس دوم از ایران بازدید کرده است اشاره می‌کند، که مسیحیان اجازه نداشتند که در شهر اصفهان مسکن گزینند. او می‌نویسد:

«مسـلمانان بـرای بـاده گسـاری و میخوارگـی بـه خانه‌هـای عیسویان می‌رفتند... به همین جهت همه مسیحیان به خارج شهر رانده شـدند. به اسـتثناء مبلغین مذهبی و کارمندان شرکت‌های اروپایـی، که یـک نوع افراد دولتی بودند و تحت حمایت مسـتقیم شاه می‌باشند.»[2]

نقش آفرینان و دستوردهندگان

در ماجرای پذیراندن اســـلام به یهودیان، دو فرد نقش اساســـی و عمده داشتند:

۱ – شاه عباس دوم

۲ – محمد بیک اعتمادالدوله وزیر اعظم

با این‌که شـــرح احوال و زندگی‌نامه شـــاه‌عباس دوم و محمد بیک ارتباط مســـتقیمی به این واقعه ندارد، ولی بررســـی زندگی این دو به روشن شدن نحوه زندگی و شرایط محیط پرورشی، و نوع دیدگاه‌های حکومت‌گران در آن دوران کمک می‌کند.

1 - **The History of Vardapet Arak’el of Tabriz**, Volume II Pages 336 – 346

۲ – **سیاحت نامه شاردن**، جلد هفتم صفحه ۱۸۸.

وزرای شاه عباس دوم

هنگامی که شاه‌عباس دوم در سال ۱۰۵۲ قمری/۱٦٤۲میلادی در سن ۹ سالگی به سلطنت رسید نخستین وزیر او ساروتقی بود.

۱ - ساروتقی اعتمادالدوله (تقی موسرخه)

- **ساروتقی** نخستین صدر اعظم شاه‌عباس دوم بود که هم زمان با شـــروع ســـلطنت او به عنوان وزیر اعظم یا اعتمادالدوله شروع به کار کرد و پس از چهار ســـال، در سال ۱۰۵۵ قمری / ۱٦٤۵ میلادی بر اثـــر توطئه‌ای که بر ضد او صورت گرفت به قتل رســـید.[۱] علت قتل او بدگوییهایی بود که دشمنانش بر ضد او انجام دادند و شاه‌عباس دوم را تحریک کردند که حکم قتل او را صادر کند. شـــاه‌عباس دوم در آن زمان ۱۳ سال داشت.[۲]

۲- سید علاءالدین حسین (خلیفه سلطان)

- پـــس از قتل ســـارو تقی در ســـال ۱۰۵۵ قمـــری / ۱٦٤۵ میلادی ســـیدعلاءالدین حسین ملقب به خلیفه سلطان عهده‌دار صدارت اعظم شـــاه‌عباس دوم گردید. او از قواعد اصول دین اطلاع کافی داشـــت و از فقهای صفوی به شمار می‌آمد. او طبع شعر و شاعری هم داشت. خلیفه ســـلطان داماد شـــاه‌عباس اول بود و دختر او را به زنی گرفته بود.[۳] او در سال ۱۰٦٤ قمری در ولایت مازندران در گذشت.[٤]

۳- محمد بیک اعتمادالدوله

- پس از فوت خلیفه ســـلطان در سال ۱۰٦٤ قمری/ ۱٦۵٤ میلادی، محمدبیـــک اعتمادالدوله به وزارت رســـید. رخداد ســـال ۱۰٦٦ برای یهودیان در دوران صدارت او و به فرمان مستقیم وی به وقوع پیوست.

۱- **عباسنامه**، صفحه ٦۵.

۲- برای آگاهی بیشـــتر از سرگذشت ساروتقی به کتاب ســـفرنامه تاورنیه صفحه ۵۰۰ نگاه کنید.

۳ - **کریمی. علیرضا**: **مقاله سلطان علما**، فصل نامه حکومت اسلامی، شماره ۶ .

٤- **عباسنامه**، صفحه ۱۷۰.

محمدبیک در ســال ۱۰۷۱ قمری از منصب خود عزل شــد.[۱] به سبب اهمیت رخداد سال ۱۰٦٦ علیه یهودیان، به سرگذشت و زندگی محمد بیک بیشتر پرداخته خواهد شد.

٤- محمد مهدی صدرالممالک

- در ســال ۱۰۷۱ پــس از این که محمدبیــک اعتمادالدوله از مقام صدارت خلع شد، محمدمهدی صدرالممالک که یک فقیه و عالم مذهبی بود، عهده‌دار مقام صدارت شاه‌عباس دوم شد. وی تا پایان سلطنت و مرگ شاه عباس دوم در ســال ۱۰۷۷ قمری / ۱٦٦٦ میلادی در این مقام باقی ماند.

محمد بیک اعتمادالدوله

محمد بیک از اهالی تبریز و پســر خیاطی بــود که پدرش او را به تحصیل تشویق فراوان کرد و به ریاست ضرابخانه سلطنتی گماشته شد.[۲]

در سال ۱۰٦٤ قمری خلیفه سلطان صدر اعظم وقت شاه‌عباس دوم در سن ٦۳ سالگی در مازندران فوت می‌کند. پس ازمرگ او، محمدبیک کــه در آن هنگام ناظر بیوتات بود به مقام صدراعظمی (اعتمادالدوله) می‌رسد.

محمدبیک خیلی زود در دل شاه جا می‌گیرد و خود را محبوب‌القلوب همه رجال دربار می‌سازد. او به همه فوق‌العاده احترام می‌گذاشت و در کارهای آن‌ها مداخله نمی‌کرد و اگر نســبت به کســی دشمنی هم پیدا می‌کرد ظاهر نمی‌ســاخت و فکر انتقــام را در خاطر خود پنهان می‌کرد.

او که فردی جاه طلب بود، کوشــش کرد دســت به کارهای بزرگ بزند. نخســت با کمک یک فرانسوی اهل نورماندی که ادعا می‌کرد در علم معدن شناســی و شــیمی مهارت دارد کوشش کرد که به کشف

۱- **عباسنامه**، صفحه ۲۹۸.
۲ - **عباسنامه**، پای نوشته صفحه ۱۷۱.

معدن طلا و نقره بپردازد که در این کار توفیقی نیافت. محمدبیک پس از این که از کشف معدن طلا و نقره مأیوس شد، کوشش در کشف معدن مس کرد، که در این کار هم موفقیت زیادی پیدا نکرد. او افزون بر جاه طلبی، کینه‌توز هم بود. تاورنیه در سفرنامه خود به شمار زیادی از توطئه‌هایی که او بر ضد مخالفان و یا رقبای خود انجام داد، اشاره می‌کند. برای مثال او بر ضد حاکم ایروان توطئه می‌کند و با فرمانی که از شاه می‌گیرد، حاکم ایروان را غل و زنجیر کرده و به اصفهان می‌آورد.

تاورنیه توطئه و کینه‌توزی که محمدبیک در حق حاکم فارس عملی کرد را نیز شرح می‌دهد و بیان می‌کند که او حاکم بی‌گناه را چگونه از هستی ساقط می‌کند و به حبس می‌اندازد. شهوت انتقام‌گیری محمدبیک اندازه نداشت. او از تمام مخالفان خود انتقام کشید. میرزا قاسم داروغه و دیوان بیگی اصفهان هم قربانی توطئه‌های او شدند. محمدبیک تمام نزدیکان شاه را که مخالف او بودند را از دربار دور کرد و خود یکه تاز دربار شاه‌عباس دوم گردید.

ولی شکوه و جلال و قدرت محمدبیک هم برای همیشه ادامه پیدا نکرد. پس از مدتی شاه خبردار شد که بر خلاف گزارش‌های محمدبیک، سپاه ایران در خراسان از ازبک‌ها شکست خورده‌اند و بر خلاف گزارش‌های او، هیچ گونه شورشی بر ضد دولت مرکزی در گرجستان صورت نگرفته و محمدبیک سعی در پنهان نگاه داشتن حقایق از شاه را داشته است. پس از این، شاه بر او خشم می‌گیرد و فرمان می‌دهد که او را با زن و فرزندانش به قم تبعید کنند. شاه دستور می‌دهد که او نه سر بتراشد و نه به حمام رود و نه با احدی معاشرت کند.[۱]

پس از برکناری محمدبیک، میرزا مهدی صدر به مقام صدر اعظمی (اعتمادالدوله) رسید. محمد طاهر قزوینی واقعه برکناری محمدبیک، از صدراعظمی شاه‌عباس دوم را در زیر وقایع اتفاق افتاده در سال

۱- **سفرنامه تاورنیه**، صفحات ۵۴۱ تا ۵۵۰ .

۱۰۷۱ قمری ذکر کرده است.[1]

محمدبیک اعتمادالدوله از سال ۱۰٦٤ تا ۱۰۷۱ قمری / ۱٦٥٤ تا ۱٦٦۰ میلادی، به مدت هفت سال عهده‌دار صدراعظمی شاه‌عباس دوم بود و فاجعه‌ای که برای یهودیان در سال ۱۰٦٦ رخ داد و اخراج ارمنیان از اصفهان در زمان صدراعظمی او به وقوع پیوسته است.

مرگ شاه عباس دوم

بی‌تردید مرگ شـاه عباس دوم هم درخور توجه است. کمپفر در باره‌ی مرگ او در سفرنامه خود می‌نویسد:

«... او در مازندران بدرود حیات گفت. او سـال پیش از آن (۱٦٦٥ میلادی) بـرای اسـتراحت ... بـه آنجا رفتـه و کلیه اهـل حرم را به اسـتثناء یک همسـر شـرعی و چند همخوابه در اصفهان بجا گذاشـته بود. در آن هنگام او در قصر کوچکی واقع در اشـرف به خوشـگذرانی سـرگرم بود. که شـبی در حال مستی در خود میلی شـدید به یک رقاصه احسـاس کرد. رقاصه خود را به زمین افکند و شاه را به مقدسات سوگند داد که از وی درگذرد، زیرا به یکی از بیماری‌های زهروی مبتلاسـت. اما بدون توجه به این احوال شاه با وی همبستر شد.»

«یک ماه بعد در شرمگاه شاه آثار درد و تاول ظاهر شد، ولی شاه از معالجـه خـود غافل ماند. تا این که علائـم بیماری مقاربتی که کاملاً پیشـرفته بود نمودار گردید. اما چون باز وی نمی‌توانسـت امساک کند و برخود سخت بگیرد، و از طرف دیگر اطباء خواه به علت جهل و خواه به دلیل این که جرأت تجویز دارویی را که درخور بیماری پیشرفته شاه بود نداشتند، به طور سطحی و غیراساسی بـه معالجه وی پرداختند. بیماری به نوعی خوره سـرطان مانند تبدیل شـد و لثه‌ها و استخوان بینی وی را به صورتی خورد و از بیـن برد کـه دود غلیان از بینی او بیرون مـی‌زد. دیگر جلوی این بیماری مهلک را نمی‌شد گرفت... هشت روز قبل از مرگش دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیک شهر دامغان است ببرند.

درسـت در حینـی که شـاه به هیچ وجه در اندیشـه مـرگ نبود، شبی هنگامی که به تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود دچار درد شـدیدی شـد و در نتیجه شـب بعد را تا صبح به طرز

۱- **عباسنامه**، صفحه ۲۹۸ .

وحشتناکی تا حد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بی‌خود بود و اطباء معالج خود را به باد فحش و ناسزا گرفت. در ساعت ٤ صبح بیست و ششم ربیع الثانی سال ۱۰۷۷ هجری که برابر است با بیست و ششم اکتبر ١٦٦٦ مسیحی مرگ وی دررسید. وی به هنگام مرگ سی و شش ساله بود.»[1]

شاردن نوع بیماری و نحوه مرگ شاه عباس دوم را بسیار نزدیک به صورتی که کمپفر آورده است، بیان می‌کند.[2]

علمای مذهبی در اواخر عصر صفوی

صادر کنده فتوا

حکم نجس بودن یهودیان و دستور اخراج ارمنیان و یهودیان از اصفهان و مجبور کردن یهودیان برای تغییر دین، یک مساله شرعی است و بدون فتوای یکی از علمای مذهبی صفوی این کار امکان پذیر نبود. محمدبیک اعتمادالدوله صدراعظم دوران شاه عباس دوم، یک عالم مذهبی نبود که بتواند فتوای مذهبی این فرمان را صادر کند. پس چه کسی فتوای نجس بودن یهودیان را صادر کرده است؟

در این بخش سعی می شود که زندگی چند تن از عالمان مذهبی که مقارن سال ١٠٦٦ هجری قمری زندگی می‌کرده‌اند و دارای مقام‌های مذهبی بالایی بوده‌اند، مورد مطالعه قرار گیرد و عقاید مذهبی و دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. با این بررسی تا حدودی نوع افکار و دیدگاه‌های مذهبی حاکم بر آن عصر روشن خواهد شد. سعی بر این است که مشخص شود که کدام یک از عالمان آن عصر این فتوای مذهبی را صادر کرده است.

عالمان بلند پایه صفوی که در حدود سال ١٠٦٦ قمری زندگی می‌کرده‌اند عبارتند از:

- **علی نقی کمره‌ای وفات ۱۰۶۰ قمری/١٦٥٠ میلادی**
- **محمدتقی‌مجلسی(مجلسی‌اول) وفات ۱۰۷۰ قمری/١٦٦٠ میلادی**
- **ملا محمد باقر سبزواری وفات ۱۰۹۰ قمری /١٦٧٩میلادی**

۱- **سفرنامه کمپفر**، صفحات ٤٠ و ٤١.

۲- **سیاحت نامه شاردن**، جلد نهم، صفحه های ۳۱ تا ۳۵.

– ملا محسن فیض کاشانی وفات ۱۰۹۱ قمری/۱۶۸۰ میلادی

شیخ بهاالدین عاملی معروف به شیخ بهایی
۹۵۳ تا ۱۰۳۰ قمری (۱۵۴۶ تا ۱۶۲۱ میلادی)

یکی ازعلمای شیعه که در عصر صفوی وظایف، شرایط واحکامی را برای اهل ذمه بیان کرده، شیخ بهاالدین عاملی معروف به شیخ بهایی است. او در سال ۹۵۳ قمری / ١٥٤٦ میلادی درجبل عامل (جنوب لبنان امروزی) به دنیا آمد و در سال ۱۰۳۰قمری (١٦٢٠ یا ١٦٢١ میلادی) در گذشت. او تقریباً ۳۵ سال پیش از واقعه سال ١٠٦٦ قمری فوت می‌کند. به این ترتیب او نقش مستقیمی در واقعه آن سال برای یهودیان نداشته است، ولی زندگی و دیدگاه‌های او و از این نظر مورد بررسی قرار می‌گیرد که دیدگاه‌های او باعث ایجاد محدودیت و فشارهای بسیاری بر یهودیان و زرتشتیان در زمان شاه‌عباس اول شد، به طوری که بعدها بیان خواهد شد. نظراتی که او در مورد اهل ذمه ارائه کرده است، تشابه بسیار زیادی با دیدگاه‌های دیگر علمای شیعه پس از عصر او دارد و پایه‌ای شده است برای محدودیت‌های بعدی اهل ذمه.

شیخ بهاالدین عاملی معروف به شیخ بهایی، در کودکی همراه پدرش به ایران آمد. پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد که خود یک عالم شیعه به شمار می‌رفت، یکی از شاگردان شهید ثانی بود. او در ابتدا نزد پدر خود علوم دینی را آموخت و سپس در اصفهان به آموزش دینی خود ادامه داد.[1]

شیخ بهایی پس از درگذشت پدرش در سال ٩٨٤ قمری/١٥٧٦ میلادی، به شهرهای مختلف ایران مانند تبریز و اصفهان رفت. در سال ٩٩١ قمری/١٥٨٣ میلادی پس از سفر به حج مدتی را در مصر، قدس و شام به سر برد و در سال ٩٩٢ قمری به ایران باز گشت. شیخ بهایی از حدود سال‌های ١٠٠٤ قمری/١٥٩٢ میلادی به دربار شاه

۱– **عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه**: قم، دفتر نشر نوید اسلام

عباس اول رفت و در سفری که شاه‌عباس در سال ۱۰۰۸ قمری پیاده به مشهد رفت، او را همراهی کرد.

شیخ در سال ۱۰۱۷ قمری/۱۶۰۸میلادی به قصر عمه شاه که درگذشته بود انتقال یافت. شیخ بهایی بزرگترین عالم دربار شاه عباس اول بود و قدرت و نفوذ بسیار زیادی در دربار او داشت. شیخ بهایی زمانی به منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان، که بالا ترین مرجعیت دینی- سیاسی زمان خود بود، منصوب شد.[۱] همان‌گونه که در آغاز اشاره شد شیخ بهایی در سال ۱۰۳۰ قمری/۱۶۲۱میلادی درگذشت.

شیخ بهایی دارای تألیفات بسیاری در زمینه فقه شیعه است. یکی از آثار فقهی او کتاب جامع عباسی است که به زبان فارسی است، او در این کتاب به شرح احکام فقه شیعه پرداخته است.

در آغاز باب ششم کتاب آمده است که پنج باب اول کتاب توسط خود شیخ بهایی نوشته شده و باقی مانده به قلم شیخ نظام‌الدین ساوجی که ازشاگردان برجسته شیخ بهایی بوده، به رشته تحریر درآمده است. در بخش‌هایی از این کتاب شیخ به شرح احکام اهل ذمه از نظر فقه شیعه پرداخته است.[۲]

احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی

شیخ بهاالدین عاملی، قوانین و احکام و محدودیت‌های بسیاری را برای اهل ذمه در نظر گرفته است. دیدگاه او در مورد اهل ذمه بسیار حقارت آمیز است. احکام و دیدگاه‌های شیخ بهایی که در کتاب جامع عباسی آمده است را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد.

شیخ بهاالدین عاملی باور داشت که جهاد با یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان واجب است تا آن که آنان مسلمان شوند و یا این‌که پرداخت

---

۱ – **جعفریان**. **رسول**: **صفویه از ظهور تا زوال**، تهران، موسسه فرهنگی دانش واندیشه معاصر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۴۶ .

۲ – کتاب جامع عباسی در بمبی به چاپ رسیده است و انتشارات فراهانی آن‌را مجددا چاپ کرده است. آیت‌الله شهاب‌الدین نجفی مرعشی در اظهار نظری که دراول کتاب کرده است معتقد است که این کتاب جزو «**رسایل عملیه آیات عظام عصر سابق قرار گرفته و برآن حواشی زیادی نوشته‌اند**».

جزیه را طبق شرایطی بپذیرند. هنگامی که آن‌ها پرداخت جزیه را قبول کردند، شرایط و احکام جزیه باید به صورت زیر باشد:

– هـر فـرد ذمی باید پرداخـت جزیه را قبول کند و سـالانه آن‌را پرداخت نماید.

– مقـدار جزیه توسـط امام یا نایب امام در آخر هر سـال تعیین می‌گردد.

– میزان جزیه بر مبنای آن‌چه که امیرالمؤمنین [حضرت علی] معین کرد، افراد فقیر سـالانه دوازده درهم، افراد متوسط ۲۴ درهم و افراد ثروتمنـد ۱۴۸ درهم باید پرداخت کنند. ولی به هر حال میزان جزیه به تصمیم امام بسـتگی دارد. جزیه به منزله مذلّـت و خواری اهل ذمه می‌باشد.

– اگر فردی از اهل ذمه در اواسـط سال مسلمان شود جزیه از او ساقط می‌شود.

– اهل ذمه ملزم به پیروی از احکام مسلمانان هستند.

– اهل ذمه نباید با مسلمانان جنگ کنند و یا به دشمنان آن‌ها کمک کنند.

– اهل ذمه نباید زنان مسلمان را به عقد خود در آورند و یا با آنان زنا کنند.

– مسلمانان را نباید از راه به‌در کنند.

– جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و اسرار مسلمانان را به کفار ندهند و خبری از مسلمانان را به آن‌ها ندهند.

– زنان و مردان مسلمان را نکشند.

– در صورتی که اهل ذمه به شرایط بالا عمل نکنند حربی می‌شوند و قتل‌شان واجب است.

– به خداوند و رسـول خدا دشـنام ندهند، دین و کتاب مسلمانان [قـرآن] را خفیـف نکننـد و اگر ایـن کار را انجام دهنـد واجب‌القتل می‌گردند.

– آن‌چه در اسـلام حرام اسـت مانند نوشیدن شـراب و خوردن گوشت خوک را انجام ندهند.

– مادر و خواهر خود را به عقد خود در نیاورند.
– عبادت‌گاه و پرستش‌گاه در کشور اسلامی ایجاد نکنند.
– کتاب‌های دینی خود را با صدای بلند نخوانند و ناقوس کلیسا را به صدا در نیاورند.
– خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان نسازند.
– باید لباس‌هایی متفاوت با لباس مسلمانان بپوشند.
– چهارپایی را که سوار می‌شوند باید غیر از چهارپایی باشد که مسلمانان سوار می‌شوند، حق سوار شدن به اسب را ندارند. هنگام سواری باید هر دو پای خود را از یک طرف چهارپا آویزان کنند.
– حق بستن شمشیر و حمل سلاح را ندارند.
– لباس زنان آن‌ها باید طوری باشد که از زنان مسلمان متفاوت باشد، و مسیحیان نباید زنار ببندند.
– در جاده‌ها راه نروند بلکه باید از جاده‌ها منحرف شوند.
– لقب و کنیه برای فرزندان خود انتخاب نکنند.
– ذمی نمی‌تواند در حجاز مسکن گزیند. مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آن می‌باشد. فقط آن‌ها می‌توانند از آن حوالی عبور کنند.
– حق خرید و فروش و تملک قرآن را ندارند.[1]

آن‌چه که اشاره شد، خلاصه ای از احکامی بودند که شیخ بهایی در کتاب جامع عباسی در مورد اهل ذمه آورده است. برای مطالعه متن کامل احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی می‌توان به پیوست شماره ۱ در انتهای این کتاب مراجعه کرد.

در اینجا به دیدگاه‌های دیگر شیخ‌بهایی که در بخش‌های دیگر کتاب جامع عباسی در مورد اهل ذمه آورده است، اشاره می‌گردد. در انتهای هر دیدگاه صفحه‌ای از کتاب جامع عباسی، که این نظر در آن آمده است، در میان دو کمان ( ) آورده می‌شود.

---

۱ – **عاملی (شیخ بهایی)**. **بهاالدین**: **جامع عباسی**، تهران، فراهانی، صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵.

دیدگاه‌های شیخ بهاالدین عاملی

در مورد اهل ذمه، در کتاب جامع عباسی

۱- او اعتقاد داشت که کافران چه اهل ذمه باشند و چه حربی نجس هستند. (صفحه ۲۹)

۲- او معتقد بود در خانه‌ای که زرتشتی (در متن مجوس آمده است) و سگ در آن باشد، نماز مسلمان مکروه است. (صفحه ۳۵)

۳- فروختن کتاب قرآن به کافر حرام است. (صفحه ۲۰۰)

٤- ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان ممنوع است. ازدواج زن مسلمان شیعه با مرد مسلمان سنی ممنوع است. (صفحه ٢٦٦)

۵- رفتن به مجلس عروسی کافر مکروه است. (صفحه ٢٦٧)

٦- زن یهودی و مسیحی را نمی‌توان به عقد دائمی در آورد، ولی متعه [صیغه کردن] آن‌ها جایز است. (صفحه ٢٧٦)

۷- او معتقد بود که گوشت حیوانات ذبح شده توسط یهودیان و مسیحیان حرام است. (صفحه ۳۳۰)

۸- در محاکم شرعی، مسلمان را می‌توان بر اهل کتاب مقدم داشت. (صفحه ۳۵۳)

۹- گواهی اهل ذمه برای مسلمانان درست نیست. (صفحه ٣٦٧)

۱۰- غیرمسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد، اگرچه آن شخص به متوفی بسیار نزدیک باشد. ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد. (صفحه ۳۹۳)

۱۱- مسیحی، یهودی و زرتشتی را که شرایط اهل ذمه را قبول نکنند، باید کشت. (صفحه ٤٢٩)

۱۲- کشتن یهودی، مسیحی و زرتشتی کفاره ندارد. (صفحه ٤٣٠)

۱۳- مسلمان را جهت کشتن کافر قصاص نمی‌کنند بلکه تعزیر می‌کنند و باید دیه بدهد، ولی اگر مسلمان عادت به کشتن یهودی کند آن‌گاه است که باید قصاص شود. (صفحه ٤٣١)

١٤- خون‌بهای مرد مسلمان ده هزار درهم و زن مسلمان پنج هزار درهم است ولی خون‌بهای مردان یهودی هشت‌صد درهم و زنان یهودی چهارصد درهم است. (صفحه ٤٤٩)

۱۵- اگر کافری کافر دیگری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط می‌شود، بلکه باید دیه بدهد. (صفحه ٤٣٢)

شیخ علی‌نقی کمره‌ای

وفات سال ۱۰۶۰ قمری (۱۶۵۰ میلادی)

شیخ علی‌نقی کمره‌ای یکی از علمای بلندپایه عصر صفوی است. او در سال ١٠٦٠ هجری قمری یعنی ٦ سال پیش از واقعه سال ١٠٦٦ فوت کرده است. در نتیجه نقش مستقیمی در آن واقعه نداشته است. با این حال زندگی وی مورد بررسی قرار می‌گیرد، چون او تا هنگام مرگ، عهده‌دار مناصب بسیار مهمی در حکومت صفوی بوده است. او از سال ۱۰۵۵تاسال ١٠٦٠ هجری قمری، منصب شیخ‌الاسلامی و امامت جمعه اصفهان را برعهده داشت، که این مقام یکی از بالاترین مقام‌های دینی و سیاسی آن زمان بوده است. بنابراین عقاید و دیدگاه‌های وی می‌تواند تأثیر بسیار زیادی در نظام مذهبی و سیاسی زمان خود و پس از او بگذارد.

«شیخ علی‌نقی کمره‌ای شیرازی اصفهانی [متوفی ۱۰۶۰ قمری/۱۶۵۰ میلادی] ... از عالمان برجسته دوره صفویه است ... که افزون بر دانش قابل توجه، از موقعیت اجتماعی وسیاسی و دینی بالایی برخوردار بوده است. مدت‌ها قاضی شیراز بود و پس از آن به درخواست خلیفه سلطان [دومین وزیر شاه عباس دوم] اعتمادالدوله شاه‌عباس دوم، در سال ۱۰۵۵ قمری به منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان که بالاترین مرجعیت دینی-سیاسی بود دست یافت، و تا سال مرگش ۱۰۶۰ قمری این منصب را در اختیار داشت.»[1]

سرفصل‌های دیدگاه شیخ علی‌نقی کمره‌ای را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- **جعفریان. رسول: مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی، علی نقی کمره ای**، مقالات تاریخی، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷، دفتر چهارم صفحه ١٤.

۱- دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست.

۲- مقتضای ضرورت عقلی آن است که انسان‌ها همواره نیازمند به یک رییس قدرتمند، مقتدر و هدایت کننده باشند.

۳- وی تنها فقیهان و مجتهدین را وارثان حقیقی پیامبران می‌دانست و معتقد بود که مراجعه به ایشان در شناختن احکام حلال و حرام واجب است و رجوع به غیر ایشان به منزله‌ی رجوع به سوی طاغوت است و رد حکم آن‌ها در حکم رد حکم خدا است و درحد شرک به الله است.

٤- امور قضاوت در حیطه و اختیار مجتهدان است و رجوع به غیر ایشان رجوع به طاغوت محسوب می‌شود.

۵- اداره‌ی زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم از اختیارات امام و رهبری شیعه است.[۱]

شیخ علی‌نقی کمره‌ای در عقاید شیعی صفوی خود بسیار افراطی بود. او در تشیع راه افراط در پیش گرفت، تا حدی که عقیده داشت اهل سنت مانند کفارند و نمی‌توان با آن‌ها ازدواج کرد و حتی غذای آنان مانند غذای یهودیان و مسیحیان نجس می‌باشد.

> **«همانند برخی از عالمان اهل سنت که شیعیان را تکفیر می‌کرده و آتش جنگ عثمانی‌ها را بر ضد ایرانی‌ها بر می‌انگیختند، او هم به کفر اهل سنت حکم کرده و در جایی هم به صراحت نوشته است که حکم مشرکان بر ایشان [اهل سنت] در دنیا و آخرت جاری است و مناکحت [عقد زناشویی] و مصاهرت [با کسی خویشی کردن از طریق ازدواج] و مساورت و مواکلت [با کسی طعام خوردن] و خوردن ذبیحه [گوشت ذبح شده] ایشان چون انجاسند [نجس می‌باشد] و جایز نیست.»** [۲]

این نکته را باید در نظر گرفت که شیخ علی‌نقی کمره‌ای یک فرد عادی نبود، او عهده‌دار منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان بود. بنابراین

۱- **خالقی. علی: مقاله اندیشه‌های سیاسی شیخ علی‌نقی کمره‌ای**، نشریه حکومت اسلامی شماره ۲.

۲- **جعفریان. رسول: مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی - علی‌نقی کمره‌ای**، مقالات تاریخی دفتر چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۳. به نقل از کتاب هم‌الثواقب شیخ علی‌نقی کمره‌ای.

دیدگاه‌های وی می‌تواند تاثیر بسیار زیادی در نوع رابطه حکومت و اقلیت‌های مذهبی بگذارد. در حالی که او مسلمانان سنی مذهب را نجس می‌شمارد و ازدواج و معاشرت با آنان را برای شیعیان ممنوع می‌کند و حتی فتوا به نجس بودن غذای آن‌ها می‌دهد، می‌توان تصور کرد که نوع دیدگاه‌های وی نسبت به یهودیان و مسیحیان چگونه بوده است.

محمدتقی مجلسی

۱۰۰۳ تا ۱۰۷۰ قمری (۱۵۹۴ تا ۱۶۶۰ میلادی)

محمدتقی مجلسی، مجلسی اول در سال ۱۰۰۳ هجری قمری/۱۵۹٤ میلادی در اصفهان به دنیا آمد. از استادان او می‌توان از شیخ‌عبداله شوشتری، شیخ بهایی، میرفندرسکی و امیر اسحاق استرآبادی را نام برد.[۱]

او در سال ۱۰۳٤ هجری قمری/١٦٢٤ میلادی، هنگامی که ۳۱ سال داشت به نجف رفت. پس از بازگشت از نجف به اصفهان آمد و در این شهر مشغول تدریس شد. پس از مرگ شیخ بهائی (۱۰۳۰ قمری/ ١٦٢٠ یا١٦٢١ میلادی) و میرداماد (متوفی ۱۰٤۱ قمری/١٦٣١ میلادی) او یکی از بزرگ‌ترین مدرسان حدیث و فقه در حوزه اصفهان شد. از شاگردان او می‌توان محمدباقر مجلسی پسرش، سید عبدالحسین خاتون آبادی، محقق خوانساری و نعمت‌الله جزایری را نام برد. او به امامت جمعه اصفهان نیز منصوب گردید.

فرزند کوچک او محمدباقر مجلسی، یکی از بزرگ‌ترین فقهای اواخر دوران صفوی است. محمدتقی مجلسی در ۱۱ شعبان سال ۱۰۷۰ قمری /آوریل ١٦٦٠ میلادی در اصفهان فوت کرد.

محمدتقی اقداماتی برای نشر حدیث‌های شیعه کرد. اقدام او به نگارش شرحی بر کتاب **«من لایحضره الفقیه»** شیخ صدوق (متوفی سال ۳۸۱ قمری/۸۹۱ میلادی) در عالم شیعه از ارزش خاصی

۱- **گلشن ابرار**، شرح حال محمدتقی مجلسی

برخوردار اســت. به همیــن منظور او دو کتاب یکی بــه عربی به نام «**روضــه المتقیــن**»، و یکی به فارســی به نام «**لوامــع صاحبقرانی**» نگاشــت. او این کتاب را به نام شاه‌عباس دوم تالیف کرد.[۱] در کتاب لوامع صاحبقرانی است که او به تفصیل در مورد احکام و قوانینی که اهل ذمه باید در ممالک اسلامی رعایت کنند مطالبی را آورده است. او چکیده آن قوانین را در رساله جهادیه خود نیز آورده است.

دیدگاه‌های محمدتقی مجلسی

سنی مذهبان

او شکر خدای را به جا می‌آورد و معتقد بود که نعمت عظیمی است که در زمان او در تمام اصفهان، یک مسلمان سنی یافت نمی‌شود.

«... بــه یمن پادشــاهان صفویــه - اناراللہ برهانهم- به شــرف ایمان مشــرّف شدند و به مرتبه‌ای که جزم داریم در کل اصفهان و حدودش یک ســنی نیست و بلادی که همیشه شیعه بوده‌اند مثل کاشان و قم، در حدودشان یک یکه سنی به هم می‌رسند و الحمدللہ هذه النعمة العظیمة.»[۲]

یهودیان

محمدتقی مجلسی نظر مساعدی نسبت به یهودیان نداشت، ارتباط و نشست و برخاست با آنان را عذاب برای مسلمانان می‌پنداشت. او در فضیلت حج می‌نویسد:

«چنــد گاه قبل از این یکی از فضلا مرد و حج نکرده بود. صالحی که نهایت اعتقاد و مریدی را داشــت به آن عالم نقل کرد که عجیب واقعه‌ها دیدم، و حیرانم که چه معنا دارد گفت: در چندی روزی که فلانی فوت شــده بود در واقعه دیدم که او با یهودیان بود، و بعد از چندگاه دیگر او را در واقعه‌ای دیدم که بسیار منوّر و خوب بود.

---

۱ - **جعفریان. رسول: مقاله پاره‌ای از مسائل دینی، فرهنگی و اجتماعی روزگار صفوی از زبان محمدتقی مجلســی**، مقالات تاریخی، قم، نشــر الهــادی، ۱۳۷۷ چاپ اول، دفتر چهارم صفحه ۲۸۲.

۲- **مقاله پاره‌ای از مسائل دینی، فرهنگی و اجتماعی روزگار صفوی از زبان محمدتقی مجلسی**، جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر چهارم، صفحه ۲۹۴.

نمی دانم که چه معنا دارد. یکی از اخوان مؤمنین گفت: واقعه شما صحیح است. فلانی حج نکرده بود و از جهت او استیجار حج کردند. تا حج نکرده بود از جهت او حشرش با یهودان بود و چون از جهت او حج کردند، از آن عذاب خلاص شد.»[۱]

محمدتقی مجلسی در مورد کتاب تورات معتقد است که در آن تحریف‌های زیادی انجام شده است:

«و این بنده تتبع بسیار کرده‌ام این تورات محرف را تا ظاهر شد وجود تحریفات پنج سفر و وجوه اکاذیب باقی. [مؤلف در ضمن نقل مربوط به حضرت داود و داستان اوریا و تکذیب آن و این که تورات محرف است می‌نویسد:] و الحمدلله که به واسطه الزام یهود، تورات را با اسفار ملحقه به آن مطالعه کردم پنج سفر تورات است که در سفر آخر یهودان در آن خلاف کرده‌اند به اعتبار تکالیف شاقه که در آنجا هست و باقی اسفار را ملحق به تورات کرده‌اند از جهت اغوای عوام.»[۲]

رساله جهادیه

احکام اهل ذمه از دیدگاه محمدتقی مجلسی

محمدتقی مجلسی رساله‌ای به نام جهادیه تألیف کرده که در آن احکام اهل ذمه را آورده است. از دیدگاه او آن‌ها احکامی هستند که باید اهل ذمه رعایت و عمل کنند، تا آن‌ها بتوانند در ممالک اسلامی در امان باشند. او در این رساله قوانین، محدودیت‌ها، تعهدها و تبعیض‌های بسیاری را برای اهل ذمه آورده است.

محمدتقی مجلسی احکام اهل ذمه را به طور کامل در کتاب لوامع صاحبقرانی آورده است. او این کتاب را حدود سال‌های ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ قمری (۱۶۵۵ میلادی) در زمان شاه‌عباس دوم تألیف کرده و به او تقدیم کرده است. این درست همان سالی است که شاه‌عباس دوم

---

۱ - **مقالات تاریخی، مقاله پاره‌ای از مسائل دینی - فرهنگی واجتماعی روزگار صفوی از زبان محمدتقی مجلسی**، دفتر چهارم، صفحه ۲۸۷.

۲- **مقالات تاریخی، مقاله پاره‌ای از مسائل دینی - فرهنگی واجتماعی روزگار صفوی از زبان محمدتقی مجلسی**، دفتر چهارم، صفحه ۳۰۳.

فرمان خود را در مورد یهودیان صادر کرد و آنان را وادار ساخت که تغییر دین دهند و مسلمان شوند. محمدتقی مجلسی احکام اهل ذمه را در رساله جهادیه خلاصه و منتشر کرده است.

او در ابتدای رساله به آیه ۲۹ سوره توبه این گونه اشاره می کند:

«این‌ها جمعی‌اند که ما کتاب‌ها به سوی ایشان فرستاده‌ایم، که آن یهود و نصارا و مجوس باشند. یعنی با اهل کتاب جهاد کنید تا مسلمان شوند. یا به دست خود جزیه بدهند، در حالتی که ذلیل و خوار باشند.»[۱]

سپس او از قول امام صادق بیان می‌کند که هر کودکی که به دنیا می‌آید ذاتاً مسلمان متولد می‌گردد، سپس مادران و پدران ایشان هستند که آن‌ها را یهودی، مسیحی و یا زرتشتی می‌کنند. او معتقداست که اگر آن‌ها فرزندان خود را به حال خود واگذارند کودکان آن‌ها دین اسلام را اختیار خواهند کرد.

او پس از آن می‌افزاید، که اهل ذمه که اکنون در ایران زندگی می‌کنند، به تعهدات اهل ذمه عمل نکرده‌اند و بنابراین دیگر امان ندارند.

تفاوت اساسی که رساله جهادیه محمدتقی مجلسی با سایر رساله‌های دیگر احکام اهل ذمه، مانند قوانین عمر و یا احکامی که در مورد اهل ذمه در کتاب جامع عباسی آمده دارد، در این است که محمدتقی مجلسی در این رساله حکم جهاد بر علیه اهل ذمه داده و معتقد است که اهل ذمه به تعهداتی که در جامعه مسلمانان داشته‌اند عمل نکرده‌اند و دیگر آن‌ها در شرایط امن به سر نمی‌برند و شرایط اهل ذمه بر آن‌ها انطباق ندارد.

«این جماعتی که امروز هستند از اهل امان نیستند و چون به شرط آن حضرت وفا نکردند.»

او به مواردی که اعتقاد دارد اهل ذمه به آن‌ها عمل نکرده‌اند اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اهل ذمه به این ترتیب دیگر در شرایط امان نیستند:

۱- **قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ** (آیه ۲۹ سوره توبه) (ترجمه فارسی که از این آیه در بالا آورده شده ، ترجمه‌ای است که محمدتقی مجلسی انجام داده است ودر متن رساله جهادیه خود آورده است).

«... امان ندارند و از اهل ذمه نیستند... می‌باید که در ایشان به قدر وسع و طاقت جزیه بگیرند... که ذلیل باشند، می‌باید مقرر نسازند بر ایشان که هر سال چه چیز بدهند، تا ذلت وخواری ایشان بیشتر باشد.»

او سپس برقراری شرایط سخت و طاقت‌فرسا و عجیبی را برای اهل ذمه پیشنهاد می‌کند که باید بر آن‌ها تحمیل کرد تا وادار شوند که قبول اسلام کنند و مسلمان شوند.

او در آخر رساله جهادیه خود این‌گونه یادآور می‌شود که:

«احکام ذلت ایشان بسیار است، مجمل [مختصر] در این عرضه مذکور شد.»

او پس از آوردن این دلایل، به شاه‌عباس دوم توصیه می‌کند که اگر علمای اهل ذمه را اخراج نمایند، آن‌ها زودتر مسلمان خواهند شد.

«اگر علما ایشان اخراج نمایند، اسلام ایشان به زودی حاصل می‌شود.»

او به شاه توصیه می‌کند که اگر هر کدام از آنان که مسلمان شود بتواند نوکر شاه شود، به زودی همه آن‌ها مسلمان خواهند شد. او اعتقاد دارد و به شاه توصیه می‌کند که جزیه‌ای را که از آن‌ها گرفته می‌شود، باید به جمعی از مسلمانان داد که بر علیه آنان جهاد کنند. جهاد در شرایط و هنگام غیبت امام زمان هم واجب است. او در آخر رساله به شاه‌عباس دوم اخطار می‌کند و شاید هم بتوان گفت عملاً دستور می‌دهد که:

«بدان که بر پادشاه اسلام واجب است که جمع شعائر اسلام را افادت فرمایند و شعائر کفر را زایل گرداند.»

آن‌چه که در زیر می آید، خلاصه وسرفصل‌های احکامی است که محمدتقی مجلسی در رساله جهادیه خود آورده است:

۱- اهل ذمه باید جزیه بدهند تا کشته نشوند و به بندگی در نیایند. آن‌ها می‌باید به قدر وسع و طاقت خود جزیه بدهند و باید ذلیل باشند، نباید مشخص باشد که هر سال چقدر جزیه بدهند تا ذلت و خواری

ایشان بیشتر باشد.

۲- اگر کســـی از آن‌ها بمیرد و وارث دور مسلمانی، داشته باشد، تمام ارث به خویشاوند دور مسلمان می‌رسد و سایر وراث سهمی از ارث نمی‌برند.

۳- با مسلمانان در مقام غدر[خیانت] نباشند، احوال مسلمانان را به کفار ننویسند، جاسوسی کفار را نکنند.

٤- آن‌هـــا نباید فرزندان خود را بـــه دین خود ترغیب کنند و جلوی مســـلمانان را نگیرند که فرزندان آن‌ها را ترغیب به مســـلمان شـــدن کنند.

٥- زن مســـلمان را به همسری نگیرند و با زنان مسلمان زنا نکنند و با اولاد ایشان لواط نکنند.

٦- شـــراب و گوشـــت خوک را نخورند و با مادر و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر خود ازدواج نکنند.

۷- در سرزمین‌های اسلامی کنیسه، کلیسا و آتشکده نسازند و اگر بسازند واجب است که خراب شود. اگر صورت مسیح را ساخته‌اند به مسلمانان نشان ندهند.

۸- به حضرت محمد و امامان مسلمانان حرف رکیک نگویند و به قرآن سخن ناپسند نگویند. هر کس از مسلمانان که بشنود که آن‌ها به حضرت محمد دشنام داده است، باید گوینده آن‌را بکشد.

۹- ناقوس کلیســـا را به صدا در نیاورند و هنگام خواندن انجیل و تورات صدای خود را بلند نکنند.

۱۰- خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان نسازند.

۱۱- هر آن‌چه که در دین مســـلمانان حرام شـــده اســـت را انجام ندهند.

۱۲- نباید پوست به مسلمانان بفروشند.

۱۳- اگـــر دیر و یا صومعه آن‌ها خراب شـــد، اجـــازه ندارند آن‌را دوباره بسازند.

١٤- آن‌ها نمی‌توانند که از ورود مسلمانان به منازل خود جلوگیری کنند. درهـــای خانه‌های آن‌ها باید بقدری بزرگ باشـــد که حیوانات

مسلمانان با بار بتواند وارد آن شوند.

۱۵- به طلب باران بیرون نروند و اعیاد خود را ظاهر نسازند.

۱٦- هنگامی که مردگان خود را می‌برند آواز و دعا به صدای بلند نخوانند.

۱۷- کتاب تورات و انجیل و زند و پازند را نمی‌توانند به مسلمانان بفروشند.

۱۸- آن‌ها نباید ادعا کنند که عُزَیر را خدا می‌دانیم [یهودیان] و یا عیسی پسرخداست [مسیحیان].[۱]

۱۹- بنده مسلمان نخرند، قرآن هدیه ندهند.

۲۰- اگر کسی از خویشان آنان بخواهد مسلمان شود نباید از او جلوگیری کنند.

۲۱- آن‌ها نباید مانند مسلمانان لباس بپوشند و یا موی خود را درست کنند و مانند مسلمانان سخن بگویند.

۲۲- آن‌ها حق ندارند سوار اسب شوند و بهتر است که بر یابو هم سوار نشوند. آنان می‌توانند بر استر و الاغ سوار شوند و حق ندارند از زین استفاده کنند و باید از پالان استفاده کنند. هنگام سواری باید هر دو پا را از یک طرف حیوان آویزان کنند.

۲۳- روزهای بارانی ازخانه خارج نشوند که در کوچه و بازار راه بروند و مسلمانان را نجس کنند.[۲]

۲٤- در مجالس، مقدم بر مسلمانان ننشینند.

۲۵- به خانه‌های مسلمانان نظر نکنند.

۲٦- با مسلمانان در تجارت شریک نشوند.

۱- اشاره به آیه ۳۰ سوره توبه قرآن است که در آن آمده است:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ.

«و یهودیان گفتند عُزَیر پسر خداست، و مسیحیان گفتند مسیح پسر خداست. این سخنی است که با زبان خود می‌گویند و همانند گفتار کافران پیشین است خدا مرگشان دهد چگونه دروغ می‌گویند.»

۲- برای آگاهی و مطالعه دیدگاه‌های فقه شیعه در مورد طهارت و نجاست اهل کتاب، به بخش طهارت و نجاست غیرمسلمانان در این کتاب مراجعه کنید.

۲۷- از مســـلمانان نوکر نگیرند و بنّا، نجار و کارگر ســـاختمانی مسلمان نگیرند.

۲۸-اگر مســـلمانی وارد خانه آن‌ها شـــد وظیفه دارند که از برای آن‌ها نان و مرغ و تخم مرغ آورند، آن مواد را باید از مسلمانان بخرند و بیاورند.

۲۹- شمشیر را در گردن نیاندازند و سلاح حمل نکنند.

۳۰- لباس‌شـــان باید با لباس مسلمانان متفاوت باشد. مسیحیان باید لباس کبود بپوشند. یهودیان رنگ روناس نپوشند. یهودیان باید کلاه کبود لاجوردی بر سرگذارند. مندیل رنگی از کلاه خود بیاویزند. زنـــان زنگی بر پا ببندند. کفش‌های زنـــان باید هر لنگه رنگ متفاوتی داشته باشد، یک لنگه سرخ و یکی زرد باشد.[۱]

۳۱- در گردن مردان و زنان آن‌ها باید انگشـــتری آهن یا مســـی یا برنجی بیاویزند.[۲]

۳۲-اگر زمینی را از مسلمانان بخرند باید خمس آن‌را بدهند.

۳۳-اگر مســـلمانی فردی از آنان را بکشـــد، مسلمان را نمی‌کشند فقط باید دیه بدهد. برای مرد چهارصد وپنج دینار و برای زن بیست وپنج دینار.[۳]

۳٤- اگر زنی از اهل ذمه بمیرد و وارث نداشته باشد تمام ارث او به

۱ - برای اطلاع بیشـــتر در مورد لباس خاص و وصلـــه روی لباس اهل ذمه، می‌توان به بخش لباس مخصوص برای اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد .

۲- هنگامی که در زمان عُمر، اعراب به ایران حمله کردند وخانقین را به تصرف درآوردند، برای نگه داشـــتن خـــراج بر گردن ایرانیان گردنبندی چرمـــی انداختند و در محل گره آن مُهری گذاشتند. این گردنبند ومُهر را "دوالی " می گفتند. در کتاب فتوح البلدان آمده است کـــه اعراب بر گردن پانصـــد و پنجاه هزار تن مهر بردگی انداختنـــد (فتوح البلدان، احمد البلازری، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، صفحه های ۳۲ و ۳٤) برای اطلاع بیشتر در این مورد می‌توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

طبق نوشـــته آراکل تبریزی مورخ ارمنی، هنگامی که دســـتور داده شد که تمام یهودیان ایران مسلمان شوند، در شهر فرح آباد به یهودیانی که اسلام را قبول نکرده بودند دستور داده شد که زنگوله‌هایی با ریسمان بر گردن خود ببندند. که این دستور مطابقت کامل با فتوای محمدتقی مجلسی دارد.

۳ - برای مشـــاهده قوانین دیه غیر مســـلمانان می‌توان به بخش دیه اهل کتاب، در این کتاب مراجعه کرد.

امام می رسد.[۱]

۳۵- میزان جزیه سـالیانه آن‌ها، ثروتمندان پنج اشـرفی، تجار و طبقه متوسـط نصف این مقدار و فقرا یک چهارم آن است. هنگام اخذ جزیه از اهل ذمه، گیرنده جزیه باید نشسته باشد و ذمی باید ایستاده او باید دسـت خود را از گریبان پیراهن در آورد و زر را در نزد گیرنده بریزد این کار آن قدر ادامه دهد تا امام بگوید که بس است و مستوفی که جزیه را اخذ می‌کند ریش ذمی را بگیرد و بعد از آن سیلی محکمی بر بناگوش او بزنند. قولی اسـت که باید از پشـت سـر به او نیز پس گردنی زد که تفسـیر آیه قرآن اجرا شـود که در وقت دادن جزیه ذلیل باشند.[۲]

۳۶- در راه رفـتن، باید راه را بر آنان تنگ کرد. آن‌ها نمی‌توانند از وسـط جاده حرکت کنند باید از کنار جاده راه بروند. اگر راه شـلوغ باشـد و مسلمانان ازدحام کرده باشند باید صبر کنند تا جاده خلوت شود.

۳۷- اگر در حمام باشند اول باید مسلمانان غسل کنند.

۳۸- در همه جا مسلمان را بر خود مقدم دارند. در نزد قاضی که روند مسلمان نشسته باشد و ذمی ایستاده باشد.

۳۹- زنان اهل ذمه به منزله کنیزانند و روی ایشـان را می‌توان از روی لـذت دید. زنان ذمی نمی‌توانند زنان مسـلمان را برهنه ببینند، بنابراین آن‌ها نمی‌توانند به حمام مسلمانان روند.

۴۰- دوستی با ایشان حرام است و نمی‌توان آن‌ها را امین کرد.

۴۱- نمی‌توان با آن‌ها دسـت داد و نباید بر آن‌ها سـلام کرد. اگر سلام کردند باید علیک گفت.[۳]

مطالعه متن کامل رساله جهادیه محمد تقی مجلسی که در پیوست

---

۱ - بـرای اطلاع بیشـتر از قانـون ارث اقلیت‌های دینی، می‌توان بـه بخش قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در این کتاب مراجعه کرد.

۲ - بـرای اطلاع بیشـتر در مورد جزیه می‌تـوان به بخش **جزیه اهل ذمـه** در این کتاب مراجعه کرد.

۳ - **مجلسـی**. **محمدتقی**: **احکام اهل ذمه یا رسـاله جهادیه**، به کوشـش سیدابوالحسن مطلبی، دفاتر میراث اسـلامی ایران دفتر سـوم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشـی نجفی، ۱۳۷۵، صفحه ۷۰۷ تا ۷۱۶.

شـــماره ۲ انتهای کتاب آمده است، می‌تواند آگاهی بیشتری نسبت به این تاریک‌اندیشی واپسگرایانه ارائه نماید.

اگر به احکامی که محمدتقی مجلســـی در رســـاله جهادیه خود در مورد اهل ذمه آورده اســـت توجه شود و تقارن زمان انتشار «رساله جهادیه» و کتاب «**لوامع صاحبقرانی**» در نظر گرفته شود و توجه شود که او این کتاب را به شـــاه‌عباس دوم تقدیم کرده است و اگر جزییات وقایعی که بر یهودیان گذشت مورد بررسی قرار گیرد و با احکامی که در رســـاله جهادیه محمد تقی مجلســـی مطابقت داده شود، مشاهده می‌شـــود که دقیقاً احکامی را که محمدتقی مجلســـی در رساله خود آورده، در مورد یهودیان ایران پیاده شـــده است. بنابر این بدون شک و تردید می‌توان گفت که:

در سال ۱۰٦٦ قمری (۱٦٥٦– ۱٦٥۷ میلادی) با فتوای محمد تقی مجلســی یک توطئه کلی به صورت هم زمــان بر ضد اقلیت‌های مســیحی، یهودی و زرتشــتی در ایران انجام گرفته است. رساله جهادیه محمدتقی مجلســی، فتوای مذهبی است که او صادر کرد و بــر مبنــای این فتوا، شــاه‌عباس دوم فرمان داد کــه ارمنیان و یهودیان از شــهر اصفهان اخراج شــوند و یهودیان تحت فشــار، اخراج، تهدید و شکنجه قرار گیرند و بسیاری از آنان مجبورشوند که تغییر دین دهند و مسلمان شوند.

چنان‌که مشـــاهده می‌شود پس از درگذشت محمدتقی مجلسی در ســـال ۱۰۷۰قمری/۱٦٦۰ میلادی و برکناری محمدبیک از وزارت، فشار بر یهودیان و مســـیحیان کمتر می‌شـــود و با پادر میانی و وســـاطت ملامحسن فیض، محدودیت‌های یهودیان بسیار کاهش می‌یابد.

ملا محمد باقر سبزواری

۱۰۱۷ تا ۱۰۹۰ قمری (۱۶۰۸ تا ۱۶۷۹ میلادی)

ملا محمدباقر سبزواری، معروف به محقق سبزواری در سال ۱۰۱۷ قمری/ ۱۶۰۸ میلادی در سبزوار به دنیا آمد. او پس از وفات پدرش به اصفهان رفت، از اســتادان او می‌توان محمدتقی مجلسی و ابوالقاسم میرفندرســکی و شــیخ بهایی را نام برد. او در اندک زمانی، سرآمد علمای عصر خود شــد و به درخواست شاه عباس دوم سمت امامت جمعه و منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان را پذیرفت. محقق سبزواری در نزد شاه‌عباس دوم و وزیر او خلیفه سلطان، بسیار عزیز و محترم بود. خلیفه ســلطان او را بســیار دوست داشت و بر نزدیکان خویش مقدم می‌داشــت. در ســفری که شــاه‌عباس دوم در گذشت، محقق سبزواری همراه او بود و شخصاً با کمک یکی دو نفر دیگر، جسد شاه را غسل داد.[۱]

ملا محمدباقر ســبزواری در هشتم ربیع‌الاول ســال ۱۰۹۰ قمری/ آوریل ۱۶۷۹میلادی در سن ۷۳ سالگی در اصفهان وفات یافت.

دیدگاه‌های محقق سبزواری

۱- از نظر محقق سبزواری منشأ تشکیل اجتماع نیازهای اقتصادی است.[۲]

۲- او اعتقاد به امنیت برای تجار بیگانه داشت، ولو آن‌که آن‌ها غیر مسلمان باشند.[۳]

۳- محقق سبزواری رساله‌ای در مورد غنا [موسیقی] نوشته است که در آن غنا را تحت شرایطی مجاز شناخته است. این دیدگاه وی با مخالفت پاره‌ای دیگر از علمای صفوی روبرو گشــت. آن‌ها شدیداً به

---

۱ - **جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال**، تهران، موسسه فرهنگی دانش واندیشه معاصر، ۱۳۷۸ ، صفحه ۲۹ .

۲ - **لک زایی. نجف: مقاله درآمدی بر اندیشه سیاسی محقق سبزواری**، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۵.

۳ - **درآمدی بر اندیشه سیاسی محقق سبزواری**.

او حمله کردند و اتهام‌هایی را بر او وارد آوردند.[۱]

۴- محقق سبزواری به حکمت علاقمند بود و به آثار حکمای یونان توجه داشت.[۲]

۵- او به استقلال علمای دینی در اجرای امر به معروف و نهی از منکر اعتقادی نداشت و معتقد بود که این کار باید در اختیار حکومت باشد.[۳]

۶- او از کسانی که حکما را متهم به صوفیگری می‌کردند و سپس حکم به تکفیر آن‌ها می‌دادند انتقاد می‌کند.[٤]

۷- محقق سبزواری اعتقاد به مشورت در امور حکومت داشت.[٥]

۸- او به حقوق مردم در مقابل دولت اعتقاد داشت و معتقد بود که مردم در مقابل دولت دارای حقوقی هستند که دولت موظف است آن‌ها را رعایت کند.[٦]

۹- محقق سبزواری بر خلاف بسیاری از علمای شیعه اعتقاد بر طهارت اهل کتاب داشت. او در این مورد چنین می‌نویسد:

«گرچه مشهور، به نجاست اهل کتاب نظر داده‌اند، ولی ادله معتبره بر طهارت آنان وجود دارد، البته جرات بر مخالفت با نظر مشهور سزاوار نیست.»[۷]

ملا محسن فیض کاشانی، حامی یهودیان
۱۰۰۷ تا ۱۰۹۱ قمری (۱۵۹۸ تا ۱۶۸۰ میلادی)

ملا محسن فیض کاشانی از علمای بزرگ عصر صفوی است، او

۱- **جعفریان. رسول: دین و سیاست در دوره صفوی**، قم، انصاریان، ۱۳۷۰ ، صفحه ۲۰۳.

۲ - **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۰۳

۳- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۰۸.

٤- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۱۱.

٥- **لکزایی. نجف: مقاله رابطه فرد و دولت در اندیشه سیاسی محقق سبزواری**، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰ تیرماه سال ۱۳۸۰ صفحات ۱۵۲ تا ۱۷۱.

٦- **مقاله رابطه فرد و دولت در اندیشه سیاسی محقق سبزواری**، بخش حقوق مردم بر دولت.

۷- **لکزایی. نجف: نگاهی به اندیشه سیاسی فقهی سبزواری در کفایة الاحکام**، فصلنامه حکومت اسلامی.

در سال ۱۰۰۷ قمری/۱۵۹۸ میلادی، در کاشان به دنیا آمد. او در واقع معاصر چهار پادشـــاه صفوی بود. زمانی شـــاه صفی از وی دعوت بـــه حضور در دربار برای همکاری می‌نماید. ملا محســـن فیض این دعوت را به علت اختـــلاف عقاید با علمای درباری رد می‌کند. اما در زمان شـــاه‌عباس دوم به دعوت وی به اصفهان می‌رود و برای مدتی کوتاه عهده‌دار منصب امامت جمعه اصفهان می‌شود. ولی پس از یک سال، به علت اختلاف‌هایی با علمای درباری پیدا می‌کند، از این سمت استعفا می‌دهد و دوباره به کاشان باز می‌گردد.[۱]

از شـــاه‌عباس دوم فرمانی در دست است که در تاریخ ربیع‌الاول ســـال ۱۰۶۵ژانویه سال ۱۶۵۵ میلادی صادر شـــده است و طی آن، شاه‌عباس دوم از ملامحسن فیض دعوت به عمل آورده است تا سمت امامت جمعه اصفهان را بپذیرد.[۲]

این دعوت درســـت یک سال پیش از فاجعه ســـال ۱۰۶۶ قمری در مورد یهودیان اســـت. پس ازیک ســـال در ماه ذی‌القعده سال ۱۰۶۶ اگوســـت سال ۱۶۵۶ میلادی، ملا محســـن فیض طی نامه‌ای از سمت امامت جمعه اصفهان استعفا می‌دهد.[۳]

او گرایش‌های عرفانی داشت، این گرایش‌ها تا به اندازه‌ای بود که فیض را به تصوف متهم کرده‌اند.[٤]

دیدگاه‌های ملا محسن فیض کاشانی

دیدگاه‌های ملا محســـن فیض در مورد مســـائل مختلف مذهبی و سیاسی و اجتماعی را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- او بر خلاف پاره‌یی از علمای صفوی که عقیده داشتند سیاست باید کلاً تابع شـــرع باشـــد معتقد بود که سیاست به دو نوع شرعی و

---

۱ - **خالقی. علی: اندیشـــه سیاســـی فیض کاشـــانی - بخش زندگی و شـــخصیت فیض کاشانی**، بوستان کتاب.
۲ - **اندیشه سیاسی فیض کاشانی**، ضمیمه شماره ۱.
۳- **اندیشه سیاسی فیض کاشانی**، ضمیمه شماره ۳.
٤ - **صفویه از ظهور تا زوال**، صفحه ۳۸۵.

عرفی تقسیم می‌شود.[۱]

۲- سیاست عرفی یا سیاست ضروریه سیاستی است که تنها به حفظ اجتماعی ضروری انسان‌ها می‌پردازد. او این سیاست را به نام سیاست دنیویه هم تعبیر کرده است.[۲]

۳- او اعتقاد داشت که سیاست گاهی از شرع فرمان می‌گیرد و گاهی هم به شرع نه می‌گوید.[۳]

٤- او برای حقوق مردم در مقابل حاکمان ارزش قائل بود و اعتقاد داشت که حاکمان در مقابل مردم مسئول‌اند.[٤]

۵- او بر خلاف بسیاری از فقهای اسلام غنا (موسیقی) را کلاً حرام نمی‌دانست و نوعی از آن‌را مجاز می‌شمرده است او معتقد بود که:

«غنایی حرام است که مشتمل بر امری بوده باشد که حرمتش از خارج ثابت باشد. مثل غنایی که همراهش با آلات لهو یا اختلاط زن و مرد در مجلس و تکلم نمودن به امر باطل باشد.»۵

نظرات ملا محسن فیض و محقق سبزواری در مورد غنا (موسیقی) با مخالفت تعدادی از فقهای هم عصر آنان مواجه شد.[٦]

٦- وی علما را به سه گروه تقسیم کرده است. آنان که تنها علم ظاهر، یعنی فقه می‌دانند. آنان که تنها علم باطن - عرفا - و سوم کسانی که هم علم ظاهر می‌دانند و هم باطن و این اشاره به خود اوست که فقه و عرفان را جمع کرده است.[۷]

۷- او در شمار کسانی بود که نماز جمعه را واجب می‌دانست.[۸]

۸- ملا محسن فیض را معتقد بودند که تمایل به تصوف دارد، از این رو او مورد حمله پاره‌ای از علمای صفوی قرار گرفت.[۹]

دیدگاه‌های ملا محسن فیض در مقام مقایسه با شیخ علی‌نقی

---

۱ - **مقاله اندیشه سیاسی فیض کاشانی** فصل دوم جایگاه سیاست در اندیشه فیض.
۲ - **اندیشه سیاسی فیض کاشانی.**
۳ - **اندیشه سیاسی فیض کاشانی.**
٤- **اندیشه سیاسی فیض کاشانی**، فصل پنجم، بخش حقوق متقابل مردم بر حاکمان.
۵- **ملکوتی فر. ولی‌الله: مقاله غنا از دیدگاه محقق سبزواری**، فصلنامه مشکوة شماره۵۳.
٦- **مقاله غنا از دیدگاه محقق سبزواری.**
۷- **صفویه از ظهور تا زوال**، صفحه ۳۸٦.
۸- **صفویه از ظهور تا زوال**، صفحه ۳۸۷.
۹- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۷۳.

کمره‌ای، بســیارمعتدل‌تر بود. او کمتر راه افراط در تشیع را در پیش گرفت.

ملا محسن فیض، یک شاعر

ملا محســن فیض، طبع شعر هم داشــت و با تخلص فیض شعر می‌ســرود. دیوان شــعری هم از او در حدود هفتصد صفحه به چاپ رسیده است.[1]

در این جا بخش‌هایی از دو غزل وی آورده می‌شود:

یارب چمن حســن تو خرم ز چه آبســت
کاندرنظرم‌هرچه‌به‌جزتوست‌سرابست
غیــراز دل عشــاق تــو معمــور ندیدیــم
گشتیم سراپای جهان، جمله خرابست
هرکس‌که‌چشید، ازمی‌عشق‌تونشدپیر
بســتان غمت را ، همه عمر شبابســت
رنــدی که به مســتی گذرانــد همه عمر
فارغ ز غم پرســش و اندوه حسابســت
هوشــیار کجــا گــردد زآشــوب قیامِــت
آن مست که از نشأة چشم تو خرابست
گــر میکده ویــران و خرابات خرابســت
در هر نگه چشم تو صد گونه شرابست
بیــدار کجــا گــردد از آشــوب قیامــت
آن دیده [که] با فتنه چشم تو بخوابست
پــروا نکنــد از آتــش جانســوز جهنــم
آن سینه که بر آتش عشق تو کبابست
تنهــا نه دل فیض، خراب از نگه تســت
کودل‌که‌نه‌زان‌غمزه‌مستانه‌خرابست[2]

۱– دیوان کامل فیض کاشــانی با تصحیح سید علی شفیعی توسط نشر چکامه به چاپ رسیده است.

۲– **فیض کاشــانی. محسن: دیوان فیض کاشانی**، باتصحیح سید علی شفیعی، تهران، نشر چکامه، چاپ چهارم ۱۳۷۵، صفحات ۹۹ و ۱۰۰

او در غزلی دیگر چنین می سراید:

ما سِرّ کن فکانیم، ما را که می شناسد
از دیده ها نهانیم، ما را که می شناسد
هر چند بر زمینیم، با خاک ره نشینیم
برتــر ز آسمانیم، ما را که می شناســد
ما همنشــین ناریم، از خلــق برکناریم
هرچندکه درمیانیم، ما راکه می شناسد
ما جان جان جانیم، از جســم برکرانیم
بیرون ازاین جهانیم، ما راکه می شناسد
از نام ما مگوئید، وز ما نشــان مجوئید
بی نام و بی نشانیم، ما راکه می شناسد
در هر جهت میپوئید، وندرمکان مجوئید
بیرون ز هر مکانیم، ما را که می شناسد
ما عاقلان مســتیم، ما نیستان هستیم
اقــرار منکراتیم ، ما را که می‌شناســد
کم‌گوی "فیض" اسرار، دُرّدرصدف نگهدار
ما بحر بی‌کرانیم، ما را که می‌شناسد[1]

دیدگاه‌های مشترک ملا محسن فیض و محقق سبزواری

ملا محسن فیض و محقق سبزواری دارای اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مذهبی - سیاسی و اجتماعی بسیار نزدیک با یکدیگر بودند.[2]

آن‌ها در موارد زیر دارای دیدگاه‌های مشترک بودند:

- هر دو قائل به حقوق مردم در برابر حکومت بودند.
- غنا (موسیقی) را در مواردی مجاز می‌شمردند.
- هر دو از علمای قشــری وابسته به حکومت انتقاد می‌کردند و با آن‌ها اختلاف داشتند.

ملا محسن فیض در زندگینامه‌ای که به قلم خود نوشته است به طور روشــن به این اختلاف‌ها اشاره می‌کند و از دست: «**جمعی از**

---

۱ - **دیوان فیض کاشانی**، صفحات ٢٦٣ و ٢٦٤.
۲- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۰۲.

ارباب عمایم که دعوی اجتهاد می‌کردند و دم از علوم شرعیه می‌زدند» شکایت و انتقاد می‌کند. او این اختلاف‌ها را دلیل کناره‌گیری خود از مناصب رسمی ذکر می‌کند.[1]

محقق سبزواری نیز از علمای قشری انتقاد می کند و شیوه‌هایی را که آن‌ها برای حمله و تحت فشار قرار دادن دیگران از آن استفاده می‌کردند را شرح می‌دهد:

- **منبری‌های کم‌سواد و نااهل احکام و احادیث را بر مطالب خود حمل نمایند.**
- **تحریر در الفاظ و معانی احادیث می‌کنند تا به مقصود برسند.**
- **بسیار باشد که احادیث بر سبیل خدعه و تلبیس [حیله]، وضع نمایند.**
- **بسیار باشد که علما و دانشمندان را تفسیق [تهمت فسق] کنند.**
- **چه بسا علما را تکفیر کنند.**

محقق سبزواری در این مورد نمونه‌هایی راهم ارائه می‌دهد. وی مثال زده است که:

«اینان اگر ببینند کسی کتابی از کتب صوفیه در دست دارد، او را متهم به صوفیگری می‌کنند و چون صوفیه را نیز از قبل کافر می‌دانند، حکم کفر را بر آن فرد جاری می‌کنند.

... یا اگر ببینند کسی بر کتب حکما و علوم فلسفی مطلع است گویند: فلان حکیم است و کافر و ایمان ندارد و تلبیس‌ها [حیله‌ها] کنند و تهمت‌ها زنند.» [2]

یکی از نکات جالبی که در دیدگاه‌های مشترک ملا محسن فیض و محقق سبزواری وجود دارد، این است که هر دوی آن‌ها، عقیده بر پاکی (طهارت) اهل کتاب داشتند.

در بین فقهای شیعه اکثر قریب به اتفاق آن‌ها، فتوا به نجاست اهل کتاب داده‌اند، تا حدی که این رای آن قدر شهرت پیدا کرده است که به

۱- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۸۲.

۲- **لکزایی. نجف: مقاله روضة الانوار عباسی - رابطه مجتهد و سلطان، فصلنامه** علوم سیاسی شماره ۱.

صورت رای مشترک تمام فقهای شیعه [اجماع] تلقی می‌گردد.

«... **تقریبا اکثر قاطع فقهای شیعه به نجاست اهل کتاب فتوا داده‌اند و این فتوا آنقدر شهرت یافته، که گاهی از آن اجماع شیعه تلقی می‌شود...**»[۱]

ولی ملا محسن فیض و محقق سبزواری بر خلاف تمامی فقهای شیعه، به طهارت اهل کتاب رای داده‌اند.

ملا محسن فیض: «... در ذیل حدیث ٤١٣٤ از کتاب الوافی آورده است:

«**احادیث مزبور بر نجاست اهل کتاب دلالت ندارند. زیرا اولا، شاید نهی به سبب خباثت باطنی کافران باشد و ثانیا، احادیث بسیاری وجود دارد که علت لزوم پرهیز از اهل کتاب را آلودگی آنان را به نجاسات شمرده است، نه نجاست ذاتی بدن آن‌ها.**»[۲]

محقق سبزواری:

«**در کفایه الاحکام تصریح می‌کند که ادله نجاست اهل کتاب ناتمام است زیرا در مقابل آن‌ها احادیث معتبری وجود دارد که طهارت آن‌ها را اثبات می‌کند. این در حالی است که وی به موجب فتوای مشهور در مورد نجاست اهل کتاب می‌فرماید: جرات بر مخالفت مشهور- به ویژه که ادعای اجماع هم بر آن شده باشد- سزاوار نیست.**»[۳]

بی‌تردید ملا محسن فیض و محقق سبزواری دارای اندیشه‌های مذهبی- سیاسی و اجتماعی بسیار نزدیک به یکدیگر بوده‌اند.[٤]

ملا محسن فیض و حمایت از یهودیان

همان‌گونه که اشاره شد، ملا محسن فیض از تاریخ ربیع‌الاول سال ۱۰٦۵ ژانویه سال ۱٦۵۵ میلادی تا ذی‌العقده سال ۱۰٦٦ اگوست سال ۱٦۵٦ میلادی، مدت ۱۹ ماه، مقام شیخ‌الاسلامی و امامت جمعه اصفهان را بر عهده داشت. آراکل تبریزی مورخ ارمنی اشاره می‌کند،

۱- **زمانی. محمدحسین: طهارت و نجاست اهل کتاب و مشرکان در فقه اسلامی**، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸ ، صفحه ۲۲۲.
۲- **طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه ۲٤٤.
۳- **طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه ۲٤٤، به نقل از کفایة الاحکام.
٤ - **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۲۰۲.

زمانی که فرمان مســلمان کردن یهودیان صادر شد، پاییز بود و هوا ســرد بود. بنابراین حادثه باید در پاییز سال ۱۰٦٦ قمری اتفاق افتاده باشد وملا محسن فیض در تابستان ۱۰٦٦ قمری اگوست ۱٦٥٦ میلادی از سمت شیخ‌الاسلامی اصفهان استعفا داده بود. بنابراین این حادثه پس از زمان اســتعفای او و در غیاب او رخ داده است. در منابع آمده اســت که ملا محســن‌فیض به علت اختلاف‌هایی که بین او و ســایر علمای درباری بوجود آمد، از سمت امام جمعه اصفهان استعفا داد. این که اختلاف‌ها چه بوده اســت، تاکنون مشخص نشده است. ولی روشــن است که بین ملا محســن فیض و محقق سبزواری از یک سو و گروه جبل عاملی‌ها به ســرکردگی محمدتقی مجلسی از سوی دیگر اختلافاتی وجود داشــته اســت. در اواخر عصر صفــوی با به قدرت رسیدن محمد باقر مجلسی، دیدگاه جبل عاملی غالب می‌شود و تمام اختیارات مذهبی در دست آن‌ها قرار می‌گیرد و کشور را در عمل آن‌ها اداره می‌کنند. در بخش‌های دیگر اشــاره خواهد شــد که چگونه این نظام فکری جبل عاملی موجب سقوط ایران بدست افاغنه می‌شود.

در تاریــخ اجتماعی کاشــان در مورد نقش ملا محســن فیض در حمایت از یهودیان این گونه آمده است:

> **«به طوری که شخصاً نمایندگان یهود را همراه خود به دربار برده و نــزد شــاه رفتار ظالمانه و نامشــروع اعتمادالدولــه را نکوهش می‌کند. تا اینکه اعتمادالدوله از کار برکنار می‌شود و فرمان آزادی مذهب یهود صادر می‌گردد.»**[1]

بــه هرحال، پادرمیانی ملا محســن فیض هــم در آن زمان، اثری نداشت و فرمان مسلمان کردن اجباری یهودیان اجرا گردید.

در آن دوران، آزار و ایذای یهودیان مدت پنج ســال ادامه داشــت تا این که در ســال ۱۰۷۱ قمری ۱٦٦۱ میلادی، محمدبیک اعتمادالدوله برکنار می‌شــود و یک ســال پیش از آن هم در سال ۱۰۷۰ قمری ۱٦٦۰ میلادی، محمدتقی مجلســی فوت می‌کند و آن هنگام است که فرمان

۱- **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحه ۱٤۰

آزادی مذهب یهود صادر می‌گردد.[۱]

کاهش فشار بر یهودیان

شاه عباس دوم پس از مرگ محمدتقی مجلسی در سال ۱۰۷۰ قمری ۱٦٦۰ میلادی و برکناری محمدبیک اعتمادالدوله، فشار بر یهودیان را کمتر کرد و سختگیری‌هایی که در دوره وزارت محمدبیک بر یهودیان وارد می‌شد کمتر گردید. شاه‌عباس دوم از سال ۱۰۷۰ تا پایان سلطنت خود ۱۰۷۷ قمری ۱٦٦٦ میلادی در راستای منافع ملی ایران قدم‌هایی برداشت و با اینکه عالمان صفوی مخالف بودند او از تجارارمنی به شدت حمایت کرد، زیرا وی به نقش ارمنیان در تجارت خارجی ایران واقف شده بود.

شاردن هم به صورتی دیگر این نکته را تایید کرده است:

«صدر اعظمی هم که در طفولیت شاه عباس [دوم] اداره امور را داشته، از تنفر خود نسبت به عیسویان نتیجه نگرفت و نتوانست پادشاه را معتقد سازد و بر آن دارد که به عیسویان حکم شود، مانند یهودیان برای تشخیص از مسلمین به لباس خود وصله زنند. و می گویند این مسئله یکی از اسباب عزل او گردید. پس از این اقدامات صلاح آمیز، پادشاه که منبعد مقتدرتر شد نه تنها عیسویان را در عبادت و اجرای مراسم مذهبی خود آزاد گذارد، بلکه علیرغم و بر خلاف میل آشکار و باطنی آن‌ها به یهودیان نیز آزادی بخشید.»[۲]

با توجه به حمایتی که شاه‌عباس دوم در طول سلطنت خود از مسیحیان به عمل آورد، هنگامی که او فوت کرد، مسیحیان از مرگ او بسیار متأثر شدند.[۳]

استقبال جدیدالاسلام‌ها در کاشان از شاه عباس دوم

شاه‌عباس دوم، در تابستان سال ۱۰۷۳ قمری ۱٦٦۳ میلادی، یعنی حدود هفت سال پس از فاجعه، برای دیدار ملامحسن فیض به

۱- **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحه ۱٤۰.
۲ - **سیاحت نامه شاردن**، جلد نهم صفحه ۱۱۸.
۳- **سیاحت نامه شاردن**، جلد نهم صفحه ۱۱۷.

فین‌کاشان عزیمت می‌کند و دوبار به خانه وی می‌رود.[۱]

«از طرف حاکم جار کشیدند که کلیه جدیدالاسلام‌ها باید با لباس مشکی [چون ماه محرم بود] برای استقبال از موکب شاه در راه فین و کاشان حاضر شوند. در آن روز از شهر کاشان تا فین در دو طرف راه، مردم صف کشیدند تا شاه آمد.»[۲]

«**بابایی بن لطف**» آمدن شاه عباس دوم به کاشان را شرح می‌دهد و چگونگی مجبور کردن «**یهودیان جدیدالاسلام**» را برای استقبال از او را بیان می‌کند:

چو تاریخ هتیو[۳] او رفت باری
بیامد سال هتک آن روزگاری
قضا را ماه تیشری[٤] بود ناگاه
بر آمد ناگهان، آوازه شاه
که می آید به کاشان، شاه ثانی
ابا چتر و درفش خسروانی
یا بنگر چه سیه شد در آن ماه
ز بهر آن، محرم بود ناگاه
سیه پوشیده بودن، کل پاسول[٥]
همی باید کنیم موعد را خول[٦]
چو آنوسی بودیمان ما دیگر بار
همی باید سیه پوشیم ناچار
بودی یک روز، پیش از عید سوکاه[٧]
بیامد بهر پوشش، یک دو ریکاه
به ضرب چوب، رخت پوشی نمودند
همه بند غم از دل ها گشودند

۱- **عباسنامه**، صفحه ۳۲۵.
۲- **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحه ۱۳۹.
۳- هتیو بر مبنای حروف ابجد برابر سال ٥٤١٦ عبری است که معادل سال ١٦٥٦ میلادی ویا سال ١٠٦٦ قمری است و این همان سالی است که فرمان شاه عباس ثانی بر علیه یهودیان صادر شد.
٤ – تیشری ماه اول سال عبری و برابر ماه اکتبر میلادی است.
٥- پاسول: به معنی مسلمان.
٦- موعد را خول کردن، بمعنی حرمت عید را از بین بردن است.
٧- عید سوکاه یا میوه بندان یکی از عیدهای یهودیان است که در ماه تیشری است.

قضــا را بــود، پنــج شــبات[1] آن عیــد
کــه بودنــد منتظــر در راه امیــد
همــی کردنــد ســه روزه شــادکامی
همــی خوردنــد، بعضــی یــک دو جامی
چــو آمــد روز یکشــنبه، دیگــر بــار
منــادی گــر، بــزد در شــهر، یــک جــار
که شــه، در چشمه فین شــد خروشان
بــه فــردا، می شــود داخــل بکاشــان
چنیــن فرمــود آصــف، تــا کــه ســاده
در آینــد، خانــه مــا یــک پیــاده
و لیکــن گفــت، جدیدالاســلام بایــد
کــه رنگیــن خویــش را، بر شــاه نماید
دو شــباتش[2] برفتنــد بــا دلــی شــاد
بــزرگ و کوچــک، ویــران و آبــاد
در دولــت ســرا، تــا چشــمه فیــن
دو روی صف کشــیدند خــوش به آیین

با این‌که حدود هفت سال از واقعه اجبار یهودیان به پذیرش اسلام می‌گذشت، بابایی بن‌لطف به روشنی از زندگی دوگانه‌ای که یهودیان در پیش گرفته بودند، پرده برمی‌دارد. یهودیان بظاهر مســلمان شده بودند ولی در خفا به دین یهودی خود باقی مانده بودند و به آن اعتقاد داشــتند. بابایی از عید سوکا نام می‌برد و از جشن گرفتن این عید و نوشــیدن جام شراب به مناسبت آن ســخن می‌گوید. آراکل تبریزی، مورخ ارمنی، نیز به این زندگی دوگانه یهودیان اشاره کرده است.

سپس بابایی بن‌لطف نحوه ورود شاه‌عباس دوم را به کاشان شرح می‌دهد:

دو رویــه، صــف کشــیده آن جماعــت
مصلــی[3] تــا بــه نزدیــک زراعــت

۱ – پنج شنبه
۲ – دوشبات: دوشنبه
۳ – مصلی: محل بر گزاری نماز جمعه.

ز کرنـا و نفیـر کـوس و هـم سـنج
کـه مـی بـرد از دل غـم دیده هـا، رنج
گذشــتند صد هــزاران، میر و ســلطان
همــه بـا خیمـه و خـرگاه الــوان
گذشــتند صــد هزاران، اســب شــاهی
ابـا زیـن طـلا، چنـدان کـه خواهـی
ســواره جملــه بودنــد، صــد هــزاران
چـو جمشـید و چـو خاقـان، فریـدان
بــه پیشــاپیش ایشــان صــد تفنگچی
همـه چـو رسـتم زال و منوچـی
پــی ایشــان دیگــر صــد پــور ســاده
همـه انـدر جلـد، چـون مـه فتـاده
تمامــی زلــف هــا کــرده پریشــان
همـه قنطورهـا پوشـیده ایشـان
بودنــد قنطورهــا هــر یــک زمخمــل
سـیاه و زرد، سـبز و سـرخ و صندل
میــان در داشــتند، حــوران کوثــر
دو زنـگ حیـدری، فـی الجملـه از زر
پــی آن حوریــان، بــود شــاه ثانــی
چـه شـاهی، همچـو یاقـوت یمانـی
جوانــی مهوشــی، خورشــید منظــر
سـرافراز جهـان، همچـو سـکندر
خرامیــدی، چنــان طاووس سرمســت
خلایـق در قفـا، چـون مور، پابسـت[1]

هندیان، دست در روغن داغ

دردوره صفویـــه گروهی از هنـدیان در ایــران زندگی می‌کـردند. آن‌ها را ملتاییا ن یا بانیان نیز می‌نامیدند. شماری از آنان در اصفهان سکنا داشتند. شـــغل عمده آنان صرافی بود و پول قرض می‌دادند و

1- **Moreen. Vera Basch: Iranian Jewry's Hour of Peril and Heroism,** New York- Jerusalem, the American Academy for Jewish Research, 1987, Appendixe pages 199-200.

بهره می‌گرفتند[۱]

هنگامی‌که بین آن‌ها و مسلمانان اختلافی پیش می‌آمد و مسلمانان بر سر مسائل مالی از آن‌ها شکایت می‌کردند، قاضی شرع از آن‌ها می‌خواست که برای اثبات حقانیت خود قسم یاد کنند. در صورتی که آن‌ها از قسم یاد کردن سرباز می‌زدند، قاضی حق را به مسلمانان می‌داد. نحوه قسم یاد کردن به این صورت بود که آن‌ها می‌باید دست در روغن داغ فرو برند و در آن حال قسم یاد کنند. تا از «**عهده مدعی برآیند**».

روشن است که هیچ کس توان چنین نحوه قسم یاد کردن را نداشت، در نتیجه هندیان در محاکم شرع بازنده می‌شدند. به همین دلیل، دعاوی مسلمانان بر علیه آن‌ها بسیار زیاد شد. با توجه به رأی دادگاه‌های شرع برعلیه آن‌ها، مسلمانان پول‌های زیادی از آنان اخاذی می‌کردند.

در سال ۱۰۷۲ قمری/۱٦٦۲ میلادی، در دوران شاه عباس دوم و پس از مرگ محمدتقی مجلسی و برکناری محمدبیک، هندوان از شاه‌عباس دوم درخواست دادخواهی کردند و تقاضا کردند که به مشکل آن‌ها رسیدگی شود. شاه‌عباس دوم هیاتی از علمای شرع، به سرپرستی «**ملامحسن فیض**» را مأمور رسیدگی به این کار کرد.

ملامحسن فیض همراه با سه نفر دیگر از علما به این امر رسیدگی کردند و طی گزارشی که او به شاه‌عباس دوم داد، روشن کرد که بسیاری از دعاوی مسلمانان بر ضد هندوان پایه و اساس درستی ندارد و صرفاً آن‌ها از این قانون غیرانسانی، برای تصرف مال هندیان سوءاستفاده می‌کنند.[۲]

نگاهی که ملامحسن فیض به انسان دارد، با نگاه فقیهان پیرو مکتب جبل عامل، تفاوت اساسی دارد. هندوها با این‌که حتی از اهل ذمه نبودند و طبق فقه اسلامی جزو کفار حربی به حساب می‌آمدند، مال، ثروت و حتی جان‌شان هم بر طبق قوانین فقهی هیچ گونه ارزشی

۱- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ۵۱۳.
۲ - **عباسنامه**، صفحه‌های ۳۰۵ و ۳۰٦.

نداشت، ملا محسن فیض از حقوق حقه آنان در برابر مسلمانان شیعه دفاع می‌کند و حق را به آنان می‌دهد.

فصل دوم

سلطنت شاه سلیمان

۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ قمری - ۱۶۶۷ تا ۱۶۹۴ میلادی

فشار بیشتر بر دگراندیشان

پس از مرگ شاه‌عباس دوم، فرزند او شاه‌سلیمان در سال ۱۰۷۷قمری/۱٦٦۷ میلادی، به سلطنت رسید. شاه سلیمان در آغاز سلطنت خود ابتدا به نام شاه‌صفی دوم تاجگذاری کرد. ولی او به علت افراط در مشروب‌خواری و زیاده‌روی در اعمال جنسی و مصرف تریاک و سایر مواد مخدر به بیماری و ضعف بدن مبتلا شد. طبیبان او که از عهده معالجه وی بر نمی‌آمدند با مهارت و تردستی، تقصیر را به گردن سیارات انداختند. ستاره‌شناسان دربار، به او گفتند که سبب بیماری شاه نحوست ساعت تاجگذاری او بوده است.[۱] بدین جهت مراسم تاجگذاری را دوباره تکرار کردند و این بار او به نام شاه‌سلیمان تاجگذاری کرد و شاه سلیمان نامیده شد.

سانسون که در سال ۱٦۸۳ به دربار شاه سلیمان آمده است، نظر متفاوتی را برای تکرار تاجگذاری شاه‌سلیمان ارائه کرده است. او در سفرنامه خود می‌نویسد:

«می‌گویند یهودیان برای شاه جادو کرده بودند و در نتیجه به چنان ناتوانی و ضعفی مبتلا شده بود که به مرگ و نیستی

---

۱ - **سیاحت نامه شاردن**، جلد نهم صفحات ۱۹۰ و۱۹۱.

می‌رفت. شـیخ علی‌خان اعتمادالدوله یا رئیس الوزرایش سحر و جادو را کشف کرد و به شاه توصیه نمود اسمش را تغییر دهد تا به این وسیله از آسیب سحر و جادو مصون بماند.»[۱]

در اواخر دوران شاه عباس دوم، دولت او مدارا و همدلی زیادی با مسیحیان نشان داد. در مورد دیگر اقلیت‌ها نیز تساهل بیشتری انجام گرفت، ولی در دوران شاه‌سلیمان، مدارا و تساهل دیگر ادامه نیافت. علمای قشـــری با دیدگاه جبل عاملی قدرت و توان زیادی در دستگاه حکومتی پیدا کردند. فشار و محدودیت‌های زیادی بر اقلیت‌های دینی وارد آمد. لارنس لکهارت در کتاب «**انقراض سلسله صفویه و استیلای افاغنه در ایران**» می‌نویسد:

«**هـر چه ایام سـلطنت** [شاه سلیمان] **سـپری می‌گردید تعذیب و شـکنجه‌های مذهبی شـدیدتر می‌شـد... او بر خلاف شـاه‌صفی گامی برای مصون ماندن عیسـویان از تعرّض در قلمروی خویش برنداشت. یکی از راهبان کرملی نامه‌ای از اصفهان مورخ اول اکتبر ۱۶۷۲** [۱۰۸۳ قمری] **نوشته که قسمتی از آن ذیلاً درج می‌شود:**
ایران پس از آن که این پادشاه به تخت نشست به سرزمینی مبدل گردیـده که در اینجا بیدادگری و رسـوایی و ظلم و جور، حصه‌ی عیسـویان شده اسـت. خداوندا، کاش این اعمال درست به خاطر تنفر مذهبی صورت بگیـرد. اما انگیزه آنان به طور کلی حرص و آز و بنابر دعوی ایشـان نجس بودن ما اسـت که آنان در آتش این کین می‌سوزند این مردم ما را نجس می‌خوانند بدون آن‌که در مقام اثبات مدعای خود باشند. یا در این باره تحقیق و تفحص بپویند. خلیفه اعظم کلیسـای ارامنه را به سیاه چال انداخته و به پاهای ایشـان غل و زنجیر بسته‌اند. و کلیسـاهای جلفا محکوم شده‌اند همه ساله مبلغ چهارصد تومان بپردازند.»[۲]

کلیساها و راهبان مسیحی تا زمان شاه‌سلیمان از پرداخت مالیات

۱- **سانســون. ســفرنامه سانســون**: ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶، صفحه ۲۷.

۲ - **لکهـارت. لارنـس**: **انقراض سلسـله صفویـه واسـتیلای افاغنه در ایـران**، ترجمه مصطفی‌قلی عماد، تهران، مروارید، چاپ دوم، صفحه ۳۷.

معاف بودند، ولی در زمان شـــاه سلیمان طبق فرمانی که او در سال ۱۶۷۱ میلادی/۱۰۸۱ قمری، صادر کرد بر کلیساها مالیات بست.[۱]

میزان این مالیات بســیار زیاد بود تا حدی که پرداخت آن از توان ارمنیان خارج بود.

لارنس لکهارت در ادامه می‌نویسد:

«**تنی چند از متعصبان مسـلمان در ماه می ۱۶۷۸** [۱۰۸۸ یا ۱۰۸۹ قمری] **به عذر آن‌که آزادی بی‌حد و حساب عقاید یهود و عیسویان ارمنی موجب خلل در آیین اسلام می‌شود، از شاه در موقعی که از فرط مستی از خود بی‌خود بود فرمانی تحصیل کردند تا گروهی از این دو جماعت مذهبی را به قتل رسانند. به اعتبار این فرمان چند تن خاخام یهودی در نهایت قسـاوت در اصفهان به قتل رسـیدند، لیکن ارامنه و یهودیان دیگری که نیز محکوم به مرگ شـده بودند توانستند با پرداختن رشوه‌های گزاف جان بدر برند.**»[۲]

در زمان شـــاه سلیمان زرتشـــتیان کرمان را از داخل شهر اخراج کردند و آنان را مجبور کردند که در خارج از شهر مسکن گزینند.

«**در زمان شـاه سـلیمان صفوی... علمای کرمان گفتند مجوسیه سـاکن بلده باید خارج شـهر منزل نمایند تا با مسلمانان محشور نباشند، آن‌ها را در خارج بلده سمت شمال، جنب دروازه (گبری) سکنا دادند و خانه‌ها و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند.**»[۳]

شـــاه ســلیمان که قدرت بدنی‌اش در اثر مصرف زیاد شـــراب و عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های بی‌حساب، به تحلیل رفته بود سرانجام در سال ۱۱۰۵ قمری برابر با ۲۹ ژوئیه ۱۶۹۴ میلادی در سن ۴۷ سالگی فوت می‌کند.[۴]

۱- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۵۷۴.

۲ - **انقراض سلسـله صفویه**، صفحـــه ۳۸ - به نقل از تاریخچه وقایع کرملی در ایران جلد یکم صفحه ۴۰۸.

۳- **باستانی پاریزی. ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، تهران، صفی علیشاه، چاپ سوم ۱۳۶۲ ، صفحه ۲۴۵. به نقل از جغرافیای کرمان، صفحه ۲۸.

۴- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۳۹.

محمدباقر مجلسی - نماد خشک اندیشی

۱۰۳۷ تا ۱۱۱۰ قمری (۱۶۲۷ تا ۱۶۹۸ میلادی)

محمدباقــر مجلســی، فرزند کوچک محمدتقی مجلســی اســت. محمدباقر در سال ۱۰۳۷ هجری قمری/ ۲۸- ۱٦۲۷ میلادی، تولد یافت و در ســال ۱۱۱۰ هجری قمری/۱٦۹۸میلادی، در ســن ۷۳ سالگی در گذشت. او معاصر با دوران سلطنت چهار نفر از شاهان صفوی، که به ترتیب عبارتند از: شاه‌صفی، شاه‌عباس دوم، شاه‌سلیمان و شاه سلطان حسین بود.

محمدباقر مجلســی در اواخر ســلطنت شاه‌ســلیمان بعد از فوت آقاحســین خوانساری در ســال ۱۰۹۸ قمری/۱٦۸۷ میلادی، به مقام شیخ‌الاسلامی و امامت جمعه اصفهان رسید و تا پایان سلطنت او در این مقام باقی ماند. پس از مرگ شاه‌ســلیمان در سال ۱۱۰۵ قمری-۱٦۹٤میلادی و به سلطنت رسیدن شاه‌سلطان حسین، او در این مقام باقی ماند. وی تا موقع مرگ خود در سال ۱۱۱۰ قمری/۱٦۹۸میلادی، عهده‌دار این منصب بود.

محمدباقر مجلســی، مدت هفت سال در دوران شاه سلیمان و نیز مدت پنج سال در دوره سلطنت شاه‌سلطان حسین و در مجموع مدت دوازده سال سمت شیخ‌الاسلامی و امامت جمعه اصفهان را عهده‌دار بــود. وی در این مدت منصب قضاوت شــهر اصفهان را نیز به عهده داشت.

محمدباقــر مجلســی در عقایــد شــیعی خود بســیار متعصب و خشــک‌اندیش بود. او با هر گونه دگراندیشی مخالفت می‌کرد. دکتر ذبیح‌الله صفا معتقد است که یکی از علل سقوط صفویه و حمله افغان‌ها بــه اصفهان، تعصب مذهبی و خرافاتی بــود که در دوران محمدباقر مجلسی شدت بیشتری پیدا کرد، او معتقد است که محمدباقر مجلسی در رواج آن، نقش اساسی داشته است. او در این مورد می‌نویسد:

«نفوذ قاطع ملا محمدباقر مجلســی، ملا باشــی ایران ... در امور کشــوری عهد شاه‌ســلیمان و شاه سلطان‌حســین معروف است. بویژه از ضعف شاه سلطان‌حسین و ملامنشی او برای دخالت در

کار مُلک بهره گرفت، چنان که در باره او نوشته‌اند که پادشاهی سلطان حسین موقوف بر وجود او بود، و چون مرد آثار فتور در آن آشکار گردید. ولی حقیقت امر آن است که یکی از چند علت خرابی کار آن پادشاه ناتوان غلبه این مرد متعصب سخت‌کش و یارانش بود. وی در سخت‌گیری آزار اهل سنت، و بر کسانی که متهم بدعت و الحاد می‌شدند، و در کشتار صوفیان و نشر خرافات و اوهام و نظایر این گزافه کاری‌ها مشهور است.» [1]

پروفسور ادوارد براون، محقق انگلیسی هم چون دکتر صفا، بر این باور بود که سقوط صفویه و اغتشاشاتی که در اواخر آن عصر رخ داد، به علت اقتدار هرچه بیشتر علمای صفوی و نفوذ و دخالت آن‌ها در امور مملکتی بود. او از محمدباقر مجلسی با القابی مانند «**قاتل صوفیه و کفار، و شخص مهیب و هول انگیز**» نام برده و بیان کرده است که سقوط اصفهان و غلبه افغان‌ها درآخر آن عصرنتیجه «**سخت گیری‌ها و آزادی کشی‌های او و همکارانش می‌باشد.**»[2]

خلاصه‌ای از دیدگاه‌ها و اقدامات ملا محمدباقر مجلسی به شرح زیر است:

هندویان

از نخستین اقداماتی که محمدباقر مجلسی پس از رسیدن به منصب شیخ‌الاسلامی انجام داد شکستن بت هندیان مقیم اصفهان بود، که آن‌ها آن را می‌پرستیدند.

«دوره مسموع شیخ افتاد که جماعتی از کفار هند پنهانی بتی را که در شهر اصفهان بوده، می پرستیدند. پس حکم شرعی به شکستن آن بت صادر کرد و سعی و تلاش کفار مؤثر نیافتاد و هر چه مال و منال و هدایا تقدیم همایونی نمودند که بلکه آن داهبه را از سر معبود خودشان دفع کرده باشند، سودی نبخشید و برحسب حکم نافذ آن عالم ربانی، بت را شکستند.»[3]

---

۱ – **صفا. دکتر ذبیح‌الله**: **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران، فردوس، چاپ سوم ۱۳٦٦، جلد پنجم صفحه ۱۸۱

۲– **براون. پرفسور ادوارد**: **تاریخ ادبیات در ایران**، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، چاپ سوم ۱۳۴۵ ، جلد چهارم صفحه ۱۱۵.

۳– **سلطان محمدی. ابولفضل**: **مقاله مروری بر زندگانی سیاسی علامه محمدباقر**

پس از شکستن بت یکی از ملازمان او ریسمانی به گردن آن انداخت و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید.[۱]

می‌توان تفاوت دیدگاه ملامحسن فیض را با محمدباقر مجلسی را در اینجا دید. ملامحسن فیض از حقوق هندیان در مقابل مسلمانان دفاع می‌کند و حق را به آنان می‌دهد و محمدباقر مجلسی این فقیه پیرو مکتب جبل عامل، بت هندوان را می‌شکند و ایادیش در کوچه و بازار آن را می‌کشند.

صوفیان

گرچه همواره صوفیان در اواخر عصر صفوی مورد تعقیب و آزار قرار می گرفتند، ولی هنگامی که دوران ریاست به محمدباقر مجلسی رسید این آزارها به اوج خود رسید. دکتر ذبیح‌الله صفا به این نکته اشاره دارد او می‌نویسد:

«آزردن صوفیان سنی و شیعی همچنان ادامه داشت تا دوره ریاست دینی به ملا محمدباقر مجلسی رسید که به حکم او تکفیر و آزار و شکنجه کردن صوفیان به نهایت، شدت یافت. و بر اثر این شدت عمل، بیشتر طریقت‌های تصوف ایرانی عملاً ازآغاز قرن دوازدهم هجری به بیرون از مرزهای ایران انتقال یافت.»[۲]

رسول جعفریان در کتاب دین وسیاست در عصر صفوی به نقل از دکتر شبلی نقل می‌کند که، محمدباقر مجلسی مخالف و بر ضد صوفیان بود. در زمان او صوفیان رابه شدت تحت فشار و آزار قرار می‌دادند، تا حدی که مراکز آنان را بستند و تمام مراسم و برنامه‌های آ نان را ممنوع کردند، او می‌نویسد:

«حکومت، صوفیان را تحت فشار وپیگرد قرارداد و تمامی را از پایتخت تبعید کرد (فوائد صفویه/ ورقه ٦٤). برپا کردن حلقه‌های ذکر ممنوع و همه مراسم صوفیانه قدغن شد. از جمله به منظور زدودن آثار تصوف، حتی حکومت را از یاهو گفتن منع کرد (فوائد صفویه/ورقه ٦٤). و شاگردان مجلسی در سرتاسر اصفهان به راه

مجلسی، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰ به نقل از ریحانة الادب.

۱- **تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا**، جلد پنجم صفحه ۱۸۲.

۲- **تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا**، جلد پنجم صفحه ۳۲۱.

افتادند و حتی در دکان کوزه‌گران، خمره‌ها را می‌شکستند بدین بهانه که اگر در آن‌ها دمیده شود طنین یاهو می‌دهد.[۱]

«**روهر بورن**»[۲] به اقداماتی که در اواخر عصر صفوی و در زمان شاه سلطان‌حسین بر ضد صوفیان انجام شد اشاره می‌کند او می‌نویسد:

«... طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله صفویه بود بر انداخت از آن جمله توحید خانه که در دولت خانه آن حضرت متصل به عالی قاپو بود، و در هر شب جمعه مشایخ صوفیه جمع شده با خلفا و امرا وجد کرده یاهو می‌زدند موقوف فرموده...»[۳]

هنر

- **نقاشی مجسمه سازی**

محمدباقر مجلسی نقاشی صورت انسان‌ها را حرام می‌دانست و معتقد بود که اگر صورتی کشیده می‌شود «**بهتر آن است که آن‌را ناقص کنند. مثل آن‌که چشمش را کور کنند یا عضوی از آن‌را محو کنند.**»[٤]

او از قول امام محمدباقر نقل می‌کند که:

«باکی نیست که صورت‌ها در خانه باشد اگر سرش را تغییر دهند وسایر اعضای بدنش بحال خود باشد.»[۵]

در آثار هنر نقاشی عصر صفوی و قاجار به تابلوهای نقاشی تصاویر انسان‌هایی برخورد می‌کنیم که ویژگی خاصی دارند. در این تابلوها، صورت انسان‌ها دارای یک چشم است، بیشتر فقط یک چشم در میان پیشانی آن‌ها کشیده شده است، علت این نوع نقاشی، این است که کشیدن تصویر انسان با دو چشم از نظر فقه شیعه صفوی ممنوع است و هنرمندان برای این که این ممنوعیت شرعی را رعایت کنند، تصاویر را فقط با یک چشم نقاشی می‌کردند.

۱- **دین و سیاست در دوره‌ی صفوی**، صفحه‌های ۲٥٤ و ۲۵۵ به نقل از تشیع وتصوف دکتر شبلی صفحه های ۳۹۹ و ٤۰۰.

2 - Klaus Michael Rohrborn

۳- **روهر بورن. کلاوس**: **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۲۳۵۷ شاهنشاهی (۱۳۵۷ شمسی)، صفحه ۵۸ ، به نقل از تاریخ طهماسیه صفحه a ۱۳۱.

٤ – **مجلسی. محمد باقر**: **حلیة‌المتقین**، تهران، بهزاد، ۱۳۷۵ ، صفحه ۳۰۶.

۵– **حلیة المتقین**، صفحه ۳۰۷.

شاردن در سفرنامه خود در شرح خانه میرزا رضی منشی‌الممالک می‌نویسد:

«نکته‌ای که به نظر من در این خانه شایان دقت می‌باشد، آن است که بعضی تالارها دارای کاشی‌های منقش و مصوری است که فقط یک چشم در تصاویر آن‌ها مشاهده می‌گردد. این برای آن است که بتوان در آن‌جا بدون دغدغه خاطر نماز گزارد. مسلمانان تصاویر را مکروه می‌شمارند تا جایی که بعضی‌شان مدعی هستند که اقامت در منازل مصور و منقش ارتکاب معاصی شمرده می‌شود، و معتقدند که ادعیه و اذکار و عباداتی که در این قبیل منازل گزارده می‌شود، بیهوده است و به هیچ‌وجه مقبول درگاه خداوندی نیست... برای رفع این محظور... اگر در آن‌جا تصاویر و تمثال‌هایی ببینند فی‌الفور چشم چپ آن را با نوک چاقو خراب می‌کنند. میرزا رضی که خوب متوجه این مساله بود، پیشاپیش به صورتگر دستور داده است که در تمام تصاویر فقط یک چشم را ترسیم کند.»[۱]

- **موسیقی**

محمدباقر مجلسی موسیقی را حرام می‌دانست و خوانندگی را زمزمه شیطان می‌شمرد و غنا (موسیقی) را «**نوحه ابلیس بر فراق بهشت**» می‌دانست.[۲]

او از قول حضرت امیرالمؤمنین نقل می‌کند که:

«کبوتر در خوانندگی که می‌کند نفرین می‌کند بر آن‌ها که سازها می‌زنند و کنیزان خواننده نگاه می‌دارند وعود و نی می‌نوازند»

او از قول حضرت صادق نقل می‌کند که:

«و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که هر که چهل روز درخانه او طنبور بنوازند، حق تعالی بر او مسلط گرداند، شیطانی را که او را فقندر می‌گویند. پس هیچ عضوی ازاعضای او نماند مگر آن که شیطان بر آن بنشیند. پس چون چنین شود حیا از او برطرف شود و پروا نکند از آن‌چه گوید یا شنود وغیرت

۱- **سیاحت‌نامه شاردن**، جلد هفتم صفحه ۷۰ و ۷۱.

۲- برای مشاهده نظرات محمدباقر مجلسی در مورد موسیقی می‌توان به کتاب **حلیة‌المتقین**، **بخش در حرمت غنا** صفحات ۵۴۹ و۵۵۰ مراجعه کرد.

از او زایل شـود تا آن‌که اگر دارند که با زنانش زنا می‌کنند غیرت نورزد.»[1]

- **شاهنامه**

او شاهنامه را قصه دروغ مجوسان می‌شمرد.[2]

یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان

بخشـی از دیدگاه‌هـای محمدباقر مجلسـی در مـورد یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

– او مخالف تجارت، داد و ستد و دوستی با یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان بود. او از قول امام صادق نقل می‌کند که:

«سـزاوار نیست مؤمن را با کافران اهل ذمه شراکت، یا امانتی به ایشـان بدهد که برایش چیزی بخرند یا چیزی به ایشان سپارند، یا دوستی با ایشان بکنند.»[3]

محمدباقر مجلسی اهل ذمه را نجس می‌دانست و از قول امام موسی نقل می‌کند که:

«مسـلمان نباید که با گبر در یک کاسه چیزی بخورد و یا با او در یک فرش بنشیند و یا با او مصاحبت کند.»

او از قول امام صادق نقل می‌کند که:

«اگر با ایشـان مصافحه کنی، [دست دادن] از زیر جامه مصافحه کن و اگر دسـت به دسـت او رسد دست را بشوی و اگر با اهل ذمه یعنی جهودان یا ترسایان و گبران مصافحه کنی دست را به خاک یا دیوار بمال... دسـت به خاک یا دیوار مالیدن در صورتی اسـت که دست مسلمان و ایشان هیچیک تر نباشد.»[4]

او معتقد بود که مسلمانان شیعه در مقایسه با افراد سایر ادیان و

۱– **حلیة المتقین**، باب خاتمه صفحه ۳۸۷.

۲– **حلیة المتقین**، صفحه ۵۵۲.

۳– **حلیةالمتقین**، صفحه ۲۶۷

٤– **حلیةالمتقین**، صفحه ۲۶۷

مذاهب در مقام بالاتر انسانی قرار دارند.

«اگر محتاج شوی به طبیب ترسا، باکی نیست که سلام بر او کنی و او را دعا کنی که دعای تو نفعی به او نمی‌رساند.»

محمدباقر مجلسی از قول حضرت محمد این گونه نقل می‌کند که:
«ابتدا مکنید اهل کتاب را سلام و چون ایشان بر شما سلام کنند علیکم بگویید.»

محمدباقر مجلسی احکام و محدودیت‌های اهل ذمه را در رساله‌ای به نام «**صواعق الیهود**» آورده است. این رساله در مورد احکام اهل ذمه و گرفتن جزیه از اهل کتاب است. او در این رساله محدودیت‌ها و الزام‌هایی را که باید اهل ذمه رعایت و اجرا کنند را آورده است. او معتقد است که جزیه را فقط می‌توان از اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) گرفت. جزیه شامل سایر کفار (حربی) نمی‌شود.

او معتقد بود که اهل کتاب «**به هدایت نزدیکترند از سایر کافران**».
او عقیده داشت که:

«... هر گاه شرایط جزیه را در حق ایشان رعایت نمایند و به خواری و مذلّت در میان مسلمانان زندگی کنند، تعصب ایشان را مانع از قبول دین حق نخواهد گردید.»

محمدباقر مجلسی معتقد بود که با وجود خواری و ذلتی که بر اهل ذمه اعمال می‌شود به زودی آنان مجبور خواهند شد که دین اسلام را قبول کنند. این رساله در کتاب «**۲۵ رساله فارسی**» از محمدباقر مجلسی منتشر شده است.

رساله صواعق الیهود را خانم ورا مورِیین به زبان انگلیسی ترجمه و همراه با مقدمه‌ای منتشر کرده است.[1]

1 - **Moreen. Vera Basch: The Treatise Lightning Bolts Against the Jews.**

رساله صواعق‌الیهود

تالیف محمد باقر مجلسی

سر فصل‌ها و خلاصه احکامی را که محمدباقر مجلسی در رساله صواعق‌الیهود ذکر کرده به شرح زیر است:

۱- جزیه فقط شامل اهل کتاب می‌شود و سایر کفار شامل احکام جزیه نمی‌شوند.

۲- جزیـــه فقط از مردان بالغ اهل ذمه گرفته می‌شـــود و کودکان، زنان و مردان پیر وعلیل را شامل نمی‌شود.

۳- از فقرای آن‌ها هم باید جزیه گرفت و اگر نداشـــته باشـــند باید حتی گدایی کنند تا مبلغ جزیه را پرداخت نمایند.

٤- جزیه مقدار معینی ندارد و بســـتگی بـــه نظر امام یا نایب امام دارد.

٥- میزان جزیه برای فقرا ۱۲ درهم و افراد متوسط الحال ٢٤ درهم و برای ثروتمندان ٤٨ درهم است.

٦- اهـــل ذمه نباید با مســـلمانان جنگ کنند و یـــا به کافران کمک کنند.

۷- بایـــد احکام مســـلمانان را رعایت کننـــد و از حکمی که حاکم مسلمانان طبق شرع اسلام بر آن‌ها قرار می‌دهد، اطاعت کنند.

۸- با زنان مسلمان، زنا نکنند.

۹- مسلمانان را وسوسه نکنند و از دین برنگردانند.

۱۰- راهزنی مسلمانان را نکنند.

۱۱- جاسوسان کافران را پناه ندهند و با کافران همکاری نکنند.

۱۲- زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.

۱۳- آن‌چـــه که در اســـلام ممنوع ولی در دین آن‌ها آزاد اســـت را، انجام ندهند. مانند نوشیدن شراب، خوردن گوشت خوک و ازدواج با محارم.

١٤- کلیســـا، معبد و آتشکده در کشورهای اسلامی بنا نکنند. اگر

احتیاج به تعمیر داشته باشند اجازه تعمیر دارند ولی اگر خراب شود نمی‌توانند بازسازی کنند.

۱۵- هنـگام خواندن کتاب‌های مذهبی خود، صـدای خود را بلند نکنند و ناقوس کلیسا را به صدا در نیاورند.

۱٦- خانه‌های خود را بلندتر از خانه مسلمانان نسازند.

۱۷- لباس‌های آنان باید از مسـلمانان متفاوت باشـد. یهودی‌ها لباس عسلی بپوشند. مسـیحیان لباس‌های سیاه و کبود. مسیحیان زنـار به کمر ببندند و یهودیان وصله‌ای که رنگ دیگری دارد بر لباس خود بدوزند. کفش‌هایی که می‌پوشـند باید هر لنگه به رنگی مختلف باشد.

۱۸- انگشتری مسی یا آهنی بر گردن ببندند.

۱۹- زنان در حمام، زنگی به پا ببندند.

۲۰- بر اسب سوار نشوند، بر قاطر و یا الاغ سوار شوند. آن‌ها حق ندارند زین بر مَرکَب گذارند و باید بر پالان سـوار شوند، هر دو پای خود را از یک طرف مرکب آویزان کنند.

۲۱- حق ندارند شمشیر ببندند و یا سلاح با خود حمل کنند. حتی آن‌ها نمی‌توانند این وسائل را در خانه‌های خود هم نگاه دارند.

۲۲- مقدار جزیه نباید مقدار مشـخصی داشته باشد، تا آن‌ها در تمام طول سـال در تشویش و اضطراب باشـند و در هنگام پرداخت جزیه باید نزد گیرنده جزیه بایستند و بگویند بشمار و او زر را بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

۲۳- در راه از میان جاده عبور نکنند و در کنار جاده راه بروند.

۲٤- در حمام هنگامی که مسـلمانی در حوض است وارد حوض نشوند.

۲۵- مسلمانان به آن‌ها سـلام نکنند فقط هنگامی که آن‌ها سلام کردند، مسلمان در جواب علیک بگوید.

۲٦- مسلمانان نباید با آنان در تجارت مشارکت کنند.

۲۷- مواد غذایی که قابل تطهیر نیست، مانند روغن و مایعات، که آن‌را نجس کرده‌اند را نباید از آن‌ها گرفت.

۲۸- پوست حیوانات و آن‌چه که از پوست ساخته می‌شود، مانند کفش و چکمه را نمی‌توان از آن‌ها گرفت.

۲۹- مایعاتی که در داخل پوست (مشک) قرار دارد را نمی‌توان از آن‌ها گرفت.

۳۰- در روزهای برفی و بارانی آن‌ها نباید از خانه خارج شوند، چون مسلمانان را نجس می‌کنند.

۳۱- اگر شنیده شود که به مسلمانی دشنام داده‌اند و یا اهانت کرده‌اند، باید زجر و مجازات شوند.

۳۲- اگر میان آن‌ها و مسلمانان اختلافی به وجود آید، فقط حاکم شرع مسلمانان است که می‌تواند در مورد آنان قضاوت کند.[۱]

متن کامل رساله «**صواعق الیهود**» نوشته محمدباقر مجلسی، در پیوست شماره ۳ انتهای کتاب آورده شده است.

۱- **مجلسی. محمد باقر: ۲۵ رساله فارسی، رساله صوایق الیهود**، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی،۱۴۱۲ قمری، صفحات ۵۱۳ تا ۵۲۲.

فصل سوم

سلطنت شاه سلطان حسین

۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ قمری – ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ میلادی

پس از مرگ شـــاه سلیمان، فرزند بزرگ او سلطان حسین در سال ۱۱۰۵ قمری/١٦٩٤میلادی، به ســـلطنت رسید. ســـلطان حسین فردی بســـیار مذهبی، پرهیزکار و خرافی بود تا حدی که لقب ملاحسین به او داده بودند. او پیش از رســـیدن به ســـلطنت تمام عمـــر خود را در حرم به ســـر برده بود و به همین ســـبب هیچ آگاهـــی از دنیای بیرون نداشت. سلطان حسین مانند پدرش شاه سلیمان زیر نفوذ شخصیت فوق‌العاده نیرومند و موثر محمدباقر مجلسی، یکی از فقهای شیعه بود که شاه سلیمان چند سال پیش از مرگش او را به سمت شیخ‌الاسلامی منصوب کرده بود.[1]

اوج‌گیری ستیز با دگراندیشان

هنگامی‌که شاه سلطان‌حســـین به سلطنت رسید، نوشیدن شراب را ممنوع کرد. او ســـعی کرد با کمک محمدباقر مجلســـی تمام قوانین اســـلامی را در ایران پیاده کند. او با این‌که نوشیدن شراب را ممنوع کرده بود، خود به حد افراط شراب می‌نوشید. او هیچ‌گونه اراده‌ای در

۱– **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ٤٣.

برابر زن نداشت، حرمسرای او دارای شمار بسیار زیادی زن بود.

در دوران شاه سلطان حسین، با نفوذ بسیار زیاد محمدباقر مجلسی زمام امور کشـــور به دست روحانیون شـــیعه و متملقان و خواجگان درباری پشتیبان آنان افتاد. در عصر شاه سلطان‌حسین، انتصاب به سلک روحانی کافی بود که شخص هر مقام دولتی را اشغال کند.

راجر سیوری در کتاب ایران عصر صفوی در شرح موقعیت علمای صفوی در اواخر آن دوره می‌نویسد:

«در دوران شـاهان ضعیـف و بی‌کفایـت، علمـا تمایـل به تجدید ادعایشـان مبنـی بر عدم وابسـتگی به نهاد سیاسـی کشـور را داشـتند. بنابراین جای تعجب نیسـت که طی سـلطنت دو تن از ضعیف‌ترین پادشـاهان صفوی، سـلیمان و سلطان‌حسـین، که روی هم رفته پنجاه و شش سال از سال ۱۰۷۷ تا ۱۱۳۵ قمری (۱۶۶۶ تـا ۱۷۲۲ میـلادی) فرمانروایی کردند، علما را در اوج قدرت‌شـان می‌بینیم. طی این دوره، مجتهدان اسـتقلال خود را از شـاه کاملاً تثبیـت کردنـد و حق ویژه‌شـان را مبنی بر نیابت امـام دوازدهم بازپس گرفتند و بدین‌سان در کشوری شیعه مذهب، تنها منبع بر حق قدرت محسوب می‌شدند.» [1]

علمای پیرو دیدگاه جبل‌عامل، در آن هنگام، اختیار و مهار شـــاه را در دست داشتند و در عمل کشور را اداره می‌کردند. راجر سیوری ادامه می‌دهد که:

«مجتهدان از دعوی روز افزون عدم وابستگی به شاه رفته‌رفته به جایی رسیدند که در واقع شاه را کنترل کردند. به گفته بنانی «به نظر بعضی منابع، گروهی مجتهد بالای سر شاه حکومت مستقیم مذهبی برقرار کرده بودند.» علما برای تحصیل موقعیت مسلط در کشور فشار می‌آوردند و توجهی به این واقعیت نداشتند که با این کار به نابودی کشور کمک می‌کنند.» [2]

---

۱ - سـیوری. راجر: **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز چاپ ششم ۱۳۷۸ ، صفحه ۲۳۷.

۲- **ایران عصر صفوی**، صفحه ۲۳۸.

زرتشتیان در دوران شاه سلطان حسین

در آغاز سلطنت شاه سلطان‌حسین، بنا به توصیه علمای صفوی، او دستور داد که زرتشتیان ایران باید به دین اسلام درآیند. در آن هنگام زرتشتیان در محله‌ای به نام گبرآباد در جنوب جلفا زندگی می‌کردند.[۱] طبق دستور شاه سلطان حسین، همگی آن‌ها را به زور مسلمان کردند. گروهی از روی ترس و عده‌ای با تشویق و وعده. سپس محله آن‌ها را از گبرآباد به حسین‌آباد تغییر نام دادند، در این تغییر دین اجباری، حدود دویست خانواده زرتشتی به زور مسلمان شدند.[۲]

لارنس لکهارت درمورد موقعیت زرتشتیان در زمان شاه سلطان‌حسین صفوی به این واقعه اشاره کرده است و می‌نویسد:

«محمدباقر مجلسی ومحمدحسین [نوه او] [۳] و یاران ایشان نسبت به زرتشتیان ایران سبعیتی خاص پیشه ساختند. تعذب این مردم نگون‌بخت در ایام سلاطین اولیه صفویه غالباً به قدر کفایت شدید بود، ولی در دوره شاه سلطان‌حسین سخت بر حدت آن افزوده شد. شاه سلطان‌حسین را اندکی پس از جلوس اغوا کرده بودند تا فرمانی صادر کند که به موجب آن به اسلام گروند. اسقف اعظم آنقوره به سال ۱٦۹۹ میلادی [۱۱۱۰ قمری] خود شاهد اعمال وحشتناکی بود که در آن موقع برای اجرای این فرمان در اصفهان بالاخص در حسن آباد [حسین آباد] محله زرتشتیان، که در آن‌جا گروهی کثیر از آنان مجبور به قبول اسلام شدند به کار رفته بود. معبد آنان منهدم گردیده و به جای آن مسجد و مدرسه‌ای احداث شده بود. لیکن مؤبدان زرتشتی پیش از وقوع این عمل، به

۱– همان‌گونه که در بخش اخراج ارمنیان از اصفهان اشاره شد، در زمان شاه عباس دوم ارمنیان که از اصفهان اخراج شدند، آن‌ها در در ابتدا به محله گبرآباد، محل زندگی زرتشتیان رفتند و خانه‌هایی را در آنجا از زرتشتیان کرایه کردند. آنان در کنار یکدیگر درجلفای جدید اسکان داشتند.

۲– **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۱۴۷.

۳– طی پژوهش‌هایی که اخیراً انجام گرفته، مشخص شده است که محمدحسین، آخرین ملاباشی شاه سلطان حسین، نوه محمدباقر مجلسی نبوده است. ولی او عملا سیاست مذهبی محمدباقر مجلسی را دنبال می‌کرده و از نظام فکری جبل‌عاملی او پیروی می‌کرده است.

حفـظ آتش مقدس و جلوگیری از تهتک به حرمتش کوشـیده آن را به کرمان که در آن‌جا تعذب زرتشـتیان کمتر شـدت داشت انتقال دادند. حتی در کرمان هم رفتار با زرتشتیان آن چنان بود که چون غلزایی‌های سنی [افغان‌ها] به سرکردگی محمود به سال ۱۷۱۹ قدم به شهر گذاشتند آنان به مهاجمان به دیده آزادی‌بخش نگریسته و ایشان را دشمن تلقی نکردند.»[1]

در سال ۱۱۳۳ قمری (۱۷۲۰ میلادی) محمود افغان به کرمان حمله برد. او ابتدا «**گَبر محله**»، محل زندگی زرتشتیان را که در شمال غربی شهر کرمان واقع شده بود، تصرف کرد و خانه‌ها و اموال زرتشتیان را غارت کرد.[2] زرتشـــتیان آواره از گبر محله وارد شهر کرمان شدند. در این هنگام رویداد شگفتی رخ داد، با این‌که محمود افغان گبر محله را غارت کرده و صدمات زیادی به زرتشتیان وارد آورده بود، شماری از زرتشـــتیان ایرانی با محمود افغان همراه و متحد شدند و در سال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۲ میلادی همراه با سربازان افغان با سپاه شاه‌سلطان حسین جنگیدند.

در کتاب سقوط اصفهان اشاره شده است که هزار تفنگچی زرتشتی در سپاه محمود خدمت می‌کردند.[3]

نصرالله‌خان گَوْر- (گَبر)

یکی از افراد زرتشتی که با محمود افغان همراه و متحد شد و همراه با ســـربازان افغان با سپاه شـــاه سلطان‌حسین جنگید، فردی به نام نصرالله‌خان گَوْر و یا گَبر بود. او که سمت سرداری گروهی از سربازان زرتشتی را به عهده داشـــت نقش مهمی در تسخیر شیراز داشت. در همین جنگ شـــیراز بود که او زخمی شد و درگذشت. دلیل این‌که چرا

۱ - **انقراض سلسله صفویه، لارنس لکهارت**، صفحه ۸٤.
۲- **وزیری. احمد علی خان**: **تاریخ کرمان**، به کوشـــش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، علمی، تهران، چاپ سوم ۱۳٦٤ ، جلد دوم صفحه ٦٦٤.
۳- **گیلاننتز. پطرس دی سـرکیس**: **سـقوط اصفهان گزارش‌های گیلاننتز درباره حمله افغانان وسـقوط اصفهـان**، مترجم محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گلها، چاپ دوم، صفحه ۱۰۲.

زرتشـــتیان با افغان‌های ســـنی مذهب متحد شدند و با دولت صفوی جنگیدند پرسشی است که مطرح می‌گردد. تنها پاسخی که وجود دارد و شـــواهدی هم آن را تأئید می‌کند این است که تعصب، سخت‌گیری، آزار و اذیت‌هایی که روحانیون صفوی بر زرتشتیان ایران در آن دوران وارد آوردند، موجب شد که آنان به محمود افغان به چشم یک ناجی و نجات دهنده نگاه کنند و با او همکاری کنند.[۱]

دکتر باستانی پاریزی در مورد این واقعه چنین می نویسد:

«توهین و خشـونتی که سـال‌ها پیش به زرتشتیان کرمان و یزد وارد شده بود، این روزها متأسفانه عکس‌العمل خود را نشان داد. زیرا زرتشـــتیان با محمود همراهی کردند و نصرالله سـلطان گور (گبـر) با محمـود همراهی کرد، چنان که این نصرالله سـلطان به مقابله کسانی که از همدان و لرستان به کمک شاه می‌آمدند تاخت و آن‌هـا را تـار و مار کرد... نصرالله‌خان در حمله به شـیراز زخم برداشت و مُرد ولی شیراز تسخیر شد.»[۲]

یهودیان در دوران شاه سلطان حسین

میزان فشارهای اجتماعی بر یهودیان در زمان شاه سلطان حسین افزایش پیدا کرد. یکی از پژوهشـــگران معتقد است که اگر دولت شاه سلطان حسین سقوط نکرده و نادرشاه افشار نیامده بود، از یهودیان و زرتشـــتیان ایران اثری باقی نمی‌ماند. در این مورد لارنس لکهارت می‌نویسد:

«به راستی مصائب یهودیان در ایام سلطنت شاه سلطان‌حسین به اندازه‌ای طاقت‌فرسا بود که در وصف آن یکی از محققان جدید (پرفسور و. ج. فیچل)[۳] می‌گوید: فقط زوال سلسله صفویه بر اثر هجوم موفقیت آمیز افاغنه و قیام بعدی فرمانروای جدید آزادمنشی همچون نادرشاه، یهودیان اصفهان و یهودیان ایران را بر روی هم از فنای کامل نجات بخشید.»[٤]

---

۱ – **تاریخ ادبیات در ایران، پرفسور ادوارد براون**، جلد چهارم صفحه ۱۲۰.

۲– **سیاست واقتصاد عصر صفوی**، صفحات ۳۸٦ و ۳۸۷.

3 - Walter Joseph Fischel

٤– **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۸۵.

ارمنیان در دوران شاه سلطان حسین

شاه سلطان‌حسین بر خلاف پادشاهان گذشته صفوی (شاه عباس اول- شـــاه صفی و اواخر دوران شاه عباس دوم) تحت تأثیر عالمان صفوی قـــرار گرفت و دیگر از ارمنیان حمایت و پشـــتیبانی نکرد. او ســـعی کرد که آن‌ها را به دین اســـلام در آورد، به همین منظور برای خوار و خفیف کردن و تحت فشـــار قرار دادن آن‌ها فرمانی صـادر کرد کـــه ارمنیان مجبور به اجرای آن بودند. طـــی این فرمان ارمنیان باید موارد زیر را رعایت می‌کردند:

- آن‌ها باید چاک گریبان خود را از پشت ببندند.
- بر شانه‌های‌شان گلیم کهنه اندازند و کلاه تکه پاره بر سر گذارند تا از مسلمانان متمایز گردند.
- سواره به بازار نروند.
- در ایـــام بارانـــی به بازار و دکان وارد نشـــوند تا مبادا خیســـی لباس‌شان مسلمانان را نجس کند.
- دســـتور داده شـــد که مســـیحیان باید تابوت معدومان را حمل کنند.

شـــاه سلطان حســـین برای تشـــویق ارمنیان برای مسلمان شدن فرمان داد که ســـر هر ماه جارچی جار زند که شاه در مورد ارمنیانی که مســـلمان شوند احسان کرده و هر خواسته آن‌ها را اجابت خواهد کرد.[۱]

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، تا پیش از سلطنت شاه سلیمان، کلیساها از پرداخت مالیات معاف بودند. ولی در سال ۱۶۷۱ میلادی/ ۱۰۸۱ قمری، شـــاه سلیمان بر کلیساها مالیات بست و آن‌ها را مجبور به پرداخت مالیات کرد. پرداخت مالیات در زمان شاه سلطان‌حسین نیز ادامه پیدا کرد وحتی افزایش هم یافت.

در کتاب تاریخ جلفای اصفهان جدول ســـنگین مالیات‌هایی که بر کلیساها بسته شد، آورده شده است:

۱- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه های ۱۴۷ و ۱۴۸.

– کلیساهای جلفای قدیم	جمعاً	۲٦۵ تومان
– کلیساهای جلفای نو	جمعاً	٤۸ تومان
– کلیساهای بلوک فریدن	جمعاً	٦۷/۵ تومان
– کلیساهای بلوک بربروت	جمعاً	٤۳/٤ تومان[۱]

این تنها مالیاتی نبود که جلفاییان مجبور به پرداخت آن بودند، بلکه مبالغ دیگری هم علاوه بر این مالیات‌ها باید پرداخت می‌کردند، که در جمع بالغ بر ۸۰۰ تومان در سال می‌گردید.[۲]

با اینکه شاه‌سلطان حسین طی چهار فرمان مختلف در سال ۱۱۱۱، سال ۱۱۱۹ و سال ۱۱۲۰و سال ۱۱۲۸ هجری قمری، کلیساها را از پرداخت مالیات معاف کرد، ولی فرمان‌های او درعمل هیچ گاه اجرا نشد و از کلیساها مالیات گرفته می‌شد.[۳] میزان مالیات به قدری زیاد بود که پرداخت آن از توان کلیساها خارج بود. در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که برخی از کلیساها چون پولی برای پرداخت مالیات و رشوه به مأموران دولت اصفهان نداشتند اشیا و اموال کلیساها را به جای مالیات و رشوه برای مأموران می‌فرستادند.[٤]

ارمنیان در زحمت، جلفا رو به خرابی می رود

پس از سختگیری، فشار و محدودیت‌های بسیاری که در اواخر عصر شاه سلیمان و دوران شاه سلطان حسین در مورد ارمنیان انجام گرفت، جلفا از رونق پیشین خود افتاد و دیگر آن شکوفایی اقتصادی پیشین خود را نداشت. فشارهای مالیاتی، مذهبی و اجتماعی، دامنه فعالیت‌های اقتصادی ارمنیان را محدود کرد. در آن دوران دیگر تجارت خارجی و منافع ملی ایران مفهومی نداشت و تعصبات مذهبی اوج گرفته بود و ملایان و روحانیون یکسره بر کشور حکومت می‌کردند. همین فشارهای اجتماعی باعث فرار ارمنیان از جلفا شد.

۱– **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۵۷۸.
۲– **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۵۷۸.
۳ – متن کامل این چهار فرمان در کتاب تاریخ جلفای اصفهان صفحه‌های ۵۷۸ تا ۵۸۰ آورده شده است.
٤– **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۵۸۰.

گریز ارمنیان از جلفا

محدودیت‌ها و آزار ارمنیان و ظلم شاه سلطان‌حسین در آن دوران، به تجارت جلفا صدمه بسیاری زد. مشکلات ایجاد شده برای ارمنیان سبب شـد که آن‌ها به فکر کوچ از جلفا افتاده، راهی کشورهای دیگر از جمله هند و روسـیه شـوند. آن‌ها نمی‌توانستند منزل و اموال خود را بفروشند، چون اگر به این کار دست می‌زدند، مشخص می‌شد که قصد خروج از جلفا و مهاجرت به کشوری دیگر را دارند و اگر داروغه، حاکـم و یا مقامات دولتی به قصد آن‌ها پی می‌بردند جلوی مهاجرت آن‌ها را می‌گرفتند و جریمه‌شان می‌کردند. آن‌ها تمام کارها را پنهانی و بدون سر و صدا ترتیب می‌دادند.

«مخفیانه قاطر را به چهار برابر نرخ معمول کرایه می‌کردند و شبانه از جلفا بیرون می‌زدند، و دو منزل طی می‌کردند و سـفر را شتابان انجام می‌دادند تا کسـی از دنبال‌شـان نتواند تعقیب‌شان کند و به جلفایشان باز گرداند. هنگام خروج از خانه در را می‌بستند و کلید را به پشت‌بام می‌انداختند و اثاث خانه را رها می‌کردند و فقط اشیای سبک وزن و سنگین قیمت را همراه بر می‌داشتند.»[۱]

کشـیش داوید دوم خلیفه جلفا، در گزارش‌هایی که در۳ آوریل و ۱۵ سپتامبر سـال ۱۷۰۵میلادی می‌دهد، از ۱۵۹ باب خانه نام می‌برد که فقط در سـال ۱۷۰۵میلادی/۱۱۱٦ قمـری، خانواده‌های ارمنی، آن خانه‌ها را رها کرده و به کشورهای دیگر کوچ کرده‌اند.[۲]

فرار ارمنیان که از دوران شـاه سـلطان حسین شروع شده بود، پس از سقوط صفویه همچنان ادامه پیدا کرد.

یکی از سـاکنان جلفا در تاریخ ۲٦ فوریه ۱۷۵۳ میلادی در نامه‌ای می‌نویسد:

«هر روز زجر و زحمت آن‌جا هسـت... یک روز کتک می‌زنند، شب و روز زجـر و درد تمامی نـدارد، خلاصه مطلب اگر اقامت در آن‌جا

۱- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۲۲۱.
۲- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۲۲۰.

باعث درد و زحمت است انشاءالله کوچیدن سبب آرامش باشد.»[۱]

در پاره‌ای از اوقات، بستگان ارمنیانی که در خارج بودند، ترتیب مهاجرت را می‌دادند. آن‌ها در خارج قراردادی با کسانی که دست اندر کار بودند می‌بستند و به آن‌ها پول می‌دادند و ترتیب خروج بستگان‌شان را فراهم می آوردند.

نامه‌ای در مجله آرگاسر چاپ کلکته چاپ شده که در آن نحوه خروج یک خانواده ارمنی شرح داده شده است:

«حضور محترم صاحب دولت صاحب ب. ه.

عرض می‌شود که در این تاریخ در اینجا طی نامه‌ای قراردادی با حاجی عبدالله پسرحاجی قاسم روغن‌کش شوشتری بستیم جهت انتقال خانواده‌ام، خودت، همسرت، چهار دخترت و یک نوه دختریت که جمعاً هشت نفر می‌شوید. مبلغی پول برای این هشت نفر پرداخته‌ام به حاجی که برود به شوشتر و با ایل خود بیاید اصفهان و در نزدیکی آن از ایل خود با چند نفر از ایل جدا شود و سپس به اصفهان و جلفا بیاید و با پرس و جو شما را پیدا کند. کاغذ مرا به شما برساند و قسم‌تان بدهد که راز را با کسی نگویید و این کاغذ را هم پنهانی بخوانید تا کسی از این راز با خبر نشود و اینطور عمل کنید... یک شب با شما قرار می‌گذارد و بیرون میایی همگی با او به ایلش می‌روید. انشاءالله که خوفی نیست. این همان فرد و پسر همان کسی است که کوچ ملیک آقاها و کاتان آقازاریان‌ها با جمع زنانش از اصفهان خارج کرده است و در کارش ترس ندارد. اگر خدا نکرده رشوه‌ای باید داد یا خرجی بشود و یا اتفاقی بیافتد کلاً به عهده خود اوست که این مخارج را بپردازد. ثانیاً خودت باید نوشته‌ام را بخوانی، یک‌ساعت قبل [از حرکت] شخصاً آماده شوی و این خبر را به زن و بچه‌هایت ندهی که صدای‌شان در نیاید تا آن ساعت که بیرون می‌آیید. همین قدر به آن‌ها می‌گویی برویم. این گفتن و بیرون آمدن باید هم‌زمان باشد تا کسی باخبر نشود. بدون دیدن فامیل خارج می‌شوی. به اثاث خانه دست نمی‌زنی. اگر از کسی طلبی داری سراغش نمی‌روی تا بویی نبرند. اگر بشود چیزی از بدهکارانت بگیری خوب است. و الا از آن‌ها سند بگیر... اگر جنسی برای فروش داری مخفیانه جدا جدا بفروش. آشکار نشود که مطلب لو برود. کاری

۱- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۲۲۵.

نکنید که کسی باخبر شود. اگر در خانه چیز سبک وزنی دارید پنهانی به حاجی عبدالله بدهید. به اثاثیه سنگین وزن دست نزنید. بگذارید در خانه بماند که انشاءالله بعد از خروج شما حاکم به جستجوی تو می‌پردازد و اگر خانه‌ات خالی باشد فامیلت که در آن جا هستند به دردسر می‌افتند و آن‌ها را اذیت می‌کنند و می‌گویند شما خبر داشته‌اید. اگر خانه را دست نخورده ببینند اینطور می‌فهمند که فامیل خبر نداشته‌اند و آزارشان نمی‌دهند و به حکومتی‌ها می‌گویند که ما را هم خبر نکردند و هر چه داشتند گذاشتند و گریختند و کسی در صدد پیدا کردن شما بر نمی‌آید. بالاخره باید این امر را بسیار مخفی نگه دارید. از فامیل خودمان هم باید مخفی بماند... دیگر فکر نکن زمانه به دست کیست چطور خواهد شد. به خدا توکل کنید و خارج شوید و با بگذارید او شما را خارج کند با حاجی هم شرط کرده‌ام که اگر میل به خروج نداری نامه‌ای از تو بگیرد که جوابت در آن باشد و آن را به من نشان دهند، تمام پولی را که به او داده‌ام مال خودش باشد و آن چه را هم که خرج کرده از من بگیرد. دیگر تکرار نمی‌کنم اگر هشت نفری هم دست خالی بیایید، به خدا پناه می‌بریم. خدا به فکر شما هست و کارها به مراد خواهد شد. خانه، اثاثه خانه، باغ، لباس، همه را بگذار و فقط جانت را نجات بده. هرگز طمع مکن که فلان چیز را به فلان کس بسپاری تا گم نشود، یا فلان کس فامیل من است چگونه بی خداحافظی از او جدا شوم، و یا از فلان کس طلبی دارم، بروم با زور از او بگیرم و غیره. هر وقت حاجی بگوید زمانش رسیده است خودتان را به او بسپارید و همان وقت هم خارج شوید. نوشتم که برای دو روز خوراک و آذوقه بردارید تا به ایل برسید. بعداً در ایل با کمبود غذا روبرو نیستید. هر قدر پول بخواهید می‌دهد. با او قطع کرده‌ام که فقط خرج خوراک‌تان با من باشد...

صاحب اختیار تویی عمرت دراز باد. ه. ب.»[1]

سنی مذهبان در دوران شاه سلطان حسین

سنی مذهبان ایرانی در شروع عصر صفوی، اکثریت قاطع ایرانیان را تشکیل می‌دادند، با فشار و تعقیب و محدودیت‌های بسیاری که در دوران صفوی بر آنان وارد آوردند، سنی‌ها را مجبور به تغییر مذهب و

۱- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحات ۲۲۶ - ۲۲۷ و ۲۲۸. پس از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شمسی در ایران، دولت جمهوری اسلامی به بسیاری از یهودیان و بهاییان گذرنامه برای خروج از کشور نداد و بسیاری از این خانواده‌ها به صورتی بسیار مشابه به روشی که نقل شد، از ایران خارج شدند و جلای وطن کردند.

پذیرش مذهب اثنی‌عشری کردند. پس از گذشت حدود دویست سال، در اواخر عصر صفوی، سنیان ایرانی تبدیل به یکی از اقلیت‌های مذهبی در ایران شدند. وضعیت اجتماعی و زندگی سنی مذهبان، در دوران شاه‌سلطان حسین، در ایران به وخامت بیشتری گرایید.

شاه‌سلطان‌حسین تحت نفوذ علمای پیرو مکتب جبل‌عامل، دیگر سیاست مدارای شاه‌عباس اول، شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم در اواخر سلطنت خود را در مورد ادیان و مذهب‌های دیگر را اجرا نکرد. او حتی سنی مذهبان را به شدت مورد آزار و تعقیب قرار داد. فشار بر آنان را از حد گذرانید. در کتاب «**تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**» آمده است که:

«شاه سلطان‌حسین به تحریک علمای شیعه از سیاست مدارا با پیروان مذاهب دیگر که در عهد اسلاف وی تعقیب می‌شد، سرباز زد و تعقیبات خونینی را علیه سنییان قفقاز، کردستان، افغانستان و دیگر ایالات آغاز کرد. در شیروان (آذربایجان- آران) که اقامتگاه عده کثیری از سنییان بود، مساجد آنان را ملوث یا به اصطبل تبدیل کردند، و روحانیون ایشان را سیاست نمودند.»[1]

گرگین‌خان حکمران اعزامی دربار اصفهان به قندهار که از مریدان محمدباقر مجلسی بود،[2] فشار و آزار سنیان افغان را از حد گذرانید. او مالیات مردم را سه برابر کرد. رفتار توهین‌آمیزی نسبت به بزرگان افغان داشت و دستور داد که زنان و دختران‌شان را برای او بیاورند.[3]

آن‌ها جور و تعدی را در مورد افغان‌های سنی مذهب از حد گذراندند. در این مورد، در کتاب رستم‌التواریخ چنین آمده است که:

«علمای آن زمان، چنان می‌دانستند که خون سنییان و مال‌شان و زن‌شان و فرزندشان حلال است... پس خسروخان و گرگین‌خان و اتباع و عمله‌جاتش شروع نمودند به ایذاء و آزار

۱- **تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، **گروه پژوهشگران روس**، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم ۱۳۵۴ ، صفحات ۵۷۴ و ۵۷۵.

۲- **رستم‌التواریخ**، صفحه ۱۱۵.

۳- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۱۶۱.

نمودن اهل سنت به مرتبه‌ای که از حد تحریر و تقریر بیرون است. یعنی زنان و دختران و پسران‌شان را به جور و تعدی می‌گادند و اموال‌شان را به زور و شلتاق می‌بردند و به جور و جفا خون‌شان را می‌ریختند.»[1]

در کتـاب مرات واردات هم بـه این نوع تجاوزهـا و تعدی‌ها که حکمرانان دربار صفوی در حق افغانان روا داشـتند، اشـاره شـده است:

«... دسـت بیداد از آسـتین بی‌باکی بر آورده، شـروع در ظلم‌های نامشروع نمودند... با وجود عدم مناسبت این اوراق، به تحریر یکی از هـزار جرات می‌نماید... به تحقیق رسـیده که مدام گرجیان کافر ماجرا، خوکان را درمسـاجد سـر داده... و اکثر دختران خوردسال [خردسال] نابالغ و پسران نه، ده سال را به تعدی تمام به خانه‌های خود برده به فعل مذموم باعث هلاک آن اطفال صغیر می‌گشتند. و هنگامـی که آن معصوم مجبور از ظلـم آن ظالمان، هلاک می‌گردید لاش [جسد] آن را آورده بر دروازه والدین می‌افکندند.» [2]

جور و ستمی که فرستادگان و حکم‌رانان دربار شاه سلطان‌حسین در حق افغانان سنی مذهب روا داشتند، فتنه افغانان را در پی داشت و این فتنه از ارمغان‌های آن خشونت‌ها است.

میرویس به سـبب سـتم‌هایی که حکمرانان دربار صفوی در حق افغانان روا می‌داشـتند، بـه عنوان نماینده آنان بـرای دادخواهی و رسیدگی به دربار شاه سلطان حسین، به اصفهان آمد. او مدت شش ماه در اصفهان سرگردان بود و کسی به دادخواهی او رسیدگی نکرد. بـه او توهین‌ها کردند و حتی به او اجازه ندادند که با شـاه ملاقات کند. هنگامی‌که او از این که کسی به شکایت و دادخواهی او رسیدگی کند ناامید شـد، از اصفهـان برای طواف کعبه به حجـاز رفت.[3] در حجاز از علمای سنی مذهب آن‌جا فتوایی گرفت، که با توجه به ظلمی

۱- **آصف. محمد هاشم: رستم التواریخ**، به اهتمام محمد مشیری، صفحه ۱۱۵.

۲- **طهرانـی. محمد شـفیع: مرآت واردات**، با مقدمـه و تصحیح و تعلیقات دکتر منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۸۳، صفحه های ۱۰۸ و ۱۰۹.

۳- **مرآت واردات**، صفحه‌های ۱۱۰ و ۱۱۱.

که شـــیعیان در حق ســـنی‌های افغانی روا می‌دارند، شورش و جنگ ســـنیان بر ضد دربار صفوی شایسته است. او با این فتوا به زادگاه خود بازگشـــت.[۱] چندی بعد، این فتوا را دست آویز قرار داد و سپاهی از افغانان گرد آورد و برضد حکمرانان شاه‌ســـلطان حســـین و دربار اصفهان در آن جا قیام کرد. دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران آورده است که:

«بـــه علت این تعدی‌ها، رئیس افغانان غلجایی [میرویس] پس از نومید شدن از دادرسی در اصفهان ناگزیر از عالمان سنی فتوایی در بایستگی جنگ با شیعه و کشتارشان گرفت و همان فتوا است که دستاویز قیام افغانان شد و کار به محاصره اصفهان و سقوط صفویه انجامید.»[۲]

دکتر باســـتانی پاریزی نیز معتقد اســـت که شورش افغان‌ها یک حمله خارجی نبود، بلکه قیامی داخلی بود بر ضد جور و ستم علما و دســـتگاه حکومتی شاه‌سلطان حسین. او برای این نظریه خود دلایلی را ارائه می‌کند که منطقی و درست است. او می‌نویسد:

«شورش و طغیان یا قیام محمود افغان، برخلاف تصور امروز ما خصوصاً بعد از تبلیغات عهد قاجار- یک هجوم خارجی حســـاب نمی‌شود، و از نوع مهاجمه مغول و ترکمن و تاتار و تیمور و حتی ترک نیز به شـــمار نمی‌آمد، محمود یک ایرانـــی بوده از قندهار که فارســـی حرف می‌زده و شعر فارسی می‌فهمیده و ادعای رفع ظلم داشـــته. هنوز ما در خصوص هجوم افاغنه و مقایسه آن با هجوم اســـکندر و عرب و مغـــول و تاتار و غیره این اشـــتباه را می‌کنیم. حال آن‌که طغیـــان او یک طغیان از نمونه طغیان‌های دیگر محلی ایرانی بوده.

... برخلاف تصور، رفتار حکام و مأموران اصفهانی در کرمان خیلی بدتر از رفتار محمود و افغانان بوده است... لطفعلی‌خان که برای دفع افاغنه آمده بود، به قول فارسنامه ناصری، سپاه لطفعلی‌خان بیش از جماعت افغان در خرابی شهر کرمان کوشیدند.» [۳]

۱- **کروسینسکی. تاوزویودا** (Tadeusz Juda st. J. Krusinski): **سفرنامه کروسینسکی**، ترجمـــه عبدالرزاق دُنبلـــی، تصحیح دکتر مریم احمدی، تهران، تـــوس، چاپ اول ۱۳۶۳، صفحه‌های ۳۵ و ۳۶.

۲- **تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا**، جلد پنجم صفحه ۱۹۵.

۳- **باســـتانی پاریـــزی. ابراهیم: وادی هفت واد**- بحثـــی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی

سرانجام شاه سلطان حسین

با توجه به تعدی که گرگین خان حاکم دربار صفوی، در حق افغانان انجام داد و شکایت و دادخواهی میرویس که به جایی نرسید، میرویس با فتوایی که از علمای سنی حجاز گرفته بود به قندهار بازگشت. او این فتوا را بهانه قرار داد و افغانان را بر گرد خود جمع کرد و بر ضد گرگین‌خان قیام کرد. میرویس در سال ۱۱۲۰قمری/۱۷۰۹ میلادی، با سپاهیان گرگین‌خان جنگیده و آن‌ها را شکست داده و گرگین‌خان را به قتل رساند. او از اطاعت دولت اصفهان سرپیچید و پایه قیامی را در آن‌جا بر ضد دولت صفوی پایه‌گذاری کرد.

میرویس در سال ۱۱۲۷ قمری/۱۷۱۵میلادی، جان می‌سپارد و محمود بزرگ‌ترین پسرش پس از قتل میرعبدالله عمویش، به جای پدر می‌نشیند. محمود، قیام پدرش میرویس را، بر ضد دولت صفوی دنبال می‌کند. او لشکری از افغانان گرد می‌آورد و به داخل ایران حمله می‌کند. ابتدا سپاهیان او به کرمان می‌تازند و این شهر را فتح می‌کنند، سپس راه اصفهان را در پیش می‌گیرند.

در تاریخ بیستم جمادی‌الاول سال ۱۱۳٤ قمری/مارس ۱۷۲۲ میلادی، جنگی در گلون‌آباد بین سپاه محمود افغان و سپاه شاه سلطان حسین در می‌گیرد، که منجر به شکست سپاهیان شاه می‌شود و محمود به سمت اصفهان حرکت می‌کند. او ابتدا جلفا را تسخیر می‌کند، ولی از ارمنیان کسی را نمی‌کشد.[1] او سپس به سمت اصفهان حرکت می‌کند و این شهر را به محاصره در می‌آورد.

محاصره اصفهان اواخر آوریل ۱۷۲۲ میلادی/جمادی‌الاول ۱۱۳٤ قمری، کامل می‌شود و عملا مدت شش ماه به طول می‌انجامد. محمود از ورود آذوقه به شهر جلوگیری می‌کند و در نتیجه مواد غذایی در شهر به پایان می‌رسد و قحطی عظیمی در اصفهان روی می‌دهد. مردم پس از اتمام مواد غذایی به خوردن گوشت اسب و الاغ مشغول می‌شوند و

کرمان، تهران، انتشارات انجمن اثار ملی، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ شمسی)، صفحه‌های ۱٦۰ و ۱٦۱.

۱- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۱۷٦.

سپس حتی سگ و گربه و موش‌ها را می‌کشند و می‌خورند. بسیاری از مردم در اثر قحطی و بی‌غذایی هلاک می‌شــوند. هر چه محاصره اصفهان طولانی‌تر می‌شــود مردم بیشتری تلف می‌شوند، «**معابر از انبوه اجســاد متلاشــی شده، که کســی قادر به تدفین آن‌ها نبودند، آکنده شد.**»[۱]

در اواخر دوران محاصره اصفهان مردم حتی به خوردن اجســاد مردگان پرداختند و گوشت انسان را به نام دیگر در دکان‌ها به فروش می‌رساندند.[۲]

اختلاف‌هــای امــرا و بزرگان دربــار شاه‌سلطان‌حســین، بویژه کارشکنی‌ها و دخالت‌های ملاباشی و حکیم‌باشی شاه‌سلطان حسین از اقدامات موثری که باید برای جنگ با افغانان صورت گیرد، جلوگیری می‌کرد. با این‌که اصفهان در حال ســقوط بود، اقدامات جدی نظامی صــورت نمی‌گرفت و خرافات در دربار رواج بســیار داشــت. علما و روحانیون درباری به شــاه سلطان حســن چنین القاء کرده بودند که هیچ جای نگرانی و تشویش نیست و حکومت صفوی تا ظهور حضرت مهدی ادامه پیدا خواهد کرد.[۳]

در کتاب رستم‌التواریخ آمده است که علما به شاه پیشنهاد کردند تا برای کمک و رفع بلا به حضرت مهدی، نامه‌ای نوشته شود.

> **«...و بعضــی از علما می‌آمدند و به خدمتش عرض می‌نمودند که عریضه بنویســید به خدمت امام غایب، حضرت صاحب‌الامر(ع) و آن را به مشــمّع نهید و در آب روان اندازید که "حســین ابن روح" ملازم آن‌جناب، به آن جناب خواهد رساند و آن‌جناب امداد و اعانت خواهد نمود. روز و شب به قدر هزار عریضه، اهل حریم پادشاهی می‌نوشتند و به آب جاری می‌انداختند.»**[٤]

۱- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۱۹۳
۲- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۱۹۲
۳ - **رستم التواریخ**، صفحه ۱٤۳.
٤- **رستم التواریخ**، صفحه ۱٤٤.

قطب‌الدین نیریزی در هنگام حمله افغان‌ها، به دربار شاه سلطان حسین نامه‌ای می‌نویسد که طی آن نامه، توصیه‌هایی برای دفع افاغنه می‌کند. در جوابیه‌ای که برای او از دربار می‌رسد، به اطلاع او می‌رسانند که در دربار شاه سلطان حسین علاوه بر تدارکات دولتی، تدارکات دعایی هم پیش‌بینی شده و قرار است آشی پخته شود که به هر نخود آن لااله‌الاالله بخوانند و این آش را به مردم بخورانند تا بلا و یا فتنه افغان رفع گردد.

«... راست است، فتنه افاغنه در کار است، ما هم خود به علاوه تدارک دولتی، تدارک دعایی کرده قدغن فرموده‌ایم که در اندرون‌ها که رجال و نساء سادات موسوی نخود را لااله‌الاالله بخوانند، صباحا و مسائا، در کارند انشاالله آش معتبری فراهم کرده به کل خلق خدا می‌خورانیم، از باطن اجداد موسویه دفع بلا خواهد شد،...»[۱]

لارنس لکهارت در کتاب سقوط سلسله صفویه هم به رواج این نوع خرافات در آن زمان اشاره کرده است. او می‌نویسد:

«شاه خرافی و ساده‌لوح که به پیشگویی منجمان خویش اکتفا نکرده بود، امر صادر کرد که سپاهیان وی در آن شب با آبگوشتی سحرآمیز اطعام شوند. یکی از سرداران شاه به وی اطمینان داد که اگر سپاهیان با این آبگوشت تغذیه گردند، به صورت نامرئی مبدل خواهند شد و در نتیجه مزیتی عظیم بر دشمن خواهند داشت. این آبگوشت باید در ظروفی تهیه می‌گردید که در هریک از آن‌ها دو پاچه بز نر با ۳۲۵ غلاف سبز نخود با آب پخته می‌شد و دوشیزه‌ای بر هر ظرف کلمات تشهد را ۳۲۵ بار تلاوت می کرد.»[۲]

پس از این که شش ماه اصفهان در محاصره قرار گرفت، قحطی و مرگ و میر عظیمی در شهر بوجود آمد، شاه‌سلطان حسین این شاه خرافی و ضعیف مجبور به تسلیم در برابر افغانان گردید. در روز ۲۳

۱- **جعفریان. رسول: علل برافتادن صفویان**، دیدگاه های سیاسی قطب الدین نیریزی، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲، صفحه ۲۸۷.
۲- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۱۵۸. به نقل از تاریخ افاغنه اثر فریبر صفحه‌های ۴۳ و ٤٤.

اکتبر سال ۱۷۲۲ میلادی/۱۳ محرم ۱۱۳۵ قمری، شاه سلطان حسین بدون هیچ‌گونه جلال، جبروت و شـــکوه از قصر سلطنتی خود بیرون می‌آید و همچو فردی بینوا و پریشان‌حال از اصفهان خارج می‌گردد. او به اردوگاه محمود می‌رود و به محمود افغان تسلیم می‌شود. شاه سلطان حسین در ملاقات با محمود می‌گوید:

«فرزنـدم چـون اراده قادر متعـال بر این قرار گرفتـه که من بیش از ایـن سـلطنت نکنم و به موجب مشـیتش وقت آن شـده تو از اورنگ سلطنت ایران بالا روی، من از صمیم قلب سلطنتم را به تو وامی‌گذارم و از خداوند توفیق تو را می‌خواهم.» [۱]

شاه سلطان حسین خود شخصاً تاج شاهی را از سر بر می‌دارد و بر سر محمود می‌گذارد.

محمود روز بعد وارد اصفهان می‌شود و دستور می دهد که آذوقه و غذا به اصفهان وارد شـود و اجساد مردگان در شهر جمع آوری و دفن گردد. شـاه سلطان حسین عملاً در قصر خود زندانی و تحت‌نظر قرار می‌گیرد و از حرمسـرای عظیم او که بالغ بر ۵۰۰ زن در آن وجود داشت فقط ٤ زن را در اختیار او قرار می‌دهند و سایر زنان او را بین امرای افغان تقسیم می‌کنند.

زد و خوردهای بسـیاری بین سـپاهیان افغان و لشگر طهماسب میرزا فرزند شاه سلطان‌حسین وسـردار لشکرش نادرقلی (نادرشاه بعدی) صورت می‌گیرد. در شـهرهای مختلف ایران مقاومت‌هایی از طرف مردم عادی به صورت مستقل صورت می‌گیرد. سپاهیان افغان به قزوین می‌آیند و قزوینی‌ها از آن‌ها اسـتقبال می‌کنند و افغان‌ها به شـهر می‌آیند. اما پس از چندی از مردم شـهر می‌خواهند که زنان و دختران خود را بـرای آنان بیاورند، مردم بر ضد آن ها قیام می‌کنند وافغان‌ها را شکسـت می‌دهند واز قزویـن بیرون می‌کنند. محمود به انتقام شکستی که در قزوین خورده بود، تمام اعیان و بزرگان اصفهان را در روز ٢٤ ژانویـه ۱۷۲٤ میلادی/ربیع‌الاخـر ۱۱۳٦ قمری، به قتل

۱- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۱۹۸.

می‌رساند.[۱]

در تاریـــخ هفت یا هشـــت فوریه ۱۷۲۵ میـــلادی/۲٤ جمادی‌الاول ۱۱۳۷ قمری، محمود دستور داد که کلیه شاهزادگان محبوس صفوی را به یکی از حیاط‌های قصر بردند و دست‌های آنان را بستند و سپس تمامی آنان را به قتل رساندند.[۲]

از دربار پرعظمت شـــاه سلطان حسین، فقط شاه هنوز زنده مانده بود. شـــاه سلطان‌حسین عملاً در حبس به سر می‌برد. محمود افغان در تاریخ ۱۱۳۷قمری/۱۷۲۵ میلادی، به دســـت اشـــرف افغان به قتل می‌رسد و اشـــرف به جای او می‌نشیند. اشرف که احساس می‌کرد زنده نگاه داشتن شاه سلطان حسین برای او ممکن است مشکلی ایجاد کند دستور قتل اورا صادر می‌کند.

سرانجام در ســـال ۱۱۳۹ قمری/۱۷۲٦میلادی شاه سلطان‌حسین این پادشـــاه نگون‌بخت، به قتل می‌رسد و نعش او را به دارالمومنین قم می‌فرســـتند و در آن‌جا دفن می‌کنند.[۳]با مرگ شاه سلطان حسین این شیعه متعصب و خرافی، که در تمام دوران ۳۰ ساله سلطنت خود تحت تاثیر روحانیون متعصب پیرو مکتب جبل‌عامل قرار داشت، عملا دوران سلسله صفوی به پایان می‌رسد.

تفصیل آمدن نادر به کاشان

در ســـال ۱۱٤۳ قمری/۱۷۳۰میلادی، اشرف افغان بر اثر شکستی که در جنگ‌های سمنان از طهماسب قلی‌خان (نادرشاه بعدی) خورده بود، شهر کاشان را درحال عقب‌نشینی به اصفهان تخلیه نمود. نادر که در تعقیب او بود، با ســـپاه چهل هزار نفری خود به کاشان نزدیک شد. اهالی آن شهر در حال جشن و شادی به رهبری میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام که دانشمندی زیرک و سخنور بود به پیشواز او رفتند.

نادر که با پیشـــوایان روحانی شیعه میانه خوشی نداشت، چنان شـــیفته اخلاق و گفتار و عقاید شیخ‌الاســـلام گردید که کاشان را از

۱- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۲۲۷.
۲- **انقراض سلسله صفویه**، صفحه ۲۳۹.
۳- **تاریخ حزین**، صفحه ٦۳

تحمیلات جنگی و اردوکشی و حتی پرداخت مالیات هم معاف نمود و اهالی از هر گونه تجاوز و دست‌اندازی سپاهیان که در اردوگاه‌های خارج شهر قرار گرفته بودند محفوظ ماندند. اما کوی یهودیان به گفته بابایی فرهاد مورد تجاوز قرار گرفت و مأمورین نادر به خانه‌ها ریخته، جزیه گزافی مطالبه نمودند و چون پول رایج هم که به نام اشرف افغان سکه خورده بود پس از شکست اخیر او، ارزش خود را از دست داده و با آن داد و ستد نمی‌شد، ناچار یهودیان معادل پانصد تومان از بازرگانان هندی [ملتاییان] مقیم کاشان وام گرفتند و برای نادر که در خانه شیخ‌الاسلام بود بردند. آن‌ها اظهار نمودند که ما از دل و جان مسلمان شده‌ایم. نادر که از این بیان خوشحال شده بود، به آن‌ها مبارک‌باد گفت و پانصد تومان جزیه را رد کرد و نپذیرفت بلکه به رؤسا و کدخدایشان خلعت هم بخشید.

پس از آن، هنگامی که نادر در تعقیب افاغنه به فارس رفت، شیخ‌الاسلام نیز بر حسب دعوت او و شاه طهماسب دوم عازم اصفهان و شیراز شد. چون به اردوگاه رسید نادر او را گرامی داشت و در آغوش خود گرفت و بوسید. آنگاه شیخ‌الاسلام وضع متزلزل یهودیان کاشان را تشریح کرد و حکم آزاد گذاردن آن‌ها را دراختیار مذهب خود از نادر گرفت و تسلیم نمایندگان‌شان که همراه او رفته بودند، نمود. بر اثر این اقدام سیزده کنیسه یهودیان، پس از هفت ماه که بسته بود، دوباره گشوده شد و آن‌ها مشغول اجرای مراسم مذهبی خویش گردیدند. بابایی فرهاد از اقدام آزادی‌خواهانه شیخ‌الاسلام کاشان و همچنین ملا محمدمحسن فیض سپاسگزاری بسیار کرده و دعا و ثنای جامعه یهود را درباره آن‌ها چندین بار تکرار کرده است.[۱]

۱ – **تاریخ اجتماعی کاشان**، صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹.

فصل چهارم

بررسی چند مورد اجتماعی در اواخر عصر صفوی

ممنوعیت تدریس علوم عقلی و فلسفه

شاردن سیاح فرانسوی که در اواخر عصر صفوی در ایران اقامت داشته است، در سفرنامه خود در بخش اصفهان، از شمار بسیار زیاد مدارس بزرگ تدریس علوم دینی (حدود چهل و هشت مدرسه)[۱] در نقاط مختلف شهر اصفهان نام می‌برد، که در آن‌ها دروس مذهبی تدریس می‌شده است. ولی او حتی از یک مدرسه که در آن علوم عقلی (علم پزشکی، ریاضیات و نجوم) تدریس می‌شده است، نام نمی‌برد. او حتی به وجود یک بیمارستان در آن شهر هم اشاره نمی‌کند. در حالی که کتاب‌های پزشکی ابوعلی سینا و فارابی در آن زمان در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد، تدریس فلسفه این بزرگان در مدارس علوم دینی ایران ممنوع شده بود.

پیترو دلاواله[۲] در بین سال‌های ۱۶۱۷ تا ۱۶۱۹ میلادی در زمان شاه عباس اول از ایران بازدید کرده است، او در نامه‌ای که به دوست خود می‌نویسد، به این نکته اشاره می‌کند که:

۱- **سیاحت نامه شاردن**، جلد هشتم صفحه ۱۲۱.

2- Pietro Della Valle

«به من نوشته بودید کتاب قانون ابن‌سینا و کتب دیگری را تهیه کنم، ولی با وجود همه کوشش‌هایم تا کنون موفقیتی در این راه نصیب من نشده زیرا کتاب‌های علمی در این نواحی بسیار کم است و استفاده‌ای از آن نمی‌کنند، و همین تعداد کم نیز در دست اشخاص علاقمندی است که با تمام وجود خود از آن نگهداری می‌کنند و نمی‌گذارند به دست کسی بیافتد. کتاب‌هایی که می‌شود اینجا پیدا کرد [کتاب های مجاز] یا قصص و حکایات و اشعار و یا قوانین و تعالیم مذهبی است.»[۱]

کتاب قانون ابن‌سینا در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) توسط جرالد کرمونا به لاتین ترجمه شد. این کتاب چنان با استقبال مواجه شد که در سی سال آخر قرن پانزدهم میلادی شانزده بار تجدید چاپ شد. پانزده بار به لاتین و یک بار به عبری و طی قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) هم بیش از بیست بار تجدید چاپ شده است.[۲]

در حالی که اروپائیان سعی می‌کردند که به کتاب‌های علمی ابوعلی سینا و سایر دانشمندان ایرانی دست یابند، تدریس فلسفه و کتاب شفای ابوعلی سینا در مدارس مذهبی ایران ممنوع می‌گردد.

مریم‌بیگم، دختر شاه‌صفی، که در سال ۱۱۱۵ قمری/۱۷۰۳ میلادی، در زمان شاه سلطان‌حسین مدرسه‌ای در محله خواجو در اصفهان ساخته است. در وقف‌نامه این مدرسه، شرط‌هایی برای تدریس و فراگیری آورده شده است، از جمله این شرط‌ها این است که در این مدرسه فقط باید علوم دینی تدریس شود و تدریس علوم عقلی و فلسفه ممنوع شده است. در وقف‌نامه آمده است که:

«... از جمله آن شروط این است که باید سکنه مدرسه مذکور مشغول تحصیل علوم دینیه که فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آن هاست... باشند... و باید که کتاب‌های علوم وهمیه یعنی علوم مشکوک و شبهات که به علوم "عقلیه و حکمت" مشهور و معروف است مثل "شفا" و "اشارات" و "حکمت العین" و شرح هدایت و امثال ذالک به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند.»[۳]

۱- **دلاواله. پیترو، سفرنامه پیترو دلا واله**، ترجمه دکتر شعاع الدین شفا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۰ صفحه ۹۸.

۲- **ایران عصر صفوی**، صفحه ۲۱۹.

۳- **سپنتا. عبدالحسین، تاریخچه اوقاف اصفهان**، اصفهان، انتشارات اداره کل اوقاف

تبلیغات و آثار ضد مسیحی وضد یهودی در عصر صفوی

در عصر صفوی با حضور کشیشان مسیحی در ایران، جدال‌های ردیه نویسی بین کشیشان و فقیهان صفوی درگرفت. کشیشان مسیحی در خارج از ایران کتاب‌هایی در مورد رد مذهب اسلام منتشر می‌کردند و فقیهان صفوی هم کتاب‌هایی بر ضد دین یهود و مسیح می‌نوشتند. آن‌ها سعی می‌کردند ثابت کنند که ادیان مسیح و یهود منسوخ شده است و در کتاب‌های انجیل و تورات، تحریفاتی صورت گرفته است.

با این که یهودیان در آن عصر، هیچ‌گونه نقشی در امور سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی ایران نداشتند با این همه مورد حمله تبلیغاتی علمای صفوی قرار می‌گرفتند.

ترجمه تورات

در زمان سلطنت شاه‌عباس اول، اقدام به ترجمه تورات و مزامیر شد:

> **«فیشل (Walter Joseph Fischel) می‌نویسد که کار ترجمه از سال ۱۶۱۶ میلادی/۱۰۲٤ قمری در اصفهان آغاز شد، در کار ترجمه مزامیر یک یهودی اصفهانی دستیار کشیش کرملی بود. این کشیش (G.Vechietti) در مارس ۱۶۱۵ میلادی در نامه‌ای نوشت: من مشغول تألیف کتاب‌هایی به زبان فارسی هستم و این کار پرزحمتی است و در آن سه ملای ایران و یک ربای یهودی متولد اصفهان با من کار می‌کنند. این آخری، متن‌ها را از عبری ترجمه می‌کند و من پس از مقابله با متن لاتین ترجمه‌ها را اصلاح می‌کنم... دو نفر ایرانی، ترجمه‌ها را به خط فارسی می‌نویسند، فیشل با اشاره به این‌که این تنها ترجمه‌ای بوده که در عهد سلطنت شاه‌عباس صورت گرفته، می‌گوید که ترجمه مزامیر در قزوین به شاه داده شد و اکنون نسخه آن در اکسفورد موجود است.»**[1]

استان اصفهان، ۱۳٤٦، صفحه ۲۹۹.

۱ – **مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه**، دفتر اول، صفحه‌های ۲۱۶ و ۲۱۷ به نقل از: ترجمه‌های تورات وانجیل، مجله راهنمای کتاب

ردیه‌نویسی در عصر صفوی

آثار نوشتاری به جای مانده از عصر صفوی، نشانگر این است که فقیهان زیر ردیه‌هایی بر ضد مسیحیت و یهودیت نوشته‌اند:

۱- میر سـیداحمد علوی عاملی از فقهای عصر صفوی اسـت که حدود سـال‌های ۱۰۵٤ تا ۱۰٦۰ هجری قمری، درزمان شاه‌عباس دوم وفات یافته اسـت. او سـه کتاب در رد مسـیحیت ویک کتاب در رد یهودیت نوشته است.[۱]

- لوامع ربانی در رد شبهات نصرانی — در رد مسیحیت
- مصقل صفا — در رد مسیحیت
- لمعات ملکوتیه — در رد مسیحیت[۲]

۲- ظهیرالدین تفرشی از دیگر عالمان صفوی است. او قبل از سال ۱۱۱٤هجری قمری در زمان سـلطنت شـاه سلطان‌حسین وفات یافته است. او کتابی در رد مسیحیت نوشته است:

- نصرة‌الحق — در رد مسیحیت

از دیگر آثار ضد مسـیحی و ضد یهودی دوره صفوی می‌توان به رساله‌های زیر اشاره کرد:

۳- محمد خلیل‌بن‌محمد اشـرف قاینی (متوفی ۱۱۳٦ قمری/۱۷۲٤ میلادی) رساله‌ای با عنوان رد نصارا در رد مسیحیت نوشته است.[۳]

٤- صالح بن‌حسین، رساله‌ای با عنوان بیان الواضح المشهود من فضایح النصاری و الیهود نوشته است.[٤]

٥- کتابی با عنوان رد یهود از سده ۱۱ هجری قمری وجود دارد.

٦- علی قلی جدیدالاسـلام، یکی دیگر از کسانی است که در دوره

سال سوم، صفحه‌های ۲۲ و۲۳.

۱- برای مطالعه شرح حال سیداحمدعلوی عاملی به دفاتر میراث اسلامی دفتر سوم مقاله لمعات ملکوتیه صفحه های ۷۲٤ تا ۷۲۷ مراجعه کنید.

۲ - **مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه**، دفتر اول صفحه ۲۲۲. متن کامل رسـاله «**لمعات ملکوتیـه**» را می‌توان در دوره دفاتر میراث اسلامی دفتر سوم صفحه‌های ۷۲٤ تا ۷۲۷ مطالعه کرد.

۳- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۳۱۱.

٤- **دین و سیاست در دوره صفوی**، صفحه ۳۱۲.

شاه سلطان حسین صفوی، در مورد رد مسیحیت و یهودیت کتاب‌هایی نوشته است:

– هدایةالضالین و تقویةالمؤمنین در رد مسیحیت
– فواید ازدواج در رد مسیحیت[۱]
– سیف المؤمنین فی قتال المشرکین در رد یهودیت

وی در کتاب سیف المؤمنین فی قتال المشرکین، اقدام به ترجمه و تفسیر سفر پیدایش «**کتاب برشیت**» تورات کرده است. او این کتاب را به اشارت فاضل هندی، دیگر فقیه بزرگ شیعه صفوی نگاشته و به شاه سلطان حسین‌صفوی، هدیه کرده است.[۲] او کتاب‌هایی را هم در رد عقاید صوفیان نوشته است:

ردیه نویسی بر ضد ادیان مسیحی و یهودی در تمام دوره صفوی انجام می‌گرفته ودر دوران قاجاریه هم ادامه داشته است.[۳]

با توجه به دشمنی که علمای صفوی در عصر صفویه باصوفیان داشتند رساله‌های بسیاری هم در رد صوفیان نوشته شده است. به برخی از این کتاب‌ها و رسالات اشاره می‌شود.

۱ – ملامحمد طاهرقمی رساله رد صوفیه[۴]
۲ – علی‌قلی جدیدالاسلام رساله‌درردجماعت‌صوفیان[۵]
۳ – شیخ‌الاسلام محمدطاهر قمی مونس‌الابراردرردصوفیان(شعر)[۶]
۴ – سیدمحمدبن‌محمد میر لوحی سلوةالشیعةوقوت‌الشریعة[۷]

۱– **رساله فواید ازدواج به کوشش محمدرضا زایری** دردفاتر میراث اسلامی، دفتر اول، صفحه های ۲۹۰ تا ۳۱۰ به چاپ رسیده است.

۲- **مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه**، دفتر اول صفحه ۲۳۸.

۳– برای مشاهده فهرست کامل آثار ضد یهودی و ضد مسیحی در عصر صفوی می‌توان به کتاب دین و سیاست در دوره صفوی از رسول جعفریان مراجعه کرد. صفحه‌های ۲۹۹ تا ۳۳۴.

۴– این رساله در دفتر چهارم دفاتر میراث اسلامی صفحه های ۱۳۱ تا ۱۵۰ به چاپ رسیده است.

۵– این رساله در دفتر هشتم دفاتر میراث اسلامی صفحه های ۱۱ تا ۵۴ به چاپ رسیده است.

۶– این رساله در دفتر هفتم دفاتر میراث اسلامی صفحه های ۴۲۳ تا ۴۲۷ به چاپ رسیده است.

۷- این رساله در دفتر دوم دفاتر میراث اسلامی صفحه های۳۳۹ تا۳۵۹ به چاپ رسیده است.

علی‌قلی جدیدالاسلام، یا پدر آنتونیو سابق

پدر آنتونیو، از کشیشـــان پرتقالی بود که در اواخر عصر صفوی، در زمان شـــاه سلطان‌حسین به صورت یک کشیش مسیحی به ایران اعزام شد. او پس از اقامت چندی در ایران، تغییر مذهب داد و اسلام شـــیعی صفوی را پذیرفت، او با توجه به آگاهی‌هایی که در مورد دین مسیحیت و یهودیت داشت، سعی به نوشتن رساله‌هایی در رد اصول این ادیان کرد. او کوشـــش کرد تا حقانیت دین اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری را در نوشته‌های خود ثابت کند.[1]

گرچه او به عنوان یکی از اندیشمندان شیعی عصر صفوی شناخته شـــده اســـت، باید توجه داشـــت که تغییر دین پدر آنتونیو در نتیجه ارتباطات و رهنمودهای علمای صفوی هم عصر وی بوده اســـت، او ارتباط نزدیکی با فاضل هندی عالم بزرگ دین در اواخر دوران شـــاه سلطان حسین داشته است.

عبدالهـــادی حائری در کتاب «**نخســـتین رویارویی های اندیشـــه گـــران ایـــران با دو رویه تمـــدن بورژوازی غـــرب**» از وی به عنوان یکی از ســـتیزه‌گران با استعمار غرب در آخرین روزهای عصر صفوی نام می‌برد.[2]

نوع اندیشه‌های علی‌قلی جدیدالاســـلام آینه تمام نمای نحوه تفکر علمای صفوی در اواخر عصر صفویه و مقارن با حمله محمود افغان به اصفهان اســـت. بـــرای این‌که به نحوه تفکـــر و دیدگاه‌های علمای صفوی و به قول عبدالهادی حائری این «**ستیزه‌گر با استعمار غرب**» آشنا شـــوید، پاره‌ای از نوشـــته‌های ضد یهودی او، با بهره‌گیری از مقالات پژوهشی رسول جعفریان در این‌جا آورده می‌شود.

علی‌قلی جدیدالاســـلام پس از دگردیسی مذهبی که انجام می‌دهد، عقاید ضد یهودی و مسیحی خود را این گونه بیان می‌کند:

۱- **مقالات تاریخی، رســـول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه**، دفتر اول صفحه ۲۳٤.

۲- **حائری. عبدالهادی: نخســـتین رویارویی های اندیشـــه گران ایـــران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب**، تهران، امیرکبیر ۱۳٦۷، صفحه‌های ٤۸۹ تا ٤۹۱.

«برهر شیعه لازم است که آن رشته محبتی که از برای محبت دو سه غاز پول دنیا مابین او و یهود و نصارا هست قطع کرده هر عداوتی که مقدورش شود در باره ایشان هرچند که خویش او هم باشد به ظهور برساند و اگر چنین نکند دشمن خدا و انبیاء و مستوجب لعن خواهد بود،... دشمنی این دو طایفه با مسلمانان نه به مرتبه‌ای است که شرح توان داد. اما عداوت نصارا معلوم، و اما عداوت یهود به مرتبه‌ای است که در میان خود روز عید در هر سال قرار داده‌اند و در آن روز البته نان به خون مسلمانان خمیر شده باید که بخورند و این عمل را از واجبات دین خود می‌دانند. در آن روز سعی می‌کنند و جستجو می‌نمایند تا آن که فرصت به دست‌شان بیافتد. در شب یا روز به هر نحو باشد، مسلمانی خواه خرد باشد و خواه بزرگ پیدا کرده ذبح می‌نمایند و خون او را داخل خمیر می‌کنند و به آن نان می‌پزند و می‌خورند. و اگر کسی به دست‌شان نیافتد که او را بکشند، علمای ایشان فتوا داده‌اند که در این وقت بگردند هر جای که یک از مسلمان فصد [خون گیری] کرده باشد، خون او را برداشته داخل نان بکنند. پس هر کس از مسلمانان که بر اسلام افتخار می‌کنند و می‌خواهد که شیعه علی‌ابن‌ابی‌طالب هم باشند، بعد از آن‌که به توسط این کتاب به عداوت قلبی به هر نوع که مقدورشان شود با ایشان بورزند. زیرا که اگر چنین نکنند نه تنها دوست خدا و انبیاء نخواهند بود بلکه از یهود و نصارا شمرده می‌شوند.»[1]

علی‌قلی جدیدالاسلام و سایر علمای صفوی تنها دشمنی با یهودیان و مسیحیان نداشتند، بلکه آن‌ها با هرگونه دگراندیشی چه از نظر مذهبی یا سیاسی و فلسفی مخالف و دشمن بودند. چنان‌که هم این علی‌قلی جدید الاسلام، مسلمانان سنی مذهب را «**آفت مزرعه‌های دین اسلام**» می‌داند و می‌نویسد:

«... من که تازه داخل این دین شده‌ام و به سبب لعنی که به مذهب یهود و نصارا می‌کنم ایشان را دشمن خود کرده‌ام آیا این جماعت از برای عداوت کم بودند که باید سنیان را که در عدد از ملخ بیشتر و آفت مزرعه‌های دین اسلام می‌باشند نیز دشمن خود

۱- **مقالات تاریخی، رسول جعفریان**: مقاله علی قلی جدید الاسلام و نقد تورات، دفتر دوم، صفحه های ۷۴ و ۷۵.

بکنم؟ اما چه کنم که بر من لازم شده است که آن‌چه بر من ظاهر شود پنهان نسازم، زیرا که می‌بینم که الله تعالی بنا بر لطف و کرم خود فقیر را از آن ظلمت آباد کفر بیرون آورده به نور دین مبین هدایت فرموده است، پس می‌ترسم که فردای قیامت از من بپرسد که هر گاه من تو را بنا بر لطف و مرحمت خود هدایت نمودم چرا تو با آنان که می‌دانستی که گمراهند، راه حق را ننمودی؟»[1]

او با مطالعه کتاب **گلشن راز نوشته شیخ محمود شبستری** به رد عقاید صوفیان هم می‌پردازد. علی‌قلی جدید الاسلام تنها کسی نبود که با هر گونه دگراندیشی مخالفت می‌کرد. همچنان که پیشتر اشاره شد، شیخ علی‌نقی کمره‌ای نیز مسلمانان سنی مذهب را نجس می‌شمرد و محمدتقی مجلسی هم شکر خدای را بجا می‌آورد و معتقد بود نعمت عظمی است که در تمام اصفهان یک مسلمان سنی یافت نمی‌شود.[2]

در هنگامی که کشورهای اروپایی عصر تفتیش عقاید قرون وسطا را پشت سر گذارده وعصر رنسانس را آغاز کرده بودند، افکار قرون وسطایی کلیسای تفتیش عقاید اروپا، توسط این نوع کشیشان وارد ایران می‌شد و از سوی علمای صفوی پیرو مکتب جبل‌عامل هم مورد پذیرش واقع می‌شد.

دکتر علی شریعتی درکتاب تشیع علوی و تشیع صفوی به بسیاری از موارد نفوذ این گونه عقاید و افکار جبل‌عاملی و مراسم قرون وسطایی اروپا، به عقاید و افکار علمای صفوی اشاره کرده است.[3]

تفاوت های موقعیت اجتماعی مسیحیان با یهودیان و زرتشتیان در عصر صفوی

موقعیت اجتماعی و اقتصادی مسیحیان در عصر صفوی با یهودیان

۱- **رسول جعفریان، مقاله علی‌قلی جدید الاسلام و نقد تورات**، دفتر دوم، صفحه ۷۵.
۲- **مقالات تاریخی، مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی**، صفحه ۲۹٤.
۳- **شریعتی. دکترعلی: تشیع علوی و تشیع صفوی**، بدون ذکر محل چاپ - نام ناشر و سال انتشار، صفحه های ۲۰۵ تا ۲۰۸.

و زرتشتیان تفاوت اساسی داشت. مسیحیان در مقام مقایسه دارای شرایط بسیار بهتری از یهودیان و زرتشتیان بودند و دلایل اقتصادی و سیاسی در این امر نقش اساسی داشتند.

نقش اقتصادی ارمنیان در عصر صفوی

تجـــارت خارجی ایـــران در عصر صفوی عملـــاً در اختیار تاجران ارمنی بود. تولید و تجارت ابریشـــم در ایران در اختیار پادشـــاه وقت قرار داشـــت و تاجران ارمنی نقش واسطه را در تجارت ابریشم بازی می‌کردند.[۱] آن‌ها ابریشم را از پادشاه می‌خریدند و آن‌را از بندر گمبرون [بندرعباس] از جنوب و یا از طریق شـــمال، از راه روسیه و مسکو به اروپا صادر می‌کردند.[۲]

«**پیترو دولا والیه**» در نامه‌ای که در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۶۱۹ می‌فرستد، اشاره می‌کند که در مناقصه‌ای که برای فروش ابریشم‌های سلطنتی شاه‌عباس صورت گرفت، بازرگانان ارمنی- ایرانی بودند که بالاترین قیمت را پیشـــنهاد دادند و تمام ابریشم‌ها را یک جا خریداری کردند.[۳] در مقابل صادرات ابریشم، آن‌ها کالاهای اروپایی خصوصاً ماهوت را وارد می‌کردند.[٤] شاردن در سفرنامه خود یادآور می‌شود که ماهوت وارداتی از انگلســـتان توســـط بازرگانان ارمنی به فروش می‌رفت و ارمنی‌ها تنها فروشندگان این کالا بودند.[٥]

از آغاز سال ۱٦۲٦ تا سال ۱۷۲۳ ارمنیان جلفا تجارت ابریشم خام، گوهرهـــای گرانبها، مروارید و پارچه‌های دســـت‌بافت را بین ایران، هندوستان و روسیه، در دست داشتند.[٦]

رابطه شـــاهان صفوی با تاجران ارمنی بســـیار خوب بود و حتی پادشـــاهان به خانه‌های آنان رفت و آمد می‌کردند. تاورنیه به رفت و

۱- **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، صفحه ۱۲۲.
۲- **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، صفحه های ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳.
۳- **سفرنامه پیترو دلاواله**، جلد دوم صفحه ۹۳۱.
٤- **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، صفحه ۱۱۵.
٥- **سیاحت‌نامه شاردن**، جلد هفتم صفحه ۱٤۰.
٦- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۱۲۷.

آمد شاه‌صفی به خانه بازرگان ارمنی **لتسنون** اشاره می‌کند.[۱]

گذشـــته از دلایل سیاسی، ویژگی مثبت و درســـت‌کاری آن‌ها در امر تجارت، از دلایل پیشرفت تاجران ارمنی بود. علت پیشرفت آن‌ها، خیانـــت نورزیدن، وفای به عهد، زیرکی، کاردانی، کوشـــش و جدیت خســـتگی‌ناپذیر، مهارت در حسابداری بود. آن‌ها حساب و کتاب داد و ستد را به درستی نگه می‌داشتند و با ذکر نام فروشندگان در مکان و زمان مشـــخص و هرچه لازم به یادداشـــت بود در کمال روشـــنی می‌نوشـــتند و سودی را که بر اســـاس آن قرارداد به هر یک می‌رسید منصفانه تقسیم و سهم تجار را بدون کوچکترین تقلبی رد می‌کردند.[۲]

تاورنیه از بازرگانی به نام خواجه‌نظر نام می‌برد که در عصر شاه عباس اول و شـــاه‌صفی زندگی می‌کرده اســـت.«**او شروع به ساخت کاروانسرایی کرد، که بیش از صد هزار اکو خرج آن شد.**»[۳]

خواجه‌نظر و برادرش خواجه‌صفر سرپرســـتی ارمنیان را در جلفا عهده‌دار بودند و شـــاه‌عباس مرتـــب به خانه‌های آن‌هـــا رفت و آمد می‌کرد.[٤] در کتاب تاریخ جلفای اصفهان نام بســـیاری از خاندان‌های ارمنی که به کار تجارت اشتغال داشتند، آورده شده است.

با توجه به نیازی که شـــاهان صفوی از لحاظ اقتصادی و تجارت خارجی خود، به بازرگانان ارمنی داشـــتند، سعی می‌کردند که از هر لحاظ برای راحتی و آسایش و امنیت اقتصادی آن‌ها کوشش کنند و با این که بارها علمای صفوی توطئه‌هایی بر علیه ارمنیان و مســـیحیان انجام دادند شـــاهان صفـــوی در مقابل آن‌ها ایســـتادگی کردند و از ارمنیان پشـــتیبانی نمودند. شاردن در این مورد درسیاحت‌نامه خود می‌نویسد:

«از مرگ شـــاه‌عباس [دوم] عیســـویان در میان رعایا بیش از همه متأثر بودند. چه همیشـــه با آن‌ها به رأفت عمل می‌کرد، و نوازش فوق‌العاده می‌نمود. و مفتنین از علما و غیره هرقدر در نزد پادشاه

۱- **سفرنامه تاورنیه،** صفحه ٤۰۲.
۲- **تاریخ جلفای اصفهان،** صفحه ۱۱۵.
۳- **سفرنامه تاورنیه،** صفحه ٦۲.
٤ - **تاریخ جلفای اصفهان،** صفحه های ٥۷ و ٦٥.

به ضدیت آن‌ها می‌کوشیدند سعی خود را باطل دیده، بلکه اغلب مورد غضب شاهانه می‌گشتند.»[1]

«پیش نماز پادشاه نیز با عیسویان عناد می‌ورزید، و اذهان را بر ضد آن ها برمی‌انگیخت و همین مسئله سبب تبعید او شد.»[2]

حمایت کشورهای اروپایی از مسیحیان ایران

عامل دیگری که در تثبیت موقعیت مسیحیان و ارمنیان در ایران تأثیر زیادی داشت، حضور میسیون‌ها و نمایندگان کشورهای اروپایی در ایران بود. در عصر صفوی عملاً حلقه اتحادی بین شاهان صفوی و دولت‌های اروپایی وجود داشت. کشورهای اروپایی و ایران در معرض خطر حمله ترکان عثمانی قرار داشتند و بارها جنگ‌ها و مخاصمه‌های زیادی بین ایران و کشورهای اروپایی از یک سو و کشور عثمانی از سوی دیگر، صورت گرفت. درآن دوره فرستادگان بسیاری از کشورهای اروپایی به ایران می‌آمدند. بسیاری از کشیشان مسیحی و ارمنی‌های ایرانی، نقش مترجم را بین نمایندگان کشورهای اروپایی و دربار ایران ایفا می‌کردند. هرگاه مسیحیان و یا ارمنیان در ایران به مشکلاتی برخورد می‌کردند، نمایندگان کشورهای اروپایی از نفوذ خود در دربار صفوی استفاده می‌کردند و مشکلات آن‌ها را حل می‌کردند. برای نمونه به حادثه‌ای که در زمان شاه‌سلیمان روی داده است اشاره می‌شود:

زمانی شاه‌سلیمان به این بهانه که زنان حرمسرایش می‌خواهند لباس‌های فرنگی را از نزدیک مشاهده کنند، هشت دختر ارمنی را به حرمسرای خود دعوت می‌کند. پس از آمدن آن‌ها به حرمسرا از خروج آن‌ها و بازگشت به خانه‌های‌شان جلوگیری می‌کند. او سعی می‌کند که دختران را برای خود نگاه دارد. در این هنگام، سفرای خارجی مقیم اصفهان وارد عمل می‌شوند و به این اقدام شاه‌سلیمان سخت اعتراض می‌کنند. آن‌ها با کوشش بسیار دختران ارمنی را از

۱- **سیاحت نامه شاردن**، جلد نهم صفحه ۱۱۷.

۲- **سیاحت نامه شاردن**، جلد نهم صفحه ۱۱۸.

حرمسرای شاه سلیمان نجات می‌دهند. کمپفر در سفرنامه خود از اقدامات «**فابریتیوس**» سفیر سوئد در اصفهان که در آزادی دختران ارمنی نقش اساسی داشت، یاد می‌کند.[۱]

بنابر آن چه که اشاره شد، شاهان و حکومت‌های صفوی به دلایل اقتصادی و سیاسی نیاز به همکاری و کمک ارمنیان و مسیحیان ایرانی داشتند. به همین جهت با این که بارها توطئه‌هایی بر ضد آن‌ها صورت گرفت، حکومت‌ها از مسیحیان و ارمنیان پشتیبانی کردند.

نقش اقتصادی یهودیان و زرتشتیان

یهودیان و زرتشتیان به علت محدودیت‌های مذهبی و اجتماعی که در مورد آن‌ها انجام می‌گرفت اجازه هیچ‌گونه فعالیت چشمگیر اقتصادی و اجتماعی را نداشتند و بیشتر روابط اقتصادی آن‌ها در داخل جامعه بسته خودشان صورت می‌گرفت، کارهایی مانند قصابی، پارچه فروشی، فروش سبزی و میوه، پزشکی و... که آن‌ها انجام می‌دادند. در منابعی اشاره شده است که گروهی از یهودیان به کار خرید و فروش جواهر هم اقدام می‌کردند.

تاورنیه در سفرنامه خود اشاره می‌کند که قریب ششصد خانوار یهودی در آن زمان در شیراز زندگی می‌کردند، که تجارت عمده آن‌ها تولید و فروش شراب بود.[۲] او اشاره می‌کند که ساکنان شهر لار در نزدیکی شیراز در آن زمان بیشتر یهودی بودند و به کار ابریشم اشتغال داشتند و خاصه شال کمر خوب می‌بافتند.[۳]

آراکل تبریزی مورخ ارمنی اشاره کرده است که یهودیان فرح‌آباد در شمال ایران در زمان شاه‌عباس دوم، دارای مغازه‌های پارچه فروشی و فروش لوازم نقره بودند.

زرتشتیان هم بیشتر به کار کشاورزی، دامداری و بافندگی اشتغال داشتند.[۴] تاورنیه اشاره می‌کند که زرتشتیان کرمان شال‌های کمر

۱- **سفرنامه کمپفر**، صفحه ٦٢.
۲- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ٦٥٩.
۳- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ٦٧٥.
٤- **سروشیان. جمشید، سواد آموزی و دبیری در دین زرتشت**: ارواین- کالیفرنیا، ۱۹۸۸،

پشمی می‌بافتند، آن‌ها نوعی پارچه پشمی تولید می‌کردند که بسیار لطیف بود و بیشتر شبیه به پارچه‌های ابریشمی بود.[۱]

یهودیان و زرتشتیان با توجه به شرایط بد اقتصادی‌شان دارای نقدینه‌هـــای مالی و ذخیره‌های پولی نبودنـــد. چنانکه هنگامی که در ســـال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۲ میلادی، محمود افغان وارد اصفهان شد و سپس دیگر شـــهرهای دیگر ایران را فتح کرد، جریمه‌های هنگفتی از گروه‌هـــای مختلف قومی و یا خارجیان مقیم ایران گرفت، که صورت آن طبق جدول زیر است:

۱- از ارمنیـــان هفتاد هزار تومان درخواســـت کـــرد که هفده هزار تومان نقد گرفت و باقی را سند گرفت.

۲- هندیان- بانیان (ملتائیان) بیســـت و پنـــج هزار تومان جریمه شـــدند، که بیست هزار تومان آن را پرداختند و پنج هزار تومان آن را نتوانستند پرداخت کنند.

۳- جمع جریمه هلندیان شصت و یک هزار توما ن بود.[۲]

٤- انگلیسی‌ها حدود دوازده هزار و پانصد تومان پرداختند.[۳]

٥- فرانسوی‌ها فقط شصت تومان جریمه پرداختند.

٦- حکیم‌باشی شاه سابق بیست هزار تومان جریمه شد.

در جدول جریمه‌های دریافت شده هیچ نامی از یهودیان و زرتشتیان آورده نشده است. زرتشتیان به علت آزادی‌هایی که محمود افغان به آن‌هـــا داد تا حدودی از او پشـــتیبانی کردند ولی با اینکه محمود نظر مساعدی نسبت به یهودیان نداشت در منابع نیامده است که جریمه‌ای از آن‌ها گرفته باشد دلیل این امر این نیست که محمود از جریمه کردن یهودیان صرف نظر کرده بود، بلکه به این علت بود که آن‌ها اندوخته و دارایی قابل ملاحظه‌ای نداشتند که محمود از آن‌ها بگیرد.

صفحه ۱۸۵.

۱- **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، صفحه ۱۲۷، به نقل از سفرنامه تاورنیه.

۲- **گیلاننتز. پطرس دی ســرکیس: ســقوط اصفهان گزارش های گیلاننتز درباره حمله افغانان وســقوط اصفهان**، مترجم محمد مهریار، اصفهان، انتشـــارات گلها، چاپ دوم ۱۳۷۱ ، صفحه های ۹۳ تا ۹۹.

۳- **ســقوط اصفهان گزارش‌های گیلاننتز درباره حمله افغانان وســقوط اصفهان**، پای نوشته صفحه ۹۸.

در همان زمان در کشـــور عثمانی، تجارت خارجی کشور در دست یهودیان بود. یهودیان همان نقشـــی را که ارمنیـــان در مورد تجارت خارجی در ایران بازی می‌کردند، در کشور عثمانی ایفا می‌کردند.

حمایت کشورهای خارجی از یهودیان و زرتشتیان

کشـــورهای اروپایی چون هیچ‌گونه علاقه و همبســـتگی مذهبی، سیاســـی و اجتماعی با یهودیان و زرتشتیان نداشتند، بنابراین هیچ گونه پشتیبانی و حمایتی در عصر صفوی از آن‌ها به عمل نیاوردند.

نخستین نشانه‌هایی که یک کشور خارجی، یا اتباع کشوری دیگر، از زرتشـــتیان ایرانی پشـــتیبانی به عمل آوردند را می‌توان در عصر قاجاریه و در دوران ســـلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار دید. در آن زمان پارسیان هند نفوذ، قدرت سیاسی و اجتماعی بسیاری در هندوستان داشـــتند. آن‌ها اقدام به پشتیبانی از زرتشتیان ایران کردند. پارسیان هند کوشش‌هایی هم در بالا بردن سطح زندگی و آموزشی زرتشتیان به عمل آوردند. آن‌ها کوشیدند تا از زرتشتیان ایرانی پشتیبانی کنند. فرزانه مانکجی که از پارسیان هند بود به ایران آمد و اقدامات بسیاری برای تأمین منافع زرتشـــتیان ایران انجـــام داد. یکی از اقدامات وی، الغای قانون جزیه بود. در این کوشش‌ها کنت گوبینو کارمند سفارت فرانسه و کارمندان سفارت انگلیس هم با وی همراهی کردند. در تاریخ دوم دسامبر ۱۸۸۰ میلادی، عریضه‌ای به ناصرالدین شاه نوشته شد که طی آن درخواست الغا و معافیت جزیه زرتشتیان، از وی شده بود، ولی به این نامه ترتیب اثر داده نشد. وزیرمختار و وزیر خارجه انگلیس هم طی نامه‌هایی که به ناصرالدین شاه نوشتند و توصیه‌هایی که به او کردند، درخواست معافیت جزیه را نمودند، تا این که با ملاقات‌های پی‌درپی که با او انجام گرفت سرانجام ناصرالدین‌شاه طی فرمانی که در ماه رمضان سال ۱۲۹۹ قمری/۱۸۸۲ میلادی، صادر کرد دریافت جزیه از زرتشتیان ایران را لغو کرد.[۱]

۱- شهمردان. رشید: **تاریخ زرتشتیان- فرزانگان زرتشتی**، سازمان انتشارات فَروَهَر، ۱۳۶۳، صفحات ٦٣٣، ٦٣٤.

نشـــانه پشـــتیبانی از یهودیان ایرانی را هم می‌تـــوان در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار دید. در سال ۱۸۹۱ میلادی/۱۳۰۸ قمری توطئه‌ای صورت می‌گیرد و کوشش می‌شود که انجمن آلیانس فرانسه را کـــه در آن هنگام اقداماتی برای اصلاح وضعیت اجتماعی یهودیان در ایـــران انجام می‌داد، در زمره انجمن‌های فراماســـونری و مجالس بابیه معرفی کنند. انجمن الیانس فرانســـه در آن زمان مدارسی برای آموزش کودکان یهودی در ایران تاســـیس کـــرده بود. به ناصرالدین شـــاه گزارش می‌شـــود که انجمن آلیانس خطرناک است. دکتر فوریه پزشک فرانسوی ناصرالدین‌شاه که در آن هنگام ریاست این انجمن را برعهده داشت، به نزد شاه می‌رود و به ناصرالدین شاه می‌فهماند که آلیانس فرانسه، جمعیتی است که در مسائل سیاسی مداخله نمی‌کند و بر هم زدن آن برای او که دوســـت مملکت فرانســـه اســـت خوشایند نیســـت. ناصرالدین‌شـــاه توضیحات دکتر فوریه را پذیرفت و نه تنها انجمن آلیانس را تعطیل نکرد بلکه تحت ریاست عالیه خود قرار داد.[۱] در طول سفرهایی که ناصرالدین‌شـــاه به کشورهای اروپایی کرد در آن کشورها نمایندگان یهودیان با او ملاقات کردند و طی گفتگوهایی که صورت گرفت آن‌ها از ناصرالدین‌شـــاه خواســـتند که اقداماتی برای بهبود وضعیت یهودیان ایرانی بعمل آورد.

۱- **فوریه. سه سال در دربار ایران- خاطرات دکتر فوریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه،** ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، صفحه ۲۸۱.

فصل پنجم

قانون ارث اقلیت‌های مذهبی بر مبنای فقه اسلامی

شیوه‌ای برای فشار بر اقلیت‌ها

یکی ازشیوه‌هایی که درعصرصفوی به کار می‌بردند تا اقلیت‌های مذهبی را تحت فشـــار قرار دهند و آن‌ها را وادار به قبول اسلام کنند، قانـــون ارث بود. قانون به ایـــن صورت بود که اگـــر یکی ازاعضای خانواده اقلیت‌های مذهبی (یهودیان، مســـیحیان، زرتشتیان) تغییر مذهب می‌داد و مســـلمان می‌شـــد، پس از مرگ بزرگ خانواده، تمام ارث به فرد نومســـلمان می‌رسید و دیگر افراد خانواده از ارث محروم می‌شدند.

دلیلی را که حکومت‌های مذهبی وقت می‌آوردند مبنای فقه شـــیعی داشـــت. آن‌ها بر این باور بودند که دیگر اعضای خانواده کافرند و با وجود وارث مسلمان، به کافر ارث نمی‌رسد.

محروم شـــدن از ارث ســـبب زیر فشـــار قرار گرفتن دیگر اعضای خانواده می‌شـــد، تا جایی که افراد خانواده از خانه و کاشـــانه خود اخراج می‌شـــدند و فقر و پریشانی آن‌ها را به دنبال داشت، آنان را به تنگنا می‌کشـــید. به هر روی بازماندگان دو راه بیشـــتر در پیش روی خود نداشتند:

۱- درصورتی که وراث اصرار به حفظ دین خود را داشتند از ارث محروم می‌شـــدند و مجبور بودند که تمام پیآمدها و مشـــکلات آن را تحمل کنند.

۲- اگر وارثان از دین خود برمی‌گشـــتند و قبول اسلام می‌کردند، آن‌گاه بود که می‌توانستند از مزایای ارث استفاده کنند.

جهانگردانـــی کـــه از ایران درعصـــر صفوی بازدیـــد کرده‌اند در سفرنامه‌ها وگزارش‌های خویش به این مساله اشاره کرده‌اند.

گزارش تاورنیه تاجر فرانسوی

تاورنیه تاجری فرانســوی که در اواخر پادشاهی شاه‌عباس دوم و اوایل ســـلطنت شاه‌سلیمان صفوی (بین ســـال‌های ۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸ میلادی) چندین بار به ایران سفر کرده، در سفرنامه خود به این قانون اشاره کرده است. او چنین می‌نویسد:

«این قانون در ایران رواج [پیدا] کرده است که هر عیسوی و یهودی و بت‌پرســت که مســلمان بشــود، وارث منحصر به فــرد خانواده خود خواهد بود، و برادر و خواهرانش [از ارث] بی‌نصیب هســتند حتی می‌تواند پدر و مادر خود را زن دیگر یا شوهر دیگر بدهد. به این جهت بســیاری از ارامنه و گرجی‌ها و عیسوی‌هایی که رعیت پادشــاه ایران هستند مسلمان شــدند، که همه میراث خانواده را صاحب شوند. این کار حکمت دیگرش این است که سایر اعضای خانواده برای این که محروم نشوند همه مسلمان می‌شوند.»[1]

سانسون کشیش فرانسوی، دیگر جهانگرد اروپایی است که در آن عصر از ایران بازدید کرده است، او هم در سفرنامه خود به این مورد اشاره کرده است.[2]

بررسی موضوع ارث بر مبنای فقه اسلامی

فقه اســـلامی با دو دیدگاه کاملاً متفــاوت با موضوع ارث برخورد کرده اســـت. بیشـــتر فقهای شـــیعه، موافق دادن تمام ارث به وارث

۱- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ۴۱۱.
۲- **سفرنامه سانسون**، صفحه ۲۳۰.

مســـلمان هستند. ولی بیشتر فقهای اهل سنت معتقدند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

۱- دیدگاه‌های فقهای شیعه

از دیدگاه فقه شیعه، حالت کفر در وارث است که به موجب آن کافر از ارث بردن از مســـلمان محروم می‌شود. اما چنانچه وارث مسلمان باشد و متوفی کافر، باعث ممنوعیت مسلمان از ارث کافر نمی‌شود و مسلمان از مورث خود ولو کافر باشد ارث می‌برد.

در کتاب الشـــرایع در مورد ارث بردن مسلمان از کافر چنین آمده است:

«مسلمان از کافر چه ملی و چه مرتد ارث می‌برد. اگر کافری بمیرد و چند وارث کافر و یک وارث مسلمان داشته باشد، میراث او برای وارث مســـلمان اســـت. هرچند که ولی نعمت یا ضامـــن جریره او باشـــد و وارثـــان کافـــر از او ارث نمی‌برند، هرچند در نســـب به او نزدیک‌تر باشند.»[۱]

شـــیخ مفید[۲] از فقهای بزرگ شـــیعی در کتاب مقنعه در باب ارث و پیروان ادیان مختلف چنین می‌نویسد:

«اهل اســـلام براساس روابط نسبی و ســـببی از خویشان کافر و مســـلمان خـــود ارث می‌برد، ولـــی کافر در هیـــچ حالی از مســـلمان ارث نمی‌برد. بنابراین اگر شـــخصی یهودی یا نصرانی [مسیحی] یا مجوســـی [زرتشتی] یک پسر مســـلمان و یک پسر غیرمسلمان داشته باشد، میراث او بر مذهب آل‌محمد برای پسر مسلمان است نه کافر. و اگر برادری مســـلمان و پسری کافر داشته باشد، برادر مســـلمان او موجب حجب پســـر کافر، از میراث پدر می‌شود و از او به میراث پدر ســـزاوارتر اســـت. در این فرض، پسر کافر به سبب کفر خود، همچون پســـری که در حیات پدرش مرده، یا پســـری که

---

۱ – **لطفی. اسدالله: مقاله توارث مسلمان و کافر**، فصلنامه مشکوة شماره ۵۷.

۲– شـــیخ مفید متولد سال ۳۳۸ و متوفی در سال ۴۱۳ قمری است وی از فقهای بزرگ شیعه بشـــمار می‌آید. کتاب مهم فقه وی، مقنعه است. برای آگاهی بیشتر از زندگی وی می‌توان به کتاب فقهای نامدار شـــیعی نوشته عقیقی بخشایشی (ناشر: دفتر نشر نوید اسلام قم) مراجعه کرد.

قاتل پدرش باشد به سبب جنایت خود از ارث محروم شده باشد، به شمار می‌آید.» [1]

فقهای شیعه زیر موافق دادن تمام ارث متوفی به وارث تازه مسلمان هستند:

۱- علی بن‌بابویه قمی (متوفی ۳۷۹ قمری)	در کتاب الشرایع
۲- صاحب جواهر	
۳- شیخ مفید (متولد ۳۳۸ - متوفی ٤۱۳ قمری)	در کتاب مقنعه
٤- سید مرتضی علم الهدی (متولد ۳۵۵ در بغداد - متوفی ٤۳٦ قمری)	در کتاب الناصریات
۵- شیخ ابوجعفر طوسی (متولد ۳۸۵ - متوفی ٤٦۰ قمری)	در کتاب النهایة
٦- قاضی ابن براج	در کتاب مذهب
۷- سید ابوالمکارم ابن‌زهره (متولد ۵۱۱ در حلب - متوفی ۵۸۵ قمری)	در کتاب الغنیه
۸- ابن‌حمزه معروف به عمادالدین طوسی (متوفی ۵۸۵ قمری)	در کتاب الوسیله
۹- محمدبن‌ادریس حلی (متولد ۵۸۳ - متوفی ۵۹۸ قمری)	در کتاب سرایر
۱۰- یحیی بن سعید حلی	در کتاب المجامع اللشرایع
۱۱- شیخ حسن بن یوسف، علامه حلی (متولد ٦٤۸ متوفی ۷۲٦ قمری)	در کتاب قواعد[2]
۱۲- شیخ بهایی	در کتاب جامع عباسی
۱۳- محمد تقی مجلسی	در رساله جهادیه

۱ - **هاشمی (رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی). سید محمود: مقاله میراث غیرمسلمان**، فصلنامه فقه اهل بیت، فارسی، شماره ۲۹.

۲- **مقاله میراث غیرمسلمان**

از علمای شـیعه معاصر که در موافقت با این مسـاله اظهار نظر کرده‌اند می‌توان از افراد زیر نام برد:

۱. آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله
۲. آیت‌الله خویی در کتاب منهاج الصالحین[۱]
۳. آیت‌الله خامنه‌ای
٤. آیت‌الله نوری همدانی

آیت‌الله روح‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله جلد چهارم، در کتاب ارث و در توضیح یکی از عواملی که مانع ارث می‌شود، می‌نویسد که: اگر یکی از اهل ذمه فوت کند و وراث مسـلمان و غیرمسـلمان داشته باشد ارث متوفی فقط به وارث مسلمان می‌رسد.

«مسـاله۱ - اگر کافـر بمیرد چه اصلی و چه مرتـد و مرتد هم چه فطری باشد و چه ملی باشد و وارثی مسلمان و کافر داشته باشد ارث او تنها به وارث مسلمانش می‌رسد همچنان که بیان شد، و اگر هیچ وارث مسـلمان نداشته باشد و همه ورثه او کافر باشند همه آن‌ها طبق قواعد و دستورات ارث می‌برند مگر آنکه کافری که مرده است قبلا مسلمان بوده و مرتد شده و به کفر قبلی خود برگشته و یا مسـلمان زاده بود و کافر شده که در این صورت میراث او ملك امام علیه‌السلام است نه ورثه کافر او.»[۲]

با توجه به دیدگاه‌های فقهای شیعه می‌توان بیان کرد که طبق نظر آن‌ها:

با وجود وارث مسلمان هرچند که نسبت او دور باشد، وارثان غیر مسلمان از متوفی غیر مسلمان ارث نمی‌برند و تمام ارث متوفی به فرد مسلمان می‌رسد.

اگر متوفی دارای وارث صغیری هم باشد، بعضی از فقیهان شیعه

۱- مقاله میراث غیرمسلمان.
۲- **خمینی**. **روح الله**: **تحریر الوسـیله**، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، جلد چهارم، کتاب ارث، موانع ارث مساله ۱.
برای معانی کلمـات مرتد، مرتد ملی، مرتد فطری در انتهای کتاب به بخش اصطلاحات مراجعه کنید.

معتقدند که باید از طرف وارث مسلمان به آن‌ها نفقه داده شود، تا این که آنان به سن بلوغ برسند. پس از رسیدن به سن بلوغ اگر آن‌ها مسلمان شدند ارث بر آن‌ها تعلق می‌گیرد و اگر مسلمان نشوند آن‌ها از ارث محروم خواهند شد.

ولی گروهی دیگر از فقیهان شیعه حتی پرداخت نفقه به فرزندان صغیر متوفی را واجب نمی‌دانند. قائل به استقرار ارث برای وارثان مسلمان و عدم استحقاق فرزندان غیر مسلمان هستند، حتی اگر پس از بلوغ، فرزندان مسلمان شوند.[۱]

۲- دیدگاه فقهای اهل سنت:

نظر بیشتر فقهای اهل سنت مخالف نظر فقهای شیعه است. در دیدگاه آنان کفر مانع ارث محسوب نمی‌شود.[۲]

بیشتر آن‌ها معتقدند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد تا چه رسد که مانع از ارث بردن ورثه کافر شود.[۳]

سانسون کشیش فرانسوی در سفرنامه خود این نکته را تأئید می‌کند. او اشاره می‌کند که ترکان عثمانی که از اهل سنت بودند، ارث متوفی غیرمسلمان را به وارث مسلمان نمی‌دادند، حتی او را از ارث محروم می‌کردند. او چنین می‌نویسد:

«ترکان عثمانی نه تنها اموال خانواده را به ملحدی که دین خود را ترک کرده است نمی‌بخشند بلکه هرگز نمی‌خواهند کسی که دین مسیح را ترک کرده و مسلمان شده است مانند سایر برادرانش از پدر ارث ببرد. زیرا عقیده دارند کسی که دین اسلام را پذیرفته است بهترین پاداش‌ها را دریافت کرده است.»[٤]

پس از فوت فرد غیرمسلمان آن‌چه که بر سر سایر وراث غیر مسلمان می‌آمد بسیار دردناک بوده است، شرح کارهایی را که وارث

۱- **مقاله میراث غیرمسلمان.**
۲- **مقاله توارث مسلمان و کافر.**
۳- **مقاله میراث غیرمسلمان.**
٤- **سفرنامه سانسون،** صفحه ۲۳۰.

تازه مسـلمان همراه با ملاها و ضابطین حاکم شرع انجام می‌دادند، در کتاب تاریخ جلفای اصفهان این گونه آمده است:

«وقتـی فرمان صادر می‌شـد که دارایی مسـیحی متوفی به مرتد [فرد تازه مسـلمان] می‌رسـد، گروه ملا و مسلمان به منزل متوفی می‌ریختند و دسـت‌های فرزنـدان متوفی را می‌بسـتند و از خانه بیرون می‌کردند. دَرِ خانه و اتاق‌ها را می‌بسـتند و مهر می‌کردند تا چیزی از اثاث آن خانه کاسـته نشـود. وارثان می‌کوشیدند به طریـق قانونـی از حق خود دفـاع کنند. اگر متوفـی هنگام حیات خـود دارائیش را کلا به دیگری یا بـه وارثان خود یا برای خیرات وقف کلیسـا کرده بـود، در چنین مواقعی هم مجتهـدان علت این امـر را پی‌جویـی می‌کردند که کیفیت این مصالحـه یا وقف از چه قرار اسـت، تا مسیحیان مجبور شوند وجه هنگفتی به مرتد [تازه مسلمان] بپردازند و قضیه را فیصله دهند.»[1]

نمونه‌ای از فتواهای صادر شده در باب ارث

در این جا یکی از فتواهایی که در این مورد صادر شده است آورده می‌شود. این فتوا توسط یکی از علمای صفوی، شیخ‌الاسلام ایروان صادر شـده است. تاریخ صدور فتوا سال ۱۰۳۰ هجری قمری مطابق با ۱۶۲۱ – ۱۶۲۲ میلادی، در دوران سلطنت شاه‌عباس اول است، از شیخ‌الاسلام ایروان پرسیده شده است:

سؤال:

«ایضاً بیـان فرمایید علماء انام – ابدت ایـام افاداتهم بین الکرام – در بیـان این مسـاله که هرگاه بابا ذمی فوت شـود، از سـر دو برادرزاده مسلمان و برادر کافر و پسران کافرین والحاله هذه کفار ممنوع از ارث ذمی‌اند یا نه؟ بینوا تو جزوا.»

شیخ‌الاسلام ایروان در پاسخ این پرسش چنین فتوا داده است:

«هوالعالـم، عزنـوره. بلی با وجـود وارث مسـلمان، کافر از ارث ممنوع است. الله اعلم. حررالعبد – محل مهر.»[2]

۱– **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۲۸۲.

۲– **تاریخ اجتماعی ایران**، جلد سوم بخش طبقه روحانیان، صفحه ٤٨٦ ، به نقل از متن فارسی فرامین، گردآوری پاپازیان.

راه حل ابداعی ارمنیان

کمپفر یکی از جهانگردان اروپایی است که در بین سال‌های ۱٦۸۵ - ۱٦۸۳ میلادی به ایران سفر کرده است. او در سفرنامه خود اشاره می‌کند که ارمنیان ثروتمند در عصر صفوی روشـــی پیدا کرده بودند که می‌توانســـتند با این مشکل مقابله کنند. او در سفرنامه خود چنین می‌نویسد:

«ارمنی‌های ثروتمندتر عادت کرده‌اند که با حیله‌ای از چنگ قانون بگریزند و ورثه خود را از شر چنین حوادثی حفظ کنند. آن‌ها ظاهراً دار و ندار خود را در قبال چند شـاهی به یک نفر مسـلمان ایرانی می‌فروشـند، ولی قبلاً آن‌ها قرار و مدار خود را دقیقاً گذاشـته‌اند. در ایـن مورد آن‌هـا از دفتردار یک نفر قاضـی نیـز که به تمام حقه بازی‌های آن‌ها وارد اسـت کمک می‌گیرنـد. بلافاصله پس از این امـر مالک موقت تمام اموال منقول و غیرمنقول خود را به پسـران ارمنی می‌فروشـد. این فروش جدید یک فرد مسلمان را نیز قاضی به صورت مکرر در دفتر خود ثبت و تأئید می‌کند. حال چون نسبت به اموالی که توسط یک نفر مسلمان خریداری شده باشد از طرف فرد ثالث هیچ اعتراضی جایز نیسـت پس بعد از مرگ پدر هرگاه یک نفر شـاکی [فرد نومسلمان] در اثر عدم اطلاع به معاملاتی که قبلاً انجام گرفته [است] دعوایی طرح کند، به علت وجود این اسناد و مدارک همچون سـگ گرسنه‌ای که رانده شود از پیشگاه محکمه طرد می‌گردد.»[1]

قانون ارث در دوران قاجاریه

قانون ارث بـرای افراد نومســلمان در دوره قاجاریه هم به مورد اجرا درمی‌آمد. که شواهد بسیاری در این مورد وجود دارد. در زمان ناصرالدین‌شـــاه قاجار پارســـیان هند که نفوذ و قدرت زیادی در هند داشـــتند به کمک زرتشـــتیان ایرانی آمدند آن‌ها اقدام به پشتیبانی و بالا بردن ســـطح زندگی زرتشـــتیان ایرانی کردند. فرزانه مانکجی به همین منظور به ایران آمـد. او اقدامات زیادی در رفع محرومیت‌های

۱- **سفرنامه کمپفر**، صفحه‌های ۱۷۵ و ۱۷٦.

زرتشتیان انجام داد. بر اثر اقدامات او ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۸۸۰ طبق فرمانی که صادر کرد، قانون ارث را لغو کرد. از آن پس از دین برگشتگان حق نداشتند علیه وارثان دیگر خانواده، ادعای تمام ارث متوفی را کنند. فرمان الغاء قانون ارث با مقاومت و مخالفت روحانیان شیعه مواجه شد، آن‌ها معتقد بودند که این قانون بخشی از قوانین فقه شیعه است و باید اجرا گردد و با لغو آن مخالفت می‌کردند و در اکثر موارد لغو قانون فقط بر روی کاغذ باقی ماند. در هر منطقه‌ای که روحانیان توان و قدرت داشتند، فرمان ناصرالین‌شاه را نادیده می‌گرفتند و قانون را اجرا می‌کردند.

سیّد شیعه از موبد زرتشتی ادعای ارث می‌کند

گاهی از اوقات براساس این قانون وقایعی رخ می‌داد که بیشتر جنبه طنز تلخ پیدا می‌کرد. در نامه‌ای که وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین‌شاه می‌نویسند، اشاره می‌شود که یک سید شیعه به نام سید محمدعلی نامیرا از یکی از موبدهای زرتشتی بر مبنای این قانون ادعای ارث کرده است. ماجرا به صورت زیر در نامه آمده است:

> **«...فقره دویم این است که اگر از یک خانواده از زرتشتیان کسی مسلمان شود اولاد این نومسلمان نسلا بعد نسل وارث جمیع آن خانواده می‌شوند... چنان‌که سید محمدعلی نامیرا حکایت می‌کند در این ایام از یکی از موبدهای این طایفه ادعای ارث می‌نمود، موجب حیرت بسیار شد که سید مسلمان را با موبد زردشتی به هیچ وجه نسبتی و قرابتی تصور نتوان کرد پس از استفسار معلوم شد که در زمان خاقان مینون مکان آقامحمدخان [آقامحمدخان قاجار اولین پادشاه قاجاریه] طاب‌الله ثراه که افواج قاهره متوجه تنبیه یاغیان کرمان بود یکی از سربازها دختری را از زردشتیان یزد دزدیده و به آذربایجان و به عقد خود آورده بود. پس از فوت او دیگری او را گرفته و به اصفهان برده پس از او جد سیّد محمد مذکور او را گرفته بود. این است که تاکنون هم که زیاده از نود سال گذشته است، سیّد محمدعلی وارث کل آن**

خانواده شده است و خود سیّد محمدعلی گفته بود که من تاکنون زیاده از چهل ارث از زردشتیان گرفته‌ام حال بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری ملاحظه فرمایند که این فقره با چه قاعده درست می‌آید و با کدام عدالت و انسانیت موافقت می‌کند... مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر که وزیری خردمند و مشیری دانا بود در بدو سلطنت که تختگاه ایران به وجود مسعود اعلیحضرت اقدس ظل الهی زینت یافت محض خیرخواهی دولت ابد آیت فرمانی صادر فرمود که هر کس از ملل خارجه ارث می‌خواهد باید به دربار معدلت مدار حاضر شود و مراتب را خدمت اولیای دولت ابد آیت معروض دارد. تا هرچه مقتضی عدالت است مجری شود و همچنین در این سنوات دستخط همایونی به همین مضمون شرف صدور یافت ولی افسوس که هنوز هیچ کدام اجری نیافته و هر روز به بهانه ارث معترض مردم می‌شوند ...»[1]

سپس در ادامه نامه، درخواست شده است که ناصرالدین‌شاه دستور دهد که فرمانی را که صادر کرده است را به اجرا درآورند و هر روز به بهانه ارث، مزاحم و متعرض زرتشتیان نشوند. متن کامل عریضه وکلای انجمن پارسیان هند به ناصرالدین‌شاه را می‌توان در پیوست شماره ٤ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

شیخ فضل‌الله نوری از عالمان و فقهای بزرگ شیعه عصر قاجار است. او در اوایل نهضت مشروطه، با مشروطه‌خواهان همراه شد ولی به سرعت راه خود را از آن‌ها جدا کرد و به مشروعه‌خواهان پیوست و اقدامات بسیاری بر ضد مشروطیت انجام داد. پس از این که محمدعلی شاه از مشروطه‌خواهان شکست خورد و استبداد صغیر پایان یافت، مشروطه‌خواهان شیخ فضل‌الله نوری را دستگیر و محاکمه کردند و سپس او را به دار آویختند. شیخ فضل‌الله نوری در رساله‌ای به نام «**حرمت مشروطه**» که بر ضد مشروطیت نوشته است، در مورد قوانین ارث اقلیت‌های مذهبی از این قانون جانب‌داری کرده است وآن‌را یکی از قوانین اسلامی به شمار آورده است. او در این رساله می‌نویسد:

«...و نیز در باب مواریث [ارث‌ها] کفر یکی از موانع ارث است و

---

۱ – **عریضه وکلای انجمن پارسیان به ناصرالدین شاه، ایران نامه،** سال دوازدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ بهار ۱۳۸۰ ، صفحات ۲۱۵ و ۲۱٦ .

کافر از مسلم ارث نمی‌برد. دو العکس [نه عکس آن].»[۱]

پس از صدور فرمان ناصرالدین‌شاه، طبق آن فرمان دیگر تازه مسلمانان نمی‌توانستند تمام اموال متوفای زرتشتی را تصاحب کنند وسایر وراث غیر مسلمان هم می‌توانستند از ارث سهمی ببرند. ادوارد براون ایران‌شناس انگلیسی که در اواخر عصر قاجاریه از یزد بازدید کرده است اشاره می کند، که شاهزاده عمادالدوله که در آن هنگام حکمران یزد بود، در اختلافی که بین فردی زرتشتی تازه مسلمان شده و سایر ورثه زرتشتی متوفی پیش آمد، او طرف زرتشتیان را گرفت و دستور داد پولی را که فرد تازه مسلمان از سایر بستگان زرتشتی خود به این بهانه گرفته است را به بستگان زرتشتی خود پس دهد.[۲]

با این‌که ناصرالدین‌شاه با فرمان صریح خود این قانون را لغو کرد ولی روحانیون شیعه آن را جزئی از قوانین فقه شیعه به شمار می‌آوردند و هرگاه فرصتی می‌یافتند، سعی داشتند این قانون را دوباره پیاده کنند. در گزارشی که در سال ۱۹۲۵ میلادی آلیانس ایسرائیلیت داده، چنین آمده است:

یهودیان از دین برگشته و مساله ارث ۱۹۲۵

«رئیس مدرسه آلیانس در اصفهان در مورد ظهور مجدد بی‌عدالتی، که قبلاً محو شده بود به کمیته مرکزی [آلیانس در پاریس] گزارش می‌دهد. ملایان مسلمان برای تشویق یهودیان به گرویدن به اسلام چند سال پیش قانونی وضع کردند بدین معنا که یهودیانی که مسلمان می‌شوند می‌توانند اموال والدین خود را که یهودی باقی مانده‌اند را تصاحب کنند. وقتی چنین قانونی وضع شد، سازمان‌های یهودی، بخصوص آلیانس و انجمن یهودیان انگلستان، در این امر مداخله کردند تا از اجرای آن جلوگیری نمایند. کوشش آن‌ها به نتیجه رسید.

۱- **نوری. شیخ فضل الله: رساله حرمت مشروطه، از کتاب رسائل مشروطیت**، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۷۴ ، صفحه ۱۶۰.

۲- **براون. ادوارد گرانویل: یکسال در میان ایرانیان**، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات ماه ریز، چاپ اول ۱۳۸۱، صفحه ۳۹۱.

در سال ۱۸۸۰ ناصرالدین‌شاه به والیان استان‌های کشور فرمان داد که از دین برگشته‌گان [نومسلمانان] حق ندارند علیه وارثان دیگر خانواده ادعای وراثت تمام اموال درگذشته‌گان [یهودی] را بنمایند. این فرمان بار دیگر در سال ۱۸۹۰ صادر گردید. بدین معنا که مسئله وراثت در میان یهودیان باید مطابق قانون وراثت در یهودیت به مورد اجرا درآید. و یهودی که اسلام آورده می‌تواند فقط قسمت متعلق به خودش را درخواست نماید. در سال ۱۸۹۷ همان فرمان توسط والی [اصفهان] صادر گردید.
اخیراً یک یهودی از دین برگشته اصفهان به دنبال این بود که ماترک بستگان دور خود را مطالبه نماید. این موضوع به نماینده یهودیان در مجلس، موسیو حیئم گزارش داده شد. و بدون تردید برای بحث و رسیدگی در دستور جلسه پارلمان قرار خواهد گرفت. در این مورد همچنین با وزیر عدلیه و نمایندگان چند کشور خارجی تماس برقرار شده است.»[1]

عصر جمهوری اسلامی و احیای مجدد قانون

قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر قاجاریه در عمل لغو گردید و از آن پس در عصر پهلوی هم اجرا نشد. اقلیت‌های مذهبی در مورد ارث تابع قوانین شرعی خود بودند و وراث تازه مسلمان فقط می‌توانستند بخش متعلق به خود را ارث ببرند. ولی در **عصر جمهوری اسلامی این قانون عصر صفوی دوباره پا گرفته است و اجرا می‌شود.** همان طور که اشاره شد آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله خود به لزوم اجرای این قانون اسلامی تاکید کرده است. این قانون در ماده مکرر ۸۸۱ الحاقی قانون مدنی جمهوری اسلامی به صورت زیر تعریف شده است:

«**کافر از مسلم ارث نمی‌برد. و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد، وراث کافر ارث نمی‌برند. اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند.**»[2]

۱- **پادیاوند. پژوهش نامه یهود ایران: به کوشش امنون نتصر**، جلد دوم، مقاله گزارشات آلیانس، صفحه های ۱۹۶ و ۱۹۷.
۲ - **نوین. دکتر پرویز: وعباس خواجه پیری، حقوق مدنی (۸)**، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸، صفحه ۴۲.

این قانون با فتوایی که از طرف آیت‌الله خامنه‌ای صادر شده است به صورت اجرایی در آمده است.

فتوای آیت الله خامنه‌ای

طی استفسـاء که از آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی صورت گرفته است پرسش شده است که:

«بسمه تعالی
خدمت مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای
سلام علیکم:
خواهشمند است نظر مبارک‌تان را در مورد مسئله ذیل اعلام فرمایید:
اگر در یک خانواده زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند، فرزندی از این خانواده به دین اسلام مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد، پس از فوت والدین آن خانواده که به دین زرتشتی می‌باشند، مساله تقسیم ارث بین وراث با توجه به مسلم بودن یکی از وراث، چه حکمی دارد؟
لطفاً نظر خود را اعلام فرمایید. با تشکر و توفیق روزافزون مسلمین.»

آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ چنین فتوا داده است:
«با وجود وارث مسلمان، ارث به کافر نمی‌رسد.»[۱]

موریس معتمد نماینده وقت کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی نیز به احیای مجدد این قانون در دوران جمهوری اسلامی اشاره کرده است. او در یکی از نطق‌های پیش از دستور خود در مجلس شورای اسلامی اظهار داشته است که:

۱- **نشریه ایرانشهر چاپ لس آنجلس سال هشتم**، شماره ۱۳۲، تاریخ جمعه ۱ تیرماه ۱۳۸۰، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۱، مقاله آیا زرتشتیان کافرند؟

«نکته دیگر اینکه تشرف به دین اسلام که امر تازه‌ای نیست و قبلا هم وجود داشته، اینک وسیله سوءاستفاده گروهی فرصت طلب گردیده که برای تضییق سایر وراث و یا عدم پرداخت مهریه و نفقه تظاهر به اسلام‌گرایی می‌نمایند، و دادگاه محترم نیز بلافاصله سایر وراث و زوجه را از حقوق قانونی خود محروم می‌سازد.»[۱]

آیت‌الله حسین نوری‌همدانی از دیگر آیت‌الله‌های دولتی جمهوری اسلامی است، که فتوا در تایید این قانون داده است. از او پرسش شده است:

«با سلام
اگر در یک خانواده زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران زندگی می کنند، فرزندی از این خانواده به دین اسلام مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد، پس از فوت والدین آن خانواده که به دین زرتشتی می‌باشند، مساله تقسیم ارث بین وراث با توجه به مسلم بودن یکی از وراث، چه حکمی دارد.»

حسین نوری همدانی در پاسخ چنین فتوا داده است:

«بسمه تعالی
با عرض سلام
در فرض مذکور تمام ترکه متعلق به وارث مسلمان است
در صورتی که قبل از فوت مورث اسلام را اختیار کرده باشد.
حسین نوری همدانی
فرستاده شده در تاریخ: دوشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۵ ... به سوال شرعی وفقهی (۱۹۷۷)»[۲]

۱- **منبع تارنمای انجمن کلیمیان ایران**، نطق پیش از دستور موریس معتمد نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی.
۲- دیده شده در بخش سئوالات تارنمای اختصاصی آیت‌الله نوری همدانی بخش استفتائات جدید، ارث، متفرقه، در تاریخ ژانویه ۲۰۰۷ به نشانی: http://www.noorihamedani.com

فصل ششم

جزیه اهل ذمه

باجی[1] برای حفظ ایمان و عقیده

تعریف جزیه

در آغاز اسلام هنگامی که اعراب به کشورها حمله می‌کردند، مردم جوامع و یا کشورهایی که مورد حمله واقع می‌شدند دو راه بیشتر نداشتند یا این که جنگ کنند و از کشورشان دفاع کنند و یا تسلیم اعراب شوند. در صورتی که برای دفاع از خود، جنگ می‌کردند و شکست می‌خوردند به عنوان کافران حربی تلقی می‌شدند و جان و مالشان در برابر اعراب اعتباری نداشت، مردان آن‌ها کشته می‌شدند و اموال آنان به غارت می‌رفت و زنان و کودکان آن‌ها به صورت بردگان اعراب درمی‌آمدند. اگر آن‌ها بدون جنگ تسلیم می‌شدند و جزو کفار ذمی نبودند باید مسلمان می‌شدند و یا کشته می‌گردیدند و اگر از کفار ذمی بودند (زرتشتی، مسیحی و یهودی) یا باید مسلمان می‌شدند و یا این که در برابر پرداخت مبلغی سالیانه، که جزیه نام داشت برای خود و هر یک از افراد خانواده خود می‌توانستند دین و

۱- کلمه باج را برای جزیه از دکتر آذرتاش آذرنوش وام گرفته‌ام، او جزیه را باجی از اهل ذمه تلقی کرده است. (فتح البلدان، بخش لغات و اصطلاحات، در تعریف ذمی صفحه ۲۳۵).

مذهب خود را حفظ کنند و با قبول احکام و شـــرایطی می‌توانستند در زیر سلطه اعراب و مسلمانان به زندگی ادامه دهند.

در ســـال ۱۳ هجری/٦٣٤ میلادی، کمی پیش از جنگ قادسیه، که بین اعراب و ایرانیان رخ داد، فرستاده عمر، خلیفه مسلمانان به دربار یزدگرد سوم شاه ایران رفت و به یزدگرد پیشنهاد کرد:

۱- تسلیم شود و جزیه بدهد
۲- مسلمان شود و خود را نجات دهد
۳- و یا این که شمشیر در میان است و وارد جنگ شود

شـــاه ساسانی به فرســـتاده عمر گفت اگر فرســـتاده نبودی تو را می‌کشتم و سپس دستور داد که بار خاک آوردند و بار فرستاده کردند و او را از مدائن بیرون راندند.[۱]

جزیه در فقه اسلامی

نگاهی به قرآن نشان می‌دهد که، نظام جزیه در اسلام بر مبنای آیه ۲۹ سوره توبه قرآن بنا شده است:

"قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»[۲]

«بـا کسـانی از اهل کتاب که بـه خدا و روز آخرت ایمـان ندارند و چیزی را که خدا و رسـولش حرام کرده، حـرام نمی‌دانند و متدین به دین حق نیستند، بجنگید، تا با خواری و حقارت با دست خود جزیه (مالیات سرانه) بدهند.»[۳]

برمبنـــای این آیه از کتاب قرآن مردمان کشـــورهای مغلوب اعراب مســـلمان، اگر می‌خواســـتند دین خود را حفظ کنند، مجبور بودند که به اعـــراب جزیه و خراج بپردازند. اعراب جزیـــه را فقط از اهل کتاب

۱- **طبری. محمد بن جریر: تاریخ طبری**، ترجمه ابولقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ١٣٦٤ چاپ سوم، جلد دوم صفحه‌های ١٦٥٥ و ١٦٥٦.
۲- آیه ۲۹ سوره توبه قرآن.
۳- ترجمه فارسی این آیه بر مبنای ترجمه‌ایست که محمدتقی مجلسی از این آیه کرده و در رساله جهادیه خود آورده است.(**رساله جهادیه- احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسی**).

می‌گرفتند و مردم ادیان دیگر، بت‌پرستان و بی‌دینان یا باید مسلمان می‌شدند و یا کشته می‌شـــدند. در صدر اسلام مسلمانان در این که مســـیحیان و یهودیان جزو اهل ذمه هستند تردیدی نداشتند، ولی در این که زرتشتیان یکتا پرستند و می‌توان آن‌ها را در زمره اهل ذمه به حساب آورد و از آن‌ها جزیه گرفت، اعراب بین خود اختلاف داشتند.

روایت شده است که از امام صادق درباره زرتشتیان پرسش شد، که آیا آن‌ها پیغمبری داشته‌اند، امام صادق در جواب گفت:

«... بلی، آیا نامه رسـول خدا به اهل مکه به تو نرسـیده است که حضرت به آنان نوشت: اسلام بیاورید وگرنه به جنگتان خواهیم آمد. آنان به پیامبر نوشتند: از ما جزیه بگیر و بگذار بت‌های خود را بپرســتیم، پیامبر به آنان نوشــت: من فقط از اهل کتاب جزیه می‌گیرم. آنان به عنوان تکذیب سـخن پیامبر نوشتند: شما ادعا می‌کنید که جز از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرید. در حالی که از مجوس هجر جزیه گرفتید: پیامبر به آنان نوشت: مجوس پیامبری داشتند که او را کشــتند و کتابی داشــتند که آن را آتش زدند. پیامبر آنان برای آنان کتابی در دوازده هزار پوست گاو آورده بود.»[۱]

بنا براین زرتشتیان را هم جزو اهل ذمه به حساب آوردند و از آن‌ها جزیه گرفتند.

هدف از برقراری جزیه و میزان آن

در مقاله «**چشـم اندازی به نظام جزیه و مناسـبات جدید جهانی**» نوشته علی اکبر کلانتری این مساله مورد بررسی قرار گرفته که هدف ازدریافت جزیه از اهل ذمه چه بوده است؟ او پنج دیدگاه مختلف را در این مورد ذکر کرده است:

۱- هدف از تشریح جزیه، کیفر کردن اهل ذمه، به سبب دشمنی و کفر آنان نسبت به پیامبر [حضرت محمد] و دین خاتم [اسلام] است.

۲- غرض از آن اهانت به کافران و خوار ســاختن آنان است، تا بدین وسیله از کفر به اسلام روی آورند.

۱ - **مدرســی. آیت‌الله حاج سـید محمدتقی: الفقه الاسلامی**، بخش احکام، مترجم آژیر، فصل چهارم، احکام جنگ، احکام جزیه.

۳- جزیه به منظور حفظ خون و اموال کافران و هدف جلوگیری از به بردگی گرفته شدن آنان، واجب گردیده است.

٤- جزیـــه در برابر اقامـــت اهل ذمه در دارالســـلام بر آنان مقرر گردیده است.

٥- جزیه از اهل ذمه دریافت می‌شـــود به منظور این که در حفظ ذمه و حفظ اداره آنان و حمایت از حقوق ایشان مصرف گردد.[1]

پس از بیان دیدگاه‌های بالا، علی‌اکبر کلانتری این‌گونه نتیجه‌گیری کرده اســـت که هدف از دریافت جزیه دیدگاه پنجم اســـت، بدین معنا که مقصود از وضع جزیه دفاع از حقوق اهل ذمه اســـت. ولی شواهد تاریخی و رســـاله‌های علمای اسلام از آن حکایت می‌کنند که هدف از اســـتقرار جزیه کیفر کردن اهل ذمه، خوار کردن آنان، تحت فشار قرار دادن آن‌ها و اهانت به اقلیت‌ها بوده است که آنان را مجبور سازند که اسلام را بپذیرند. شـــواهد تاریخی که در بخش‌های بعد خواهد آمد، تایید کننده این دیدگاه است.

در رســـاله‌های علمای اســـلامی مانند آن چه کـــه در کتاب جامع عباســـی شـــیخ بهایی و یا رســـاله جهادیه محمد تقی مجلسی آمده

۱- کلانتری. **علی اکبر**: **چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی**، فصل نامه فقه اهل بیت فارسی شماره ٥ و ٦، صفحه ۲۹۳.

فصلنامه «فقه اهل بیت» از انتشارات موسسه فقه اهل بیت در قم است. این موسسه در سال ۱۳٦۹ شمسی به دستور آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران و به ریاست آیت‌الله ســـید محمود هاشمی رییس وقت قوه قضاییه در جمهوری اسلامی ایجاد شد. از اهداف و وظایف این موسسه تدوین آرا و انعکاس نظرات فقهای معاصر شیعه در مورد مسائل فقه اسلامی است.

سید محمود هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ریاست این موسسه را به عهده دارد. (سال ۱۳۸٥) وی عهده‌دار سمت‌های زیر در جمهوری اسلامی هم بوده است:

- رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی
- عضو فقهای شورای نگهبان
- عضو مجلس خبرگان رهبری
- عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام
- نایب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

می‌توان گفت که مطالب مندرج در فصلنامه فقه اهل بیت، منعکس کننده دیدگاه‌های فقهی فقهای شیعه معاصر وابسته به جمهوری اسلامی است.

اســت به طور روشن و صریح به این نکته اشاره می‌شود که هدف از برقراری جزیه خوار و تحقیر کردن اهل ذمه اســت که آنان را وادار به قبول اسلام کنند.[۱]

اعراب و مســلمانان به ایــران حمله کردند، شــهرها را غارت کردنــد، مردان را قتل‌عام کردند، زنان و کودکان را به اســارت و بردگی بردند. آنان چگونه می‌خواستند با برقراری نظام جزیه و خراج از حقوق ایرانیان دفاع کنند؟

در کتاب قرآن میزان مشخصی برای جزیه سالیانه اهل ذمه تعیین نشــده اســت و علمای اســلامی بر این نکته تاکید کرده‌اند که میزان جزیه سالیانه اهل ذمه نباید مقدار مشخصی باشد و مقدار آن باید به وسیله امام و یا حاکم وقت مشخص گردد، که اهل ذمه در طول سال در هراس و ترس باشند و ندانند که در انتهای سال چه مقدار از آن‌ها جزیه دریافت خواهد شد. تا بدین وسیله به خواری و ذلت آنان افزوده گردد.

شــیخ بهایی فقیه بزرگ شیعه عصر صفوی در دوران شاه‌عباس اول، در کتــاب جامع عباســی خــود دقیقاً به این نکته اشــاره کرده است.[۲]

محمد تقی مجلسی دیگر فقیه بزرگ شیعه عصر صفوی، در رساله جهادیه، یا احکام اهل ذمه به این نکته اشــاره می‌کند که باید از اهل ذمه به اندازه توانایی و طاقت ایشان جزیه گرفت و مقرر نباشد که هر سال چه مقدار جزیه بدهند تا ذلت و خواری آن‌ها بیشتر باشد.

«.... می‌باید که در ایشان به قدر وسع و طاقت جزیه بگیرند و چون فرموده است که ذلیل باشند، می‌باید که مقرر نسازند بر ایشان که

---

۱ – برای آگاهی از دیدگاه‌های شــیخ بهایی، محمدتقی مجلســی، محمدباقر مجلسی در مورد جزیه اهل ذمه می‌توان به پیوســت‌های شماره۱ و۲ و۳ درانتهای کتاب مراجعه کرد.

۲– **جامع عباســی، شــیخ بهاالدین عاملی**: چاپ انتشــارات فراهانی، صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵.

هر سال چه چیز بدهند تا ذلت و خواری ایشان بیشتر باشد.»[۱]

آیت‌الله روح‌الله خمینی، در کتاب تحریرالوسـیله، به این نکته تاکید کرده است که مقدار جزیه نباید مقداری مشخص باشد و میزان آن باید با نظر امام و یا حاکم مسـلمان وقت تعیین شـود. او دلیل این کار را مجازات و ایجاد خواری و ذلت برای اهل ذمه ذکر کرده است، که آن‌ها از پذیرش حق [دین اسلام] سرکشی کرده‌اند.

«مسـاله ۱ – در شـریعت مقدسـه اسـلام ضابطه و مقدار معینی مقرر نشـده بلکه مقدار آن بسـتگی به تشـخیص حاکم دارد که از نظر مصالح روز و مکان و زمان و مقتضیات احوال تفاوت می‌کند، بهمین جهت برای حاکم اسلام که قومی را به محاصره خود درآورده بهتر آن است که برای جزیه آنان اندازه‌ای معین نکند و اختیار آن را بر امام علیه‌السلام واگذار نماید که این، صغار [خواری] و ذلت سرکشان از پذیرفتن حق را بهتر تامین می‌سازد.»[۲]

اعراب معتقد بودند که «**جزیه و خراج دو حق هستند که خداوند آن‌ها را از مشرکان به مسلمانان می رساند**».[۳]

تفاوت‌های خراج و جزیه

جزیه در مورد مالیات سـرانه اهل ذمه بکار برده می‌شود و خراج در مورد مالیاتی اسـت که از اراضی مردمان کشورهای اشغال شده دریافت می‌شده است.

وجه مشـترک‌ها و تفاوت‌های جزیه و خراج را می‌توان به صورت جدول زیر خلاصه کرد:

۱– هر دو جزیه و خراج را از مشرکان می‌گیرند.

۱– **رسـاله جهادیه – احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسـی**، به کوشـش سـید ابوالحسن مطلبی، میراث اسـلامی ایران، دفتر سوم ۱۳۷۵، به کوشش رسول جعفریان، صفحات ۷۰۷ تا ۷۱٦ .

۲– **تحریر الوسیله، جلد چهارم**، بخش اهل ذمه، گفتار در مقدار جزیه، مساله ۱.

۳ – **کلانتری. علی اکبر: چشـم‌اندازی به نظام جزیه و مناسـبات جدید جهانی**، به نقل از ماوردی صفحه ۲۹۳.

۲- هم جزیه و هم خراج با آمدن هر سال باید پرداخت گردد.

۳- در مورد دریافت جزیه در قرآن مستقیماً اشاره شده است، در صورتی که در مورد خراج علما به دریافت آن رای داده‌اند.

٤- کمترین مقدار جزیه را شـــرع مشخص کرده است و بیشترین مقدار آن اجتهادی است.

۵- جزیه از اهل ذمه گرفته می‌شود و در صورتی که ذمی مسلمان شـــود، دریافت جزیه از او قطـــع می‌گردد. در صورتـــی که اگر ذمی مسلمان هم شود باید خراج را پرداخت کند.[۱]

در شـــروع اسلام تفاوتی بین جزیه و خراج نبوده و هر دو کلمه به معنی باج بوده است. در کتاب فتوح البلدان آمده است که: «**چندین جا کلمـــه جزیه به معنی خراج و خـــراج به معنی جزیه، یا هردو به معنی کلی باج استعمال شده است.**»[۲]

در فقه اســـلامی آمده اســـت که جزیه‌ای را کـــه از اهل ذمه گرفته می‌شود باید به رزمندگان اســـلام تخصیص داد که بر ضد مشرکان جهاد کنند.[۳]

جزیه پیش از اسلام

گفته می‌شود که جزیه در پیش از اسلام هم در ایران وجود داشته اســـت و به آن «**گزَیت**» یا مالیات سرانه می‌گفتند و جزیه معرب شده کلمه گزیت فارسی است.[٤]

> «**ابن بلخی درباره مالیات سرانه‌ای که به فرمان انوشیروان بسته شده بود نوشـــته است: و جزیه سرها از کسانی که جزیه گذار بودندی، از طبقات رعایا به ســـه نوع بسته بودند: توانگران ۱۲ درهم و میانه تر، هشت درهم و کمتر، ٤ درهم و هر سال یک بار بستدی.**»[۵]

۱ - **چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی**، علی اکبر کلانتری.

۲- بـــلاذری. **احمد ابن یحیی**: **فتوح البلدان**، ترجمـــه دکتر آذرتاش آذرنوش، به تصحیح استاد محمد فرزان، تهران، سروش، ۱۳٦٤ چاپ دوم، بخش اصطلاحات صفحه ۲۳۲.

۳- **چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی**، به نقل از شیخ طوسی در کتاب خلاف، و سید ابن زهره در کتاب غنیه.

٤- **تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران**، صفحه ۵۲۲.

۵ - **تاریـــخ زندگی اقتصادی روســـتائیان و طبقات اجتماعـــی ایران**، صفحه‌های ۵۱۸ و

در پیش از اسلام، کسانی که به کشتزار یا مزرعه‌شان آفتی می‌رسید، از مالیات سرانه آن‌ها کم می‌شد و از مردگان و یا کسانی که سن‌شان از پنجاه سال گذشته بود و یا کمتر از بیست سال داشتند گزیت گرفته نمی‌شد.[۱]

همچنین انوشیروان دستور داد که از خاندان‌های اصیل، مرزبانان، لشکریان، دبیران و خدمتگزاران شاهی، گزیت گرفته نشود و بیماران هم از پرداخت گزیت معاف بودند.[۲]

تفاوت اساسی که گزیت پیش از اسلام با جزیه اسلامی دارد در این است که گزیت یا مالیات سرانه، مالیاتی بود که از همه افراد کشور بدون در نظر گرفتن ایمان و مذهب و عقیده آنان گرفته می‌شد و منبعی برای درآمد دولت به شمار می‌آمد. در صورتی که جزیه در اسلام فقط از اهل ذمه، که غیر مسلمان بودند گرفته می‌شد. و نوع عقیده و دین و مذهب افراد، در گرفتن آن نقش اساسی داشت.

دریافت جزیه و خراج از ایرانیان پس از حمله اعراب

اعراب پس از تسلط بر ایران و غارت شهرها به نام غنیمت، از ایرانیان جزیه و خراج می‌گرفتند. در قرآن میزان معینی برای جزیه آورده نشده است و مقدار آن بستگی به نظر حاکم مسلمان در هر منطقه داشته است. میزان جزیه در آغاز اسلام برای توانگران سالیانه ۴۸ درهم بود و طبقه متوسط باید ۲۴ درهم و کشاورزان و کارگران هر کدام سالیانه ۱۲ درهم می‌پرداختند. از زنان و کودکان و اشخاص عاجز و از کارافتاده و روحانیون و پیرمردان جزیه گرفته نمی‌شد.[۳]

جزیه به صورت نقدی از اهل ذمه گرفته می‌شد و خراج به صورت نقدی و غیر نقدی. در تاریخ طبری و سایر کتاب‌های تاریخی

---

۵۱۹ به نقل از فارس نامه صفحه ۱۰۸ چاپ شیراز.

۱ - **تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران**، صفحه‌های ۵۱۲ و ۵۱۳، به نقل از تاریخ الرسل والملوک، جلد دوم صفحه ۱۵۲ (چاپ قاهره ۱۹۶۰ میلادی)

۲ - **تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران**، صفحه‌های ۵۱۲ و ۵۱۳، به نقل از اخبارالطوال، تالیف ابوحنیفه احمد ابن‌داود دینوری صفحه‌های ۷۵ و ۷۶.

۳- **تاریخ اجتماعی ایران**، **جلد چهارم** بخش دوم صفحه ۸۶۹ به نقل از کتاب الخراج ابویوسف و سایر منابع فقهی.

اشاره‌های بسیاری به کشتار ایرانیان به دست اعراب و اخذ جزیه از آنان، پس از شکست یا تسلیم، شده است. محمد جریر طبری، تاریخ نویس اسلامی در زیر وقایع سال ۲۳ قمری در مورد فتح استخر به دست اعراب و کشتارعظیمی که آن‌ها از ایرانیان کردند، آورده است:

«گویند عثمان ابن‌ابی‌العاص آهنگ استخر کرد و چندان که خدا خواست بکشتند و چندان که خواستند غنیمت گرفتند و کسان به غزا [جنگ] رفتند. پس از آن عثمان مردم را به جزیه دادن و ذمی شدن خواند و کس فرستادند و او نیز کس فرستاد و هربذ و همه فراریان یا گوشه گرفتگان پذیرفتند و تعهد جزیه کردند.»[۱]

مقدار جزیه و خراج بسیار بالا بود. در تاریخ طبری در زیر وقایع سال پنجاه و نهم آمده است که میزان مالی را که اعراب از خراسان بردند، بالغ بر بیست هزار هزار درهم بود.

«ابوحفض گوید: یزید بن عبدالرحمان گفت: از خراسان چه مال با خود آورده‌ای؟

گفت: بیست هزار هزار درهم.»[۲]

در تاریخ قم آمده است که:

«عمر خطاب امر کرد... به هر جریبی از گندم چهار درهم بنهاد و از جو دو درهم و از نخلستان هشت درهم و از انگورستان و رطاب شش درهم. و بر ششصد هزار آدمی از اهل ذمت جزیه بنهاد.»[۳]

میزان جزیه‌ای که در سال ۲۸۲ هجری قمری فقط از قصبه قم گرفته می‌شود، بالغ بر پنج هزار و سیصد و پنج دینار بود.[٤]

ایرانیان حتی مجبور بودند برای برگزاری جشن‌های نوروز ومهرگان به اعراب باج دهند، در زمان عمر درسال ٤٢ قمری/٦٦٢

۱- **تاریخ طبری**، جلد پنجم صفحه ۲۰۰۸.
۲- **تاریخ طبری**، جلد هفتم صفحه ۲۸۸۰ در زیر وقایع سال پنجاه و نهم هجری.
۳- **قمی. حسن‌ابن‌محمد**، **تاریخ قم**، به تصحیح وتحشیه استاد جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات طوس، ١٣٦١، صفحه ۱۸۱.
٤ - **تاریخ قم**، صفحه ۱۲۵. برای مطالعه مبالغ عظیمی که اعراب بابت خراج و جزیه فقط از ناحیه قم از ایرانیان دریافت می‌کردند، می‌توان به کتاب تاریخ قم، بخش‌های مربوط به خراج، صفحه‌های ۱۰۷ تا ۱۹۰ مراجعه کرد.

میلادی ایرانیان برای مهرگان و نوروز ده میلیون درهم پرداختند.

«معاویه ... به عبدالرحمان بن‌ابی‌بکره، درباره‌ی سرزمین بصره نیز چنین نوشت: و آن‌ها را دستور داد که هدیه‌های نوروز و مهرگان نزد وی فرستند. در نوروز و جز آن و در مهرگان ده ملیون [درهم] نزد وی فرستاده می‌شد.»[۱]

در زمان یزید در سال ۱۰۵ قمری/۷۲۳ میلادی باج جشن‌های نوروز و مهرگان را دوباره بر ایرانیان برقرار کردند.[۲]

مهر بردگی بر گردن ایرانیان

اعراب برای نگه داشتن میزان خراج و جزیه اهل ذمه، بر گردن رعایا دوالی [گردن بند] می‌انداختند و در محل گره آن مهری می‌گذاشتند. در بخش توضیحات کتاب فتوح البلدان آمده است که در مصر کسانی که جزیه خود را پرداخت می‌کردند، مهری مسین به گردن می‌انداختند و این کار در ایران نیز معمول بوده است.[۳]

«ابوعُبَیده از کثیرابن‌حشام، از جعفرابن برقان و او از میمون ابن مهران روایت کند که: عمر ... حذیفه و ابن‌حنیف [فرستادگانش] را به خانقین [در آن زمان خانقین بخشی از ایران بود] فرستاد. آن جای از نخستین سرزمین‌هایی است که فتح شد. آن دو، نخست دوالی مهردار بر گردن اهل ذمه نهادند و سپس خراج گرفتند.»[٤]
«... ولید، از واقدی ... روایت کند که ... عثمان‌ابن‌حنیف بر گردن پانصد و پنجاه هزار تن از رعایا [دوالی] مهر دار نهاد و در زمان ولایت او خراج به صد هزار هزار درهم می رسید.»[٥]

۱- **یعقوب. احمد بن‌ابی**، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ١٣٦٦ چاپ پنجم، جلد دوم صفحه ١٤٥.
۲- **تاریخ یعقوبی**، جلد دوم صفحه ۲۸۰.
۳- **فتوح البلدان**، بخش توضیحات، صفحه های ۲۳۲ و ۲۳۳.
٤- **فتوح البلدان**، بخش مربوط به ایران صفحه‌های ۳۳ و ٣٤.
٥- **فتوح البلدان**، بخش مربوط به ایران صفحه ۳۲.

خشونت اعراب در گرفتن جزیه و خراج

بـــرای گرفتن جزیـــه و خراج از اهل ذمه در آغـــاز تصرف ایران به دست اعراب، خشونت زیادی اعمال می‌شد. تاریخ‌نویسان شواهدی را در این مورد آورده‌اند. اشـــاره شـــده اســـت که در زمان عمر برای گرفـــتن جزیه از اهل ذمه‌ای که جزیه خود را پرداخت نکرده بودند، بر ســـر آنان روغن می‌مالیدند و در آفتاب نگاه می‌داشتند تا بدین وسیله آنان را شکنجه کنند.

«ابـــو یوســـف می‌گویـــد: عمرابن‌الخطاب وقتی از ســـفر شـــام باز می‌گشـــت، بر مردمی گذشت که آنان را در آفتاب نگه داشته بودند و روغن بر سرشـــان مالیده بودند، علت را پرســـید به او گفته شد جزیه خـــود را نپرداخته‌اند و برای آن که جزیه را بپردازند آنان را شکنجه می‌دهیم.»[1]

حتـــی گاهی از مواقع هم حکم می‌شـــد کـــه وراث مردگانی از اهل ذمه که جزیه خود را نپرداخته بودند، باید جزیه درگذشـــتگان خود را بپردازند، تا بتوانند مردگان خود را دفن کنند.

«پـــس از وفـــات عبدالعزیز، حاکـــم جدید مصر عبـــدالله عبدالملک ابن‌مروان، همه افراد از بیســـت سال به بالا را گرد آورد، فراریانی را کـــه در میان آنان بودند داغ نهاد و بفرمود هیچ مرده‌ای را پیش از آن که جزیه او پرداخت شود دفن نکنند.»[2]

روح الله خمینی در کتاب تحریر الوسیله جلد چهارم، به همین نکته اشاره کرده است که اگر یکی از اهل ذمه در آخر سال فوت کند و جزیه خود را در آن ســـال پرداخت نکرده باشـــد، وراث شخص متوفی باید جزیه او را بطور کامل بپردازند و اگر شخص در میان سال فوت کند،

۱- **تاریـــخ اجتماعـــی ایران**، جلد چهارم بخش دوم، صفحه های ۸۷۵ و ۸۷۶ ، به نقل از کتاب الخراج ابویوسف صفحه ۱۵۰.

۲- **تاریـــخ اجتماعـــی ایـــران**، جلد چهارم بخش دوم، صفحـــه ۸۷۶ ، به نقل از جزیه در اسلام ترجمه دکتر محمد علی موحد صفحه ۱۴۷.

وراث او باید نسبت به مدت زمانی که شخص متوفی در آن سال زنده بوده است، جزیه برای او بپردازند.

«مساله ۹ - ذمی اگر بعد از تمام شدن سال و قبل از پرداخت جزیه بمیرد جزیه از او ساقط نمی‌شود بلکه حاکم آن را از ترکه وی می‌گیرد، و اگر در وسط سال بمیرد و در صلح‌نامه اول سال شرط شده باشد از ترکه او می‌گیرد، و همچنین است اگر زمان پرداخت بین سال تعیین شده باشد و او بعد از تحقق شرط مرده باشد، و اما اگر شرط شده باشد که هر ماه فلان مبلغ بپردازد و او در بین سال بمیرد بهر مقدار که از سال زنده بوده به آن مقدار جزیه را از ترکه او می‌گیرند، و اگر آخر سال برای پرداخت معین شده باشد به این معنا که او در آخر سال بدهکار شود و او جلوتر از دنیا برود حاکم مسلمین چیزی از او طلبکار نمی‌شود، و اگر شرط شده باشد که جزیه را از همان اول سال بدهکار باشد ولی آخر سال بپردازد و او در بین سال بمیرد آیا ورثه می‌توانند تا آخر سال پرداخت را تاخیر بیندازد یا با مردن مورث بدهی مدت‌دار او فوری می‌شود؟ مساله محل تامل است هر چند که فوری شدن آن مانند سایر بدهی‌ها بعید نیست.»[1]

در کتاب تاریخ قم آمده است که اعراب کسانی را که از پرداخت خراج امتناع می‌کردند، سرنگون می‌آویختند و کتک می‌زدند. خانه‌های‌شان را خراب می‌کردند ومزارع‌شان را می‌گرفتند و اموال‌شان را ضبط می‌کردند.

«پس به وقت استخراج مال خراج از ایشان مطالبت مال می‌نمودند و ایشان امتناع می‌کردند تا بدان می‌رسید که ایشان را سرنگون در می‌آویختند و می‌زدند و سَراهای ایشان خراب می‌کردند و ضیعت‌های [زمین های زراعتی] ایشان را به دست فرو می‌گرفتند و اموال ایشان را برمی‌داشتند.»[2]

در تاریخ طبری در زیر وقایع سال صد و دهم قمری آمده است

۱- **تحریرالوسیله، آیت‌الله خمینی**، جلد چهارم، بخش اهل ذمه، گفتار در مقدار جزیه مساله ۹.
۲- **تاریخ قم**، صفحه ۱۶۱.

کـــه، اعراب برای اخـــذ جزیه و خـــراج ایرانیان را تحقیـــر می‌کردند، جامه‌های‌شان را پاره می‌کردند، کمربندهای‌شان را بر گردن‌های‌شان می‌بستند.

«... عامـلان خـراج در کار گرفتن خراج اصـرار ورزیدند و بزرگان عجم را تحقیر کردند، مجشر، عمیرة‌ابن سعد را بر دهقانان مسلط کـرد که متوقف‌شـان کردنـد، و جامه‌های‌شـان را پـاره کردند و کمربندهای‌شـان را بر گردن‌های‌شـان افکندند و از مردم ضعیف که مسلمان شده بودند جزیه گرفتند، از این رو مردم سغد و بخارا کافر شدند...»[۱]

ایرانیانـــی که از ظلم و فجایع اعراب به ســـتوه آمـــده بودند، امید به ناجی بســـته بودند که برای نجات آنان از هندوســـتان ظهور کند و ایرانیان را از ظلم و جور اعراب رهایی بخشد. در اشعار زیر که به قول دکتر عبدالحسین زرین کوب «**ناله جانسوز زرتشتی ایران دوستی بود که در زیر فشـارها و رنج‌ها و شـکنجه‌ها آرزو می‌کرد که یک دسـت خدایـی از آسـتین غیب بر آید و کشـور را از چنگ تازیـان برهاند**»،[۲] توســـط ایرانی به ستوه آمده‌ای در آن زمان سروده شده است، شـاعر آرزوی آمدن نجات دهنده‌ای را می‌کند ودر ضمن فجایعی را که اعراب در حق ایرانیانِ اعمال می‌کردند را شرح می‌دهد. در این اشعار شاعر به دریافت جزیهِ و خراج از ایرانیان اشاره می‌کند.

اصل این اشعار به زبان پهلوی است و صادق هدایت این اشعار را به صورت آزاد ترجمه کرده و در مجله سخن به چاپ رسانده است.[۳]

اســـتاد ملک‌الشعرای بهار اصل پهلوی این اشعار همراه با ترجمه دری آن را، با توضیحات کاملی درمجله سخن منتشر کرده است. در اینجا ترجمه دری استاد بهار آورده می‌شود.

۱- **تاریخ طبری**، جلد نهم صفحه ۴۰۹۵ در زیر وقایع سال صد و دهم هجری .

۲- **زرین کوب. عبدالحســین**: **دو قرن سکوت**، تهران، جاویدان، چاپ هفتم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی)، صفحه ۱۰۱.

۳- **مقاله آمدن شـاه بهرام ورجاوند**، **صادق هدایت**، مجله ســخن، سال دوم شماره ۷ تیرماه ۱۳۲۴، صفحه ۵۴۰.

کِی باشد که پیکی آید از هندوستان
که رسید آن شاه بهرام[1] از دودمان کیان
که فیل هست هزار[و] سراسر دارد فیلبان
که آراسته درفش دارد بآیین خسروان
پیش لشگر برند بوسیله سپاه سرداران
مردی گسیل باید کردن، زیرک ترجمان
کـه شـود وبگویـد بـه هندوسـتان
کـه ما چـه دیدیـم از دسـت تازیان
بـر یـک گـروه، دیـن نـزار کـرد...
وبرفت شاهان شاهی ما از چیز ایشان
....
..............................[2]
نه بهتر، نه بمردی، بلکه باستهزا وریشخند
بسـتاندند گیرند به سـتم از مردان
زن و خواسته های شیرین، باغ، بوستان
"جزیه" برنهادند قسمت کردند بر سران[3]
با وجود اسلیک[4]، خواستند «ساو» [خراج] گران
بنگر که چند بد افکند دروغ بدین جهان

۱- «شاه بهرام از دوده کیان، پادشاه موعودی است که به اعتقاد زرتشتی‌ها مقارن ظهور هوشیدر پدید خواهد آمد... گویند این بهرام ورجاوند در آن روزگار زمام پادشاهی بدست گیرد و چون بسن سی سالگی رسد لشکر از چین و هند فراز آورد و به بلخ یا بهرود شتابد و پیروزی شـگرف یابد و ایران آبادان کند.» (دو قرن سـکوت ، عبدالحسین زرین کوب، بخش یادداشت‌ها صفحه های ۲۹۷ و۲۹۸).
۲- یک بیت از شعر آورده نشده است. به اصل منبع مراجعه شود.
۳- «در آغاز (فتح ایران به دست اعراب) عمالان خلیفه در سواد بر هر سر (نفر) ماهانه (به نظر سـالیانه درست می‌آید) چهار درهم جزیه می‌نهادند، و اهل قریه را شمار می‌کردند و دهقـان قریه را می‌گفتند که قریه تو فلان مقدار باید جزیه بپردازد، بروید آن را در بین قوم توزیع کنید. آن گاه عاملان، به موسم خویش می‌آمدند و از دهقان، جزیه اهل قریه را می‌ستاندند.» (دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، بخش یادداشت‌ها صفحه ۲۹۸، به نقل از ابی عبید، الاموال صفحه ۵۲).
٤- استاد ملک الشعرای بهار معتقد است که «اَسَلیک» ممکن است همان عسلی باشد، که بعد از حمله اعراب واشـغال ایران، اعراب ایرانیان وسـایر اهل ذمه را مجبور کردند که وصله‌هایی بر روی لباس خود نصب کنند تا ازمسلمانان متمایز باشند. این قانون عاملی بود برای تحقیر وکوچک کردن اهل ذمه. این وصله‌ها به نام‌های عَسَلی، غیار و یا یهودانه خوانده می‌شد ودر اصطلاح عام بعدها به نام وصله جهودی نامیده شد. برای مشاهده توضیحات بیشتر در این مورد می‌توان به بخش لباس مخصوص وعلامات مشخصه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

که نیسـت بدتـر از او در جهان از ما
ببایدآن‌شه‌بهرام‌ورجاوندازدورهٔکیان
بیاوریـم کیـن تازیـان ...
چنانکـه رسـتم آورد صد کین جهان

. . . .

. . . . [1]

تا ناپدید شوند دروغ‌ها و گشودکان [بستگان دروغ] از این جهان
فرجام یافت بدرود و شادی[2]

شورش ایرانیان بر ضد اعراب و پرداخت جزیه و خراج

جور و تعدی و خشونتی که اعراب همراه با تحقیری که برای گرفتن خراج و جزیه از ایرانیان اعمال می‌کردند، سبب شورش و مقاومت‌های بسـیاری در نقاط مختلف ایران شد. ایرانیان که مورد این تجاوزات و تحقیرها واقع می‌شدند بر ضد اعراب دست به شورش و قیام می‌زدند و هنگامی که به سـختی سـرکوب و قتل‌عام می‌شـدند راهی به جز قبول اسـلام نداشـتند تا بتوانند تا حدودی از این تجاوزها و تحقیرها بکاهند.

در بسیاری از موارد اشاره شده است که ایرانیان از روی دلبستگی بـه اسـلام روی نیاوردند بلکه به خاطر فرار و تنفـر از جزیه بود که مجبور شدند که قبول اسلام کنند.

در تاریخ طبری در زیر حوادث سال صد هجری آمده است:

عمر بن‌عبدالعزیز خلیفه اسـلامی به جراح‌بن‌عبـدالله حاکم عرب خراسـان نوشـت که: بنگر هر که در قلمرو تو سوی قبله نماز می‌برد جزیـه از او بردار. عاملان جراح حاکم عرب خراسـان به او گزارش دادند که:

«... مردم به اسلام روی آورده‌اند و این سبب نفرت از جزیه دادن است، آن‌ها را امتحان کن که ختنه کرده‌اند یا نه؟»

۱- یک بیت از اشعار آورده نشده است به اصل منبع مراجعه شود.

۲ - **مقاله یک قصیده پهلوی، استاد ملک‌الشعرای بهار**، مجله سخن، سال دوم شماره ۸ شهریور سال ۱۳۲٤، صفحه های ۵۷۷ تا ۵۸۱.

در تاریخ طبری آمده اســت که این مساله را حاکم عرب خراسان به عمر خلیفه عرب گزارش کرد. خلیفه در جواب او نوشــت: حضرت محمد به دعوتگری فرستاد و نه ختنه‌گری.[۱]

طبری در زیر وقایع سال صد و دهم هجری آورده است که ابولصیدا فرستاده عرب خلیفه که ماموریت او دعوت مردم به اسلام بود، مردم سمرقند را به اســلام خواند و مردم برای فرار از جزیه به شــتاب به مسلمانی روی آوردند، با برداشتن جزیه و خراج درآمد دستگاه خلیفه اسلامی کاهش یافت و اشرش ولایت‌دار عرب خراسان، به حسن‌ابن العمرطــه‌ی کندی عامل عرب سمرقند، نوشــت: که خراج منبع درآمد مسلمانان است و آنان که مسلمان شده‌اند از روی دلبستگی، به اسلام روی نیاوردند بلکه برای فرار از جزیه بوده اســت، به همین دلیل آلت مردان تازه مسلمان را نگاه کن آیا ختنه کرده‌اند یا نه، آزمایش کن آیا تازه مسلمانان سوره‌ای از قرآن را یاد گرفته‌اند، در آن صورت خراج را از آنان بردار.

> **«ابوالصیدا ســوی سمرقند رفت که حسن‌ابن‌ابی‌العمرطه‌ی کندی عامل آن‌جا بود، بر جنگ و خراج.**
> **گوینــد: پــس ابوالصیدا مــردم سمرقنــد و اطراف آن‌را به اســلام خواند به شــرط آن‌که جزیه از آن‌ها برداشــته شــود، و کســان با شتاب به مسلمانی روی آوردند، غوزک به اشرس نوشت که خراج کاســتی گرفته، اشرس به ابی‌العمرطه نوشت که خراج مایه قوت مســلمانان اســت، شــنیده‌ام که مردم ســغد و امثال آن‌ها از روی دل‌بستگی اسلام نیاورده‌اند، بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند، بنگر هر که ختنه کرده و فرایض را به پا داشــته و اسلامش نکو شده [ختنه کرده است] و سوره‌ای از قرآن را آموخته، خراج از او بردار.»**[۲]

اشرس – ولایت دار عرب خراسان

ابوالصیدا – فرستاده خلیفه برای دعوت مردم به اسلام

حسن ابن العمرطهٔ کندی– عامل عرب سمرقند برای جنگ و خراج.

۱– تاریخ طبری، جلد نهم صفحه ۳۹۶۰ زیر وقایع سال صدودهم هجری.
۲– تاریخ طبری، جلد نهم صفحه ۴۰۹۳.

ظلـــم و تعدی و تجاوزی که حکمرانان عرب بر ایرانیان وارد کردند باعث شـــورش‌هایی در نقاط مختلفی از ایران شـــد. این شورش‌ها از طرف اعراب و سرسپردگان‌شـــان به شدت سرکوب می‌شد. در تاریخ طبری و ســـایر منابع تاریخی به این شـــورش‌ها و قیام‌ها اشاره‌های بسیاری شده است.

در ســـال ۲٤ قمری پس از مرگ عُمَر مردم کابل بر ضد اعراب قیام کردند.[۱]

در ســـال ۲۹ قمری پس از این که مردم خراســـان مطلع شدند که عثمان کشته شده است بر ضد اعراب شوریدند.[۲]

در سال ۳۰ قمری مردم گرگان قیام کردند.[۳]

در ســـال ۳۹ هجـــری مردم فارس و کرمان بـــر ضد عاملان عرب شوریدند و ســـهل‌بن‌حنیف عامل علی‌ابن‌ابی‌طالب را از فارس بیرون کردند و از پرداخت خراج سر باز زدند. ابن عباس، عامل علی با گروه بسیاری به سوی فارس رفت و شورش مردم فارس را سرکوب کرد.[٤]

در سال ۳۷ قمری در زمان خلافت علی‌ابن‌ابی‌طالب مردم خراسان و نیشـــابور قیام کردند. علی، خلیدة بن‌قره‌یربوعی را برای ســـرکوب مردم نیشابور فرستاد.[٥]

شـــورش‌هایی هم در اســـتخر (۳۹ هجری/٦٥۹–٦٦۰ میلادی) و در بادغیس، هرات و پوشـــنگ (٤۱ هجـــری /٦٦۱–٦٦۲ میلادی) و ری در ســـال ٦٤ هجری (٦۸۳–٦۸٤ میلادی) و خراســـان سال‌های ٦۱ و ٦٦ هجری بر ضد اعراب انجام گرفت.[٦]

پس از این که حدود صد ســـال از اشغال ایران گذشت، شورش‌ها و مقاومت‌های پراکنده‌ای که ایرانیان بر ضد اعراب انجام می‌دادند به صورت منسجم‌تری شروع شد. ابومسلم در سال ۱۳۰قمری مخالفت با

۱- **تاریخ طبری، جلد پنجم** صفحه ۲۰۸۹ در زیر وقایع سال ۲٤ قمری .
۲- **تاریخ طبری، جلد پنجم** صفحه های ۲۱۱۲ و ۲۱۱۳ زیر وقایع سال ۲۹ قمری.
۳- **تاریخ طبری، جلد پنجم** صفحه ۲۱۱۸ زیر وقایع سال ۳۰ قمری.
٤- **تاریخ طبری، جلد ششم** صفحه ۲٦۷٤ زیر وقایع سال ۳۹ قمری.
٥- **تاریخ طبری، جلد ششم** صفحه ۲٥۸۲ زیر وقایع سال ۳۷ قمری.
٦- **اشـپولر. برتولد**: **تاریخ ایران در قرون نخسـتین اسـلامی**، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦٤، صفحه ۳٥.

خلفا را در خراسان شروع کرد. او عملا از اطاعت خلفا سرپیچی کرد. ابومسلم در سال ۱۳۸ قمری به دست خلیفه به قتل رسید.[۱]

سندباد زرتشتی که از یاران ابومسلم بود، قیام ابومسلم را دنبال کرد، ولی او هم در سال ۱۳۸ قمری به قتل رسید.[۲]

استاد سیس در سال‌های ۱۵۰ یا ۱۵۱ قمری (۷٦۷ یا ۷٦۸ میلادی) بر ضد اعراب قیام کرد.[۳]

شـــروع قیام بابک در ســـال ۲۰۱ هجری/۸۱٦ میلادی بود.[٤] پس از حدود بیست سال مقاومت و جنگ عاقبت بابک به دست افشین گرفتار آمد و به دربار معتصم خلیفه عرب فرستاده شد. معتصم، بابک دلاور ایرانی را در سال ۲۲۳ قمری/۸۳۸ میلادی به قتل رساند.[٥]

در ســـال ۲٤۷ هجری/۸٦۱ میلادی، مردم سیستان با یعقوب‌لیث بیعت کردند و او را امیر سیســـتان نامیدند.[٦] او عملا سلســـله مستقل صفاریان را در سیستان پایه‌گذاری کرد.

مقاومـــت و قیام‌هـــای ایرانیان بر ضد اعـــراب را می‌توان از لحاظ پایه‌های مذهبی به دو دســـته تقسیم کرد. دسته اول قیام‌هایی بودند کـــه قیام کنندگان هنوز باورمند آیین اولیـــه خود پیش از حمله اعراب بودند و به آن اعتقاد و همبســـتگی داشتند، مانند قیام‌های پراکنده‌ای که تا ســـال‌های حدود ۱۱۰ هجری در ایـــران صورت گرفت. قیام‌های سندباد و استاد سیس و بابک را هم می‌توان جزو این دسته از قیام‌ها به حساب آورد.

۱- **تاریخ طبری، جلد یازدهم** صفحه ٤٦۹۱ زیر حوادث سال ۱۳۸ قمری.
۲- **تاریخ طبری، جلد یازدهم** صفحه ٤۷۱٥ زیر حوادث سال ۱۳۸ قمری.
۳- **ایران در قرون نخستین اسلامی**، صفحه ۸٤.
٤- **تاریخ طبری، جلد سیزدهم** صفحه ٥۸۰٤.
٥- **تاریخ طبری، جلد سیزدهم** صفحه های ٥۸٥٥ و ٥۸٥٦.
برای مطالعه جزئیات قیام بابک می‌توان به دو منبع زیر مراجعه کرد:
الف–بابک خرمدین دلاور آذربایجان، نوشته استاد سعید نفیسی، تهران انتشارات فروغی، سال ۱۳٤۲.
ب–بابک (رمان شمشـــیر آخته) نوشـــته جلال برگشـــاد، ترجمه رحیم رئیس نیـــا– رضا انزابی، انتشارات نشر تندرو انتشارات نگاه ، تهران ، چاپ ۱۳٦٥
٦- **یزدانیان. حســـین: زندگی یعقوب لیث**، تهران، انتشـــارات طوس، چاپ سوم ۲٥۳٦ (۱۳٥٦ خورشیدی)، صفحه ٥٤.

دســـته دوم قیام‌هایی بودند که قیام کننــدگان دیگر باورمند آیین نیاکان خود نبودند و به اســـلام گرویده بودند. ولی آن‌ها برای آزادی ســـرزمین خود از زیر ســـلطه اعراب و خلفا قیام کردند. از این دسته می‌توان به قیام ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث اشاره کرد.

به هر صورت پس از گذشت دو قرن از حمله اعراب و اشغال ایران، بسیاری از ایرانیان یا به جبر و زور و یا به میل خود پیرو آیین اسلام شـــدند و زرتشتیان که در زمان حمله اعراب اکثریت مطلق ایرانیان را تشـــکیل می‌دادند، پس از گذشـــت دو قرن، با این که هنوز شمار آنان در ایران بسیار بود، جزو اقلیت قرار گرفتند و مسلمانان اکثریت مردم ایران را تشکیل می‌دادند.

جزیه از قرن سوم هجری (نهم میلادی) تا حمله مغول

درقرن سوم هجری (نهم میلادی) سلسله‌های مستقل محلی ایرانی بوجود می‌آیند. یعقوب‌لیث سلســـله صفاریان را در سیستان بوجود مـــی‌آورد (۲٤۷ قمری/۸٦۱ میلادی). سلســـله‌های مســـتقل آل‌بویه و طاهریان بوجود می‌آیند. این سلســـله‌های محلی ایرانی روش بسیار مسالمت آمیزتری در مقایســـه با اعراب نسبت به زرتشتیان در پیش گرفتند. خشـــونت اولیه‌ای کـــه اعراب طی دو قـــرن در مورد ایرانیان زرتشتی اجرا کردند کمتر شد. این سلسله‌ها مدارا و شکیبایی بیشتری را از خود نشـــان دادنـــد. در آن هنگام در حالی کـــه اکثریت ایرانیان به اســـلام گرویده بودند هنوز شمار بســـیاری از زرتشتیان در نقاط مختلف ایـــران زندگی می‌کردند. در آذربایجـــان، ری، قم، اصفهان، یزد، کرمان، فارس، نواحی جنوبی بحر خزر، خوزستان تعداد زیادی زرتشتی زندگی می‌کردند. مرکز حقیقی زرتشتیان در جنوب ایران در ناحیه فارس بود.[1]

یعقوب‌لیث صفاری سلسله صفاریان را در ایران ایجاد کرد. آنان رابطه بسیار انسانی‌تری نسبت به زرتشتیان در پیش گرفتند. ولی به

۱- **اشـــپولر. برتولـــد: تاریخ ایران در قرون نخســـتین اســـلامی**، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦٤، صفحه‌های ۳٤٦ و ۳٤۷.

هر حال صفاریان هم پس از گذشت حدود دو قرن مسلمان شده بودند و نحوه برخورد آنان با اهل ذمه از قوانین اسلامی تاثیر می‌گرفت. در کتاب زین‌الاخبار گردیزی اشـــاره شده است که عمروبن‌لیث صفاری برادر یعقوب دارای سه خزینه [خزانه] مالی بود، که همیشه همراه وی بـــود. یکی از این خزانه‌ها به نـــام خزانه صدقات و «**گزَیدها**» خوانده می‌شد.[۱]

مصحح تاریخ «**زین‌الاخبار گردیزی**» معتقد است که: «**گزیه شکلی از گزیت اســت، به فتحه اول و کســره دوم که معرب [عربی شده] آن جزیه باشد. به معنی مالیه و خراج و پولی که از کفار ذمی می‌ستاندند.**»[۲]

خزانه گزید نشان دهنده آن است که در زمان عمرولیث از اهل ذمه در ایران جزیه گرفته می‌شده اســـت. وجه جمع آوری شده در خزانه صدقات و گزیدها خرج ســـپاه می‌گردید، کـــه هماهنگی کامل با فقه اســـلامی دارد که در آن اشاره شده است که درآمد جزیه باید صرف مخارج سپاهیان شود که بر ضد کفار جنگ کنند.

یعقـــوب و عمرولیث صفاری که پدران آنـــان روزگاری جزیه پرداز اعراب بوده‌اند، پس از گذشـــت دو قرن و مسلمان شدن خاندان آنان، خود جزیه‌گیر از هموطنان ایرانی زرتشتی خود شدند.

قـــرن چهارم تا قـــرن هفتم هجـــری را می‌توان دوران رســـتاخیز فکری ایرانیان به حســـاب آورد. ایرانیان در این دوران خود را از زیر اســـتیلای نظامی، سیاســـی و فرهنگی اعراب آزاد کردند و به آزادی نسبی رسیدند. این تحول، آزادی فکر و اندیشه را در پی داشت. در آن دوران شاهان سنی مذهب غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی در ایران حکومت می‌کردند.

سلســـله ایرانی آل‌بویـــه در قرن‌هـــای چهارم و پنجـــم قمری در بخش‌هایی از ایران حکمرانی می‌کردند. آنان روش بســـیار ملایمتری از اعراب و مســـلمانان صدر اســـلام و خلفای راشدین و اموی با غیر مسلمانان داشتند. در دوران آنان، اهل ذمه دارای آزادی‌های بسیاری

۱- **گردیزی. ابوسـعید عبدالحی: زین الاخبار گردیزی**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، صفحه ۱۴۲.
۲- **زین الاخبار گردیزی**، پای نوشته صفحه ۱۴۲.

بودند و تعداد بسیاری از آنان دارای کارهای دولتی و اداری بودند. وزیر عضدالدوله دیلمی مسیحی بود.[۱]

بنیامین تطیلی که در سال ۵۶۳ قمری/۱۱۶۸ میلادی از شهر بغداد بازدید کرده است به جمعیت چهل هزار نفری یهودیان بغداد اشاره کرده است. او اشاره می‌کند که یهودیان دارای ۲۸ کنیسه و ده مرکز تعلیماتی در بغداد داشتند.[۲]

بانک‌داران و بازرگانان یهودی در بغداد به کار مشغول بودند.[۳] بسیاری ازفیلسوفان یهودی در قلمرو حکومت آل‌بویه زندگی می‌کردند.[٤]

آل‌بویه، به سنن ایرانی پیش از اسلام ارج بسیاری می‌نهادند و روابط آنان با زرتشتیان بسیار دوستانه و انسانی بود. ابونصرخداشاده مجوسی خزانه‌دار عضدالدوله بود و علی‌بن‌عباس مجوسی طبیب مخصوص او بود. میزان پشتیبانی عضدالدوله از زرتشتیان تا حدی بود که هنگامی که مسلمانان در شیراز به زرتشتیان حمله کردند، عضدالدوله متجاوزان مسلمان را به سختی مجازات کرد.[۵]

ناصرخسرو قبادیانی در اشعاری که می‌سراید اشاره می‌کند که در قرن پنجم قمری در زمان غزنویان، یهودیان و مسیحیانی که در شهر بلخ زندگی می‌کردند، از آزادی بسیاری برخوردار بودند. آنان در آسایش به سر می‌بردند و ناصرخسرو از این وضعیت تا حدودی شکایت می‌کند:

با جهودان حسن کنند به بلخ
وین خسان جمله اهل زُنّارند
وآنکه زُنّار بر نمی‌بندند
همچو من روز و شب به تیمارند

۱- **کرمر. جوئل.ل: احیای فرهنگی آل بویه**، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، سال ۱۳۷۵ ، چاپ اول، صفحه ۱۲۱.
۲- **احیای فرهنگی ال بویه**، صفحه ۱۲٤.
۳ - **احیای فرهنگی ال بویه**، صفحه ۱۲۵.
٤ - **احیای فرهنگی ال بویه**، صفحه ۱۳۰ تا ۱۳۲.
۵- **احیای فرهنگی ال بویه**، صفحه ۱۳٤.

حرمـت امروز، مـر جهودان راسـت
اهـل اسـلام و دیـن حـق، خوارند[۱]

بنیامین تودلایی می‌نویسد که در سوریه روابط اسماعیلیان با یهودیان بسیار دوستانه بود، و در ایران یک جامعه یهودی تحت حکومت اسماعیلیان می‌زیست که به هنگام جنگ با آنان همکاری می‌نمود.[۲]

ربای بنیامین تودلایی، جهانگرد یهودی در حدود سال‌های ۱۱٦٦ میلادی ٥٦۱ قمری، سفر خود را از اسپانیا آغاز و به بسیاری از نقاط پرجمعیت آن زمان مسافرت می‌کند. او به هر نقطه‌ای که می‌رسید آمار یهودیان آن منطقه و موقعیت اجتماعی آنان را بیان می‌کند. او اشاره می‌نماید که در زمان سلطان سنجر سلجوقی جمعیت بزرگی از یهودیان در ایران زندگی می‌کردند. ربای تودلایی آماری از جمعیت یهودیان ارائه می‌دهد.

شهر شوش و ایلام هفت هزار نفر، در رودبار بیست هزار نفر، در نهاوند چهار هزار نفر، در عمادیه بیست و پنج هزار نفر، در همدان سی هزار نفر، در طبرستان چهار هزار نفر، در اصفهان پانزده هزار نفر، در شیراز ده هزار نفر، در شهر خیوه در کنار رود جیحون هشت هزار نفر، در سمرقند پنجاه هزار نفر یهودی زندگی می‌کردند.[۳]

ربای تودلایی اشاره می‌کند که یهودیان در آن زمان جزیه پرداخت می‌کردند. یکی از وظایف حاکم هر منطقه، جمع‌آوری جزیه یهودیان بوده است.[٤]

---

۱ – **دیوان ناصرخسرو قبادیانی**، صفحه ۱۸۲.

۲– **لوئیس. برنارد**: **تاریخ اسماعیلیان**، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، اسفند ۱۳٦۲، صفحه ۱۱۹.

۳– **نتصر. آمنون**: **سیری در تاریخ یهود ایران**، بخش سوم دوره سلجوقی‌ها، (ترجمه **سفرنامه بنیامین بن یونا تودلایی**)، پادیاوند جلد سوم، لس آنجلس، ۱۹۹۹ میلادی، انتشارات مزدا، صفحه های ۱ تا ۱۸.

TUDELA. BENJAMIN: The Itinerary of Benjamin of Tudela, Philipp Feldheim Inc, First Edition 1907, Page 77.

٤ – **تودلایی. ربای بنیامین**: **سفرنامه ربای بنیامین تودلایی**، ترجمه مهوش ناطق، تهران، انتشارات کارنگ، سال ۱۳۸۰، صفحه‌های ۱۱۸ تا ۱۲۷.

«... آن‌ها تحت سـلطه شـاه ایران هستند که توسط عامل خود از آن‌ها مالیات می‌گیرد. این مالیاتی است که در سرزمین اسلامی از هر فرد ذکوری از پانزده سالگی به بالا، سالی یک زر امیری- که آن برابر است با یک و یک‌سوم زر مرابطی - گرفته می‌شود.»[۱]

در کتاب سـلجوقیان و غز در کرمان آمده اسـت که در سال‌های حدود ۵۹۹ تا ۶۰۰ قمری (۱۲۰۳ و ۱۲۰٤ میلادی) در کرمان بر رعایا ستم و ظلم فراوان وارد آوردند و از اهل ذمه، یهودیان و زرتشـتیان جزیه گرفتند.[۲]

جزیه از عهد مغولان تا عصر صفوی

در سـال ٦۱۷ قمری/۱۲۲۰ میلادی، مغـولان به ایران حمله کردند و شـهرهای بسیاری را ویران و مردم بی‌شـماری را قتل‌عام کردند. درتاریخ آمده است که آن‌ها برخی از شهرها را با خاک یکسان کردند. تاریخ نویسان ارقام بسیار بالایی از کشته شدگان در حملات مغول‌ها ارائـه می‌دهند. آن‌ها از کشـتارهای میلیونی ایرانیان در شـهرهای نیشـابور، مرو، هرات یاد می‌کنند و از ویران شـدن شـهرهای بلخ، مرو، نیشـابور، هرات، توس، ری، قزوین، همـدان، مراغه، اردبیل می‌نویسند.[۳] روشن است که اهل ذمه که در آن هنگام در ایران زندگی می‌کردند، از این قتل و غارت‌ها مصون نماندند و از آنان هم بسیاری کشته شدند.

با چیرگی مغـولان در ایران نظام حکومتی ایران که تا حدودی بر مبنای قوانین اسلامی پایه گرفته بود، برای مدتی حدود صد سال در ایران فرو ریخت. مغولان از لحاظ مذهبی پیرو عقیده شمنی بودند که مجموعـه‌ای از جادوگری و احضار روح بود و اصولا آن‌ها را بی‌دین

۱- **سفرنامه بنیامین بن یونا تودلایی**، پادیاوند جلد سوم صفحه ۱٤.
۲- **محمـد بـن ابراهیم، سـلجوقیان و غز در کرمان**، به تصحیح دکتر ابراهیم باسـتانی پاریزی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳٤۳، صفحه ۲۰۷.
۳- **بویل جی. آ، تاریخ ایران کمبریج** جلد پنجم از آمدن سـلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦٦، صفحه های ٤۵٦ و ٤۵۷.

می‌خواندند.[۱]

برای مغولان دیـن مطرح نبود و تفاوتی بین مسـلمان و یهودی، مسـیحی و زرتشـتی وجود نداشـت. به علت بی‌دینی اولیه مغولان آنان نمی‌کوشـیدند که دین خاصـی را بر مردم تحمیل کنند. برمبنای دسـتور چنگیزخان به تمام ادیان آزادی داده شد و روحانیون مذاهب از پرداخت مالیات معاف شدند.[۲] در دربار چنگیزخان جلسات مباحثه بین روحانیان مسیحی و یهودی و دانشمندان چینی انجام می‌گرفت.[۳] همزیسـتی مسـالمت آمیزی بیـن پیـروان ادیان مختلـف در دربار فرمانروایان مغول وجود داشت.

در دوران نخسـتین غلبه مغولان، دریافت جزیه از اهل ذمه متوقف شـد و از آنان دیگر جزیه‌ای دریافت نمی‌شد. ارغون خان [۶۸۳/۶۹۰ قمری برابر با ۱۲۸۶/۱۲۹۱ میلادی] در نامه‌ای که به پادشاهان مسیحی مغرب زمین می‌نویسد، به آنان اطلاع می‌دهد که مسیحیان از پرداخت جزیه معاف می‌باشند.[٤]

سیاسـت مدارا و برابری کـه مغولان در مورد تمـام ادیان انجام می‌دادنـد دیری نمی‌پاید، رفته‌رفته برخی از خانان مغول به اسـلام می‌گرایند و قوانین اسـلامی را در مورد دیگر ادیان دوباره به اجرا در می‌آورند. غازان خـان [٦۹٤/۷۰۳ قمری برابر با ۱۲۹۵/۱۳۰٤ میلادی] در سال ٦۹٤ قمری/ ۱۲۹۵ میلادی از دین بودایی به اسلام می‌گراید.[۵] او نام محمود را بر خود می‌گذارد. غازان‌خان سیاست مدارای مذهبی مغولان را دیگر دنبال نمی‌کند و به تضعیف دیگر ادیان می‌پردازد. به فرمان او مساجد و مدارس علوم دینی ساخته می‌شود.[٦] به دستور او بت‌ها را می‌شکنند و بت‌خانه‌ها و آتشکده‌ها را خراب می‌کنند.[۷]

۱- **اشـپولر. برتولـد** (**Bertold Spuler**): **تاریـخ مغول در ایـران**، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، صفحه ۱۷٤.
۲- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۰۳.
۳- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۰٦.
٤- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۲۳.
۵- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۱۹۱.
٦- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۱۹۳.
۷- **تاریخ ایران کمبریج جلد پنجم**، صفحه ۵۱٤، به نقل از جامع التواریخ.

غازان در روز جلوس خود بر تخت ســلطنت، دوباره جزیه را برای مســیحیان و یهودیان برقرار و فرمان تخریب معابد مسیحی و یهودی و بودایی را صادر کرد. مغولان برخی از این معابد را به شکل مسجد درآوردند.[۱]

اما غازان در ســال ٦٩٦ قمری/۱۲۹۷ میــلادی، تا حدودی تغییر سیاســت داده و دستور می‌دهد که تسهیلاتی در پرداخت جزیه برای مسیحیان ایجاد شود.[۲]

غازان‌خان در سال ٦٩٩ قمری/۱۲۹۹ میلادی، دمشق را فتح می‌کند، او دستور می‌دهد که مسیحیان و یهودیانی که جزیه می‌پردازند از هر گونه آسیبی مصون بمانند.[۳]

در سال ۷۰٦ قمری/۱۳۰٦ میلادی، اولجایتو جانشین غازان وصول جزیه از اهل ذمه را دوباره برقرار می‌کند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند عصر مغول، ابتدا سمت وزارت غازان‌خــان را به عهده داشــت و پس از مــرگ غازان‌خان در سال ۷۰٦ قمری/۱۳۰٦ میلادی سمت وزارت اولجایتو دیگر خان مغول را به عهده گرفت. خواجه خود پزشک بود و مجتمع عظیم دانشگاهی ربَع رشــیدی را در نزدیکی تبریز بنا کــرد. او برای تأمین مخارج این مجتمع عظیم دانشگاهی منابع مالی مختلفی را در نظر گرفت، یکی از منابع مالی را که او برای تأمین مخارج و تعلیم و تربیت دانشــجویان در نظر گرفته بود، تخصیص جزیه دریافتی از مردم غیرمسلمان روم و قســطنطنیه و هند بود. این موضوع مشــخص می‌کند که در زمان غازان‌خان و اولجایتو، خانان مســلمان شده مغول، از اهل ذمه جزیه دریافت می‌شده است. خواجه رشیدالدین در مکاتبات خود به پسرش خواجه سعدالدین آورده است که:

> **«... شــش هزار طالب علم دیگر از ممالک اســلام بــه امید تربیت ما آمده بودند، در دارالســلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات [مســتمری و مقرری] و میاومات [حقوق روزانه] ایشان**

۱- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۲۵.
۲- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۲۷.
۳- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۲٦.

را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیه هند اطلاق کنند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر به افاده و استفادت مشغول گردند.»[۱]

در دوران سلطان اویس جزیه‌ای که سالیانه مردان مسیحی و یهودی می‌پرداختند به صورت زیر بود:

«... **هشت دینار از متمولان، شش دینار از متوسط حال و چهار دینار از افراد مقل حال.»**[۲]

فرمانی از اوزن حسن پادشاه آق‌قویونلو در دست است که او درسال ۸۸۰ قمری برابر ۱۴۷۵ میلادی صادر کرده است. بر مبنای این فرمان کشیشان و کلیسا از پرداخت جزیه وخراج معاف شده‌اند. این فرمان نشان دهنده آن است که در اواخر قرن نهم هجری و اواخر قرن پانزده میلادی هم از اهل ذمه جزیه دریافت می‌شده است. میزان ونحوه دریافت جزیه مشخص نیست.[۳]

جزیه در عهد صفویه

در سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲ میلادی شاه‌اسماعیل اول پایه‌های دولت صفوی را بنا نهاد. حکومتی که بر مبنای قوانین اسلام و شیعه اثنی عشری بنا یافته بود. شاه‌اسماعیل چنین می‌پنداشت که رسالتی الهی بر عهده او گذاشته شده است که تمام ایرانیان را مسلمان و به مذهب

۱- **ستوده. منوچهر: مقاله تبریز در روزگار خواجه رشیدالدین فضل‌الله** از کتاب: **مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ شمسی، صفحه ١٦٤، به نقل از کتاب مکاتبات، یا مجموعه رسالات وزیر رشیدالدین فضل‌الله، مکتوب شماره ۵۱ به پسر خود، خواجه سعدالدین. همان طور که قبلاً اشاره شد در فقه اسلامی جزیه دریافت شده از اهل ذمه را باید در جهاد و جنگ با کفار خرج کرد و شاید این اولین و آخرین باری در تاریخ اسلام باشد که باج و جزیه اهل ذمه طبق دستور این وزیر دانشمند، نه تنها صرف جنگ و کشتار نشده، بلکه به امر تعلیم و تربیت و آموزش دانشجویان اختصاص یافته است.

۲- **تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده جی. آ بویل**، مترجم حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ١٣٦٦ چاپ اول، جلد پنجم، صفحه ٥٠٦ ، به نقل از دستور الکاتب ورق A ۲۲۰.

۳- **تاریخ اجتماعی ایران جلد چهارم**، بخش دوم، صفحه ۹۷۲، با استناد به: آ.و. پاپازیان، متن فارسی فرامین، ایروان، ١٩٥٦، صفحه ۲۵۷.

شـــیعه اثنی‌عشـــری درآورد و برای انجام این مقصود از هیچ کوشش و جنایتی فروگذار نکرد و با خشـــونتی غیرقابل تصور برای انجام این مقصود قدم برداشت. در رفتار شاه اسماعیل هیچ نشانه‌ای از مدارای مذهبی یافت نمی‌شد. او هنگامی که تبریز را بدون جنگ فتح کرد، گروه تبرائیان را در شـــهر راه انداخت که آن‌ها بر خلفای ســـه‌گانه سنیان لعنت می‌گفتند و تمام مردم مجبـــور بودند که آنان را همراهی کنند و بیش باد گویند و هر کس که از این کار ســـرپیچی می‌کرد او را به قتل می‌رســـاندند. با این همه شاه اسماعیل بسیاری را در تبریز کشت او حتی زنان آبســـتن، با جنین‌هایی که در شکم داشتند را هم از دم تیغ گذراند.[۱]

ایرانیان ســـنی مذهب در عهد صفوی به شدت مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند و این سیاست تعقیب در تمام دوران صفوی به جز دوران کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم دنبال شد. در زمان شاه اسماعیل و شاه‌طهماسب قوانین اسلامی پیاده و اجرا شد و سنیان ایرانی و دیگر اقلیت‌ها ســـخت تحت فشار قرار گرفتند. ولی در زمان شاه‌عباس اول فشارهای مذهبی بر اقلیت مسیحی کاهش یافت و آنان از آزادی بسیار زیادی برخوردار بودند. ولی یهودیان و زرتشتیان در تمام دوران عصر صفوی تحت فشار و آزار بودند. در اواخر عصر صفوی این آزارها به اوج خود رسید و در این دوران حتی مسیحیان هم تحت فشار بسیاری قرار گرفتند.

وینچنتـــو دالِســـاندری[۲] تاجر ونیزی دراواســـط قـــرن نهم هجری وشانزدهم میلادی در زمان شاه طهماسب صفوی به ایران مسافرت کرده است، او درسفرنامه خود اشاره می‌کند که در زمان مسافرت او به ایران شاه طهماسب شصت وچهارساله است واز زمان سلطنتش پنجاه یک ســـال می‌گـــذرد که برابر حدود ۹۸۱ قمـــری/۱۵۷٤ میلادی اســـت. او می‌نویســـد در این زمان مســـیحیان به صورت خانوادگی مالیات می‌پرداختند، که به احتمال زیاد همان جزیه است. اومی‌نویسد

۱- **سفرنامه ونیزیان در ایران**، ترجمـــه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳٤۹، بخش سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران، صفحه ٤۰۹.

2 - Vincetio D’Alessandri

هر خانواده مسیحی بر مبنای ثروت و درآمد خود سالیانه بین پنج تا هشت دوکات پرداخت می‌کرده است.[۱]

در تمـــام عصر صفوی از اهل ذمه جزیه گرفته می‌شـــد. در کتاب عباسنامه آمده است که در آن عصر از یهودیان جزیه گرفته می‌شد.[۲] منابع مختلف به دریافت جزیه از غیر مسلمانان اشاره کرده‌اند. کمپفر در ســـفرنامه خود اشـــاره می‌کند که یکی از منابع درآمد دولت در آن زمان گرفتن جزیه از غیرمسلمانان بوده است.[۳]

میزان جزیه در عصر صفوی

منابع مختلف، مقادیر متفاوتی را برای میزان جزیه‌ای که در عصر صفوی از یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان گرفته می‌شده است، ذکر کرده‌اند. برخی از منابع ذکر می‌کنند که میزان دریافت جزیه برای تمام اقلیت‌های مذهبی تقریباً به یک اندازه بوده است.

در کتاب شـــرف‌نامه بدلیسی که در حدود سال ۱۰۰۷ قمری/۱۵۹۸ میلادی، نوشـــته شـــده و در آن زندگی و تاریخ مردم کردستان مورد بررسی قرار گرفته، اشاره شده است که میزان جزیه حدود چهارهزار نفر از اهل ذمه که در آن زمان در آن مناطق زندگی می‌کردند بر مبنای هفتاد آقچه به ازای هر نفر بوده اســـت. هر دوازده آقچه عثمانی برابر یک مثقال نقره ارزش داشته است.

> **«جزیـــه و خـــراج چهار هزار نفر کفره با اســـلوب جزیه قدیم که هر نفر قرار هفتاد آقچه باشـــد. یک‌هزار و پانصد هزار و ســـی و ســـه هزار و سیصد و بیست و چهارآقچه عثمانی می‌شود که هر دوازده عثمانی یک مثقال نقره خالص است.»**[٤]

در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی

۱- **سفرنامه ونیزیان در ایران**، **بخش سفرنامه وینچنتو دالِساندری**، صفحه ٤٤٧.
۲- **عباسنامه**، صفحه ۲۱۸ و۲۱۹.
۳- **سفرنامه کمپفر**، صفحه ۱۱۸.
٤ - **بدلیسی**. **امیرشرف خان**، **شرفنامه بدلیسی یا تاریخ مفصل کردستان**، به قلم محمد عباسی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، صفحه ٤٦۳.

آمده است که، میزان جزیه از غیرمسلمانان (مسیحیان، زرتشتیان و یهودیان) در عصر صفوی به طور متوسط برای هر مرد بالغ بیست ساله تا پنجاه ساله، سالیانه یک مثقال طلا (حدود ٤/٦ گرم) بوده است.[۱]

استاد مینورسکی بر شرحی که بر تذکرةالملوک آورده است به اخذ جزیه از مردم غیرمسلمان ایرانی و خارجی اشاره می‌کند. وی می‌آورد که:

«جزیه حاصل از مردم غیرمسلمان ایرانی و خارجی بر طبق گفته دومان در صفحه ٤٦ یهود و ارامنه مجبور بودند که خراج و جزیه‌ای معادل یک <.MEDICAL> (مقصود مثقال برابر ٤/٦٩ گرم) طلا سرانه بدهند. این سرانه شامل مردان می‌گشت. تونو[۲] در صفحه ۲۱٦ می‌گوید که: یهود که در حفظ آیین خود پافشاری می‌کردند و تغییر مذهب نمی‌دادند هر یک سالانه مبلغی معادل یک سکن می‌پرداختند.»[۳]

سانسون میزان جزیه مسیحیان را برای افراد تا پانزده سال برابر هفت لیور[٤] و ده سل[٥] و از بیست ساله به بالا پانزده لیور ذکر می‌کند.[٦]

سرکله گیر مامور جمع‌آوری جزیه

در اواخر عصر صفوی در شهر کرمان برای جمع‌آوری جزیه

۱- **تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، گروه پژوهش‌گران روس، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم ۱۳٥٤، صفحه ٥۲۹.

2- Thevenot

۳ - **سازمان اداری حکومت صفوی، تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرة الملوک**، ترجمه مسعود رجب نیا، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۲۳.

٤- لیور واحد پول قدیم فرانسه بود و هر چهل و پنج لیور معادل یک تومان بود. سفرنامه تاورنیه صفحه ۷۰٤.

٥- یک ریال معادل ۹٦ سل می‌باشد سفرنامه تاورنیه صفحه ۷۰٤.

٦ - **سانسون. سفرنامه سانسون**، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ابن سینا، ۱۳٤٦، صفحه ۱۳٤.

زرتشتیان یک مامور به نام سرکله گیر از طرف دولت انتخاب می‌شد که وظیفه او جمع آوری جزیه زرتشتیان بود.

«معمولا سرکله گیر، از زرتشتیانی انتخاب می‌شد که تازه به دین اسلام در آمده بودند و این به این دلیل بود که چنین شخصی همه زرتشتیان را می‌شناخت و از میزان تمول آن‌ها آگاه بود و می‌دانست که در چه موقع می‌تواند مالیات و جزیه مورد بحث را وصول کند.»[1]

اجاره و حواله جزیه

در اواخر دوران صفوی جزیه زرتشتیان را به اجاره می‌دادند، بدین‌معنی که شخصی درآمد جزیه سالیانه زرتشتیان را از دولت خریداری می‌کرد و سپس به جمع‌آوری جزیه از آنان اقدام می‌کرد.[2]

مشخص است که شخص اجاره‌گیر چه فشار و سختی برای دریافت هرچه بیشتر جزیه از زرتشتیان بر آنان وارد می‌کرده است. در کتاب تذکره صفویه کرمان آمده است که در سال ۱۰٦۸ قمری/ ۱٦۵۸ میلادی، در زمان شاه‌عباس دوم، قریب به پانصد نفر از زرتشتیان کرمان در سر راه شاه از این مساله شکایت کردند.[3]

در سال ۱۰۸٤قمری/۱٦۷۳ میلادی، در زمان شاه سلیمان جزیه زرتشتیان کرمان را به اجاره صادق جدیدالاسلام و رستم دادند و آن‌ها مبالغ گزافی را از زرتشتیان کرمان طلب کردند. زرتشتیان رسید نشان دادند که جزیه خود را پرداخته‌اند، ولی اجاره‌گیران گفتند که این رسیدها ساختگی است و از زرتشتیان خواستند که جزیه را دوباره پرداخت کنند. وزیر وقت هم از اجاره‌گیران طرفداری کرد. بر اثر این فشارها و اجحافات چون زرتشتیان قادر به پرداخت جزیه نبودند از خانه‌های خود فراری گشتند و«**بعضی به بیغوله‌ها متواری شدند.**»[4]

۱- **مشیرزی. میرمحمد سعید: تذکره صفویه کرمان**، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، چاپ اول، بخش مقدمه صفحه ٤۳.
۲- **تذکره صفویه کرمان**، بخش مقدمه صفحه ٤٤، به نقل از صفحه ۲۵۷ متن اصلی کتاب.
۳- **تذکره صفویه کرمان**، صفحه ۲۵۱.
٤- **تذکره صفویه کرمان**، بخش مقدمه صفحه ٤۷، به نقل از اصل کتاب.

در حدود سال های ۱۰۹۰ قمری/۱٦۸۰ میلادی در زمان سلطنت شاه سلیمان ارمنیان لنجان چند سالی بود که جزیه خود را پرداخت نکرده بودند. صدراعظم شاه‌سلیمان پادشاه وقت دستور داد که حواله داده شود که حقوق سربازان از محل جزیه ارمنیان پرداخت شود. سربازان مستقیماً به ارمنیان مراجعه کردند و درخواست پول کردند. ارمنیان که قادر به پرداخت مبالغ جزیه خود نبودند و راهی هم برای فرار از چوب و چماق سربازان نداشتند، به اعتمادالدوله مراجعه کردند و از او خواستند که دین اسلام را بپذیرند و مسلمان شوند تا بتوانند که جزیه عقب افتاده خود را پراخت نکنند و از چوب و چماق سربازان در امان باشند.[1]

هر چه به اواخر عصر صفوی نزدیک‌تر می‌شویم مشاهده می‌شود که سخت‌گیری بیشتری برای دریافت جزیه از اهل ذمه صورت می‌گیرد. این سخت‌گیری‌ها برای دریافت جزیه تا آن‌جا ادامه پیدا می‌کند که در کرمان زرتشتیانی را که قادر به پرداخت جزیه خود نبودند به زندان می‌انداختند. حتی یک بار زندانیان زرتشتی سر زندانبان‌های خود را بریدند و زنجیرهای خود را باز کردند و از پشت‌بام زندان گریختند.[2] در زمان محمدباقر مجلسی و زمان پس از او، سخت‌گیری‌ها به اوج خود می‌رسد.

در اواخر عصر صفوی، در زمان شاه سلطان‌حسین که فشار بر ارمنیان جلفا افزایش پیدا می‌کند، بسیاری از آنان از جلفا می‌گریزند و به سورات هندوستان می‌روند. کسانی که در جلفا باقی مانده بودند دیگر قادر به پرداخت جزیه خود نبودند و جلفاییان مقیم هند سعی می‌کردند که به خویشان خود در جلفای اصفهان کمک کنند و جزیه آن‌ها را بپردازند تا از فشار وارده بر آنان بکاهند. در کتاب جلفای اصفهان آمده است که مگردیچ نامی بابت جزیه ارمنیان ایران،

۱- **سفرنامه سانسون**، صفحه های ۳۰ و ۳۱.
۲- **تذکره صفویه کرمان**، صفحه ٤٦ مقدمه.

یک‌هزار و پانصد روپیه پرداخته است که این مبلغ را از جلفاییان هند در سورات وصول کرده است.[۱]

دریافت عوارض و مالیات اضافی

جزیه تنها مالیاتی نبود که در عصر صفوی از اهل ذمه گرفته می‌شد. گاهی از اوقات بنا به شرایط مختلف، عوارض جدیدی هم وضع می‌شد. فرمانی موجود است که در سال ۱۱۱۵ قمری/۱۷۰۳ میلادی، از طرف شاه سلطان‌حسین صفوی صادر شده است. طی این فرمان مقرر شده بود که مبلغ شش دینار، سالیانه به طور سرانه از ارمنیان و یهودیان آذربایجان اخذ گردد. دو دینار آن برای تأمین مخارج بازماندگان میرعبدالرزاق نامی، کارسازی شود که بازماندگان آن سید مرحوم در رفاه و آسایش زندگی کنند. خلاصه متن فرمان همایونی شاه سلطان حسین چنین است:

> **«... مقرر فرمودیم که هر ساله وجه مذکور را چهار نفر سادات مزبور بالمساوات بازیافت و صرف معیشت خود نموده، به دعا گویی دوام دولت قاهره اشتغال نمایند. جماعت ارامنه و یهود ساکن آذربایجان دو دینار از جمله ۶ دینار مزبور را مخصوص سادات مشارالیهم داشته بالمساوات، سال به سال، واصل و عاید سادات مذکور نموده موقوف دارند. و حکام و عمال آذربایجان، به خلاف حکم و حساب، دخل در وجه مزبور ننموده و در هر باب، امداد و اعانت سادات مزبور به تقدیم رسانیده نوعی نمایند که هرساله وجه مزبور بلاقصور و انکسار واصل و عاید ایشان شود. و در عهده شناسند. تحریر شد، شعبان المعظم سنه ۱۱۱۵.»[۲]**
> **(مطابق با سال ۱۷۰۳ میلادی)**

در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که ارمنیان به شاه سلطان حسین شکایت کرده‌اند که علاوه بر جزیه از آنان طلب پرداخت ده

۱- **تاریخ جلفای اصفهان**، پای نوشته صفحه ۱۵۱.
۲- **تاریخ اجتماعی ایران**، جلد سوم صفحه ٤۸۵ بخش طبقه روحانیان.

تومان جهت نعش‌کشی و هشت تومان هم جهت دانه ماکیان کرده‌اند[۱] شاه سـلطان حسـین طی فرمانی که صادر می‌کند این مالیات‌های اضافی را به ارمنیان می‌بخشد و از ماموران دولتی می‌خواهد که دیگر درخواست پرداخت این مالیات‌ها را از آنان نکنند.

«...بدین جهت از آسـتان ما استدعا کرده‌اند که به روال سابق آن مبلغ نعش کشی و دانه ماکیان بر آن‌ها بخشوده شود. لذا منبعد احدی حق مطالبه از آن‌ها ندارد. لذا بدون آزار و محض ترحم مبلغ مذکور به تصدق فَرق فرقدان همایونی بر آن‌ها بخشوده می‌شود تا منبعد جهت آن اعمال و به اسم آن ملت چیزی طلب نشود تا موجب اذیت آن‌ها گردد. مستوفیان دارالسلطنه این حکم را در دفتر دیوان خانه بنویسند و طبق آن رفتار نمایند. که هر ساله تقاضای حکم دیگری نباشد و خارج از فرمان عملی صورت نگیرد.

تحریرفی الاجمادی الثانی ۱۱۲۸ قمری (۱۷۱٦ میلادی).»[۲]

جزیه در زمان افغان ها، نادر شاه و زندیه

در زمان شـاه سلطان‌حسـین صفوی اذیت و آزار اهل ذمه به اوج خود رسید. شاه سلطان‌حسین شیعه‌ای بسیار متعصب وخرافی بود. او بیش از بازیچه‌ای در دست فقیهان شیعه با دیدگاه‌های جبل عاملی نبود و می‌توان گفت که در زمان شاه سلطان‌حسین اداره امور کشور بیشتر با نظر روحانیون و فقیهان شیعه آن دوره اداره می‌شد. تعدی و اجحافاتی را که فرستادگان شاه سلطان‌حسین در مورد افغانان سنی مذهب در افغانسـتان انجام دادند، شورش افغانان را در پی داشت و محمود افغان بر ضد دربار اصفهان شـورش کرد و پس از محاصره شش ماهه در سـال ۱۱۳٤قمری/۱۷۲۲میلادی اصفهان تسلیم افاغنه شد و حکومت صفوی عملا پایان یافت.

۱- مشـخص نیسـت که این دو نوع مالیات بچه صورتی بوده است ونحوه و علت گرفتن آن چگونه بوده است.

۲- **تاریخ جلفای اصفهان**، پای نوشـته صفحه ۱۵۱، این زمان حدود شـش سال قبل از حمله افغانها به اصفهان و سقوط شاه سلطان حسین است.

افغان جزیه بخش [1]

افغانان در مورد اخذ جزیه از اهل ذمه رفتار ملایم‌تری را در پیش گرفتند. هنگامی که محمود افغان در سال ۱۷۲۲ اصفهان را محاصره کرد جزیه ارمنیان و یهودیان و بانیان (هندیان مقیم ایران) را موقوف ساخت و بنا به توصیه ملازعفران[2] جزیه عقب افتاده آن‌ها را هم به نصف کاهش داد.[3]

پس از حمله افغان‌ها دریافت جزیه از زرتشتیان قطع شد. ولی پس از شکست و اخراج افغان‌ها دریافت جزیه از زرتشتیان دوباره برقرار شد، زرتشتیان که صدمات و کشتار زیادی را در حمله افغانان تحمل کرده بودند و در آن زمان شمار آنان بسیار کاهش یافته بود ولی بازماندگان آن‌ها را دوباره سرشماری کردند و مالیات جزیه را بدون هیچ کم و کسری بر آنان قسمت کردند.

در مورد این اتفاق، شاعر زرتشتی چنین سروده است:

«به کرمان قتل عامی گشت یکره
بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کُشته گردید
ز ایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی، کس زنده بر جا
فتاد هر جا تن و دست و سر و پا
ولی آن جزیه بد بر حال اول
نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل، مردم را شمردند
حسابش را به دفتر جمله بردند

۱- اصطلاح افغان جزیه بخش را از دکتر ابراهیم باستانی پاریزی وام گرفته‌ام، کتاب «تاریخ صفویه کرمان» صفحه ۵۱.

۲- ملا زعفران مجتهدی سنی مذهب بود که سمت شیخ الاسلامی محمود افغان را در دست داشت. او مشاور امور مذهبی محمود بود.

۳- **فلور. ویلم**: **اشرف افغان بر تخت گاه اصفهان**، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷ چاپ اول، صفحه ۱۴.

بر ایشـــان «جزیه» را کردند قسمت
نهادنـد آن چنانـی زشـت بدعـت
بــه ضــرب ظلـم بگرفتنـد تــا چند
خــدا بگشــاد ناگــه آن چنــان بند[۱]»

در دوران نادرشـــاه افشار، در ســـال ۱۱۵۱ قمری/۱۷۳۹ میلادی، نادر طی فرمانی که به فرزنـــدش رضاقلی میرزا صادر کرد، دریافت جزیه از غیرمسلمانان را برای مدت سه سال لغو کرد.

«... لهذا از ابتدای نوروز فیروزی قوی ییل لغایت سه سال تمامی مالوجهات و متوجهات ممالک محروسه ایران آن چه متعلق بایلیت و اربابی و رعیتی بوده باشـد به موجبی در ذیل تفصیل یافته به تخفیـف مقرر و محال خالصه و تیـول ... که به تخفیف عمل کرده اعم از آن که محال اربابی و رعیتی باشد و یا متعلق سرکار(فیص آثار) و محال موقوفه باشد سوای خالصه و تیول...
جزیــه ارامنــه و اکارجــه و یهـود وهنـد و مجـوس و غیـره - بالتمام...»[۲]

پس از مرگ نادرشـــاه و دوران پس از او، دریافت جزیه ادامه پیدا می‌کند و دریافت جزیه تا دوران شـــروع ســـلطنت کریمخان‌زند ادامه دارد. چون زرتشـــتیان آوازه عدل و داد کریمخان را شنیده بودند، دو نفر بهدین (زرتشـــتی) را به شیراز رهسپار کردند و آنان عریضه‌ای را به کریمخان تقدیم کردند.[۳]

جزیه در دوران قاجاریه

نـــوع نظام مذهبی حاکم در دوران قاجاریه را می‌توان دنباله نظام

۱- **تاریخ زرتشتیان. فرزانگان زرتشتی**، صفحه ۵۴۷.
۲- نادر شـــاه افشار طی فرمانی که صادر می‌کند، بســـیاری از مالیات‌ها و عوارض را برای مدت سه ســـال در ایران ملغی می‌کند. چاپ عکسی این فرمان همراه با متن کامل آن در کتاب "**دولت نادر شاه افشار**" **تألیف: م. ر. آروانو- ک. ز. اشرافیان**، ترجمه حمید مومنی، صفحات ۹۷ تا ۹۹ آمده است.
۳- **تاریخ فرزانگان زرتشتی**، صفحه ۵۴۷.

مذهبی اواخر عصر صفوی به حســـاب آورد. نوع دیدگاه‌های فقهای عصر قاجاریه نسبت به اهل ذمه تشابه بسیاری با دیدگاه‌های فقهای شـــیعه عصر صفوی دارد. در اوایـــل دوران قاجاریه در نحوه زندگی اقلیت‌های مذهبی تفاوت زیادی با عصر صفوی مشـــاهده نمی‌شود. فقط می‌توان گفت که در دوران قاجاریه، تعقیب و آزار ســـنی مذهبان و محدودیت‌هـــای آنان به مقدار زیادی کاهش می‌یابد. در تمام دوران قاجاریه تا اواخر ســـلطنت ناصرالدین شاه از اهل ذمه جزیه دریافت می شد.

کنت دوسری در سال ۱۸۳۹ میلادی/۱۲۵۵ قمری، در زمان محمدشاه قاجار به عنوان ســـفیر فوق‌العاده فرانسه به ایران می‌آید. او خاطرات سفر خود را در کتابی به عنوان ایران ۱۸۳۹ – ۱۸۴۰ به رشته تحریر در می‌آورد. کنت دوسری در کتاب خود در مورد نظام گرفتن جزیه از اهل ذمه می‌نویسد که در آن زمان جزیه از خانواده‌ها گرفته می‌شده است و رئیـــس هر خانواده به ازای هر خانواده دوازده و نیم فرانک پرداخت می‌کرده است و مالیات به صورت سرانه دریافت نمی‌شده است.

> **«طریقه مالیات گرفتن در ایران از نظر تئوری بسیار ساده است. ایرانی چون مســـلمان است مالیات نمی‌پردازد. هر رئیس خانواده مسیحی و یهود دوازده فرانک و نیم مالیات می‌دهد.»**[1]

چند سال بعد در سال ۱۸۴۳ **وســـترگارد**[2] دانشمند و خاورشناس دانمارکـــی از ایران بازدید می‌کند. او به یزد می‌رود و با زرتشـــتیان ملاقات می‌کند و از ستمی که در مورد جزیه بر آنان می‌رود شواهدی می‌آورد. او می‌نویســـد از یک‌هزار زرتشـــتی کـــه در آن زمان در یزد زندگی می‌کردند، فقط دویســـت نفرشان می‌توانستند به آسانی جزیه خود را بپردازند و تعداد کمتری از آنان با مشـــکلاتی جزیه را پرداخت می‌کردند و حدود نصف آنان حتی قادر به پرداخت جزیه خود نبودند. او اشـــاره می‌کند که زرتشتیان نمی‌توانستند به بسیاری از شغل‌های

۱– **کنـــت دوســـری، ایـــران در ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ میلادی، ســـفارت فوق العاده کنت دوســـری،** ترجمه احسان اشراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۷.

2 - Vesterguard

سودمند هم اشتغال داشته باشند.[۱]

ملکونف مهندس روس در سال ۱۸۶۰ میلادی/۱۲۷۷ قمری، در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه به شمال ایران و شهر بارفروش (بابل) می‌رود. او اشاره می‌کند که حدود پنجاه خانواده یهودی در آن زمان در بارفروش زندگی می‌کردند، آنان باید هر ساله مبلغ صد تومان به عنوان جزیه بپردازند که حدود دو تومان به ازای هر خانواده می‌شد.[۲] برای این‌که بتوان مبلغی را که یهودیان به عنوان جزیه سالیانه در بارفروش می‌پرداختند با سایر درآمدهای دولت در آن زمان مقایسه کرد یادآوری می‌شود که کل درآمد گمرک استرآباد در آن زمان مبلغی حدود ۱۵۰۰ تومان در سال بوده است.[۳]

اعمال خشونت در دریافت جزیه

در بسیاری از مواقع گرفتن جزیه همواره با خشونت همراه بوده است. به نمونه‌ای از آن که در مورد زرتشتیان صورت گرفته و در کتاب سوادآموزی و دبیری در دین زرتشت آورده شده است، اشاره می‌گردد. در این کتاب از قول یکی از جهانگردان اروپایی که حدود سال ۱۸۶۵ میلادی در ایران بسر می‌برده آمده است که مامور جمع‌آوری جزیه، شخص زرتشتی را در بازار گرفته و از او جزیه خواسته است. در همان حال او را کتک می‌زده و سپس او را با طناب به یک سگ بسته و با شلاق به شخص زرتشتی و سگ ضربه می‌زده است. می‌توان مجسم کرد که شخص بیچاره چه زجری از ضربات شلاق و گاز سگ تحمل کرده است.[٤]

لغو دریافت جزیه

یکی از مناطقی که زرتشتیان ایرانی پس از حمله اعراب به آن‌جا

۱- **سواد آموزی و دبیری در دین زرتشت**، صفحه ۱۷۱.

۲ - **ملکونف. بینا**: **سفرنامه ایران و روسیه**، تالیف عزالدوله و ملکونف، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳، صفحه ۱۵۷.

۳- **سفرنامه ایران و روسیه**، صفحه ۱۲۲.

٤- **سروشیان. جمشید**: **سوادآموزی و دبیری در دین زرتشت**، ارواین- کالیفرنیا، ۱۹۸۸ صفحه‌های ۱٦۳ و ۱٦٤.

مهاجرت کردند کشــور هنــد بود. مهاجرت زرتشــتیان در دوره‌های مختلف انجام گرفته اســت. در قصه ســنجان[1] آمده است که گروهی از زرتشــتیان پــس از حمله اعراب نخســت به جزیــره هرمز رفتند و ســپس از ایران به سنجان هندوستان مهاجرت کردند. آنان سپس در سورات در نزدیکی بمبئی کنونی مستقر شدند. پس از استقرار حکومت صفوی فشــار و آزار زرتشتیان شدت یافت و موج دیگری از مهاجرت زرتشتیان از ایران به هند آغاز شد. اکثر مهاجران جدید هم به سورات هند رفتند و در آن‌جا مســتقر شــدند. زرتشتیان ایرانی در هند به نام پارسیان مشهورند. در قرن‌های هجده و نوزده میلادی پارسیان هند به پیشرفت‌های زیادی در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در هند نائل شدند. آنان قدرت و نفوذ زیادی در آنجا پیدا کردند و از لحاظ امکانات مادی و اقتصادی به پیشرفت‌های بالایی دست یافتند. در قرن نوزدهم آنان کوشــش کردند که به هم‌کیشان زرتشتی خود در ایران کمک کنند. آنان امکانات مالی در اختیار زرتشتیان ایرانی گذاشتند و در بالا بردن سطح زندگی و آموزش‌های فرهنگی آنان کوشش‌هایی به عمل آوردند. مدارس جدیدی برای کودکان زرتشتی ایجاد کردند. آن‌ها سعی کردند که از زرتشتیان ایرانی در برابر آزار، تعدی و تجاوزایی که به آنان در آن زمان وارد می‌شد، حمایت کنند. به همین منظور فرزانه مانکجی[2] که از پارســیان هند بود در ۳۱ مارس سال ۱۸۵٤ میلادی به عنوان نماینده پارسیان هند به ایران آمد.[3]

مانکجی نخست به یزد و کرمان رفت و سعی کرد که وضع زندگی زرتشــتیان در آن مناطق را بهبود بخشــد. او سپس به تهران رفت و مذاکــره و گفتگو با اولیای دولت ایران را آغاز کرد. او زجر و تعدی را که بر زرتشتیان یزد و کرمان وارد می‌شد را با مقامات دولتی در میان گذاشت و مشکلاتی را که جزیه برای زرتشتیان ایجاد می‌کرد را برای

۱- برای مشــاهده خلاصه‌ای از قصه ســنجان، که داستان مهاجرت گروهی زرتشتیان ایرانی به هند است، می‌توان به کتاب تاریخ فرزانگان زرتشتی صفحه ۷۲ تا ۷٦ مراجعه کرد.

۲ – نام کامل فرزانه مانکجی عبارت بود از فرزانه مانکجی، پور لیمجی، پور هوشنگ، ماتریا ملقب به درویش فانی.

۳- **تاریخ فرزانگان زرتشتی**، صفحه ٦۱۷.

دولتیان تهران مطرح کرد.[۱]

مانکجی پس از مدتی به هند رفت و در سال ۱۲۸۲ قمری (۱۸۶۵ میلادی/۱۲۳۵ یزدگردی) دوباره به ایران و کرمان بازگشت.[۲]

یکی از نخستین اقداماتی که فرزانه مانکجی انجام داد، سعی در لغو دریافت جزیه از زرتشتیان بود. در این راه کنت گوبینو کارمند سفارت فرانسه، که خود شاهد وضع اسف انگیز زرتشتیان ایرانی بود، با او همکاری کرد. سفیر انگلیس در ایران هم در این مورد به او کمک کرد. فرزانه مانکجی به اتفاق سفیر انگلیس در ایران با ناصرالدین‌شاه قاجار در ایران ملاقات کردند و توافق شد که دیگر، جزیه مستقیما از زرتشتیان یزد و کرمان گرفته نشود و جزیه آنان که مبلغی بالغ بر حدود ۹۴۵ تومان می‌شد، توسط نماینده آنان در تهران مستقیماً به دولت پرداخت شود. پرداخت جزیه زرتشتیان در تهران بدین نحو، حدود بیست سال ادامه یافت. کوشش‌های فرزانه مانکجی برای الغا کامل جزیه به جایی نرسید، تا این که انجمن پارسیان هند در دوم دسامبر ۱۸۸۰ میلادی عریضه‌ای به ناصرالدین‌شاه نوشتند و طی آن مشکلات و فشارها و نامردمی‌هایی را که بر زرتشتیان وارد می‌شد را شرح دادند و در بخشی از آن نامه، آن‌ها از ناصرالدین‌شاه درخواست کردند که از زرتشتیان ایرانی دیگر جزیه دریافت نشود.[۳]

از سوی ناصرالدین‌شاه به نامه انجمن پارسیان هند ترتیب اثری داده نمی‌شود و دریافت جزیه از زرتشتیان همچنان ادامه پیدا می‌کند. چندی بعد پارسیان هند از وزیرمختار دولت انگلیس در ایران درخواست کمک می‌کنند و از او می‌خواهند که از نفوذ خود در دربار قاجار استفاده کند و در راه الغای جزیه، زرتشتیان ایرانی را کمک کنند. به همین منظور تامسون وزیر مختار انگلیس در ایران همراه با فرزانه مانکجی چندین بار با ناصرالدین‌شاه ملاقات می‌کنند و به او

۱- **تاریخ فرزانگان زرتشتی**، صفحه ۶۲۵.

۲- **تاریخ فرزانگان زرتشتی**، صفحه ۶۲۶.

۳- **عریضه وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین شاه**، **ایران**، **نامه بنیاد مطالعات ایران**، سال نوزدهم شماره یک و دو، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، صفحه‌های ۲۱۳ تا ۲۱۸.

متن کامل این عریضه را می‌توان در پیوست شماره ۶ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

یادآور می‌شوند در صورتی که ناصرالدین‌شاه اقدام به الغای جزیه اهل ذمه کند، از خود نامی نیک در جهان به یادگار خواهد گذاشـــت. پس از این تماس‌ها و ملاقات‌ها، ناصرالدین‌شـــاه به سعیدخان وزیر امور خارجه خود دستور می‌دهد که فرمان معافیت زرتشتیان از جزیه را صادر کند.[1]

ســـرانجام ناصرالدین‌شـــاه قاجار طی فرمانی که در ماه رمضان ســـال ۱۲۹۹ قمری مطابق با ماه ژوئیه ۱۸۸۲ میلادی صادر می‌کند، دریافت جزیه از زرتشتیان ایرانی را لغو می‌کند.

متن کامل فرمان ناصرالدین‌شاه بصورت زیر است:

سواد فرمان مهر نشان همایونی

نظـر به سپاسـداری عنایات وافـره و عطایـای متاکثره حضرت واهــب بی‌منت عز اسمــه که پرتو وجود اقدس ما را آرایش تاج و تخت فرمود و افاضه ذات همایون مارا موجب آسایش قاطبه و سکان ممالک ایران بر ذمت همت ملوکانه فرمود لازم است که رفاهیت حال و فراغت بــال عمــوم رعایا از هر طایفه و ملت و طبقه و عشـیرت را که در زیر سایه مرحمت پیرایه ما باید به آسودگی بغنوند مهیا داریم و به زلال موهبتی مخصوص زرع آمال هر یک را سرسـبز و شکفته فرماییم، از جمله طایفه زردشـتیان یزد و کرمان که از قدیم سکنه ایران و نتیجه دودمان پارسـایانند رعایت احوال آن‌ها زایداً علی ماکان منظور نظر عنایت گسـتر همایون اسـت به صدور این منشور قضا دستور امر و مقـرر می‌داریـم که قرار اخذ مالیات املاک و رسـوم اضافیه و سـایر عــوارض و وجوهــات دیوان بــه همان نهج که در شــهر و بلوک یزد و کرمان با رعایای مُسـلم معامله می‌شـود با زرتشـتیان سکنه آن‌جا نیـز بلا زیاد و نقصانِ به همان طور معمـول گردد و نظر به این قرار چون مطالبه مبلغ هشـت‌صد و چهل و پنج تومان که به اسم دیگر از طایفه مزبور گرفته شده است مرتفع خواهد بود لهذا از ابتدا هذالسنه

۱- **تاریخ فرزانگان زرتشتی**، صفحه های ٦٣٣ و ٦٣٤.

یونت ئیل خیریت دلیل و مابعدی‌ها مبلغ مزبور را به تخفیف ابدی مرحمت و مقرر می‌فرمائیم که مقرب الخاقان مستوفیان دیوان همایون و سررشته‌داران دفترخانه مبارکه که مبلغ مزبور را از حشو جمع یزد و کرمان کلیه موضوع و از دفتر اخراج نمایند، و حکام حال و استقبال ولایات یزد و کرمان این مبلغ مخصوص را به تخفیف ابدی برقرار دانسته از هذاه السنه یونت ئیل و مابعدها مطالبه آن را کلاً و جزاً موجب مواخذه و سیاست دانند و در مطالبه مالیات ملک و آب و مستغلات و رسوم اضافیه و غیره به همان قرار که با سایر رعایای آن‌جا معامله و رفتار می‌شود با زرتشتیان نیز معمول دارند و در عهده شناسند، تحریر فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹. [۱]

این تاریخ برابر با ژوئیه ۱۸۸۲ میلادی است.

با اینکه ناصرالدین شاه قاجار دریافت جزیه را از اهل ذمه لغو کرده بود، لغو این قانون مورد موافقت فقیهان و مجتهدان شیعه قرار نمی‌گیرد. آنان دریافت جزیه را بخشی از قوانین اسلام به حساب می‌آوردند و با لغو آن مخالفت می‌کردند.

در سال ۱۳۱۸ قمری/ ۱۹۰۰ میلادی، با اینکه حدود ۱۸ سال از الغای دریافت جزیه از زرتشتیان می‌گذشت، دوباره سعی شد که از آنان جزیه گرفته شود. انجمن زرتشتیان کرمان طی نامه‌ای که در جمادی‌الثانی سال ۱۳۱۸ قمری می‌نویسد، از بروز این مشکل شکایت می‌کنند و ازمقامات دولتی درخواست کمک می‌کنند که به مشکل آن‌ها رسیدگی کنند.[۲] ولی به نظر می‌آید که مقامات دولتی به نامه انجمن زرتشیان توجهی نکرده و به شکایت آنان ترتیب اثری نمی‌دهند.

در نامه مجددی که انجمن ناصری زرتشتیان کرمان، در تاریخ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۲ قمری/سپتامبر ۱۹۰۴میلادی، می‌نویسند،

۱- **باستانی پاریزی، دکتر ابراهیم: وادی هفت واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان**، تهران، انتشارات انجمن اثار ملی ، ۱۳۵۵، جلد یکم صفحه‌های ۲۵۱ و ۲۵۲.

۲- **تاریخ زرتشتیان کرمان**، صفحه ۹۰، به نقل از نامه شماره ۳۷۰ مورخ جمادی الثانی ۱۹۰۰/۱۳۱۸ میلای انجمن زرتشتیان کرمان.

شکایت می‌کنند که دولتیان کرمان از زرتشتیان خواسته‌اند که دوباره جزیه بپردازند و این موضوع باعث ناراحتی آنان شـده اسـت. آن‌ها طی این نامه بار دیگر از صدراعظم درخواست کردند که به این مورد رسیدگی کند.[۱]

سـید ابوالحسـن لاری یکی از علمای دوران مشروطیت است، که از او بنام یکی از علمای طرفدار مشـروطیت نام برده شده است. اما دیدگاه‌هـای او بهیچ وجه با آزادی و برابری و مسـاوات انسـان‌ها، که از آرمان‌های مشـروطیت بود، هماهنگی ندارد.[۲] عبدالحسین لاری رساله‌ای بنام «**قانون مشروطه مشروعه**» در سال ۱۳۲۵ قمری/ ۱۹۰۷ میلادی، یک سـال پس از برقراری مشروطیت، انتشار داد، او در این رسـاله به برقراری مجدد نظام جزیه برای اهـل ذمه تاکید می‌کند و می‌خواهد که گرفتن جزیه و نحوه مصرف آن در قانون اساسی [قانون ملی] مشروطیت گنجانده شود. قانونی را که ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۹ قمری/۱۸۸۲ میلادی لغو کرد، روحانی شـیعه مشروطه‌خواه، ۲۵ سـال پس از لغـو قانون خواهان برقراری مجدد آن می‌شـود. او معتقد اسـت که اگر جزیه از اهل ذمه گرفته شـود گروهی از آنان با میل وگروهی دیگر به اجبار مسلمان خواهند شد. عبدالحسین لاری در رساله خود می‌نویسد:

> **«قانـون ملـی ومصلحت مقتضی تحلی و تجّلی بـه حلیه و حلی و زیور شرع انور عقد ذمه وضرب جزیه بر کفار و اهل کتاب بر وجه مقرر شـرعی، کما وکیفـا و اخذا و صرفا ومصرفـه مصارف بیت المال المعد لمصالح المسلمین،... و اما فواید کلیه ومصالح نوعیّه واحکام ملیّه اهل جزیه این است که هرکدام مخالفت شرایط مقرره**

۱- تاریخ زرتشتیان کرمان، صفحه ۱۳٤.

۲ محسـن کدیور، سیدعبدالحسین لاری را چنین معرفی می کند «**سید عبدالحسین لاری همان روحانی پر شر و شوری است که بعدها در لار، نیمچه حکومتی اسلامی برای خود بر پا کرد، مردم را از پرداخت مالیات و ارتباط با کارگزاران حکومت مرکزی بر حذر کرد و تمبر پسـتی مخصوص به نام «پسـت ملت اسلامی» چاپ کرد. مخبر السلطنه هدایت در مقام حاکم فارس، در بهار ۱۲۹۴ خورشیدی، «اردوی کافی» به لار فرستاد و به گفته‌ی خودش «شـر» سـید عبدالحسـین را که «علم اسـتقلال برقرار کرده بود» کوتاه کرد.**» (محسن کدیور، روح وجان مشروطه برابری انسان‌ها است، مصاحبه ناصر رحیم خانی با محسن کدیور، سایت اخبار روز پنج شنبه ۲٦ مرداد ۱۳۸۵ برابر ۱۷ اگوست ۲۰۰٦)

ذمه نمودند، خون و مال او حلال و داخل بیت المال. و اما فواید کلی و مصالح نوعی عملی شرعی آن است که اگر به این منوال و حکم عـدل و اعتدال مقدّر به حکمت ذی‌الجـلال با کفار معامله و اعمال، هر آیینه تمام کفره بالطوع والرغبة در چند سـال مشرف به شرف اسلام می‌شدند و تاکنون یک کافر در عالم باقی بر کفر نبوده،» [۱]

اوژن اوبن[۲] سیاست‌مدار فرانسوی، در بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷ میلادی در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه، وزیر مختار فرانسه در ایران بود. او اشـــاره می‌کند که در آن زمان تقریبـــاً دریافت جزیه در ایران منســـوخ شـــده بود و در اصفهان، یهودیان در جمع صد تومان جزیه پرداخت می‌کردند و در تهران یهودیان به طور نمادین ابریشم به عنوان جزیه می‌دادند، که پرداخت بیست تومان جایگزین دادن ابریشم‌ها هم شده بود. یهودیان این مبلغ را به خیاط شاه می‌دادند.[۳]

جمهوری اسلامی ونظام جزیه

پـــس از صدور فرمان ناصرالدین شـــاه در لغو جزیه اهل ذمه، هر چـــه زمان می‌گذرد نقش جزیه کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شـــود و پس از اســـتقرار مشروطیت به طور کلی در عمل بر چیده می‌گردد و هیچ گاه در عصر پهلوی اجرا نمی‌شود، موضوع جزیه فقط در کتاب‌های فقهی مجتهدان شیعه باقی می‌ماند. اما گروهی از فقیهان معاصر شیعه در کتاب‌هـــای فقهی خود به لزوم دریافت جزیه اشـــاره می‌کنند. به طور مثال می‌توان به کتاب تحریرالوسیله آیت‌الله روح‌الله خمینی اشاره کرد که او بخش مهمی از آن را به احکام اهل ذمه اختصاص داده اســـت و در آن به لزوم اخذ جزیه و نحوه دریافت آن اشاره کرده است.[٤]

۱- **لاری. ســید عبدالحســین: رســاله قانون مشــروطه مشروعه، رســایل مشروطیت،** صفحه‌های ۳۸٦ و ۳۸۷.

2 - Eugine Aubine.

۳- **اوبــن. اوژن: ایـران امـروز ۱۹۰٦ – ۱۹۰۷**، ترجمه علی اصغر ســـعیدی، تهران، زوار، ۱۳٦۲، صفحه‌های ۳۱۰ و ۳۱۱.

٤- برای مشـــاهده دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی در مورد جزیه اهل ذمه می‌توان به پیوست شـــماره ٤ «**دیدگاه های آیـت الله خمینی در مورد اهل ذمه در کتاب تحریرالوسـیله**»، در انتهای این کتاب مراجعه کرد.

در مقاله چشم‌اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی که توسط علی‌اکبر کلانتری در فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، منتشر شده است نویسنده پس از بررسی در مبانی فقه اسلامی جزیه و نگاه به دیدگاه‌های فقهای اسلامی، در پایان مقاله این‌گونه جمع‌بندی کرده است:

۱-«جزیه وظیفه‌ای است مالی، نسبت به اهل ذمه در برابر اقامت آنان در حوزه اقتدار اسلام، و جلوگیری از کشتن آنان.
۲- جزیه مالیاتی است مانند دیگر مالیات‌ها که در خدمت مصالح عمومی جامعه قرار دارد.
۳- جزیه جایگزین خدمت نظامی اهل ذمه و حضور در صحنه‌های جهاد و دفاع است.»

سپس در انتهای مقاله چنین نتیجه‌گیری شده است که با توجه به دلائل مشروع بودن جزیه مانند آیه ۲۹ سوره توبه «**حکومت اسلامی می‌تواند به گونه درخور، به دریافت آن [جزیه] بپردازد.**»[1]

او عملا برقراری دوباره نظام جزیه برای اهل ذمه را پیشنهاد می‌کند. باید توجه داشت که فصل‌نامه فقه اهل بیت، منعکس کننده نظرگاه‌های فقهای شیعه معاصر در جمهوری اسلامی است، که این فقها در عمل امروزه (سال ۱۳۸۷ شمسی/۲۰۰۸ میلادی) نظام حکومت جمهوری اسلامی را هدایت می‌کنند.

۱- **چشم‌اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی**، علی اکبر کلانتری.

فصل هفتم

لباس مخصوص و علامت‌های مشخصه اهل ذمه

لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در تاریخ

غیر مسـلمانان در کشورها و جوامع اسلامی در مقاطعی از تاریخ مجبور بودند که از نوع خاصی از لباس و یا پوشـش استفاده کنند و یا علامت مشـخصه‌ای را در روی لباس و یا کلاه خود داشته باشند، تا بدین وسـیله از مسلمانان متمایز باشند و مسلمانان بتوانند با این تفاوت‌ها آن‌ها را تشخیص دهند .

در پـاره‌ای از مواقع آن‌ها مجبور بودنـد که از لباس‌های خاصی استفاده کنند و یا لباس‌هایی به رنگ‌های مشخصی مانند عسلی (زرد) یـا آبی در بر کنند و یا اجبار داشـتند که وصله‌هایـی به اندازه‌های مشخص و رنگ‌های معینی بر روی سینه و یا در پشت و یا روی کتف خود بدوزند.

در قرآن آیه‌ای مشـخص نیامده و یا اشاره‌ای مستقیم نشده است که اهل ذمه باید لباسـی مخصوص بپوشند و یا علامت مشخصه‌ای بر لباس خود داشته باشند، ولی در طول تاریخ بنا به فتوای علما و یا

فرامین خلفا و یا امیران و یا سلطان و پادشاهان وقت این کار انجام گرفته است.

نخستین سندی که در آن اشاره شده است که اهل ذمه باید لباس‌های خاصی را بپوشند قوانین عمر می‌باشد، که به نام «**شروط العمریه**» معروف است. در صدر اسلام، در زمان عمرالخطاب خلیفه دوم (٦٣٧ تا ٦٤٤ میلادی/١٥ تا٢٣ قمری) هنگامی که سپاهیان عرب شام (سوریه فعلی) را تسخیر کردند، مسیحیان منطقه را مجبور کردند که قوانین ویژه‌ای را اجرا و از شرایط خاصی برای زندگی پیروی کنند. یکی از شرایطی که در این قوانین وجود داشت این بود که لباس، کلاه، عمامه و کفش مسیحیان باید با مسلمانان متفاوت باشد و آن‌ها نباید از نوع فرم موی سر و باز کردن فرق سر از مسلمانان تقلید کنند.[۱]

در سال ۲۳۵ قمری/۸۴۹ میلادی، متوکل خلیفه اسلامی (۸٤۷ تا ۸٦۱ میلادی) طی فرمانی که صادر کرد قوانین و محدودیت‌های زیادی برای اهل ذمه ایجاد کرد، او دستور داد که آن‌ها را از کارهای دولتی بیرون کنند و تعلیم کودکان‌شان را در مکتب‌های اسلامی ممنوع ساخت، بخشی از قوانینی که متوکل برای اهل ذمه وضع کرد در مورد نوع لباس و علامت‌های ویژه‌ای بود که اهل ذمه باید فقط از آن‌ها استفاده می‌کردند. متوکل دستور داد که تمام اهل ذمه عباهای عسلی بپوشند و زنار[۲] ببندند و بر روی کلاهی که بر سر می‌نهند، دو نوار آویزان کنند که رنگ نوارها با رنگ کلاه مسلمانان متفاوت باشد. غلامان اهل ذمه باید دو وصله بر لباس‌های خود می‌دوختند، یک وصله بر روی سینه و یک وصله دیگر در پشت لباس. اندازه وصله‌ها باید حدود چهار انگشت و به رنگ عسلی می‌بود اهل ذمه می‌بایستی از عمامه‌هایی به رنگ عسلی استفاده می‌کردند. روپوش زنان اهل ذمه هم باید به رنگ عسلی باشد. آن‌ها نباید کمر می‌بستند بلکه باید زنّار می‌داشتند. شاعر عرب علی‌بن‌فهم در زمینه فرمان متوکل شعری

---

۱ – **فرهمند. یونس**، **شروط العمریه**– معرفی متنی کهن در باب اهل ذمه، فصل نامه تاریخ اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۱.

۲ – زنار نوعی کمربند خاصی بود که مسیحیان بر کمر می‌بستند.

سروده که در آن به عسلی اشاره کرده است. او معتقد بود که علامت عسلی که اهل ذمه مجبور بودند بر روی لباس خود داشته باشند، نشانگر وجود فاصله بین هدایت یافتگان [مسلمانان] و گمراهان [اهل ذمه] است.

عسلی‌هایی که میان
هدایت‌یافتگان و گمراه این فاصله آورد.
عاقل را چه باک اگر بسیار شود
که بیشتر موجب بازگشت می‌شود.[1]

لباس ویا علامت مشخصه اهل ذمه در ادبیات ایران

علامت و یا وصله‌ای را که اهل ذمه مجبور بودند که روی لباس‌های خود بدوزند در ادبیات ایران به نام‌های مختلفی خوانده شده است. این علامت‌ها به نام‌های «**عسلی**»، «**یهودانه**» و یا «**غَیار**» نامیده شده است. در دوران قاجاریه به «**وصله جهودی**» مشهور بود. این علامت‌ها یا وصله‌ها باید طوری روی لباس دوخته می‌شد، که به آسانی قابل دیدن باشد و بتوان با دیدن آن، اهل ذمه را تشخیص داد. در آثار ادبی ایران می‌توان شواهدی را برای نوع لباس و این وصله‌ها و علامت مشخص به دست آورد، که نشان دهنده آن است که اهل ذمه در دوره‌هایی از تاریخ، مجبور به نصب این علامات بر روی لباس‌های خود بودند.

نخستین اشاره‌هایی که در ادبیات ایران به نشان و یا علامت بر روی لباس اهل ذمه شده است، شعری است که ایرانی دلسوخته‌ای

۱- **تاریخ طبری، جلد چهارم**، صفحات ۶۰۲۲ و ۶۰۲۳. برای مطالعه کامل جزئیات فرمان متوکل می‌توان به پیوست شماره ۵ در انتهای کتاب مراجعه کرد. شرح فرمان متوکل را هم می‌توان در دو منبع تاریخ ابن‌خلدون و تاریخ یعقوبی مطالعه کرد.
- **ابن خلدون. ابوظیر عبدالرحمان**: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۴، جلد دوم صفحه‌های ۴۲۷ و ۴۲۸.
- **احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی**: ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم سال ۱۳۶۶، صفحه ۵۱۵.

در دوران اولیه حمله اعراب به ایران و اشـــغال این سرزمین، به زبان پهلوی سروده و این شعر به وسیله استاد ملک‌الشعرای بهار به زبان دری ترجمه شده است. در این شعر به کلمه «**اَسلیک**» اشاره شده که اســـتاد بهار معتقد است که ممکن است فارسی کلمه عسلی باشد، که بمعنی وصله‌ای بود که زرتشتیان در آن روزگار اشغال، مجبور بودند بر روی لباس خود داشته باشند.

با وجود «اَسَلیک» خواستند ساو [خراج] گران
بنگـر کـه چـه افکنـد دروغ بدیـن جهـان[۱]

انوری شـــاعر قرن ششـــم ایران که در زمان سلطان سنجرزندگی می‌کرده در اشعار خود این گونه آورده است :

گاه می‌دوخت، یک را به کتف برعسلی
گاه می‌بسـت، یکی را میان بر زُنّار[۲]
کـرده دوش، یهـود را تهدیـد
احتسـاب سیاسـتش بـه غَیـار[۳]

در این اشـــعار مشخص شده است که یهودیان در آن زمان مجبور بودند که وصله عسلی بر کتف خود و یا وصله غیار را بر دوش خود داشـــته باشند و مســـیحیان زنار بر کمر ببندند. داشتن غیار بر روی لباس برای مجازات و یا تحقیر بکار می‌رفته است.

خاقانی شاعر قرن ششم می‌سراید:

فلـک را یهودانـه بـه کتـف ارزق
یکـی پـاره ای زرد، کتـان نمایـد[٤]

۱- **مقاله یک قصیده پهلوی، اســتاد ملک الشعرای بهار، مجله سخن**، سال دوم شماره ۸ شهریور سال ۱۳۲٤ ، صفحه های ۵۷۷ تا ۵۸۱.
۲- **دیوان انوری**، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷٦، صفحه ۱٦۷.
۳- **دیوان انوری**، صفحه ۱۸٦.
٤- **دیوان خاقانی**، ویراســته دکتر میرجلال‌الدین کزّازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵، جلد اول، صفحه ۲۱۸.

گردون، یهودانه، به کتف کبود خویش
آن زردپاره بین، که چه پیدا برافکند[۱]
«نخـل بــه جنبش آمـد، گرنه یهود شــد چرا
پــاره زرد بر کتِــف دوخت، بدان مُشَــهَّریَ[۲]**»**

خاقانی در مرثیه‌ای که برای امامِ ناصرالدّین ابراهیم می‌ســراید، می‌آورد:

«یهودآسا، غیاری دوز برکتف مسلمانان
اگرشان، بردراغیاردین، بینی به دربانی»[۳]

خاقانی در مدح مظفّرالدین قزل ارسلان می سراید:

«خوش خوش، چو یهود، پاره‌ی زرد
بــر ارزقِ[۴] **آسمــان زنــد صبــح»**[۵]

از این اشــعار مشــخص می‌گردد که در آن زمان یهودیان مجبور بودند وصله کتانی زرد رنگ بر کتف خویش بدوزند.

مسعود سعد سلمان می‌سراید:

تا یهودی گشــت باغ و، جامه‌ها پوشید زرد
می نیارد زند خواندن، زند واف، زند خوان[۶]

تشبیه زرد شدن رنگ‌های باغ به یهودیان اشارهِ به این نکته است که یهودیان در آن زمان مجبور بودند که لباس زرد رنگ بر تن کنند و یا وصله‌ای زرد رنگ بر لباس خود بدوزند.

۱– **دیوان خاقانی**، جلد اول، صفحه ۱۸۹.
۲– **دیوان خاقانی**، جلد اول، صفحه ۶۰۲. مُشهری: شهرت یافتن، مشهور بودن. جامه‌ای که برای زینت کناره‌ای به آن دوخته باشــند که رنگش مخالف رنگ جامه باشد. (فرهنگ فارسی سه جلدی عمید)
۳– **دیوان خاقانی**، جلد اول، صفحه ۶۱۷.
۴– اَزرَق: آبی، نیلگون، (لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی عمید)
۵– **دیوان خاقانی**، جلد اول، صفحه ۶۴۹.
۶– **گزیده اشــعار مسعود سعد**، به کوشش حسین لسان، تهران شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم ۱۳۷۸، صفحه ۱۷۶. تشبیه یهودی شدن باغ به جهت برگ‌های زرد پاییزی اســت که به غیار زرد رنگ یهودیان تشــبیه شده است. زند به معنی اوستا، متن کتاب مقدس زرتشتیان به کار رفته است. زند واف، به معنی بلبل است و زندخوان منظور خواننده کتاب زند. خواننده کتاب زند، زرتشتی بلبل (توضیح از صفحه ۳۵۷ کتاب).

ناصرخسرو به شمار زیاد یهودیان بلخ در دوران غزنویان اشاره می‌کند که به راحتی در آن دوران می‌زیستند، او می‌سراید:

«بـا جهـودان حسـن کنند بـه بلخ
ویـن خسـان، جملـه اهـل زنارنـد
وان کـه زنـار بـر نمـی بنـدد
همچـو من، روز و شـب بـه تیمارند
حرمـت امروز، مـر جهودان راسـت
اهل اسـلام و دیـن حـق، خوارند»[۱]

هم او می‌سراید:

«چون عسلی شـد زخانت زرد، چرا
بـا غزل دمـی به طبع چون عسـلی
«از غـزل و می چو تیر و گل نشـود
پشت چون چوگان، و روی چون عسلی»[۲]

تشـبیه صورت زرد رنگ را به عسلی ، نشـان دهنده آن است که یهودیـان در آن زمان لباس زرد رنگ می‌پوشـیدند یا وصله‌های زرد رنگ بر لباس خود داشتند و مسیحیان زنار بر کمر می‌بستند.

مجد همگر، شـاعر قرن هفتم هم اشاره می‌کند که در آن زمان در شهر موصل یهودیان مجبور بودند که علامتی زرد رنگ بر سر داشته باشند و مسیحیان هم زنار بر کمر ببندند.

«زیـن دو ملـت، بـه خطـه موصـل
هـر کـه را بینـی، صغـار و کبـار
یـا بـود بـر سـرش، علامـت زرد
یـا بـود بسـته در میـان زنـار»[۳]

این اشعار نشان دهنده آن است که شمار زیادی یهودی و مسیحی در آن دوران در شـهر موصل زندگـی می‌کرده‌اند و یهودیان علامتی زرد رنگ بر کلاه خود داشتند و مسیحیان زنار می‌بستند.

۱- **دیـوان ناصر خسـرو قبادیانی**، تنظیم و نظارت جهانگیر منصور، انتشـارات نگاه، تهران، ۱۳۷۵، صفحه ۱۸۳.
۲- **دیوان ناصر خسرو قبادیانی**، صفحه ۴۸۲.
۳- **دیوان مجد همگر**.

نظامی شاعر قرن ششم که در زمان اتابکان آذربایجان در نواحی گنجه در کشور آذربایجان امروزی به دنیا آمده است، می‌سراید:

«زرد قصب[۱] خاک به رسم جهود
کآب چوب موسی ید بیضا نمود»[۲]

سعدی می‌سراید:

«این حلاوت که تو داری نه عجب کز دستت
عسلی دوزد و زنّار ببند زنبور»[۳]

سعدی در غزلی دیگر می‌گوید:

«علم از دوش بنه وَر عسلی فرماید
شرط آزادگی آنست که بر دوش کنی»[٤]

شواهدی که آورده شد، نشان دهنده آن است که رنگ زرد علامت مشخصه یهودیان بود، که آنان مجبور بودند که لباس یا پوشاک زرد رنگ بر تن کنند و یا این که وصله‌ای زرد رنگ بر سینه و پشت و یا کتف خود بدوزند و یا به صورت نواری زرد رنگ بر روی کلاه خود نصب کنند. مسیحیان هم مجبور بودند که زنار بر کمر ببندند.

در سال ۱۰۸۵ میلادی، در زمان حکومت جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی، قوانین عُمَر یک بار دیگر به مرحله اجرا در آمد. در سال ۱۰۹۱ میلادی او دستور داد که زنان یهودی علاوه بر تکه پارچه مشخص شده بر لباس خود، باید کفش‌های دو رنگ بپوشند.

در تاریخ آمده است که در عهد حکمرانی ایلخانان مغول در زمان ارغون خان (حدود سال‌های ٦٩٥ قمری/١٢٩٦ میلادی) پس از این که سعدالدوله وزیر یهودی به قتل رسید، مسلمانان به کشتار یهودیان بغداد و سایر شهرهای ایران دست زدند. مسلمانان به تعقیب مسیحیان ویهودیان پرداختند، کلیساهای تبریز و اردبیل را ویران کردند. در آن

۱- قصب: جامه کتان نازک

۲- **دیوان نظامی گنجوی**، صفحه ۷۸۷.

۳- **کلیات سعدی**. بخش غزلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۳. صفحه ۵۲۱.

٤- **کلیات سعدی**، **فروغی**، بخش مواعظ، صفحه ۸۰٦.

زمان مسیحیان که زنار به کمر داشتند و یهودیان که با پارچه‌ای زرد رنگی که بر دور عمامه خود داشتند و بدین وسیله مشخص می‌شدند، جرات نداشتند در معابر ظاهر شوند.[1]

لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در عصر صفویه

عصر صفوی عصر اوج‌گیری تعصبات مذهبی است در این دوران مذهب شـیعه مذهب رسمی ایران می‌شود و پدیده جدیدی وارد نظام فکری ایرانیان شیعه شـده می‌شود و آن تفکر نجاست غیرمسلمانان است. این تفکر که در نظام فکری فقه شیعه وجود دارد در ایران پیاده می‌شود و باعث می‌گردد که جدایی غیر مسلمانان از مسلمانان معنای تازه‌ای به خود بگیرد. لباس مخصوص و یا وصله برای شناسـایی اهل ذمه وعدم تماس فیزیکی آنان بامسلمانان بکار گرفته می‌شود، که نجاست غیرمسلمانان به مسلمانان سرایت نکند.

دیدگاه‌های فقهای صفوی

نظرات شیخ بهایی

شـیخ بهاالدین عاملـی، معروف به شـیخ بهایـی (۹۵۳ تا ۱۰۳۰ قمـری/١٥٤٦ تا ١٦٢١میلادی) یکی از بزرگترین فقیهان شـیعه عصر صفوی اسـت او در زمان شـاه‌عباس اول زندگی می‌کرده و یکی از بزرگترین عالمان دربار او به شـمار می‌آمد. او قدرت و نفوذ بسیاری در دربار شـاه عباس اول داشـت. شـیخ بهایی مدتـی هم منصب شیخ‌الاسـلامی اصفهان را به عهده داشـت. کتاب جامع عباسی که بخش‌هایی از آن توسـط خود او نوشته شده است یکی از آثار بزرگ فقهی شیعه به زبان فارسی است. شیخ بهایی بخش‌هایی از این کتاب را به احکام اهل ذمه اختصاص داده است. او در این بخش نوع لباسی را که اهل ذمه باید بپوشـند مشخص و تاکید کرده است که اهل ذمه باید طوری لباس بپوشند که بتوان آن‌ها را از مسلمانان تشخیص داد. او می‌نویسد:

۲- **تاریخ مغول در ایران**، صفحه ۲۲۵ ، به نقل از ابن فوطی ۴۸۳.

«به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیز[متمایز] شوند به اینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد... و نصارا زنار بر میان ببندند و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز[متمایز] شوند.»[۱]

در زمان شاه‌عباس اول، ملا مردخای لاری،[۲] قصاب یهودی به علت اختلاف‌هایی که با جامعه یهودیان لار پیدا می‌کند از یهودیت برمی‌گردد و مسلمان می‌شود، او پس از مسلمان شدن نام ملامحسن لاری را بر خود می‌نهد و سپس اقداماتی بر ضد جامعه یهود انجام می‌دهد. او به نزد علمای شیعه می‌رود و از آنان فتوایی می‌گیرد که یهودیان مجبور بودند قوانینی را با ۱۸ ماده قبول و اجرا کنند. یکی از موارد این قوانین این بود که یهودیان مجبور شدند کلاهی با یازده شاخه، که هر شاخه آن یک رنگ بود بر سر گذارند و حدود سه زرع پارچه به دور سر خود بپیچند.[۳]

از دیگر مواد این قوانین این بود که بر پایین چادر زنان یهودی باید زنگوله‌هایی دوخته می‌شد که هنگام حرکت آنان مسلمانان آگاه شوند. سپس شاه‌عباس اول دستور داد که تمام یهودیان ایران باید از این نوع کلاه و پوشاک استفاده کنند. مشخص نیست که ملامحسن لاری فتوای اجرای این قوانین را از کدام یک از فقهای شیعه دوره شاه عباس اول گرفته است.

دیدگاه‌های محمدتقی مجلسی

محمدتقی مجلسی فقیه بزرگ شیعه (متوفی ۱۰۷۰ قمری/ ۱۶۶۰ میلادی) در زمان شاه‌عباس دوم زندگی می‌کرد. او مدتی منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان را هم به عهده داشت. محمدتقی مجلسی در حدود سال‌های ۱۰۶۵ قمری/۱۶۵۵ میلادی رساله‌ای به نام رساله

۱- **جامع عباسی**، صفحه‌های ۱۵۳ تا ۱۵۵.

۲- در زمان صفویه جامعه بزرگی از یهودیان در شهر لار، در نزدیکی شیراز زندگی می‌کردند. تاورنیه سیاح و تاجر فرانسوی در کتاب سفرنامه خود به این نکته اشاره کرده است. (سفرنامه تاورنیه، صفحه ۶۷۵)

۳- **تاریخ یهود ایران**- لوی، صفحه ۲۹۸، به نقل از کتاب انوسی بابایی‌بن‌لطف.

جهادیه می‌نویسد که طی آن وظایف و مقررات خاصی را برای اهل ذمه مشخص می‌کند. بخشی از رساله او اختصاص به نوع پوشاک اهل ذمه دارد. او در رساله خود آورده است که، مشاهده می‌کند، اهل ذمه در آن زمان از لباس مخصوص و یا علامت مشخصه‌ای استفاده نمی‌کنند که از مسلمانان متمایز گردند، در نتیجه بین آنان و مسلمانان تماس‌های بدنی ایجاد می شود که نجاست اهل ذمه به مسلمانان انتقال پیدا می‌کند. بنابراین او در این رساله فتوا می‌دهد که برای جلوگیری از انتقال نجاست به مسلمانان، اهل ذمه باید لباس‌شان با لباس مسلمانان متفاوت باشد. او فتوا می‌دهد که مسیحیان باید رنگ کبود بپوشند و یهودیان رنگ روناس نپوشند [به نظر می‌آید که بپوشند درست باشد]، یهودیان باید کلاه لاجوردی رنگ (آبی پررنگ) بر سر گذارند و از مندیل کلاه خود باید نواری رنگی بیاویزند و زنان آن‌ها هم باید زنگی به پا داشته باشند که در هنگام حرکت صدا کند تا مسلمانان از وجود آنان آگاه شوند. کفش‌های زنان اهل ذمه باید یک لنگه قرمز و لنگه دیگر زرد یا رنگ دیگر باشد. مردان و زنان آن‌ها باید انگشتری آهنین و یا مسی بر گردن بیاویزند،[۱] این قوانین برای یهودیان و مسیحیان تا مدتی اجرا می‌گردد.

دیدگاه‌های محمدباقر مجلسی

محمدباقر مجلسی از دیگر فقیهان بزرگ شیعه دوره صفوی است (متوفی ۱۰۹۰ قمری/۱۶۷۹ میلادی)، او اواخر دوره صفوی در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان‌حسین زندگی می‌کرده و در زمان این دو پادشاه منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان را هم بر عهده داشته است. او نقش بسیار موثری در ایجاد محدودیت‌ها و آزار اقلیت‌های مذهبی در آن دوران ایفا کرده است. او در رساله صواعق‌الیهود اشاره می‌کند که یهودیان باید لباس‌های به رنگ عسلی (زرد) در بر کنند و وصله‌هایی

۱ - **رساله جهادیه احکام اهل ذمه**، **محمد تقی مجلسی**، میراث اسلامی دفتر سوم صفحه‌های ۷۱۵ (متن کامل رساله جهادیه محمدتقی مجلسی را می‌توان در پیوست شماره ۲ در انتهای کتاب مطالعه کرد).

برای شناسایی در روی لباس‌های خود بدوزند. مسیحیان هم باید لباس‌های سیاه و کبود بپوشند و زنار بر کمر ببندند و حتی او می‌گفت گروهی از فقهای شیعه معتقد بودند که بهتر است آن‌ها کفش‌هایی با دو رنگ مختلف بر پای داشته باشند.

«سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان [اهل ذمه] شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان، که مشتبه به مسلمانان نشوند، چنان چه متعارف بوده است که یهودیان جامه عسلی می‌پوشیده‌اند و نصارا جامه‌های سیاه و کبود می‌پوشیده‌اند، و نصارا زنّار بر کمر بندند، و یهودان پارچه‌ای به رنگ دیگر بر روی جامه بدوزند که نمایان باشد. و بعضی گفته‌اند که مخالف کفش متعارف مسلمانان باشد بپوشند، یا آن‌که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن‌که یکی زرد باشد و دیگری سرخ و انگشتر آهن یا سرب یا مِس در گردن ببندند و در حمام زنگی به پا بندند که از مسلمانان ممتاز باشند، همچنین زنان ایشان باید که در لباس از زنان مسلمان ممتاز باشند با آن‌ها که مذکور شد یا غیر آن‌ها».[1]

هرچه که به اواخر عصر صفوی نزدیکتر می‌شویم محدودیت‌ها، فشار و آزار اقلیت‌های مذهبی بیشتر می‌شود و قوانین تازه‌تری بر ضد آنان وضع می‌گردد. در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که شاه سلطان حسین بنا به توصیه ملایان و به منظور خوار و خفیف کردن ارمنیان، فرمانی صادر کرد که ارمنیان باید:

«چاک گریبان خود را از پشت ببندند. بر شانه‌های‌شان کهنه گلیم اندازند وکلاه تکه پاره بر سر گذارند تا از مسلمانان متمایز شوند.»[2]

در دوران زندیه نیز، پس از دوران کریمخان زند، علیمردان‌خان بختیاری در حدود قلمرو حکمرانی خود دستور داد که ثروتمندان باید به فقرا کمک کنند و اگر هر یک از آنان از این فرمان سرپیچی کند،

---

۱ – **رساله صواعق‌الیهود، محمد باقر مجلسی**: کتاب بیست رساله فارسی صفحه‌های ۵۱۳ تا ۵۲۲. متن کامل رساله صواعق‌الیهود را می‌توان در پیوست شماره ۳ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

۲– **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۱۴۷.

بــرای مجازات و تحقیــر، مجبور بودند که وصلـــه‌ای ناهمرنگ مانند آن‌چه که یهودیان بر ســـینه خود دارند، بر جلوی لباس خود بدوزند.[۱] علیمردان‌خان، بدین وسیله می‌خواســـت خطاکاران را مجازات کند. این فرمان نشان دهنده آن است که یهودیان در آن دوران مجبور بودند که وصله‌ای برای شناسایی بر سینه خود داشته باشند.

لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در عصر قاجاریه

نظام مذهبی عصر قاجاریه، در عمل ادامه دهنده نظام عصر صفوی بــود و در نحوه رفتار و برخورد با اقلیت‌هـــای مذهبی، همانند دوران صفویه بود. همان محدودیت‌های عصر صفوی در دوره قاجاریه هم اجرا می‌شد.

در زمـــان محمدشـــاه قاجار در حـــدود ســـال ۱۲۶۳ قمری/۱۸۴۷ میلادی یهودیان مجبور بودند که علامت سرخ رنگی را بر روی سینه طرف راست لباس خود نصب کنند. در کتاب «**جهود کشان**» که رمانی است که داســـتان آن در آن روزگار روی داده است، نویسنده پیرمرد یهودی و دختر جوانی را توصیف می‌کند که علامت ســـرخ رنگی را به نشانه یهودی بودن بر روی لباس خود داشته‌اند.

«از علامت سرخ، که طرف راست سینه‌اش، روی ارخالیق [قبایی کوتــاه] قــدک [جامه رنگیــن ردای ابریشــمین] او چســبانده، و از خطوط ظریف صورتش معلوم بود که این‌ها یهودند.»[۲]

در جایی دیگری از کتاب آمده است که:

«لباس آن‌ها عبارت بــود از ارخالیق قدک، جبه دراز وکلاه پوش. فقط از همان علامت ســرخ، که روی ارخالیق‌ها چسبانده بودند، معلوم می‌شد که این‌ها جهود، واز طایفه [ای] هستند که خدا آن‌ها را لعن کرده [است].»[۳]

ســـیاحتگرانی که در قرن نوزدهم میلادی از ایران بازدید کرده‌اند،

۱- **رستم التواریخ**، صفحه‌های ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲- **رمان جهود کشـــان، از نویســـنده‌ای ناشناخته در عصر مشـــروطه**: تصحیح هارون وهومن، انتشـــارات کتاب ارزان، استکهلم سوئد، چاپ اول زمستان ۱۳۸۳/ فوریه ۲۰۰۵، صفحه ۵۳.

۳- **رمان جهود کشان**، صفحه ۱۰۵.

گزارش‌های تاسـف‌انگیزی از وضعیت زرتشـتیان در ایران داده‌اند. یکی از نکاتی را که آن‌ها به آن اشاره کرده‌اند، نوع پوشش و یا لباس خاصی بود که زرتشـتیان مجبور بودند در بر کنند. سـیاحتگران به محدودیت‌های خاصی که برای زرتشتیان وجود داشت اشاره کرده‌اند و نوشته‌اند که آن‌ها مجبور بودند تا سال ۱۸۸۵ میلادی کلاه‌های پاره بر سر گذارند و حق پوشیدن جوراب سفید را نداشتند. کفش‌هایشان باید به صورت مخصوص و بد شـکل باشد. رنگ لباسشان می‌باید قهوه‌ای، زرد یا خاکسـتری باشـد. شلوارهایشـان باید به صورت تنبان تا زیر زانو باشـد. آن‌ها نمی‌توانستند شـلوار بلند به پا کنند. زرتشـتیان حق استفاده از چتر را نداشـتند ونمی‌توانستند عینک به چشم خود بزنند. آن‌ها اجازه نداشتند انگشتری بر دست داشته باشند و کمربندشان باید از پارچه ضخیم زرد رنگ باشد و نمی‌توانستند از کمربند سفید استفاده کنند.[۱]

زرتشـتیان مقیم هند که به پارسـیان هند معروف هستند در قرن نوزدهم میلادی دارای موقعیت‌های سیاسـی - اجتماعی و اقتصادی مناسـبی در هند بودند. آنان به کمک همکیشـان خود در ایران آمدند و فرسـتادگانی به ایران گسیل داشـتند، مدارسی برای تعلیم تربیت کودکان زرتشـتی ایجاد کردنـد و بامقامات حکومتـی برای کاهش فشارها ومحدودیت‌های زرتشتیان مذاکراتی را آغاز کردند.

در عریضـه‌ای کـه وکلای انجمـن پارسـیان هندوسـتان بـه ناصرالدین‌شـاه می‌نویسـند، به محدودیت‌های زرتشـتیان اشاره می‌کنند و شکایت می‌کنند که مسلمانان اجازه نمی‌دهند که زرتشتیان لباس سـفید و نو بپوشـند و آنان را مجبور می‌کنند که لباس کهنه و پاره بپوشـند. آنان طی این عریضه از ناصرالدین‌شـاه درخواسـت می‌کنند که به این محدودیت‌ها خاتمه داده شود و از او می‌خواهند که فرمانی صادر کند که به حکام یزد و کرمان دستور داده شود که دیگر بعلت پوشیدن لباس سفید و نو مزاحم زرتشتیان نشوند. در بخشی از

۱- **سواد آموزی و دبیری در دین زرتشتی**، صفحه‌های ۱۶۱ و۱۶۲، به نقل از ناپیر ملکم (Napier Malcolm) در کتاب پنج سال در یک شهر ایران.

عریضه که به نوع پوشش زرتشتیان اشاره شده، چنین آمده است:

«فقره پنجم: این است که اگر این طایفه بخواهند لباس سفید و یا لباس نو بپوشند مانع می‌شوند وحال آن‌که لباس سفید پوشیدن به حکم مذهبی بر این طایفه واجب است. معذالک به ملاحظه میل اهل اسلام ترک کردند، ولی لباس نو پوشیدن را ترک نمی‌توان کرد زیرا که لباس ناچار پاره می‌شود و باز شخص لباس لازم دارد و تعجب در این است که نه در قرآن و حدیث ذکری هست که خارجه لباس نو نپوشد و نه به حکم عقل و مصلحت وجهی دارد، زیرا که پاکیزه بودن لباس رعیّت موجب شکوه دولت است و به عکس مندرس بودن لباس آن‌ها مایه شکست دولت و چون میل اقدس همایونی به آبادی و ترقی ایران است استدعا داریم که حکم محکم به عهده حکام یزد و کرمان صادر شود که کسی در باب لباس متعرض این طایفه نشود.[۱]

پروفسور ادوارد براون که خود در سال ۱۳۰۵ قمری/۱۸۸۷ میلادی در کرمان مهمان زرتشتیان بود به این نکته اشاره کرده است که زرتشتیان یزد و کرمان در آن زمان مجبور بودند که لباس زرد بپوشند و حق نداشتند که عمامه خود را محکم ببندند و طرز پیچیدن عمامه آن‌ها می‌بایست بامسلمانان متفاوت باشد.[۲]

پروفسور ویلیام جَکسُن[۳] ایران‌شناس امریکایی است که در سال ۱۹۰۳ میلادی از ایران بازدید کرده است، او اشاره می‌کند که حتی تا ده سال پیش از آن زمان هم زرتشتیان مجبور بودند که به سبک و شیوه‌ای لباس بپوشند که از مسلمانان متمایز باشند و شناخته شوند. آن‌ها حتی حق نداشتند که از چتر و عینک استفاده کنند و نمی‌توانستند جوراب سفید به پا کنند. او می‌نویسد:

«زرتشتیان همیشه مجبور بودند به سبک و شیوه‌ای لباس بپوشند که از مسلمانان باز شناخته شوند، و تنها حدود ده سال

۱- **عریضه وکلای پارسیان هند به ناصرالدین شاه**، ایران نامه مجله ایران شناسی، سال نوزدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، صفحه ۲۱۷، متن کامل این عریضه را می‌توان در پیوست شماره ٦ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

۲- **جامع المقدمات- باستانی پاریزی**، صفحه ۵۲۷، به نقل از یک سال درمیان ایرانیان.

3 - Williams Jackson

است که می‌توانند به هر رنگی که بخواهند، جز زرد، خاکستری و یا قهوه‌ای لباس در بر کنند، و پوشیدن جوراب سفید تا مدت‌های مدید ممنوع بود. استعمال عینک و بدست گرفتن چتر نیز در ظرف همین ده سال اجازه داده شده، و حتی اکنون گبران حق ندارند که در خیابان‌ها و کوچه‌ها سوار بر اسب و یا چهارپای دیگر شوند، یا به حمام‌های عمومی روند.»[۱]

یکی از هدف‌ها و اعتقادهای گروهی از فعالان غیرمذهبی نهضت مشروطیت در ایران، آزادی و برابری تمام ایرانیان بدون در نظر گرفتن نوع دین و مذهب آنان بود. آنان به برابری تمام ایرانیان باور داشتند. در زمان مشروطیت و پس از آن، محدودیت‌های پوششی زرتشتیان و یهودیان برداشته شد و آن‌ها می‌توانستند مانند مسلمانان لباس بپوشند و دیگر مجبور نبودند وصله‌هایی بر لباس و یا نواری بر روی کلاه خود داشته باشند. اوژن اوبن (Eugine Aubine) که بین سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ میلادی پس از استقرار مشروطیت، وزیر مختار فرانسه در ایران بود اشاره می‌کند که لباس یهودیان مانند لباس سایر ایرانیان است و دیگر یهودیان مجبور نبودند که لباس خاصی را در بر کنند و یا این که وصله‌های سرخ یا زرد در روی لباس خود داشته باشند.[۲] در عمل پس از مشروطیت، یهودیان و زر تشتیان و مسیحیان مانند مسلمانان لباس می‌پوشیدند.

با این که پس از انقلاب مشروطیت، محدودیت نوع لباس و بسیاری دیگر از قوانین سخت از روی اقلیت‌های مذهبی برداشته شد و مساوات و برابری برای تمام ایرانیان تا حدودی عملی گردید، ولی گروهی از روحانیون شیعه در آن زمان مخالف برابری و مساوات تمام ایرانیان بودند و قوانین لباس را جزئی از قوانین مذهبی اسلامی می‌دانستند و معتقد بودند که باید غیر مسلمانان از لحاظ نوع لباس با مسلمانان متمایز باشند. از جمله این روحانیون آقا سیدیحیی از علمای سرشناس آن دوران یزد بود. او در مجلس انتخاب نماینده دوم یزد در مجلس

۱- **جکسن. ویلیامز**: **سفرنامه ویلیام جکسن**، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۵۷ چاپ دوم، صفحه ٤٢٤.

۲- **اوبن. اوژن**: **ایران امروز**، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ١٣٦٢، صفحه ٣١١.

شورای ملی می‌گوید:

«آقا سید یحیی

... نگذارید زردشتی‌ها غالب شوند، زیرا می‌شنوم یکی از فصول قوانین مجلس مساله مساوات است، باید در یزد زردشتی خفیف و خوار باشـد، بروید به تهران و به اهل مجلس حالی کنید که یزد سـوای سـایر بلاد ایران است. مثلا می‌شـنوم در شهرهای داخله زردشـتی‌ها سوار بر اسـب و قاطر می‌شوند. البسه فاخر و الوان می‌پوشـند، کلاه به سـر می گذارند این کارها خلاف شرع است. زردشتی باید قبای کرباس (مله) بپوشد، عمامه کرباس (مله) به سر بگذارد اگر متمول باشد.»[1]

همین مشـکل در آن دوران در اصفهان هم دیده می‌شـود. پس از استقرار مشـروطیت در ایران، انجمن ولایتی اصفهان در سال ۱۳۲٤ قمری/ ۱۹۰٦ میلادی در عمارت چهلستون اصفهان افتتاح می‌شود. این انجمن به مرجع تصمیم‌گیری و اداره اصفهان تبدیل می‌گردد. عده‌ای از صنف پارچه‌فروشـان اصفهان در این انجمن حاضر می‌شـوند و شـکایت می‌کنند که یهودیان دستفروش به منازل مسلمانان مراجعه می‌کنند و پارچه‌های خود را به فروش می‌رسـانند، که این عمل آنان باعث فساد می‌شود. پس از جلساتی که در منزل حاج محمد کازرونی و به ریاسـت اوتشـکیل گردید، دستور داده می‌شـود که از این پس یهودیان حق فروش اجناس خود در اصفهان و تا شعاع دو فرسخی آن شهر را ندارند و در ضمن یهودیان را مجبور می‌کنند که متعهد شوند که «**زنان آنان روبند نزنند که شـبیه مسـلمانان شـوند و از جهت وضع لباس شبیه مسلمانان نباشند.**»[2]

در عصر پهلوی لباس اقلیت‌های مذهبی شبیه لباس مسلمانان بود

۱- **روزنامه صوراسـرافیل**، **شماره ۱۷**، پنجشنبه ۱٤ شوال ۱۳۲٦ قمری/ ۲۱ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ٤، صورت مجلس ونطق اهالی یزد برای انتخاب وکیل.

۲- این مطلب در تاریخ سـپتامبر ۲۰۰٤ در تارنمای اینترنتی اصفهان به نشانی زیر دیده شده است:

http://www.isfahan.us/isfahan[t٤١].htm

و آن‌هـــا دیگر مجبور نبودند از لباس‌های مخصوص و یا از رنگ‌های مشخصی استفاده کنند و یا نشانه یا علامت خاصی را بر روی لباس خود داشته باشند.

در انتها بی‌مناسبت نیســـت که دیدگاه‌های آیت‌الله روح‌الله خمینی درمورد لباس و پوشش اهل ذمه آورده شود.

آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوســیله خود اشاره می‌کند که اهل ذمه را باید مجبور کرد که لباسی متفاوت از لباس مسلمانان بپوشند. او معتقد بود که آن‌ها باید از نظر شکل موی سر بامسلمانان متفاوت باشند. او این تفاوت را عاملی برای عزت مسلمانان و خوار کردن اهل کتاب به حساب می‌آورد. او معتقد بود که این کار از آن روی باید انجام گیرد که اهل کتاب مجبور شوند که از روی رغبت و یا از روی ترس و اجبار مسلمان شوند. او در این مورد می‌نویسد:

«مساله ۷ - برای حاکم مسلمین سزاوار آنست که وقتی بین خود واهل کتاب عقد ذمه می‌بندد تمامی آن چه که مایه رفعت مســلمین و عزت آنان و خواری اهل کتابســت و مسلمانان از آن قید و شرط سود می‌برند را در ضمن عقد شرط کند، اگر شرطی باشد که باعث می‌شود اهل کتاب به اسلام در آیند حال چه از رغبت و چه از ترس آن شــرط را در ضمن عقد اشــتراط کند که یکی از آن‌ها اینست که محکوم‌شـــان کند بـــه این که از نظر لباس و موی ســر و صورت و ســوار بر مرکب شــدن و نام‌گذاری خود از مسلمانان متمایز کنند (بطوری که هر ناشناسی فلان فرم لباس یا فلان فرم آرایش موی سر و صورت یا فلان سواری یا فلان نام و کنیه را در کسی ببیند بفهمد که آن شخص یا یهودی است یا نصرانی)»[1]

۱- **تحریر الوسیله، روح الله خمینی**، جلد چهارم، بخش گفتار در شرایط اهل ذمه مساله شماره ۷. برای مشاهده عقاید آیت‌الله روح‌الله خمینی در مورد اهل ذمه می‌توان به پیوست شماره ٤ درانتهای کتاب مراجعه کرد.

فصل هشتم

طهارت و نجاست غیر مسلمانان

نجس شمردن غیر مسلمانان یکی از بزرگترین مشکلات و تحقیرهایی بوده است که در طول قرن‌ها در ایران بر اقلیت‌های مذهبی بخصوص یهودیان و زرتشتیان وارد می‌شده است. در این بخش سعی می‌گردد ریشـــه‌های این فکر مورد مطالعه قرار گیرد و دیدگاه‌های فقه شیعه و اهل سنت در این باره بررسی گردد.

دیدگاه‌های فقه اسلامی در مورد نجاست غیر مسلمانان

فقه اسلامی بر مبنای آیه ۲۷ سوره توبه قرآن، بخشی از انسان‌ها و غیر مسلمانان را که مشرک می‌نامد را، نجس می‌شمارد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاَ یَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاء إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

ای کســانی که ایمــان آورده‌اید محققاً بدانید که مشــرکان نجس و پلیدند و بعد از این سال نباید قدم به مسجدالحرام گذارند و اگر در اثر

دور شدن تجارت وثروت آن‌ها از شما از فقر می‌ترسید خدا شما را به فضل و رحمت خود از مشرکان بی‌نیاز خواهد کرد که او داناست و در کمال عنایت وحکمت است.[۱]

در سال نهم هجری، حضرت محمدابن‌عبدالله پس از قتل‌عام دو قبیله یهودی بنی‌قریظه و بنی‌نضیر، اسرای آنان را در مسجدالنبی جای داد. آن‌گاه این آیه بر حضرت نازل شد.[۲] از آن پس مسلمانان مشرکان را نجس دانستند و اجازه ندادند غیر مسلمانان وارد مسجد النبی شوند.

تعریف مشرک

طبق تعریف مشرکان در فقه اسلامی، بخشی از مشرکان کسانی هستند که به خداوند اعتقاد ندارد و یا وجود دیگری را با خدا شریک قرار می‌دهد. از نظر تمام مذاهب اسلامی، با در نظر گرفتن استثناهایی، انسان‌هایی که یهودی، زرتشتی و یا مسیحی نیستند و جزو یکتاپرستان نیستند، آن‌ها در زمره مشرکان بحساب می‌آیند.

از این نقطه به بعد فقه اسلامی بدو بخش تقسیم می‌گردد. فقه اهل سنت یهودیان و مسیحیان را مشرک نمی‌داند، ولی فقه شیعه دوازده امامی یهودیان و مسیحیان را هم جزو مشرکان بحساب می‌آورد.

دلایل فقه شیعه به مشرک بودن یهودیان ومسیحیان

فقه شیعه یهودیان ومسیحیان را مشرک می‌داند. فقهای شیعه به آیه ۲۹ سوره توبه قرآن استناد می‌کنند که در آن آمده است که:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ...»[۳]

«و یهودیان گفتند عُزَیر پسر خداست، و مسیحیان گفتند مَسیح پسر خداست ...»

۱- **آیه ۲۷ سوره توبه قرآن**، ترجمه فارسی این آیه بر گرفته از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای است، قرآن، تهران، انتشارات پیراسته، ۱۳۸۰ چاپ یازدهم.

۲- **نجفی. محمد حسین: مقاله ورود کافران به مساجد واماکن مقدس**، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۱۰

۳- **آیه ۲۹ سوره توبه قرآن** .

با استناد به این آیه فقهای شیعه ادعا می‌کنند که چون مسیحیان حضرت مسیح را پسر خدا می‌خوانند و یهودیان می‌گویند که عُزَیر (عِزرا) پسر خداست،[۱] آنان برای خدا شریک قائل شده‌اند، در نتیجه مشرک هستند و چون در قرآن آمده است که مشرکان نجس هستند، در نتیجه آن‌ها هم نجس می‌باشند.

تقسیم‌بندی نجاست در فقه شیعه

در فقه شیعه نجاسات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- نجاست ظاهری

عبارت است از آلودگی‌های جسمانی. کثافت‌های ظاهری، در برابر نظافت و پاکیزگی

۲- نجاست شرعی

بر مبنای فقه شیعه برخی از عوامل و آلودگی‌ها باعث نجاست شرعی لباس و بدن نمازگزار می‌شود، که با به جا آوردن کارهایی مانند غسل، آن آلودگی‌ها برطرف می‌گردد و شخص می‌تواند نماز خود را به جا آورد و یا وارد مسجد شود. برخی از عواملی که باعث نجاست شرعی می گردند عبارتند از: بول (ادرار)، مدفوع، منی، مردار، خون، سگ، خوک، کافر، شراب، عرق حیوان نجاست خوار.[۲]

۳- نجاست ذاتی

عبارت است از پلیدی روحی و خبث باطنی انسان نجس.

مشاهده می‌شود که آلودگی ظاهری و کثیفی لباس و بدن مانع

۱- در منابع مذهبی یهود هیچ شواهدی وجود ندارد که یهودیان ادعا کرده باشند که عزرا پسر خداست.

۲ - فقه‌های شیعه بخشی یا تمام این عوامل را باعث نجاست شرعی می‌دانند، (برای مشاهده جزییات بیشتر می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد).

- توضیح المسائل آیت الله سیستانی بخش نجاسات
- توضیح المسائل آیت الله روح الله خمینی بخش نجاسات
- توضیح المسائل آیت الله عبدالکریم اردبیلی بخش نجاسات مساله ٦٨

ورود مسلمانان به مسجد نمی‌شـــود. عوامل دومی که باعث نجاست شخص مسـلمان می‌شود، نجاسات شرعی اســت که با آلوده بودن به آن‌ها شـــخص نمی‌تواند وارد مسجدالحرام گردد و باید آن نجاسات شرعی حتماً برطرف گردد تا شخص بتواند وارد مسجدالحرام شود. ولی عاملی که باعث می‌شـــود شـــخص غیر مســـلمان بدون داشتن نجاسات ظاهری و شـــرعی نتواند وارد مســـجدالحرام شود، بر طبق دیدگاه‌های فقه شیعه، نجاســـت روحی، باطنی و عقیدتی انسان غیر مسلمان است.

تقریباً اکثریت قاطع فقهای شیعه به نجاست اهل کتاب فتوا داده‌اند و این فتوا آن‌قدر شهرت یافته است که گاهی از آن اجماع شیعه (اجماع به معنی موردی اســـت که اکثر فقهای شـــیعه در آن اتفاق نظر دارند) تلقی می‌گردد.[1] شاید نتوان کتابی از فقهای شیعه را یافت که آنان رای بر نجاست کافران بویژه مشرکان نداده باشند.[2]

فقیهان شیعه که به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند

فقیهان شیعه زیر، رای به نجاست اهل کتاب داده‌اند:

۱- شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ قمری)	در فقه الرضا
۲- سید مرتضی (متوفی ٤٣٦ قمری)	در الانتصار
۳- ابی‌الصلاح الحلبی (متوفی ٤٤٧ قمری)	در الکافی
٤- شیخ طوسی (متوفی ٤٦٠ قمری)	در المبسوط، النهایة، التبیان
۵- ابن براج (متوفی ٤٨١ قمری)	در جواهر الفقه

۱- **زمانی. محمد حسین: طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه ۲۲۲.
۲- **عابدینی. احمد: ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه اجماع**، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷ صفحه ۱۳۱.

۶- طبرسی (متوفی ۵۴۸ قمری)	در مجمع البیان
۷- سعید راوندی (متوفی ۵۷۳ قمری)	در فقه القران
۸- ابن زهره (متوفی ۵۸۵ قمری)	در عنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع
۹- ابی حمزه طوسی (متوفی ۵۸۰ قمری)	درالوسیلةالی‌نیل‌الفضلة
۱۰- ابی الحسن صهرشتی	در اصباح الشیعه بمصباح الشریعه
۱۱- محمد ابن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ قمری)	در السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی
۱۲- علاءالدین حلبی	در اشارة السبق الی معرفة الحق
۱۳- المحقق الحلی اول (متوفی ۶۷۶ قمری)	در المختصر النافع
۱۴- یحیی ابن سعید الهذلی (متوفی ۶۹۰ قمری)	در الجامع للشرائع
۱۵- حسن ابن یوسف علامه حلی (متوفی ۷۲۶ قمری)	در قواعد الاحکام، تحریر الاحکام، ارشاد الاذهان، تذکرة العلماء
۱۶- الشهید اول محمد المکی (شهید ۷۸۶ قمری)	در اللمعة الدمشقیة والدروس الشرعیه
۱۷- الشهید الثانی زین الدین (شهید ۹۶۵ قمری)	در الروضة البهّیة
۱۸- المحقق الثانی الکرکی (متوفی ۹۴۰ قمری)	در جامع المقاصد فی شرح القواعد
۱۹- احمد مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳ قمری)	در مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان
۲۰- میرزا محمد مشهدی (متوفی ۱۱۲۵ قمری)	در کنزالدقائق
۲۱- یوسف البحرانی	درالحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة

۲۲-	الحسنی العاملی (متوفی ۱۲۲٦ قمری)	در مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة
۲۳-	سید علی طباطبایی (متوفی ۱۲۳۱ قمری)	در ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل فی شرح النافع
۲۴-	محمد حسین النجفی (متوفی ۱۲٦٦ قمری)	در جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام
۲۵-	شیخ مرتضی الانصاری (متوفی ۱۲۸۱ قمری)	در کتاب الطهاره
۲٦-	ملا احمد نراقی (متوفی ۱۳٤۵ قمری)	در مستند الشیعه
۲۷-	محمد حسین کاشف الغطاء (متوفی ۱۳۷۳ قمری)	در کشف الغطاء
۲۸-	فاضل هندی	در کشف اللثام عن قواعد الاحکام
۲۹-	سید محمد کاظم یزدی	در العروة الوثقی
۳۰-	محمد تقی شیرازی	در النخبه
۳۱-	سید ابوالحسن اصفهانی	در وسیلة النجاة و ذخیرة العباد
۳۲-	سید حسین بروجردی	در رساله توضیح المسائل
۳۳-	سید محسن حکیم (متوفی ۱۳۹۰ قمری)	در مستمسک العروة الوثقی
۳٤-	سید محمود هاشمی رییس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی	در رساله علمیه به نام ذخیرة المومنین
۳۵-	سید احمد خوانساری (متوفی ۱٤۰۵ قمری)	در جامع المدارک فی شرح المختصر النافع
۳٦-	محمدتقی آملی	درمصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی
۳۷-	روح الله خمینی	در «تحریر الوسیله» و «الطهاره»
۳۸-	محمد رضا گلپایگانی	در «توضیح المسائل» و «مجمع المسائل»

۳۹- محمدعلی اراکی	در «رساله عملیه» و «تعلیقه بر عروه»
۴۰- محمدتقی شیرازی	در رساله عملیه[۱]
۴۱- محمدتقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰ قمری)	در رساله جهادیه - احکام اهل ذمه[۲]
۴۲- محمدباقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۰ قمری)	در رساله صواعق الیهود[۳]
۴۳- شیخ فضل‌الله نوری (بدار آویخته شده در ۱۳۲۶ قمری)	در رساله حرمت مشروطه[۴]

اگر به صورت بلند فقهای شیعه که رای به نجاست اهل کتاب داده‌اند نگاه شود، مشـــاهده می‌گردد که اکثریت فقیهانی که به نجاست اهل کتاب اعتقاد دارنـــد، تا قرن دهم هجری که صفویه در ایران به قدرت رسیدند ایرانی نبودند و این نوع تفکر پس از به قدرت رسیدن صفویه توســـط علمای شـــیعه عرب، بخصوص علمای وارداتی از جبل‌عامل لبنان، وارد نظام فکری ایرانی شـــیعه شـــده، گردید. این نوع فکر با اندیشه ایرانی ارتباطی ندارد و یک عامل وارداتی عربی است.

دیدگاه‌های گروهی از فقیهان شیعه در مورد نجاست اهل کتاب

شیخ صدوق:

متولد در قم (متوفی در ۳۸۱ قمری/۹۹۱ میلادی)

- **«و هنگامی که مســلمان و یهودی و نصرانی بر سر حوض جمع شدند، اول مسلمان غسل می کند.**
- **وضو از آب زیاد آمده از مصرف جنب (آن که بر وی غسل واجب شده باشد بسبب آمیزش جنسی یا خروج منی) و حائض (زنی که**

۱- ردیف‌های ۱ تا ۴۰ این لیست از کتاب «**طهارت و نجاست اهل کتاب**» گرفته شده است، صفحه های ۲۲۸ تا ۲۳۰.

۲- **رساله جهادیه - احکام اهل ذمه**، محمدتقی مجلسی.

۳- **رساله صواعق الیهود**، محمدباقر مجلسی.

۴- **رساله حرمت مشروطه**، شیخ فضل‌الله نوری.

دوران عادت ماهیانه خود را طی می‌کند) اشکال ندارد.
- وضو با نیم خورده [منظور از نیم خورده آبی است که آنان از آن آب نوشیده‌اند و یا وضو گرفته اند] یهودی، نصرانی، ولدزنا، مشرک، و هر مخالف اسلامی جایز نیست.»[۱]
- «در چند جای نماز مخوان، مقابل عکس، در لباس آهنین، در لباس آلوده به شراب، در لباس سیاه رنگ، روی بوریا و فرشی که یهود و نصارا بافته‌اند.»[۲]

سید مرتضی:

(متوفی ٤۳٦ قمری/ ۱۰٤٤ میلادی)
- «از اموری که جزء منفردات امامیه [شیعه] است. قایل شدن نجاست نیم خورده یهودی و نصرانی و هر کافر است. و همه فقها [علمای اهل سنت] در این مساله با ما [شیعیان] مخالفند ...دلیل درستی رای ما، افزون اجماع شیعه، آیه «انما المشرکون نجس»است.[۳]

شیخ طوسی:

متولد در طوس خراسان[٤] (متوفی٤٦۰ قمری/۱۰٦۸ میلادی)
- آب حمام... تا مادامی که ندانی در آن چیز نجس وجود دارد بر پاکی خود باقی است، ولی اگر دانستی که در آن چیز نجس وجود دارد، یا یهودی، نصرانی، مشرک، دشمن اهل بیت و کافران و مانند آنان، خود را در آن وارد کرده‌اند، به کار بردن آن آب به هیچ

۱- **ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.**
۲- **طهارت و نجاست اهل کتاب،** صفحه ۲٥٦.
۳- **عابدینی. احمد، بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان:** کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷ صفحه ۱۱.
٤ - شیخ طوسی در سال ۳٥٥ قمری/ ۹٦٦ میلادی در خراسان تولد یافت ولی پس از تحصیلات مقدماتی به بغداد نزد شیخ مفید بغدادی رفت و اکثر اوقات خود را با او بسر برده است. شیخ طوسی عملا پرورش یافته شیخ مفید بوده و پس از مرگ شیخ مفید، او بیست و سه سال در خدمت سید مرتضی دیگر فقیه شیعه عرب بوده است. برای مشاهده لیست استادان عرب شیخ طوسی می‌توانید به مقاله "شخصیت علمی و مشایخ شیخ طوسی" نوشته استاد سید عبدالعزیز طباطبایی مراجعه کنید. این مقاله در دفتر دوم مجموعه میراث اسلامی ایران دفتر دوم سال ۱۳۷٤ صفحه‌های ۳٦۱ تا ٤۱۲ انتشار یافته است.

روی جایز نیست.[۱]

– به کار بردن ظرف‌های مشـرکان چه غیر اهل ذمه و چه اهل ذمه جایز نیست.[۲]

– اسـتعمال ظرف‌های مشـرکان، چه اهل ذمه و چه غیر اهل ذمه، جایـز نیسـت ... به دلیل قول خداوند «انما المشـرکون نجس» که چون حکم به نجاسـت آنان کرده، واجب اسـت هر چـه که با آنان برخورد می‌کند نجس باشد. این مطلب نزد شیعه اجماعی است و احتیاط هم اقتضا می‌کند که ظرف‌های آنان را نجس بدانیم.[۳]

– اسـتعمال نیم خورده همه مخالفان اسـلام هـر گونه کافری که باشـند و همچنین نیم‌خورده دشمنان اهل بیت پیغمبر اکرم جایز نیست.[٤]

–غذایـی که بعضی از کافران، با دسـت خود و با مباشـرت خود درست می‌کنند، خوردنش جایز نیست، چون آنان نجسند و غذا به خاطر مباشرت آنان نجس می‌شود.[۵]

– دلیـل ما (ممنـوع بودن کافران از ورود به مسـاجد) این سـخن خداوند است که «ای مومنان، مشرکان نجسند از این سال به بعد، نزدیک مسـجدالحرام نشـوند» خداوند آنان را محکوم به نجاسـت کرده است. وقتی ثابت شد نجسند، روا نیست وارد هیچ مسجدی شـوند. زیرا خلاف نیسـت که مسـاجد باید از ناپاکی‌هـا به دور باشند.[٦]

– اگـر سـگ یا خوک یا شـغال یا روبـاه یا موش یـا وزغ در حال رطوبـت به لباس انسـان بخورد، شسـتن آن مقـدار لباس واجب اسـت... و هم‌چنین است اگر دسـت انسان با یک ذمی یا ناصبی ملاقات کند.[۷]

علامه حلّی:

– همـه کافران نجس‌انـد و این نظر تمام علمای ماسـت و تفاوتی

۱– ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.
۲– ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.
۳– بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.
٤ – بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.
۵– بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.
٦– ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.
۷– طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه‌های ۲۵٦ و ۲۵۷.

ندارد که این کافران اهل کتابند و یا کافر حربی یا مرتد باشند.[۱]

شیخ مفید:

متولد در بغداد (متوفی ٤١٣ قمری/ ١٠٢٢ میلادی)

– **پاکیزه کردن خود، با نیم خورده کافران، مشرک، یهودی، نصرانی، مجوسی، و صائبین، جایز نیست و نیم خورده آنان آن آبی است که از آن آب نوشیده‌اند یا وضو گرفته‌اند، یا با دست و بدن لمس کرده‌اند، زیاد بیاید و پاکیزه کردن خود با نیم خورده سگ و خوک جایز نیست، ولی با نیم خورده گربه اشکال ندارد چون نجس نیست.**

– **هنگامی که کافر با مسلمان دست داد و دست او به واسطه عرق یا غیر عرق آن تر بود، دست خود را می‌شوید و اگر تری در کار نبود دست خود را بدیوار یا به خاک می‌کشد.**

– **هم غذا شدن با مجوسی [زرتشتی] جایز نیست و به کار بردن ظرف‌های آنان هم پیش از شستن جایز نیست.**[۲]

شیخ مفید در «**رساله تحریم ذبایح اهل کتاب**» خوردن گوشت ذبح شده توسط اهل کتاب را تحریم کرده است.

جواهر کلام:

– «**نجس بودن اهل کتاب، شعار شیعه است، به گونه‌ای که علمای اهل سنت و زنان و عوام آنان هم می‌دانند، بلکه خود اهل کتاب هم، خبر از چنین حکمی دارند، تا چه رسد به علمای شیعه. افزون بر اجماع، آیه قرآن هم بر نجس بودن آنان دلالت می‌کند...**»[۳]

محمدباقر مجلسی:

متولد در ایران، در اواخرعصرصفوی (متوفی ١١١٠ قمری/١٦٩٨ میلادی)

او از قول امام موسی نقل می‌کند که:

---

۱ – بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.
۲– ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.
۳– ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.

– «مسلمان نباید که با گبر در یک کاسه چیزی بخورد و یا با او در یک فرش بنشیند یا با او مصاحبت کند.
– اگر با ایشان مصافحه [دست دادن] کنی از زیر جامه مصافحه کن و اگر دست تر بدست او رسد دست را بشوی. اگر با اهل ذمه یعنی جهودان یا ترسایان یا گبران مصافحه کنی دست را بخاک یا دیوار بمال... دست به خاک یا دیوار مالیدن در صورتی است که دست مسلمان و ایشان هیچ یک تر نباشد... و از امام محمدباقر منقول است که اگر کسی با گبری مصافحه کند دستش را بشوید.»[1]

آیت‌الله محمد حسینی شاهرودی:

در سایت شخصی او در بخش «پاسخ استفتائات شرعی – احکام طهارت» آمده است:

«سوال (۳۳): آیا کافر کتابی پاك است یانجس؟
جواب: اظهر نجاست آن‌ها است.»

در بخش «احکام نجاسات» او آمده است:

«سوال (۵۵): نظر برخی از فقهاء اینست که نصاری (مسیحیان) نجس‌اند و حکم نجاست بر آن‌ها جاری است و نظر برخی دیگر همچون آیة‌الله حکیم بر طهارت آن‌ها است، نظریه آن حضرت چیست؟
جواب: اخبار در باره طهارت و نجاست اهل کتاب مختلف است، و ترجیح با اخبار نجاست است که مطابق مشهور و مخالف عامه است.
سوال (۵۷): اهل کتاب (یهود نصاری) که پیامبری محمد صلی‌الله علیه وآله را قبول ندارند، نجس‌اند یا پاك؟
جواب: اقوی نجاست است.»[2]

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی:

«سوال ۳۲۸: لطفاً به سوالات زیر پاسخ فرمائید:
۱ – معاشرت و همنشینی و دست دادن دانش‌آموزان مسلمان با دانش‌آموزان پیرو فرقه گمراه بهائیت، اعم از این که دختر باشند

۱– **مجلسی. محمد باقر، حلیه المتقین**: تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۸ ، صفحه ۲۶۰.
۲– تارنمای اختصاصی آیت‌الله محمد حسینی شاهرودی.

یا پسر، مکلّف باشند یا غیر مکلّف، در داخل مدرسه یا خارج از آن، در دوران ابتدائی، متوسطه و پیش دانشگاهی، چه حکمی دارد؟
۲ - رفتار استادان و مربیان با دانش‌آموزانی که بهائی بودن خود را آشکار می‌کنند و یا یقین داریم که بهائی هستند، چگونه باید باشد؟
۳ - استفاده از وسایلی که همه دانش‌آموزان از آن‌ها استفاده می‌کنند مانند شیر آب آشامیدنی، شیر توالت و آفتابه آن، صابون و مانند آن، با این که علم به مرطوب بودن دست و بدن داریم، چه حکمی دارد؟
جواب : همه پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست هستند و در صورت تماس آن‌ها با چیزی، مراعات مسائل طهارت در رابطه با آن‌ها، نسبت به اموری که مشروط به طهارت است، واجب است. ولی رفتار مدیران و معلمان و مربیان با دانش‌آموزان بهائی باید بر اساس مقررات قانونی و اخلاق اسلامی باشد.

سوال ۳۵۰: بهائیان بسیاری در اینجا کنار ما زندگی می‌کنند که رفت و آمد زیادی در خانه‌های ما دارند. عده‌ای می‌گویند بهائی‌ها نجس هستند و عده‌ای هم آن‌ها را پاک می‌دانند. این گروه از بهائی‌ها اخلاق خوبی از خود آشکار می‌کنند، آیا آن‌ها نجس هستند یا پاک؟
جواب: آن‌ها نجس و دشمن دین و ایمان شما هستند، پس فرزندان عزیزم جداً از آن‌ها بپرهیزید.»[1]

ممنوعیت ورود غیرمسلمانان به مساجد

اکثر به اتفاق فقیهان شیعه اعتقاد دارند که غیرمسلمانان اجازه ورود به مسجدالحرام را ندارند. حتی غیر مسلمانان نمی‌توانند وارد مساجد و سایر اماکن مقدسه مسلمانان شوند. این ممنوعیت نه تنها شامل کافران می‌شود، بلکه اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و

۱- تارنمای شخصی آیت‌الله خامنه‌ای به آدرس:
http://www.khamenei.ir
این پرسش وپاسخ در ماه ژانویه ۲۰۰۷ در این تارنما مشاهده شده است. بخش احکام واستفتائات، قسمت طهارت - احکام کافر.

زرتشتیان را هم شامل می‌شود.[۱]

فقیهان شـیعه، نه تنها معتقدند که غیرمسلمانان نمی‌توانند وارد مسجدالحرام شـوند حتی آنان نمی‌توانند در شهرهای مکه و مدینه و طائـف و اطراف آن هم اقامت کنند. غیر مسـلمانان تنها می‌توانند از این شهرها عبور کنند.[۲] فقهای شیعه حتی معتقدند که هیچ مسلمانی نمی‌تواند به شخص غیر مسلمانی اجازه ورود به مساجد را بدهد.[۳]

نظرگاه‌های گروهی از فقیهان شیعه در مورد ورود غیر مسلمانان به مساجد

شیخ طوسی:

- **«مذهب فقهای شـیعه این است که غیرمسلمان هرگز حق دخول به مساجد را ندارند و هیچ فرد مسلمانی نمی‌تواند چنین اجازه‌ای به آنان بدهد.»[٤]**
- **«پیامبـر اسـلام، حضـرت محمـد، اسـرای یهـود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر را در مسـجد النبی جـای داد... این عمل پیش از نزول آیه «انما المشرکون نجس» بوده است.»[٥]**

نظام‌الدین مهرشتی:

- **وارد شدن به مساجد روا نیست، ذمی باشد یا غیر ذمی.**

قطب راوندی:

- **ظاهر آیه «انما المشرکون نجس» این است که کافران نجس‌اند و اجازه ورود به هیچ مسجدی را ندارند.**

---

۱ – **ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.**
۲– **تحریر الوسیله، روح‌الله خمینی**، جلد چهارم، بخش گفتار در احکام ساختمان‌ها.
۳– **عمید زنجانی. آیت الله عباسعلی: حقوق اقلیت‌ها**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ سوم پاییز ۱۳۶۳، صفحه ۱۷۳ به نقل از المبسوط فی فقه الامامیه جلد دوم صفحه ٤٧.
٤– **حقوق اقلیت‌ها**، صفحه ۱۷۳، به نقل از المبسوط فی فقه الامامیه جلد دوم صفحه ٤٧.
٥– **ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.**

علامه حلی:

– روا نیست کافران به مساجد وارد شوند.

– روا نیست برای کافران ورود به مساجد، هر چند با اجازه باشد.

محقق حلی:

– روا نیست برای کافری ورود به مسجدالحرام و نه دگر مساجد، هر چند مسلمانی اجازه دهد.[۱]

شیخ بهاالدین عاملی (شیخ بهایی)

– ... شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی در حجاز توطن کند و مراد از حجاز، مکه و مدینه و طائف و حوالی آن‌ها است و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است.[۲]

دیدگاه‌های فقیهان معاصر

فقیهان معاصر زیر رای به ممنوعیت ورود غیر مسلمانان به مساجد داده‌اند:

آیت‌الله روح‌الله خمینی:

مساله۹: داخل شدن کفار در مسجدالحرام بدون اشکال جایز نیست چه این که کافر ذمی باشند و یا غیر ذمی، و همچنین است سایر مساجد، البته در صورتی که داخل شدن کفار در آن هتك حرمت باشد جایز نیست بلکه اگر نگوئیم اقوی حداقل بنابر احتیاط باید گفت مطلقا جایز نیست چه هتك شمرده بشود و چه نشود، و هیچ مسلمانی نمی‌تواند به کافری اجازه ورود در مسجدی را بدهد و به فرضی هم که مسلمانان اذنش بدهند باز هم جایز نیست.

مساله ۱۰ – ایستادن و توقف و عبور از یك درب مسجد به طرف درب دیگر و حتی داخل شدن در مسجد برای جلب طعام یا چیز دیگر برای کافر جایز نیست، و آیا داخل شدن آنان در حرم امن

۱– **مقاله ورود کافران به مساجد واماکن مقدس.**

۲ – **جامع عباسی**، صفحه ۱۵۵

الهی (که مسافتی است در چهار طرف شهر مکه) برای توقف یا عبور یا خرید جنس جایز است یا نه؟ بعضی گفته‌اند جایز نیست و استدلال کرده‌اند که مراد از کلمه «مسجد الحرام» در آیه شریفه همین حرم است و در این باب روایتی هم هست و احتیاط نیز همین را اقتضا می‌کند، بعضی دیگر از فقها حرم ائمه معصومین علیه‌السلام و صحن شریف آن‌ها را ملحق به مسجد کرده‌اند البته در صورتی که دخول آنان هتك حرمت این اعتاب مقدسه باشد نظر ما نیز همین است، لکن نزدیك‌تر به احتیاط آن است که به طور کلی داخل نشوند چه هتك باشد و چه نباشد.

مساله ۱۱ - بنابر قول مشهور برای کفار جایز نیست سرزمین حجاز را وطن خود قرار دهند و شیخ الطائفه رضوان‌الله‌تعالی علیه ادعای اجماع بر آن را کرد و روایتی هم از شیعه و سنی بر طبق آن وارد شده است و عمل کردن به این حکم اشکالی ندارد، و اما این‌که حجاز کجاست، حجاز همین سرزمینی است که فعلا به این نام نامیده می‌شود و اختصاص به مکه و مدینه ندارد، و اقوی آن است که عبور کفار از این سرزمین و خریدن جنس از آن‌جا جایز است.[1]

آیت الله محمد حسینی شاهرودی:

در تارنمای شخصی آیت‌الله محمدحسین شاهرودی در بخش «پاسخ استفتائات شرعی - احکام طهارت» آمده است:

سوال (٦٢): آیا داخل شدن کفار در مسجد برای شنیدن مطالب اسلامی اشکال دارد یانه؟

جواب: جایز نیست.[2]

آیت الله گلپایگانی:

سوال- ۱۷٦: شهرستان... فاقد محل مخصوص‌مجالس ترحیم است، در ایام فواتح، یهودی‌های ساکن این شهرستان جهت عرض تسلیت و اظهار همدردی با صاحبان میت، داخل شبستان مسجد مسلمین می‌شوند آیا این مطلب جایز است؟

۱- **تحریر الوسیله، روح‌الله خمینی**، جلد چهارم، بخش گفتار در احکام ساختمان‌ها.
۲- تارنمای اختصاصی آیت‌الله محمدحسینی شاهرودی.

جواب – ورود غیر مسلمان، در مسجد، جایز نیست و این گونه مجالس فاتحه را که درمعرض شرکت غیرمسلمان می‌باشد، درغیر مسجد منعقد نمایند.[۱]

بهره گیری جنسی از زنان غیر مسلمان

با این که فقه شیعه اعتقاد دارد که هر گونه تماس بدنی و یا عرق دست غیرمسلمان باعث نجس شدن فرد مسلمان می‌شود، وقتی که مساله ارتباط جنسی و هم‌خوابگی و بهره‌گیری بدنی از زنان غیر مسلمان مطرح می‌گردد، از داستان نجاست بسیار کوتاه می‌آید و بهره‌گیری جنسی از آنان را مجاز می‌داند. در اینجا دیگر مساله نجاست به هیچ روی مطرح نمی‌گردد و مرد مسلمان می‌تواند بدون هیچ نگرانی از نجس شدن، با زنان غیر مسلمان ارتباط جنسی برقرار کند. فقهای شیعه حتی بهره‌گیری جنسی از زنان شوهردار غیر مسلمان را که اسیر مسلمانان شده‌اند و یا این که در مالکیت مسلمانان قرار گرفته‌اند را مجاز دانسته‌اند. بهره‌گیری جنسی از زنان غیرمسلمان به هر صورت و شکلی مجاز است و به هیچ‌وجه، رضایت آنان لازم نیست.

احکام بردگان

«... مالکیت مرد نسبت به برده مونث در حکم ازدواج با وی است بنابر این هرگونه استمتاع جنسی مرد از کنیزانش جایز است (منهاج ۲ / ۲۷۵، العروة‌الوثقی ۲ / ۸۰۵). در این روابط جنسی اولاً رضایت زن مطلقاً لازم نیست، ثانیاً لازم نیست کنیز، مسلمان یا اهل ذمه باشد، حتی اگر کنیز کافر و مشرک هم باشد، این روابط مجاز است. ثالثاً در استمتاع از کنیز بر خلاف نکاح دائم در زمان واحد سقف عددی چهار لازم نیست. اما هر گونه ارتباط

۱- **فلاح‌زاده. محمد حسین: حفظ حرمت مسجد (مقاله)**، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم- مرکز مطالعات وتحقیقات اسلامی، به نقل از اجوبه الاستفتائات آیت‌الله گلپایگانی، جلد ۱ صفحه ۱۲۹، سوال ۴۳۰، این مقاله در تاریخ ۲۲ اگوست ۲۰۰۴ در شبکه اینترنتی بلاغ به آدرس زیر دیده شده است.

http://www.balagh.net/persian/feqh/library/10/07.htm

جنسی زن با غلامانش بدون ازدواج ممنوع است و بردگان مذکر نسبت به ملک مونث نامحرم محسوب می‌شوند. (العروةالوثقی ۲/ ۱۸۰٤).»[۱]

حجت‌الاسلام محمد ابراهیمی در کتاب ازدواج با بیگانگان به نقل از فقهای شیعه آورده است که:

«بهره‌گیری جنسی و همخوابی با زنان اهل کتاب و کافران از دیدگاه فقه شیعه مجاز و مباح است و هیچ گونه ممنوعیتی در آن وجود ندارد، حتی بدون این که آنان تغییر دین و مذهب داده باشند و یا این که ازدواجی صورت گرفته باشد.
بهره‌گیری جنسی از زنان شوهردار غیرمسلمان که در مالکیت یا اسیر مسلمانان باشند هم مجاز می‌باشد.
حاصل این که همخوابی با کنیزان غیر مسلمان به هر آیینی که بوده باشند، با فرض عدم حاملگی بلامانع است.»[۲]

مواد نجس در ارتباط با اهل کتاب از دیدگاه فقه شیعه

بدن انسان:

بدن انسان اهل کتاب نجس است. عرق دست، آب دهان، اشک چشم و هر مایع دیگری که از بدن او باشد.

مواد غذایی:

مایعات:

تمام مواد غذایی که به صورت مایع هستند مانند آب، شیر، روغن، دوغ، ماست، عسل،... اگر به وسیله اهل کتاب لمس شود و یا با آنان

۱- **کدیور. محسن: مساله برده‌داری در اسلام معاصر**، محسن کدیور در این مقاله با دیدی انتقادی، مساله حقوق بشر در اسلام را مورد بررسی قرار داده است. او این مقاله را در دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر، مبانی نظری حقوق بشر، که در دانشگاه مفید قم تشکیل شده بود، عرضه کرده است و در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۱ در این همایش قرائت شده است. منبع تارنمای اختصاصی محسن کدیور.

۲- **ابراهیمی ورکیانی. حجت‌الاسلام محمد: ازدواج با بیگانگان**، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، فصل دوم، بخش هم‌خوابی با کنیزان غیر مسلمان.

ارتباط یابد، نجس خواهد شــد و این مواد قابل تطهیر نیستند. به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را مصرف کرد.

«... همچنین مایعاتی که در میان پوســت جا کرده باشند، مانند روغن و دوشــاب و شــیره، امله، هلیله و امثال این‌ها که در میان دبــه یا مشــک کرده باشــند، از ایشــان نمی‌توان گرفــت و در این احکام ســایر کفار از هنود (هندیان) و غیر ایشــان شریکند، بلکه بدترند.»[۱]

میوه ها:

میوه اگر با بدن اهل کتاب تماس پیدا کرده باشد و یا اهل کتاب آن را لمس کرده باشد، نجس است و قابل تطهیر نیست.

گوشت:

فقه شــیعه معتقد است، گوشــتی که حیوان آن به دست غیر مسلمان ذبح شــده باشد نجس می‌باشد. اهل سنت ذبح اهل کتاب را نجس نمی‌دانند و از آن می‌خورند.

پشم ، پوست و چرم:

فقه شیعه معتقد است که چون پشم این خاصیت را دارد که می‌تواند عرق دست را بخود جذب کند، بنابراین پشمی که توسط اهل ذمه لمس شده باشد و یا پارچه و یا فرشی که توسط اهل ذمه بافته شده باشد، چون ممکن اســت عرق دســت آنان در آن وجود داشته باشد، نجس اســت. ولی این مواد را می‌توان به وســیله آب کشــیدن تطهیر کرد.[۲] همین نکته در مورد پوست و چرم هم صدق می‌کند.

شــاردن ســیاح فرانســوی که در اواخر عصر صفــوی از ایران بازدید کرده اســت به این نکته اشاره می‌کند. او در سیاحت‌نامه خود می‌نویسد که در بازار اصفهان پوست فروشان به دو بخش مسلمانان و مسیحیان تقسیم شده بودند. او می‌نویسد:

«پوست فروشان به دو بخش تقسیم می‌گردند. قسمت مسلمانان

۱- رساله صواعق الیهود از محمد باقر مجلسی.
۲- رساله صواعق الیهود از محمد باقر مجلسی.

و بخش مسیحیان، چون ایرانیان را در آیین خود عقیده بر آن است که پشم از جمله چیز هایی است که لمس آن به دست غیر مسلمان موجب ناپاکی و نجاست آن می‌گردد، زیرا بمثل اسفنج عرق وجود انسـانی را جذب می‌کند. بدین طریق مسلمانان (شیعیان) نباید اشتباه کنند و ناآگاه این کالا را از مسیحیان ابتیاع کنند.»[1]

در سـال‌های اخیر با آسان شدن بیشتر ارتباطات جهانی، روابط اقتصادی بین کشـورها رو به توسـعه گذاشـته و به مرحله جدیدی رسیده است. بسـیاری از کالاها، بین کشورها مبادله می‌شود. یکی از این کالاها کفش‌های چرمی سـاخت چین است که به ایران صادر می‌گردد. ورود این کفش‌ها مسـاله طهارت و نجاسـت چرم آن‌ها را برای فقهای شـیعه مطرح کرده است. فقها نسبت به طاهر و یا نجس بودن آن‌ها نظرات مختلفی دارند. بهمین منظور از فقها این سوال مطرح گردیده است:

«سوال: کفش‌های چرمی که از بازارهای اسلامی خریداری می‌شود ولی مارک تولید در کشورهای غیر اسلامی مانند چین را دارد ، آیا پاک است یا نجس؟»

آیت‌الله‌هـای مختلف در جمهوری اسـلامی در این مـورد نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند، گروهی رای به طهارت داده‌اند و گروهی دیگر معتقدند که کفش‌ها نجس می‌باشند. جمع‌بندی عقاید آنان به صورت زیر است:

آیت الله بهجت:

«اگر چرم مصنوعی باشـد اشـکال ندارد و حکم چـرم طبیعی در مساله ۹۹ رساله به این صورت آمده است: گوشت و پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته می‌شود پاک است و همچنین است اگـر یکی از این‌ها در دسـت مسـلمان باشـد. ولی اگـر بدانند آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس می‌باشد.

آیت‌الله خامنه‌ای:

«اگر احتمال دهد که حیوان ذبح اسلامی شده پاک است و اگر یقین

۱- **سیاحت نامه شاردن**، جلد هفتم صفحات ۱۱۶ و۱۱۷.

دارد که ذبح اسـلامی نشـده، محکوم به نجاست است و همچنین اگر در چرم بودن آن شک باشد پاک است و تحقیق لازم نیست.»

آیت‌الله فاضل لنکرانی:
«محکوم به طهارت است و فحص لازم نیست.»

آیت‌الله مکارم شیرازی:
«پاک است.»

آیت‌الله سیستانی:
«اگر احتمال باشـد که مصنوعی است یا از حیوانی است که ذبح اسلامی شده پاک است.»

آیت‌الله تبریزی:
«چنانچه مشکوک است که چرم مصنوعی است یا طبیعی، فحص لازم نیسـت و چنان‌چـه احـراز کنند که چرم طبیعی اسـت اگر از کشور غیر اسلامی خریداری شده و احتمال بدهند فروشنده تحقیق از تذکیه کرده، پاک و خرید آن جایز است.»

آیت‌الله صافی گلپایگانی:
«اگر چرم بودن آن مشـکوک فیه باشـد، محکوم به طهارت است و فحص لازم نیست و اگر اطمینان به چرم بودن باشد و از بلاد کفر وارد شده باشد محکوم به نجاست است.»[1]

مشکل نجاسـت ویا طهارت، در مورد توپ‌های ورزشی چرمی که جوانان و ورزشـکاران از آن‌ها اسـتفاده می‌کنند و از چین و ژاپن به ایران وارد می‌شود هم مطرح شده است. این سوال پیش آمده است که آیا این توپ‌ها طاهر هسـتند و یا نجس می‌باشند؟ از آیت‌الله صانعی

۱- سایت کلوپ: مرکز پاسخگویی به سوالات شرعی وشبهات به آدرس:
http://archive.cloob.com/cat10/club8752/thread449315.html
این مطب در تاریخ مارس سال ۲۰۰۷ در این تارنما دیده شده است.

در این مورد استفتاء شده است. او رای به نجاست این توپ‌ها داده است.

«سوال: توپ‌های ورزشی چرمی که در بازار مسلمین فروخته یا توسط دولت جمهوری اسلامی از کشورهایی مثل چین و ژاپن و سایر کشورهای غیرمسلمان که ذبح در آنجا غیرشرعی است وارد می‌شود، از حیث طهارت و نجاست چه حکمی دارد؟ آیا با فرض وجود عده‌ای قلیل از مسلمانان در آن بلاد که معلوم نیست بر فرض وجودشان در مراکز کشتار حیوانات، رعایت مسائل شرعی را در ذبح کرده باشند، می‌شود ذبح را مستند به آنان دانست و حکم به طهارت کرد؟ در صورت منفی بودن جواب، آیا قاعده سوق المسلمین در ما نحن فیه قابل جریان است یا نه؟

جواب: محکوم به میته بودن و نجاست است، چون از بلادی غیراسلامی که غلبه و سلطه با غیرمسلمانان است آورده می‌شود و سوق المسلمین در جایی مفید است که وضع سابقش مشکوک باشد.»[1]

فقیهانی که رای به طهارت اهل کتاب داده‌اند

از خیل عظیم فقیهان شیعه غیر معاصر، که به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند دو تن هستند که معتقد بودند که اهل کتاب نجس نیستند. هر دوی آنان در اواخر عصر صفوی در زمان شاه‌عباس دوم می‌زیستند. یکی از آنان ملامحسن فیض‌کاشانی است، آزاد مردی که هنگامی که در زمان شاه‌عباس دوم، یهودیان را مجبور کردند که قبول اسلام کنند و مسلمان شوند از یهودیان پشتیبانی کرد و برای رهایی و آزادی آنان کوشش‌ها کرد. او معتقد بود که نجاست اهل کتاب، نجاست ذاتی نیست بلکه ممکن است به علت آلودگی آنان به نجاسات شرعی باشد.

«ملامحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ قمری/ ۱۶۸۰ میلادی) در ذیل حدیث ۴۱۳۴ از کتاب الوافی آورده است: احادیث مزبور بر نجاست اهل کتاب دلالت ندارند، زیرا اولا، شاید نه به سبب خباثت

۱- **روزنامه شرق**، چهارشنبه ۷ مرداد ۱۳۸۳ شمسی برابر با ۲۸ جولای ۲۰۰۳، سال اول شماره ۲۵۰.

باطنی کافران باشد و ثانیاً، احادیث بسیاری وجود دارد که علت لزوم پرهیز از اهل کتاب را آلودگی آن‌ها به نجاسات شمرده است، نه نجاست ذاتی بدن آن‌ها.»[1]

فقیـه دومی که رای بـه طهارت اهل کتاب داده اسـت، محمدباقر سبزواری اسـت (متوفی ۱۰۹۰ قمری/۱٦۷۹میلادی). او هم، در دوران ملامحسن فیض زندگی می‌کرده و با او نسبت خانوادگی داشته است. این دو از لحاظ دیدگاه‌های مذهبی دارای فصل مشترک‌های بسیاری بـا یکدیگر بودنـد. او معتقد بود که احادیث بسـیاری وجود دارد که طهـارت اهل کتاب را اثبات می‌کند. ولی چون اکثر فقیهان شـیعه به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند، سزاوار نیست که با آنان مخالفت کرد. محمدباقر سبزواری تصریح می‌کند که ادله، نجاست اهل کتاب ناتمام است.

«ادلّه، نجاست اهل کتاب ناتمام است، زیرا در مقابل آن‌ها احادیث معتبری وجود دارد که طهارت آن‌ها را اثبات می‌کند. این در حالی اسـت که وی به موجب فتوای مشـهور در مورد نجاست اهل کتاب می‌فرماید: جرات بر مخالفت مشهور به ویژه که ادعای اجماع هم بر آن شده است - سزاوار نیست.»[2]

ممنوعیت رفت و آمد اهل کتاب در روزهای برفی و بارانی

یکی از مشـکلاتی که اهل کتاب پـس از عصر صفوی با آن روبرو بودند، این مسـاله بود که فقه شیعه معتقد بود که اهل کتاب نباید در روزهـای برفی و بارانی از منزل خارج شـوند، چون برف و باران با بدن آن‌ها تماس پیدا می‌کند و باعث نجس شـدن محیط زیسـت برای مسلمانان می‌شود و نجاست آنان به شیعیان سرایت می‌کند.

محمدتقی مجلسی معتقد بود که:

«روز باران بیرون نیایند (مقصود یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان

---

۱ - **طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه ۲٤٤.

۲- **طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه ۲٤٤ به نقل از کفایة الاحکام صفحه ۱۱.

هستند) که در بازار راه روند و مسلمانان را نجس کنند.»[۱]

محمدباقر مجلسی در رساله صواعق الیهود آورده است:

«... **بهتر اســت که حاکم مسلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در روز بــرف باران از جای‌هــای خود حرکت نکنند که مســلمانان را نجس می‌کنند.»**[۲]

شــاردن سیاحتگر فرانســوی که در اواخر عصر صفوی از ایران بازدید کرده است، در مورد ممنوعیت رفت و آمد اهل کتاب در روزهای برفی و بارانی در سیاحت‌نامه خود می‌آورد:

«برای اجتناب از نجاست جسمانی از قبیل تماس و تصادم با یک نفــر متدین بــه مذهب دیگر هنگام عبــور از راه، و یــا پذیرایی در موقع باران از معتقدین ادیان غیرمســلمان یک فرسنگ راه خود را منحرف می‌کنند. چون پوشــاک باران دیده غیر مســلمانان مردار است و با هر چیزی به اعم از اثاثیه و اشخاص تماس یابد، موجب نجاست آن می شود.»[۳]

در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده اســت که شاه سلطان‌حسین صفوی آخرین پادشاه صفوی دســتور داد که اهل کتاب در روزهای بارانــی به بازار و دکان‌ها وارد نشــوند تا «**مبادا خیســی لباس‌شــان مسلمانان را نجس کند**»[٤]

این ممنوعیت رفت وآمد در روزهای بارانی تا اواخر دوران قاجاریه هم اعمال می‌شده اســت. درنامه‌ای که به شماره ۱۰۷۲ در تاریخ ٢٦ رمضان ۱۳۲۲ قمری/نوامبر ۱۹۰٤ میلادی، انجمن زرتشــتیان کرمان می‌نویسند، شــکایت می‌کنند که آقا سیدحســن نامی، زرتشتیان و هندیان کرمان را به شــدت کتک زده اســت که چرا آنان در روزهای

۱- **رساله جهادیه- احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسی.**
۲- **رساله صواعق الیهود، محمد باقر مجلسی.**
۳- **سیاحتنامه شاردن**، جلد چهارم صفحه ۱۵۳.
٤- **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۱٤۷.

برف و بارانی از خانه خارج شده‌اند و باعث نجس شدن مسلمانان گردیده‌اند.[۱]

دیدگاه فقه اهل سنت در مورد طهارت و نجاست غیرمسلمانان

فقه اهل سنت در مورد طهارت و نجاست اهل کتاب، دیدگاهی کاملا متفاوت ومتضاد با دیدگاه فقه شیعه دارد. تمام فقیهان اهل سنت به طهارت اهل کتاب نظر داده‌اند و بر این نظر هستند. در تمام کتاب‌های فقهی که از آنان باقی مانده است، آنان به اتفاق آرا، معتقد به طهارت اهل کتاب بوده‌اند.[۲]

شواهد تاریخی

تا پیش از بنیاد سلسله صفوی که به دست شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲میلادی انجام گرفت و شیعه دوازده امامی مذهب رسمی ایران شد، در ادبیات و تاریخ ایران شواهد و یا نشانه‌هایی که اهل کتاب را نجس به شمار آورده باشند، دیده نمی‌شود. گروهی از سیاست‌مداران، تاریخ‌نویسان و شاعران ایرانی پیش از صفویه، نظر مساعدی نسبت به اهل کتاب نداشتند ولی هیچگاه از نجس بودن آن‌ها سخنی به میان نیاورده‌اند. خواجه نظام‌الملک وزیر دربار سلجوقی در قرن پنجم هجری، نظر مساعدی نسبت به مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان و بخصوص شیعیان که آنان را رافضی می‌خواند، نداشت. او در کتاب سیرالملوک و یا سیاست‌نامه خود توصیه می‌کند که در کارهای دولتی و اداری از این چهار گروه استفاده نگردد، او بخصوص مخالف شدید شیعیان (رافضی‌ها) بود.[۳] خواجه نظام‌الملک با تمام مخالفتی که با این چهار گروه داشت هیچ گاه آنان را نجس نمی‌دانست

۱- **تاریخ زرتشتیان کرمان**، صفحه ۱۳٦، به نقل از نامه شماره ۱۰۷۲ مورخ رمضان سال ۱۳۲۲ قمری/نوامبر ۱۹۰٤ میلادی.

۲- **طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه ۲۱۹.

۳ – **نظام الملک طوسی. خواجه ابوعلی**: سیر الموک یاسیاست نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم سال ۱۳٦٤، صفحه‌های ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲.

و دلیل مخالفت با آنان را نجس بودن آن‌ها ذکر نمی‌کند.

در سال ۷۱۵ قمری/۱۳۱۵میلادی خواجه رشیدالدین فضل‌الله یهودی و یا یهودی‌زاده، در دربار مغولان عهده‌دار سمت وزارت می‌شود و در آن دوران یهودیان دارای سمت‌های دولتی بودند. در آن زمان ناصرالدین منشی کرمانی، با رقیب سیاسی یهودی خود که او را پسر محسن یهودی حلبی می‌نامد اختلاف پیدا می‌کند و به او القاب ونسبت‌های بد و نامناسبی می‌دهد. او هر آن‌چه که در فکر و ذهن خود داشته برای کوچک و خفیف کردن رقیب یهودی خود بکار می‌برد. او رقیب خود را با القاب و نسبت‌های زشت زیر خطاب می‌کند:

حقودی (کینه ورزی)، **حسودی**، **عنودی** (ستیزه‌کاری)، **جمودی** (خشکی) **بدرگی** (بدذاتی- بدطینتی)، **مخنثی** (بد کارگی مردان)، **بی‌نفسی**، **مابونی** (بدکارگی)، **ملعون** (نفرین شده)، **خری و غری**.[۱]

با وجود تمام تنفری که او از رقیب یهودی خود داشته است، او را نجس خطاب نمی‌کند.

طهارت ونجاست غیر مسلمانان درعصر صفوی

در عصر صفوی پس از رسمی شدن مذهب شیعه دوازده امامی در ایران، علمای بزرگ شیعه ایرانی، در ایران وجود نداشتند و اگر به لیست بلند فقیهانی که اهل کتاب را نجس شمرده‌اند نگاه کنیم، می‌بینیم که تا پیش از ایجاد سلسله صفوی هیچیک از آنان ایرانی نبودند و در دوران صفویه است که آنان ظاهر می‌شوند و به دعوت شاه اسماعیل و خصوصاً شاه طهماسب از مناطقی مانند جبل‌عامل لبنان و بحرین به ایران سرازیر می‌شوند و یکی از این عقاید تعصب آمیز جبل‌عاملی خود را که همانا نجس بودن اهل کتاب است را، وارد فرهنگ دینی ایرانیان می‌کنند. اولین نشانه تاریخی از نجس شمردن اهل کتاب را می‌توان در این دوران مشاهده کرد و آن هنگامی است که آنتونی جنگینسون سفیر ملکه الیزابت امپراطور انگلستان به دربار شاه

۱- **باستانی پاریزی. دکتر ابراهیم: حصیرستان**، تهران، ناشر علمی، چاپ اول سال ۱۳۸۲، صفحه ۱۱۸، به نقل از سمت العلی، صفحه ۱۰۰

طهماسب، دومین پادشاه صفوی می‌آید. او در قزوین که در آن هنگام پایتخت ایران بود به حضور شـــاه طهماسب می‌رسد. شاه طهماسب که شیعه‌ای بســـیار خرافی و متعصب بود، هنگامی که درمی‌یابد که جنگینسون مسیحی است به او می‌گوید:

«ای کافر ما را هیچ حاجت و نیازی به کفار نیست.»

و او را از دربـــار اخـــراج می‌کنند و هنگامی کـــه او از دربار خارج می‌شـــود، شخصی با یک ســـینی بزرگ خاک از عقب سر وی می‌آید وجای پای او را که به اعتقاد آنان نجس شـــده بود خاک می‌پاشـــد تا تطهیر شود.[۱]

در تمام دوران صفوی فقهای شـــیعه ومذهب تشیع، اهل کتاب را نجس به حســـاب آورده‌انـــد. ولی نحوه رفتار شـــاهان و دولت مردان حکومتـــی در این عصر با اهل کتـــاب یک‌نواخت و به یک روش نبوده است. در دوران شاه اسماعیل اول وشاه طهماسب، هم فقهای شیعه وهم حکومت اهل کتاب را نجس می‌دانستند، ولی در دوران شاه عباس اول، خود شاه و مردان حکومتی او، با فقهای شیعه آن دوران تفاوت نظر داشـــتند. فقیهان شـــیعه تمام اهل کتاب را نجس می‌دانستند ولی شـــاه‌عباس با این که خود شیعه‌ای بسیار متعصب بود و یهودیان و زرتشتیان را هم نجس بحساب می‌آورد، در مورد مسیحیان و ارمنیان به نظر علما زیاد توجه نمی‌کرد. هم خود شاه و هم دولت مردان حکومتی او با مســـیحیان و ارمنیان رفت آمد داشـــتند. در تاریخ آمده است که شـــاه‌عباس به خانه خواجه‌نظر و بـــرادرش خواجه صفر، تاجرهای ارمنی رفت وآمد داشـــته است[۲] و شـــاه‌صفی به خانه بازرگان ارمنی لتســـنون می‌رفته اســـت.[۳] همین نحوه برخورد با اهل کتاب در دوران شاه‌صفی و تا اواخر سلطنت شاه‌عباس دوم ادامه پیدا می‌کند.

هر چه به اواخر عصر صفوی نزدیک می‌شویم، علمای پیرو دیدگاه

۱- **ســـایکس. سر پرســـی: تاریخ ایران سر پرسی سایکس**، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، جلد دوم صفحه های ۲۴۱ و۲۴۲.
۲ - **تاریخ جلفای اصفهان**، صفحه ۱۱۵.
۳- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ۴۰۲.

جبل‌عامل، مانند محمدتقی مجلسی و پسرش محمدباقر مجلسی قدرت بیشتری می‌گیرند و دراین دوران دیگر حکومت هم مانند علمای شیعه مسـیحیان را هم مانند یهودیان و زرتشتیان نجس بحساب می‌آورد. اوج این سـخت‌گیری‌ها بر اهل کتاب در اواخر سلطنت شاه‌سلیمان و در تمام دوران شاه‌سلطان حسین است.

تاورنیه فرانسـوی که در زمان شاه‌سـلیمان به ایران آمده است، در سـفرنامه خود اشـاره می‌کند که درنزدیکی شهر لار به آب انباری برخورد کرده اسـت که بواسطه افتادن یک یهودی در آن، مردم آن آب انبار را نجس می‌شمردند و دیگر از آن استفاده نمی‌کردند. حتی آن را خراب کردند و آب انباری جدیدی برای خود سـاختند. او در این مورد می‌نویسد:

«روز بیستم مارس به کاروانسرایی که موشک می‌نامیدند، رسیدیم، که از خانه‌ای در پای کوه تشـکیل شده است ...... مسافران باید آب خـوردن را از آب انبـاری که تا آنجا یک تیـر تفنگ فاصله دارد بیاورند. چند سال بود که آب آن آب‌انبار را نمی‌توانستند بخورند، زیرا یک یهودی که خواسـته [بود] آب بر دارد، پایش لغزیده میان آب انبار افتاده بود و مسلمانان که فوق‌العاده متعصب هستند آن آب انبار را خراب کردند و بعد نزدیک آن دیگری بنا نمودند.»[1]

تاورنیه از وزیر حکومت شیراز یاد می‌کند که به پادرد سختی مبتلا شده بود و تاورنیه جراح خود را همراه می‌برد که وزیر را معالجه کند، ولی وزیر به او می‌گوید «**اگر من بی پا شـوم، بهتر از این اسـت که دست فرنگی به پایم برسد.**»[2]

در نامـه‌ای که یکـی از راهبان کرملی در تاریـخ اول اکتبر ۱۶۷۲ میلادی/۱۰۸۳ قمری، در اواخر عصر صفوی، در زمان سـلطنت شاه سـلیمان می‌نویسد، از آن شـکایت می‌کند که مسلمانان جور و ظلم زیادی بر مسیحیان روا می‌دارند و مسیحیان را بدون هیچ دلیلی نجس می‌دانند.[3]

۱- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ٦٧٠.
۲- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ۵۹۰.
۳- **انقراض سلسله صفویه و استیلای افاغنه در ایران**، صفحه ۳۷.

همان طور که اشاره شد سنی مذهبان اهل کتاب را نجس به حساب نمی‌آوردند و حکومت سنی مذهب عثمانی هم این دیدگاه را دنبال می‌کرد و یهودیان ومسیحیان را نجس نمی‌دانست. دولت عثمانی در اواخر عصر صفوی بغداد را تصرف کرد. تاورنیه تاجر فرانسوی جواهر، در سفر نامه خود به این نکته اشاره می‌کند که سنی‌مذهبان عثمانی در آن زمان اهل کتاب را نجس نمی‌شمردند. او از اتفاقی که در آن زمان در بغداد روی داده است برای ادعای خود شاهد آورده است. او در سفرنامه خود می‌نویسد:

«در سال ۱٦۲۹ بعد از فتح بغداد به دست خداوندگار (سلطان عثمانی) یک یهودی در بازار از یک سقای رافضی (شیعه) آب خواست، سقا گذشته از ندادن آب، یهودی را چند فحش و دشنام می‌گوید. یهودی شکایت نزد قاضی می‌برد. قاضی می‌فرستد سقا را با مشک آبش حاضر می‌کنند، اول کاسه آب او را گرفته به یهودی می‌دهند، پس از این که یهودی نوشید خود قاضی از همان ظرف آب می‌خورد. آن گاه سقا را به چوب بسته تنبیه می‌نماید و در زیر چوب به او حالی می‌کند که ما همه محمدی - عیسوی و یهودی بنده و مخلوق خدا هستیم. باین جهت حالا عقاید موهومه خود را چندان ظاهر نمی‌کنند.»[1]

فتوای فقیه شیعه به نجاست اهل سنت

در اواخر عصر صفوی دامنه تعصبات خرافی به اوج خود می‌رسد. در آن هنگام حتی بعضی از عالمان شیعه نه تنها غیرمسلمانان را نجس می‌شمارند، بلکه فتوا به مشرک بودن و نجاست سنیان هم می‌دهند. یکی از این فقیهان شیخ علی‌نقی کمره‌ای است (متوفی ۱۰٦۰ قمری/ ۱٦۵۰ میلادی). او یکی از بزرگترین فقیهان عصر خود بوده است، او در زمان شاه‌عباس دوم مدت‌ها منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان پایتخت آن دوران را بر عهده داشت. او آن چنان راه افراط در تشیع را در پیش گرفت که اهل سنت را هم جزو کفار بحساب می‌آورد و ازدواج

۱- **سفرنامه تاورنیه**، صفحه ۲۲۲.

با آنان را مجاز نمی‌داند و حتی غذای آنان را هم نجس می‌داند. رسول جعفریان در این مورد می‌نویسد:

«او هم به کفر اهل سنت حکم کرد. و در جایی هم به صراحت نوشته است که مشرکان بر ایشان [اهل سنت] در دنیا و آخرت جاری است و مناکحت [عقد زناشویی] و مصاهرت [با کسی خویشی کردن از طریق ازدواج] و مساورت و مواکلت [با کسی طعام خوردن] و خوردن ذبیحه [گوشت ذبح شده] ایشان چون انجاسند [نجس می باشد] و جایز نیست.»[1]

طهارت و نجاست غیر مسلمانان در عصر قاجاریه

در دوران قاجاریه تغییر اساسی در مورد فتوای نجس بودن اهل کتاب داده نشد و همان روش اواخر عهد صفوی دنبال شد. اکثر به اتفاق علمای شیعه این دوران هم، فتوا به نجس بودن اهل کتاب داده‌اند. سیدعلی طباطبایی، محمدحسین نجفی، شیخ مرتضی انصاری، ملا احمد نراقی، از این دسته از علمای عصر قاجار هستند که این نظر را داشته‌اند.[2] از دیگر علمای سرشناس این عصر شیخ فضل‌الله نوری است که در رساله حرمت مشروطه خود صریحاً به نجس بودن اهل کتاب فتوا داده است.[3]

شواهد تاریخی بسیاری از این دوران وجود دارد که نشان می‌دهند در آن عصر غیر مسلمانان را نجس به حساب می‌آوردند، به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

ادوارد براون محقق انگلیسی می‌نویسد در اواخر قاجاریه در یزد یکی از زرتشتیان را بشدت کتک زده‌اند، چون هنگام عبور او از کوچه، بدن او بامیوه‌هایی که در آن جا گذاشته بودند تماس پیدا می‌کند و در نتیجه به عقیده آنان میوه‌ها نجس شده‌اند.[4]

---

۱ – **جعفریان. رسول: مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی** – علی نقی کمره ای، مقالات تاریخی دفتر چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۳.

۲– **طهارت و نجاست اهل کتاب**، صفحه های ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳– **رساله حرمت مشروطه، درکتاب رسائل مشروطه**، صفحه ۱۶۰.

۴– **سواد آموزی و دبیری در دین زرتشت**، صفحه ۱۷۷، به نقل از کتاب یک سال در میان ایرانیان از ادوارد براون.

در نامه‌ای که انجمن زرتشـــتیان کرمان در حدود سال ۱۳۱٦ قمری /۱۸۹۸ میلادی می‌نویسند شکایت می‌کنند که یکی از زرتشتیان بنام جهانبخش در بازار دست به خیار زده و سیدی او را بواسطه این عمل ســـخت کتک زده است، که بواسطه این حادثه چند استخوان پهلویش شکسته شده است.[۱]

بـــا اینکه در دوران قاجاریه یهودیان را نجس می‌شـــمردند ولی با این حال گروهی از پزشـــکان آن دوره یهـــودی بودند. آن‌ها با وجود یهـــودی بودن خود، به مداوای مســـلمانان می‌پرداختند. دکتر پولاک پزشـــک مخصوص ناصرالدین‌شاه، خود یهودی بود. او در سفرنامه خود اشاره می‌کند که پزشک مخصوص محمدشاه قاجار یهودی بوده و دکتر پولاک خود شخصاً او را ملاقات کرده بود.[۲]

طهارت و نجاست غیرمسلمانان در دوران مشروطیت و پهلوی

عصر مشـــروطیت دورانی است که مشـــروطه‌خواهان غیرمذهبی قدم‌های اساســـی در برابری تمـــام ایرانیان با هر نوع عقیده و ایمانی برمی‌دارند. رهبران فکری غیر مذهبی ظهور می‌کنند که نطفه‌های تفکر آزادی و برابری انســـان‌ها و نهضت مشروطیت را پایه‌ریزی می‌کنند، آنان دیگر به نجس بودن غیر مســـلمانان اعتقاد ندارند. از پیشـــروان فکری این اندیشـــه می‌تـــوان از میرزا آقاخان کرمانی نـــام برد. او از بسیاری از خرافاتی که در آن زمان در جامعه ایران رواج داشت انتقاد کرده اســـت. او در رساله ســـه مکتوب خود این سوال را مطرح کرده است که چرا شیعیان غیر مسلمانان را نجس می‌شمارند؟ و او از این عقیده انتقاد کرده است. او در مکتوب اول رساله خود می‌نویسد:

«...دیگر نجاست یهود و نصاری در کدام کتاب بر شما نازل شده است، که به واسطه مسئله طهارت و نجاست تمام ملل و امم عالم را نجـس می‌دانید و پلید می‌خوانید و از معاشـرت ایشـان نفرت دارید ...»[۳]

۱- **تاریخ زرتشتیان کرمان**، صفحه ٤٥.

۲ – **پـولاک. یاکوب**: **سـفرنامه پولاک**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشـــارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳٦۱ ،صفحه های ۳۹۷ و ۳۹۸.

۳- **کرمانی. میرزا آقاخان**: **سـه مکتوب**، به کوشـــش و ویرایش بهرام چوبینه، استکهلم

با شروع عصر پهلوی دگرگونی‌های عظیمی در جامعه ایرانی رخ داد، از آن جمله نظام آموزشی دانش‌آموزان که تا آن روز بر مبنای سیستم مکتب خانه‌ها بنا شده بود و ملاهای مذهبی مستقیماً مسئول تدریس در آن مکتب خانه‌ها بودند، بر چیده شد و مدارس به سبک امروزی تأسیس گردید. معلمان از طرف وزارت معارف آن زمان مسئول آموزش دانش‌آموزان شدند. دست ملاهای مذهبی از سیستم آموزشی کشور کوتاه شد. به کودکان یهودی و زرتشتی این اجازه داده شد که وارد این مدارس شوند و در کنار دانش‌آموزان مسلمان مشغول تحصیل شوند. مدارس الیانس اسرایلیت سال‌ها قبل از دوران پهلوی توسط الیانس فرانسه در شهرهای مختلف ایران تأسیس یافته بود. این مدارس برای آموزش دانش آموزان یهودی بوجود آمده بود، ولی بسیاری از خانواده‌های مسلمان هم فرزندان خود را برای تحصیل به این مدارس فرستادند. این هم‌جواری دانش‌آموزان یهودی و مسلمان باعث شد که ارتباط بیشتری بین کودکان یهودی و مسلمان برقرار گردد.

در اوایل شروع پذیرش دانش‌آموزان یهودی در مدارس دولتی مشکلاتی وجود داشت، هنوز احساس نجاست غیر مسلمانان در ذهن کودکان مسلمان جای داشت به سال‌ها زمان نیاز بود تا بتوان آن را از ذهن کودکان بیرون کشید. روان‌شاد مرحوم پدرم هارون شریفی تعریف می‌کرد، در اوایل دهه ۱۳۱۰ شمسی که او به مدرسه دولتی فردوسی در گلپایگان می‌رفت، در مدرسه دانش‌آموزان یهودی اجازه نداشتند به بشکه آبی که برای نوشیدن آب دانش‌آموزان در مدرسه گذاشته بودند دست بزنند. آن‌ها مجبور بودند قرص‌های گنه‌گنه تلخ را که در آن زمان برای جلوگیری از انتشار بیماری مالاریا بین دانش‌آموزان توزیع می‌شد، با آب دهان خود فرو دهند. او می‌گفت روان‌شاد آقای روحانی مدیر مدرسه، دانش‌آموزان را در حیاط مدرسه جمع کرد و طی سخنرانی که برای آنان انجام داد به دانش‌آموزان

سوئد، آپریل ۲۰۰۵، صفحه ۱۶۰.

مســـلمان تفهیم کرد که همه کودکان با هر آیین و مذهبی که دارند، با یکدیگر برابرند و تفاوتی ندارند.

دادگاه‌های شرع که روحانیون شـــیعه قرن‌ها بوسیله آن بر نظام قضایی کشور تسلط داشتند، برچیده شد و دادگستری و دادگاه‌های قضایی جدید تشکیل گردید و آن‌ها جایگزین دادگاه‌های شرع شدند. نظام قضایی کشور بطور کلی عوض شد و اقلیت‌های مذهبی توانستند در پناه قوانین جدید قضایی و کشـــوری به حقوق اجتماعی بیشتری دســـت یابند. اقداماتی که در دوره رضاشاه شروع شد، به اقلیت‌های مذهبی این اجـــازه را داد که وارد فعالیت‌هـــای اقتصادی، اجتماعی و اداری کشـــور شـــوند. این اقدامات رفته‌رفته به ثمر نشست و باعث گردید که اقلیت‌ها بتوانند جایی در کل جامعه ایرانی پیدا کنند و ارتباط مســـتقیمی با مسلمانان داشته باشـــند. یهودیان توانستند بتدریج از گتوها و محلات خود خارج شـــوند و محل زندگی خود را به خارج از این محلات انتقال دهند. ارتباط بیشـــتری کـــه بین جامعه‌های اقلیت مذهبی و مسلمان برقرار شـــد باعث گردید که رفته‌رفته دیوار جدایی نجاســـت ترک بردارد و با گذشـــت ســـال‌ها تا حدود زیادی فرو ریزد و نجاســـت غیر مسلمانان نادیده گرفته شـــود و حتی فراموش گردد. اقلیت‌های مذهبی بسیاری توانستند در ادارات دولتی استخدام شوند و همکاران مسلمان آنان بدون احساس نجاست، در کنار آن‌ها در یک محل مشغول کار شوند.

با تمام تغییراتی که در تفکر جامعه مســـلمان صورت گرفت هنوز نشـــانه‌هایی از تفکر نجاســـت در گوشـــه و کنار به چشم می‌خورد. گرمابه‌ها و یا حمام‌های عمومی وجود داشـــتند که در بالای ســـر در آن‌ها این جمله نوشته شده بود که: «**گرمابه مخصوص مسلمین است**» و فقط مسلمانان حق داشتند در این گرمابه‌ها تن و بدن خود را بشویند. یهودیان در بسیاری از شهرهای ایران مجبور بودند که از گرمابه‌های مخصوص خود اســـتفاده کنند. یهودیان تهران در محله عودلاجان، گرمابه مخصوص خود را داشـــتند و یهودیان گلپایگان تا اواخر دهه ۱۳۲۰ واوایل ۱۳۳۰ شمسی گرمابه مخصوص خودشان را در این شهر

داشتند.

تحولاتی کــه در این دوران انجام گرفت بقدری اساســی و پایه‌ای بود که توانســت افکار عمومی ایرانیان مســلمان را در مورد نجاست اهــل کتاب تغییر دهد، تا جایی که اقلیت‌های مذهبی توانســتند حتی کارخانه‌های تولید مواد غذایی را در اختیار خود داشته باشند. از آن جمله می‌توان از کارخانه‌های تولید مواد غذایی میکایلیان و آرزومانیان نــام برد که صاحبــان آن ایرانیان ارمنی مذهب بودند و بســیاری از کارگران ارمنی در این کارخانه‌ها کار می‌کردند. این کارخانه‌ها در آن زمان بخش بزرگی از مواد گوشــتی از قبیل سوسیس و کالباس ایران را تولید می‌کردند و بســیاری از مســلمانان بدون احساس هیچ‌گونه نجاستی محصولات آن‌ها را مصرف می‌کردند. صاحبان بسیاری از رستوران‌ها و اغذیه فروشی‌های تهران مسیحی ارمنی بودند.

احساس انسانی و مشکل نجاست

نجس شــمردن انسان غیر مســلمان با احســاس شخص شیعه معتقد به آن در ارتباط است. با وضع قوانین و یا مقررات و یا صدور بخشــنامه، نمی‌توان این احســاس را از فکر و اندیشه معتقدان به آن خارج کرد. این احساس با وجود شخص معتقد عجین شده است، در وجود او زندگی می‌کند و با او همراه است. او آن را جزئی از بدیهیات زندگی خود می‌داند. آموزش تبلیغ و روشنگری بسیاری لازم است تا بتــوان این تصور را از ذهن آنان پــاک کرد. اولین قدم را باید فقیهان شیعه بردارند و فتوا به طهارت همه انسان‌ها دهند.

حجت‌الاســلام احمد عابدینی از کســانی اســت که در جمهوری اسلامی کوشــش‌هایی در این زمینه به عمل آورده است. او سعی بر آن دارد که ثابت کند که نجس شــمردن غیرمســلمانان از لحظ دینی و مذهبی پایه‌های درســتی ندارد. او در مورد ایــن که چگونه این فکر جزیی از بدیهیات اندیشــه علمای شیعه شده است مثالی می‌آورد. او با یکی از علمای شیعه که اسم نبرده است مذاکره می‌کند، فقیه شیعه در پاسخ این سوال که چرا غیر مسلمانان نجس هستند این گونه با او

گفتگو کرده است:

«... آنان بدون شک نجس هستند.

گفتم چرا؟

پاسخ داد: حتی عشــایر و روستاییان هم می‌دانند که آنان نجس هستند، با اینکه اگر ظرفی را جلوی سگ بگذارند و سگ آن را زبان بزند، می‌گویند: ســگ ظرف را تمیز کرد و تطهیر نمی‌خواهد، ولی همین عشایر که این ظرف را پاک می‌دانند، اگر یک یهودی از ظرف آنان چیزی بخورد، فوراً ظرف را تطهیر می‌کنند. پس معلوم است اهل کتاب نجس هســتند و این عمل عشایر، سیره‌ای است مستمر از زمان ائمه که به آنان رســیده اســت. تمام عشایر می‌گویند اهل کتاب همه نجس هستند. آن‌گاه تو می‌گویی پاک هستند.»[1]

قرن‌ها است که از عهد صفویه به بعد علمای پیرو دیدگاه جبل‌عامل به گوش شیعیان خوانده‌اند، در خطبه‌ها، در کتاب‌ها و توضیح‌المسائل‌ها بــه آن فتوا داده‌اند که غیرمســلمانان نجس می‌باشــند. هنوز آیت‌الله محمود هاشــمی شاهرودی رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی، که باید از حقوق ایرانیان غیر مســلمان دفاع کند، عقیده دارد که غیر مسلمانان نجس هســتند.[2] آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی، بــا این که رای به غیر نجس بودن اهل کتاب داده اســت، هنوز معتقد اســت که بهاییان نجس می‌باشــند و هرگونه تماس با آنان را ممنوع کرده است.[3] مشکل بنظر می‌رسد که فقیهان دولتی جمهوری اسلامی بخواهند این مساله را حل کنند.

شیعه متعصب حتی وقتی کشــور ایران را ترک می‌کند و به اروپا و امریکا می‌آید، هنوز این احســاس را با خود حمل می‌کند. در محیط جدید هنوز این سوال برای او مطرح می‌شود که چگونه می‌تواند با غیر مســلمانان ارتباط پیدا کند و مساله نجاست را چگونه می‌تواند برای خود توجیه کند. ســوالاتی را که این گونه اشخاص به خارج از ایران

۱- **بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.**
۲ - **طهارت و نجاست اهل کتاب.**
۳- **تارنمای اختصاصی آیت‌الله خامنه‌ای**، بخش احکام و اســتفتائات، قســمت طهارت - احکام کافر، سوال‌های شماره ۳۲۸ و ۳۵۰.

آمده، مطرح کرده‌اند، نشـــان دهنده این احســـاس است. در اینجا به نمونه ســـوالاتی که برای این گروه از شیعیان به خارج از ایران آمده، مطرح شده و با آیت‌الله‌های مراجع تقلیدشان در میان گذاشته‌اند آورده می‌شود:

گروهـــی از آنـــان با آیـــت‌الله خامنـــه‌ای رهبر جمهوری اســـلامی پرسش‌های زیر را مطرح کرده‌اند و او پاسخ‌های لازم را به پرسش‌های آنان داده است:

ســـوال ۳۲۱: در منطقـــه محل تحصیل و ســـکونت ما اکثریت مطلق مردم کفار بودایی هســـتند. اگر دانشـــجویی، خانـــه‌ای را از آن‌ها اجاره نماید، آن خانه از نظر طهارت و نجاست چه حکمی دارد؟ آیا شستن وتطهیر منزل ضرورت دارد؟ قابل ذکر است که بسیاری از خانه های این منطقه از چوب ساخته شده و قابل شستن نیست. هتل‌ها و اثاثیه و لوازم موجود در آن‌ها چه حکمی دارد؟

جواب: تا یقین به تماس اشـــیا مورد استفاده شما با دست و بدن مرطوب کافر غیر کتابی حاصل نشده، حکم به نجاست نمی‌شود. در صـــورت یقیـــن به نجاســـت هم آب کشـــیدن در و دیـــوار منزل و هتل‌هـــا و اثاثیه و لوازم موجود در آن واجب نیســـت. آن‌چه واجب اســـت تطهیر اشیا نجسی است که برای خوردن و آشامیدن و نماز خواندن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ســـوال ۳۳۲: آیا صندلی‌های ماشـــین و قطاری که مورد اســـتفاده مشـــترك مســـلمانان و کافران اســـت، با این که کفار در بعضی از مکان‌ها بیشـــتر از مسلمان‌ها هســـتند و حرارت هوا باعث ترشح عرق و حتی سرایت رطوبت می‌شود، محکوم به طهارت است؟

جواب: کافر اهل کتاب محکوم به طهارت است، و در هر صورت در مورد اشـــیاء مورد استفاده مشترك کفار و مسلمین با عدم علم به نجاست، حکم به طهارت آن‌ها می‌شود.

ســـوال ۳۳۳: زندگـــی دانشـــجوئی در خـــارج مســـتلزم ارتبـــاط و معاشـــرت با کفار است، در چنین موردی اســـتفاده از مواد غذائی ساخت آن‌ها مشروط بر این که مواد حرام مثل گوشت تذکیه نشده در آن‌ها نباشـــد، ولی احتمال تماس دســـت مرطـــوب کافر با آن‌ها

داده شود، چه حکمی دارد؟

جـواب: مجرد احتمال تماس دســت مرطوب کافر با مـواد غذائی، برای وجوب اجتناب کافی نیســت، بلکه تا یقین به تماس حاصل نشود، حکم به طهارت می‌شود. کافر اگر از اهل کتاب باشد، نجس ذاتی نیست و تماس دست مرطوب او باعث نجاست نمی‌شود.[۱]

۱- سایت شخصی آیت‌الله خامنه‌ای.

فصل نهم

دیه اهل کتاب، نابرابری انسان‌ها

انواع مجازات در فقه اسلامی

در فقه جزایی اسلام، مجازات افراد خطاکار به روش‌های مختلف صورت می‌گیرد. هر یک از ایـــن روش‌ها ویژگی‌های خود را دارد. از جمله روش‌های مجازات‌های اســـلامی، می‌توان از قصاص، تعزیر، حد و دیه نام برد.

قصاص

مجازات قصاص که یکی از شدیدترین نوع مجازات اسلامی است معمــولا در مورد جرایمی از قبیل قتل عمــد، ضرب و جرح، قطع و یا از کار افتادگــی اعضای بدن صورت می‌گیــرد. در مجازات قصاص شـــخص خطاکار و یا گناهــکار امکان دارد به اعــدام یا قطع یکی از اعضای بدن محکوم شود.

حد

حد، مجازاتی است که نوع، میزان و مورد آن در شرع اسلام تعیین شده اســـت و قابل تخفیف و یا تعطیل نمی‌باشــد. در قانون مجازات

اسلامی که در ســـال ۱۳۸٦ برای تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه گردیده، موارد زیر از نظر جمهوری اسلامی، جرم شناخته شده است که مجازات حدی، برای این جرائم پیش‌بینی شده است:

زنا و ملحقات آن، لواط، تفخیذ (شـــهوت راندن مرد، مابین دو ران شـــخصی دیگر، بدون انجام دخول)، مساحقه (همجنس‌بازی زنان)، قَوّادی (جاکشی)، قَذف (تهمت و افترا)، سِب النبی (دشنام به حضرت محمد و امامان)، اِرتداد (تغییر دین دادن فرد مسلمان به دینی دیگر)، بدعت و ســـحر و جَادو، مصرف مشروبات الکلی، سرقت، محاربه و ایجاد فساد در روی زمین.

با توجه به نوع جرائمی که صورت گرفته است، مجرم ممکن است به قتل، رجم (سنگسار) و یا ضربات شلاق محکوم گردد.

دیه

دیه یا پرداخت خون‌بها صورتی دیگر از مجازات اسلامی است که در فقه شیعه به صورت زیر تعریف شده است:

«دیه عبارت از مالی اســت که در مقابــل جرح، قتل، نقص عضو، باید جانی به مجنی علیه و یا ورثه او دهد.»

در مجموعه قوانین وضع شـــده در جمهوری اســـلامی، ماده ۲۹٤ قانون مجازات اسلامی، دیه را به صورت زیر تعریف کرده است:

«ماده ۲۹٤ - دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو، به مجنی علیه یا به ولی اولیاء دم او داده می‌شود.»[1]

بنا به تعریف یاد شده، دیه یا خون بها به صورت جریمه مالی انجام می‌گیرد و عبارت اســـت از مالی که از شخص خطاکار گرفته می‌شود و به قربانی و یا ورثه او داده می‌شود. کشتن یا بریدن اعضای بدن، شلاق و زندان در این مجازات نقشی ندارد.

۱- **قانون مجازات اســلامی، به اهتمام حبیب‌الله وحیدی**، تهران، نشـــر آبتین، تابستان ۱۳۷۱، صفحه ۷۹. مجموعه قوانین مجازات اسلامی در تاریخ هفتم آذر ماه ۱۳۷۰ شمسی به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی رسیده است و بر طبق مواد آن، دادگاه‌ها در دادگستری جمهوری اسلامی آرای خود را صادر می‌کنند.

دیه قتل شخص مسلمان

اگر فردی به عمد شخص مسلمانی را به قتل برساند، قاتل با توجه به نوع جرم به اعدام و یا زندان محکوم می‌گردد. در صورتی که اولیا دم (صاحبان خون) مقتول، رضایت دهند، می‌توان مجازات را عوض کــرد و قاتل را به پرداخت دیه و یا خون‌بهــا محکوم کرد. این تبدیل مجازات را می‌توان با توافقی که صورت می‌گیرد، در مورد جرایمی از قبیل نقص عُضو و یا از کارافتادگی اعضای بدن هم انجام داد. در فقه اسلامی دیه قتل مرد مسلمان برابر است با:

«صد شــتر پنج ســاله یا دویست گاو و یا دویست جفت پارچه از نوع بُرد یمانی ویا هزار گوســفند و یا هزار دینار طلا و یا ده‌هزار درهم نقره».

ماده ۲۹۷ قانون مجازات اســـلامی در جمهوری اسلامی، دیه قتل مرد مسلمان را به صورت زیر تعیین کرده است:

«ماده ۲۹۷ - دیه قتل مرد مسلمان یکی از امور ششگانه ذیل است کــه قاتــل در انتخاب هر یک از آن‌ها مخیر می‌باشــد و تلفیق آن‌ها جایز نیست:

۱ - یک‌صد شتر سالم و بدون عیب که خیلی لاغر نباشند.

۲ - دویست گاو سالم و بدون عیب که خیلی لاغر نباشند.

۳ - یک هزار گوسفند سالم و بدون عیب که خیلی لاغر نباشند.

٤ - دویست دست لباس از حله‌های یمن.

٥ - یک هزار دینار مسکوک سالم و غیر مغشوش که هر دینار یک مثقال شرعی طلا به وزن هجده نخود است.

٦ - ده هزار درهم مســکوک ســالم و غیر مغشوش که هر درهم به وزن ۱۲/٦ نخود نقره می‌باشد.

تبصره. قیمت هر یک از امور ششگانه در صورت تراضی طرفین و یا تعذر همه آن‌ها پرداخت می‌شود.»[1]

در ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی آمده است:

«دیه قتل زن مســلمان خــواه عمدی خواه غیرعمــدی، نصف مرد مسلمان است.»[2]

۱- **قانون مجازات اسلامی** ماده ۲۹۷، صفحه ۸۰.

۲- **قانون مجازات اسلامی** ماده ۳۰۰، صفحه ۸۱.

دیه شخص غیر مسلمان

بنا بر فقه اسلامی اگر شخص مسلمانی انسان غیرمسلمانی را به قتل برساند، قاتل مسلمان به هیچ‌وجه به مجازات قصاص که عبارت از کشتن باشد محکوم نمی‌شود. حتی قاتل به زندان هم محکوم نخواهد شد و مجازات حد که صورتی از آن عبارت از شلاق زدن باشد، در مورد او جاری نخواهد شد. قاتل مسلمان فقط باید دیه بپردازد. «**هیچ مسلمانی به عوض قتل یا جرح ذمی قصاص نخواهد شد**».[۱] دیه قتل غیر مسلمانان با توجه به نوع دین و مذهب آنان متفاوت می‌باشد.

دیه غیر مسلمانانی که اهل ذمه نیستند

بنا بر فقه اسلامی، جان غیر مسلمانانی که اهل ذمه نیستند و یا اهل ذمه هستند، ولی قرارداد اهل ذمه با مسلمانان ندارند، هیچ ارزش و حرمتی ندارد و قتل آنان دیه ندارد. بدین معنی که اگر فرد مسلمانی شخص غیر مسلمانی را که یهودی، مسیحی و یا زرتشتی نیست به قتل برساند، مقتول کافر حربی به حساب می‌آید و قاتل نه تنها به مجازات اعدام و زندان محکوم نخواهد شد، حتی نباید هیچ‌گونه دیه و یا خون‌بهایی هم بپردازد.

دیه اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان)

میزان دیه اهل ذمه در فقه شیعه، برابر هشت‌صد درهم نقره است، که اگر با میزان دیه مسلمان که برابر ده هزار درهم نقره است مقایسه شود، می‌توان نتیجه گرفت که دیه اهل کتاب کمتر از هشت درصد دیه شخص مسلمان است. برابری حیوانی آن معادل با هشت شتر و یا شانزده گاو و یا هشتاد گوسفند است. فقه شیعه فقط در یک حالت است که میزان دیه اهل کتاب را برابر با دیه یک مسلمان می‌داند و آن در حالتی است که قاتل مسلمان عادت به کشتن اهل ذمه داشته باشد،

۱- **هاشمی شاهرودی، سید محمود (رییس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی): مقاله دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان**، مجله فقه فارسی، شماره ۲۸.

بدین معنی که قاتل هرگاه میل کند و بدون دلیل اشـــخاص ذمی را به طور مرتب به قتل برساند، در آن صورت است که به پرداخت دیه کامل یک مسلمان که برابر ده هزار درهم نقره است محکوم می‌گردد.

در آغاز اســـلام شک در آن بود که اگر مســـلمانی یک زرتشتی را به قتل رســـاند، آیا زرتشـــتی را می‌توان از اهل ذمه به حساب آورد و هشـــت‌صد درهم نقره برای قتل او دیه پرداخت و یا مانند سایر کفار حربی، کشـــتن او دیه ندارد. حدیث اســـت که از پیامبر اسلام در این مورد ســـوال شـــد، پیامبر این امتیاز را به زرتشتیان دادند و فرمودند می‌توان زرتشـــتیان را جزو اهل ذمه به حساب آورد و در ازای کشتن هر یک از آنان مانند کشتن یهودیان ومسیحیان دیه پرداخت.

«امـام صادق فرمـود: پیامبر اسـلام، خالدبن‌ولیـد را به بحرین فرسـتاد. وی گروهـی از یهودیـان و نصرانیـان ومجوسـان (زرتشـتیان) را به قتل رسانید و به پیامبر نوشت: من گروهی از مجوسیان را کشتم و در مورد دیه اینان شما فرمانی به من ندادید. پیامبر در پاسـخ او نوشت: دیه آنان مثل دیه یهود و نصارا است و فرمود آنان اهل کتاب هستند.»[1]

مواردی را که تمام مذاهب اســـلامی در آن توافق دارند این اســـت که مســـلمانی را در ازای قتل غیرمسلمان نمی‌توان قصاص کرد، ولی دیدگاه‌های فقه اســـلامی در مورد میزان دیه اهل کتاب یکسان نیست و با یکدیگر تفاوت اساسی دارد. گروهی از فقهای اهل سنت دیه اهل کتاب را برابر با دیه مسلمانان در نظر گرفته‌اند. گروهی دیگر دیه آنان را نصف دیه مسلمانان دانسته‌اند، ولی کمترین میزان دیه اهل کتاب را فقه شیعه در نظر گرفته و اعمال کرده است. دیدگاه مذاهب مختلف اســـلامی، در مورد دیه اهل کتـــاب را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- فقهای حنفیه و زیدیه

فقهای حنفیه و زیدیه به تســـاوی دیه اهل کتاب با دیه مسلمانان نظر داده‌اند.

۱ - **دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان**، مجله فقه فارسی، شماره ۲۸.

- فقهای شافعیه

دیدگاه فقهای شـــافعی بر این اساس اســـت که دیه اهل کتاب یک سوم دیه مسلمان است و دیه زرتشتیان هشت‌صد درهم نقره است.

- فقهای مالکی و حنبلی

فقهای مالکی و حنبلی معتقدند که دیه اهل کتاب نصف دیه مسلمان است و دیه زرتشتیان هشت‌صد درهم نقره است.

- فقهای شیعه

گروه فقهای شیعه معتقدند که دیه همه اهل کتاب و زرتشتیان برابر و فقط هشت‌صد درهم نقره است.[۱]

همانطور که ملاحظه می‌شـــود، فقهای شیعه کمترین مقدار دیه را برای اهل کتاب در نظر گرفته‌اند.

اگر غیرمســـلمانی از اهل ذمه، مســـلمانی را به قتل برســـاند، آن شـــخص قصاص می‌شود. آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله حکم داده است که ذمی خودش و همه اموالش به اولیاء مقتول منتقل می‌شود.[۲]

در قوانین فقهی مذهب شیعه آمده است:

اگر غیرمسلمانی، غیرمسلمان دیگری را به قتل برساند قصاص خواهد شد، ولی اگر قاتل، پس از قتل مسلمان شود او را نمی‌توان به قتل رساند. قاتل مسلمان شده فقط لازم است که دیه کافر را بپردازد.

آیت الله خمینی در تحریرالوسیله چنین آورده است:

«مســـاله ٦ - اگـــر کافـــری، کافر دیگر را به قتل برســـاند و ســـپس مســـلمان شـــود دیگر ورثه مقتول نمی‌توانند او را به قتل برسانند (چون آن‌ها کافرند و او مسلمان)، بلکه به عهده قاتل است که اگر

۱- **ابراهیمی. محمد: مقاله تاثیر دین بر میزان دیه**، منبع تارنمای اینترنتی دادگســـتری جمهوری اسلامی به آدرس:

www.dadgostary-tehran.ir

این مقاله در تاریخ ژوئن سال ۲۰۰٦ در این تارنما دیده شده است.

۲ - **خمینی. آیت‌الله روح‌الله: تحریرالوسیله، بخش قصاص**، گفتار در شرایط معتبره در قصاص، مساله ٤.

مقتــول دیــه دارد، دیه او را بپردازد (اما اگــر مانند کافر حربی که خونش هدر است باشد دیه هم ندارد).[۱]

انســـان‌ها در اسلام بخصوص در مذهب شـــیعه، دارای حقوق و مزایای برابر نیستند و با توجه به نوع عقاید دینی که دارند، طبقه‌بندی می‌شوند.

طبقه‌بندی انسان‌ها در فقه شیعه طبق جدول محسن کدیور

محســـن کدیور در مقاله تحقیقی و بسیار با ارزشی که تحت عنوان «**حقوق بشر و روشنفکر دینی**»[۲] انتشار داده، طبقه‌بندی یا درجه‌بندی انسان‌ها را در فقه شیعه مورد بررسی قرار داده است. محسن کدیور معتقد اســـت که: «**در احکام اسلام ســـنتی تبعیض غیر قابل انکاری بین معتقـدان ادیان مختلف وجود دارد**». انســـان‌ها در فقه شـــیعه به چهار درجه یا طبقه تقسیم می‌شوند.

۱- انسان‌های درجه یک، مسلمانان فرقه ناجیه (مسلمانان شیعه اثنی‌عشری)

۲- انسان‌های درجه دو، مسلمانان سایر مذاهب اسلامی.

۳- انسان‌های درجه سه، اهل کتاب، یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان به شرطی که شرایط اهل ذمه را بپذیرند.

٤- انســـان‌های درجه چهارم، که شـــامل دیگر انســـان‌ها یعنی کافران حربی و کلیه غیرمســـلمانان غیر اهل ذمـــه و یا اهل ذمه غیر معاهد می‌شوند.

مزایـــا و امتیازها و امکاناتی را که هر یک از این گروه‌ها برخوردار خواهند بود با یکدیگر متفاوت می‌باشد.

۱- انســـان‌های درجه یک یعنی مســـلمانان شیعه اثنی‌عشری، از

۱- **تحریرالوسیله خمینی**، **بخش قصاص**، گفتار در شرایط معتبره در قصاص، مساله٦.

۲- **کدیور**. **محسن**: **مقاله حقوق بشر وروشنفکر دینی**، مجله آفتاب، شماره ۲۷، تیر ماه ۱۳۸۲، صفحه‌های ٥٤ تا ٦٩.

تمامـــی حقوق انســـانی و امتیازهـــای دینی برخـــوردار خواهند بود. مناصبی وجود دارد که تقریباً فقط این انسان‌های درجه یک می‌توانند عهده‌دار شـــوند و دیگر انسان‌ها فاقد آن هستند، از آن جمله مناصب می‌توان ولایت امر، مرجعیت، امامت جمعه، قضاوت و شهادت را نام برد. حتی شهادت انسان‌های مسلمان غیر شیعه قابل شنیدن نیست و قضاوت‌شان معتبر نیست. ریشخند مسلمان شیعه خلاف شرع است، ولی هجو و ریشخند دیگر مسلمانان معصیت محسوب نمی‌شود. حتی زن مســـلمان شیعه نمی‌تواند به همســـری مرد مسلمان سایر مذاهب اسلامی در آید.[۱]

۲ - انســـان‌های درجه دو مسلمانان سایر مذاهب اسلامی هستند که آن‌ها از اکثر حقوق شرعی برخوردار هستند، اما از برخی از حقوق شرعی و بسیاری از اختیارات دینی محرومند.

۳ - انســـان‌های درجه سه، مردم اهل کتابند، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان که از اکثر حقوق شرعی بی‌بهره‌اند. محسن کدیور معتقد اســـت که تفاوت حقوقی مسلمان و غیر مسلمان از ضروریات شرعی در اســـلام شیعه است. بدن انســـان کافر نجس است، نوع کافر فرقی نمی‌کنـــد می‌خواهد مشـــرک، مرتد، کافر اصلی، کافـــر ذمی و یا اهل کتاب باشد. بدین معنی که به طور مطلق غیرمسلمانان نجس محسوب می‌شـــوند و از نجاسات شرعا باید اجتناب کرد.[۲] مسلمان حق ازدواج با غیرمســـلمان را ندارد.[۳] یکی از موانع ارث بردن هم کفر است، کافر

۱- **مقاله حقوق بشر و روشنفکر دینی**، صفحه ۵۵.
شـــیخ علی‌نقی کمره‌ای کـــه از فقهای بزرگ شـــیعه در اواخر عصر صفوی اســـت، به صراحت فتوا داده اســـت که زن مسلمان شیعه نمی‌تواند به همسری مرد مسلمان معتقد به دیگر مذاهب اسلامی در آید. (جعفریان. رسول، مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شـــیعی صاحب منصب در دولت صفوی - علی نقی کمره‌ای، مقالات تاریخی دفتر چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۳).
۲- برای مطالعه جزییات بیشـــتری از داســـتان نجاست غیر مسلمانان می‌توان به بخش طهارت و نجاست غیر مسلمانان در این کتاب مراجعه کرد.
۳ - برای مطالعه جزییات بیشتر منع ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان، میتوان به منابع زیر مراجعه کرد:
- **مقاله فقه و ازدواج با کافران**، **علی اکبر کلانتری**، مجله کاوشـــی نو در فقه اســـلامی، شماره ۷.
- **کتاب ازدواج با بیگانگان**، **محمد ابراهیمی**.

نمی‌تواند از مسلمان ارث ببرد ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد.[۱]

در شـرایط اجرای حکم قصاص، مسـلمانی که غیر مسلمانی را کشـته باشد را به جرم قتل غیرمسلمان نمی‌توان کشت، ولی کافر به واسطه قتل مسلمان قابل قصاص است. حتی اگر «کافری پس از قتل کافر دیگری، اگر مسلمان شود، قاتل را نمی‌توان قصاص کرد.»

محسـن کدیور در مورد شـرایط اهل ذمه در یک جامعه اسلامی شیعه می‌نویسد:

> **«البته اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان با پذیرش عقد ذمه با شرایطی می‌توانند در جامعه اسلامی از امنیت جانی، مالی و ناموسی بهره‌مند شوند. مهمترین شرط ذمه پرداخت جزیه اسـت. نحوه پرداخت جزیه می‌باید ذلیلانه باشـد و اهل ذمه باید همواره احساس فرودستی کنند.»**[۲]

شهادت غیرمسلمان علیه مسـلمان قابل شنیدن نیست. قضاوت آن‌ها برای مسلمانان فاقد اعتبار است. اهل ذمه در طبقه‌بندی انسان‌ها در فقه شیعه انسان‌های درجه سه محسوب می‌شوند.

٤ – انسـان‌های درجه چهار عبارتنـد از کفار غیر ذمی و اهل ذمه غیرمعاهد، کـه آن‌ها فاقد هرگونه حق هسـتند و هیچ‌گونه حرمت و ارزشـی ندارند. کفار غیرذمـی اصولا دیه ندارند. «**اگر مسـلمانی یک انسـان غیرمسـلمان را که جـزو اهل کتاب نیسـت را به قتل برسـاند، به هیـچ وجـه نمی توان او را مجازات کرد.**» حتی لازم نیسـت که او دیه یا خون‌بهای او را بپردازد. این افراد از لحاظ شرع اسلامی شیعه، نفس محترمه نیستند، خون‌شان احترام ندارد و آنان ارزشی ندارند.[۳]

محسـن کدیور می‌نویسد طبق احکام فقه شیعه «**پایبندی به دین و عقیده باطل، جان انسان را بی‌ارزش می کند.**» غیر مسلمانان نه تنها در

---

۱ – برای مطالعه جزییات بیشـتر از قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در فقه شیعه، می‌توان به بخش قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در این کتاب مراجعه کرد.

۲ – برای مشـاهده نظام جزیه درفقه اسلامی وشواهد تاریخی آن در ایران، می‌توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

۳ – **مقاله حقوق بشر وروشنفکر دینی کدیور**، صفحه ٥٥

طول حیات بلکه در مرگ نیز با مسـلمانان متفاوتند. آنان را نمی‌توان در قبرستان مسـلمانان دفن کرد و حرمت نبش قبر مختص مسلمین است.

محسن کدیور چنین نتیجه‌گیری می‌کند که :

«با صراحت می توان گفت که در اسـلام سنتی انسان فاقد حقوق ذاتی است. انسان از آن حیث که انسان است حقوقی ندارد، حقوق دینی اولا و به الذات متعلق به این مذهب، جنسیت و حریت است، نه متعلق به نوع انسـان و بشـر، پس ما در این تلقی [فقه شیعه] حقوق مومن [فرد شـیعه]، حقوق مسلمان، حقوق مذکر، حقوق حر [فرد آزاد نه برده]، حقوق عبد [انسـان برده]، حقوق فقیه و حقوق عوام داریم. اما حقوق بشر نداریم. در اسلام تاریخی [شیعه اثنی عشری] نمی توان از حقوق بشر دم زد.»[1]

دیدگاه‌های فقهای شیعه و دیه اهل کتاب

شیخ طوسی

«هر گاه قاتل (مسلمان)، عادت به قتل اهل ذمه داشته باشد، امام می‌تواند به صلاح دید خود، قاتل را به پرداخت دیه کامل مسلمان یا پرداخت چهار هزار درهم ملزم کند، اما نسـبت به کسـی که به ندرت مرتکب قتل ذمی شده، بیش از هشت‌صد درهم بر او نخواهد بود.»[2]

«دیه ذمی، هشت‌صد درهم عالی یا به اندازه قیمت آن از اعیان و اجناس اسـت و دیه زنان ایشان نصف دیه مردانشان (چهارصد در هم نقره) می باشـد. هرگاه کسـی به قتل اهل ذمه عادت کرده باشد، امام می تواند او را به پرداخت چهار هزار درهم ملزم کند تا دیگر بار مرتکب این عمل نشود.»[3]

۱- مقاله حقوق بشر وروشنفکر دینی کدیور، صفحه ۵۵.
۲ - دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان، سید محمود هاشمی.
۳- دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان، سید محمود هاشمی.

محقق حلی

«کفـار غیـر اهل ذمه دیــه ندارند، چــه طرف معاهده مســلمانان باشــند، چه طرف جنگ، چه دعوت اســلام به ایشان رسیده و چه نرسیده باشد.»[1]

روح‌الله خمینی

«مســاله ۲ - اگر مســلمانی به کشــتن اهل ذمه عادت کرده باشد قصاص گرفتن از او جایز است، چیزی که هست تفاوت خون بها از ذمی گرفته می‌شود، بعضی خواستند بگویند این کشتن مسلمان بخاطر کفار قصاص نیســت بلکه حد الهی است، لکن این شخص ضعیفی است.»[2]

شواهد تاریخی و ارزش انسان‌ها

از حمله اعراب به ایران تا عهد صفوی

هنگامی که اعراب به ایران حمله کردند و ایران را به اشــغال خود درآوردند، ایران را به عنوان کشــور فتح شده به وسیله مسلمانان به حســاب آوردند و ایرانیان به صــورت مردمی که تحت انقیاد اعراب و مسلمانان هستند به حساب آمدند. گروهی از ایرانیان که به زور و یا به میل خود مسلمان می‌شدند، دارای مزایایی محدودی می‌شدند ولی این مزایا به‌هیچ‌وجه تا مرحله برابری با اعراب نمی‌رســید و اعراب، ایرانیانی را که می‌خواســتند آیین و دین خود را حفظ کنند، را مجبور می‌کردنــد که قوانین و مقرارات ســنگینی را اجرا کننــد تا بتوانند در کشور خودشان بمانند. نخســتین قوانین و مقرراتی که در این زمینه وضع گردید، قوانین عُمَر اســت که توسط خلیفه دوم مسلمانان برای مردم کشــورهای اشغالی وضع گردید. در کتاب‌های بسیاری به این قوانین اشاره شده است. ایرانیان زرتشتی مجبور بودند به این شرایط

۱- **دیه اهل ذمه و شهروندان غیرمسلمان** ، سید محمود هاشمی.
۲- **تحریرالوسیله خمینی**، **بخش قصاص**، گفتار در شرایط معتبره در قصاص، مساله ۲.

گردن نهند در غیر این صورت جان، مال، زنان و فرزندان‌شـــان امان نداشت و خانه‌ها و مال‌شان مانند اموال کافران حربی، بر مسلمانان حلال می‌شـــد. جزییات این قوانین در یکی از رسالاتی که در قرن نهم هجری نوشته شده، آمده است، با استفاده از این رساله، قوانین عمر شرح داده می‌شود. در این قوانین آمده است:

«حقوق رعیت کفار و شرایط اهل ذمه»
«اما رعیّت کفار و اهل ذمه را دیگر اســت و آن رعایت آن شــرایط است که عمر به جهت تقریر مجوسی و اهل کتاب در عهدنامه خود ثبت کرده اســت و اهل ذمه را بدان شــرایط امان داده و بر حاکم و والی هر ولایت واجب اســت که اهل ذمه دیار خود را بدان شــرایط تکلف کند و دما و اموال ایشــان را بــه وفاء آن منوط گردانید و آن بیست شرط است:
شــرط اول: آن کــه در هر ولایتی کــه متصرف آن حاکم مســلمان باشد، دیر و بیعه و کنیسه و بتخانه تجدید نکنند.
شــرط دوم: آن کــه از این عمارت‌های قدیم که ویران شــود تجدید نکنند.
شــرط ســوم: آن که مســافران اســلام را از نزول دیر بتخانه منع نکنند.
شــرط چهارم: آن که هر مسلمانی که در منازل ایشان نزول کند و اگر او را اتفاق مکث بود، سه روز در ضیافت آن تقصیر نکند.۱
شــرط پنجم: آن که جاسوســی دیار اســلام نکنند و جاسوسی را جای ندهند.
شــرط ششم: آن که مســلمانان اگر خویشان ایشــان را در اسلام رغبت کنند، ایشان را منع نکنند.
شرط هفتم: آن که مسلمانان را حرمت دارند.
شرط هشتم: آن که چون در مجلس نشسته باشند، چون مسلمانان حاضر شوند، مجلس با ایشان گذارند.
شرط نهم: آن که در لباس تشبه به مسلمانان نکنند.
شرط دهم: آن که نام‌های مسلمانان را بر یکدیگر ننهند.
شرط یازدهم: آن که اسب با زین و لجام سوار نشوند.

---

۱ – این شرط بدان معنی است که اگر مسلمانی به خانه‌های آنان وارد شد و منزل کرد، آنان وظیفه دارند تا سه روز از او پذیرایی کنند.

شرط دوازدهم: آن که شمشیر و نیزه بر ندارند.
شرط سیزدهم: آن که انگشتری با نگین و مهر بر انگشت مهر نکنند.
شرط چهاردهم: آن که خمر نفروشند و آشکارا نخورند.
شـرط پانزدهم: آن که لباس‌هایی که در رسـم جاهلیت داشته‌اند ترک نکنند، تا از مسلمانان، ممتاز باشند.
شـرط شـانزدهم: آن که رسوم و عادات مشـرکان را در میان اهل اسلام اظهار نکنند.
شرط هفدهم: آن که در همسایگی مسلمانان خانه بنا نکنند.
شرط هجدهم: آن که مردگان خود را نزدیک مقابر مسلمانان نبرند و آن که در عزاهای مردگان آواز بلند نکنند.
شرط نوزدهم: آن که بنده مسلمان نخرند.
در آخر عهدنامه نوشـته اسـت که: اگـر در چیزی از این شـرایط مخالفت کنند، ایشـان را امان نیسـت و خانه‌ها و مال‌های ایشان بر مسـلمانان حلال اسـت، چنان کـه خون و مال کافـران محارب والسلام.»[۱]

با شــواهدی که در تاریخ آمده است، می‌توان گفت که این قوانین و شــرایط حداقل تا دو قــرن پس از حمله اعراب بــه ایران، در مورد ایرانیان زرتشتی اعمال می شده است.

دیه اهل ذمه در عهد صفوی

نظام حکومتی دولت صفوی بر مبنای قوانین دین اســـلام و مذهب شــیعه اثنی‌عشری پایه‌ریزی شــد و قوانین اجتماعی و اداری کشور بر مبنای قوانین مذهب شــیعه انجام گرفت. شــاهان صفوی در خود رســالتی الهــی می‌دیدند که باید تمــام ایرانیان را به مذهب تشــییع درآورند. روحانیون و علمای شــیعه در تمام عصر صفوی به جز در دوران کوتاه شــاه اسمعیــل دوم اقتدار و نفوذ کاملــی در دولت‌های صفوی داشتند. روحانیون وعلمای شــیعه در این دوران بسیاری از سمت‌های رسمی دولتی از قبیل شیخ‌الاسلامی، قاضی شرع، امامت

۱ - **رســاله «نجاة الامراء» تالیف میر شــاهی بن محمد حاتمی**، به کوشــش ابوالفضل حافظیان، دفتر دهم از دفاتر میراث اســلامی، تهران، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۸، صفحه ۲۹۷. مولف از دانشــمندان قرن نهم و یا دهم هجری قمری است. متن کامل این رساله را می‌توان در دفتر دهم از دفاتر میراث اسلامی صفحه های ۲٦۵ تا ۳۵۲ مطالعه کرد.

جمعه را در شـــهرهای مختلف ایران را به عهده داشـــتند. در مواردی دیده می‌شـــود که حتی علما و روحانیون منصـــب صدارت را هم در آن دوران عهده‌دار شـــدند و حتی عملاً اداره بســـیاری از ارگان‌های دولت‌های صفوی را در دست داشتند.

مذهب تشـــیع در مقایسه با تسنن مدارای بسیار کمتری نسبت به غیر مسلمانان داشـــت. درتمام دوران صفوی یک غیر مسلمان یافت نمی‌شود که سمتی اداری در نظام حکومتی دولت صفوی داشته باشد. این وضعیت فقط شـــامل غیر مسلمانان نمی‌شد، بلکه مسلمانان غیر شیعه هم در حکومت راهی نداشتند و حتی تعصبات به جایی رسید که سنی بودن در بسیاری از دوران عصر صفوی، جرم به حساب می‌آمد. با شروع عصر صفوی وضعیت زندگی زرتشتیان و یهودیان در ایران ســـخت‌تر و مشکل‌تر شد. مســـیحیان در بخش‌هایی از این دوران به علت ملاحظات سیاســـی و اقتصادی از آزادی‌های بیشتری نسبت به یهودیان و زرتشتیان برخوردار بودند. حقوق اجتماعی غیرمسلمانان در این دوران کاهش بسیاری یافت، نجس شمردن غیر مسلمانان وارد فرهنگ ایرانیان شیعه مذهب، شـــد و همانطور که پیشتر اشاره شد، مذهب شـــیعه در مـــورد دیه اهل کتاب کمترین مقـــدار را در بین تمام مذاهب اسلامی در نظر گرفته است.

در دوران صفوی به موارد متعددی برخورد می‌شـــود که یهودیان و زرتشـــتیان را مجبور کرده‌اند که مسلمان شوند و به دین اسلام در آیند. به علت سختگیری‌هایی که در خراسان بر ضد زرتشتیان صورت گرفت، سه هزار نفر از زرتشتیان خراسان به یزد فرار کرده و در آن‌جا پناه گرفتند. بخش شمالی خراسان از زرتشتیان خالی می‌شود و دیگر زرتشتی در آن نواحی زندگی نمی‌کند. بسیاری از زرتشتیان که پس از آن زمان در آن نواحی باقی ماندند، مانند یهودیان در لباس اسلام به دین قدیم خود عمل می‌کردند و مراسم و آداب آئینی خود را در پنهان به جا می‌آوردند.[۱]

۱ - شـــهمردان، رشید: **تاریخ زرتشـــتیان فرزانگان زرتشـــتی**، تهران، انتشارت فروهر، ۱۳۶۳، صفحه‌های ۲۶۹ و ۲۷۰.

در عصـر صفوی در مواقع بسـیاری زندگی و مـرگ یهودیان و زرتشتیان بسـتگی به تصمیمات و فتواهای روحانیون شیعه داشت. وقایعی در دوران شـاه‌عباس اول و شـاه‌عباس دوم و شاه‌سـلطان حسـین روی داد که طـی آن یهودیان و زرتشـتیان را مجبور کردند که مسلمان شوند. اوج نابسـامانی‌های زرتشتیان، یهودیان و حتی مسیحیان را می‌توان در دوران سـلطنت شاه‌سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی مشـاهده کرد. به علت سخت‌گیری‌هایی که در مورد آنان صورت گرفت، از شـمار یهودیان و زرتشتیان در دوران صفوی در ایران بسیار کاسته شد. ارزش انسانی آنان کاهش بسیاری یافت، قتل آن‌ها هیچ‌گونه مجازاتی برای قاتل مسلمان در بر نداشت و زندگی و مرگ یهودیان و زرتشـتیان در بسـیاری از مواقع به نظر و فتوای علمای شـیعه بستگی داشـت. واقعه‌ای که در دوران شاه‌عباس اول برای زرتشتیان اتفاق افتاد شاهد این مدعا است. در زمان شاه‌عباس اول هنگامی که عده‌ای از زرتشتیان کرمان را در یکی از ساختمان‌های شـهر به بیگاری گرفته شـده بودند، سر کارگر مسـلمان، کارگران زرتشتی را مورد آزار و شکنجه قرار می‌داد، در اثر کشمکشی که روی می‌دهد سرکارگر مسلمان به دست کارگران زرتشتی کشته می‌شود. مسـلمانان در مورد این قتل از روحانیون فتـوا می‌خواهند. مفتی یا شیخ‌الاسلام شهر فتوا می‌دهد که:

«دست تا آرنج در شیره فرو کنند و داخل ارزن فرو برند، به تعداد ارزنی که بر دسـت چسبیده از افراد زرتشتی بکشند تا خون‌بهای مُسـلِم باشـد. به او گفتند شماره زرتشـتیان کرمان به آن اندازه نرسد. او فتوای خود را تعدیل کرد و گفت: هر اندازه دیدند همه را به قتل برسانند.»[1]

در تاریخ آمده است قرار شد هنگامی که همه زرتشتیان در یک روز برای زیارت در «بابو کمال» محلی نزدیک شهر کرمان جمع می‌شوند، همه آنان را یک‌جا قتل‌عام کنند. این قتل‌عام قرار بود در روز اول ماه

۱- **باسـتانی پاریـزی. دکتر ابراهیم: وادی هفت واد -** بحثـی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)، صفحه ۳۴۲.

دی پارسی انجام گیرد. شاه‌عباس از این تصمیم مطلع می‌شود و خود شخصاً از اصفهان به کرمان می‌آید تا در این مورد تحقیق کند.

«بعد از آن که به [شاه‌عباس] روشن گردید که آن چه بد از والی کرمان عرض کرده‌اند کذب بوده - مگر کشتن چند نفر فعله‌ی مجوسیه که آن هم به حق و سزا بوده زیرا که فراش مسلمی را که در سرکارشان بود کشته و زیر دیوار انباشته بودند - سلطان عادل اراده مراجعت فرمود».[۱]

پس از انجام تحقیقاتی که توسط شاه‌عباس انجام می‌گیرد و فرمانی که او صادر می‌کند، از قتل‌عام عمومی زرتشتیان جلوگیری می‌شود. باستانی پاریزی در این مورد می‌نویسد:

«ظاهرا چنین می‌نماید که در این روزگار به توسط روحانیان یک توطئه علیه اقلیت زرتشتی چه در کرمان و چه یزد در شرف وقوع بوده است. زیرا زرتشتیان یزد نیز از همین سفر نهانی شاه عباسی روایتی دارند. اما دلیل روشن‌تر و واضح‌تر آن است که شاه عباس بعد از بازرسی و بازگشت دستور آسایش و رفاه زرتشتیان را داده است و حکام نیز آن را اجرا کرده‌اند. چه از آن زمان به بعد تمام اقلیت زرتشتی در «اورمزد دی ماه» یعنی روز اول دی‌ماه یزدگردی، مراسمی خاص برپا می‌کنند و آش و حلوای خوشمزه‌ای می‌پزند و به مردم می‌دهند واین به یاد بود روزی است که شاه عباس دست ستم «مغ کشی» را از سر آنان کوتاه کرده است و به همین سبب همه زرتشتیان این فدیه را بنام «خیرات شاه‌عباسی» نام‌گذاری کرده‌اند و بدان نام می‌خوانند. امروز در کرمان خیرات سالیانه بابو کمال به نام شاه‌عباس است».[۲]

مقصود از یادآوری این واقعه، نشان دادن آسیب‌پذیری جامعه اقلیت‌های مذهبی در دوران صفوی است که با فتوای صادر شده از سوی مجتهد شیعه این فاجعه می‌توانست به آسانی صورت گیرد.[۳]

۱- **وزیری کرمانی. احمد علی خان: جغرافیای کرمان**، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ابن سینا، ۱۳۵۲، صفحه ٦٤.

۲ - **وادی هفت واد - باستانی پاریزی**، صفحه های ۳٤۳ و ۳٤٤ .

۳- این واقعه شباهت بسیاری به داستان پوریم یهودیان دارد که در زمان خشاریارشاه برای یهودیان اتفاق افتاده است. در آن واقعه توطئه‌ای بر ضد یهودیان صورت گرفت و دستور قتل‌عام تمام یهودیان در تمام قلمرو حکومت خشایارشاه صادرشد. روزی مشخص را برای این کشتار معین کردند. ولی پادشاه به واقعیت آگاهی یافت و با فرمانی

شـــاه‌عباس دارای قدرت و اقتدار بســـیاری بود، با اینکه او شیعه‌ای بســـیار متعصب بود ولی در بســـیاری از مواقـــع در برابر روحانیون

کـــه صادر کرد، از این قتل‌عام جلوگیری کرد و توطئه کنندگان را مجازات کرد. یهودیان به همین مناســـبت، قرن‌ها است که پوریم را جشن می گیرند. در طول تاریخ به مواردی برخورد می‌شـــود که دستور این نوع قتل‌عام‌های دسته جمعی صادر شده است. فرمان صادر شـــده اســـت که جامعه‌ای، افرادی با عقایدی خاص و یا ملتی قتل‌عام شوند. این قتل‌عـــام هم صورت گرفته اســـت، از آن جامعه یا افراد جز نامـــی در تاریخ باقی نمانده است، از این گروه‌ها می‌توان مزدکیان را نام برد که در زمان انوشیروان قتل‌عام شدند و امروز جز نامی از آنان باقی نمانده است. در زمان پادشاهی همین شاه‌عباس اول، اهل نقطه و یا نقطویان را ملحد و مرتد اعلام کردند و به دستور او در طی چند روز همه آنان را در تمام ایران قتل‌عام کردند و افرادی از آنان که توانستند از قتل‌عام فرار کنند و زنده بمانند، به هند گریختند، این خود داستان پر درد دیگری است. کدام یک از فقها، نقطویان را ملحد خواندند و فتوای قتل‌عام آنان را صادر کردند، مشـــخص نیســـت و باید در این مورد مطالعاتی صورت گیرد.

یکی از اتهاماتی را که بر جامعه یا گروهی از دگراندیشـــان می‌زدند و به اســـتناد به آن، جـــواز قتل‌عام آنان را صـــادر می‌کردند، آن بود که آنان را متهـــم می‌کردند که زنان در جامعه آنان در بین مردان مشترک هستند و زنان با مردان مختلف ارتباط جنسی دارند. ایـــن اتهام را بر مزدکیـــان وارد آوردند و مخالفان اهل نقطه هم این اتهام را بر آنان وارد آوردند. گروهی از نقطویان در فین کاشان به سر می‌بردند. همدمی کاشانی شاعر، که با آنان مخالف بود، همین اتهام را بر آنان وارد آورده و از شاه‌عباس خواسته است که آنان را قتل‌عام کند. او در هجو و مذمت اهل نقطه ساکن فین کاشان سروده است:

ای همدمـــی اگـــر تـــو، نـــه از خـــران فینـــی
میکـــن همیشـــه لعنـــت، بـــر ملحـــدان فینـــی
باشـــد زبـــان ایشـــان، ایـــری بجـــای آری
آری کـــه هســـت واجـــب، قطـــع زبـــان فینی
ایـــن عاشـــق زن او، او مایـــل زن ایـــن
ایـــن شـــیوه نیـــک دانند، پیـــر و جـــوان فینی
ای همدمـــی اگـــر تـــو، نـــه از خـــران فینـــی
میکـــن همیشـــه لعنـــت، بـــر ملحـــدان فینـــی
از حـــد بشـــد قباحـــت، از قبـــح ایـــن ارازل
خواهـــم گرفـــت آخـــر، دامـــان شـــاه عـــادل
گویم شـــها تـــو بـــودی، مایل بقتـــل این جمع
کردی به تیغ از ایشان، مقصود خویش حاصل
اکنـــون به قریـــه فیـــن، چندین ملاحد ســـتند
هـــم در نمـــاز کاهـــل، هـــم در فســـاد کامـــل
مهـــدی صفت بـــرآور، تیغـــی چو بـــرق لامع
واین قـــوم را تمامـــی، از بیخ و اصل بگســـل

(نقطویان یا پسیخانیان، صادق کیا، تهران، انتشارات انجمن ایرانویج، ۱۳۲۰ یزدگردی، صفحه ٦٩).

برای مطالعه در مورد پسیخانیان و نقطویان می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- نقطویان یا پسیخانیان، صادق کیا.
- زندگی شاه‌عباس، نصرالله فلسفی.
- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، علی میر فطروس.

می‌ایستاد. همین قدرت او بود که توانست از این فاجعه جلوگیری کند. ولی این اقتدار شاه‌عباس اول را دیگر در وجود پادشاهان پس از او مشاهده نمی‌کنیم. کشتار یهودی و زرتشتی بدون مجازات باقی می‌ماند، ولی در مورد قتل یک مسلمان بدست زرتشتیان فتوای قتل‌عام تمام افراد جامعه زرتشتی صادر می‌گردد. در اینجا است که نابرابری ارزش انسان‌ها بخوبی مشاهده می‌گردد. در عصر صفوی مرگ و زندگی زرتشتیان و یهودیان به فتوای روحانیون شیعه بستگی داشت. توانایی‌ها و اقتدار روحانیون شیعه در دوران شاه‌عباس دوم و شاه‌سلیمان افزایش می‌یابد و در دوران شاه‌سلطان حسین به اوج خود می‌رسد. با افزایش قدرت روحانیون، وضعیت آسایش اجتماعی زرتشتیان و یهودیان هم کاهش می‌یابد و در دوران شاه سلطان حسین به بدترین شکل خود می‌رسد. در دوران شاه‌سلطان حسین دیگر مسیحیان هم از آزار مصون نبودند و فشار و سختی بسیاری بر آنان هم وارد شد. در این دوران فشار برای تغییر مذهب و مسلمان کردن اجباری، قتل و بیرون راندن و کوچ اجباری از محل‌های زندگی آنان بسیار مشاهده می‌گردد.

دیه اهل ذمه در دوران قاجاریه

نوع برخورد با اقلیت‌های مذهبی در دوران قاجاریه شباهت بسیاری به وضعیت اواخر دوران صفوی دارد. نوع آرا و دیدگاه‌های علمای دوران قاجاریه نسبت به یهودیان و زرتشتیان، شباهت بسیاری به دیدگاه‌های محمدباقر مجلسی و سایر فقهای اواخر عصر صفوی دارد. محدودیت‌ها و تحقیرها بر آنان اعمال می‌شد، جان آنان ارزشی و قتل آنان مجازاتی نداشت. بابیان هم در میانه عصر قاجاریه به جمع دیگر اقلیت‌های مذهبی در ایران پیوستند. در تاریخ دوران قاجاریه به دو اصطلاح رایج در آن دوران، در رابطه با یهودیان و بابیان بر خورد می‌شود. دو اصطلاح «**جُهود کُشان**» و «**بابی کُشی**».

جُهود کُشان

«صــدای یا علی صلوات و قتل جهودهــا، به لفظ واحد از جمعیت بلند و شنیده می‌شد.
بچه‌هــا، دامــن لباسشــان را پر از ســنگ کرده، پا برهنــه از جلو ازدحــام دویده، فریاد کنان و «جهود کُشــان» می‌رفتند. جمعی از ســادات و ملاهــا و طلاب، با چند نفر از دراویش پریشــان زلف و ریش، کشــکول به شــانه و یاهو، یا حق گویان، به تدریج بر عده جمعیت افزوده شده، به سمت بالا خیابان می‌شتافتند.
مردم از خانه‌های‌شان متوحش بیرون آمده، سوال می‌کردند:
چه خبر است؟ چه اتفاق افتاده است؟
در جواب آن‌ها یک نفر می‌گفت:
«جهود کشان» است.
به محض شنیدن این کلام، دفعه واحد به طوری از جمعیت صدای صلوات و لفظ «جُهود کُشــان» بلند می‌شد، که جوّ هوا پُر و گوش فلک را کَر می‌کرد.»[۱]

سپس مردم عادی تحریک شده به جلوداری طلاب و ملاها به محله و خانه‌های یهودیان حمله می‌کردند، آنان را می‌زدند، مجروح می‌کردند و به قتل می‌رساندند. هدف اصلی آنان غارت منازل یهودیان بود. این تصویری اســت که در وقایع جهودکشان صورت می‌گرفت. در اواخر دوران قاجاریه سفارت خانه‌های خارجی به ویژه انگلیس و فرانسه و امریکا به این «جُهود کُشان» اعتراض می‌کردند و سعی در جلوگیری از وقوع این گونه حوادث را داشتند، ولی آفرینندگان و ترتیب دهندگان حوادث آن را جزئی از حقوق و اختیارات خود می‌دانستند. هنگامی که مورد اعتراض قرار می‌گرفتند، می‌گفتند:

«خواجه باشی:
حرف من در باب «جُهود کُشان» معمولی است، که مسلمانان ایران بر حســب قانون معمولی و رسومات قدیم، سالی یک دفعه، برای رفــع زیاد شــدن این جماعت ملعون و تحصیل مقــداری از دولت و ثروت آن‌ها، «جُهود کُشــان» را فراهم می‌آورند. چه دخل به روس و انگلیس دارد؟» [۲]

۱- **جهود کشان**، صفحه‌های ۵۰ و ۵۱.
۲- **جهود کشان**، صفحه ۲۰۲.

در دوران قاجاریه به کرات به واقعه «جُهود کُشـــان» در شـهرهای مختلف ایران برخورد می‌شود. اگر یک یهودی مرتکب خطا ویا جرمی می‌شــد، خطا و جرم یک نفر را به حســـاب تمام جامعه می‌گذاشتند و تمام مردم جامعه را به طور دســـته جمعـــی مجازات می‌کردند. در بســـیاری از موارد جرائم بیش از یک بهانه و یـــا اتهام نبود. در ابتدا ســـعی می‌شد بهانه‌ای برای شـــروع عملیات «**جُهود کُشان**» تراشیده شـــود. رایج‌ترین این بهانه‌ها، این تهمت بود که در نزدیکی عید فطیر (پسح)، به یهودیان تهمت می‌زدند که شخص و یا کودک مسلمانی را کشته‌اند و خون او را در نان فطیر ریخته‌اند.[۱] از دیگر اتهامات وارد بر

۱- اتهام ریختن خون مســـلمانان در نان فطیر به وســـیله یهودیـــان، یکی از کثیف‌ترین اتهاماتی است که یهود ستیزان بر ضد یهودیان بکار می‌برند. این اتهام از حدود آخرین ســـال‌های دوره صفویه وارد ایران شده اســـت و به یهودیان وارد می‌شود. در هیچ یک از رســـالات و کتاب‌های مذهبی نوشـــته شـــده در دوران حکومت‌های سنی مذهب قبل از صفویه و حتی در نوشـــته‌های دوران اوایل و اواســـط صفویه بـــه این اتهام برخورد نمی‌شـــود. حتی محمدتقی و محمدباقر مجلســـی که نگاه مساعدی نســـبت به یهودیان نداشتند در نوشته‌های خود این اتهام را به یهودیان وارد نکرده‌اند. اولین باری که به این مورد اتهام در نوشته‌های فارسی برخورد می‌شود، رساله‌ای است که توسط پدر آنتونیو کشـــیش پرتغالی نوشته شده است. پدر آنتونیو که در اواخر عصر صفوی به ایران آمد، پس چندی که در ایران بســـر برد، تغییر دین داد و مسیحیت را ترک کرد و به دین اسلام در آمد، او نام علی‌قلی جدیدالاسلام را بر خود نهاد. علی‌قلی جدید الاسلام رسالاتی در رد دین مســـیحیت و یهودیت نوشت. اوســـت که اتهامی را که سال‌ها کشیش‌های قرون وســـطایی اروپا به یهودیان می‌زدند، برای اولین بـــار وارد ایران کرد. او این اتهام را در کتاب نقد تورات به یهودیان وارد آورده اســـت، علی‌قلی جدیدالاســـلام این رساله را در آخرین سال‌های دوران صفویه و هنگام سقوط آن (سال های ۱۱۳٤ قمری/۱۷۲۲ میلادی) نوشته است. سال‌هایی که شیوع خرافات در تمام سیستم‌های مذهبی و اجتماعی دولت شاه‌ســـلطان حسین صفوی رسوخ پیدا کرده بود. بسیاری از تاریخ‌نویسان عقیده دارند که یکی از عوامل ســـقوط دولت صفوی رواج خرافاتی از این نوع و پی آمدهای آن بود. او می‌نویسد:

"..... **اما عداوت یهود به مرتبه‌ای که در میان خود روز عید در هر سال قرار داده‌اند و در آن روز البته نان به خون مسلمانان خمیر شده باید که بخورند و این عمل را از واجبات دیـــن خـــود می‌دانند. در آن روز ســـعی می‌کنند و جســـتجو می‌نمایند تـــا آنکه فرصت به دستشان بیافتد. در شب یا روز به هر نحو باشد، مسلمانی خواه خرد باشد و خواه بزرگ پیدا کرده ذبح نمایند و خون او را داخل خمیر می کنند و با آن نان می‌پزند و می‌خورند. و اگر کســـی به دستشـــان نیافتد که او را بکشند علمای ایشان فتوا داده‌اند که بگردند و جایی که یک از مســـلمانان فصد[خون گیری] کرده باشـــد، خون او را برداشته داخل نان بکنند.**"(**مقالات تاریخی، رســـول جعفریان، مقاله علی قلی جدید الاســـلام و نقد تورات،** دفتـــر دوم، صفحه‌های ۷٤ و ۷۵ برای اطلاعات بیشـــتر در این مـــورد می‌توان به بخش «تبلیغات و آثار ضد مسیحی وضد یهودی در عصر صفوی» در این کتاب مراجعه کرد).

در دوران قاجاریـــه این اتهام دســـت آویزی شـــد که بارها مردم عوام مســـلمان را در شـــهرهای مختلف تحریک کردند و باعث شدند که مســـلمانان به محلات یهودیان حمله کنند، خانه‌های‌شـــان را غارت کنند و آنان را به قتل رساندند. پس از انقلاب مشروطیت

آنان، توهین به دین اســـلام و حضرت محمد بود. از دیگراین اتهامات ایـــن بود که یهودیان قرآن را ســـوزانده‌اند. پس از آن که این اتهامات را در بین مردم مسلمان عادی انتشار می‌دادند مردم در مساجد جمع می‌شـــدند و روحانیون آنان را تحریک بیشـــتری می‌کردند و مردم به ســـرکردگی طلاب به طور دسته جمعی به محله و خانه‌های یهودیان حمله‌ور می‌شدند در این بخش به اختصار به چند مورد از این «**جُهود کُشان**» اشاره می‌شود.

واقعه نخست در ۲۷ مارچ سال ۱۸۳۹ میلادی/۱۲۵۲ قمری در شهر مشـــهد رخ می‌دهد. به یک زن یهودی که دســـتش ورم داشته است، حکیمان تجویز می‌کنند که خون ســـگ بـــر روی آن بمالد. زن یهودی دســـتور طبیب را اجرا می‌کند و سگی را می‌کشـــند و دست زن را به خون سگ آغشته می‌کنند. زمان این اتفاق مصادف با ایام عید قربان مســـلمانان بود. چنین شایع می شود که یهودیان برای توهین به عید قربان مســـلمانان این کار را انجام داده‌انـــد. مردم متعصب به محله یهودیـــان می‌ریزند و در عرض مـــدت کوتاهی پنجاه یهودی را به قتل می‌رسانند، کنیســـه‌ها را خراب می‌کنند و تورات‌ها را آتش می‌زنند. ســـپس به یهودیان اخطار می‌کنند که باید همگی مسلمان شوید و یا همه به قتل خواهید رسید. گروهی از یهودیان که چاره‌ای نداشتند به زور مسلمان می‌شوند و گروهی دیگر راه مهاجرت را در پیش می‌گیرند و از مشهد خارج می‌شوتد. قتل‌عام یهودیان مشهد بدون مجازات باقی می‌ماند. یهودیان باقی مانده در مشهد، پس از این تغییر دین اجباری، زندگی دوگانه‌ای را در پیش می‌گیرند، در خارج از خانه مسلمان بودند و در داخل خانه به قوانین یهودی عمل می‌کردند. یهودی‌های به ظاهر مســـلمان شده مشهد به انوسی‌ها مشهور هســـتند.[۱] آنان حدود صد

و در دوران پهلوی به این مورد اتهام، دیگر برخورد نمی‌شـــود. متاســـفانه پس از انقلاب اسلامی ســـال ۱۳۵۷، خصوصاً پس از ســـال‌های ۱۳۸۰ این اتهام همراه با بسیاری از اتهامات وشایعات دیگر، بســـیار در پرده و غیرمستقیم، ولی با برنامه‌ریزی‌های دقیق، مشـــخص و حساب شده، در کتاب‌هایی که توسط وابستگان رژیم منتشر می‌شود و طی برنامه‌هـــای رادیوئی و تلویزیونی و مقالات روزنامه‌های وابســـته بـــه رژیم، دوباره به یهودیان وارد می‌شـــود. یهود ستیزی به اشکال مختلف و با برنامه‌ریزی مشخص، در ابعاد مختلف، در جمهوری اسلامی دنبال می‌شود.

۱ – **تارخ یهود ایران لوی**، جلد سوم صفحه‌های ۵۸۹ تا ۵۹۱.

سال در خفا زیستند.[۱]

واقعه دوم که شرح داده می‌شود، در شهر شیراز رخ می‌دهد. در روز سی‌ام اکتبر سال ۱۹۱۰ میلادی در روز آخر عید سوکوت، شایع می‌شود که یهودیان دختر بچه چهار ساله‌ای را به قتل رسانده‌اند، چون به باور آنان یهودیان برای مراسم عید احتیاج به خون دارند. جسدی را در خارج شهر در نزدیکی گورستان یهودیان پیدا می‌کنند. مردم در برابر کاخ حاکم دور جسد دختر بچه ازدحام می‌کنند. بعدها مشخص می‌گردد که این دختر بچه مسلمان نبوده است بلکه جسد یک دختر یهودی بود که برای به راه انداختن بلوا از داخل قبرستان یهودی‌ها بیرون کشیده بودند. مسیو ناتاف رئیس مدرسه آلیانس شیراز شرح حادثه را این‌گونه بیان می‌کند، او می‌نویسد با قوام‌الملک ملاقات می‌شود، خطر حمله به محله یهودیان به او اطلاع داده می‌شود، او دستور می‌دهد که جمعیت متفرق شوند. ولی جمعیت به سوی محله یهودیان روانه می‌شوند. سربازانی برای محافظت محله یهودیان به آن‌جا فرستاده می‌شوند، ولی این سربازان از اولین کسانی بودند که شروع به غارت محله یهودیان می‌کنند. مسیو ناتاف گزارش می‌دهد:

«به مدت شش تا هفت ساعت ویرانی و قتل سراسر محله را در خود گرفته بود... تمام ۲۶۰ خانه یهودیان مورد چپاول و غارت قرار گرفتند. همه در این چپاول شرکت داشتند، سربازان، ارازل و اوباش، سیدها، زن‌ها و بچه‌های مسلمان ... در یک مرحله، تعداد صد نفر قشقایی که برای فروش گله به شهر آمده بودند، از فرصت استفاده کرده به چپاولگران پیوستند.

این دزدان یک صف زنجیری تشکیل داده و اموال دزدیده شده را بدین صورت، دست به دست، از منازل بسوی خیابان می‌فرستادند. هر چیزی که می‌شد رویش قیمتی گذاشت به غارت بردند. بسته‌های سنگین را خرد و متلاشی می‌کردند. در و پنجره‌ها را از جا کنده با خود می‌بردند. همه اطاق‌ها و زیرزمین‌ها را در حقیقت شخم زدند

۱- برای مطالعه جزییاتی از زندگی دوگانه یهودیان آنوسی مشهد، می‌توان به مقاله انوسی‌های مشهد که گفتار متن فیلمی است از بازماندگان یهودیان مشهد مراجعه کرد. (گفتار متن فیلم یهودیان مشهد، ترجمه سلیمان نعیم، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، جلد اول صفحه‌های ۲۴۱ تا ۲۵۲).

تا آن‌چه را در جایی پنهان شـده بردارند و ببرند. از همان ابتدای حمله، تعدادی از یهودیان به قنسولگری انگلیس رفتند و حتی به مساجد التجاء کردند. و تعدادی در منازل ماندند و کوشیدند اموال خود را حافظت کنند. از میان اینها دوازده نفر را کشـتند و پانزده نفر را با چماق و چاقو و تفنگ و هفت‌تیر بشدت زخمی کردند. چهل نفـر دیگر را به صورت خفیف‌تری مجـروح نمودند... بدین‌ترتیب بین پنج تا شش هزار یهودیان شیراز از هستی ساقط شدند.

امـروز صبح من به محله یهودیـان رفتم. چگونه می‌توانم صحنه فلاکت بار ویرانی را توصیف کنم؟... مصیبت، شیون، گریه،... زن و مرد و پیر بر روی خاک نشسته به سینه خود مشت می‌کوبند و کمک و عدالت می‌طلبند. دیگران در بهت فرو رفته و زیر کابوس وحشـتناکی که بر سـر آن‌ها سـایه افکنده در حیرت مانده‌اند... کشـته‌ها روی خرابه‌ها دراز کشـیده‌اند. حتی کفن هم نمی‌شـود بـرای آن‌ها پیدا کرد. مجروحیـن روی زمین از درد غلت می‌خورند ودر آتش تب می‌سوزند. آن شش هزار نفری که ظاهراً زنده‌اند در واقع مردگانند که شکل و شمایل زنده‌ها را دارند... وسایل کفن و دفن را از جاهای دیگر آوردیم، چون اوباشـان هرچه بود به غارت بردند.»[1]

پس از این واقعه سـعی شـد که به یهودیان از لحاظ غذایی کمک شـود، مقدار کمـی از اموال آنان را که به غارت بـرده بودند به آنان بـاز گرداندند، ولی هیچ گاه کسـانی را که در ایـن حمله یهودیان را به قتل رسـاندند مجازات نشدند و ریختن خون یهودیان کشته شده، بی‌مجازات باقی ماند.

باید به این نکته توجه داشت که این واقعه حدود چهار سال پس از برقراری مشروطیت، برای یهودیان شیراز رخ داده است و این دورانی است که سـعی شده است اصول برابری و مسـاوات مشروطیت در ایران پیاده شـود و از قدرت روحانیون به شـدت کاسته شده است. در این حادثه ناظر خارجی وجود داشـته اسـت کـه جزییات حادثه را توانسـته است گزارش کند. در بسـیاری از این گونه حوادث، که در دوران صفویـه و قاجاریـه برای یهودیان و زرتشـتیان رخ داده ،

۱ – **پایاونـد**، **آمنون نتصر**، جلد دوم، مقاله شـیراز در سـال ۱۹۱۰ صفحه‌های ۲۷۲ تا ۲۷٤.

حتی ناظری وجود نداشــته اســت که حادثه را در تاریخ ضبط کند و بســیاری از این گونه حوادث نانوشــته باقی مانده‌اند. در این بخش سعی می‌گردد که تعدادی از حوادث حمله به محله‌های یهودیان و قتل آنان و غارت منازل آن‌ها و تغییر دین و مسلمان کردن اجباری آنان را که صورت گرفته است، به صورت فهرست‌وار ذکر گردد:

- در زفره ۱٤ فرســنگی جنوب شرقی اصفهان در راه یزد قصبه‌ای وجود دارد که پنج هزار نفر جمعیت دارد، کلیه قصبه یهودی‌نشین بوده اســت که همه یهودیان را مسلمان کرده‌اند، کنیسه آنجا که تبدیل به مسجد شده، هنوز باقی است.[۱]
- در سال ۱۸۰۱ یهودیان را از شهر مراغه اخراج کردند، بهانه آوردند که یهودیان کودک مســلمانی را مجروح کرده‌اند که خون او را در نان فطیر بریزند. بزرگ کنیســه و خادم آن را کشتند و خانه‌های یهودیان را غارت کردند و یهودیان را به قتل رساندند.[۲]
- در شهر تبریز در حدود سال‌های ۱۸۳۱ میلادی در پی این اتهام که یهودیان کودک مسلمانی را کشته‌اند، تمام شش هزار نفر یهودیان تبریز، قتل‌عام می‌شوند.[۳]
- در شهر کرمانشاه، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در تاریخ به سه مورد حمله و غارت به محله یهودیان این شهر اشاره شده است. این حملات در اصطلاح یهودیان کرمانشاه به «غارتی اول و دوم و سوم» مشهور شده است. غارتی اول در سال ۱۸۹۳ و غارتی دوم در ســال ۱۸۹٦ و آخرین آن یعنی «غارتی سوم» در بیســت و هفتم ماه مارس ۱۹۰۹ میلادی/هفتم فروردین ۱۲۸۸ رخ داده است. در گزارشی که کاپیتان هاروارد کنسول انگلستان در کرمانشاه در تاریخ آوریل ۱۹۰۹ ارسال می‌کند، جزئیات این حمله شرح داده شده است. در بخشی از گزارش آمده است که: **مسلمانان تحریک شده به محله یهودیان حمله می‌کنند و خانه‌های آنان را غارت**

۱- **تارخ یهود ایران لوی**، جلد سوم صفحه ٥۲٤ .
۲- **تارخ یهود ایران لوی**، جلد سوم صفحه های ٥٥٦ و ٥٥۷ .
۳- **تارخ یهود ایران لوی**، جلد سوم صفحه های ٥۳۹ و ٥٤۰ .

می‌کننــد، حتی درها و پنجره‌هــا را می‌کنند و با خود می برند. در این حمله بســیاری از یهودیان مجروح می‌شــوند که تعــدادی از آنان چند روزی بعد فوت می‌کنند. دولت برای حفاظت محله یهودیان سربازانی را می‌فرســتد که این ســربازان خود در غارت شــرکت می‌کنند. پس از حادثه ســعی می‌شود که بخشی از اموال غارت شده یهودیان به آنان بازگردانده شود.[1]

ظهور باب، بابی کشی

سیدمحمدعلی باب در سال ۱۲۶۰ قمری/۱۸۴۴ میلادی رسالت خود را ظاهر کرد و گروهی از ایرانیان به او گرویدند. آیین جدید باب زنگ خطری را برای علمای شــیعه به صــدا در آورد و آنان آیین او را کفر و بدعت نامیدند و به مبارزه با این آیین و پیروانش برخاســتند. باب دســتگیر و در تبریز به محاکمه کشیده می‌شود. در محکمه باب، ملا محمد ممقانی ملقب به حجت‌الاســلام فتوا صــادر می‌کند که قتل او واجب و خونش حلال است. آقا سیدعلی زنوزی مجتهد معروف دیگر هم فتوای قتل او را می‌دهد.[2] باب در تاریخ ۲۷ شــعبان ۱۲۶۶ قمری/

۱- **کرمانشــاهچی. حشــمت الله: تحولات اجتماعــی یهودیان ایران در قرن بیســتم**، لس آنجلس، شــرکت کتاب، ۱۳۸۶ خورشیدی/۲۰۰۷ میلادی، صفحه‌های ۳۴۳ تا ۳۴۵ . عکس یهودیانی، که پس از حادثه کشــتار و غارت، برای پس گرفتن بخشــی از اموال خود در مدرســه آلیانس کرمانشاه گرد آمده‌اند، در کتاب چاپ شــده است. در کتاب به نکته‌ای اشــاره شده اســت که بس مهم می‌باشد، دکتر کرمانشــاهچی از قول مادر بزرگ خود تعریف می‌کند که هنگامی که غارت‌گران هر آنچه را که در خانه بود غارت کردند و بردند، یک منقل گلی برای ما باقی مانده بود و در این میان پیرزنی با قد خمیده به خانه ما آمد و منقل را برداشته و به زمین کوبید که به دو تکه تقسیم شد و با صدای بلند گفت: «این هم ثواب من» (صفحه های ۳۴۱ و ۳۴۲ کتاب)، نکته دردناک در همین جا است روحانیون به مــردم عادی این گونه تلقین کرده بودند که این قتل‌ها و غارت‌ها اجری در این دنیا برای آن‌ها، به صورت اموالی که غارت می‌شــود را دارد و صوابی هم در آخرت برای شرکت آنان در این حمله وجود دارد. پیرزن خمیده برای کســب صــواب آخرت خود، که او هم در این جهاد شــرکت داشته است، منقل گلی خانه غارت شده یهودی را به زمین می‌زند و می‌شــکند و سربازان محافظ هم بدون هیچگونه احساس گناهی در این غارت شرکت می‌کنند. در بخش‌های بعدی به مواردی دیگر از همین نگاه اشاره خواهد شد.

۲- **فشــاهی. محمدرضــا: واپســین جنبش قــرون وســطایی در دوران فئــودال**، تهران، جاویــدان، ۲۵۳۶ (۱۳۵٦ شمســی)، صفحــه ۸۸ ، به نقل از میــرزا مهدی خان حکمت (زعیم‌الحکما).

جولای ۱۸۵۰ میلادی[1] در تبریز به قتل می‌رسد.

امام جمعه قزوین در سال ۱۲۶۰ قمری/۱۸٤٤ میلادی کشته می‌شود و می‌گویند بابیان او را به قتل رسـانده‌اند. در تاریخ ۱۸ شوال سال ۱۲٦۸ قمری/آگوسـت ۱۸۵۲ میـلادی سـوءقصد نافرجامی به جان ناصرالدین‌شـاه انجام می‌گیرد، بابیان را مسئول می‌دانند، قتل‌عام بابیان رسمیت می‌یابد و علمای شیعه کشتار آنان را روا می‌دانند وفتوا به قتل آنان می‌دهند. بابی‌کشی به صورت رسمی شروع می‌شود،[2] و کشتار وحشتناکی از بابیان به زشت‌ترین طرزی انجام می‌گیرد.[3]

پس از انجام ترور ناموفق ناصرالدین شاه ۳۸ نفر از بابیان دستگیر می‌شوند و علمای اسـلام آنان را مرتد می‌دانند و از ناصرالدین‌شاه می‌خواهند که حکم قتل آنان را صادر کند. آنان کشـتار بابیان را در حـد ثوابِ جهاد اکبر می‌دانند و از او می‌خواهند که تمامی مردم را در قتل بابیان سـهیم دارند، تا به ظن آنان، تمامـی مردم در این ثواب، شریک باشند.

«ایـن هنگام علمای بلـد و چاکـران درگاه از حضرت شاهنشـاه خواسـتار شدند که هر کس، این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام‌اند به دست خویش سربرگیرد، او را ثواب جهاد اکبر باشد. بهتر آن است که شاهنشاه دادخواه هر یک از ایشان را به دست طایفه از مردم بسپارد تا عرضه هلاک و دمار سازند و در این ثواب انباز [شریک] باشند.[4]

هر یک از بابیان دستگیر شده را به گروهی از اقشار دربار و جامعه می‌سپارند، که آن گروه فرد بابی را به قتل برساند تا همه مردم در این قتل‌عام شرکت داشته باشند. «... **که عموم بندگان خدا از فیض عظمی بی‌نصیب نباشند**».[5]

۱- **آدمیت. فریدون: امیر کبیر و ایران**، تهران، انتشـارات خوارزمی، ۱۳٦۱ خورشـیدی چاپ ششم، صفحه ٤٤۸.

۲- **امینی. تورج: مقاله مجلس اول و تساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی.**

۳ - **امیر کبیر و ایران آدمیت**، صفحه ٤۵۵.

٤- **لسان‌الملک سپهر. محمد تقی: ناسخ التواریخ**، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۳، جلد چهارم، صفحه ٤۰.

۵- **مقاله مجلس اول و تسـاوی حقوق اقلیت‌های مذهبی**، به نقل از کتاب حقایق‌الاخبار ناصری.

نحوه قتل این بابیان بســیار فجیع است. برای نمونه چند مورد از آن‌ها که از زبان محمدتقی لســان‌الملک سپهر، مورخ دربار قاجار در کتاب ناسخ‌التواریخ آمده است، ذکر می‌گردد:

«ســید حســن خراســانی [کــه از ســرکردگان بابی‌ها بــود] را به شاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره‌پاره کردند.
ملاحســین خراســانی را نظام‌الملــک و میرزا ســعیدخان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند.
ملافتح‌الله قمی... فرمان رفت تا در نیاوران بدن او را از چند جای ســوراخ کردند و بُن شمع فرود دادند و شــمع‌ها را بر افروختند،[۱]
در این وقت حاجی علی‌خان فراشباشــی حاجب‌الدوله، پشت او را هدف گلوله ساخت و فراشانش با کارد و دشنه پاره پاره کردند.
محمدتقی شیرازی را، اسدالله‌خان میرآخور... نخستین نعل اسب بر پای او بستند [او را نعل کردند] و از آن پس با تخماخ و میخ سر و تنش را در هم شکستند.

---

۱ - شــکنجه شمع، یا شمع آجین به این صورت بود که بدن محکوم را سوراخ می‌کردند (پشــت و سینه) و شمع‌هایی در آن فرو می‌کردند، شمع را روشن می‌کردند. شمع آن‌قدر در بدن شــخص می‌ســوخت تا به انتها برســد. با سوختن شمع پوســت و گوشت هم می‌سوخت.

«مردی: بر پیکر برهنه او، تابنده شمع‌ها، در سوز.
چون میخ‌ها فرو شده هر شمع در تنش
از داغ هر ته‌شمعی،
جویی ز خون دویده سوی پایین
وز اشک همچو سرب مذاب هزار شمع
سوزد بسان دانه اسپند.
....
بر شاهراه شهر!
مردی فتاده با تن عریان و داغدار
بس شمع نیم‌سوخته چسبید بر تنش
آن مرد، خاموش و سرد،
کرده رها تنش را،
اندوه و رنج و درد!
بر لب تبسمی به رضایت.
گوئی که جنگل گمشدگان را،
با جان خویش کرده هدایت.
راه را سپرده تا به نهایت.
تک توک عابرین، بر کشیده‌اند عباها!
با نفرت، از او نگاه گریزانده.
آرند! رو بسوی مساجد، پی نماز.»
(بخشی از شعر شمع آجین از منوچهر شیبانی)

محمدعلی نجف‌آبادی را به دست خمپاره چیان سپردند، تا نخست چشم او را برکندند و آن گاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند.
نجف خمسه را به مردم شهر سپردند تا با چوب و سنگ زمین را از خونش لعل رنگ کردند.
حاجی‌میرزاجانی تاجر کاشانی را آقا مهدی ملک‌التجار و دیگر تاجران و بازرگانان هر یک جراحتی کردند تا از پای در آمد.»[1]

دردناکترین بخش این قتل‌عام، آن است که شاگردان و معلمان و افراد مدرسه دارالفنون را هم در این قتل‌عام شرکت دادند و میرزا نبی‌دماوندی را آنان به قتل رساندند. «**میرزا نبی دماوندی را، اهالی مدرسه دارالفنون به شمشیر وسرنیزه کارش را ساختند**».[2] در کتاب ناسخ‌التواریخ هم به شرکت افراد دارالفنون در این قتل‌ها اشاره شده است. «**میرزا نبی دماوندی را به مدرسه دارالفنون فرستادند تا معلم و متعلم فراهم شده او را پاره‌پاره کردند.**»[3]

در کتاب **حقایق‌الاخبار ناصری** هم به مورد شرکت افراد مدرسه دارالفنون در این قتل‌ها اشاره شده است «**میرزا نبی دماوندی را معلمان و متعلمان مدرسه دارالفنون، به قتل رساندند**».

میرزا آقاخان کرمانی در کتاب **سه مکتوب** شرح قتل‌عام ده نفر از بابیان را به تفصیل شرح می‌دهد. او که خود به شخصه ناظر قتل‌عام آنان بوده است، شرح واقعه را بدین صورت می‌نویسد:

«من در زاویه میدان شاه طهران، درجه بی‌رحمی و پایه بی‌مروتی و طبع خونریزی و خوی ستمگری طبقات رعیت را ملاحظه و سیر نمودم. از هر طبقه رذالت ماب‌تر و شریرتر و خون خوارتر قلندران بی‌آزار و درویشان بی‌کیشان بیعار بودند که آن ده نفر بیچاره... بابی را که برای کشتن به اینان سپرده بودند.
اولا آن بیعاران آن بیچارگان را دست بسته، سر وپای برهنه و

۱- **ناسخ التواریخ، لسان الملک سپهر**، جلد چهارم صفحه های ۴۰ تا ۴۲ .
۲- **واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال**، صفحه ۱۳۱
۳ - **ناسخ التواریخ، لسان الملک سپهر**، جلد چهارم صفحه ۴۱.

یقه دریده ریش و بروت [سبیل] کنده، سر و روی به خاک آکنده، رخت‌های پاره پاره صورت‌های به خاک و خون و آب‌دهان آلوده، از خیابان شمس‌العماره وارد میدان شاه کردند.
خلاصه در آن آشوب و همهمه و غوغا و غلغله و دهشت و هلهله که درویشان بی‌آزار و لوطیان بدکردار باد به شاخ نفیرها کرده و ولوله در میدان شاه انداختند... ایشان را در وسط میدان نشاندند و آن خوش‌سرشتان با اره‌ها و تبرزین‌ها اطراف آن بیچارگان را فرو کوفته مشغول به خواندن ذکر جلی هوهوالا هو و ناد علی شدند و هریک از آنان را درویشی با اره و تبرزین برابر نموده چون حلقه ذکر به آخر می‌رسید، یک دفعه آن تبرزین و اره‌ها را بر فرق آنان فرو می‌آوردند. مردم شهر در اطراف نظاره‌کنان دستک [دست] زنان آفرین‌گویان شاباش [مخفف شاد باش] کشان بودند و این حرکت وحشیانه و فعل زشت را تحسین کرده می‌ستودند. این آفرین و تحسین‌ها در حالت آن نادرویشان تاثیر غریبی کرده بود که هر دوره حلقه ذکر را بلندتر و تبرزین را سخت‌تر بر مغز آن بینوایان می‌نواختند تا عاقبت کار ایشان را ساختند.
من از تماشای آن مغزهای پریشان و سر و صورت‌های تکه‌پاره شده پر از خون که بر خاک ریخته و بر کفن‌های سفید درویشان پاشیده و آنان را گلگون ساخته حالم دگرگون و حزین و اندوهم افزون شد.
بعد از آن که آن بی‌کیشان این دلریشان را بدین قسم زار ونزار کشتند، باز دست از کشته آنان برنداشته، محض خوش‌آمد نظاره‌گران و ازدیاد حظ تماشاییان شیشه‌های نفت آورده بر آن بدن‌های پاره‌پاره و خرد شده ریختند و آتش زده ختم مبارک هوهو و ذکر جلی الاهو را به آخر رسانیدند.»[1]

با فتوای روحانیون و علما، بابی‌کشی رسمیت می‌یابد و خون آنان حلال می‌شود. تعقیب و کشتار آنان در تمام دوران ناصرالدین‌شاه و پس از او ادامه می‌یابد به نمونه‌هایی از این بابی‌کشی‌ها که در کتاب‌ها آمده است اشاره می شود.

میرزا آقاخان کرمانی در سه مکتوب خود به یکی دیگر از حوادث

۱- **کرمانی. میرزا آقا خان**: **سه مکتوب**، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، آلمان، پخشیران، ۲۰۰۵، صفحه‌های ۳۱۰ تا ۳۱۲ .

بابی‌کشـــی که در آن دوران اتفاق افتاده اســـت، اشاره می‌کند. او در نامه‌ای خیالی که به شاهزاده جلال‌الدوله می‌نویسد، حکایت می‌کند که: روزی در خانه جراح باشی میهمان بود که از خانه همسایه صدای ناله و آواز سوزناک و گریه به گوش می‌رسد، تحقیق می‌کند مشخص می‌گردد که در همسایگی جراح باشی زنی است که همان روز دو پسر و دامادش را به تهمت بابیگری در میدان شـــاه کشته‌اند و زن بیچاره تازه از قتلگاه داماد و پسرانش برگشته است و گریه می‌کند.

چندی نمی‌گذرد که از خانه همســـایه صـــدای دف، تنبک، آواز و بشـــکن به گوش می‌رســـد. میرزاآقاخان و جراح‌باشی از این صداها تعجب می‌کنند که چگونه عزا تبدیل به شادی و آواز شده است. دختر خدمتکار را برای تحقیق می‌فرستند و خدمتکار باز می‌گردد با هیجان می‌گوید که می‌خواهند بی‌بی‌بیگم پیرزن فرزند و داماد از دســـت داده را بکشـــند و از آنـــان می‌خواهد کـــه به داد او برســـند. میرزا آقاخان می‌نویسد:

«... من با جراح‌باشــی به خانه همسایه شتافتیم در صحن خانه محشری غریبی دیدیم از یک طرف سه چهار زن آرایش کرده، سرمه کشیده با زیرجامه‌های کوتاه ... می‌رقصیدند. از طرف دیگر پنج شــش یائسه سبز، سرخ و زرد پوشیده، سرخاب و سفیدآب کرده دایره وتنبک می‌زدند.

از سمتی دیگر جمعی ســلیطه نره‌کُس قحبه لوند جنده، با ســنگ و چــوب و کفش و جاروب بر ســر بی‌بی‌بیگم پیــرزن هجوم آورده با مشــت و لگد و کفش او را به این طرف و آن طرف برخاک هلاک می‌کشــیدند. یــک قحبه بدقیافــه، بــه کربلاییه موســوم، چارقد بی‌بی‌بیگم را که از دو سو به حلقش پیچیده، با جنده دیگر چنان ســخت می‌کشیدند که از جان بی‌بی‌بیگم رمقی بیشتر نمانده بود که من وجراح باشی رسیده، ریش وسبیل گرو کرده آن پیرزن را از چنگ آن جِندگان خلاص کردیم.»

میرزا آقاخان در صدد تحقیق برمی‌آید و از آنان می‌پرســـد که شما چه کسانی هستید و این‌جا چه می‌کنید؟ آنان در پاسخ می‌گویند:

«... ما همسایگان این پیره‌زنیم و امروز شنیدیم دو پسر جوان و دامادش را کشته‌اند، محض غیرت دین و تعصب ملت خواستیم خوب دل این عجوزه را بسوزانیم و بزک و آرایش نموده بسرسلامتی او آمده‌ایم. این رقص و ساز و شادی و آواز برای عزای آن سگان کافر است از این بهتر چه ثوابی... به فتوای آقای امام‌جمعه هر کس یک بابی را بکشد ثواب هزار حج و عمره مقبوله برده و اجر صد ختم قرآن را دارد. اگر تو نیامده بودی و محض خاطر جراح‌باشی نبود، کربلاییه زینب که به گوش خود این حدیث شریف را از دهن مبارک آقای امام جمعه شنیده بود، بی‌بی‌بیگم را مانند سگ می‌کشت و این ثواب را می‌برد.»[1]

محمدعلی جمال‌زاده در کتاب «**سرو ته یک کرباس**»، بخشی از واقعه بابی‌کشی اصفهان را که درسال ۱۳۲۱ قمری/۱۹۰۳ میلادی در آن شهر رخ داده است را شرح می‌دهد. جمال‌زاده در زمان کودکی، خود شاهد این واقعه بوده است. او می‌نویسد در راه چاپارخانه با دوستش جمعیت عظیمی را می‌بیند که دو نفر را به اتهام بابی بودن کشان‌کشان در حالیکه آن‌ها رادر زیر باران لگد و مشت قرار داده بودند به میدان شاه اصفهان می‌آورند. وقتی آنان از پیرمردی سوال می‌کنند که چه خبر است؟ او می‌گوید «**بابی کشی**» است. جمال‌زاده در ادامه شرح رویداد می‌نویسد:

«...چوب چماق و مشت وسیلی بود که بالا می‌رفت و بر سر و مغز این دو نفر آدم بی‌یار و یاور پایین می‌آمد. دیگر هیچ تاب و توانی در بدن آن دو نفر بخت برگشته نمانده بود. رنگ‌شان پریده، باچشمان نیم‌بسته و دهن بازی که صدای خرخر دلخراشی شبیه خرخر گوسفند مذبوح از آن بیرون می‌آمد، ابداً قوت جلو رفتن نداشتند. ولی مومنین و مقدسین با شقاوت وقساوتی که تذکار آن بعد از چهل سال هنوز بدنم را می‌لرزاند آن‌ها را به طرف مسجد شاه ... می‌کشیدند. در آن اثنا شخصی پیت نفتی به یک دست و کاسه حلبی دسته‌داری به دست دیگر فرا رسید. در یک چشم به هم زدن آتش از سر و بدن آن دو نفر به طرف آسمان بلند شد. مردم رجاله محض صواب هر کدام از آن نفت کاسه‌ای به صد

۱- سه مکتوب، میرزا آقاخان کرمانی، صفحه‌های ۳۱۶ تا ۳۱۸.

دینار خریده به سر و صورت آن‌ها می پاشیدند.»[۱]

از مناطق دیگری که واقعه بابی‌کشـــی در آن صورت گرفت، منطقه یزد و اطراف آن است. واقعه بابی‌کشی منطقه یزد در ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۱ قمری/ژوئن ۱۹۰۳ میلادی شـــروع شـــد و طی چهار روز متوالی ۱۴۱نفر از بابیان را در شهرهای یزد، اردکان و منشاد، به وضع فجیعی به قتل رساندند. در کتاب خاطرات نواب شرح این قتل وعام به تفصیل آمده است. نواب از نقش مستقیم علما در صدور دستور کشتار بابیان سخن می‌گوید و او اشاره می‌کند که علما نقش بزرگی در تحریک مردم و صدور فتوای قتل بابیان داشته‌اند.[۲]

در این جا نحوه قتل یکی از بابیان را که درمنشاد یزد اتفاق افتاده است ، آورده می‌شود:

«روز جمعه چهاردهم شـــهر ربیع‌الثانی سنه ۱۳۲۱ (۱۹۰۳میلادی) جناب آقا میرزا محمد... در حجره‌ای در باغ سیدعلی‌اکبر... پنهان بود. ابوالقاسم پســر غلامرضا مطلع شده اشرار و شورشیان را خبر کرد. قریب دویســت نفر از اشرار و شورشیان و تماشاچی از اهل منشاد و سایر محال، دور آن باغ جمع شدند و دو ساعت قبل از ظهر جناب آقا سیدمیرزا محمد را گرفته و دست‌هایش را به عقب بســتند و از باغ بیرون آوردند و او را با دســت‌های بسته به خانه جناب آقا علی شهید آورده و به درخت سفیداری... بستند و اشرار دور او را گرفته تیر بارانش کردند و ســپس جســد را از درخت باز کردنــد بر روی زمیــن انداختند و با نفتی کــه زین‌العابدین عطار فرستاده بود آتش زدند.»[۳]

افرادی از بابیان یزد و اطراف که از بابی‌کشی جان سالم بدر برده

۱- **جمال‌زاده. محمدعلی**: **سر وته یک کرباس**، تهران، کانون معرفت، بدون تاریخ انتشار، جلد اول، صفحه‌های ۸۷ تا ۹۰.

۲- **رضوی. سید محمد**: **خاطرات نواب وکیل**، (نماینده دوره سوم مجلس شورای ملی)، صفحه‌های ۲۵۸ تا ۲۷۵

۳ - طبیب منشـــادی. ســـید محمد: **شرح شهادت شهدای منشـــاد**، صفحه‌های ۴۳ و ٤٤. ماجرای شـــرح شهادت شهدای منشـــاد در تاریخ می سال ۲۰۰۵ در سایتی به آدرس زیر دیده شده است:

http://www.h-net.org

بودند، از ترس کشتار، خانه و کاشانه خود را در یزد رها کرده و راه فرار در پیش گرفتند. محمدعلی جمال‌زاده که پس از واقعه بابی‌کشی اصفهان همراه با خانواده خود از ترس کشته شدن از اصفهان فراری شـــده بودند و به تهران می‌آمدند، در راه در حوالی کاشـــان به گروه بزرگـــی از این فراریان بابی یزد برخـــورد می‌کنند که با حالی نزار و رقت‌انگیز در آن‌جا بسر می‌برند. جمال‌زاده می‌نویسد:

«هنوز اصفهانیان سرگرم بابی‌کشی بودند که میرزا دایی وارد شد و در بیست و چهار ساعت خانه و زندگی ما را فروخت و دلیجانی گرفته من و مادرم را با یک یا دو برادر دیگر و یک خواهر شیرخوار به طرف تهران حرکت داد.
خوب به خاطر دارم که در نزدیکی‌های کاشان به دهکده‌ای رسیدیم علی‌آبـــاد نام... در همان دهکده برخوردیم به گروه انبوهی از زن و مـــرد و پیـــر و جـــوان که همه نیم‌مـــرده، با رنگ پریـــده و پاهای بـــاد کرده، به حالی بی‌نهایت رقت‌انگیز در ســـایه دیوارها افتاده از گرســـنگی و تشـــنگی و رنجوری و بیچارگی می‌نالیدند. معلوم شـــد از اهالی یزد می‌باشـــند و چـــون در آن جا نیز به دســـت‌یاری جلال‌الدوله حکمران، بابی‌کشی شروع شده بوده این مردم بی یار و یاور از دست تعصب همشهری‌های نامهربان خود با پای پیاده سر به صحرا گذاشته‌اند.»[1]

هنگامی که خبر بابی‌کشـــی اصفهان به شیراز می‌رسد مجتهدان شـــیراز هم فتوا به قتل‌عام بابیان می‌دهند. آن‌ها می‌گویند که هرکس بابی را بکشد ثواب عظیم دارد. مردم به هیجان آمده پی بابیان می‌آیند. علاالدوله حاکم شـــیراز مطلع می‌شـــود و از این قتل‌عـــام جلوگیری می‌کند.

«بالنسبه بشورش و شلوغ در اصفهان از بابت حضرات بابی در اینجا هم این مطلب ســـرایت کرده، جناب آقا میرزا ابراهیم مجتهد ورقه نوشته [فتوا داده] خطاب به مردم که هر کس حضرات بابی را به دست بیاورد و به قتل برساند ثواب عظیم دارد. مردم هم به هیجان آمده نزدیک بود شورش بشود. جناب علاالدوله مخبر شده فرستادند پیش جناب آقا میرزا ابراهیم، قدری تندی به او کرده و

۱ - **سر وته یک کرباس**، جلد اول صفحه‌های ۱۰۹ و ۱۱۰.

او را ساکت نمودند. بعد چند نفر سره بابی‌ها را هم گرفته به زبان خوش آن‌ها را خرجی داده از شهر بیرون کردند.»[۱]

جمال‌زاده و آقاخان کرمانی به نکته دردناکی اشاره می‌کنند و آن شرکت مستقیم و گسترده مردم متعصب مسلمان عادی کوچه و بازار در کشتار بابیان است. چگونه جمعیت به هیجان آمده از خطبه‌های علما و فتوا و اعلام جهاد آنان، وظیفه‌ای خدایی و رسالتی شرعی در خود می‌بینند که به این قتل‌ها دست بزنند، بدون این که هیچ‌گونه گناهی احساس کنند، به آنان القاء شده بود که «**بابی کشی**» وظیفه‌ای اسلامی است و اجری بزرگ برای این دنیا و ثوابی عظیم برای آخرت آنان دارد. حتی گروهی از آنان به راحتی کاسه نفت را بر بدن بابیان خالی می‌کردند و با خونسردی کبریت می‌کشیدند و با شادی سوختن انسان را در آتش تماشا می‌کردند.

محمدعلی جمال‌زاده و یحیی دولت‌آبادی به نقش موثر آقانجفی روحانی مقتدر آن روزگار اصفهان، در انجام این کشتارها اشاره می‌کنند. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

حدود سال ۱۳۰۷ قمری/۱۸۹۰ میلادی سیصد زن و مرد بابی از ترس قتل‌عام به کنسولگری روس در اصفهان پناهنده می‌شوند. کنسول روس از پناهندگان حمایت می‌کند. پس از تلگراف‌هایی که بین کنسول روس در اصفهان و سفارت روسیه در تهران رد و بدل می‌شود، کنسول روس به پناهندگان می‌گوید از کنسولگری خارج شوند و کسی مزاحم آنان نخواهد شد. متحصنان از کنسولگری خارج می‌شوند. مسلمانان که در کمین نشسته بودند، روسای آن‌ها را دستگیر می‌کنند و بعضی از آنان را در بین راه کنسولگری وخانه آقانجفی مجتهد سرشناس آن روزگار اصفهان، آنقدر می‌زنند که می‌میرند و عده‌ای را نیمه جان به خانه آقا نجفی می‌آورند ودر دهلیز خانه وصحن حیاط می‌اندازند. نحوه برخورد آقا نجفی با این انسان‌های نیمه‌جان و در حال مرگ در خور تامل است و دیدگاه او را به انسان مشخص می‌کند. او که از مسجد

۱- **وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس در ایران**، به کوشش سعیدی سیرجانی، صفحه ۷۰۷ و ۷۰۸ گزارش های می و ژوئن سال ۱۹۰۳ .

آمده است، بدن‌های نیمه‌جان بابیان را در دهلیز خانه خود می‌بیند و بـــدون آن که اعتنایی به آنان کند پا روی بدن‌های آن‌ها می‌گذارد و به اندرون می‌رود. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

«...بعضـــی را بـــه خانه آقـــای مزبور (آقـــا نجفی) می‌رســـانند و هـــر یـــک از آن‌هـــا در حال مـــرگ در دهلیز خانـــه و در صحن حیاط می‌افتند. آقای نجفی از مســـجد مراجعت کرده، این اشخاص را در این حال می‌بیند از روی آن‌ها گذشته، به اندرون می‌رود اعتنایی نمی‌نماید.»[1]

آقانجفی در زمینه مســـائل فقه اسلامی شـــخص ناآگاهی نبود، او سال‌ها در حوزه‌های علمیه تحصیل کرده بود. او مقام اجتهاد داشت و از مقام بالایی در بین روحانیون اصفهان برخوردار بود.[2] آقانجفی به

۱- **حیات یحیی**، جلد اول صفحه‌های ۳۱۸ و ۳۱۹.
در کتـــا ب وقایـــع اتفاقیه در زیر حوادث رجـــب ۱۳۰۷ قمری/فوریه ۱۸۹۰ میلادی، به این حادثه اشاره شـــده است و به نقش مستقیم آقانجفی در این قتل‌عام تاکید گردیده است، (وقایع اتفاقیه صفحه‌های ۳۵۳ و ۳۵٤).
۲- محمدتقـــی اصفهانـــی معروف بـــه آقانجفی از علمای سرشـــناس اصفهان در عصر قاجاریه و دوران مشـــروطیت اســـت. او در ســـال ۱۲٦۲/۱۸٤٦ میلادی در اصفهان تولد یافت. پدر او محمدباقر اصفهانی دیگر عالم بزرگ عصر قاجار در اصفهان است. آقانجفی در اصفهان به تحصیل پرداخت و ســـپس برای ادامه تحصیل به نجف رفت ودر آن جا به مقام اجتهاد رسید و به مرحله مرجعیت دست یافت. او در شهراصفهان حکومت شرعی خود را داشـــت و صاحب نفوذ و قدرت بسیاری بود. آقانجفی در سال ۱۳۳۲ قمری/۱۹۱٤ میلادی درگذشـــت. او دارای رسائل و کتاب‌های بسیاری در زمینه‌های فقه شیعه است. تعـــداد آثار او را بالغ بر صد اثر دانســـته‌اند. (منبع مرکز دائرة المعارف بزرگ اســـلامی سایت اینترنتی
www.cgie.org.ir
یحیی دولت‌آبادی در مورد خاندان آقا نجفی می‌نویسد، محمد باقر اصفهانی پدر آقانجفی از ملاکیـــن بزرگ اصفهان بود و خود آقانجفی هم از ملاکین بزرگ آن منطقه به حســـاب می‌آمد. او همواره در فکر اندوختن مال و اضافه کردن ثروت خود بود. یحیی دولت‌آبادی اشاره می‌کند:

«شـــیخ محمدتقـــی... به جمـــع آوری مال و ازدیـــاد مکنت به خریـــدن املاک و مســـتغلات پرداخته و به جمع وســـایل کسب ثروت متشبث می‌شود ... یگانه نقطه توجهش وسعت دادن به دایره تمول و ثروت خویش است.» (حیات یحیی جلد اول صفحه ۳۸)

یحیی دولت آبادی اضافه می‌کند که آقا نجفی تعدادی از ارازل و اوباش را به نام طلبه به دور خود جمع کرده بود و هر کس راکه می‌خواست در مقابل او دم بزند به کفر وزندقه‌اش (بابی‌گری) متهم می‌کرد و جان و مال این شـــخص به شدت در خطر بود. (حیات یحیی جلد اول صفحه ۸٦) مهدی ملک‌زاده می‌نویسد آقا نجفی برای تصاحب ملک سید ماربینی کـــه در مجاورت ملک آقـــا بود، او را متهم به بابی‌گری کرد و به تحریک او ســـید پیرمرد

تمام مسائل شرعی فقه شیعه احاطه کامل داشت و اقداماتی را که او در این مورد انجام می‌داد مطابق با احکام فقهی بود. چه عاملی باعث می‌شود که او این نوع نگاه را به گروهی از انسان‌ها داشته باشد؟ دلیل آن را باید در نوع ایدئولوژی و دیدگاه‌هایی که او به آن تعلق و اعتقاد داشت جستجو کرد. طبق نوشته محسن کدیور در مذهب شیعه، «**دین است که باعث احترام جان می‌شود و پایبندی به دین و عقیده باطل جان انسان را بی‌ارزش می‌کند.**» بنابر جدول طبقه‌بندی انسان‌ها در مذهب شیعه که توسط محسن کدیور ارائه شده است، بابیان جزو انسان‌های درجه چهارم هستند و آن‌ها از کفار حربی به حساب می‌آیند و هیچ قرارداد ذمه‌ای بین آنان و حکومت اسلامی وجود ندارد. افزون بر آن چون بسیاری از آنان مسلمان بوده‌اند و دین اسلام و مذهب شیعه را ترک کرده و دین و آیین باب را پذیرفته بودند، بنابراین مرتد فطری[1]

هشتاد ساله را از طلاب علوم دینی قطعه‌قطعه کردند و یکی از ناظران نقل کرده که خود شاهد بوده است که "**آخوند خر گردنی پا روی گلوی سید گذاشت و آنقدر فشار داد تا سید بدبخت جان داد.**" (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک زاده، کتاب اول صفحه ۱۲۹). سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی پدر جمال‌زاده و خانواده‌اش، از ترس آقانجفی از اصفهان فراری شدند و به تهران آمدند. واعظ اصفهانی با همکاری ملک‌المتکلمین و شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی، نمایشنامه‌ای به نام رویای صادقانه نوشتند، در این نمایشنامه خیالی آقانجفی، پس از مرگ در درگاه الهی به محاکمه کشیده می‌شود. جنایات و گناهان او برشمرده می‌شوند و او مورد بازخواست قرار می‌گیرد. در انتهای نمایشنامه خداوند او را بخاطر جنایاتش به قعر جنهم می‌فرستد. رویای صادقانه از لحاظ پایه‌های فکری شباهت زیادی به داستان حاجی آقای صادق هدایت دارد. محمدعلی جمال‌زاده بخش‌هایی از این داستان را در کتاب سر و ته یک کرباس خود آورده است. نمایشنامه رویای صادقانه به کوشش بهرام چوبینه منتشر شده است. (رویای صادقانه، به کوشش بهرام چوبینه، انتشارات مرد امروز، ۱۳٦٥ شمسی). نکته جالب این است که آقانجفی با این نوع اعمال و رفتار و نگاه به انسان، مشروطه‌خواه می‌شود و همراه با سایر علما، تلگراف فتوای جهاد برای نگهداری مشروطه می‌فرستد. (تاریخ مشروطه ایران کسروی صفحه ٦۳۲)

۱- در فقه شیعه «مرتد فطری» کسی است که از پدر یا مادر، یا پدر و مادر مسلمان متولد شده و خودش نیز پس از بلوغ اظهار مسلمانی کرده است و سپس از اسلام بیرون رفته و دینی دیگر را انتخاب کرده است. در فقه اسلامی شخص مسلمان حق ندارد از اسلام خارج شده و دین دیگری را انتخاب کند. به چنین شخصی حکم می‌شود که باید دوباره به اسلام در آید و یا در غیر این صورت قتل او واجب است و باید کشته شود. در مقاله ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد آمده است که: «می گویند **در اوقات نمازهای پنج گانه، کتک می‌خورد تا توبه کند. در غیر این صورت کشته می شود.**» (مقاله ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد، نویسنده محمدمهدی کریمی‌نیا، چاپ شده درماهنامه معرفت شماره ٤٧).

در جمهوری اسلامی، با وضع لایحه قانونی مجازات اسلامی، که در سال ۱۳۸۷ برای

محسوب می‌شدند و جان‌شان حرمتی نداشت و قتل‌شان واجب بود. «**حکم ضال یعنی مرتد، به قانون الهی آن است که قتل‌شان واجب است و زنشان بائن**[۱] **است و مال‌شان منتقل می‌شود به مسلمین از وراثشان، جنازه آن‌ها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوة و دفن ندارند. بدن‌شان نجس است».**[۲]«... **و نیز مرتد احکام خاصه مسلّمه دارد، مثل انتقال مال به وارث بینونة**[۳] **زوجه و نجاست بدن و وجوب قتل** ...»[٤] آقانجفی هم از این ایدئولوژی پیروی می‌کرد و به آن اعتقاد داشت و نوع رفتار او با بابیان از این نگاه سرچشمه می‌گرفت. او

تصویب به مجلس شورای اسلامی عرضه شده، قتل مرتدان ملی و فطری بصورت قانونی در آمده است و مجازات اعدام شامل این گروه از افراد می‌شود. در ماده ۲۲۵ این قانون آمده است:

ماده ۱-۲۲۵: مسلمانی که به‌طور صریح اظهار و اعلان کند که از دین اسلام خارج شده و کفر را اختیار نموده، مرتد است.

ماده ۲-۲۲۵: در تحقق ارتداد قصد جدی شرط است. بنابراین هرگاه متهم به ارتداد ادعا نماید که اظهارات وی از روی اکراه یا غفلت یا سهو یا در حالت مستی یا غضب یا سبق لسان یا بدون توجه به معانی کلمات و یا نقل قول از دیگری بوده است یا اصل مقصود او چیز دیگری بوده، مرتد محسوب نمی شود وادعای او مسموع است.

ماده ۳-۲۲۵: مرتد بر دو نوع است: فطری و ملی.

ماده ٤-۲۲۵: مرتد فطری کسی است که حداقل یکی از والدین او در حال انعقاد نطفه مسلمان بوده و بعد از بلوغش اظهار اسلام کرده و سپس از اسلام خارج شود.

ماده ٥-۲۲۵: مرتد ملی کسی است که والدین وی در حال انعقاد نطفه غیر مسلمان بوده و بعد از بلوغش به اسلام گرویده و سپس از اسلام خارج و به کفر برگردد.

ماده ٦-۲۲۵: هر گاه کسی که حداقل یکی از والدین او در حال انعقاد نطفه مسلمان بوده بعد از بلوغ بدون آن‌که تظاهر به اسلام نماید، اختیار کفر کند درحکم مرتد ملی است.

ماده ۷-۲۲۵: حد مرتد فطری قتل است.

ماده ۸-۲۲۵: حد مرتد ملی قتل است؛ اما بعد از قطعیت حکم تا سه روز ارشاد و توصیه به توبه می‌شود و چنان‌که توبه ننماید، کشته می‌شود

برای آگاهی بیشتر در مورد ارتداد در اسلام می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- **ارتداد- نگاهی دوباره، تقریری از مباحث آیت الله موسوی اردبیلی** - رمضان ۱٤۲۰، سیدجواد ورعی، فصلنامه حکومت اسلامی شماره‌های ۱۳، ١٤ و ١٥ پاییز، زمستان ۱۳۷۸.
- **تحریر الوسیله آیت الله خمینی**، بخش ارتداد.
- **ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد، نویسنده محمدمهدی کریمی نیا**، ماه‌نامه معرفت شماره ٤۷.

۱ - **بائن**: رها شده، طلاق داده شده. بائن: نوعی از انواع طلاق است که مرد حق رجوع به زن مطلقه خود را ندارد.

۲ - به نقل از **رساله تذکرة‌الغافل**. رسائل مشروطیت صفحه ۱۷۸.

۳- **بینونت**: جدایی، طلاق. مقصود آن است که ارثیه و اموال فردی که مرتد شده است به همسری که از او جدا شده و مرتد نشده است می‌رسد.

٤- **رساله حرمت مشروطه از شیخ‌فضل‌الله نوری**، رسائل مشروطیت صفحه ١٦٠.

کشتن واز بین بردن بابیان را یک وظیفه شرعی برای خود می‌دانست او پیــروان خود را تحریک و تشــویق به از بین بــردن بابیان می‌کرد. همین دیدگاه در طبقه‌بندی انسان‌ها را می‌توان در آرای شیخ بهایی در کتاب عباسنامه یافت. محمدتقی مجلسی و محمدباقر مجلسی وشیخ فضل‌الله نوری هم، این نوع نگاه را به طبقه‌بندی انسان‌ها داشتند. این نوع نگاه به انسان، منحصر به علمای عصر صفویه و قاجاریه نیست. بلکه در دوران امروز هم گروهی از فقهای جمهوری اسلامی از این نوع نگاه پیروی می کنند.[۱]

عصر مشروطیت

نگاهی تازه به انسان ایرانی

مشــروطیت پدیده‌ای نیســت جز نگاهی تازه به انســان ایرانی، مشــروطیت دریچه تازه‌ای را می‌گشــاید و از آن به انسان ایرانی با معیارهای دیگری نگاه می‌کند، ارزش و حقوق جدیدی را برای او قائل می‌شــود، آزادی، برابری و برادری را به او وعده می‌دهد. مشروطیت ســعی می‌کند کــه حقوقی را که قرن‌ها انســان عــادی ایرانی از آن محروم بود، برای او تامین کند. به قول شــمس لنگرودی «**با جنبش مشروطه قرار شد آدم‌ها ارزشی پیدا کنند و شناسنامه داشته باشند و سرنوشت‌شــان را خودشــان تعیین کنند و در واقع آدم به حســاب بیایند.**»[۲] عصر مشروطیت عصر بیداری ایرانیان است.

شاید بتوان گفت عصر بیداری ایرانیان از دوران امیرکبیر آغاز شد. در دوران امیرکبیر مدرســه دارالفنون تاســیس شد و روزنامه شروع به انتشــار پیدا کرد و از همین دوران اســت که آشــنایی ایرانیان با

۱- بــرای مشــاهده نگاه آیت‌الله خمینی به انســان‌های غیر مســلمان می‌توان به کتاب تحریرالوسیله او مراجعه کرد. بخش‌هایی از دیدگاه‌های او در پیوست شماره ٤ در انتهای این کتاب آمده است.

۲- **لنگرودی. شــمس**: **مقاله عصر مشــروطه تغییر در فرم و محتوا**، مجله تلاش، سال ششم، شماره ٢٦ ، مرداد ماه ١٣٨٥ ، آگوست ٢٠٠٦ ، صفحه ١٤٣.

پیشرفت‌های غرب، آغاز شد. پس از قتل امیرکبیر (سال ۱۲٦۸ قمری) آقاخان نوری از سال ۱۲٦۸ تا ۱۲۷٦ قمری صدارت کرد و با صدارت آقاخان نوری دوران فترتی در پیشـرفت فکری ایرانیان رخ داد. نوری مخالف هرگونه اندیشـه ترقی‌خواهی بود او حتی می‌خواست مدرسه نوبنیاد دارالفنون را هم تعطیل کند. فریدون آدمیت می‌نویسـد غرامت دوران صدارت میرزا آقاخان نوری، برای ایران بسیار گران بود.[۱] پس از اخراج آقاخان نوری از صدارت، هیات چهل و دو نفری از شاگردان ایرانی برای آموختن دانش و فنون جدید، به فرانسه رفتند.[۲] ولی پس از گذشت حدود سه سال با آموزش آنان در فرانسه مخالفت شد و دستور بازگشـت آنان به ایران داده شد. از دوران ناصرالدین‌شاه عده‌ای از فرهیختـگان ایرانی که در غرب زندگی می‌کردنـد با نظام‌های جدید اجتماعی و تمدن و فرهنگ اروپا آشـنا شـدند و به تفاوت‌های عظیم نظام‌های اروپاییان، با نظام پوسـیده‌ای که در ایران وجود داشـت آگاه شدند. آنان شـروع به فعالیت‌هایی برای بیداری ایرانیان کردند و مبارزه با ظلم و اسـتبداد را، در ایران و خارج از ایران آغاز کردند. روشنفکران سعی کردند از طرق مختلف ایرانیان را بیدار کنند و آنان را از زیان‌هـای حکومت‌های اسـتبدادی آگاه کنند. آن‌ها وضعیت بد اقتصادی، اشکالات سیستم آموزشی، وضعیت بد بهداشت ودرمان و اعتقاد به خرافات و جهل، ظلم و تعدی حکام را به مردم نشان دادند. روشـنفکران، مردم ایران را از همکاری گروهی از روحانیون با طبقه فاسـد حاکمه آگاه کردند و از اشتراک منافع مالی این دو گروه سخن گفتند. بیداری ایرانیان مهمترین رسالتی بود که روشنفکران به عهده خود می‌دیدند. رساله گفتار دکارت در سال ۱۲۷۹ قمری به کمک **کنت دوگوبینو** وزیر مختار فرانسـه در ایران منتشر شد. **امیل برنه** عضو سفارت فرانسه و **العازار رحیم موسایی همدانی** مشهور به **ملا العازار** با کمک یکدیگر این رسـاله را به فارسـی ترجمه کردند.[۳] میرزاملکم

۱- **آدمیت. فریدون**: **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱ ، صفحه ۱٦.
۲- **تاریخ اجتماعی ایران**، **راوندی**، جلد دوم صفحه ۵۰۸، به نقل از خاطرات و خطرات، صفحه ٦۳.
۳- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه ۱۷.

خان رسـاله «**دفتر تنظیمات**» را نوشت و به ناصرالدین‌شاه عرضه داشـت. در بین سـال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ قمری رساله‌هایی در باره تغییرات واصلاحات در نظام اجتماعی و حکومتی ترجمه، یا نوشـته شـد ومنتشر گردید. حتی در برخی از آن‌ها تساوی حقوق اجتماعی، برای تمام ایرانیان بدون در نظر گرفتن مذهب، پیشـنهاد شد.[۱] دوران صـدارت و وزارت میرزا حسـین‌خان سپهسـالار را می‌توان دوران بیداری ایرانیان نامید. در بسـیاری از رسالاتی که نویسندگان در آن دوران منتشـر کردند، آن‌ها به مورد حقوق اجتماعی و فردی ایرانیان اشاره کرده‌اند و مضرات حکومت‌های استبدادی را برشمرده‌اند، آنان به قانون اساسی فرانسه و اعلامیه حقوق بشر توجه داشتند. در همین دوران است که هشـیاری تاریخی و ملی‌گرایی ایرانی زنده می‌شود، نوشته‌های آخوندزاده و آقاخان کرمانی، شاهد آن است.[۲]

سال‌های ۱۹۰٤ به بعد، سال‌هایی بودند که شور انقلاب و آزادیخواهی در روسـیه برقرار بود و تفلیس یکی از مراکز آزادیخواهان به حساب می‌آمد. احزاب آزادیخواه در روسـیه تشـکیل شده و مشغول فعالیت بودند. یکی از این احزاب، حزب سوسیال‌دمکرات کارگران روس بود که ملیت‌های غیرروسـی هم به آن پیوسته بودند. در آن هنگام صدها هزار کارگر ایرانی در شـهرهای مختلف قفقاز مشغول به کار بودند.[۳]

۱- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه‌های ۹۱ و ۱۳۵.

۲- در مقدمه کتاب قانون قزوینی که توسـط محمدشـفیع قزوینی نگارش و بکوشـش ایرج افشـار انتشار یافته اسـت، لیست ۷۳ رسـاله انتقادی که بین سال‌های ۱۲٦۰ تا ۱۳۳۱ قمری توسـط نویسندگان مختلف انتشـار یافته، آورده شده است. هدف‌ها، آرا و دیدگاه‌های نویسندگان این رسالات یکسان نیست، آنان در طیف‌های مختلف فکری قرار دارند، ولی نویسـندگان رسـالات به لزوم تغییرات بنیادی و انجام اصلاحات در کشور، تاکید کرده‌اند.

۳- منابع مختلف اشـاره می‌کنند کـه در آن دوران گروه بسـیاری از ایرانیان در قفقاز مشـغول بکار بودند. آدمیت می‌نویسد که تنها در سال ۱۹۰٤ میلادی، برای ٥٤٨٤٦ عمله معمولی ایرانی ویزای مهاجرت به روسـیه صادر شد. در سال ۱۹۰٥ سیصد هزار ایرانی به روسـیه رفتند که قسـمت اعظم آنان را کارگران تشـکیل می‌دادند. در سال ۱۹۰۳ از بیسـت و سه هزار کارگر صنعت نفت بادکوبه بیش از بیست و دو در صد آن از ایرانیان بودند. در سـال ۱۹۰٦ در معادن مس‌اللهوردی در ارمنسـتان دو هـزار و پانصد ایرانی مزدور بودند و همین گروه، هسته اصلی اعتصاب کارگران آنجا را در همان سال تشکیل دادند. (منبع: فکر دمکراسـی اجتماعی در نهضت مشـروطیت ایران آدمیت، پای‌نوشته صفحه ۱۵). زین‌العابدین مراغه‌ای در کتاب سـیاحت‌نامه ابراهیم بیک به زندگی رقت‌بار این ایرانیان در قفقاز اشـاره کرده اسـت و از دولت وقت ایران انتقاد کرده اسـت که نه

حزب سوسـیال دمکرات قفقاز در سال ۱۹۰٤ در بادکوبه تشکیل شد و در سـال ۱۹۰۵ کمیته سوسیال‌دمکرات ایران و یا اجتماعیون عامیون ایران در بادکوبه تشکیل گردید. گروهی از ایرانیان ساکن قفقاز که در تفلیس و بادکوبه بودند به این حزب پیوستند. این حزب در آنجا حدود شش هزار عضو داشت. این حزب با سایر احزاب آزادی‌طلب گرجی و ارمنی و روس همکاری داشـت.[۱] شماری از رهبران فکری مشروطیت هم برای مدتی در قفقاز زندگی کردند، از آن جمله می‌توان از فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبـوف و زین‌العابدین مراغه‌ای را نام برد. آنان در قفقاز بودند که با افکار آزادی‌خواهی آشنا شدند.

ارتبـاط فرهنگی ایرانیان با خارج از کشـور از سـه راه انجام می‌گرفت، اول ترکیه عثمانی، دوم روسـیه تزاری و سـوم اروپای غربـی. ایرانیانی که به آن کشـورها مسـافرت و یا در آنجا اقامت کردند، از تفاوت‌های عظیمی که بین نظام حکومتی و آزادی انسانی در ایران آن روز و غرب وجود داشـت، آگاه شـدند. آنان در اروپا با تحولاتی که در غرب رخ داده بود آشـنا می‌شـدند و در بازگشت به ایـران، به همراه خود لـزوم تحول در وضعیت کشـور و افکار آزادیخواهی را هم به ایران می‌آوردند. آنان سـعی کردند که مردم ایران را از حق و حقوقی که باید داشـته باشند آگاه کنند. سفرهای ناصرالدین‌شـاه به اروپا در او تاثیراتی را گذاشت و او سعی کرد با حفظ قدرت مطلقه خود دسـت به اصلاحاتی بزند. روزنامه‌هایی که در خارج از ایران منتشر می‌شد، نقش بزرگی در انتقال اخبار و روشن شدن افکار ایرانیان داشتند. روشنفکران در آن زمان دریافته بودند که کشـور نیاز به تحولات اساسـی در تمام نظام‌های اداری و قضایی دارد، آنان معتقد بودند که دیگر نمی‌شـود کشـور را به صورت استبدادی اداره کرد، روشنفکران سهم اساسی و اصلی را

تنها به وضع اسـف‌بار آنان رسـیدگی نمی‌کند، بلکه ماموران دولتـی ایران برای انجام کارهـای اداری آنان، به صورت‌های مختلف از این کارگران اخاذی می‌کنند. (**سـیاحت نامه ابراهیم بیک** صفحه ۵۵)

۱- **آدمیت. فریدون: فکر دمکراسـی اجتماعی در نهضت مشـروطیت ایران**، تهران، پیام، چاپ سوم ۱۳٦۳، صفحه های ۱۳ و ۱٤.

در برافروخته کردن جرقه‌های نهضت مشروطیت داشتند و رهبران فکری مشروطه با نوشته‌های خود، مشعل جنبش مشروطه‌خواهی را روشن کردند.

رهبران فکری مشروطه و دیدگاه‌های آنان

در این بخش ضمن معرفی گروهی از رهبران فکری مشروطه، سعی می گردد که دیدگاه‌ها، آرا و عقاید آنان در مورد قانون، آزادی، برابری و برادری مورد بررسی قرار گیرد و نوع نگاه آن‌ها به انسان مشخص گردد و سعی می‌شود دیدگاه‌های مشترک آنان ذکر گردد. از رهبران فکری نهضت مشروطیت می‌توان از افراد زیر نام برد: میرزا حسین‌خان سپهسالار، فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، مستشارالدوله، میرزا عبدالرحیم طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی.

از رهبران غیرمذهبی مشروطه که در دوران انقلاب مشروطیت، به طور فعال وعملی در آن نهضت شرکت کردند، می‌توان از میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، علی اکبر دهخدا، ملک المتکلمین، سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، تقی‌زاده و یحیی دولت‌آبادی نام برد.

میرزا حسین خان سپهسالار

دوران صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار در زمان ناصرالدین‌شاه از تاریخ شعبان ۱۲۸۸ قمری/اکتبر ۱۸۷۱ میلادی شروع می‌شود و در تاریخ رجب سال ۱۲۹۰ قمری/سپتامبر ۱۸۷۳ میلادی به پایان می‌رسد. با اینکه دوران صدارت سپهسالار به پایان می‌رسد ولی او تا سال ۱۲۹۷ قمری/۱۸۸۰ میلادی، در دیگر پست‌های وزارت و سایر مشاغل دولتی مشغول به کار بوده است.

فریدون آدمیت می‌نویسد: «**دوران سپهسالار درست هم‌زمان است**

با رشـد آگاهی ملی و ناسـیونالیزم جدید ایـران.»[1]دوران سپهسالار را می‌تـوان دوران اصلاحات نامید. آدمیت می‌نویسـد: «**روح عصر سپهسـالار حکومت قانون اسـت. دورانی که در کشـور نظم قانونی برقرار گردد، حقوق اجتماعی مردم شـناخته شـوند، حد قدرت دولت معین باشد، و اداره مملکت بر اصول استواری نهاده شود.**»[2]سپهسالار قصد ایجاد نظام قضایی و یا وزارت عدلیه‌ای را داشـت که استقلال خـود را دارا باشـد و بر مبانی قوانین عرفی عمل کند. او خواسـتار محدود کردن قدرت علما در نظام قضایی کشور بود، نظامی که تا آن روز، کلا در اختیار علما و روحانیون شیعه قرار داشت. سپهسالار به زیان دخالت روحانیون در امور کشور آگاه بود و اعتقاد داشت که علما نباید به اندازه ذره‌ای در امور مملکتی دخالت کنند. او در نامه‌ای که به مستشارالدوله می‌نویسد، اشاره می‌کند که:

> **«اعتقاد من در باره حضرات ملاها بر این اسـت که ایشان را باید در کمـال احتـرام و اکرام نگاه داشـت و جمیـع اموراتی که تعلق بـه آن‌ها دارد از قبیـل نماز جماعت و موعظه، بـه قدری که ضرر بـه جهـت دولت وارد نیـاورد، و اجرای صیغه عقـد و طلاق و حل مسـائل شـرعیه و مایتعلق بها را به ایشان واگذار نمود. و به قدر ذره‌ای در امور حکومتی آن‌ها را مداخله نداد. و مشـارالیهم را ابدا واسطه فیمابین دولت و ملت مقرر نکرد. والا وسیله بی‌انتظامی‌ها می‌شود، چنانچه شده است.»**[3]

سپهسالار سـعی کرد آزادی‌های اجتماعی را تا حدودی در ایران برقرار کند. او در این زمینه پیشنهاداتی به ناصرالدین‌شاه داد، حاجی ملاعلی کنی روحانی مقتدر وقت با اصل آزادی مخالفت کرد. ملاعلی کنی در مورد «**کلمه قبیحه آزادی**» چنین نوشت:

> **«کلمه قبیحه آزادی... به ظاهر خیلی خوش‌نماسـت و خوب، و در باطن سراپا نقص است و عیوب. این مساله برخلاف جمیع احکام رسل و اوصیاء و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است. به**

۱- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه ۱۶۲ .

۲- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه ۱۷۲ .

۳- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه ۱۷۹ به نقل از اسناد مستشارالدوله.

این جهت... دولت را وداع تام و تمام باید نمود، به واسطه این‌که اصل شرایع و ادیان در هر زمان خود قید محکم و سخت و شدیدی بوده و می‌باشد که ارتکاب مناهی و محرمات ننمایند،... معلوم است نفوس بالطبع در طبیعت شیطانی، مایل به هوی و هوس و برآوردن مشتهیات خودند. همین مایه بی‌نظمی و زیادی تاخت و تاز شده، و هیچکس نمی‌تواند چاره کند. این است که قاطبه علما و فضلا را به صدا در آورده،...»[۱]

سپهسالار خواستار تفکیک کامل سیاست و دیانت بود. افکار آزادیخواهی و برقراری قانون در دوران صدارت و وزارت سپهسالار شکل گرفت.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده در سال ۱۲۲۷ قمری/۱۸۱۲میلادی در شکی به دنیا آمد. ولایت شکی از ولایات ایران بود که در زمان فتحعلی‌شاه از ایران جدا شد. میرزا فتحعلی دو ساله بود که همراه خانواده به تبریز کوچ کرد. هنگامی که پدر و مادرش از یکدیگر جدا می‌شوند، آخوندزاده همراه با مادرش به مشکین‌شهر از توابع اردبیل، نزد عمویش آخوند حاجی علی‌اصغر می‌رود. از این جهت او به آخوندزاده معروف می‌شود. در سال ۱۲۴۱ قمری/۱۸۲۵میلادی آخوندزاده همراه با مادرش و عموی مادری‌اش به شهر گنجه می‌رود. تحصیلات او با فراگرفتن قرآن و فقه و عربی و زبان فارسی آغاز می‌شود. آخوندزاده برای ادامه تحصیل نزد آخوند ملاحسین می‌رود. در گنجه با میرزا شفیع، حکیم و شاعر گنجوی که به الحاد معروف بود، آشنا می‌شود. این شخص تاثیر بسیاری بر افکار آخوندزاده می‌گذارد. تاثیر میرزا شفیع بر افکار آخوندزاده تا حدی بود که او را که می‌خواست در سلک روحانیون در آید، از دین بیزار می‌کند. او در ۲۲ سالگی به عنوان مترجم در اداره‌ای دولتی در قفقاز مشغول به کار می‌شود. در آن دوران تفلیس مرکز ادب و اندیشه‌های انقلابی و

۱- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه ۲۰۰، به نقل از اسناد خان‌ملک ساسانی، حاج ملاعلی کنی به شاه، رجب ۱۲۹۰.

آزادیخواهان بود. آخوندزاده را می‌توان یکی از نخستین رهبران فکری نهضت مشروطیت به حســـاب آورد. از آثار آخوندزاده می‌توان کتاب تمثیلات را نام برد. این کتاب شـــامل شش نمایشنامه است. داستان یوسف‌شاه از دیگر آثار آخوندزاده است.[۱] او رساله‌ای نوشت که طی آن پیشنهاد کرد که خط فارسی تغییر پیدا کند و از حروف لاتین برای نوشتن اســـتفاده گردد. او در سال ۱۸٦۳رساله تغییر خط خود را به فواد پاشا صدراعظم وقت دولت عثمانی تقدیم کرد. اثر مهم و اثر گذار آخوندزاده کتاب مکتوبات او می‌باشـــد، این کتاب شامل سه مکتوب است که شاهزاده‌ای خیالی به نام کمال‌الدوله در هند به شاهزاده‌ای دیگر به نام جلال‌الدوله در ایران می‌نویسد. در این کتاب، آخوندزاده عواملی را که باعث عقب‌ماندگی و بدبختی ایرانیان شده است را مورد بررســـی قرار می‌دهد. او این پرسش را مطرح می‌کند که چرا اروپا و آمریکا پیشـــرفت کرد و ایران و دیگر جوامع اسلامی عقب ماندند؟ او دلایل خـــود را برای این عقب‌ماندگی بیان می‌کنـــد و برای جبران آن راه‌حل‌هایی را ارائه می‌دهد. قلم آخوندزاده در این کتاب بسیار صریح، تند و روشـــن است. او بدون هیچ‌گونه ملاحظه و پرده‌پوشی آن‌چه را که در فکر داشـــته، نوشته اســـت. قلم بی‌پرده او مورد انتقاد عده‌ای قـــرار می‌گیرد، آخوندزاده در نامه‌ای که در ماه مارس ۱۸۷۱ به میرزا یوسف‌خان مستشـــارالدوله می‌نویسد[۲] اشاره می‌کند که دیگر دوران نصایح و موعظه گذشـــته است و باید در مورد مسائل و اشکالاتی که در جامعه و کشور وجود دارد، نقد نوشت (او نقد را کریتکا می‌خواند). او معتقد اســـت که نقد را باید با روشنی کامل و بدون هیچ‌گونه پرده

۱- داســـتان یوسف‌شاه آخوندزاده، به واقعه قتل عام اهل نقطه به دست شاه‌عباس اول اشـــاره می‌کند. که در آن واقعه تمام پیروان آن مکتب به دســـتور شـــاه‌عباس در ایران قتل‌عام شدند.

۲- نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا یوسف خان در کتاب تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان، آخوندزاده، ترجمه محمدجعفر قراچه‌داغی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۵٦، صفحه‌های ۱۳ تا ۱۵. آمده اســـت یوسف مستشـــارالدوله از دیگر رهبران فکری مشروطیت است که رساله یک کلمه وی جایگاه خاصی در نوشته‌های عصر مشروطیت دارد. او به عنوان نماینده مردم تبریز وارد مجلس شـــورای ملی شـــد. آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان ومستشارالدولهِ که مثلث فکری را ایجاد کردند و آنان با یکدیگر در ارتباط بودند.

پوشی و ملاحظه‌ای نوشت، آن‌هنگام است که نقد اثر خود را بر جامعه و افــراد می‌گذارد. آخوندزاده با پیروی از ایــن روش کتاب مکتوبات خود را نوشـــت، او در این کتاب، خدا و پیغمبر و دین اسلام را به زیر سوال کشیده و نقد کرده است. او یکی از علل عقب‌ماندگی ایرانیان را عامل دین و رواج خرافاتی که به نام دین رواج داشـــت می‌داند. او با روشنی کامل راه‌حل‌هایی را برای جبران عقب‌ماندگی ایران ارائه داده است.[۱] از دیگر آثار آخوندزاده می‌توان رساله نقدی بر ملحقات تاریخ روضة‌الصفــا را نام برد. دیدگاه‌های آخوندزاده تاثیر زیادی بر افکار دیگر رهبران فکری مشروطه از جمله آقاخان کرمانی می‌گذارد، میرزا آقاخان کتاب صد خطابه خود را به سبک مکتوبات آخوندزاده نوشته اســـت. آخوندزاده در اواخر صفر ۱۲۹۵ قمری/سال۱۲۵۷خورشیدی/ ۲۸فوریه ۱۸۷۹میلادی، یعنی در حدود بیســـت وهفت ســـال پیش از برقراری مشـــروطیت، در سن شصت و هفت ســـالگی وفات می‌یابد. با این‌که آخوندزاده حدود ســـه دهه پیش از برقراری مشروطیت وفات می‌یابد ولی سایه افکار و دیدگاه‌های او را به خوبی می‌توان در دیگر نوشته‌های دوران مشروطیت احساس کرد.[۲]

دیدگاه‌های آخوندزاده

۱- آخوندزاده ناسیونالیســـت بود و نگاهی به ایران پیش از اسلام داشت. او از این که شوکت و عظمت ایران باستان از بین رفته است، افسوس می‌خورد و برقراری نوع نظام حکومتی، فرهنگی و اجتماعی

۱- کتـــاب مکتوبات آخوندزاده هیچ‌گاه در ایران اجازه انتشـــار پیدا نکرد. بهرام چوبینه اشـــاره می‌کند که: «مکتوبات نخستین بار توسط محقق معاصر، باقر مومنی به صورت پنهانی در ایران منتشر شد، اما گرفتار سانسور رژیم گذشته گردید». (مکتوبات، انتشار بهرام چوبینه، پای نوشـــته صفحه ۱۷۱). این کتاب به همت و کوشـــش بهرام چوبینه با مقدمه‌ای مفصل و با ارزش در آلمان انتشار پیدا کرده است.

۲- برای اطلاع بیشتر در مورد شرح حال و آثار آخوندزاده می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:
- مقدمه بهرام چوبینه در ابتدای کتاب مکتوبات.
- شرح حال آخوندزاده به قلم خودش، آمده در کتاب مکتوبات صفحه‌های ٤٤٩ تا٤٥٧.
- مقدمه کتاب تمثیلات، شش نمایشنامه از آخوندزاده، به کوشش علیرضا حیدری.
- از صبا تانیما، یحی آریانپور، جلد اول، صفحات ٣٤٢ تا ٣٥٨.

آن دوران را آرزو می‌کند. او معتقد است که ایرانیان می‌باید غرور ملی خـــود را دوباره باز یابند و پیروزی‌های نیـــاکان خود را دوباره زنده گردانند. آخوندزاده عاشق فردوســـی بود و او را شاعر ملی ایرانیان می‌دانســـت. او مکتوبات خود را با اشعار فردوسی آغاز کرد و اشعار فردوسی را در ادبیات ایران، شعر واقعی و درست می‌داند.[۱]

۲- آخوندزاده به شدت ضد عرب است و معتقد بود که اعراب باعث بدبختی ایران شـــدند، «**عرب‌های برهنه و گرســـنه یک هزار و دویست و هشـــتاد ســـال اســـت که تو را بدبخت کرده‌اند**»... «**از هجرت تا این زمان به ایرانیان مصیبت‌هایی رســـیده اســـت که در هیچ یک از صفحات دنیا، خلق بدانگونه مصایب گرفتار نگردیده است. آیا لشکرکشی‌ها و خونریزی عرب‌ها را بگویم**...»[۲]

۳- او با دین اســـلام برای ایرانیـــان مخالفت می‌کند و آن را علتی برای عقب‌ماندگی ایران می‌داند، او می‌نویسد: «**به تکلیف سعد وقاص دین اســـلام را قبول کردیم. نظر به وعده‌های او بایستی در هر دو عالم به شـــادی و شـــاهی بوده باشـــیم. از عالم آخرت هنوز که خبر نداریم، حرفی اســـت که سعد وقاص و ســـایرین می‌گویند. بیاییم به عالم دنیا... نتیجه بشارتی که سعد وقاص خبر داده بود این شد. تنها اهل ایران نیست، خود عرب‌ها به چه روزی رسیدند**...»[۳]

٤- آخوندزاده یک ماتریالیســـت بود و بسیاری از محققان با توجه به نوشته‌های او، اشاراتی به بی‌دینی او می‌کنند. او یک عقل‌گراست و به ماورای طبیعت معتقد نیست و تنها به تجربیات علمی اعتقاد دارد.[٤] به عقیده او، راه حقیقت از شـــاهراه علم گذر می‌کند. او برای ایرانیان کسب دانش و علم را آرزو می‌کرد و معتقد بود که با کسب علم و دانش است که اصالت انسان تضمین می‌شود.

۱- **آخوندزاده. فتحعلی**: **مکتوبات**، به کوشـــش بهرام چوبینه، فرانکفورت آلمان، ۲۰۰٦، صفحه‌های ۲۹۱ تا ۲۹٤.
۲- **مکتوبات**، صفحه ۲۹٤ و صفحه ۳۰۲.
۳- **مکتوبات**، صفحه ۳۰۲.
٤- **مکتوبات**، صفحه ۳۵۰ تا ۳٦۲.

۵- او از دیـــن و افکار خرافی دینی که در آن زمان وجود داشـــت انتقاد می‌کرد. او بخش اعظم کتاب مکتوبات خود را به این موضوع اختصاص داده است، او معتقد بود که روحانیون برای حفظ منافع خود نه تنها از خرافات جلوگیری نمی‌کنند، بلکه باعث رواج بیشتر آن هم می‌شوند.

«علما نیز به عوض این که عوام را از این اعتقادات پوچ منع کرده، باز دارند و به ایشان بگویند همان پول‌ها را که به این قسم چیزها خرج می‌نمایند مریض‌خانه‌ها بســازند و مـدارس عالیه به جهت علــم طب و حکمت و شــیمی و ســایر علوم با منفعــت بنا نموده، ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده، به روشنایی علم و بصیرت داخل ســازند، مردم را به این گونه اعمال بی‌فایده و عوام‌فریب و ناپسندیده زیاده‌تر ترغیب می‌کنند.»[۱]

اوج انتقاد از خرافات و علما را می‌توان در هنگامی یافت که او از زبان آخوند ملاصادق، وضعیت دشوار طبقات مختلف جهنم را، آن‌طور که محمدباقر مجلسی وصف کرده اســت را، بیان می‌کند. او از نظراتی که محمدباقر مجلسی در مورد حضرت امام زمان نوشته است انتقاد می‌کند و آن‌ها را درســـت نمی‌داند. آخوندزاده در انتها نتیجه می‌گیرد که:

«مــادام که تــو و هم مذهبان تــو، از علم طبیعت و نجــوم خبردار نیســتید و مــادام کــه به دانســتن خوارق[۲] عــادات و معجــزات از ممتنعات در دســت تو و هم مذهبان تو یک قاعده علمیه نیســت، تو و ایشــان همیشــه به خوارق عادات و معجزات و جادو و سحر و ملائکه و جن و شــیاطین و دیو پری و سایر این قبیل موهومات باور خواهید کرد و همیشه در جهالت خواهید ماند.»[۳]

٦- آخوندزاده طرف‌دار برقــراری قانون در ایران بود، قوانینی که بــرای همه ایرانیان به یک صورت اجرا گــردد.[٤] قوانینی که بر مبنای قوانین غیر شرعی وضع شده باشد. او خواستار عدم دخالت پادشاه و ملایان در سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه بود.

۱- **مکتوبات**، صفحه ۳۰٦

۲- **خوارق**: آنچه که عادت و نظام عمومی و طبیعی را بر هم بزند

۳- **مکتوبات**، صفحه ۳٤۹.

٤- **مکتوبات**، صفحه ۳۰۹.

۷- آخوندزاده خواستار تغییرات اساسی در نظام آموزشی کشور بود. او از کتک زدن کودکان در مکتب‌خانه‌ها انتقاد می‌کرد.[۱]

۸- آخوندزاده به آزادی انسان عقیده داشت، آزادی اندیشه و رهایی از قید وبندهای مذهبی، که او آن را لیبرته (آزادی) مورال (Moral) می‌خواند و آزادی اجتماعی و سیاسی که آن را لیبرته فیزیق (آزادی فیزیکی) می‌نامید. آخوندزاده می‌نویسد: "**هر فردی از افراد نوع بشر که از کتم عدم بر عالم وجود قدم گذاشته است، باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره‌مند شود. حریت کامله از دو قسم حریت است: یکی حریت روحانیه است، دیگری حریت جسمانیه. حریت روحانیه ما را اولیای دین اسلام از دست ما گرفته، ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبد رذیل و تابع امر ونهی خودشان کرده‌اند و ما را در این ماده هرگز اختیار مداخله نیست. پس ما در ماده حریت روحانیه، بنده فرمانبردار اولیاء دین بوده، از نعمت آزادی محرومیم. و حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته، در این حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده... ما را بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده‌اند. در این ماده هم عبد ذلیل و بندگان بی‌اختیار ظالمان بوده، از نعمت آزادی بی‌بهره‌ایم. این دو ماده مذکوره اصول حریت کامله شمرده می‌شوند... طوایف مشرق زمین به واسطه ظهور دین عرب‌ها و به واسطه تسلط ایشان در اسیا، حریت کامله را به یک‌بارگی گم کرده‌اند و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتا محرومند و بر فهم این حرمان عاجزند.»**[۲]

۹- آخوندزاده به برابری تمام ایرانیان اعتقاد داشت، او از این که گروهی به واسطه موقعیت اجتماعی، مذهبی و یا وابستگی‌های خانوادگی و شاهزاده بودن ارزش‌ها و برتری‌های بیشتری را در جامعه داشته باشند، انتقاد می‌کرد.[۳] او به این نوع امتیازات اعتقادی

۱- **مکتوبات**، صفحه ۳۱۱.
۲- **مکتوبات**، پای نوشته صفحه ۳۱۹.
۳- **مکتوبات**، صفحه‌های ۳۱۷ و۳۱۸.

نداشــت، او برتری‌های انســانی را در افرادی می‌دید که خدماتی به جامعه و یا کشــور خود انجام داده باشــند. او زرتشتیان را برادران خود خطاب می‌کرد و از جنایاتی که در حق ایشــان انجام گرفته بود عذرخواهی می‌کرد.[1]

۱۰- آخوندزاده به مساوات مالی، حکومت قانون عقلی عرفی اعتقاد داشت.

۱۱- آخوندزاده به برابری حقوق زن و مرد اعتقاد داشــت. او برای نخســتین بار از حقوق اجتماعی زن ســخن می‌گوید. او در زمانی که زنــان دارای هیچ‌گونه حقوق اجتماعی نبودند، از قول یکی از رهبران اسماعیلیه که در قرن‌های گذشته زندگی می‌کرده است، می‌گوید:

«ای جماعـت، طایفه اناث را در حبس و حجاب نگاه داشـتن قطع نظر از آن‌که ظلم عظیم است، در حق این نصف بشریت، از برای طایفه ذکور نیز خسارت لاتحصی [بی‌شمار] دارد. از امروز طایفه انـاث را در حبـس و حجاب نـگاه مداریـد و ایشـان را بی‌تربیت مگذارید و در حق ایشـان ظلم و سـتم را روا مبینید و زیاده بر یک زن مگیرید. هرکس بعد از این دختر کوچک خود را مثل پسـر خود به خواندن و نوشتن مشغول نسازد... مستحق بازخواست... من خواهد شد.»[2]

۱۲- آخوندزاده طرف‌دار آزادی اندیشــه و بیان بود، او در دو نامه تاریخی که یکی را به محمدجعفر قراچه‌داغی مترجم نمایشــنامه‌های خود به فارســی و دیگری را به میرزا یوســف‌خان مستشــارالدوله می‌نویســد، از آزادی اندیشــه و بیان دفاع می‌کند. او این نامه‌ها را در پاســخ به انتقاداتی که به او در مورد زبان صریح و انتقادی کتاب مکتوبات گرفته‌اند، به آنان می‌نویسد. او در این نامه‌ها اشاره می‌کند که دیگر زمان نصیحت و موعظه به ســبک گلستان و بوستان سعدی گذشته اســت، آن نظام نصیحت‌گویی دیگر کار نمی‌کند، بر اشکالات و کجی‌ها باید نقد نوشــت، صریح نوشت، روشن نوشت، بدون هیچ پرده‌پوشــی و ملاحظه‌ای نوشت، آن‌گاه اســت که قلم اثر می‌کند. او

۱- **مکتوبات**، بخش ملحقات، مکتوب دوم، صفحه‌های ٤٣٦ و ٤٣٧.
۲- **مکتوبات**، صفحه ۳۷۹.

می‌نویسد که تا به امروز نقد نویسی بر اسلام وجود نداشته و این مساله است که باعث وحشت شده است. او در مورد تاثیرگذاری نقد می‌نویسد:

«... برادر مکرم من در خصوص مکتوبات کمال‌الدوله اشاره نموده‌اید،... کج خلقی وقوع ندارد، اما عیب‌گیری و سرزنش وقوع دارد... شما باید از شروط کریتکا [نقد] خبردار بوده باشید تا اینکه به این مسئله واقف بشوید. کریتکا [نقد] بی‌عیب گیری و بی‌سرزنش و بی‌استهزا و بی‌تمسخر نوشته نمی‌شود. مکتوبات کمال‌الدوله کریتکا [نقد] است، مواعظ و نصایح نیست. حقی که نه به رسم نقد، بلکه به رسم موعظه و نصیحت... نوشته شود در طبایع بشریه... هرگز تاثیر نخواهد گذاشت. بلکه طبیعت بشریه همیشه از خواندن و شنیدن مواعظ و نصایح تنفر دارد. اما طبایع به خواندن کریتکا [نقد] حریص است.... به ثبوت رسیده است که قبایح و ذمایم را... هیچ چیز قلع نمی‌کند، مگر کریتکا [نقد] و استهزا و تمسخر. اگر نصایح و مواعظ موثر می‌شد گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمة‌الله، من اوله الی آخره [از اول تا آخر] وعظ و نصیحت است، پس چرا اهل ایران در مدت ششصد سال هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی‌باشند... فن کریتکا [نقد] در منشآت [نوشته‌ها] اسلامیه تا امروز متداول نیست. از این جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می‌کنید. نهایت برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم کیشان و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواهی آن نافع‌تر از نقد وسیله‌ای نیست. کمال‌الدوله نقد نویس است نه واعظ و ناصح.»[1]

باید به این نکته توجه کرد که آخوندزاده آن زمان در روسیه زندگی می‌کرد و این امکان برای او وجود داشت که بدون ترس از تکفیر علمای اسلام، کتاب مکتوبات خود را بنویسد و بتواند عقاید خود را

۱- آن‌چه که آورده شد، بخش‌هایی از نامه‌ای است که در تاریخ ۲۵ ماه مارچ ۱۸۷۱، سی و پنج سال پیش از برقراری مشروطیت، آخوندزاده به میرزا جعفر قراچه‌داغی، مترجم نمایشنامه‌های خود از زبان ترکی به فارسی می‌نویسد. مقصود آخوندزاده از کریتکا نقد است، در قسمتی از این نوشته به جای کریتکا نقد آورده شده است. برای مشاهده متن کامل این دو نامه با ارزش تاریخی می‌توان به کتاب **تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان، آخوندزاده**، ترجمه محمد جعفر قراچه داغی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۵۶، صفحه های ۷ تا ۱۵ مراجعه کرد.

بیان نماید.

۱۳- او از وضعیت بهداشتی ایرانیان در آن دوران انتقاد می‌کند و از وجود حمام‌های خزینه که منبع انتقال بیماری‌ها است و به قول او چرک مانند نفت در روی آب آن نمایان است، شکایت می‌کند.[۱] او خواهان ایجاد دانشکده پزشکی برای تربیت پزشک است. او خواهان ایجاد بیمارستان‌ها برای مداوای بیماران است.[۲]

میرزا ملکم خان

میرزا ملکم‌خان را می‌توان یکی از اولین رهبران فکری مشروطه دانست، او در سال ۱۲۴۹ قمری/۱۸۳۱ میلادی در خانواده‌ای ارمنی، در اصفهان به دنیا آمد و در سال ۱۳۲٦ قمری/۱۹۰۸ میلادی دو سال پس از برقراری مشروطیت فوت کرد. او با این که در خانواده‌ای ارمنی به دنیا آمده بود، ولی به دین اسلام گروید. میرزا ملکم‌خان تحصیلات اولیه خود را در ایران انجام داد وتحصیلات بعدی خود را در اروپا ادامه داد. پس از بازگشت به ایران به تدریس و مترجمی در دارالفنون مشغول شد. او سمت‌های متعدد دولتی در خارج از کشور به عهده داشت. او مترجم سفارت ایران در استامبول بود و چندی هم سمت سرکنسولی ایران را در مصر به عهده داشت. در سال ۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۸ میلادی وزیر مختار ایران در لندن شد. میرزا ملکم‌خان روزنامه قانون را منتشر کرد. او در سال ۱۳۱۷ قمری/ ۱۹۰۰ میلادی سفیر ایران در رم شد و تا سال ۱۹۰۸ میلادی که فوت کرد، در این سمت باقی ماند. ملکم‌خان در سال‌های ۱۲۷۵ قمری رساله «**دفتر تنظیمات**» را می‌نویسد و به ناصرالدین شاه عرضه می‌کند. «**رساله کنسطیطوسین**» یکی دیگر از رسالات میرزا ملکم خان است که او آن را بین سال‌های ۱۲۹۱ تا۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۵تا ۱۸۷۸ میلادی نوشته است. نکته‌ای که در نوشته‌های میرزا ملکم‌خان جالب به نظر می‌رسد آن است که شاید به دلیل این که او در اکثر دوران زندگی سیاسی

۱- **مکتوبات**، صفحه‌های ۳۲۸ تا ۳۴۹.
۲- **مکتوبات**، صفحه‌های ۳۰٦ و ۳۱۱.

خــود، دارای سمت‌های دولتی بود، برای حفــظ موقعیت و مقام‌های دولتی خود، در نوشـــته‌هایش از علما، فقها، دین اسلام، شاه و دولت دفاع می‌کند، ولی هم‌زمان با این دفاع، نظرات و دیدگاه‌های اصلاحی خود را هم بیان می‌کند. ملکم نظرات خود را تا حدودی در پرده نوشته است و نوشته‌های او را می‌توان محافظه کارانه خواند.

دیدگاه‌های میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان رســـاله یا دفتر تنظیمات را در ســـال ۱۲۷۵ قمری یعنی حدود چهل و نه ســـال پیش از انقلاب مشـــروطیت نوشت و به ناصرالدین‌شاه عرضه داشت.[۱] او در این رساله، لزوم انجام اصلاحات در ایران را به ناصرالدین‌شـــاه گوشـــزد کرده است. او در این رساله اشاره می‌کند که سرعت انجام تحولات در دنیای آن روز بسیار سریع می‌باشـــد و اروپا با ســـرعت زیادی در حال پیشرفت و تغییر و تحول اســـت و برای هماهنگی با تحولات در دنیا، نیاز به وضع قوانین جدید برای اداره مملکت می‌باشـــد. او معتقد بود که ایرانیان در عقل و فهم چیـــزی از اروپاییان کم ندارند و عاملی که باعث پیشـــرفت اروپاییان شده است تنها صنایع آنان نیســـت، بلکه تمدن آنان است. او در این رساله به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد:

> **«عقـل فرنگـی به‌هیچ‌وجه بیشـتر از عقـل ما نیسـت، حرفی که هسـت در علوم ایشـان اسـت و قصوری کـه داریم این اسـت که هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آن‌ها همان قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیـم و حال آن‌که اصل ترقی ایشـان در آئین تمدن بروز کرده است و برای اشخاصی که از ایران بیرون نرفته‌اند، محال و ممتنع است که درجه این نوع ترقی فرنگ را بتوانند تصور نمایند.»**

ملکم‌خـــان در ادامه اشـــاره می‌کند کـــه امـــروزه در اروپا دو نوع کارخانـــه وجود دارد، نـــوع اول کارخانه‌هایی هســـتند که در بخش صنایع کار می‌کنند و محصولات صنعتی تولید می‌کنند و نوع دوم از

۱- بخش‌هایی از رســـاله تنظیمات میرزا ملکم خان در پیوست شماره ۸ در انتهای کتاب آمده است.

کارخانه‌ها، آن‌هایی هســتند که کار انسان سازی بر عهده آنان است و وظیفه آن‌ها تعلیم و تربیت و آموزش انســان‌ها اســت. اشاره او به دانشــگاه‌ها و موسسات آموزشی اروپا است. او می‌نویسد اروپاییان در بخش انسان‌ســازی پیشرفت بسیار کرده‌اند و لازم است که ایران هم در ایجاد نظام‌های جدید آموزشی و اداری اقدام کند. ملکم به نیاز ایجاد وزارت‌خانه‌های مختلف برای اداره کشــور اشاره کرده است و آن‌ها را کارخانه نامیده اســت او از کارخانه مالیات، کارخانه لشگر، کارخانه عدالت، کارخانه علم، کارخانه امنیت و کارخانه انتظام نام برده است.

«می‌توان استنباط کرد که فرنگی‌ها باید چقدر در این کارخانجات انســانی ترقی کرده باشند. حال چیزی که در ایران لازم داریم این کارخانجات انسانی است».[۱]

او معتقد بود که در آن ایام ایران از دو سوی در معرض خطر است. نخست به وسیله انگلستان اســت که از سمت هند صورت می‌گیرد و طریق دوم از ســوی روســیه تزاری است که از سمت شمال، ایران را تهدید می‌کند.

دیدگاه‌های میرزا ملکم‌خان در مــورد آزادی، برابری و برادری را می‌توان در رساله کنسطیطوســیون او مشاهده کرد. میرزاملکم‌خان از بســیاری از قوانین فقه اسلامی که برای ایجاد فشار بر اقلیت‌های مذهبــی وضع کرده بودند، انتقاد می‌کند. او معتقد بود که انســان‌ها دارای ارزش برابر هســتند و از لحاظ حقوق انسانی با یکدگر تفاوتی نمی‌کنند. او در رساله کنسطیطوسیون می‌نویسد:

«این حکایت "نجس" و "پرهیز" را یک مشــت شــیعیان ایران از کجا آورده اید؟

این که خون‌بهای غیرمســلم قیمت یک خر مصری است، رای کدام بی‌انصاف است؟

این که جدیدالاســلام وارث شــرعی و مقدم بر ســایر وراث است، یادگار کدام عادل و فاضل است؟

جدیدالاسلام را از سیاست قتل اقربای خویش معاف داشتن موافق

۱- اقتباس از رساله تنظیمات میرزا ملکم خان.

کدام مذهب و آیین مملکت‌داری است؟
با غیرمُسلِم همسفر نشدن و طبخ آنان را نجس دانستن، در روز بارندگی ملاقات با آن‌ها را جایز ندانستن و در حمام یک جا نرفتن و غیره چقدر مایه انزجار انسانی است.»[1]

عبدالرحیم طالبوف

عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب نجار تبریزی که در ادبیات مشروطه به نام عبدالرحیم طالبوف مشهور است، در سال ۱۲۵۰ قمری/۱۲۱۳ شمسی در تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۹ قمری/۱۲۸۹ شمسی در تمرخان شورا - حاکم نشین داغستان درگذشت. طالبوف یکی از روشنفکران عصر مشروطیت است و با مشروطه خواهان و آزادی خواهان ارتباط داشته و از سوی آنان مورد مشورت قرار می‌گرفته است. او از شانزده سالگی در قفقاز می‌زیسته و گذشته از زبان فارسی که آثار خود را نوشته است، با زبان‌های روسی و فرانسوی و عربی آشنا بوده و ترکی آذربایجانی زبان مادریش بوده است. گرچه در دوره اول مشروطیت از طرف تبریزی‌ها به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد ولی به تهران نیامد. او به غیر از ترجمه‌هایی که انجام داده است، شش تالیف دارد که عبارت‌اند از:

۱- **سفینه طالبی یا کتاب احمد** در دو جلد که در سال ۱۳۰۷ قمری/۱۸۹۰ میلادی نوشته شده است.

۲- **نخبه سپهری.**

۳- **مسالک المحسنین** که در سال ۱۳۲۱ قمری/۱۹۰۳ میلادی نوشته شده است.

٤- **مسائل الحیات یا جلد سوم کتاب احمد** که در سال ۱۳۲٤ قمری /۱۹۰٦ میلادی چاپ شده است.

۵- **ایضاحات در خصوص آزادی.**

٦- **سیاست طالبی.**[2]

۱- **رساله کنسطیطوسیون از میرزا ملکم‌خان.** بخش‌هایی از رساله کنسطیطوسیون میرزا ملکم‌خان در پیوست شماره ۸ در پایان کتاب آمده است.

۲- **طالبوف. عبدالرحیم**: **مسالک المحسنین**، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران،

دیدگاه‌های عبدالرحیم طالبوف

طالبوف یک عقل‌گرا بود، او اعتقاد داشـــت که با عقل‌گرایی و اتکا به پیشرفت در علم و ایجاد صنایع مختلف و تغییر در نظام آموزش و پرورش و ایجاد مدارس به سبک نوین و وضع قوانین جدید، می‌توان ایران را به طرف پیشـــرفت ســـوق داد و نظام زندگـــی مردم عادی را بهبود بخشـــید. طالبوف تاکید بسیاری در ایجاد صنایع داشت، او در کتاب احمد آن‌چه را که اروپاییان در آن زمان در صنایع داشتند، برای ایـــران آرزو می‌کرد. او در خیال، از افتتاح رسمی راه آهن برقی تبریز به مراغه صحبت می‌کند،[۱] از افتتاح خط تلفن مستقیم بین تهران تبریز می‌نویسد،[۲] از ایجاد کارخانه صابون پزی با تکنیک جدید می‌گوید.[۳] او از ایجاد کارخانه گاز، چدن ریزی، کاغذ سازی، آسیاب بخار و تراموا صحبت می‌کند.[٤] طالبوف خواهان ایجاد یک ارتش ملی است، که تمام جوانان ایرانی بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و یا مقام شغلی پدران‌شان در آن خدمت کنند. او می‌خواهد خدمت سربازی بصورت اجباری برای تمام جوانان ایرانی وجود داشته باشد.[٥]طالبوف خواهان تغییرات اساســـی در نظام تعلیم و تربیت و آموزشی ایران بود، او از مشـــکل بودن آموختن الفبای فارسی شـــکایت می‌کرد،[٦] او از مطالبی که به دانش‌آموزان تعلیم داده می‌شـــد و اکثر آن‌ها مطالب مذهبی بود و به قول او از عالم ناســـوت، ملکوت، جبروت و لاهوت اســـت، انتقاد می‌کرد و خواهان تغییرات اساســـی در مطالب درســـی دانش آموزان بـــود. او پیشـــنهاد می‌کند به دانش‌آموزان دروســـی در علم زراعت و اصلاح زمین، تولید مثل حیوانات، عملیات آبیاری زمین‌ها، کار کردن

انتشارات شبگیر، ۲۵۳٦ شاهنشاهی (۱۳٥٦ شمسی)، مقدمه صفحه‌های ۳ و ٤.

۱ – **طالبوف**. **عبدالرحیم**: **کتاب احمد**، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر، ۲۵۳٦ شاهنشاهی (۱۳٥٦ شمسی)، صفحه ۷۳.

۲– **کتاب احمد**، صفحه ۸۳.

۳– **کتاب احمد**، صفحه ۱۰٤.

٤– **کتاب احمد**، صفحه ٥۳.

٥– **کتاب احمد**، صفحه ٦۳.

٦– **کتاب احمد**، صفحه ۲۲.

معادن، کاشتن بیشه‌زارها و... تعلیم داده شود.[۱] او معتقد بود که باید چاپخانه‌های بسیاری احداث گردد، تا توسط آن‌ها کتاب‌های بسیاری در زمینه تاریخ و علوم انتشار یابد.[۲] طالبوف تاکید بسیاری به توجه به مساله بهداشت داشت.[۳]

طالبوف چنین نتیجه گیری می‌کند:

«اگر سوختن فانوس‌های کوچه‌ها و روفتن اسواق و سنگفرش معابر و پاکی آب حمام‌ها را نپسندیم خودمان در تاریکی و گِل و عفونت می‌مانیم. اگر مکتب نداشته باشیم اطفال ما بیسواد می‌مانند. اگر شرکت‌ها تشکیل ندهیم، صنایع را ترقی و ترویج ننماییم، منسوجات وطن خودمان را نپوشیم باید از کبریت گرفته تا کاغذ محتاج فرنگی‌ها بشویم و هر روز اسباب نوظهور به کارخانه[های] آن‌ها سفارش بدهیم و مال اجنبی را که هیچ کدام در خور مقتضییات زندگی ما نیست، ترویج نماییم.»[٤]

طالبوف معتقد بود باید قانون در کشور برقرار شود و طبق آن عمل شود و او اعتقاد داشت که قوانین فقه اسلامی قادر به پاسخگویی به نیازهای اجتماعی نیست و باید قوانین جدید بسیاری وضع کرد. او در این مورد می‌نویسد:

«حالا ببینیم ما که قانون نداریم و اگر بخواهیم قانون داشته باشیم باید اقلا سی‌هزار مساله به کتب فقه خودمان بیافزاییم، آن‌ها را به ترتیب بیاوریم، مدون بکنیم، به حکومت و قضاوت‌های [قضات درست به نظر می‌آید] **مملکت تقسیم نماییم که از آن کتب عمل نمایند، چند سال مدت می‌خواهد، که از یک طرف مکاتب ما قضات و حکام ممتحن** [امتحان داده، ورزیده] **تربیت بدهند و از یک طرف ماموران عاقل دولت به تالیف قوانین مشغول شوند.»**[۵]

طالبوف، آن‌گاه از قول لرد سالیسبوری نخست‌وزیر وقت انگلستان، در مورد لزوم برقراری و قدرت اجرایی قانون در کشور می‌نویسد:

۱- **کتاب احمد**، پای نوشته صفحه ۵۱ از خود طالبوف.
۲- **کتاب احمد**، صفحه ۲۹.
۳- **کتاب احمد**، صفحه ۳۷.
٤- **کتاب احمد**، صفحه ۹۸.
۵- **کتاب احمد جلد دوم**، صفحه ۱۳٦.

«مملکت بی قانون اگر چه مدتی از رقابت دول متنافعه می‌تواند وجود خود را حفظ نماید، ولی بالطبع و بالخاصیه یا به حکم تقدیر، هر طور بخواهید بفهمید، باید چون درخت پوسیده بالاخره متلاشی گردد و از هم بپاشد. در مشرق زمین اشد مصائب این است که حکم‌داران مملکت به فواید و قدرت قانون معتقد نیستند.[۱]

طالبوف به آزادی انسان اعتقاد داشت و معقتد بود که در چارچوب قوانین، باید آزادی‌های فردی وجود داشته باشد. او آزادی را به انواع مختلف تقسیم‌بندی کرده بود و به آزادی هویت، آزادی عقاید، آزادی قول (آزادی بیان) اشاره و هر یک از آن‌ها را تعریف می‌کند. طالبوف اعتقاد داشت که باید آزادی انتخاب (انتخابات)، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، وجود داشته باشد. شاید به توان گفت طالبوف خواستار اجرای اعلامیه حقوق بشر در ایران بوده است و نگاهی به قانون اساسی فرانسه و ژاپن داشته است.[۲]

زین‌العابدین مراغه‌ای

زین‌العابدین مراغه‌ای از طبقه بازرگانان بود، او در سال ۱۲۵۵ قمری/۱۸۳۹میلادی به دنیا آمد و کارش را در شانزده سالگی در تجارت آغاز کرد. او سپس به قفقاز رفت و در گرجستان مشغول کار شد، سپس به کریمه رفت ودر یالتا تجارتش رونق گرفت و در میان اهالی آن دیار سرشناس شد. پس از ده پانزده سالی، تجارتخانه‌اش را در یالتا برچید و به اسلامبول آمد و در حدود سال ۱۳۰۸قمری /۱۸۹۱ میلادی در آن شهر اقامت گزید.[۳] زین‌العابدین مراغه‌ای در سال ۱۳۲۸ قمری/۱۹۱۰ میلادی درگذشت. زین‌العابدین مراغه‌ای بازرگانی روشنفکر بود و اثر مهم او «**سیاحتنامه ابراهیم بیک**» است. جلد اول این کتاب در سال ۱۳۱۳ قمری هم‌زمان با آخرین سال‌های پادشاهی ناصرالدین‌شاه انتشار یافت و جلد دوم این کتاب در سال

۱- **کتاب احمد جلد دوم**، صفحه ۱۳۷ .

۲- **کتاب احمد جلد سوم** (مسائل الحیات)، صفحه‌های ۱۸۶ تا ۱۸۹ و صفحه‌های ۱۹۰ تا ۲۰۰.

۳- **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران آدمیت**، صفحه ۸۵.

۱۳۲۳ قمری و جلد سوم آن در سال ۱۳۲۷ قمری انتشار یافت. کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک گزارش سفر ایران دوستی است که در بیرون از ایران تولد یافته است و عشق به وطنش او را وادار می‌کند که به ایران مسافرت کند. این مسافر که نام او ابراهیم‌بیک است، در سفر به ایران بدبختی‌ها و سیه‌روزی‌های ایرانیان را می‌بیند و با لحنی انتقادی آن‌ها را بیان می‌کند و دنبال علل آن بدبختی‌ها می‌گردد. او با مشکلاتی که در ایران به آن‌ها برخورد می‌کند، دچار سرخوردگی و ناامیدی می‌شود. جلد اول این کتاب مخفیانه به ایران آورده شد و نقش مهمی را در بیداری افکار ایرانیان بازی کرد. زین‌العابدین مراغه‌ای در کتاب خود در چند مورد به کتاب احمد، نوشته طالبوف اشاره کرده است و این اشاره نمایانگر آن است که او این کتاب را در اختیار داشته و خوانده است.[۱] شاید بتوان گفت این دو کتاب در بسیاری از موارد شباهت‌های بسیاری با هم دارند. بیشتر محققانی که در مورد تاریخ مشروطیت تحقیق کرده‌اند و یا وقایع تاریخی آن دوران را مورد بررسی قرار داده‌اند، به نقش موثر کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک، در بیداری افکار ایرانیان اشاره کرده‌اند. ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران، عبدالله مستوفی در کتاب زندگانی من، یحیی آرین‌پور در کتاب از صبا تا نیما، فریدون آدمیت در ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران و کریم کشاورز در کتاب هزار سال نثر پارسی به نقش بیدار کننده و آگاهی دهنده این کتاب اشاره کرده‌اند.[۲] برای نمونه، کسروی در مورد تاثیر این کتاب در جامعه آن روز ایران می‌نویسد:

«اما سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک، ارج آن را کسانی می‌دانند که آن روزها خوانده اند و نکانی را که در خواننده پدید می‌آورد بیاد می‌دارند. این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر می‌سراید، که به آرزوی دیدن میهن خود، همراه لله‌اش یوسف‌عمو، به ایران آمده ودر پایتخت [و] دیگر شهرها هرچه

---

۱ – **مراغه‌ای. زین‌العابدین: سیاحتنامه ابراهیم بیک**، به کوشش محمد علی سپانلو، تهران نشر اسفار، ۱۳٦٤، صفحه‌های ١٤ و ١٦١

۲ – **سیاحتنامه ابراهیم‌بیک**، بخش مقدمه از محمدعلی سپانلو، صفحه‌های یک تا شش.

دیده، از ناآگاهی مردم،... فریب‌کاری‌های ملایان، ستمگری‌های حکمرانان، بی‌پروایی دولت و مانند این‌ها، با زبان ساده و شیرینی و با آهنگ دلسوزی، به رشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آن روز، خو به این آلودگی‌ها و بدی‌ها گرفته بودند و جز از زندگانی بد خود به زندگانی دیگری گمان نمی‌بردند، از خواندن این کتاب، تو گفتی از خواب بیدار می‌شدند و تکان سخت می‌خوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.»[۱]

دیدگاه‌های زین‌العابدین مراغه‌ای

۱- بسیاری از ایرانیان در آن زمان، به علت وضعیت بد اقتصادی از ایران خارج شده بودند و در قفقاز و آذربایجان روسیه و عثمانی به کارهای پست اشتغال داشتند. مراغه‌ای از موقعیت این ایرانیان متاسف بود و از دولت ایران انتقاد می‌کرد که چرا به وضعیت آنان رسیدگی و سعی نمی‌کند که از تعدیاتی که بر آنان انجام می‌شود، جلوگیری کند.[۲]

۲- مراغه‌ای از رواج شدید کشیدن تریاک در بین ایرانیان و اعتیاد آنان انتقاد می‌کرد. او اعتیاد را عاملی در از بین رفتن شخصیت انسانی ایرانیان می‌دانست.[۳]

۳- او از وضعیت آموزشی کودکان که در دست آخوندها بود، انتقاد می‌کرد و خواستار تحول در نظام آموزشی دانش‌آموزان بود. او نوع مطالبی را که به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شد، بیهوده می‌دانست و پیشنهاد می‌کرد که حساب و هندسه، تاریخ جغرافیا در مطالب آموزشی کودکان گنجانده شود و خواستار ایجاد مدارس به سبک نوین در ایران بود. او معتقد بود با ایجاد دانشگاه‌ها است که می‌توان افراد متخصص را آموزش داد و به وسیله دانش آنان است که

۱- **تاریخ مشروطه ایران کسروی**، صفحه ۴۵.
۲ - **سیاحتنامه ابراهیم‌بیک**، صفحه ۵۵.
۳- **سیاحتنامه ابراهیم‌بیک**، صفحه‌های ۲۰ و ۱۲۰.

می‌توان صنایع را در ایران ایجاد کرد و آن را گسترش داد.[۱]

۴- مراغه‌ای از وضعیت بهداشـــتی کشور شکایت می‌کرد و معتقد بود که باید بیمارستان‌های بسیاری در ایران، برای مداوای بیماران، ایجاد شود.[۲]

۵- او از رواج خرافات در بین مردم ســخن می‌گفت و از نقشی که علما و روحانیون در رواج آن داشتند، صحبت می‌کرد و از آنان انتقاد می‌کــرد.[۳] اوج انتقاد از روحانیون را می‌تــوان در آخر جلد اول کتاب مشاهده کرد که ابراهیم بیک بسیاری از بدبختی‌هایی را که گریبان‌گیر ایرانیان در آن روزگاران بود را به گردن روحانیون می‌اندازد و معتقد است که آنان برای حفظ منافع شخصی خود باعث می‌شوند که جلوی پیشرفت مردم گرفته شود.[۴]

۶- مراغه‌ای خواستار گســترش صنایع ملی و ایجاد کارخانه‌ها برای تولید اجناس در داخل ایران بود. او به نقش تجارت در پیشــرفت مملکت تاکید بسیار می‌کرد.[۵]

۷- اوج انتقادات مراغه‌ای را می‌توان در هنگامی مشــاهده کرد که ابراهیم بیک شــخصیت داستانی کتاب، با ســه وزیر مختلف ایرانی ملاقات می‌کند. مطالبی را که ابراهیم بیک به ســه وزیر اظهارمی‌کند دربرگیرنده انتقادات شــدید مراغه‌ای از نظام سیاســی، اقتصادی، اجتماعــی، فرهنگی آن روز دولت اســت.[۶] مراغــه‌ای از زبان حاجی اسماعیل از حقوق بشــر ســخن می‌گوید و اظهــار می‌کند که امروزه انسان‌ها در دنیا دارای حقوق بشری هستند[۷] مراغه‌ای معتقد بود که بایــد قوانینی با شــرایط روز مملکت وضع کرد و نوشــت و ماموران دولتی طبق آن قوانین وضع شده به انجام وظایف خود مشغول باشند و بــه قول او «**به جای این که بگویند مجرم را پادشــاه کشــت و یا حاکم**

---

۱ - **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۲۶ و۲۷ و ۱۴۳ و ۱۶۶.
۲- **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۱۴۲ و ۱۴۹ تا۱۵۰
۳- **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۱۴۵ تا ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۵
۴- **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۱۸۱ تا ۱۸۸.
۵- **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۱۵۸ تا ۱۵۹
۶- **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۵۵ تا ۶۳.
۷- **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه‌های ۲۸ و ۱۵۷

حبس نمود، بگویند قانون حبسش کرد و قانون حکم به قتلش داد».[1] او قوانینی را که باید در کشور پیاده شود و حقوقی را که کشور ومردم، در قبال یکدیگر باید داشته باشند را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

– **حقوق متلعق به خود وطن**– که آن را این گونه تعریف می‌کند: وظایف افراد کشور است که از استقلال کشور دفاع کنند و نگذارند بیگانگان به خاک میهن تجاوز کنند.

– **حقوق متعلق به افراد وطن**– حقوقی است که ایرانیان باید داشته باشند و آن حقوق طبق تعریف او «**محفوظ ماندن حیات، ناموس، مال و عزت افراد وطن از تعدی و تعرض زبردستان خودی و بیگانه است.**»

– **حقوق اداره وطن**– بنا بر تعریف او عبارتند از قوه مقننه و یا قانون گذاری و قوه مجریه و یا اجراییه، که باید قوانین را وضع و اجرا کنند ومملکت را اداره نمایند.

– **حقوق عمومیه وطن**– که او این گونه آن را تعریف می‌کند: «**عبارت از کلیه همان سعادت جزئیه است که حقوق هر فردی از افراد این هیئت عمومیه را جامع و از همان تنظیمات سعادت است. ولی افراد در صورت تنهایی به نیل آن سعادت قادر نیستند، هر چند که در پی تحصیل آن باشند. اما در صورت هیئت اجتماعیه سبب احیای آن‌ها است و برکات عمومی از آن حاصل می‌آید.**»[2]

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی در سال ۱۲۷۰ قمری/۱۸۵٤ میلادی در دهات بردسیر کرمان به دنیا آمد و در ششم صفر ۱۳۱٤ قمری/۱۷ ژوئیه ۱۸۹٦ میلادی همراه با شیخ احمد روحی و خبیرالملک در تبریز به قتل رسید.[3] نام میرزا آقاخان کرمانی در اکثر مواقع با نام شیخ احمد روحی همراه است. این دو از کودکی با هم دوست و همراه بودند

۱– **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه ۱۳۹.
۲– **سیاحتنامه ابراهیم بیک**، صفحه های ٦٦ تا ٦۸.
۳– **صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی**، ویراستار دکتر محمد جعفر محجوب ، مقدمه صفحه **XXIX**.

وعاقبت همراه با هم به قتل رسـیدند. از اسـتعداد شـگرف و قدرت بالای فراگیری میرزا آقاخان شـواهدی آورده شده است. او فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، و فرانسه را می‌دانست. میرزا آقاخان کرمانی از کرمان به اصفهان می‌آید و در اصفهان در جلسـات سـری ازلیان شـرکت می‌کند. او همراه با میرزا هـادی دولت‌آبادی، میرزا نصرالله بهشتی (ملک المتکلمین) و سید جمال واعظ اصفهانی (پدر محمدعلی جمال‌زاده نویسـنده) در این جلسات شـرکت می‌کند.[۱] آنان سپس به تهـران می‌آیند و از آنجا به اسـتامبول می‌روند و سـپس برای دیدار «صبح ازل» به قبرس می‌روند.

گروهی از محققان میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی را از ازلیان[۲] می‌دانند، ولی دکتر محمدجعفـر محجوب در این مورد تردید دارد و این انتسـاب را رد می‌کند.[۳] آن دو، در قبرس با دو دختر صبح ازل ازدواج می‌کننـد. میرزا آقاخان کرمانـی در روزنامه اختر مقاله می‌نویسد[٤] و از اسـتامبول مکاتباتی با میرزا ملکم‌خان داشته است. هنگامی که ناصرالدین شاه در تاریخ ۱۷ذی‌القعده سال ۱۳۱۳قمری/ آوریل ۱۸۹٦میلادی به قتل می‌رسـد، بابیان را متهم به دست داشتن در این قتل می‌کنند و مقامات دولتی ایران از دولت عثمانی درخواست می‌کنند که میرزا آقاخان کرمانی و شیخ‌احمد روحی را که در آن هنگام در استامبول بسـر می‌بردند را دستگیر و به ایران تحویل دهد. دولت عثمانی آنان را دستگیر می‌کند و به دولت ایران تحویل می‌دهد. میرزا آقاخان کرمانی، احمد روحی و خبیرالملک در همان تبریز به دسـتور محمدعلی میرزا (که بعدها محمدعلی شـاه شـد) به قتل می‌رسند.[۵]

۱- **سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی**، ویراستار بهرام چوبینه، مقدمه صفحه ۲٤.

۲- طبق توضیحات دکتر محمدجعفر محجوب، «ازلیان گروهی از بابیاند که هنگام ظهور دعوت... بهاالله در دعوی دعوت او تردید کردند و ادعای او را که... موعود باب... است نپذیرفتند و چون این جماعـت بر خلاف بهاییه همچنین از میرزا یحیی صبح ازل (برادر کوچک میرزا حسین علی بهاالله) که خود را خلیفه باب می‌دانست،... پیروی کردند، به نام ازلی و ازلیه... موسـوم شدند». (تو ضیحات از دکتر محمدجعفر محجوب، صد خطابه، بخش حواشی و توضیحات صفحه ۲۱۰، ردیف ۷۷)

۳- **صدخطابه میرزا آقاخان کرمانی**، ویراستار دکتر محمدجعفر محجوب، مقدمه صفحه XXXII.

٤- **صدخطابه میرزا آقاخان کرمانی**، مقدمه صفحه XXIX .

۵- دکتر باسـتانی پاریزی در مورد نحوه قتل میرزا آقاخان کرمانی و شـیخ احمد روحی

از آثار میرزا آقاخان کرمانی می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: سه مکتوب، صد خطابه، هفتاد دو ملت، هشت بهشت. نوشته‌های میرزا آقاخان بسیار صریح وبدون هیچ گونه پرده‌پوشی است.

دیدگاه‌های میرزا آقاخان کرمانی

– میرزا آقاخان کرمانی خصیصه ایران پرستی را به حد افراط آن داشت و معتقد بود برای این که ایرانیان به شکوه تمدن و علم دوران باستان و پیش از اسلام خود برسند، باید به آیین وروش‌های حکومتی آن دوران باز گردند.

– میرزا آقاخان معتقد بود اساس دین اسلام برای اصلاح ملت عرب آمده است و برای آنان هم نتایج درخشانی داشته است.[۱] ولی آن را برای ایرانیان مفید نمی‌دانست.

– او به اصل آزادی و برابری انسان‌ها اعتقاد داشت و معتقد بود که ثروت و امکانات مالی باید به طور برابر در بین مردم تقسیم شود. او می‌نویسد:

«بنابر این، گفتار نخست ما باید از برای فقرای بی‌عیال و زندگانی، که از گرسنگی می‌میرند، قانون و نظامی چیده که از اموال اغنیای بخیلی که از کثرت ثروت از حظوظ و لذت دنیا سیر و بیزار شده‌اند، بهره‌ور گردند. زیرا که روا نیست یکی از گرسنگی متحیر ماند که چه قوت لایموت سازد، و دیگری از سیری سرگردان بماند و نداند از کدام غذای لذیذ تنقل نماید، و حال آن‌که به همان

می‌نویسد: «میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، پس از آن‌که از ظلم ناصرالدوله از کرمان فرار کردند و بالاخره به اسلامبول رسیدند به اتهام توطئه در قتل ناصرالدین شاه دستگیر و به تبریز فرستاده شدند و در آن‌جا محمدعلی میرزا امان نداد که آنان را به تهران برسانند و در همان جا به قتل رساندند. کسی که شاهد قتل آنان بوده روایت می‌کرده که شب قبل از قتل، به دستور محمدعلی شاه تنوری پر از آتش کردند و خرمنی خاکستر داغ از آن فراهم آمد، بعد آن سه نفر: شیخ احمد، میرزا آقاخان و خبیرالملک را پیش آوردند، اول سر روحی را بریدند و جلاد در حضور آن دو نفر، سر را با پنجه آهنی زیر خاکستر داغ (تپل) تپاند، و بعد آن دو نفر را هم به همین ترتیب سر بریدند و به قول مرحوم قزوینی محمدعلی شاه خود زیر درخت نسترن ایستاده تماشا می‌کرد. سرها را برای این زیر خاکستر داغ کردند که بتوانند آن‌ها را پوست بکنند و پر از کاه بکنند و به تهران بفرستند.» (دکتر باستانی پاریزی، تلاش آزادی، پای نوشته صفحه ۲۱۴).

۱– **صد خطابه**، **خطابه** سی و دوم، صفحه ۱۴۵.

طوری که در فیوضات الهی... تساوی است باید قانون عدل و مساوات بین بندگان هم بی‌تفاوت باشد.[۱]

– او معتقد بود در ایران در دوران او، زنان از بسیاری از حقوق بشری محرومند و تعدی و جور بسیاری بر آنان اعمال می‌گردد و آنان عملا حکم زنده‌به‌گور را دارند. او با تعدد زوجات مخالف بود و ازدواج موقت به صورت صیغه را، درست نمی‌دانست.[۲] او بین زن مرد تفاوتی نمی‌گذاشت و معتقد به برابری حقوق زن و مرد بود. او در این مورد می‌نویسد:

«زن از شوهر حقوق خود را مطالبه می‌کند که ای شوهر نابکار و ای احمق بی‌ناموس و عار که من از جنس آدم بودم و تو را در زندگانی معاونت و در مشورت مددکاری می‌نمودم، روی مرا بستی، چشم و گوش مرا کور وکر کردی، از تمام حظوظ [جمع حظ، لذت] آدمیت و حقوق معیشت محروم نمودی. زنده‌به‌گور در این خانه خرابه‌های چون قبور نشانیدی. اخلاق مرا محو و ابطال و امور مرا فسخ و اعطال[۳] و حیات مرا در حیز اهمال گذاردی مرا مجبور به هزار حیله و خدعه و دسیسه و دغدغه و مکر و وسوسه کردی. ظلمی که شما شوهران به ما بیچارگان می‌کنید هیچ کس به هیچ اسیری و هیچ دشمن به هیچ دست‌گیری نکرده،...»[۴]

– او از این که شیعیان پیروان دیگر ادیان را نجس می‌شمارند انتقاد می‌کرد.[۵]

– میرزا آقاخان از علمای اسلام انتقاد می‌کرد و از خرافات و تعصبات مذهبی که در آن زمان در ایران وجود داشت به شدت انتقاد می‌کرد او این خرافات را مانعی برای پیشرفت فکری ایرانیان می‌دانست.[۶]

۱– **صد خطابه**، **خطابه بیستم**، صفحه‌های ۸۱ و ۸۲.
۲– **صد خطابه**، **خطابه سی وسوم**، صفحه‌های ۱۵۵ تا ۱۶۶.
۳– ظاهراً مولف آن را به معنی بی کار گذاشتن گرفته است. (توضیح از دکتر جعفر محجوب، صد خطابه، بخش فرهنگ و واژه‌ها، صفحه ب).
۴– **صد خطابه**، **خطابه چهلم**، صفحه های ۱۹۰ و ۱۹۱.
۵– **صد خطابه**، **خطابه سی وششم**، صفحه‌های ۱۷۵ و ۱۷۶.
۶– **صد خطابه**، **خطابه سی‌ونهم**، صفحه‌های ۱۸۴ و ۱۸۵ و **خطابه چهل و یکم**، صفحه‌های ۱۹۵ تا ۱۹۸.

مستشارالدوله

از دیگـر رهبـران فکـری مشـروطیت، می‌توان از یوسـف‌خان مستشـارالدوله نام برد. مستشارالدوله پس از تحصیلات علوم دینی به استخدام سـفارت انگلیس درآمد ولی در اعتراض به سیاست‌های انگلیس از کار خود اسـتعفا داد. او از طرف ناصرالدین‌شاه به سمت کنسـول ایران در هشـت‌خان وسـپس در تفلیس منصوب شـد. او برخلاف آخوندزاده و میرزا آقاخان‌کرمانی به شـعائر اسلامی اعتقاد داشت. مستشارالدوله و آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان در دوران پیش از مشروطیت، مثلث فکری را تشکیل می‌دادند که با یکدیگر در ارتباط بودند. رسـاله «**یـک کلمـه**» او که در لزوم برقـراری و اجرای قانون نوشـته است، جایگاه خاصی در نوشته‌های دوران مشروطیت دارد. مستشارالدوله در رساله یک کلمه از حقوق اجتماعی و سیاسی افراد گفتگو کرده اسـت، امنیت جانی افراد را مورد تاکید قرار داده است. او معتقد به آزادی مذهب برای تمام ایرانیان بود، در این مورد می‌نویسد:

> **«آن‌هایـی کـه در ایـران خـارج از دیـن اسـلام هسـتند، از قبیل مسـیحیان و یهودیان و گبرها و سایر مذاهب مختلفه، یا رعایای خـود ایران باشـند یا آن‌هایی که بطور کسـب و تجـارت به ایران آمده‌اند، علی‌ایحال باید آسـوده و محترم باشند و دست مزاحمت احدی به آن‌ها نباید برسـد، که به آزادی تمام در اجرای آیین خود زندگانی بکنند.»**[۱]

مستشـارالدوله از طرف مردم تبریز به سمت نمایندگی در مجلس شورای ملی برگزیده شد.

جمع‌بندی دیدگاه‌های مشترک رهبران فکری مشروطیت

با بررسـی نظرات رهبران فکری مشروطیت مشاهده می‌گردد که آنان در بسیاری از موارد دارای آرا، دیدگاه‌ها و نظرات مشترکی بودند که این دیدگاه‌های مشترک را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

۱- **اندیشه ترقی و حکومت قانون**، صفحه ۱۹۸، به نقل از رساله یک کلمه.

۱- آنان معتقد به لزوم برقراری قانون در ایران بودند.
۲- آنان معتقد بودند که فقه اسلامی قادر به جوابگویی نیازهای کشور نمی‌باشد و باید قوانین جدید بسیاری وضع کرد.
۳- آنان معتقد به آزادی انسان و اصل برابری تمام ایرانیان در مقابل قانون بودند.
۴- آنان بسیاری از مشکلات روز ایران را در تعصبات و خرافات حاکم بر جامعه آن روز ایران می‌دانستند و اعتقاد داشتند که باید ایرانیان را از آن خرافات رهانید.

میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل

علی‌اکبر دهخدا

نشریه صوراسرافیل

نشریه هفتگی صوراسرافیل در دوران مشروطیت انتشار یافت. این نشریه از پرفروش‌ترین نشریات آن دوران بود. تیراژ آن به بیست و چهار هزار نسخه می‌رسید. این نشریه به مدیریت میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و میرزا قاسم‌خان تبریزی شروع به انتشار کرد و علی‌اکبر دهخدا هم به آن‌ها پیوست. نخستین شماره این نشریه، در ربیع‌الاخر سال ۳۰/۱۳۲۵ می ۱۹۰۷ میلادی، نه ماه پس از صدور فرمان مشروطیت انتشار یافت. آخرین شماره آن هم که شماره ۳۲ بود، در جمادی الاول ۱۳۲۶/ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی سه روز قبل از به توپ بستن مجلس منتشر شد. در دوران استبداد صغیر، پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی، جهانگیرخان صوراسرافیل دستگیر و به باغشاه برده می‌شود، در باغشاه او را همراه با ملک‌المتکلمین به قتل می‌رسانند. دهخدا به سفارت انگلیس پناهنده می‌شود و سپس به اروپا می‌رود. او در اروپا سه شماره دیگر از نشریه را انتشار می‌دهد.[۱]

۱- این قسمت با استفاده از مطالب آمده در مقدمه چاپ مجدد روزنامه صوراسرافیل نوشته شده است. صوراسرافیل دوره کامل، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ شمسی، بخش مقدمه.

جهانگیرخـــان صوراســـرافیل و علی اکبر دهخدا از روشـــنفکران غیر مذهبی دوران مشروطیت بودند و نقش بسیار مهمی را با انتشار صوراسرافیل در آن ایام ایفا کردند. آنان علاوه بر انتشار صوراسرافیل، در فعالیت‌های سیاســی هم نقش فعالی داشتند. بهترین منبعی که با رجوع به آن می‌توان به نظرات و دیدگاه‌های این دو واقف شد، مقالات و نوشته‌های مندرج در شـــماره‌های مختلف صوراسرافیل است. در این بخش سعی می‌گردد که با توجه به این نوشته‌ها، دیدگاه‌های آنان در مـــورد مبارزه با خرافات، قانون، آزادی و برابری، مورد بررســـی قرار گیرد. چون در انتهای بسیاری از مقالات ونوشته‌ها نام نویسنده نیامده است و فقط مطالب طنز دهخدا است که با نام دخو، خرمگس، ســگ حسن دله، نویسنده آن را مشـــخص می‌کند، فرض بر این قرار می‌گیرد که مقالات و نوشـــته‌های مندرج در صوراســـرافیل نمایانگر اندیشه‌ها وافکار جهانگیرخان صوراسرافیل و علی‌اکبر دهخدا است. در کلیشـــه‌ای که در بالای صفحه نخســـت هر شـــماره صوراسرافیل چاپ می‌شد، ســـه کلمه حریت یا آزادی، مساوات یا برابری و اخوت یا برادری آمده بود که نشان دهنده اعتقادات و خطی مشی سیاسی، اجتماعی گردانندگان آن نشریه بود.

مبارزه با خرافات در صوراسرافیل

در بســـیاری از مقالات و نوشته‌های نشـــریه، به خرافات و عقاید کهنه‌ای که در آن روزگار در ایران وجود داشـــت حمله شـــده اســـت. خصوصـــاً دهخدا در نوشـــته‌های طنـــز خودش انتقـــادات زیادی از روحانیون کرده است، حرص پول و مقام، دو رویی و سوءاستفاده آنان از دین را مورد انتقاد قرار داده اســـت. دهخدا بسیاری از بدبختی‌های ایران را از آنان می‌داند. دهخدا خرافاتیان و کهنه‌پرســـتان را مردمی می‌داننـــد که «**اوهام آبـــاء کرام خود را به هر درجه از کثافت که باشـــد دو دستی چسبیده و حفظ آن را از وظایف مقدسه خود می‌شمارند.**»[1] از جمله مقالاتـــی که در آن‌ها به خرافات حمله شـــده اســـت می‌توان از مقاله

---

۱ – **صور اسرافیل، شماره ۱۲**، صفحه ۱.

«**ظهور جدید**» در شماره ٤ نام برد.

از دیگر مقالاتی که در آن‌ها از کج‌روی‌ها و سوءاستفاده روحانیون انتقاد شده است می‌توان از مقاله مکتوب شهری، شماره٦، صفحه‌های ٥ و٦ را نــام برد. انتقاداتی که در صوراســرافیل در مورد خرافات و سوءاســتفاده و رفتار روحانیون چاپ شد، مخالفت‌ها و تهدیداتی را برای نشریه در پی داشت، در مقاله طولانی که در شماره توام ۷ و ۸ نشــریه تحت عنوان دفاع نوشته شد و در سرمقاله شماره ۹ در مورد خط مشی انتقادی روزنامه بدون توجه به این که شخص انتقاد شونده دارای چه مقامی است، سعی شده است که به این انتقادات پاسخ داده شــود. در سرمقاله شماره ۹ آمده است که: «**روزنامه صوراسرافیل تا شماره شش ... بدون هراس و بیم و بی‌ملاحظه احدی، از خودی و بیگانه شــروع به انتقاد اعمال سیه و خرافات مضره مملکتی گذاشت... و بزرگان روحانی را از این نقطه نظر با روســای مُلکی فرقی نگذاشت... و معایب و مفاســد را راجع به هر کس و ناشــی از هر دســته و هیئت که بود، بر نهج واحــد، عیــب جویی و نکته گیری کــرد.**»[۱] روزنامه از انتقاد از خرافات و مخالفت با روحانیون دست بر نداشت و در مقاله دیگری که در شماره ۱۲ به چاپ رساند، از آنان دوباره انتقاد کرد. انتقاد در این شماره از نشریه، باعث توقیف نشریه شد و خشم آخوندها را به دنبال داشت. نویسندگان صوراســرافیل، مورد تهدید قرار گرفتند. دهخدا در چرند وپرند شماره ١٤ می‌نویسد:

> «**بعد از این که یک دسته پنجاه نفری از طلاب مطول خوان، نصف حاجی‌ها و کربلائی‌های شــهر و تمام شــاگردان حوزه درس شیخ ابوالقاســم، حکم قتل ما را دادند،... به اداره صوراســرافیل حمله کردند. من دســت و پایم را گم کردم و خودم را باختم و عاقبت به اصــرار رفقا از ترس جان رفتم توی خانه... در اتاق را پیش کردم بــرای این که لازم بود پیش کنم، برای این که مرا به شــش لول و تفنــگ تهدید کــرده بودند... بله من می‌ترســیدم، ترس که عیب و عار نیست... بله من می‌ترسیدم برای این که من دیده بودم وقتی**

۱- **صور اسرافیل**، شماره ۹، صفحه ۱.

یک آخوند کسی را می زد، همه آخوندها سر آن یک نفر می‌ریختند و غالباً بعد از آن که در زیر چماق بیچاره می‌مرد آن وقت تازه از یکدیگر می‌پرسیدند این ملعون چه کرده بود؟»[1]

به نظر می‌آید تهدید صاحبان دین تاثیر خود را می‌گذارد و نشریه در سرمقاله شماره ۱۵ خود با احتیاط بیشتری به خرافات حمله می‌کند. دهخدا در چرند و پرند شماره ۲۲ همچنان حمله خود را به آخوندها ادامه می‌دهد.

آزادی در صوراسرافیل

در مقاله مفصلی که در شماره ۱۲ صوراسرافیل منتشر شد، اصل آزادی، خصوصاً آزادی اندیشه مورد بررسی قرار گرفت. انتشار این مقاله باعث توقیف روزنامه شد. در ابتدای مقاله به خرافاتی که در آن زمان در ایران وجود داشت حمله شده است و سپس از رهبران دین که برای هر عمل و لحظه زندگانی انسان قواعد و قوانین خاص مذهبی وضع کرده‌اند، خواسته شده است که انسان را بدون هیچ ترس و وحشت و اجباری، آزاد بگذارند تا خود انسان در مورد سرنوشتش تصمیم بگیرد. در مقاله آمده است:

«تنها خواهشی که از هر رئیس روحانی و جسمانی باید کرد این است که بعد از این لازم نیست نه به زور چوب، نه با تجسم استدلال، نه با تازیانه، طریقت کمال منتظره ما را به ما معرفی فرمایید. شما فقط اجازه بدهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان به شخصه مختار باشیم.»[2]

آن‌گاه تعریف جدیدی از آزادی را آن گونه که در اروپا پیاده شده بود، تعریف می‌گردد: «**آزادی، رفتار نمودن انسان است در تمام امور مشروعه خود به نحو دلخواه.**» سپس حدود آزادی را مشخص می‌کند، «**سرحد این رفتار دلخواه، آزادی دیگران است... یعنی سر حد [مرز] این آزادی، تا آن‌جا منبسط می‌شود که به آزادی دیگران صدمه نرساند.**» آنگاه فواید آزادی در یک جامعه، یک یک برشمرده می‌شود و نتیجه‌گیری

۱- **صور اسرافیل، شماره ۱۴**، صفحه‌های ۷ و ۸، چرند و پرند.
۲- **صوراسرافیل، شماره ۱۲**، صفحه‌های ۱ تا ۳.

می‌گردد که:

«انسان فقط بعد از تحصیل این حق، یعنی بعد از به دست آوردن آزادی [است که] می‌تواند خود را آدم شمرده».[۱]

در دو مقاله‌ای که یکی تحت عنوان «**مسـئولیت قلم**» در شـماره ۱ صوراسرافیل و دیگری تحت عنوان «**نیم ساعت دارالفنون**» در شماره ۲ نوشـته شد، آزادی اندیشه و قلم مورد بررسی قرار گرفته است. در مقالات به طور صریح و روشن از آزادی بیان و اندیشه دفاع شده و از سانسور مطبوعات انتقاد شده است.

«... ایـن لفـظ منحـوس فرنگی سانسـور را از صفحـه این خاک براندازد.»[۲]

«زیرا که مملکت و دولت ما مشـروطه اسـت و مطبوعات نیز باید مثل سایر دول مشروطه عالم آزاد باشد. و کلمه منحوس سانسور یعنی تفتیش در مطبوعات با سایر الفاظ منفوره دیگر که یادگار دوره خوف و وحشـت اسـت، بکلی از وطن ما محو و نابود شود و بعدها این کلمات فقط در کتب تاریخ بیادگار بماند.»[۳]

مساوات و برابری در صوراسرافیل

نشریه صوراسـرافیل، طرف‌دار برابری انسان‌ها است، بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه طبقه‌بندی اجتماعی، دینی و مذهبی. اصطلاحی را که میرزا جهانگیرخان در مورد ایرانیان غیر مسلمان به کار می‌برد جالب اسـت، او ایرانیان مسـلمان را «**برادران ایمانـی**» می‌خواند و ایرانیان غیرمسلمان را اهل ذمه یا اهل کتاب وحتی اقلیت‌های مذهبی خطـاب نمی‌کند، بلکه آنان را «**برادران نوعی**» و یا **وطنی** می‌خواند.[۴] در هنگامـی که یکی از زرتشـتیان در یزد به قتل می‌رسـد و یکی از روزنامه‌ها کلمات زشتی را در مورد شخص زرتشتی می‌نویسد، نشریه

---

۱ - **صور اسرافیل**، شماره ۱۲، صفحه های ۱ تا ۳.
۲- **صور اسرافیل**، شماره ۱، صفحه های ٤ تا٦، مقاله مسئولیت قلم.
۳- **صور اسرافیل**، شماره ۲، صفحه ۷ ، مقاله نیم ساعت دارالفنون.
٤- **صـور اسـرافیل**، شـماره ۵، صفحـه ۵، مطلب خبر شـهری قتل یکـی از ارامنه و صوراسرافیل، شماره ۱، صفحه ۵.

در صدد پاســخ‌گویی و انتقاد برمی‌آید و از زرتشتیان دفاع می‌کند.[۱] در جریان قتل فریدون زرتشتی، نشریه صوراسرافیل خبر حادثه را به طور کامل نقل می‌کند و به جامعه زرتشتی و خانواده فریدون تسلیت می‌گوید و خواستار شناسایی، دستگیری ومجازات قاتلان او می‌شود. در شماره ۲۲ صوراسرافیل، خبر مجازات قاتلان فریدون زرتشتی به تفصیل انتشار می‌یابد. در صوراسرافیل شماره ۲۳، اطلاعیه پیوستن زرتشتیان تهران، که نشریه آنان را **برادران وطنی** خوانده است را به انجمن اتحادیه آذربایجان، به چاپ رسانده است.

روحانیون و مشروطه

روحانیون در ایجاد زیربنای فکری مشروطیت نقشی نداشتند، بلکه روشنفکران وآزادیخواهان بودند که این وظیفه را انجام دادند. فریدون آدمیت در مورد نقش روحانیون در برقراری مشروطیت می‌نویسد:

> **«روحانیون تحت تاثیر و تلقین و نفوذ اجتماعی عقاید روشنفکران آزادی‌خواه قرار گرفتند، که به مشروطگی گرایشی یافتند و بر اثر آن بود که به تاویل شرعی و تو جیه اصولی مفهوم مشروطیت بر آمدند.»**[۲]

فریدون آدمیت اشاره می‌کند که روحانیون مشروطه‌خواه مشروطیت را برقرار نکردند و فقط در حرکت مشروطه‌خواهی شرکت کردند[۳]، او می‌نویسد:

> **«ترتیب مشــروطیت را جماعت روحانیان برقــرار نکردند بلکه در قیام عمومی ســهم مهمی داشــتند در تاســیس مشــروطیت موثر بودنــد، امــا نه تــا به حدی که خودشــان پنداشــته‌اند یــا تاریخ نویسان مشــروطیت تصور نموده‌اند. در واقع، ملایان به پیروی آزادی‌خواهان در حرکت مشــروطه‌خواهی مشــارکت جستند و در درجه اول در پی ریاست فائقه روحانیت بودند، نه معتقد به نظام**

۱- **صور اسرافیل**، شماره ۱۴، صفحه های ٦ و۷، مکتوب یزد.
۲- **آدمیت. فریدون**: **فکر دمکراســی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران**، تهران، پیام، چاپ سوم ۱۳٦۳، صفحه ٤.
۳- **ایدئولوژی نهضت مشروطیت، آدمیت**. صفحه‌های ۲۲٦ و ۲۲۷.

پارلمانی ملی و سیاست عقلی.»[۱]

روحانیون در جریان نهضت مشروطیت نقش دوگانه‌ای را داشتند، گـروه اول از آنان کسـانی بودند که از این نهضت پشـتیبانی کردند و تا برقراری مشـروطه در کنار مبارزان ایستادند و آنان را همراهی کردند. از این دسـته از روحانیون می‌توان از سـید عبدالله بهبهانی، سـید محمد طباطبایی و روحانیون سه گانه نجف، آخوند محمدکاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمدحسین تهرانی را نام برد. روحانیون مشروطه‌خواه در واقع موتور محرک مشروطه بودند، آنان نقش پل رابط بین رهبران مشروطه و مردم عادی را بازی کردند. آنان با صدور اعلامیه‌ها و فتواها مردم را به صحنه مبارزه می‌آوردند. گروه دوم از روحانیون کسانی بودند که در مقابل نهضت مشروطیت ایستادند و با آن مخالفت کردند، از این گروه می‌توان از شیخ فضل‌الله نوری، شیخ ابوالحسن نجفی، آخوند رستم‌آبادی، محمدحسین تبریزی را نام برد.

دیدگاه‌های روحانیون ضد مشروطه (مشروعه خواه) در مورد آزادی و برابری

روحانیون ضد مشروطه و یا مشروعه‌خواه، بطور روشن و آشکاری به اهداف اصلی مشروطه‌خواهان که شعار اصلی آنان آزادی، مساوات و برادری برای تمام ایرانیان بود، پی برده و آگاه بودند. آنان این شعارها و اهداف را مغایر با قوانین اسـلامی و فقه شـیعه می‌دیدند، بنابراین به صورت علنی و آشـکاری با مشروطه‌خواهان مخالفت می‌کردند. از روحانیون مخالف مشروطه می‌توان شیخ فضل‌الله نوری، شیخ ابوالحسن نجفی‌مرندی، محمدحسین بن علی‌اکبر تبریزی، سید محمد تبریزی، آخوند رستم‌آبادی را نام برد. در این بخش نظرات، دیدگاه‌ها و آرای گروهی از فقیهان دوران مشـروطیت را که برضد مشروطه بودند، در مورد آزادی، مسـاوات و برادری مورد بررسی قرار می‌گیرد و دلایلی را که آنان برای مخالفت خود با مشروطه را بیان می‌کنند، آورده می‌شود.

۱- **فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، آدمیت**، صحفه ٤.

شیخ فضل الله نوری

یکی از بزرگترین رهبران روحانی ضد مشروطه (مشروعه خواه)، شـــیخ فضل‌الله نوری است که بطور آشـــکاری با شعارهای مشروطه خواهـــان در مورد آزادی و برابری مخالفت می‌کرد. او این شـــعارها را در تضـــاد با قوانین مذهب شـــیعه می‌دید. شـــیخ فضل‌الله نوری عملا پرچم رهبری علمای ضد مشـــروطه را در دست می‌گیرد و آنان را رهبری می‌کند. او در رســـاله «**حرمت مشـــروطه**» که در همان آغاز مشروطیت انتشار داده، اهداف مشروطه‌خواهان را مورد بررسی قرار داده است و تضاد شـــعارهای آنان را با قوانین اسلامی و فقه شیعه مورد تاکید قرار داده است، او تفاوت‌های حقوق اجتماعی یک مسلمان و فرد غیرمسلمان را در یک جامعه اسلامی مورد بررسی قرار داده و آن‌ها را بر شمرده است. شیخ فضل‌الله نوری در بخش‌هایی از رساله خود در مورد برابری حقوقی انسان‌ها می‌نویسد:

> **«یکی از مواد آن ضلالت نامه[۱] این اســت که افراد مملکت متساوی الحقوقند[۲] و در این طبع آخر به این عبارت نوشـته شـده: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متســاوی‌الحقوق خواهند بود" و این کلمه مســاوات، "شاع وذاع حتی خرق الاسماع"،[۳] و این یکی از ارکان مشــروطه اســت که به اخلال [آن]، مشــروطه نمی‌ماند.[۴] نظرم است در وقت تصحیح،[۵] در باب این ماده، یکی نفر از اصول هیــات معدود بود، گفت به داعی: که این مــاده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را به مشروطه می‌شناسند و اگر این ماده نباشد لیکن تمام مواد، باقیه**

۱- مراد متمم قانون اساسی است.

۲- متن اصل هشتم متمم قانون اساسی است.

۳- انتشار یافت و پخش شد تا جایی که گوش‌ها را سوراخ کرد. مراد کثرت تبلیغ و تاکید بر مساوات توسط مشروطه خواهان است.

٤- مقصود آن اســت که: از نظر مشروطه‌خواهان مساوات یکی از ارکان مشروطه است که با اخلال یعنی ناقص و ناتمام بودن و عدم تحقق مســاوات همه مردم، مشروطه باقی نخواهد ماند و تحقق نخواهد یافت.

٥- مقصود از وقت تصحیح، هنگام بررســی پیش نویس متمم قانون اساسی از مجلس اول است.

باشـد ما را به مشروطه‌گی نخواهند شـناخت. فدوی در جواب او گفتم: فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم: حضرات جالسین بدانید مملکت اسـلامیه مشروطه نخواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

حـالا ای بـرادر دینـی تامل [کن] در احکام اسـلامی کـه چه مقدار تفـاوت گذاشـت بین موضوعات مکلفین در عبـادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و غیربالـغ، و ممیز و غیرممیز، و عاقل و مجنون، و صحیح و مریض، و مختار و مضطر، و راضی و مکره، و اصیل و وکیل، و ولی و بنده و آزاد، و پدر و پسر، و زن و شوهر، و غنی و فقیر، و عالم و جاهل، و شاک و متیقن، و مقلد و مجتهد، و سـید و عام، و مُعسر[1] و مُوسـر،[2] و مسلم و کافر، و کافر ذمی و حربی، و کافر اصلی و مرتد، و مرتد ملی و فطری، و غیرها... مثلا کفار ذمی احکام خاصه دارند در مناکحات آن‌ها با مسـلمانان که جایز نیست، نکاح آن‌ها با مسلمان را و نکاح مسلمانان در کافرات بروجه انقطاع جایز است (یعنی می‌توان زن ذمی را صیغه کرد و نمی‌تـوان به عقـد دایم در آورد). دون دوام و همچنین ارتداد احدی الزوجین موجب انفسـاخ[3] اسـت و الام احـدی الزوجین نیز احکام خاصـه مختلفه دارد و نیز در باب مواریث، کفر یکی از موانع ارث است و کافر از مسلم ارث نمی‌برد. دون‌العکس.[4]
و نیـز مرتد احکام خاصه مسـلمه دارد، مثل انتقـال مال به وارث بینونـة[5] زوجه و نجاسـت بدن و وجـوب قتل و همچنیـن در باب معاملات ربویت احکام مختلفه است. مثل معاملات ذمی در اراضی که اگر بخرد از مسلم باید خمس بدهد و نیز در جنایات و قصاص و دیات احکام مختلفه است.

ای برادر دینی، اسلامی که این قدر تفاوت گذارد، بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می‌شـود، گفت که [معتقد به] مسـاوات اسـت. جـز آن کـه خیال این باشـد کـه دکانی در مقابـل صاحب شـرع باز کند و احکام جدیدی تاسـیس کنـد... و عمده این بازی

۱- **معسر**: تنگ دست، فقیر.
۲- **موسر**: توانگر، ثروتمند.
۳- **انفساخ**: به هم خوردن، فسخ شدن.
٤- **دون العکس**: نه عکس آن. یعنی: مسلمان از کافر ارث می‌برد.
۵ - **بینونت**: جدایی، طلاق. مقصود آن است که ارثیه و اموال فردی که مرتد شده است به همسری که از او جدا شده و مرتد نشده است می‌رسد.

این مشــروطه و از طایفه ضاله شــد، محض فرار از احکام اربعه مسـلّمه در حق مرتدین از اسلام.[۱]... و من العجب که برای تمویه[۲] و اشــتباه بر عموم، [قانون را] تقییــد [نمودند][۳] به قانون دولتی، دروغگو حافظه ندارد.

ای مُلحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مســاوات، و اگر مخالف اســلام است، مُنافی [است] با آنچه که در چند سطر قبل نوشته شده که آنچه که مخالف اسلام است قانونیــت پیدا نمی‌کند. ای بی‌شــرف، ای بی‌غیرت، ببین صاحب شــرع بــرای اینکه تــو مُنتحل[٤] به اســلامی، برای تو شــرف مقرر فرموده و امتیاز داد [ه] تو را، و تو خودت از خودت ســلب امتیاز می‌کنــی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمنــی و یهودی برادر و برابر باشم.»[٥]

شــیخ فضل‌الله نوری با آزادی از اصل و بنیان مخالف بود و آن‌را در تضاد با احکام اســـلامی می‌دانست. او در رساله حرمت مشروطه می‌نویسد:

«مــاده دیگر کــه در این ضلالــت نامه اســت، آزادی قلــم و آزادی مطبوعــات اســت. بعــد از تغییــرات و تبدیلات عین عبــارت این است:

"عامه مطبوعات غیر از کتاب ضلال مواد مضره به دین مبین آزاد، و ممیزی در آن‌ها ممنوع اســت".[٦] به موجب این ماده، بســیاری از محرمــات ضروری الحرمة تحلیل[۷] شــد، زیرا که مســتثنی فقط دو

---

۱ – یعنی چون بابیان و بهائیان با انتخاب این مســلک‌ها مرتد شــده بودند، برای آن‌که قدرت اسلام و مسلمین ضعیف شود و امکان اجرای احکام اربعه **مرتد** درباره آن‌ها وجود نداشته باشد، مشروطیت را ایجاد کردند.

۲– **تمویه**: دروغ آراستن، خلاف حقیقت جلوه دادن.

۳– **تقیید نمودن**: مقید ساختن.

٤– **منتحل**: وابسته، منتسب.

٥ – **رساله حرمت مشروطه از شیخ فضل‌الله نوری**، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ۱۵۱ تا ۱٦۷.

٦ – متن کامل اصل هجدهم متمم قانون اساسی به شرح زیر است: «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشــاهده شود، نشــر دهند یا نویسنده درطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و تابع و موضع از تعرض مصون هستند.»

۷ – **تحلیل**: حلال، روا.

امر شــد و حال آن‌که یکی از محرمات ضروریه افتراســت و یکی از محرمات مســلمه غیبت از مسلم اســت. و همچنین قذف[1] مسلم، و ایذاء و ســبّ و فحش و توهین و تخویف و تهدید و نحو آن... آزادی این امور. آیا غیر از تحلیل ما حرمه‌الله است؟»[2]

رساله تذکرة‌الغافل

رساله «**تذکرة الغافل**» یکی دیگر از مهم‌ترین رسالاتی است که بر ضد مشروطه نوشته شده و منسوب به شیخ فضل‌الله نوری است.[3] در این رساله نویسنده با اصل آزادی، برابری ومساوات ایرانیان مخالفت کرده و آن را مخالف قوانین شــرع اســلامی به شمار آورده است. در این رساله تاکید شده است که طبق قوانین اسلامی تفاوت‌های بسیار، بین مسلمانان و غیر مســلمانان وجود دارد و نمی‌توان آن‌ها را برابر دانست، یک غیر مسلمان تنها در یک صورت می‌تواند در یک سرزمین اســلامی با یک مسلمان دارای حقوق برابر باشد که قبول اسلام کند. در رساله آمده است:

«... ای برادر عزیز اگر مقصودشان اجرای قانون الهی بود و فایده مشــروطیت حفظ احکام اسلامیه بود ، چرا خواستند اساس او را بر مســاوات و حریت قرار دهند، کــه هر یک از این دو اصل موذی[4] خــراب، نماینده رکن قویم قانون الهی اســت، زیرا قوام اســلام بر عبودیت است، نه بر آزادی. و بنای احکام آن به تفریق مجتمعات و جمع مختلفات اســت، نه به مســاوات... مگر نمی‌دانی که لازمه مســاوات در حقــوق، از جمله آن اســت که فرق ضالّــه و مضلّه و

۱- **قذف**: دشنام، هجو، افترا، تهمت.

۲- **رساله حرمت مشروطه از شیخ فضل‌الله نوری**، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه ۱٦۲

۳- در بررسی‌های جدیدی که توسط محققان اسلامی مختلف صورت گرفته است، آنان از اشخاص زیر هم به عنوان نویسنده این رساله نام برده‌اند:

- شیخ فضل‌الله نوری
- سید احمد یزدی‌طباطبایی
- حاج شیخ عبدالنبی‌نوری
- میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی
- میرزا علی اصفهانی

٤- **موذی**: اذیت کننده، آزار رساننده.

طایفه امامیه [مسلمانان شیعه] نَهَج[1] واحد محترم باشند و حال آن که، حکم ضال یعنی مرتد، به قانون الهی آن است که قتلشان واجب است و زن‌شان بائن است[2] و مال‌شان منتقل می‌شود به مسلمین از وراث‌شان، جنازه آن‌ها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوة و دفن ندارند. بدنشان نجس است،... اما یهود و نصارا و مجوس حق قصاص ابدا ندارند و دیه آنان هشتصد درهم است. پس اگر مقصود، اجرا قانون الهی بود، مساوات بین کفار و مسلمین نمی‌طلبیدند و این همه اختلافات که در قانون الهی نسبت به اصناف مخلوق دارد، در مقام رفع آن بر نمی‌آمدند و مساوات را قانون مملکتی خود نمی‌خواندند... پس ای کسی که میل آن داری مساوی با مسلم باشی در بلد اسلام، تو اسلام قبول نما تا مساوی باشی، والا به حکم خالق قهّار باید در بلد اسلام خوار و ذلیل باشی.»[3]

رساله نو یافته در نکوهش مشروطه

در رساله دیگری که در مخالفت با مشروطه انتشار یافته است، نویسنده دلیل مخالفت خود را شعار مشروطه‌خواهان در مورد آزادی و برابری و مساوات تمام ایرانیان بیان می‌کند. نویسنده اشاره می‌کند:

«... **و از نتیجه همین مشاورت مجلس بود که داستان حریت و آزادی پیش کشیدند و آن همه پرده‌ها دریدند و آن همه خون‌ها ریختند... و حکایت مواسات** [برابری] **عمومی حتی با یهود و نصارا پیش آمد. تا جایی که در قبةالاسلام** [مقصود مجلس شورای ملی] **به قول جلی و رسم تحیّت زنده باد برادران زردشتی و نصارا... گفتند.**»[4]

آخوند رستم‌آبادی

آخوند رستم‌آبادی از یاران شیخ فضل‌الله نوری بود و در تحصنی

۱- **نَهَج**: شیوه، روش.

۲- **بائن**: رها شده، طلاق داده شده.

۳- **رساله تذکرةالغافل، منسوب به شیخ فضل‌الله نوری**، رسائل مشروطیت به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، کویر، چاپ اول، صفحه‌های ۱۷۷ و ۱۷۸.

٤- **رساله نو یافته در نکوهش مشروطه، دفاتر میراث اسلامی، دفتر اول**، صفحه ۱۹٤.

که علما به رهبری شـیخ فضل‌الله نوری، در مخالفت با مشـروطه در شـاه عبدالعظیم انجام دادند او هم شرکت داشت.[۱] آخوند رستم‌آبادی در نامه‌ای که در پاسخ به نامه علمای سه گانه نجف می‌نویسد، دلایل مخالفت خود را با مشروطیت شرح می‌دهد. یکی از دلایل اصلی را که او برای مخالفت با مشـروطیت ذکر می‌کند، شعار آزادی و مساوات مشروطه‌خواهان است. او در نامه خود می‌آورد:

« – نتیجه دیگر [نتیجه دیگر برقراری مشروطیت] عنوان مساوات و برابری در حدود و حقوق میانه مسلمانان و سایر فرق اهل ذمه و غیره که اشتهار و انتشار داده اند... ای مسلمانان چشم اسلامیان روشن باد...

– مثلا این تسـاوی حقوق که تفوق عدیده به گوش خلق کشیده و مردم بی‌علم و بیچاره [...] از این تساوی چیست؟

– مساوات بین مسلمین است که حاجت به تشریح و تدوین نبوده، بدیهی اسـت، به حکم " إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ "[۲] تمام مسـلمانان در احکام اسلامیه تساوی دارند (دیگر در نگارش در فصول نظام‌نامه فضولی اسـت) و اگر مسـاوات و برابری اسلامیان با سایر ملل و ادیان اسـت، این کلمه صادر از حزب شـیطان و ناشـی از ضعف سلطان است...

نـدانم این فصل تسـاوی حقـوق را در نظام‌نامه بخـوانم ، یا آیه مبارکه " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء[۳] را در قرآن مجید قرائت نمایم؟

نمی‌دانیم از علو جاه و شـرف اسـلام چه گزند دیدند و از طبیعی مذهبان و راهزنان آشوب طلب چه شنیدند که قبول تساوی نمودند و تاج مفاخره و شرف را از سر خود ربودند....»[٤]

۱– لیسـت اسـامی ٦٦ نفر از علما و فقهای مخالف با مشروطه، که همراه با شیخ فضل الله نوری در شـاه عبدالعظیم تحصن کردند، در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم شـماره ۳۸ تابستان ۱۳۸۵، صفحه‌های ٢٤٦ تا ٢٤٨ آمده است. نام آخوند رستم آبادی در این لیست وجود دارد.

۲– سـوره حجرات آیه ۱۰، «به حقیقت مومنان برادر یکدیگرند». قرآن ترجمه استاد الهی قمشه‌ای.

۳– سوره مائده آیه ۵۱، «ای اهل ایمان یهود و نصارا را به دوستی مگیرید». قرآن ترجمه استاد الهی قمشه‌ای.

٤– **نامه آیت‌الله آخوند رستم‌آبادی به علمای نجف در مورد دلایل مخالفت با مشروطیت، فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه‌های ۲۹۰ و ۲۹۱.

شیخ ابوالحسن نجفی مرندی

شیخ ابوالحسن مرندی از دیگر روحانیون مخالف مشروطه است. او چند رساله در مخالفت با مشروطه نوشته است. رساله نخست او به نام «**صواعق السبعه**» موسوم است، او در این رساله می‌نویسد: که از شروع اسلام چند مجلس شورا برای انهدام اسلام تشکیل شده است، که پنجمین آن‌ها مجلس شورای ملی در دوران مشروطیت است و نمایندگان مجلس قوانینی از خود جعل می‌کنند که بر خلاف اسلام است.

«... **مجلس دارالشورای ایران که در مرکز اسلام به تدلیس [خدعه، نیرنگ] ابالیس [جمع ابلیس، شیطان] کره ارض از یکصد و شصت و دو نفر، نماینده سی کرور ملت ایران تشکیل شده و هر روز قانونی با عقول قاصره فاسده و آرا مهلکه و مضله خود به خلاف شرع مقدس اسلام جعل و احکام باهره قرآن را متروک و مبدل به جعلیات کفر آمیز می‌نمایند و حال آن‌که قانون‌گذاری عوالم امکان مخصوص ذات باری جلت عظمه و تبلیغ آن وظیفه خاتم الانبیاء و تفصیل اجمال آن با ائمه هدی علیهم السلام است**...»[۱]

رساله دومی که ابوالحسن مرندی در مخالفت با مشروطه منتشر می‌کند، موسوم به «**دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکمات القران**»[۲] است. او در شروع رساله خود می‌گوید که در این دوران، هر روزه بدعت‌ها بر ضد دین اسلام ظهور می‌کند و از اسلام جز اسمی باقی نمانده است. مسلمانان حتی نماز و روزه را هم بجای نمی‌آورند. تلاوت و اجرای احکام قرآن کنار گذاشته شده است و حتی اقداماتی بر ضد اسلام صورت می‌گیرد. او در رساله خود اشاره می‌کند، که در زمان مشروطیت خطراتی موقعیت دین را تهدید می‌کند

۱- **آبادیان. حسین**: **مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه**، تهران، نشر نی، ۱۳۷٤، صفحه‌های ٤۸ و ٤۹. به نقل از صواعق سبعه، شیخ ابوالحسن مرندی، چاپ سنگی، ۱۳٤٤ قمری، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲- **نجفی مرندی. شیخ ابوالحسن**: **رساله دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکمات القرآن**، رسائل مشروطیت به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، صفحه‌های ۱۹۵ تا ۲۵۵.

و او بـــا توجه به فریضه امر به معروف و نهـــی از منکر، وظیفه خود می‌داند که هم‌کیشان خود را نصیحت نماید و مردم را از ظلمت جهالت برهاند. به همین منظور برای روشـــن شدن اذهان مسلمانان، او این رســـاله را در دوازده برهان و یک خاتمه انتشـــار می‌دهد. با توجه به مطالبی که ابوالحســـن مرندی در برهان‌های دوازده گانه رساله خود نوشته است، نظرات او را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

برهان اول: ابوالحسن مرندی می‌گوید که اطاعت از سلطان وقت و دعای بقای پادشاه، از وظایف مردم است.

«**کـه حفظ بیضه اسـلام و آسـایش خاص و عام و انتظـام احکام**... **و ترویج شریعت**... **به وجود مسعود پادشاه است**».

برهان دوم: مرندی در این بخش می‌گوید که خداوند هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکرده اســـت و هر کس غیر از این تصور کند، خدا و پیغمبر را تکذیب کرده و تکذیب کننده خدا، کافر اســـت. مرندی آن‌گاه با آوردن شواهدی از احکام اسلام اعتقاد دارد که با وجود کتاب قرآن نیازی به وضع قوانین جدید وجود ندارد.

برهان سوم: او در برهان سوم رساله خود، اعلام خطر می‌کند که ممکن است مملکت تحت استیلای کفار و اهل ذمه در آید.

«**در مذمت و توبیخ اشـخاص بی‌دیانت و تجاوز کنندگان از حدود شرعیت و تصدی آنان بر مناصب جلیله ائمه هدی، و شرح استیلا و حکومـت کفـار و اهل ذمه مثـل یهود و نصاری و مستشـارهای خارجی در امور مسلمین و مهام مملکت اسلامی**.»[1]

برهـــان چهـــارم: مرندی در این برهان مخالفـــت خود را با انتخاب وکلا بیان می‌کند. او با اصل وجودی مجلس شورا، به صورتی که به وجـــود آمده بود، مخالف بـــود و قوانینی را که وکلا، در مجلس وضع می‌کردنـــد را «**جعل احکام به عقول ناقصه و کثـرت آرا باطله**... **در جعل قانون محکمات قرآن**»، می‌داند.

برهان هشتم: ابوالحسن مرندی در این برهان به تجزیه تحلیل مواد قانون اساسی مشروطیت می‌پردازد. او با اصل برابری و مساوات، که

۱ – **رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی**، رسائل مشروطیت صفحه ۲۰۱.

شعار مشروطه‌خواهان بود، مخالفت می‌کند. او نابرابری‌های انسانی در اسلام را، حق مسلّم مسلمانان می‌داند و از این که مشروطیت حق آزادی و انتخاب وکیل، به غیر مسلمانان داده است، انتقاد می‌کند. او می‌نویسد:

«مشروطیت که به گمان خود بسط بساط مساوات و عدالت کرده و آنان که از برای خود حقی نمی‌یافتند، صاحب حقشـان نموده و بـه یهود و نصاری و مجوس حق انتخـاب وکیل و حق ملیت [حق مذهبی] داده و آن‌ها را با مسلمانان برادر وطنی کرده و اهل فجور را آزادی بخشـیده اسـت، چرا حـق ثابت اسـلام را از بین برده و مسلمانان را از حق ملیت [حق مذهبی] خود محروم نموده...»[۱]

ابوالحسـن مرندی معتقد است که کلیه معادن ایران به طور عموم، بر وفق مذهب اسلام مهریه حضرت صدیقه است و خمس عایدات آن، حق بنی‌فاطمه است.[۲]

مرندی در رساله خود می‌نویسد: **آن چه در اراضی فتوحات عَنوَه**[۳] **است مخصوص امام زمان است.**[٤]

شـیخ ابوالحسن نجفی در آخر رسـاله خود می‌نویسد که در طول تاریخ چهار فرقه ضاله و مضله در جهان وجود داشتند که دارای عقاید باطلی بودند و این گروه‌ها عبارتند از: مزدکی‌ها در دوران انوشیروان ساسـانی، خوارج نهروان در دوران حضرت علی، بالشـویک‌ها در روسـیه و گروه مشـروطه‌خواهان درایران. او در آخر رسـاله خود نتیجه‌گیری می‌کند که **«مشروطه با شرک در عدد و معنی برابر و مساوی است.»**[۵]

محمد حسین تبریزی

محمد حسـین تبریزی از دیگر فقهای مخالف مشـروطه است، او

---

۱ – **رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی**، رسائل مشروطیت صفحه ۲۲۳.
۲ – **رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی**، رسائل مشروطیت صفحه ۲٤۵.
۳– منظور از **اراضی فتوحات عَنوَه** اراضی و زمین‌هایی اسـت که مسـلمانان از طریق جنگ از غیرمسلمانان می‌گیرند.
٤ – **رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی**، رسائل مشروطیت صفحه ۲٤۵.
۵ – **رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی**، رسائل مشروطیت صفحه‌های ۲٤۹ تا ۲۵۱.
جمع عددی حروف مشروطه و مشرک هر کلمه به تنهائی برابر ۹۰ می‌باشد.

رســـاله‌ای به نام «**کشــف المراد من المشــروطه والاســتبداد**» نوشته است، که در آن رساله با مشروطیت مخالفت می‌کند. او در این رساله اشاره می کند که شرع اسلام تمام احکامی را که مسلمانان نیاز دارند را وضع کرده اســت و با وجود قرآن نیازی به وضع هیچ‌گونه قانون جدیدی نیست. او در رساله خود می‌نویسد:

«... شــارع مقــدس کلیــه احکام از عبــادات و معامــلات و عقود و ایقاعــات و حدود و قصاص و میراث و کفــارات، حتی حکم خواب و خوراک و لباس پوشــیدن ومبال [مســتراح] رفتن و معاشرت با مردم کردن تا ارش خدش[1] را معین کرده اســت، پس با وجود این، چگونه عــده‌ای که خود را معتقد به قــرآن می‌دانند فریب چند نفر شــیطان انســان‌نما را خورده به جای کعبــه، مجلس پارلمنت نما را قــرار داده و عوض قرآن، قانون بخواهند و احکام نبوی را کهنه خوانده، نظام‌نامه اساسی مطالبه کنند...»[2]

با توجه به آنچه که نقل شد، دیدگاه‌های روحانیون مخالف مشروطه و یا مشروعه‌خواه را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد.

۱- آنـــان معتقد بودند که تمام قوانین مورد لزوم بشـــری در قرآن آمده است و با وجود قرآن و کتاب‌های مذهبی که روحانیون شیعه در طول تاریخ نوشته‌اند، نیازی به وضع قوانین جدیدی نمی‌باشد. آنان با اصل وضع قوانین، توســط نمایندگان مجلس شورای ملی مخالف بودند.

۲- آنان معتقد بودند که تمام قوانین جاری در کشور باید مطابق با قوانین اسلامی و شرع باشد و این قوانین نباید هیچ مغایرتی با قوانین اسلام و فقه شیعه داشته باشد.

۳- آنان مخالف برابری انســـان‌ها بودند و به طبقه‌بندی انسان‌ها طبق فقه شـــیعه اعتقاد داشـــتند و آن‌را حق مسلمانان می‌دانستند که طبق قوانین قرآن و فقه شیعه این حق به مسلمانان داده شده است و این نابرابری را دلیلی برای سروری مسلمانان می‌دانستند.

۱- اندازه‌گیری نشان و اثر زخم و خراش، کنایه از بحث در جزئی‌ترین امور.
۲- **رساله کشــف المراد من المشروطه والاستبداد، محمدحسین بن علی تبریزی،** آورده شده در کتاب مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، آبادیان، صفحه ۴۹.

۴- آنان با اصل آزادی مخالف بودند و معتقد بودند که آزادی بیان و مطبوعات با نظام اسلامی مغایرت دارد و باعث تضعیف اسلام می‌شود.

۵- آنان قوه قضاییه و دادگستری را در محدوده اختیارات فقها می‌دانستند و مخالف وضع هر گونه قوانین قضایی عرفی، خارج از قوانین شرعی بودند. آن‌ها نمی‌خواستند که مهار نظام قضایی کشور از دست فقها خارج شود.

دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه

با بررسی آرا و عمل کردهای روحانیون مشروطه خواه، مشاهده می‌شود که نظرگاه‌های آنان در زمینه آزادی و برابری و سایر دیدگاه‌های اعتقادی، تفاوت اساسی با دیدگاه‌های روحانیون مخالف مشروطه نداشته است. گروه روحانیون مشروطه‌خواه هم با آن نوع آزادی و برابری و حقوق بشری که رهبران فکری مشروطیت به آن معتقد بودند و به صورت دمکراسی‌های کشورهای اروپایی در آن زمان وجود داشت، موافقت نداشتند و اکثر آنان آزادی و برابری را در حد قوانین اسلامی و شرعی می‌خواستند. با بررسی آرا و عقاید آنان مشاهده می‌گردد که گروهی از این روحانیون که به عنوان مشروطه‌خواه در تاریخ نام برده شده‌اند، از هر مستبدی مستبدتر بودند و مشخص نیست که چگونه می‌توان آنان را در زمره مشروطه‌خواهان به حساب آورد. گروهی از آنان تصور می‌کردند که منظور از برقراری مشروطیت آن است که تمام قوانین شرع اسلامی در مملکت پیاده شود و وظیفه مجلس شورا است که به برقراری امر به معروف و نهی از منکر کمک کند (سید نصرالله تقوی اخوی). شماری دیگر از آنان معتقد بودند که تمام قوانین مدنی و حقوقی مورد نیاز بشر در قرآن آمده است و با وجود کتاب قرآن نیازی به کتابی دیگر در زمینه قوانین مدنی وجود ندارد (عماد العلما خلخالی). دیگری معتقد بود که یکی از اهداف برقراری مشروطیت در ایران، اجرای مجدد قوانین شرعی از قبیل گرفتن جزیه و ارث در مورد اهل ذمه است (عبد الحسین لاری). آقا

نجفی در اصفهان، که پرونده قطوری در قتل‌عام بابیان و افراد بیگناه دیگر داشـــت و عملکردها و دیدگاه‌هایش مشـــخص می‌کرد که از هر مستبدی، مستبدتر اســـت، به ناگاه مشروطه‌خواه می‌شود واعلامیه در پشتیبانی مشروطیت صادر می‌کند. این پرسش مطرح می‌گردد که چرا گروهی از روحانیون از مشروطه پشتیبانی کردند؟ بهترین شرحی را که می‌توان دلیل پیوســـتن روحانیون مشروطه‌خواه به این نهضت یافت توجیهی اســـت که سید محمد طباطبایی روحانی مشروطه خواه پس از برقراری مشروطیت بیان کرده است، او می‌گوید:

«مـا ممالـک مشـروطه را که خودمـان ندیده بودیـم. ولی آن‌چه شنیده بودیم و آن‌هایی که ممالک مشروطه را دیده، به ما گفتند مشـروطیت موجـب امنیـت و آبادی مملکت اسـت. ما هم شـوق عشـقی حاصل نمـوده، تا ترتیـب مشـروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم.»[۱]

در این بخش کوشش خواهد شد تا دیدگاه‌های گروهی از روحانیون که در تاریخ مشروطیت از آنان به عنوان مشروطه‌خواه نام برده شده اســـت، در مورد دو مبحث اصلی مشـــروطیت؛ آزادی و برابری مورد بررسی قرار گیرد.

محمدحسین نائینی

محمدحســـین نائینی در سال ۱۲۷۷ قمری/۱۸٦۰ میلادی در نائین اصفهان به دنیا آمد و در نائین و اصفهان تحصیل کرد، ســـپس برای تکمیل تحصیلات به نجف رفت و در مجلس درس میرزای شـــیرازی و آخوند خراسانی حضور یافت. او کتاب «**تنبیه الامة و تنزیه الملة**» را تالیف و در ربیع‌الاول ســـال ۱۳۲۷ قمری/آوریل ۱۹۰۹ میلادی، یعنی حدود سه سال پس از شـــروع مشروطیت منتشر کرد. نائینی در این کتاب سعی کرده است که ثابت کند اهداف مشروطیت با قوانین شرع اسلام مطابقت دارد. کتاب نایینی، یکی از منابع اصلی است که در آن دوران روحانیون به آن اســـتناد کردند، تا مشروعیت مشروطیت را از

۱- **فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، آدمیت**، صفحه ٤.

نظر اســـلام و فقه شیعه توجیه کنند. فهرست موضوعی کتاب از قرار زیر است:

مقدمه: حقیقت استبداد، مشروطیت، قانون اساسی، مجلس شورا، حُریت، مساوات

فصل اول: اساس و حقیقت سلطنت، انحراف از وضع اولی

فصل دوم: آیا تحدید سلطه در عصر غیبت امام واجب است؟

فصل سوم: آیا مشروطیت برای تحدید کافی و بی‌اشکال است؟

فصل چهارم: شُبَهات و اشکالاتی که درباره‌ی تأسیس مشروطیت شده و جواب آن

فصل پنجم: صحَت و مشروعیت مداخله و نظر نمایندگان و وظیفه عملی و شرایط آنان

خاتمه مشتمل بر دو قسمت:

اول: در بیان قوای نگهبان استبداد

دوم: چاره و علاج قوای استبداد

گروهی از پژوهشـــگران در مورد آرای نایینی و کتاب او نقدهایی نوشـــته‌اند و آرای او را مورد بررســـی قرار داده‌اند.[۱] با توجه به این بررسی‌ها، می‌توان دید گاه‌های نائینی را این‌گونه خلاصه کرد:

۱ – آیت‌الله نائینی معتقد بود که اروپاییان اصول تمدن و سیاســـت خود را در دوران جنگ‌های صلیبی از مســـلمانان اخذ کردند. اصول تمدن و سیاست اروپاییان، از قرآن و سنت اسلامی اقتباس شده است و کاربرد این اصول توسط آنان بود که باعث پیشرفت اروپا شد.[۲]

۱– از جمله محققانی که آرای نایینی را در کتاب تنبیه الامة و تنزیه الملة مورد بررســـی قرار داده‌اند، می‌توان از اشخاص زیر نام برد:

۱– حســـن یوسفی اشـــکوری، در گفتگو با ناصر رحیم خانی، «روح و جان مشروطه، برابری انسان‌هاست». این گفتگو در سایت خبری اخبار روز منتشر شده است.

۲– محسن آرمین، مقاله: اندیشه سیاسی علامه نائینی – اندیشه ناتمام، انتشار یافته در روزنامه شرق، شماره ۸۵۵، سال چهارم ۲۰ شهریور ۱۳۸۵، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۶.

۳– ماشاءالله آجودانی، کتاب: مشروطه ایرانی صفحه های ۳۹۳ تا ۴۰۱.

٤ – حسین آبادیان، کتاب: مبانی حکومت مشروطه و مشروعه، فصل ششم- نائینی و تلقی دینی از مشروطه، صفحه‌های ٦٤ تا۸۲ .

۵– فریدون آدمیت، کتاب: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحه‌های۲۳۸ تا۲۴۹.

۲– آجودانی. ماشاءالله: مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چاپ هفتم ۱۳۸۵، صفحه ۳۶۹.

۲ – نائینی وظایف دولت را مبتنی بر دو اصل می‌داند:

اصل اول - سیاست داخلی «**حفظ نظامات داخلیه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی‌حقی به حق خود و منع از تعدی و تطاول.**»[۱]

اصل دوم - سیاست خارجی «**محافظت مملکت است از مداخله اجانب ..... و تهیه قوه دفاعیه و استعداد حربیه و غیر ذلک، این معنی را در لسان متشرعین حفظ بیضه اسلام و سایر ملل، حفظ وطنش خوانند.**»[۲]

۳ – نائینی نوع حکومت سلطنتی را به دو گروه استبدادی (تملکیه) و مشروطه (ولایتیه) تقسیم می‌کند و برای این که سلطان وقت ملزم باشد که حکومت مشروطه را دنبال کند، او معتقد است که باید نظامنامه‌ای برای آن نوشت، اساس این نظامنامه بر مبنای رسایل علمیه مجتهدان و فقه شیعه است.[۳] اصول این نظام‌نامه نباید منافاتی با قوانین شرع و اسلام داشته باشد. «**صحت و مشروعیت آن**... **جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه، شرط دیگری معتبر نخواهد بود.**»[٤]

٤ – دیدگاه نائینی در مورد اصل مساوات و برابری، تفاوت اساسی با دیدگاه مشروطه‌خواهان غیرمذهبی داشت. او از دیدگاه مشروطه خواهان در مورد مساوات و برابری انتقاد می‌کرد. ماشاالله آجودانی در این مورد می‌نویسد: آیت الله نائینی... با اشاره به اصل مساوات، به اعتراض می‌نویسد که دشمنان مشروطه، مساوات را چنان به «**صورت قبیحه**» جلوه دادند که «**نه تنها مسلمانان روی زمین بلکه قاطبه مليين از آن بیزارند.**»[۵] مقصود نائینی از مليين پیروان شریعت است نه ملی گرایان.

۵ – یوسفی اشکوری می‌گوید: نائینی معتقد است که استبداد، شرک عملی، یا کفر عملی است. این اولین بار است که یک عالم اسلامی

---

۱ – **مشروطه ایرانی**، صفحه ۳۹۸.
۲ – **مشروطه ایرانی**، صفحه ۳۹٤.
۳- **مشروطه ایرانی**، صفحه ۳۹۷.
٤- **مشروطه ایرانی**، صفحه ٤۰٤ به نقل از کتاب نائینی صفحه ۱٤.
۵- **مشروطه ایرانی**، صفحه ۱۸۲

شیعی، استبداد را کفر می‌داند. نائینی می‌گوید دو شعبه استبداد وجود دارد، «**شعبه استبداد سیاسی**» و «**شعبه استبداد دینی**». اگر استبداد سیاســی علاج پذیر باشد استبداد دینی علاج‌پذیر نیست، برای این که آنان خود را نماینده خدا می‌داند و به نام دین خدا حرف می‌زند.[۱]

٦ - حسین آبادیان دیدگاه‌های نایینی را در باره آزادی و مساوات این گونه تجزیه تحلیل می‌کند:

«آزادی و مساوات از دید نائینی معنا و مفهومی غیر از برداشت‌های لیبرالیســتی غرب از این دو مفهوم دارد. نائینی از به کارگیری دو مفهوم آزادی و مساوات صرفاً برابری مردم با حکمرانان را مد نظر داشت. ماهیت آزادی مورد نظر او با آن‌چه در غرب می‌گذشت تفاوت بنیادین داشت. او آزادی را بیشتر در حوزه عمل سیاسی و از باب مهار اســتبداد مد نظر قرار می‌داد. مســاوات در نظر نائینی مفهوم متفاوتی با دیدگاه رایج و شایع در غرب داشت بر مبنای مساوات در غرب انسان‌ها به هنگام تولد، به صورتی طبیعی برابر و مساوی‌اند و از نظر حقوقی هیچ کدام بر دیگری رجحان و برتری ندارد. نائینی بر خلاف حکمای غرب، به مســاوات منشا دینی بخشید و به جای آن‌که ریشه آن را در حقوق طبیعی جستجو کند، در مبانی شریعت می‌جســت. در واقع وی اولا به تقدس و تغییر ناپذیری احکام شرع تاکید می‌ورزید و ثانیاً در مقام اجرایی، قضای اسلام و احکام آن را معیــار قرار می‌داد و به همین دلیل برابری ادیان [در نتیجه برابری انسان‌ها] را نمی‌پذیرفت.»[۲]

محمد کاظم خراسانی

شیخ عبدالله ماززندرانی

شیخ محمد حسین تهرانی

محمدکاظم خراســانی از علمای بزرگ نجف در دوران مشروطیت

۱- **یوسفی اشکوری. حسن: در گفتگو با ناصر رحیم خانی، «روح و جان مشروطه، برابری انسان هاست»**. متن کامل این گفتگو در سایت خبری اخبار روز منتشر شده است.

۲ - **آبادیان. حسین: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه**، تهران، نشر نی، ۱۳۷٤، صفحه‌های ٦٤ تا ۷۰.

است. او به همراه شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمدحسین تهرانی دیگر علمای نجف، از نهضت مشروطه پشتیبانی کردند. آنان در دوران نهضت مشروطیت در دفاع از مشروطه و به طرفداری از آزادیخواهان اعلامیه‌های بســیاری صادر کردند و هر سه نفر به اتفاق یکدیگر این اعلامیه‌ها وفتواها را مهر و امضا کردند، به همین دلیل آنان به عنوان علمای ســه گانه نجف مشهورند. آخوند خراسانی ویارانش در نجف، در تمام دوران پیش از مشروطیت در کنار مشروطه خواهان ایستادند و از آنان پشتیبانی کردند. پس از آن که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و مشروطه را به طور موقت تعطیل کرد، یعنی در زمان استبداد صغیر هم، آخوند خراسانی با فتواهایی که از نجف صادر کرد، مردم را به مخالفت با محمدعلی شاه فراخواند و از مردم خواست بر ضد شاه اقدام کنند.[۱] شیخ فضل‌الله نوری و دیگر روحانیون مخالف مشروطه، طی نامه‌هایی که به آخوند خراسانی می‌نویسند، به او یادآور می‌شود که اهداف مشــروطه خواهان بخصوص اصــول آزادی و برابری، با قوانین شــرع اسلام و فقه شیعه، در تضاد است[۲] و از او می‌خواهد که دیگر از نهضت پشتیبانی نکند، ولی او به نامه‌های شیخ و دیگر روحانیون مخالف مشــروطه، توجه‌ای نمی‌کند و همچنان از مشروطه پشتیبانی می‌کند. مشخص نیست با اینکه آخوند خراسانی و یارانش، به خوبی از اهداف مشروطه‌خواهان غیر مذهبی آگاه بودند و تضاد آن اهداف را با شرع اسلام می‌دانستند، به چه دلیل به برقراری مشروطیت اصرار

۱- آخوند خراسانی در نامه‌ای که در دوران استبداد صغیر به محمدعلی شاه می‌نویسد، به او توصیه می‌کند که از مخالفت با مشروطه دست بردارد و خواهان بازگشایی دوباره مجلس شورای ملی می‌شود. متن نامه خراسانی در «روزنامه صور اسرافیل، سال دوم شــماره ۲، نهم فوریه سال ۱۹۰۹ میلادی، صفحه ۳» آمده است. در نامه‌ای دیگر، آخوند خراسانی همین توصیه را به محمدعلی شاه کرده است. (فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۸، سال دهم تابستان ۱۳۸۵، صفحه ۲۷۷).

۲ - به عنوان مثال می‌توان به نامه‌ای که آخوند رستم آبادی روحانی مخالف مشروطه به علمای سه گانه نجف می‌نویسد اشاره کرد. در این نامه آخوند رستم آبادی دلایل مخالفت خود با مشــروطه را به آنان می‌نویسد و تضاد هدف‌های مشروطه خواهان را با قوانین اســلامی گوشزد می‌کند. (نامه آیت‌الله آخوند رستم آبادی به علمای نجف در مورد دلایل مخالفت با مشــروطیت، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه‌هــای ۲۹۰ و۲۹۱) قســمت‌هایی از این نامه در بخش بررســی دیدگاه‌های آخوند رستم آبادی آمده است، صفحه ۳۳۵ این کتاب.

ورزیدند. نکته جالب توجه آن اســت که پس از استقرار مشروطیت و خلع محمدعلی شاه، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی دو تن از علمای این گروه ســه نفره، درلایحه کوتاهی که منتشــر می‌کنند، تغییر موضع می‌دهند و تقریباً همان آرا و دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله را تکرار می‌کنند. آنان تعریف جدیدی ازمشروطیت را ارائه می‌دهند که با نظرگاه‌های مشروطه خواهان غیرمذهبی، تفاوت بسیار داشت. آنان در لایحه خود می‌آورند:

«مشروطیت هر مملکت، عبارت از محدود و مشروطه بودن ادارات ســلطنتی و دوایر دولتی اســت، به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه: بر طبق مذاهب رسمی آن مملکت.»

آنگاه آنان چنین نتیجه می‌گیرند که چون دین رسمی ایران اســلام است و مذهب آن اثنی‌عشری، بنابراین وظیفه دولت و ملت آن است که از حدود قوانین اسلامی نباید تجاوز کنند و تمام قوانینی که در مملکت وضع می‌گردد، باید منطبق بر آن باشد.

«و چــون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اســلام و طریقه حقه اثنا عشریه... است، پس حقیقتاً، مشروطیت و آزادی ایران عبارت از عــدم تجــاوز دولت و ملت از قوانین منطبقــه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب، و بنیه بر اجرای احکام الهیه، عز اسمه، و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه [منظور مذهب است] و منع از منکرات اسلامیات... و صیانت بیضه اسلام،...»

آنان تاکید می‌کنند که نمایندگان مجلس باید از این امر تبعیت کنند و این نکته را در نظر داشــته باشند که مشــروطیت و آزادی در ایران بر اساس دین اسلام و «**مذاهب جعفری**» است و آنان حق ندارند «**بر خــلاف قوانیــن و احکام مذاهب جعفری**»، قانونی بر اســاس «**جهل و زندقه**» وضع کنند.[1]

شاید با بررسی اسناد وزارت امور خارجه انگلستان در آن دوران

۱- **لایحه مراد از مشــروطیت در ســایر ممالک - مقصود از مشــروطیت در ایران، عبدالله مازندرانی و محمد کاظم خراســانی**، نقل شده در کتاب رسائل مشروطیت زرگری نژاد. صفحه‌های ٤٨٥ و ٤٨٦. حجت‌الاســلام زرگری نژاد اشاره می‌کند که: در متن اشاراتی اســت که استنباط می‌شــود این لایحه پس از خاتمه استبداد صغیر و فتح تهران نوشته شده است.

در نجف، به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ داده شود، که چگونه است که آخوند خراسانی و یارانش در دوران مشروطیت در نجف با آن همه تاکیدها و هشدارهای شیخ فضل‌الله نوری ودیگر روحانیون مخالف مشروطه، آن گونه و بدون هیچ قید و شرطی با مشروطه خواهان غیر مذهبی همکاری کردند و اعلامیه‌ها در پشتیبانی آنان صادر کردند. ولی پس از برقراری مشروطیت و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، این‌گونه تغییر موضع دادند و برقراری قوانین شرع را خواستار شدند.

سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی

نام سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی در دوران مشروطیت به یکدیگر گره خورده است، آن دو بزرگوار در تمام دوران مشروطیت در کنار یکدیگر ایستادند و همراه با مشروطه‌خواهان، از مشروطییت پشتیبانی کردند. به همین دلیل در این بخش آرا و دیدگاه‌های آنان در یک مبحث بررسی می‌شود.

سید عبدالله بهبهانی در سال ۱۲۵۷ قمری/۱۸٤۱میلادی در نجف متولد شد، فراگیری علوم مذهبی را در نجف انجام داد و به اجازه اجتهاد نائل شد. بهبهانی در سال ۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۸ میلادی به تهران آمد. نخستین باری که نام او به میان آمد در قضیه تحریم تنباکو بود.

سید محمد طباطبائی در سال ۱۲۵۷ قمری/۱۸٤۱ میلادی در کربلا به دنیا آمد و در یک سالگی او را به همدان آوردند. او فقه و اصول را نزد پدرش آموخت و حکمت را نزد ابوالحسن جلوه فرا گرفت. او دوازده سال در نزد میرزای شیرازی در عتبات گذراند. طباطبائی در سال ۱۳۱۱ قمری/۱۸۹۳ به تهران آمد. سید محمد طباطبائی پس از سال ها کوشش در برقراری مشروطیت در سال ۱۳۲۹ قمری/۱۹۱۱ میلادی در تهران در گذشت.

درجه اجتهاد و موقعیت مذهبی بهبهانی و طباطبائی در حد شیخ فضل‌الله نوری و یا آخوند خراسانی نبود، ولی قدرت عمل گفته‌های آنان در بین توده مردم عادی آن زمان بسیار زیاد بود و شاید بتوان گفت که آنان نمایندگی روحانیت مشروطه خواه را در نهضت مشروطیت

به عهده داشــتند و عملا رهبری بخش روحانی نهضت مشروطیت را به عهده گرفتند. بهبهانی و طباطبائــی حلقه ارتباطی بین توده مردم و روحانیون بودند. در شوال ســال ١٣٢٤ قمری/١٩٠٦ میلادی آن دو همراه گروهی دیگر علما و تجار برای تحصن به شاه عبدالعظیم رفتند. در کارشــکنی‌هایی که شــیخ فضل‌الله نوری بر ضد مشروطیت انجام مــی‌داد، آن‌ها بارها به عنوان نمایندگان مجلس و مشــروطه‌خواهان بــرای مذاکره نزد او رفتند و حتی طباطبائی تعهد نامه‌ای را نوشــت که اگر شیخ فضل‌الله و یارانش حرکتی مخالف و ضد مجلس شورای ملی کند او شــخصاً آنان را از تهران بیرون کند.[۱] نکته‌ای که در مورد نقش بهبهانی و طباطبایی در دوران مشروطیت روشن است، آن است که ایــن دو بزرگوار نقش بزرگی را در برقراری مشــروطیت از طریق مبارزه با شــیخ فضل‌الله نوری و یارانش بــازی کردند. اقدامات آنان بود که از طریق ارتباطات مذهبی با مردم عادی، توانست کوشش‌های اخلال‌گرانه شیخ فضل‌الله نوری بر ضد مشروطیت را تا حدود زیادی خنثی کنند. مشخص نیســت که اگر مجاهدت های آنان بر ضد شیخ نبود عاقبت مشروطیت به کجا می‌انجامید. آن‌ها با توجه به مقبولیتی کــه از لحاظ مذهبی و نفــوذ کلامی که در نظر مردم عادی داشــتند، دلایلی را که شیخ می‌آورد که قوانین مشروطیت، با قوانین اسلامی در تضاد است، را خنثی می‌کردند.[۲] در این بخش قصد بازگو کردن نقش

۱- متن تعهدنامه به صورت زیر است: من متعهد می‌شوم اگر جناب حاج شیخ فضل‌الله بر خلاف معاهده که کرده اســت رفتار نماید، خود به شخصه او را از تهران بیرون کنم. مــلا محمد آملی و حاج میرزا لطف‌الله هم باید بروند. ۹ جمادی الاولی ســنه ۱۳۲۵ محل امضــای مبارک محمدبن‌صادق طباطبائی. ایضا صورت معاهده او از این قرار اســت، حرکتی که مخالف و ضد مجلس مقدس شورای ملی است نکند. انجمن منعقد نکند. چادر برپا نکند. همه جا موافق با مجلس باشــد. محل مهر مبارک محمدبن‌صادق طباطبائی. به نقل از روزنامه صوراســرافیل، شماره ۵، پنجشنبه ۱۵ جمادی الاولی ۲۷/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی، صفحه ٤.

۲- در دوران اســتبداد صغیر و پس از به توپ بســتن مجلس ســید عبــدالله بهبهانی و طباطبایی همراه با جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین کتک می‌خورند و «تقریبا لخت، یعنی فقط یک شلوار پاره پاره که غالب جاها پیدا بود در تن داشتند و سر شکسته و ریش خونی» دستگیر می شوند. (خاطرات ظهیرالدوله صفحه ٣٦٣) آنان را به باغشاه انتقال می‌دهند. در آنجا صوراســرافیل و ملک المتکلمین را می‌کشند. ولی دو سید را در باغشاه به خدمت محمدعلی شاه می‌آورند، شاه که خود تعصبی در دین داشت، «به هر

تاریخی آنان در نهضت مشروطیت نیست، بلکه قصد بر آن است که از خلال گفته‌ها، نوشته‌ها و عملکردهای آنان، دیدگاه‌های آن‌ها در مورد قانون، آزادی، برابری و مساوات مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه که مشـــخص است آن دو سید، عشق و شوقی برای آبادی و پیشرفت مملکت در سر داشتند. ولی با تمام مشروطه‌خواهی و مبارزه با اســـتبداد، آن دو نمی‌توانستند وضع قوانینی را در کشور، بیرون از قوانین اســـلامی و یا در تضاد با آن قبول کنند. در اظهار نظرهایی که آن دو کرده‌اند و یا نامه‌هایی که نوشته‌اند این نکته به خوبی مشاهده می‌گـــردد. آن‌ها به تضاد اصل برابری برای تمام ایرانیان بدون توجه به دین و آئین آنان با اصول و قوانین اســـلامی به خوبی آگاه بودند و نمی‌توانستند این قانون اسلامی را نقض کنند. بهترین مثالی را که در این مورد می‌توان آورد، در مورد حادثه قتل فریدون زرتشـــتی است، هنگامی که صحبت از مجازات قاتلان او در مجلس مطرح می‌شـــود، بخش روحانیت مجلس به سرکردگی بهبهانی و طباطبایی نمی‌توانند حکم مجازات قاتلان مســـلمان را مستقیماً به خاطر قتل یک زرتشتی صادر کنند. بلکه حکم مجازات قاتلان را، به خاطر جرمی دیگر بر آنان پیاده می‌کنند.[۱]

سید نصرالله تقوی اخوی

سید نصرالله تقوی اخوی از علمای معروف دوره مشروطیت است، که در دوره اول مجلس شورای ملی به عنوان نماینده وعاظ و ذاکرین به مجلس راه یافت. او به عنوان یکی از روحانیون مشروطه‌خواه تلقی می‌شود. پس از این که گروهی از روحانیون مخالف مشروطه از مجلس انتقاد کردند که مجلس قوانینی بر خلاف دین اسلام وضع کرده است، او درمقام پاسخ‌گویی بر می‌آید و رساله‌ای در تایید مشروطیت و فواید مجلس ملی انتشار می‌دهد. رساله او که به صورت سوال جواب است،

دوشـــان خیلی التفات و دلجویی کرده دوازده هزار تومان به آقا سید عبدالله حواله داد. او هم روی شاه را بوسید. آقاسید محمد را هم سه هزار تومان حواله دادند که برود کربلا.» (خاطرات ظهیرالدوله صفحه ٣٧٦)

۱- به بخش قتل فریدون زرتشتی چالشی برای برابری ایرانیان مراجعه شود.

به نام «**مقاله سئوال و جواب در فواید مجلس ملی**» نامیده شده است. تقوی اخوی در این رســـاله اشاره می‌کند که یکی از فواید مجلس ملی پیاده کردن تمام قوانین اسلامی است و به کمک این مجلس باید امر به معــروف و نهی از منکر را تایید و اجرا کرد. او معتقد بود که به کمک این مجلس می‌توان اســـلام را به تمام نقاط جهان گسترش داد. او در رساله خود می‌نویسد:

«امروز روزی اســت که آن‌هایی که نان و نمک اســلام را خورده‌اند و از راه خدمت به شریعت مطهره صاحب شأن و شرف گشته‌اند، بــه تمام همت متوجــه اقامه این مجلس شــوند... تا به حول الهی بساط شرع انور از مبدأ شرق به آخر نقطه غرب گسترده شود. ... و آثار اسلام دو روی ارض را سیر کند و محل قبول عالمیان افتد.

– بــه قوت این مجلس می‌تــوان آمرین به معروف و ناهین از منکر را تایید کرد.

– به قوت این مجلس می‌توان بدون تخصیص و اســتثناء، احکام الهی را نسبت به وضیع و شریف مجری داشت.

– بــه قوت این مجلس می‌توان، معرفــی صحیح از اصول صافیه اسلام کرد. به طوری که دین حنیف اسلام قبول عامه یابد.

– بــه قوت این مجلــس می‌توان عموم این مــردم را به صحت دین اسلام از صمیم قلب معتقد و آشنا کرد.

– به قوت این مجلس می‌توان دعاة اسلامی به اقطار عالم فرستاد تا همه جای دنیا نشر حقایق اسلام کنند.»

نصرالله تقوی در رســـاله خود، در پاســـخ به پرسشی که از آزادی انتقاد شده است، آزادی را این گونه تعریف کرده است:

«معنایــی را که عقلای دنیا از کلمه آزادی اراده می‌کنند، راجع به اعمال است یا گفتار و افکار. حریت در اعمال آن است که هر کس از حقوق خاصه خود، هم چون مسکن و ماکل و ملبس به هر قسم که خواهد متمتع شــود تا به درجه‌ای که نسبت به حقوق غیر، تجاوز نشود. حریت در گفتار و افکار آن است که در بیان ... خیر عمومی که در نظر دارد، بدون ملاحظه و بیم در نطق و قلم اظهار کند».[۱]

۱– **تقوی اخوی. سید نصرالله: رساله سئوال و جواب در فواید مجلس ملی**، کتاب رسایل مشروطیت، صفحه های ۲۶۱ تا ۲۷۲.

عماد العلما خلخالی

عماد العلما خلخالی از دیگر علمای طرفدار مشــروطه محســوب می‌شود. او رســاله‌ای تحت عنوان «**بیــان معنی سلطنت مشروطه و فوائدها**» در دفاع از مشــروطه نوشته اســت. او دلیل انتشار رساله خود را چنین بیان می‌کند که گروهی از مشــروطه‌خواهان به مقصود و مرام مشــروطه‌طلبان به خوبی آگاهی ندارند و او این رســاله را به منظور روشن شدن وبررسی حقیقت مساله منتشر می‌کند. عمادالعلما معتقد بود که تمام قوانین ایران باید مطابق با قوانین شرعی باشد. او معتقد اســت که تمام قوانین مدنی وسیاسی مورد لزوم در قرآن مجید آمده اســت و با وجود کتاب قرآن به هیچ کتاب دیگری در زمینه وضع قوانین سیاســی ومدنی لزومی نیست. عمادالعلما خلخالی در رساله خود می‌آورد:

«قوانین ایرانیان باید با قواعد شرعیه آن‌ها موافقت داشته باشد و آن‌چه مخالف با قواعد شرعیه آن‌ها دارد، آن‌را نباید قانون شمرد و به اجرای آن نشاید پرداخت.

قــرآن مجیــد جامع جمیع قوانین شــرعیه و حاوی بــه تمام قواعد سیاســیه و مدنیه اســت، به حدی که احدی به غیر از قرآن شریف در کلیــه امور تکلیفه و سیاســیه و مدنیه محتاج به کتب سماویه وقانون سیاسیه دیگر نخواهد بود.»

عمادالعلما خلخالی معتقد بود که اروپاییان تمام اصول قوانین خود را از قران وسخنان ائمه و کتب فقهای شیعه اقتباس کرده‌اند.

«خوب به دقت ملاحظه کنید معلوم و منکشــف می‌شود که اصول قانــون اروپاییان ماخــوذ از قرآن مجید و از کلمــات ائمه واز کتب فقهای امامیه است.»

خلخالی ملت ایران را وحشــی و به حیوانات افســار گسیخته‌ای تشبیه می‌کند که نمی‌توان به یک‌باره آنان را متمدن کرد. او این گونه در مورد ملت ایران قضاوت می‌کند:

«اما ملت ایران که شــش هزار ســال اســت وحشــی‌صفت و مانند اشــتران بی‌افســار بار آمده‌اند، چگونه ممکن است آن‌ها را به یک

دفعه نهی از آن اطوار سابقه و امر به این رفتار و گفتار نمود که یکباره بالمره من دون تدریج، از حالت استبدادی و وحشیگری به اعلی درجه تمدن منتقل بگردند و لذا اجرای قانون اروپاییان بر ایرانیان مجوز شرعی و عرفی ندارد.»

عمادالعلما خلخالی در بخش یازدهم رساله خود اشاره می‌کند که دیانت فقط دین اسلام و مذهب، فقط مذهب اثنی‌عشری است و نمی‌توان هیچ‌گونه انتقاد و یا ایرادی بر آن گرفت. او می‌نویسد:

«در مساله تدین و عقاید مذهبی ملت اسلامیه ابداً محل صحبت و جای سخن نیست،... خدشه در عقاید مذهبی و طعن بر طریقه جعفری و استهزا به رویه اثنی‌عشری و توهین علما و تمسخر زهاد و عباد و بد گفتن و رد نوشتن بر مسلمین عین خطا و غلط و فسق و کفر است. امروزه مذهب و دیانت منحصر به دین اسلام است.»[1]

مشخص نیست چگونه می‌توان عمادالعلما خلخالی را با چنین دیدگاه‌هایی در زمره مشروطه‌خواهان به حساب آورد. نگاه خلخالی به انسان در زمینه آزادی وبرابری با نگاه مشروطه‌خواهان واقعی در تضاد کامل است و شباهت بسیاری به آرای روحانیون مخالف مشروطه دارد.

سید عبدالحسین لاری

سیدعبدالحسین لاری از دیگر علمایی است که از او به عنوان مشروطه‌خواه نام برده می‌شود.[2] نگاهی که او به مشروطیت دارد

۱- خلخالی. **عماد العلما: رساله بیان سلطنت مشروطه و فوائدها**، کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۲۹۵ تا ۳۳٤.

۲- سید عبدالحسین لاری بر خلاف شهرتش اهل فارس و لارنبود. او دزفولی بود. عبدالحسین لاری در لار نوعی حکومت خود مختار تاسیس کرد. حکومت او برای کارهای پستی تمبرهایی چاپ کرده بود که بر روی آن‌ها عبارت «پست ملت لار» و «پست ملت اسلام» آمده بود. او دستور داده بود از بمبی منگنه بخرند و به لار بفرستند تا سکه‌های طلا و نقره را هم به نام لار بزنند که فرصت نیافت. (مقاله بازخوانی تاریخ جنبش ملی مشروطیت و آرمان‌های آن، عقاب علی احمدی. به نقل از تاریخ لارستان از سیدعلاءالدین مورخ لاری صفحه‌های ۲۰۱ و۲۰۲). مخبرالسلطنه هدایت در مقام حاکم فارس، در بهار سال ۱۲۹٤ خورشیدی اردوی کافی به لار فرستاد و به گفته خودش شر سیدعبدالحسین را که علم استقلال برقرار کرده بود کوتاه کرد.

تفاوتی اساســی با نگاه مشروطه‌خواهان غیرمذهبی دارد. حتی نگاه او با دیگر روحانیون مشــروطه‌خواه، چون نائینی و آخوند خراسانی تفاوت می‌کند. آرای عبدالحسین لاری شباهت بسیاری به آرای فقهای ضد مشروطه دارد و شاید به توان گفت در پاره‌ای از مواقع از آنان هم افراطی‌تر اســت. او رساله‌ای در طرفداری از مشروطه مورد نظر خود به نام «**قانون مشروطه مشروعه**» منتشر کرده است.[1] که دیدگاه‌های او را مشخص می‌کند. عبدالحسین لاری در این رساله بیان می‌کند که هیچ یک از قوانین مشروطه نباید منافاتی با قوانین شرع اسلام داشته باشد.

«هیچ نظر وشورایی و هیچ تدبیر و آرایی، از هیچ عقل و عقلایی و هیچ ذی‌شعور و دانایی محل اعتبار و اعتنایی نبوده و نخواهد بود، مگر راجع به نظر صوابدید آرا و شوراء انبیاء عظام و علماء اعلام و نواب حضرت خیرالانام و عقل عقیل مستقل امام والامقام و قواعد و قوانین شرع اسلام.»[2]

عبدالحسین لاری معتقد بود که قانون مشروطیت باید بر آن نظارت کند که باشد که مسلمین لباس بیگانگان را نپوشند و مشابه زرتشتیان نباشند. او می‌گفت دست اطبای خارجی را باید از ایران کوتاه کرد.

«قانون ملی (قانون اساسی مشروطه) باید ناظر به تحقیق تبری از شوم مشئوم همراهی و مشابهت، همانندی، همگونی و پوشیدن لباس‌های غیرمسـلمین باشد و کار کند که مسلمین به لباس‌های اسلامیه که سبب شرافت آن‌ها است و دارای شعائر اسلامی است، ملبس شوند.

قانــون ملی باید در جهت کوتاه کردن دســت اطبا[3] خبیث خارجی وضع شود.

قانــون ملی بایــد ناظر به پرهیز از البســه بیگانگان و تشــبه به مجوس (زرتشتی) باشد و مسلمانان را به پوشیدن البسه اسلامی تحریص کند.»[4]

۱- **رساله قانون مشروطه مشروعه، از سیدعبدالحسین لاری** در کتاب رسائل مشروطیت صفحه‌های ۳٦۵ ۳۹٦ تا آمده است.

۲- **رســاله قانون مشروطه مشروعه، از سیدعبدالحسین لاری**، کتاب رسائل مشروطیت صفحه ۳۷٦.

۳- در رســاله، کلمه اطبا بکار برده شده است، شــاید مقصود عبدالحسین لاری، اتباع خارجی بوده است.

۴- **رســاله قانون مشــروطه مشروعه، مقدمه مصحح رســاله، کتاب رسائل مشروطیت**

عبدالحسین لاری معتقد بود که قوانین شرعی در مورد اهل ذمه باید اجرا شود و اخذ جزیه که باکوشش‌های فراوانی در دوران ناصرالدین‌شاه لغو شده بود، باید دوباره بر اهل ذمه بر قرار گردد. مجلس و قانون مشروطیت باید ناظر بر اجرای این قوانین باشند. او معتقد بود که اگر این قوانین تا کنون اجرا شده بود، یک تن از کفار تاحالا در دنیا باقی نمانده بود. گروهی از آنان به اجبار و گروهی دیگر با میل خود، همگی مسلمان شده بودند. او اعتقاد داشت که غیرمسلمانانی که مخالف شرایط اهل ذمه عمل کنند خونشان مباح و مالشان حلال است.

«قانون ملی و مصلحت کلی مقتضی... عقد ذمّه و ضرب جزیه بر کفار و اهل کتاب بر وجه مقرر شرعی، کما و کیفا و اخذا و صرفا ومصروفه مصارف بیت‌المال... و اما فواید و مصالح نوعیه و احکام ملیّه اهل جزیّه این است که هر کدام مخالفت شرایط مقرّره ذمّه نمودند، خون و مال او حلال و داخل بیت المال. و اما فواید و مصالح نوعی عملی شرعی این است که اگر به این منوال و حکم... با کفار معامله و اعمال، هر آیینه تمام کفره بالطوع و الرغبه در چند سال مشرف به شرف اسلام می‌شدند و تا کنون یک کافر در عالم باقی بر کفر نبوده.»[1]

حسین آبادیان که نظرگاه‌های عبدالحسین لاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است می‌نویسد:

«منظور سید لاری از مشورت و شورا، مشورت زمامداران سیاسی با علما بود و حکومت مورد نظر سید، نه تنها مشروطیت نبود، بلکه دقیقاً نقطه مقابل آن به حساب می‌آمد و حکومت مورد نظرش کاملا هویت دینی و غیر عرفی داشت. بجز حاکم شرع کسی را حق تأسیس مجلس نیست و حق تعیین و انتخاب هم بر عهده مردم نیست و این کار در صورتی ممکن و میسر است که حاکم شرع مسلم‌العداله اجازه دهد. منظور سید از عدل، آن برابری نبود که در مشروطیت تبلیغ می‌شد و از این مفهوم حتی جمله‌ای در آثار سید دیده نمی‌شود. از آزادی حتی لغتی در رسائل سید دیده

صفحه ۳۶۹.

۱- لاری. **سید عبد الحسین**: **رساله قانون مشروطه مشروعه**، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ۳۸۶ و ۳۸۷.

نمی‌شود.»[۱]

در رساله دیگری که عبدالحسین لاری به نام «**قانون در اتحاد دولت و ملت**» منتشر می‌کند، تصوری را که او از مشروطه، مشروعه و مجلس دارد را مشخص می‌کند. او در این رساله از شرایطی که باید نمایندگان داشته باشند تا بتوانند به عضویت مجلس درآیند سخن می‌گوید و معتقد است که رئیس مجلس باید از فقها و روحانیون باشد و وظیفه مجلسیان، مشورت با این فقیه است. سیدلاری اختیارات و قدرت نامحدودی در اختیار فقیه رئیس مجلس قرار می‌دهد. نظراتی را که او برای اداره کشور ارائه می‌دهد با شرایط جهانی آغاز قرن بیستم به هیچ وجه سازگاری ندارد و شباهت زیادی به شرایط اداره کشورهای اشغال شده اعراب، در صدر اسلام دارد. **سیدلاری تاکید می‌کند مجلس باید تشکیل آن در مناسب‌ترین و بهترین ایام، یعنی صبح‌های پنجشنبه و جمعه و در بهترین امکنه، نظیر بقاع مشرفه، مساجد، مدارس و معابد باشد. او یکی از وجوه درآمد دولت را خمس غنائم جنگی، که در اثر فتوحات جنگی در دارالحرب بدست می‌آید، می‌داند. او در فصل ششم رساله خود در باره کمیت و کیفیت اخذ خراج بر اراضی مفتوحة العَنوَه**[۲] **سخن می‌گوید.**[۳]

با توجه به نوع دیدگاه‌های عبدالحسین لاری، چگونه می‌توان او را از روحانیون مشروطه‌خواه به شمار آورد، مشخص نیست.

شیخ محمداسماعیل محلاتی غروی

شیخ محمد محلاتی از دیگر روحانیونی است که به عنوان مشروطه‌خواه به حساب می‌آید. او رساله‌ای با عنوان «**الئالی**

۱- **مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه**، **آبادیان**، صفحه‌های ۱۱٤ تا ۱۱۷.

۲- در صدر اسلام سرزمین‌هایی را که اعراب از طریق جنگ می‌گرفتند، اراضی مفتوحة العنوه می‌گفتند و بر مردم آن سرزمین‌های اشغال شده، اگر مسلمان نمی‌شدند و اهل کتاب بودند، جزیه برقرار می‌کردند و بر اراضی آنان خراج می‌بستند.

۳- با استفاده از مقدمه نوشته شده بر رساله قانون در اتحاد دولت و ملت از عبدالحسین لاری، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ٤۰۲ تا ٤۰۵.

المربوطـه فی وجوب المشـروطه»[۱] در طرفداری از مشروطیت انتشار داده، که در سال ۱۳۲۷ قمری به چاپ رسیده است. محلاتی در انگیزه خود درباره علل انتشـــار این رســاله می‌نویســد، که پس از استقرار مشـــروطیت، عده‌ای از علما نامه‌هایی به علمای نجف نوشتند، که در آن‌ها اشاره شـــده بود که قوانین مشـــروطیت موجب اضمحلال دین اســـلام شده اســـت. از این رو، او بر آن شد که با نوشتن این رساله، به شـــبهات مخالفان پاســـخ دهد. آن‌چه که از محتوای این رساله بر می‌آید این اســـت که محلاتی به طور مشخص در مقام پاسخ دادن به رساله‌های دو تن از روحانیون مخالف مشروطه بوده است. روحانی اول محمد حسین تبریزی و رساله کشف المراد اوست و روحانی دوم شیخ‌فضل‌الله نوری و رســـاله حرمت مشروطه او می‌باشد. در بخش اول رساله او به سیزده موردی که محمدحسین تبریزی در مورد علل مخالفت او با مشـــروطیت آورده، پاســـخ داده است و دربخش دوم او در پنج مورد به ایرادات شیخ فضل‌الله نوری از مشروطیت پاسخ داده اســـت. در این جا مـــواردی را که محلاتی در مـــوارد وضع و اجرای قانون، آزادی، مساوات و برابری اظهار نظر کرده است و دیدگاه‌های او را در این موارد روشن می‌کند، آورده می‌شود. ابتدا متن ایراد آورده می‌شود و سپس پاسخ محلاتی نوشته می‌شود.

شـک دوم: قانون مشروطیت بر آن اســـت که رای اکثریت را ملاک قرار دهد و مردم در تمام امور خود تابع قوانین وضع شده در مجلس شـــورا باشـــند، ولو آن‌که آن رای یا قانون با احکام شریعه و تکالیف واجبه و فتوای مجتهدین تضاد داشته باشد.

پاسـخ: محلاتی در پاسخ می نویســـد که حدود اختیارات مجلس در امور دنیایی می‌باشـــد، اموری مانند این موارد که مجلس تصمیم بگیرد که ســـدی را در منطقه‌ای ایجاد کند و یا راهی ســـاخته شـــود. مجلـــس حقی در مـــورد دخالت در امور دینیه نـــدارد. در انتهای این پاســـخ، محلاتی مشخصاً اشـــاره می‌کند که اگر عالمی در مجلس با

۱- **محلاتی غروی. محمد اسماعیل: رساله الثالی المربوطه فی وجوب المشروطه**، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ٤٨٩ تا ٥٤٩.

قانونی که در مجلس وضع می‌گردد مخالفت کند و آن قانون را مخالف قوانین شرع بداند، رای مجلس در مقابل قول عالم بی‌اعتبار است. یا به عبارتی دیگر مجلس حق تصویب قانونی بر خلاف قوانین شرع و مخالفت با علما را ندارد.

شک پنجم: مبانی مشروطیت بر مساوات است ما بین عموم مردم، علی اختلاف مراتبهم (با وجود اختلاف در مراتب‌شان)، در جمیع حقوق، چه ملتی (مراد مذهبی است) و چه دولتی.

پاسخ: برداشت محلاتی در مورد مساوات، برابری مردم در مورد قوانین و اجرای احکام است. یعنی اگر کسی مرتکب جرمی شد، صرف‌نظر از این که او دارای چه مقامی است و یا موقعیت اجتماعی و ثروتش به چه صورتی است، حکم در مورد او اجرا شود. هنگامی که برابری انسانی مطرح می‌گردد و مساوات در مسائل دینی پیش می‌آید و مسائل فقه اسلامی مطرح می‌گردد، محلاتی از اجرای قوانین شرع پشتیبانی می‌کند و به برابری انسان‌ها اعتقاد ندارد و حتی با این برابری مخالفت می‌کند. او می‌گوید: «**و اما تسویه (تساوی) در حقوق ملی (حقوق مذهبی)، پس آن هم حرفی است نفهمیده، مگر در میراث بنا شده که همه ورثه چه دختر و چه پسر، چه مادر، چه پدر و غیره به یک نسق ارث ببرند؟... پس تسویه در حقوق ملی [مذهبی] یعنی چه؟**».[۱]

شک ششم: یکی از لوازم مشروطیت، حریت و آزادی و خودسری خلق است در تمام حرکات و سکنات خود. هرچه بخواهند و هرچه بکنند... مشروطیت حریت مطلقه می‌دهد.

پاسخ: محلاتی، آزادی را دو بخش می‌کند. اول: آزادی از قید استبداد حکومتی. دوم: آزادی از قید مذهب و دین. محلاتی معتقد بود که انسان‌ها حق این را دارند که از قید استبداد حکومتی خارج شوند و «**در حقوق مملکتی خود آزاد باشند**». نباید ملت در چنگال حکومت استبدادی اسیر باشند و کسی از روی میل خود، هرچه را خواست بر سر آنان آورد. او می‌گفت باید قوانینی وضع شود تا ادارات دولتی بر طبق آن قوانین عمل کنند. اما هنگامی که محلاتی به

۱- **رساله اللئالی... نقل شده در کتاب رسائل مشروطیت**، صفحه ۵۱۸.

آزادی انســانها از قید مذهب می‌رسید او به این آزادی اعتقاد نداشت و آن را خودسری می‌خواند. محلاتی همان طور که در بخش مساوات گفته بــود دوباره تاکید می‌کند که تمــام قوانینی که در مملکت وضع می‌گردد باید منطبق بر قوانین اسلامی و فقه مذهب جعفری باشد. او معتقد بود که آزادی باید در محدوده این قوانین اسلامی باشد و با هر بخش از آزادی که مغایرتی با این قوانین داشــت، مخالفت می‌کند. او در انتها چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «**مملکت ایران هم مطابق مذهب خود بایســت در قانون اساسی ملی، جمیع موازین اسلامیه را که هیچ نکته‌ای در آن فروگذار نشده... است، در عهده شناسند.**»

محلاتــی در بخــش دوم رســاله خود ســعی می‌کند بــه دقت به ایرادهایی که شیخ فضل‌الله نوری از مشروطیت گرفته بود پاسخ دهد. او ایرادهای شــیخ را مغالطه می‌خواند و در پنج بخش آن‌ها را پاسخ می‌دهد. در این بخش کوشش می‌شود مواردی که دیدگاه‌های محلاتی را، در مورد وضع قوانین، آزادی، مساوات و برابری مشخص می‌کند، آورده شود.

مغالطه اول: آن که دین اسلام که نقصی ندارد، تا آن‌که به قانون جدید تکمیل شود، بلکه حکم هر چیزی... معین شده است.

پاسخ: محلاتی می‌گوید که وظیفه وکلای مجلس، دخالت در امور و احکام دینی و فقهی نیست و به طور مشخص اشاره می‌کند که وکلا در مسائل معاملات، [قوانین تجاری، بازرگانی، معاملات و ارث] قضا و شــهادت- حدود و دیات [قوانین قضایــی، مجازات‌ها و بطور کلی دادگستری]، نباید دخالتی کنند و این امور را او در محدوده اختیارات فقها می‌داند.

مغالطه چهارم: می‌گوید ای بی‌شــرف، اسلام تو را بر اهل ذمه و کفار شــرف و برتری داده و تو خودت می‌گویــی من با آن‌ها برادر و برابرم و حال آن‌که بایست ذمی در بلاد اسلام، خوار و زبون و در بین

ما مسلمین پست و ذلیل باشد.[۱]

پاسخ: مساله‌ای که در اینجا مطرح می‌گردد برابری ذاتی انسان‌ها است. که به قول حسن یوسفی‌اشکوری روح مشروطه بود. برداشت شیخ فضل‌الله از اهداف مشروطه‌خواهان در مورد برابری انسان‌ها بسیار واقعی بود و او حقیقت را می‌گفت. در اینجا محلاتی خود به نوعی از مغلطه در مورد تعریف برابری در مشروطیت دست می‌زند. همان‌طور که در بررسی شک پنجم به آن اشاره شد، برداشت محلاتی در مورد برابری و مساوات، برابری مردم مسلمان در مقابل قوانین فقهی موجود و اجرای برابر احکام است. محلاتی به طبقه‌بندی انسان‌ها در چارچوب قوانین اسلامی و شیعی اعتقاد کامل داشت. او به هیچ وجه اعتقادی به برابری ذاتی انسان‌ها نداشت، او بطور آشکار می‌نویسد:

> **«مراد از تسویه [مساوی بودن] و برابری که در این مقام گفته می‌شود، نه این که مراد این باشد که امتیازات اسلامیه القاء [به نظر می‌آید الغا درست باشد] شود و شرافت مذهب اسلام... مرتفع گردد و با مذهب یهود و غیره ردیف و هم‌عنان شود و قرآن کریم... با تورات منسوخ، نعوذبالله، برابر باشد و چنانچه فِرَق مسلمین که در فروعات اسلامیه مختلفند، به واسطه اشتراک در اصول اسلام در احکام مطلقه اسلامیه شریک و هم‌عنانند، کفار هم به همین و تیره با آن‌ها سهیم و ردیف باشند و غیره و غیره. حاشاثم حاشا چنانچه بر هر منصف واضح و معلوم است».**[۲]

جمع‌بندی دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه

همان طور که مشاهده شد، آرا و دیدگاه‌های روحانیونی که به عنوان مشروطه‌خواه مشهور بودند، تفاوت اساسی با نظرات روحانیون مخالف مشروطیت ندارد و این دو گروه در بسیاری از

۱- مغالطه چهارم که محلاتی آورده است، اشاره به بخشی از رساله حرمت مشروطه، از شیخ فضل‌الله نوری است. متن کامل رساله شیخ، در کتاب رسائل مشروطه صفحه‌های ۱۵۲ تا ۱٦۷ آمده است. در انتهای این کتاب در پیوست شماره ۷ بخش‌هایی از رساله شیخ آورده شده است.

۲- **رساله‌اللئالی المربوطه...، محلاتی، کتاب رسائل مشروطیت**، صفحه ٥٤٦

موارد مانند هم می‌اندیشـــیدند. دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه طیف بسیار گسترده و عجیبی را شامل می‌شود که به سختی می‌توان آرای مشترکی را در آن یافت، تنها اصلی را که تمامی آنان در آن اتفاق نظر داشتند و با روحانیون مخالف مشروطه هم مشترک بود، در این اصل بود کـــه «**قوانینی که در ایران وضع می‌گردد و اجرا می‌شـــود، نباید تضادی با قوانین اسلامی داشته باشد و تمامی این قوانین باید از قوانین فقه شیعه تبعیت کند**». شاید بتوان دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه را تا حدودی به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

۱- مســـاوات و برابری از دیدگاه روحانیون مشروطه‌خواه، تفاوت اساســـی با دیدگاه مشـــروطه‌خواهان غیرمذهبی داشـــت. از دیدگاه روحانیون مشـــروطه‌خواه مســـاوات و برابری به معنی برابری مردم مســـلمان در مقابل قوانین و اجرای احـــکام بود. آنان معتقد بودند که برابری آن اســـت کـــه قوانین جزایی در مورد تمام مردم مســـلمان به طور یکســـان، صرف‌نظر از مقام و موقعیت اجتماعی‌شان، وضعیت خانوادگی‌شان و یا ثروت‌شان اجرا شود. آنان به برابری ذاتی حقوق انسان‌ها، صرف‌نظر از عقاید مذهبی و یا عقاید اجتماعی و یا سیاسی آنان اعتقاد نداشتند.

۲- روحانیون مشروطه‌خواه هم مانند روحانیون مخالف مشروطه معتقد بودند که تمام قوانینی که در کشور وضع و اجرا می‌گردد، نباید هیچ‌گونه مغایرتی با قوانین اسلام و فقه شیعه داشته باشد.

۳- روحانیون مشـــروطه‌خواه دو دیدگاه مختلف در مورد محدوده فعالیت و قانون‌گذاری در مجلس شورا را داشتند. گروه اول روحانیونی بودنـــد که وظیفه مجلس و قانونگذاران را، در محدوده قوانین عرفی و غیر مذهبی می‌دانستند. آنان معتقد بودند که مجلس می‌تواند به طور مثال قوانینی برای احداث راه‌ها و راه‌آهن، ساختن سدها و یا احداث کارخانه‌ها وضع کند. ولی هنگامی که وضع قوانینی مطرح می‌شـــد کـــه محدوده آن قوانین، بطور ســـنتی قرن‌ها در اختیـــار فقها بود، با دخالـــت مجلس در آن محدوده مخالف بودند. به طور مثال از این نوع قوانین شـــرعی، قوانین مجازات‌ها، قصاص و حـــد و یا ارث و یا به

طور کلی قوانین دادگستری و قضایی را می‌توان نام برد، که وضع و اجرای این قوانین به طور سنتی قرن‌ها در محدوده اختیارات فقها بود و آن‌ها مایل نبودند که مجلس در این موارد دخالت کند. گروهی دیگر از روحانیون مشروطه‌خواه مجلس و قانونگذاری آن را به صورت دیگری توصیف می‌کردند. آنان معتقد بودند که: **قانونگذاری مجلس، به معنی شکل اجرایی دادن قوانین شرعی است و احکام اسلام همان است که بود و تا روز قیامت هم خواهد بود، حلالش حلال، و حرامش حرام است. قانونگذاری مجلس، قانونگذاری در کیفیت اجرای احکام الهی است، نه وضع قانون در مقابل آن‌ها.**[1] به همین دلیل است که اصل دوم متمم قانون اساسی نوشته شد و به قانون اساسی آویخته شد. طبق آن اصل پنج تن از علما تعیین شدند، که بر قوانین وضع شده در مجلس نظارت کنند، تا قانونی مخالف شرع اسلام تصویب نگردد.

روحانیون و مشروطه در دوران استبداد صغیر

محمدعلی شاه در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری/۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی مجلس شورای ملی را به توپ بست و با به توپ بسته شدن مجلس و تعطیل آن دوران مشروطیت به طور موقت متوقف شد و دوره استبداد صغیر آغاز گشت. مشروطه‌خواهان جنگ‌ها ومجاهدت‌ها کردند تا توانستند بر قوای دولتی محمدعلی شاه پیروز شوند و مشروطه را دوباره بر قرار کنند. دوران استبداد صغیر تا روز ۲٤ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۷ قمری/۱۱ جولای سال ۱۹۰۹ میلادی ادامه پیدا کرد. در آن روز بود که تهران دوباره توسط مشروطه‌خواهان فتح شد و پس از مدتی وقفه، مشروطه دوباره آغاز شد. از روز به توپ بستن مجلس شورای ملی تا روز فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، که آن را دوره استبداد صغیر می‌خوانند، حدود یک‌سال و دوازده روز شمسی به طول انجامید.

۱- **رسائل مشروطیت، مقدمه بر رساله مکالمات مقیم و مسافر از روح الله نجفی اصفهانی**، صفحه ٤۱۹.

پس از به توپ بستن مجلس و آغاز دوران استبداد صغیر، محمدعلی شاه سعی بر آن داشت که اساس مشروطیت را از نظر دین اسلام به زیر سـؤال ببرد، به همین منظور با کمک شـماری از روحانیان ضد مشـروطه، متن پرسش‌هایی تهیه شد و برای اکثر فقیهان و مجتهدان بزرگ آن دوران در شـهرهای ایران و نجف ارسـال شد. آن‌چه که از شـواهد مشـاهده می‌گردد، می‌توان به یقین گفت، که شیخ فضل‌الله نوری در تهیه این پرسـش‌ها و ارسـال آن‌ها نقش اساسی داشته و او اسـت که این سوالات را طرح کرده و نامه‌ها را نوشته و تلگراف‌ها را ارسـال کرده است. نوع پرسش‌های مطرح شـده و متن نامه‌ها و تلگراف‌ها بسـیار مشابه اسـت و می‌توان گفت که از یک منبع است. گروهی از پرسش‌شـوندگان مسـتقیماً نامه یا تلگراف پاسخ خود را به نام شـیخ فضل‌الله نوری ارسال داشته‌اند که می‌رساند شیخ خود شخصاً پرسـش را برای آن‌ها ارسال کرده اسـت. در این نامه‌ها و تلگراف‌ها دو موردی را که به درستی به زیر پرسش برده شده است، دو اصل آزادی و برابری اسـت، که این دو شـعار، از ارکان اصلی خواسـته‌های مشـروطه‌خواهان بود و به عنوان روح مشروطیت به حسـاب می‌آمد. شـیخ فضل‌الله نوری هم به درستی آن را تشخیص داده بود و عدم انطباق آن‌ها را با قوانین فقه شـیعه می‌دانسـت. در این نامه‌ها و تلگراف‌ها به طور مشـخص پرسـش شده است که آیا برابری و آزادی با قوانین اسلامی انطباق دارد و یا خیر؟ خلاصه متن پرسش‌ها به صورت زیر بود:

«معروض محضر منور حجج اسـلام... می‌دارد... یکی از حوادث بزرگ که در عصر ما واقع شـد، در موافقت کردن و مخالفت نمودن آن تکلیف ما مسـلمان‌ها رجوع به شما سلسله جلیله مجتهدین، داستان مشروطه بود که همه دیدند و شنیدند، این وضع مستحدث کـه از مختـرعـات مردم اروپـا بود و معمـول به آن ملـل در هیات اجتماعیه خودشـان است آیا با دین مبین اسلام کار ساز است یا خیر؟ و قانون مسـاوات [برابری] وحریت [آزادی] که اساس عمده این وضع اسـت، با قوانین مقدسـه شرع مطاع منطبق می‌شود و

یا خیر؟ و تکلیف کافه اهل قبله خاص دارالشوکه در ابقا و افنای مشــروطه در ممالک اســلامیه چه چیز اســت؟. چون سـلیقه‌های عوام‌النــاس و جاهل بایــد به حکم عقل، رجوع به عالِم نماید، لهذا به توسط این چند سطر در مقام تصدیع بر آمد.»[1]

در نامه دیگری که شــیخ فضل‌الله در تاریخ ۲۸ شــوال ۱۳۲۶/ ۲۲ نوامبر ۱۹۰۸میلادی پنج ماه پس از به توپ بســتن مجلس به آقاسعید صادق نیاکی، مجتهد مازندرانی می‌نویســد، به دقت اشــاره می‌کند که مخالف اصول مشــروطه است و معتقد است که این اصول از روح آزادی قوانین اروپا الهام گرفته‌اند و با قوانین اسلامی مطابقت ندارند. شیخ از این که مشروطه برافتاده، اظهار رضایت و خوشحالی می‌کند و از علما می‌خواهد که رای به حرمت مشــروطه بدهند. او این رای را وظیفه‌ای اسلامی به حساب می‌آورد. شیخ در نامه خود می‌نویسد:

«... عرض می‌شــود... بر خاطر عالی کاملا مشــهود و مکشــوف است که در این مدت، حادثه جدید اغتشاش داخله مملکت [برقراری مشروطیت]، و اضطراب اهالی و سلب امنیت تا چه درجه رسیده، ... قوانیــن مجعولــه آن‌ها که از روح آزادی اروپا برداشــته شــده بود، باعث شد که مردم فاسدالعقیده بی‌ملاحظه، بر ضعف اسلام آن‌چه خواســتند گفتند و نوشــتند. چنان چه لوایح و جراید آن‌ها شــاهد اســت... تا آن‌که به توجهات غیبة امام عصر... واقدامات ملوکانه [منظور محمدعلی شــاه است] رفع شر آن‌ها شد و مملکت را امنیــت فوق‌العــاده حاصل شــد... طبقه علمــا حتی‌المقدور از ابتلای به واقعه علاج فرمایند. لهذا جناب مستطاب شریعت‌مآب آقای آقامیرزا محمد اصفهانی... برای انجام این مساله اســلامی روانه شــدند که علمای اعلام هر ناحیه به وظیفه الهیه خودشــان اقــدام نمایند و حکم صریــح واقعه را بر حرمت آن اســاس مرقوم فرمایند... ورقه سوال که مومنین کرده‌اند ملاحظه فرمایید و خود جناب عالی و هر کس که لایق این مقام بدانند مشروحاً حکم قطعی حرمت را در ذیل آن بنویسند...

"الاحقر فضل الله نوری"»[2]

۱- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک زاده**، جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۱.
۲ - **خاطرات ظهیر الدوله**، صفحه‌های ٤۰۰ و ٤۰۱.

پاسخ‌هایی که این علما، فقها، روحانیون و مجتهدان به این پرسش‌ها داده‌اند در خور توجه است و دیدگاه‌های بسیاری از آنان را در مورد مشروطیت مشخص می‌سازد. کسانی که به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند طیف بزرگی از علما را تشکیل می‌دهند، از علمای ضد مشروطه در این لیست مشاهده می‌شود، تا کسانی که در گروه مشروطه‌خواهان نامشان برده شده است. به قول ملک‌زاده گروهی هم بودند که هر روز به لباسی در می‌آمدند و تا مجلس سر پا بود مشروطه‌خواه بودند و هنگامی که مشروطه از بین رفت، مستبد شدند و پس از فتح تهران دوباره مشروطه‌خواه شدند. بخش‌هایی از پاسخ‌های این علما را که دیدگاه‌های آنان را در مورد انطباق و یا تضاد اصول مشروطیت، یعنی آزادی و برابری با اسلام را مشخص می‌کند، در اینجا آورده می‌شود.

حاجی ملامحمد خمامی می‌گوید:

«...این حادثه که در این عصر واقع و تسمیه به اسم مشروطه شده...ابداً سازگاری با قواعد اسلام و مسلمانی ندارد و قانون حریت و سویت [برابری] با قوانین مقدسه شریعت مطهره انطباق ندارد.»[1]

سید محمدجعفر شیرازی این گونه پاسخ داده است:

«... در باب مساله مشروطه که سوال شده بود هر کس از علمای اسلام از اول موافقت و همراهی نموده به این اعتقاد بوده که معنی مشروطه احیای احکام دین مبین حضرت خاتم‌النبیین... است. ...اگر ملل دیگر رو به عالم تمدن و ترقی نهادند به واسطه اخذ قوانین اسلام و عمل به آن است... این مشروطه که التزام به قواعد متخذه از عقول اجانب و اتکال مصالح عباد به آرای فاسده جهّال و مساوات همه ملل و ادیان در احکام و غیرها من المجعولات (جعلی است) والمختلفات والمحرمات حرام و محرم و بدعت و اجتناب از آن لازم.»[2]

۱- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۱.
۲- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۲.

محمدحسن کبیر مازندرانی می‌گوید:
«... ایـن وضع مسـتحدث را کـه بعضـی برای پیشـرفت مقاصد باطله خود مقدم شـده، مشروطه‌اش نام نهادند، چنان‌چه در این مدت مرئی و مسموع شد موجب تهدیم بنیان شریعت و تخریب آثار ملت است.»[۱]

شیخ‌سلمان سیف‌الاسلام می‌گوید:
«... ثانیاً مشـروطیت که در دول ملل اروپا اسـت، محققاً عبارت است از مساوات در حقوق و جمع احکام و حریت نفوس از قیودات مذهبیه به تمام، پس موضوعا منافی با ملت اسـلامیه است. زیرا مبنای مذهب حنیف جعفری بر تفاوت ظاهر بین مسـلم و کافر در بسـیار از احکام از قبیل ارث، دیات، حدود و جنابات و غیرها که جمع با معنی مشروطیت مصطلحه غیرممکن است.»[۲]

شیخ ابوالقاسم مدرس می گوید:
«... پس اگر مراد و مقصود لفظ مشـروطه نشـر احکام و قوانین بدعیه که در این دو سـال در تهران وسایر نقاط ایران، بعضی از آن را مجری و بعضی دیگر را در مقام اجرا بودند باشـد، فسـاد و بطـلان آن ثابت بالعیـان و غنی از برهان اسـت. زیرا که تمام آن منافـی با قواعد شـرع انور و معارض با دیـن پیغمبر بوده و این اقل خدام شـریعت مطهره سال گذشـته در تهران بوده، کفریات و مزخرفات و اعمال و افعال مشروطه طلبان را دیده مساوات قولی و فعلی‌شان را با گبر و یهود ونصاری به رای‌العین در جشن ملی مشاهده نمودیم، ثمره و بار این شجره خبیثه را جز شرارت اشرار و غلبـه کفار و فجار... ندیـده و نفهمیدیم، پس همراهی در ابقای این اساس در حکم محاربه با امام زمان... است.»[۳]

ثقةالاسلام آقا شیخ محمدحسین مازندرانی:
«...مشروطه مصطلحه نزد اهالی اروپا و سایر ملل خارجه مبتنی

۱- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده،** جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۳.
۲- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده،** جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۳.
۳- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده،** جلد ٤ و ٥ صفحه های ۸۸٤ و ۸۸۵.

برقانون مساوات بین مسلم و کافر در اغلب احکام و حریت و آزادی از قیودات مذهبیه و عدم تعرض مرتکبین مناهی شرعیه است. و بدیهی است تنافی و عدم انطباق آن با قانون اسلامیه به جهات عدیده که از جمله آن‌ها تعطیل احکام امر به معروف و نهی از منکر است و صاحب شرع شریف از این مشروطه تابعینش بیزار... است.»[۱]

پاسخ حجج اسلام در دارالایمان قم. در این متن مشخص نشده است که چه کسانی از قم این پاسخ را فرستاده‌اند.

«تاسیس اساس مشروطیت به نحوی که مشاهده شد غیر ازدیاد هرج و مرج و غصب اموال و سفک دماء و هتک اعراض و اشاعه کفریات زنادقه نتیجه نداشت... واضح و هویدا است که قانون اسلام حاجت به اجرای قانون اساسی ندارد، چنان‌چه اشاعه حریت و مساوات با بعضی از قواعد اسلام منافات تمام دارد، بالجمله تقوت این اساس، حرام و مخرب اساس مقدس اسلام است.»[۲]

آخوند ملامحمدصادق قمی پاسخ می‌دهد:

«استحکام قواعد مقدسه اسلام نه به حدی است که محتاج به تتمیم از قوانین مرسومه اروپا باشد و از این خیالات جدیده مستحدثه بغیر از تجری اهل عناد واشاعه کفر و الحاد و زیادتی هرج و مرج نتیجه مشهود نشد، دعای وجود مسعود سلطان اسلام پناه که بغایت عنایت در تحفظ دین و فتنه مفسدین فرمود لازم و اقدام در تجدید اساس مشروطه حرام و محظور است.»[۳]

علمای زیر تلگراف‌های خود را مستقیماً به نام شیخ فضل‌الله نوری و امام جمعه فرستاده‌اند، که مشخص می‌کند که شیخ و امام جمعه خود بطور مشترک برای آن‌ها تلگراف فرستاده و از آنان پرسیده بودند.

۱- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۵.
۲- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۵.
۳- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ٥ صفحه ۸۸۷.

آقاسـیدمهدی و آقاسیدیعقوب از اسـترآباد، آقاسید محمدباقر و آقاسـید محمدحسـن از همدان، گروه حجج اسـلام فارس، آقامیرزا محمدابراهیم شیرازی، آقاسید ابراهیم از اصفهان، علما و حجج اسلام قزوین، گروه حجج اسلام قم و گروه علمای مازندران اسامی آنان در زیر تلگراف‌های آنان آمده اسـت.[۱] نوع عقایدی که این علما و یا فقها در مورد مشروطه و یا اصول مشوروطیت بیان کرده‌اند مشابه نمونه نظراتی است که در بالا آمده است.

یکی از جالب‌ترین این پاسخ‌ها، تلگراف علمای عراق ایران (منطقه اراک) است. آنان در تلگراف خود از این که مشروطه خواهان شکست خورده‌انـد اظهار شـادمانی می‌کنند و اطلاع می‌دهنـد که به همین مناسـبت چراغان کرده‌اند و شـعار "**زنده باد شاهنشاه، پاینده باد استبداد**" را سرداده‌اند. آنان درتلگراف خود می‌نویسند:

> «**به خاک‌پای اعلیحضرت اقدس همایونی... به شرف عرض اقدس می‌رسانیم، هنگام بروز مشروطه نهایت تحسر حاصل گشت،** ... **اکنون که تلگراف مبارک حضرت اجل وزارت داخله مشعر بر قلع و قمع اشرار [مشروطه‌خواهان] و رفع این افسانه‌ها بود،... قاطبه انام مرده بودند زنده شده‌اند. خصوصا اهل کمره و گلپایگان که ...منجوق عیش و طرب را بر افروخته چراغان مفصل و شادی‌های کامـل، تماما به یـک آواز عـرض می‌نمایند: زنده‌باد شاهنشـاه، پاینده‌باد استبداد لیلا و نهارا متشکر بوده.**»[۲]

در انتهـای تلگراف نام اشـخاص زیر آمده اسـت: محمد جواد - وکیل‌الرعایا - میرزا ابوالقاسـم - صدرالعلما - جناب آقامیرزا هاشم - افتخارالعلما - آقامیرزا محمود.

زرتشتیان و مشروطیت

نقش اقلیت‌های مذهبی در طول انقلاب مشـروطیت و برقراری آن

۱- **متن کامل این تلگراف ها، در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ۵ صفحه‌های ۹۰۱ تا ۹۰۷ آمده است.

۲- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده**، جلد ٤ و ۵ صفحه‌های ۹۱۵ و ۹۱٦. متن کامل پاسخ‌های علمای اسـلام در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، صفحه‌های ۸۸۰ تا ۹۲۷ آورده شده است.

یکســـان نیست، یهودیان ایرانی نقش بســـیار کم‌رنگی در این انقلاب داشـــتند و شاید به توان گفت اصلاً نقشـــی نداشتند. موارد نادری از فعالیت مســـتقیم یهودیان ایرانی در انقلاب مشـــروطیت وجود دارد، حبیب لوی به پیوســـتن دو تن از جوانـــان یهودی تهرانی به انقلابیون گیلان اشاره می‌کند. او می‌نویسد که یکی از آنان حاجی داودابراهام یعقوب پرفروش بود که به شـــغل خیاطی اشـــتغال داشت وسخنوری قابل بود که برای ســـربازان سخن می‌گفت. او مورد توجه سپهسالار تنکابنی بود. دیگری جوان هفده ساله‌ای به نام عزیز آشر ربی‌رحمیم بود که به روســـیه ســـفر کـــرد و در مراجعت از آن جا، در رشـــت به اتقلابیون مشروطیت برخورد می‌کند و به آنان می‌پیوندد.[1]

ارمنیان بیشتر از راه جنبش‌های چپ و مبارزات نظامی در برقراری مشـــروطه همکاری کردند.[2] گروه زیادی از جوانان ارمنی با برداشتن اسلحه به صفوف مشـــروطه‌خواهان پیوستند. یپرم خان ارمنی یکی از نظامیان مشـــروطه‌خواه بود که از لحاظ نظامی نقش قابل توجهی در انقلاب ایفا کرد، هم او بود که پس از خاتمه اســـتبداد صغیر و فتح تهران، به سمت رییس شهربانی تهران گماشته شد.

در این بخش، هدف بر آن است که اصول آزادی و برابری در رابطه با اقلیت‌های مذهبی در انقلاب مشـــروطه مورد بررســـی قرار گیرد و انقلاب مشروطیت از لحاظ فکری و نگاه به انسان و حقوق بشر بررسی گردد. بنابراین در این بخش توجه بیشتری به نقش زرتشتیان در این انقلاب می‌شود، چون زرتشـــتیان از راه فعالیت‌های سیاسی، سعی بســـیاری برای تامین حقوق مساوی با مســـلمانان، برای اقلیت‌های مذهبی ایرانی به عمل آوردند. آنان ارتباط‌های مســـتقیمی با رهبران فکری و سیاســـی مشـــروطه داشـــتند و در پاره‌ای از موارد در وضع برخی از مواد قانون اساسی نقش موثری داشتند. زرتشتیان از لحاظ

۱- **تاریخ یهود ایران حبیب لوی**، جلد سوم، صفحه‌های ۸۴۱ تا ۸۴۳.

۲- برای اطلاعات بیشـــتر از نقش ارمنیان در انقلاب مشروطیت، می‌توان به کتاب نقش ارامنه در سوســـیال دموکراسی ایران، از خسرو شـــاکری، آرشاویر چلنگریان، تیگران درویش مراجعه کرد. این کتاب به کوشـــش محمدحسن خسروپناه توسط نشر وپژوهش شیرازه منتشر شده است.

سیاسی نقش بسیار فعالی را در این نهضت بازی کردند.

زرتشـــتیان مانند یهودیـــان در دوران صفویـــه و قاجاریه متحمل نامردمی‌های بســـیاری شـــدند. تبعیض و آزار بسیاری در مورد آنان انجـــام گرفت. موارد بســـیاری از قتل‌عام‌های آنـــان را در این دوران می‌توان مشـــاهده کرد. قتل‌عام‌هایی که در اکثر موارد دســـتور آن از طرف دولتیان و یا فتوای آن از سوی علما صادر می‌شد، در این گونه موارد هیچ‌گونه مجازاتی برای قاتلان وجود نداشـــت و اگر مسلمانی شخص غیرمسلمانی را به قتل می‌رساند، مجازات نمی‌شد و حداکثر می‌باید دیه مقتول را پرداخت می‌کرد. در بســـیاری از موارد، دیه هم پرداخت نمی‌شد. تاریخ از موارد بسیاری حکایت می‌کند که زرتشتیان را به قتل رساندند و یا آنان را مجبور کردند که به زور مسلمان شوند. در بســـیاری از موارد مشـــاهده می‌شـــد که زنان و کـــودکان آنان را می‌ربودند و آنان را مجبور می‌کردند مســـلمان شوند. در اواخر عصر قاجاریه با اینکه چند سالی بود که زرتشتیان از پرداخت جزیه معاف شده بودند ولی مواردی مشاهده می‌شد که از آنان خواسته شده است که دوباره جزیه را پرداخت کنند. نجس شمردن زرتشتیان هم از دیگر مشـــکلاتی بود که آنان طی قرن‌ها پس از شـــروع عصر صفوی با آن روبرو بودند.

بهترین شـــرحی را که موقعیت اجتماعی و حقوقی زرتشتیان را در آن زمان توصیف می‌کند، نوشته میرزاملکم‌خان است که از زبان ملا بهرام گبر بیان می‌کند. میرزاملکم‌خان می‌نویسد، روزی در جلسه‌ای که عده‌ای از مســـلمانان و ملابهرام در آن حضور داشتند، ملا بهرام زبان به شکایت می‌گشاید که:

«در یـــزد، کرمـــان بچه‌های مـــا را تمام کردند، نه بـــس بی‌مواخذه کشـــتند. به ایـــن طورها ماندن گبر در یزد و کرمان ممکن نیســـت، مگر اینکه حکم شاهنشـــاهی این باشـــد که هر که گبری را بکشد، عوضش هر که قاتل است بکشند.»

این پیشـــنهاد ملابهرام که اگر مســـلمانی، زرتشتی را کشت باید کشـــته شـــود، آن‌قدر عجیب بود که باعث خنده حضار شـــد. چگونه

می‌توان مســلمانی را به جرم قتل زرتشتی قصاص کرد؟. زرتشتیان طبق طبقه‌بندی انســان‌ها در فقه شــیعه در ردیف انسان‌های درجه سوم قرار داشتند و نمی‌توان مسلمانی را به جرم کشتن آنان کشت و یا قصاص کرد. حداکثر می‌توان قاتل را ۸۰۰ درهم نقره جریمه کرد.

میرزا ملکم‌خان از راه دیگری وارد می‌شود، چون ناصرالدین شاه زرتشــتیان را رعیت خود خطاب کرده و از آنان حمایت کرده بود، او این گونه از زبان ملابهرام گبر به ناصرالدین شاه نامه می‌نویسد:

«مطیع اسـلام حرفی با احـکام و قوانین شـرع نداریم و مطیع و منقادیم، می‌خواهیم بدانیم، تمرد و مخالفت رای پادشــاه، تبعید و سیاســت لازم دارد یا نه، معلوم اســت دارد. اگر کســی مجوس را بکشـد و به این واسطه خلاف رای شــاه به عمل آورد تنبیه آن چیست؟»

پس از ارســال این نامه، ناصرالدین شاه فرمان داد که: «**هرکس مجوســی را به قتل برســاند بلادرنگ او را مغلول [در غل وزنجیر] به تهران بفرســتند تا پادشــاه حق خود را از او وصــول نماید.**»[1] پس از صدور این فرمان زرتشتیان یزد و کرمان تا حدودی آسوده شدند.

با آغاز نهضت مشــروطیت، زرتشــتیان که طی قرن‌ها، رنج‌ها و نامردمی‌های بســیاری را تحمل کرده بودند، جذب این نهضت شدند. بارقه امیدی در دل‌هایشــان برافروخته گشت. آنان به شعار آزادی، برابری و برادری مشــروطه‌خواهان دل بســته بودند، آن‌ها مشاهده می‌کردند که مشروطه‌خواهان با نگاه دیگری به آن‌ها می‌نگرند، نگاهی که پس از قرن‌ها برای آنان تازگی داشت. از دید مشروطه‌خواهان تمام ایرانیان چه مسلمان و چه غیرمسلمان آزاد، برابر و برادر بودند.

چند ســالی پیش از آغاز انقلاب مشروطیت، در دوران ناصرالدین شاه، زرتشتیان کرمان انجمن «**ناصری زرتشتیان کرمان**» را با کمک پارسیان هند پایه‌گذاری کرده بودند. این انجمن نقش فعالی در احقاق حقوق زرتشــتیان ایفا می‌کرد. انجمن مشــکلات، مسائل و آزارهایی

۱- **ملکم‌خان**. **رساله کنسطیطوسیون**: **فصل‌نامه ایران‌نامه**، سال نوزدهم شماره۱ و۲، زمســتان ۱۳۷۹و بهار ۱۳۸۰ صفحه‌های ۲۱۰ و ۲۱۱، به نقل از هما ناطق، درباره رساله کنسطیطوســیون، نشریه الفبا دوره جدید، جلد پنجم زمستان ۱۳۶۳. بخش‌هایی از متن این رساله در پیوست شماره ۸ در انتهای کتاب آمده است.

را که به زرتشـــتیان وارد می‌شـــد را به طور مســـتقیم به ناصرالدین شـــاه و یا مقامات دولتی گزارش می‌کرد و از آنان کمک می‌خواست. آنان در نامه‌هایی که می‌نوشـــتند در خواســـت‌های خود را هم عنوان می‌کردند.[۱]

زرتشتیان در پس پرده نقش بزرگی را در برقراری مشروطیت ایفا کردند. روزنامه حبل‌المتین توسط مویدالاسلام در کلکته هند از سال ۱۳۱۱ قمری/۱۸۹۳میلادی شـــروع به انتشـــار کرد. این روزنامه نقش بزرگی در روشن شـــدن افکار عمومی ایرانیان بازی کرد. زرتشتیان کمک‌هـــای مالی در اختیار مویدالاســـلام قرار می‌دادنـــد تا او بتواند روزنامه خود را به طور مرتب منتشـــر کند. یحیی دولت‌آبادی اشاره می‌کند که «**مدیر حبل‌المتین همه گونه اســـتطاعت دارد که با منتشـــر نشـــدن نامه او در ایران اداره را تعطیل ننموده.**»[۲] زرتشـــتیان پنجاه شـــماره از این روزنامه مشترک شـــدند و پول آن را پرداخت کردند و از مویدالاسلام خواستند که روزنامه‌ها را برای آن‌ها به ایران ارسال دارد.[۳] زرتشتیان مشکلات و مسائلی را که با آن در ایران روبرو بودند را در نامه‌هایی برای این روزنامه ارسال می‌داشتند و روزنامه نظرات آنان را منعکس می‌کرد.

هنگامی‌کـــه به علت انتشـــار افکار آزادی‌خواهـــی، ورود روزنامه حبل‌المتین به ایران ممنوع شد، پارسیان نسخه‌های روزنامه‌ها را در داخل عدل‌هـــای اجناس وارداتی از هند مخفـــی می‌کردند و به ایران می‌فرســـتادند، به این ترتیب این روزنامه در ایران توزیع می‌شد و به دست آزادی‌خواهان می‌رسید.

زرتشتیان برای برقراری مشروطیت کمک‌های مالی بسیاری انجام دادند. آنان به همین منظور شرکتی تشکیل دادند که مرکز آن در شهر یزد بود (ســـال ۱۲۷۳ شمسی). شرکت شـــعبه‌هایی هم در شهرهای

۱- متن بخشـــی از این نامه‌ها را می‌توان در کتاب **تاریخ زرتشتیان کرمان**، **سروشیان**، در صفحه‌های ۳۷ تا ٦۳ مشاهده کرد.

۲- **حیات یحیی**، **یحیی دولت آبادی**، جلد اول، صفحه ۲۸۱ .

۳- **تاریخ زرتشـــتیان کرمان**، **سروشـــیان**، صفحه‌های ۷۱ تا ۷٤، نامه شـــماره ۲۵۲ و نامه شـــماره ۲۵۳، این دو نامه در ســـال ۱۳۱۷ قمری حدود هفت سال پیش از برقراری مشروطیت، به مدیر روزنامه حبل‌المتین، موید الاسلام نوشته شده است.

لندن و بمبی داشت. یک بخش از آن کمک‌ها مبلغ ده هزار تومان بود که در آن زمان مبلغ بسیاری بود، زرتشتیان در اختیار مشروطه‌خواهان گزاردند.[۱] هنگامی که مشروطه خواهان در جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی سال ۱۳۲٤/جولای و اگوست ۱۹۰٦ میلادی، به مدت ۲۹ روز در سفارت انگلیس بســت نشســتند، مخارج بست‌نشــینان در این مدت بالغ بر ســی نه هزار تومان شــد که شــش‌هزار تومان آن را ارباب جمشید پرداخت کرد.[۲] پس از خاتمه اســتبداد صغیــر و برکناری محمدعلی شاه، دوران مشــروطه دوباره آغاز شد، در این زمان مجلس جشنی توســط ظهیرالدوله در محل انجمن اخوت برگزار شد، هدف این جشن جمع‌آوری پول برای کمک به خانواده‌های جان باختگان مشــروطه و زخمی شــدگان این رویداد بود. در این جشن ارباب جمشید و ارباب جهانیان کمک‌هایی کردند.[۳]

زرتشــتیان در تهیه اسلحه برای مجاهدان مشروطه نقش داشتند. در اواخر دوران قاجاریه تاجران زرتشــتی در تجارت اســلحه دست داشتند، تفنگ به ایران وارد می‌کردند. در گزارشی که در کتاب وقایع اتفاقیه آمده است گزارش شده است که در ۲٦ سپتامبر ۱۸۹٦ رستم گبر یکی از تجار زرتشــتی، صندوق تفنگ وارد کرده است. در گزارش آمده است:

> **«رستم گبر یکی از تجار مجوس است، صندوق تفنگ مارتینی وارد گمرک خانه شیراز کرده بود مجیرالسلطنه و سرکار والا فرمانفرما مطلع می‌شوند. ده قبضه تفنگ سرکار والا فرمانفرما و پنج قبضه مجیرالسلطنه و دو قبضه باقرخان مدیرگمرک از مشارالیه گرفته تفنگ را مرخص می‌نمایند.»**[٤]

۱- **یکتایی. مجید: پیدایش مشــروطه در ایــران**، تهران، اقبال، ۲۵۳٦ شاهنشاهی/۱۳۵٦ شمسی، صفحه ۱۱۱.

۲- **جعفریان. رســول: بســت نشــینی مشــروطه‌خواهان در ســفارت انگلیــس**، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، صفحه‌های ۱۲۱ و ۲٤۲، به نقل از بیانات حاج محمدتقی بنکدار که برای شــیفته ســردبیر مجله دانشــمند بیان کرده است، مجله دانشمند شماره ۱۹۰ صفحه ۱۵۹.

۳- **خاطرات ظهیرالدوله**، صفحه ٤۵۸.

٤- **وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه‌نویســان انگلیس**: به کوشــش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین، چاپ دوم ۱۳٦۲، صفحه‌های ۵۵۲ و۵۵۳.

زرتشـــتیان از امکاناتی که در اختیار داشتند استفاده می‌کردند و برای مجاهدین اسلحه تهیه می کردند. در گرماگرم انقلاب مشروطیت و پـس از اسـتقرار آن، هنگامی که امـکان برخورد بیـن مجاهدین مشـروطه‌خواه و محمدعلی شاه پیش‌بینی می‌شد خبری در روزنامه صوراسرافیل در تاریخ ۱۱جون ۱۹۰۸ انتشار یافت که حاکی از آن بود که شـماری از تفنگ‌های دولتی به یکی از تجار زرتشتی فروخته شده است. درست دوازده روز بعد محمدعلی شاه مجلس شورای ملی را به توپ بست. در خبر آمده است که:

"خلاصه مکتوب شهری"

«در چنـدی قبـل از ذخیره دولتی چهار صد قبضه تفنـگ [ورندال] بلند قد خارج نموده و به... تاجر پارسـی فروخته‌اند، صاحبان هوش و ذکاوت می‌دانند آن فروشنده خائن کیست؟»[۱]

تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان تفنگ و اسلحه کمری را از راه بندر بوشهر وارد کرده و در بسته‌های پارچه و پنبه مخفی می‌کردند و به تهران و تبریز و رشت و اصفهان می‌فرستادند و بدین ترتیب اسلحه را در اختیار مجاهدان قرار می‌دادند.[۲] فریدون جهانیان هم کمک‌های مهمی از لحاظ تهیه اسـلحه به مجاهدین کرد و سـرانجام هم در راه مشروطه‌خواهی کشته شد.[۳] یحیی دولت‌آبادی هم به نقش زرتشتیان در تهیه و توزیع اسلحه برای مجاهدین مشروطه اشاره کرده است.[۴]

فعالان زرتشـــتی در دوران مشروطیت بهای فعالیت‌هایشان را در پشتیبانی از مشروطیت و برقراری آن پرداختند. شماری از آنان جان خود را در این راه فدا کردند و به دسـت گروه‌های مخالف مشـروطه به قتل رسـیدند. از جمله زرتشتیانی که در دوران مشروطیت به قتل

۱- **روزنامه صوراسـرافیل**، شماره ۳۱، پنجشنبه ۱۱ جمادی الاول سال ۱۳۲۶ قمری/۱۱ جون ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ٦.
۲- **پیدایش مشروطه در ایران**، **یکتایی**، صفحه ۱۱۱.
۳- **انجمن شورایی در انقلاب مشروطه**، هما ناطق.
٤- **حیات یحیی**، **یحیی دولت‌آبادی**، جلد دوم، صفحه ۱۸۷.

رسیدند از افراد زیر را می‌توان نام برد:

۱- ارباب فریدون زرتشتی، تاجر زرتشتی که در تاریخ ۳ ذیحجه ۱۳۲۵ قمری/٦ ژانویه ۱۹۰۸ میلادی در تهران به قتل رسید.

۲- ارباب پرویز شاه‌جهان، مدیر تجارت خانه جهانیان که در ذیحجه سال ۱۳۲٤ قمری/فوریه ۱۹۰۷ میلادی در شهر یزد به قتل رسید.

۳- فریبرز، مستاجر یکی از مزارع ارباب پرویز شاه جهان.

بسیاری از فعالیت‌های مشروطه‌خواهان در داخل انجمن‌های شورایی که در نقاط مختلف کشور ایجاد کرده بودند، انجام می‌گرفت. این انجمن‌ها نقش اساسی در برقراری و حفظ مشروطه بازی می‌کردند.[1] زرتشتیان خود اتحادیه زرتشتیان را در دوران مشروطیت ایجاد کردند و آنان در انجمن ایالتی کرمان عضو شدند.[2] در تهران زرتشتیان به هیئت انجمن آذربایجان پیوستند. این انجمن یکی از فعال‌ترین انجمن‌های مشروطه‌خواهان بود که در دوران مشروطیت در برقراری آن و پس از برقراری مشروطیت در حفظ و نگهداری مشروطه، نقش اساسی بازی کرد. طی اطلاعیه‌ای که در روزنامه صوراسرافیل منتشر شد، پیوستن زرتشتیان به انجمن آذربایجان اعلام گردید متن اطلاعیه به صورت زیر است:

«اعلام»

«پارسیان محترم تهران به تازگی داخل هیئت انجمن اتحادیه آذربایجان شده و جزو اعضای آن مجمع قرار گرفتند. عموم اعضای انجمن از این اتحاد و یگانگی برادران وطنی خود کمال تشکر و امتنان را دارند. و در همراهی و معاونت آنان تا همه مقام حتی با نثار جان حاضرند، و نیز از تمام اخوان

۱- برای مشاهده نقش انجمن‌های شورایی در مشروطیت می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- **انجمن شورایی در انقلاب مشروطه**، **هما ناطق**.
- **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت**، **منصوره اتحادیه**، فصل پنجم، فعالیت انجمن‌ها و پایان کار مجلس، صفحه‌های ۲۳۹ تا ۲٦۲.

۲- **انجمن شورایی در انقلاب مشروطه**، **هما ناطق**.

اسلامی خویش تمنا و در خواست می‌نماید که بیشتر از بیشتر در اکرام و احترام این ملت قدیم محترم که یادگار نیاکان ایرانیانند به منتها درجه که وجدان و حس انسانیت حکم می‌کند بکوشند، و در نیک بد آنان خود را شریک و سهیم دانند. انجمن اتحادیه آذربایجان.»[1]

این برای نخستین باری بود که پس از قرن‌ها گروهی از ایرانیان مسلمان، زرتشتیان ایرانی را برادران وطنی خود خطاب می‌کردند و حتی حاضر بودند که برای همراهی و معاونت آنان جان خود را فدا کنند. به طوری که خواهیم دید، این انجمن برای مجازات قاتلان فریدون زرتشتی فعالیت‌ها کرد، تا جایی که توانستند قاتلان را به مجازات برسانند. پیوستن زرتشتیان به این انجمن‌ها و فعالیت‌های آنان هویت جدیدی به آنان داد، دیگر آنان انسان‌های درجه سوم محسوب نمی‌شدند و از ارزش برابر و مساوی با مسلمانان برخوردار بودند. زرتشتیان با تمام توانی که در حد خود داشتند، در برقراری مشروطیت اقدام کردند. شعار برادران زرتشتی از دیگر شعارهای مشروطه‌خواهان بود که روحانیون شیعه ضد مشروطه را خوش نمی‌آمد و آنان این شعار را مورد انتقاد قرار می‌دادند.

در مجلس جشنی که در روزهای جمعه ۱۵ و شنبه ۱٦ جمادی‌الثانی سال ۲٦/۱۳۲۵ و ۲۷ جولای ۱۹۰۷، به مناسبت سالگرد اعلام مشروطیت صورت گرفت، زرتشتیان و ارامنه و یهودیان همراه با انجمن‌ها و سازمان‌های مختلف مسلمان، به صورت فعالی در آن جشن شرکت کردند، غرفه‌ها و طاق‌نماها در صحن مجلس ساختند و طاق نصرت‌ها بستند.[2] غیر مسلمانان ایرانی با شرایطی برابر با مسلمانان در این جشن حضور یافتند. تفرشی در این مورد می‌نویسد:

«... مردم، جوقه جوقه، دسته دسته، وارد طاق‌نماها می‌شدند، شربت و شیرینی صرف و حرکت می‌کردند، خاصه در طاق‌نمای بنی‌اسرائیل، جمعیت خیلی زیادی از مسلمانان دیدم که آن‌جا به

۱- **روزنامه صوراسرافیل**، شماره ۲۳، پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۲٦ قمری/۱۹ فوریه ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۸.

۲- **مقاله شرح اولین سالگرد مشروطه، ولد میرزا نصرالله تفرشی**: به اهتمام محمد معینی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال نهم شماره ۳٤ تابستان ۱۳۸٤، صفحه ۲٤۰.

صرف چای و شربت [مشغول] هستند.»[۱]

این حضور برابر غیر مسـلمانان ایرانی در مجلس جشن، به نگاه فقها خوش نمی‌آمد، در انتقاد به این واقعه آیت‌الله آخوند رسـتم‌آبادی در نامه‌ای که در تاریخ ۲۶ جمادی الثانی سـال ۱۳۲۵/آگوست ۱۹۰۷ میلادی به علمای نجف می‌نویسـد، از این رویداد شکایت می‌کند، او این گونه می‌نویسد:

«در شـب جشـن مجلس... بابی مشـرب‌ها و طبیعی مذهب‌ها در جشـن مزبور حاضر بودنـد و مخصوصاً گبرهـا و ارامنه و یهود طاق‌ها بسته و مزین ساخته نشسته بودند و فرنگی‌ها همگی به حضرت آقایـان حجج و علما اعلام حاضره موسسـه این مجلس دسـت داده و تهنیـت و تبریـک می‌گفتند. بدین کلمـه که زنده‌باد آزادی پاینده‌باد مشـروطه در این جشـن در بالای سـر طاق درب مجلس به خط جلی نوشـته بودند که زنده باد برادری و برابری. در سر طاق فرقه مجوس در همان شب که شربت وشیرینی گذاشته بودند و مردم به صورت مسـلمان، نشسته و می‌خوردند[۲] **به خط جلی نگاشته که زنده‌باد مساوات و همی سرودند که زنده‌باد ملت زردشت. ای مسلمانان چشم اسلامیان روشن باد.»**[۳]

با این که دوران مشروطیت آغاز شده و مجلس شورای ملی شروع به کار کرده بود، گروهی از فقها نمی‌توانسـتند اصل آزادی و برابری را هضم کنند و این دو شـعار مشروطیت، هنوز برای آنان قابل قبول نبود. در جلسه‌ای که در ششم رمضان ۱۳۲۵/اکتبر ۱۹۰۷ میلادی برای انتخاب نماینده دوم یزد در آن شهر تشکیل شده بود، گروهی از علما، طلاب، تجار و اصناف در آن شـرکت داشـتند. آقاسیدیحیی که یکی از علمای سرشـناس آن دوران یزد بود، او هم در این جلسـه شرکت

۱- **مقاله شرح اولین سالگرد مشروطه از تفرشی**، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۴، صفحه ۲۴۶.

۲- طبق فقه شـیعه اهل ذمه نجس می‌باشند و مسلمانان نمی‌توانند با آنان دست دهند و یا از غذای آنان بخورند. دسـت دادن علما با غیر مسلمانان و خوردن شربت و شیرینی زرتشیان توسط مسـلمانان، برای آخوند رستم آبادی قابل درک نبود. برای آگاهی‌های بیشتر به بخش طهارت ونجاست اهل ذمه در این کتاب مراجعه کنید.

۳- **نامه آیت‌الله آخوند رستم‌آبادی به علمای نجف در مورد دلایل مخالفت با مشروطیت**، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه ۲۸۶.

داشـــت، او نارضایتی خود، از برابری زرتشتیان و مسلمانان که پس از برقراری مشـــروطیت پیاده شده بود را اظهار می‌کند. او می‌خواهد که موقعیت زرتشتیان یزد به همان صورت اسف‌انگیز دوران صفوی و قاجاریه نگاه داشـــته شود، او این تغییرات را بر خلاف شرع اسلام می‌پندارد. در صورت جلسه آمده که آقاسیدیحیی در انتقاد از تغییراتی که در وضعیت اجتماعی زرتشـــتیان یزد پیش آمده، چنین اظهار نظر کرده است:

«آقا سید یحیی

مـن صریحاً مــی گویم همان روز که ملاعبدالکریـم[1] به جهت وداع بـــه محضـــر من آمده بـــود، آخرین کلمه حرف من بـــا او این بود که به ســـلامتی بروید به تهران و نگذارید زردشـــتی‌ها غالب شـــوند، زیرا می‌شنوم یکی از فصول قوانین مجلس مساله مساوات است، باید در یزد زردشـــتی خفیف و خوار باشـــد، برویـــد به تهران و به اهل مجلس حالی کنید که یزد ســـوای سایر بلاد ایران است. مثلا می‌شـــنوم در شـــهرهای داخله زردشتی‌ها ســـوار بر اسب و قاطر می‌شوند. البســـه فاخر و الوان می‌پوشند، کلاه به سر می‌گذارند این کارها خلاف شـــرع اســـت. زردشـــتی باید قبای کرباس (مله) بپوشـــد، عمامه کرباس (مله) به ســـر بگذارد اگر متمول باشد... آقایان اوامر مجلس، مثل احکام نادرشاه افشار است،[2] که به غلبه

۱- شیخ عبدالکریم اولین نماینده یزد در مجلس شورای ملی بود. در لیست نمایندگان اولین دوره مجلس شورای ملی نام‌های شیخ عبدالکریم و عمادالاسلام به عنوان نمایندگان یزد آمده است. (منبع ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، یونس مروارید، صفحه ۵٤)

۲- نادرشاه افشار هنگامی که به سلطنت رسید قدرت آخوندهای شیعه را بسیار محدود کـــرد، موقوفـــات که منبع اصلی تامین درآمدهای آنان بود را از دســـت آن‌ها خارج کرد. پس از پیروزی نادر شـــاه، "هفتادهزار از طلاب که از دولت ایران (زمان صفوی) مواجب می‌گرفتند، مواجب آن‌ها را نادر قطع کرد. روسای طلاب نزد او بنالیدند، که این‌ها لشگر دعا هستند، چرا باید سلطان نان آن‌ها را قطع کند و موقوفات آن‌ها را ضبط؟، نادر شاه گفت: وقتی شـــش هزار افغان بی‌سر و پا بر ایران و پایتخت ایران غالب شدند، دو کرور مخلـــوق اصفهان و صد هزار طلاب علوم چرا جواب شـــش هزار نفر افغان کون برهنه و دو هزار گبر بی ســـر وپـــا را ندادند؟" (جامع المقدمات، دکتر باســـتانی پاریزی، صفحه ۵۲۲، به نقل از تاریخ کرمان). مرتضی راوندی می‌نویسد: "به آسانی می‌توان دریافت که محرومیت علما از عوایدشان تا چه اندازه باعث خشم آن‌ها شد." (تارخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد دوم صفحه ٤٤٢). به علت اقداماتی که نادر شـــاه، برخلاف منافع روحانیون شیعه انجام داد، آن‌ها نظر مساعدی به نادر شاه ندارند.

و غضب ایران را تصاحب کرد.»[۱]

قتل فریدون زرتشتی؛
چالشی برای برابری انسان‌ها

فریدون پارسی یزدی یکی از تجار زرتشتی و از مشروطه‌خواهان فعال به شمار می‌رفت. او دارای تجارتخانه‌ای در تهران بود. فریدون در راه برقراری مشروطیت فعالیت می‌کرد، پول و اسلحه به مجاهدین مجلس می‌داد.[۲] فریدون در تاریخ ۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری/٦ ژانویه ۱۹۰۸ میلادی/۱۷ دی ۱۲۸٦ شمسی در خانه خود به قتل می‌رسد. قاتلان شبانه به خانه او می‌روند و فریدون را جلوی چشم همسر و فرزندانش به قتل می‌رسانند، همسر فریدون را هم زخمی می‌کنند.

روزنامه صوراسرافیل خبر قتل فریدون را این‌گونه انتشار داد:

«تعزیت وتسلیت»

«۹ ساعت از شب چهارشنبه سوم ذیحجه ۱۳۲۵ گذشته، انوشه‌روان ارباب فریدون پارسی یزدی، مدیر تجارت‌خانه طهران جهانیان را که در حسن معاشرت و درست‌کاری و نوع‌خواهی مشهور خویش و بیگانه بود، یک دسته از اشرار که برای کشتن مشروطه خواهان ماموریت مخصوص داشته‌اند، با قمه و غداره آن جوان بی‌گناه را در خوابگاه خانه‌اش بی‌رحمانه در جلو چشم اهل و عیالش با چند زخم منکر که به سر و پهلویش زدند هلاکش نمودند و صاحبان وجدان و عموم ملت ایران را به منتها درجه که حس بشری درک می‌نماید، متالم ومتاثر نمودند. از این پیش‌آمد ناگوار اعضای اداره صوراسرافیل کمال هم‌دردی و اندوه و حزن را داشته و بواسطه اطمینان کاملی که به همم عالیه و همراهی ملت داریم، به تمام پارسیان محترم دور و نزدیک تسلیت و قول صریح می‌دهیم که به خواست

۱- **روزنامه صوراسرافیل**، شماره ۱۷، پنجشنبه ۱٤ شوال ۱۳۲٦ قمری/۲۱ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ٤، صورت مجلس ونطق اهالی یزد برای انتخاب وکیل.
۲- **حیات یحیی**، **یحیی دولت‌آبادی**، جلد دوم، صفحه ۱۸۷.
- مشروطه ایرانی، صفحه ۱٤۸، به نقل از واقعات اتفاقیه کاشانی، جلد اول صفحه ۱۵۷.

خدا در سـایه مجلـس مقدس شـورا، عنقریب مرتکبین گرفتـار و قصاص خواهند شد. انشاالله این عقیده راسخ ما، از قوه، به عمل می‌رسد.»[۱]

قتل فریدون، هیجان شـدیدی را در بین مردم و مشروطه‌خواهان ایجاد کرد و همان‌طور که روزنامه صوراسـرافیل قول داده بود، آنان خواسـتار دسـتگیری و مجازات قاتلان او شـدند. برخلاف رسم آن زمان که مسلمانان در مراسم ختم زرتشتیان شرکت نمی‌کردند، شمار بسیاری از مسلمانان در مجلس ختم فریدون شرکت کردند و احساس تاسـف و همدردی خود را ابراز کردند. فردای آن روز گروه کثیری از مردم راه مجلس را در پیش گرفتند و خواستار مجازات قاتلان فریدون شدند.[۲] مشروطه‌خواهان ایران، انجمن پارسیان هندوستان و مجلس از دولت تقاضای مجازات قاتلان فریدون را می‌کنند. زرتشـتیان در عریضه‌ای که به مجلس شـورا می‌نویسـند از قتل فریدون شـکایت می‌کنند و خواستار آن می‌شوند که مجلس در این مورد رسیدگی کند.[۳] زرتشتیان در تهران و سایر شـهرها کارهای خود را تعطیل می‌کنند و خواستار دسـتگیری قاتلان فریدون می‌شوند.[٤]پس از تحقیقاتی که انجام می‌شود، مشخص می‌گردد که قاتلان فریدون از غلامان شاهی هسـتند و به تحریک محمدعلی شـاه این جنایت را انجام داده‌اند.[۵] در ضمن مشخص می‌شـود که قاتلان فریدون همان کسانی هستند که چندی پیش واقعه میدان توپخانـه را ایجاد کرده‌اند.[٦] قاتلان فریدون

۱ – **روزنامه صوراسرافیل**، شماره ۲۰، تاریخ ۱۱ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری برابر با ۱٤ ژانویه ۱۹۰۸ میلادی صفحه‌های ٤ و ۵.

۲– **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده**، صفحه‌های ۵۱۵ و ۵۱٦.

۳ – عریضه زرتشـتیان در تاریخ روز شـنبه ششـم ذی الحجه ۹/۱۳۲۵ ژانویه ۱۹۰۸در مجلس خوانده شـد. متن کامل این عریضه را می‌توان در کتـاب مذاکرات مجلس اول، غلامحسین میرزا صالح، صفحه ۵۵۳ مشاهده کرد.

٤– **تاریخ مشروطه کسروی**، صفحه ۵۳۰ .

۵– **حیات یحیی**، **یحیی دولت‌آبادی**، جلد دوم، صفحه ۱۸۸.

٦– واقعه میدان توپخانه که در تاریخ مشروطیت به نام کودتای نافرجام محمدعلی شاه علیه مشروطیت هم خوانده شده است، بدین صورت بود که در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ میلادی / ۲٤ آذر ۱۲۸٦ گروهی از مخالفان مشروطه و مجلس شورا، به سرکردگی شیخ‌فضل‌الله نـوری در میدان توپخانـه گرد می‌آیند و در آن‌جا چادر می‌زنند. شـمار جمعیتی که در توپخانه جمع می‌شـوند را یکهزار و پانصد تن نوشـته‌اند. اوباشـان از آن‌جا به سمت مجلس می‌آیند به طرف مجلس تیراندازی می‌کنند. تعدادی از آخوندهای ضد مشـروطه

هم آنان را رهبری می‌کردند، از جمله آنان غیر از شـیخ فضل‌الله نوری می‌توان از سـید علی یزدی، میرزا ابوطالب زنجانی، ملامحمد آملی و ملامحمدعلی رسـتم‌آبادی نام برد. محمدعلی شاه هم از آنان پشتیبانی می‌کرد (تاریخ انقلاب مشروطه ملک‌زاده صفحه‌های ۵٦۳ تا ۵۷۱).

در میدان توپخانه این علما سخنرانی‌هایی در مخالفت با مشروطه ایراد کردند، سیدعلی یزدی سـوار توپ شـد و در دشـنام بر مجلس و مشروطگی داد سـخن داد. آنان سعی داشتند مردم را بر ضد مشروطه تحریک کنند. شیخ فضل‌الله نوری در آن‌جا صریحا فتوا داد که:

"**هر کس وکلای مجلس را بکشد، در این دنیا پادشاه و در آخرت خداوند عالم، جزای خیر خواهد داد.**

...دو نفر بیچاره را گرفتند کشتند، یکی از کشته‌ها را فورا شقه کرده به درخت آویختند خواسـتند نفت آورده آتش بزنند، شـیخ فضل‌الشـیطان [منظور شـیخ فضل‌الله نوری اسـت] مانع شـده بود، که وحشیگری می‌شود. گویا کشتن و شـقه کردن و مُثله نمودن وحشیگری نبوده است." (منبع: هما ناطق، در معرفی یک سند یا در مشروطه مشروعه، نوشـته حاجی مرتضی مرتضوی، وکیل آذربایجان و نماینده اصناف و تجار در مجلس اول مشروطه، نشریه زمان نو شماره ۳ صفحه‌های ۳۸ تا ٤۹).

فریدون آدمیت در مورد این واقعه می‌نویسـد: «**جوان نگون‌بختـی که به زبان اعتراض چیزی گفت، جانش را باخت. در جنون رفتار، جسـد نیمه برهنه‌اش را به درخت آویزان کردند، چشـمانش را به عنوان "چشم مشـروطیت" با چاقو از کاسه درآوردند. اوباشان توپخانـه به سمت مجلس تیراندازی می‌کنند و مشـروطه خواهان و مـردم در مقابله با اوباشـان توپخانـه در پیرامون مجلس گرد می‌آینـد. این جمعیت را حـدود ده هزار نفر تخمین می‌زنند. دسـته مسـلحی برای دفاع از مجلس از قزوین می‌آید. از کسـانی که با پول و اسلحه به یاری مجلس و مشروطه‌خواهان آمدند، ارباب جمشید و فریدون پارسی بودنـد**». (فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشـروطیت ایران جلد دوم- مجلس اول و بحران آزادی صفحه‌های ۲۲۸ و ۲۲۹).

پس از مذاکراتی که مشـروطه‌خواهان با شـیخ فضل‌الله نـوری انجام می‌دهند مخالفان مشروطه چادرها را جمع می‌کنند و میدان توپخانه را ترک می‌کنند. کسروی می‌نویسد که همان اوباشان میدان توپخانه بودند که چند روز بعد فریدون زرتشتی را به قتل رساندند. (**تاریخ مشروطه ایران کسروی** صفحه ۵۲۸)

حبیب لوی در رابطه با این واقعه می‌نویسد:

«**در ایـن موقـع درباریان عده‌ای از قاطرچی‌ها و ارازل و اوباش شـهر را تحریک کرده به مخالفت با مجلس مشـروطیت برانگیختند و آن‌ها در میدان توپخانه اجتماع نموده و با داد و فریاد و جیب‌بری و کشتن یک نفر می‌خواستند مشروطه‌خواهان را مرعوب سازند و مخصوصا قسمت مرکز و جنوبی شهر به دست این اوباش بود. این عده با چند نفر از ملا نماها به محله یهودیان رو آورده [محله یهودیان در نزدیکی میدان توپخانه قرار داشـت] از ملا ابراهام... راب تهران تقاضا نمودند که بایستی در شهر با کلیه یهودیان به حرکت آمده و فریاد کنند که ما یهودیان مشـروطه نمی‌خواهیم. ملا آبراهام و یهودیان که از آن دسته و محمدعلی میرزا [محمدعلی شاه] وحشت داشتند، انجام این تقاضا را به عنوان جمع نمودن یهودیان به فردا موکول کردند و شبانه دو نفر از جوانان یهودی را از بی‌راهه به پشـت مسجد سپهسـالار رفته و خود را به مجلس رسانده مراتب را به اطلاع زعمای آزادی‌خواهان رسـاندند و آن‌ها چون می‌دانستند که یهودیان چاره‌ای ندارند، انجام این امـر را موافقـت کردنـد روز بعد عده‌ای از ریش سـفیدها و جمعیت یهـود را راه انداخته**

شناسایی و توسط عدلیه دستگیر می‌شوند.

در مـــورد مجـــازات قاتلان فریـــدون بر خورد عقیـــده عظیمی بین مشروطه‌خواهان از یک سوی، که خواهان اعدام قاتلان فریدون بودند و روحانیون شیعه از سوی دیگر در می گیرد. فریدون یک زرتشتی بود و طبق طبقه بندی انسان ها در فقه شیعه، در ردیف انسان های درجه سوم قرار داشت. طبق قوانین فقه شیعه نمی‌توان مسلمانی را به جرم قتل زرتشـــتی مجازات کرد. حداکثر مجازات می‌توانست پرداخت دیه باشد. مشـــروطه‌خواهان، انجمن‌ها، مجلس، انجمن پارسیان، کوتاه نمی‌آیند و مجازات قاتلان فریدون را در خواست و پی‌گیری می‌کنند.

پس از دستگیری قاتلان فریدون، مردم و ناطقین مشروطیت هر روزه مجازات آنان را درخواســـت می‌کنند. پارسیان (زرتشتیان) از چندی پیش به انجمن آذربایجان در تهران پیوســـته بودند. این انجمن یکی از فعال‌ترین انجمن‌ها در دوران مشـــروطیت بود.[۱] در روز ۲٤ ذی‌الحجه ســـال ۲۷/۱۳۲۵ژانویه ســـال ۱۹۰۸مجمع عمومی انجمـــن آذربایجان

در حالـــی که ملا ابراهام در جلو آن‌ها بود، فریاد می‌کردند "ما امت موســـاییم مشـــروطه نمی‌خواهیـــم"، بعـــد روزنامه‌ای کاریکاتوری از یهودیان کشـــیده بود کـــه یکی از اوباش چماق بر ســـر آن‌ها نگاه داشته و می‌گفت بگویید، مشـــروطه نمی‌خواهیم، بمب توسری خواهیم، مشـــروطه نمی‌خواهیم." (تاریخ یهود ایران حبیب لوی، جلد ســـوم صفحه‌های ۸۲۹ و ۸۳۰)

علی اکبر دهخدا در مورد حادثه میدان توپخانه مطلبی در نشـــریه صوراسرافیل شماره ۲۱ می‌نویســـد. او در مقاله چرند و پرند، با اشاره به واقعه توپخانه، هشدار می‌دهد که باید مواظب سید علی یزدی از علمای ضد مشروطه و یاران شیخ فضل‌الله نوری بود. در انتهای مقاله دهخدا اشعار زیر را می‌آورد:

دیگش سربار است — بر توپ سوار است
توحید شعار است — اسلام مدار است
با فرقه الواط — همخوابه و یار است
در پیش دو چشمش — مسلم سر دار است
گه غرق شراب است — گه گرم قمار است
با آن خر نوری — با حسن دبوری
گه عاشق دین است — گه طالب یار است

(نشریه صوراسرافیل شماره ۲۱ صفحه ۸)

۱- «**در تهران انجمنی به نام انجمن آذربایجان تشکیل شد که بسیار تندرو بود. می‌گفتند دارای ۲۹٦٥ نفـــر عضـــو بود. رئیس آن اول مرتضوی و ســـپس تقـــی‌زاده بود. این انجمن بـــا انجمن ایالتی آذربایجان از نزدیک تماس و همکاری داشـــت. انجمن ایالتی آذربایجان در دوره اســـتبداد صغیر، مرکز مقاومت علیه محمدعلی شـــاه بـــود.**» (منبع: کتاب ادوار مجالس قانون گذاری در دوران مشروطیت، یونس مروارید، پای نوشته صفحه ۱۲۷)

تشـــکیل می‌گردد. در این جلســـه که قریب به هزار نفر در آن شرکت کرده بودند، دادخواهی همسر فریدون خوانده می‌شود و حاضران به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در این جلسه دو لایحه برای مجازات قاتلان تهیه و به وزارت عدلیه و حکومت ارسال می‌گردد. بیست نفر از اعضای انجمن انتخاب می‌شوند که این دو لایحه را به دست مقامات برسانند و آن را پی‌گیری کنند. افراد منتخب انجمن، ماجرا را پی‌گیری می‌کنند.[۱]

یحیی دولت‌آبادی می‌نویســـد که از مجتهدان مجلس درخواســـت می‌شـــود که مجـــازات قاتلان را تعیین کنند. ســـید عبـــدالله بهبهانی اظهار می‌دارد که مجتهـــدان در بیرون از مجلس تصمیم گرفته‌اند که محکومان را شلاق بزنند و سپس به مدت ده سال در قلعه کلات زندانی کنند. یحیی دولت‌آبادی مامور می‌گردد که صورت حکم را بنویســـد. او صورت حکم را می‌نویســـد و اعضـــای هیئت روحانی مجلس آن‌را امضا می‌کنند و برای اجرا به وزیر عدلیه می‌فرستند.[۲] نکته جالبی که در صدور حکم این مجازات به‌نظر می‌رســـد آن است که چون قاتلان فریدون همان کســـانی بودند که واقعه میـــدان توپخانه را ایجاد کرده بودند، روحانیونی که حکم مجازات قاتلان را صادر می کنند، قاتلان را به جرم قتل فریدون زرتشتی مجازات نمی‌کنند، بلکه حکم مجازات آنـــان، به علت ایجاد بلوای میدان توپخانه و قتل و زخمی کردن مردم مسلمان صادر می‌شود.

روز دوشـــنبه آخر ذی‌الحجه سال ۱۳۲۵/ســـوم فوریه سال ۱۹۰۸ قاتلان را بـــه وزارت عدلیه می‌آورند و جمعیت زیـــادی در آن روز در عدلیه حاضر می‌گردند. به هر یک از محکومان ســـیصد ضربه شلاق می‌زنند و به گردن هریک از آنان زنجیر می‌بندند و آن‌ها را برای زندانی شدن به قلعه کلات در خراسان می‌فرستند.[۳]

آن‌چه که تاریخ نشـــان می‌دهد آن اســـت که پس از قرن‌ها، حداقل

۱- **روزنامـــه صوراســـرافیل**، شـــماره ۲۲، تاریخ آخر ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری/سوم فوریه ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۳ خبر اولین مجازات دوره مشروطیت.

۲- **حیات یحیی**، **یحیی دولت‌آبادی**، جلد دوم، صفحه‌های ۱۸۹ و ۱۹۰.

۳- **روزنامه صوراســـرافیل**، **شـــماره ۲۲**، تاریخ آخر ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری/ســـوم فوریه ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۳ خبر اولین مجازات دوره مشروطیت.

از شــروع عصر صفوی تا آن روز، این اولین باری بود که مسلمانانی را برای قتل یک زرتشــتی مجازات می‌کردند. کسروی این مجازات را نمونه پیشرفت مشروطه می‌داند. او در تاریخ مشروطه می‌نویسد:

«اگـر چه این کیفر کشــندگان فریـدون به هواداران کیش شــیعی بســیار بر خورد و این که به کیفر کشــته شدن یک زرتشتی به تن نــه تن شــیعی تازیانه زنند، به گـردن آنان گران افتــاد و یکی از داغ‌های دل‌هاشان همین می‌بود. لیکن روی‌هم رفته از این کیفرها نتیجه‌های نیکی به دست می‌آید.»[1]

اجرای این حکم به مذاق گروهی از روحانیون شیعه به سرکردگی شیخ‌فضل‌الله نوری خوش نمی‌آید و بر آنان سخت گران می‌آید. آن‌ها از اجرای آن حکم به شدت انتقاد می‌کنند. شیخ فضل‌الله نوری روحانی ضد مشــروطه از اجرای این حکم شکایت می‌کند، او معتقد است که با انجام این مجازات، قانون قصاص اســلامی نقض شده است و آن نقض را ســتمی بر مســلمانان می‌پندارد. او در انتقاد از این مجازات می‌گوید:

«... و کفایت می‌کند در این باره ذکر ســتم مسمی به عدلی، که در فقره مجازات و ریخته شــدن خون و قتل یک زردشــتی صادر شد. مقصود این است در باب اعمال خلاف شرع مشروطه‌خواهان، ذکر این نمونه بســنده اســت که آنان به نام عدل، ظلمی نقض قانون قصاص اســلامی مرتکب شــدند و قاتل مردی زردشــتی را به قتل رساندند.»[2]

در رســاله تذکرةالغافل منسوب به شیخ فضل‌الله نوری هم از این مجازات به شدت انتقاد شده است. در این رساله آمده است:

«اگر مســاوات نبود به عنوان ســر سلامتی وتحبیب به خانه کفار نمی‌رفتنــد و آن کلمــات کفر آمیز در منبر نمی‌گفتند. اگر مســاوات نبود آن زنادقه چند نفر مســلم را به لوث قتل یک نفر گبر با ســوء حال نمی‌کشتند.»[3]

برابری انســان‌ها بدون درنظر گرفتن دین آن‌ها، مسأله‌ای نبود که

۱- **تاریخ مشروطه کسروی**، صفحه ۵٦۱.
۲- **رساله حرمت مشروطه، شیخ فضل‌الله نوری، رسائل مشروطیت**، پای‌نوشته صفحه۱۵۸.
۳- **رساله تذکرةالغافل، منسوب به شیخ فضل‌الله نوری**، رسائل مشروطیت، صفحه ۱۸۰

درک آن فقط برای روحانیون مخالف مشروطه مشکل باشد، بلکه این مشکل حتی برای روحانیون مشروطه‌خواه هم وجود داشت. تضاد احکام دین و اهداف اصلی مشروطه‌خواهان که آزادی و برابری تمام انسان‌ها بود، سردرگمی و گیجی عجیبی را در روحانیون مشروطه‌خواه هم ایجاد کرده بود. هر یک از آنان حاضر بودند تا نقطه‌ای جلو بیایند، ولی نمی‌توانستند از خط قرمز خودشان بگذرند. هیئت روحانی مجلس، حکم مجازات قاتلان فریدون زرتشتی را مستقیماً برای قتل فریدون صادر نمی‌کند. مثال دیگری که در رابطه با قتل فریدون روی داد، واقعه‌ای است که حسن رشدیه در آن درگیر بود، این واقعه، دیدگاه این روحانی مشروطه‌خواه را مشخص می‌کند. شرح این واقعه در این جا آورده می‌شود. حسن رشدیه در جناح روحانیون مشروطه‌خواه مذهبی بود.[۱] او از جمله کسانی بود که از تساوی حقوق مردم دفاع می‌کرد. او هم دچار این سرگردانی فکری بود و نمی‌توانست تساوی حقوق و برابری انسان‌ها را بدون در نظر گرفتن دین آن‌ها بپذیرد و تضاد آن‌را با احکام دین اسلام می‌دید. پس از واقعه چوب خوردن قاتلان فریدون، حسن رشدیه، نامه‌ای به شریف کاشانی تاریخ‌نویس دوران مشروطیت می‌نویسد و در آن از معجزه اسلام سخن می‌گوید. شریف کاشانی می‌نویسد:

۱- حسن رشدیه را پدر مدارس ایران به سیستم جدید می‌دانند. رشدیه در سال ۱۳۰۵ قمری اولین مدرسه به سبک نوین را در محله ششگلان تبریز تاسیس کرد. با سیستمی که او ایجاد کرده بود با ۶۰ ساعت تدریس دانش آموزان می‌توانستند خواندن و نوشتن را بیاموزند. تاسیس مدرسه و بیرون آوردن آموزش از انحصار ملایان و آخوندها به نظر آنان خوش نیآمد و حکم تکفیر او را صادر کردند و به تحریک ملایان و آخوندها، طلبه‌ها به مدرسه رشدیه ریختند و نیمکت‌ها و تخته‌ها را شکستند و دبستان را بهم زدند (تاریخ مشروطه کسروی صفحه ۲۱). رشدیه به مشهد رفت مدرسه خود را در آنجا تأسیس کرد، ولی ملایان دوباره حکم به تکفیر او دادند و به مدرسه‌اش حمله کردند و مدرسه و خانه‌اش را غارت کردند، دست او را هم شکستند. رشدیه از پای ننشست و دوباره مدارسی در تبریز و تهران ایجاد کرد، ولی هر باره به تحریک روحانیون، طلبه‌ها به مدارس او حمله کردند ومدارس را تخریب و تعطیل کردند. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه و با حمایت امین الدوله صدر اعظم او، رشدیه توانست چندین مدرسه تاسیس کند. با برقراری مشروطیت و کاهش قدرت ملایان، تعداد مدارس رشدیه در تهران به ۲۶ واحد رسید. رشدیه در سال ۱۲۹۰ شمسی به استخدام وزارت معارف درآمد. رشدیه در سال ۱۳۲۳ شمسی وفات یافت. (مقاله آموزش الفبای صوتی با حسن رشدیه از شیرزاد عبدالهی، روزنامه شرق، شماره ۳۰۱، ۷ مهر ۱۳۸۳)

«عصر امروز،... [پس از چوب زدن قاتلان فریدون] جناب مستطاب‌مآب، حاجی میرزا حسن رشدیه در باب چوب زدن قاتلین فریدون شرحی مرقوم داشته، بجهت داعی فرستاده که در واقع موجب حیرت است. خیلی به موقع دید، که در تاریخ ثبت و ضبط شود. چون فقره‌ای تازه و شنیدنی است. [رشدیه] مرقوم فرموده‌اند:... امروز دیدم که جمعی را در عدلیه به جرم قتل فریدون چوب می‌زنند. یعنی از استنطاق به مقصود نرسیده، به استعمال شلاق پرداخته‌اند. لازم دیدم که یکی از معجزات حقیقت اسلام را به جنابعالی که مورخ وقایع ایام این مُلک هستید عرض کنم.»[۱]

ماشاالله آجودانی از قول کاشانی می‌نویسد:
در همین ایام شاهزاده سالارالدوله[۲] که در عشرت‌آباد خانه‌نشین

۱- **مشروطه ایرانی، آجودانی**، صفحه ٤٨٤، به نقل از واقعات اتفاقیه در روزگار از شریف کاشانی صفحه ١٦٠.

۲- ابوالفتح‌میرزا ملقب به سالارالدوله برادر کوچکتر محمدعلی شاه بود، او چندی هم خیال سلطنت در سر داشت. سالارالدوله مدتی حکمران کردستان بود و درسال ۱۳۲۵ قمری با قوای دولتی مشروطه‌خواهان در نزدیکی نهاوند به جنگ پرداخت، ولی سپاه او در این جنگ شکست خورد. (تاریخ مشروطه کسروی، صفحه‌های ٣٦٧ تا ٣٧٠). در جمادی‌الاخر سال ۱۳۲۵، پس از تامین جانی که از سوی ظهیرالدوله حاکم همدان به او دادند، او به تهران آمد. پس از اتمام دوران استبداد صغیر و برقراری دوباره مشروطیت، محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد و به روسیه گریخت ولی پس از مدتی محمدعلی شاه برای تصرف ایران در سواحل بحرخزر پیاده شد، سالارالدوله برادر او هم در غرب ایران قیام کرد. دولت مشروطه برای دستگیری محمدعلی شاه صد هزار تومان و برای دستگیری سالارالدوله بیست پنج هزار تومان جایزه نقدی تعیین کرد. سالارالدوله در غرب ایران بنام خود سکه زد که روی آن نوشته شده بود "السلطان ابوالفتح شاه قاجار". سالارالدوله مدتی کرمانشاه و کردستان را گرفت و از آن‌جا تلگرافی خود را شاه ایران خواند و از همدان با نیروی مجهزی عازم تهران شد ولی در ٢٤ فرسنگی تهران از قوای دولتی مشروطه خواهان به سرکردگی یپرم خان ارمنی شکست سختی خورد و به عراق گریخت. دولت املاک او را توقیف کرد، ولی دولت روس او را تبعه روسیه دانست. سالارالدوله پس از فرار از ایران مدتی در سویس زندگی کرد. او در قیام شیخ خزعل به اهواز وارد شد ولی وقتی که شیخ به تهران فرستاده شد، سالارالدوله دوباره به اروپا گریخت و مدتی در مصر اقامت کرد. سالارالدوله در خرداد سال ۱۳۳۸ شمسی درگذشت. برای مطالعه جزییات اقدامات ضد مشروطه سالارالدوله، می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- **مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی**، صفحه‌های ۳۰۰ تا ۳۲۰ و ٣٤٤ تا ٣٤٩.
- **در تکاپوی تاج و تخت، اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار**، به کوشش رضا آذری، سازمان اسناد ملی ایران پژوهشکده اسناد، تهران، ۱۳۷۸.
- **مقاله رجال مشروطه - ابوالفتح میرزا سالارالدوله، فاطمه معزّی**، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم تابستان ۱۳۸۵، شماره ۳۸، صفحه‌های ۱۰۷ تا ۱٤۲.

بود، وکالت‌نامه‌ای به رشـــدیه می‌دهد که یکی از دهاتش را بفروشد و پولش را به او برساند. مشتری‌های مسلمان... زیاده بر هفت و هشت و نه هــزار تومان نمی‌خریدند... مگر غیر مســلم، که قیمت‌ها را بالا می‌بردند. یکی از همین غیر مسلم‌ها فریدون فارسی بود. آن‌قدر قیمت را بالا برد که دیگر مشـــتری نماند. شاهزاده هم عرصه را بر رشدیه تنگ می‌کند که زمین را به فریدون بفروشـــد و قباله را بنویسد. این‌ها بخشی از همان شرحی اســـت که رشدیه در اختیار کاشانی گذاشته است. رشدیه سپس می‌نویسد:

«دوشب قبل [دو شب پیش از قتل فریدون] از شدت اضطراب خواب نکرده، با روح مقدس نبوی،... در مناجات بودم که یا رسول‌الله... فردای قیامت این مواخذه را از من خواهید کرد که: من هر یک ذرع مربع خاک ایران را، اقلا یک مســلمان به کشــتن داده، این خاک را از زرتشتیان گرفته، به دست شما دادم. و تو به چه دلیل این همه اراضی را به دست زرتشتیان دادی؟ پس شرّ این آدم را از سر من رفع کن. بحمدالله صبح آن شب، خبر در شهر پیچید که فریدون... بدان تفصیل که می‌گویند، مقتول شــده است. ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی[1].»[2]

ماشاالله آجودانی به درستی می‌نویسد:

«ایــن جــا دیگر شــیخ فضل‌الله نــوری و یــاران او نیســتند که از قتل فریدون فارســی مشروطه‌خواه، شــادی می‌کنند. این رشدیه مشــروطه خواه و رشــدیه معارف پرور اســت کــه تناقض عمیق مشروطه ایرانی را در پنج سطر پایانی یک یادداشت یک صفحه‌ای، در ســینه تاریخ به یادگار می‌نهد. حتی شــکر خدای می‌گزارد که فریدون فارســی کشته شد و زمین فلان شاهزاده مستبد و دیوانه

۱- "و (ای رســول) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند"، بخشـــی از سوره انفال آیه ۱۷ قران. ترجمه کامل این آیه بر مبنای ترجمه استاد قمشه‌ای چنین است: "(ای مومنان) نه شما بلکه خدا کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند که مومنان را به پیش آمد خوشـــی بیازماید که خدا شنوای دعای خلق و دانا (به مصالح امور عالم) اســـت." این بدان معنی اســـت که به گمان رشدیه، فریدون را مردم نکشتند و این خدا بود که فریدون را به دست مسلمانان به قتل رساند، تا املاک سالارالدوله را او نتواند خریداری کند و املاک همچنان در دست مسلمانان باقی بماند. رشدیه معتقد بود که خداوند دعای او را برای کم کردن شر فریدون، مستجاب کرده است.

۲- **مشروطه ایرانی، آجودانی**، صفحه ۱۴۹.

ولی مسلمان، به همان مشروطه خواه نامسلمان فروخته نشد.»[۱]

بـــه هر روی انجـــام این مجازات، قـــدم بزرگی بود کـــه در دوران مشروطیت، در راه برقراری برابری ایرانیان برداشته شد.

قانون اساسی مشروطیت و آزادی و برابری

فرمان مشـــروطیت در تاریخ چهارم جمادی الثانی ۱۴/۱۳۲۴مرداد ۱۲۸۵ شمســـی/۵ آگوســـت ۱۹۰۶ میلادی صادر گردیـــد و به امضای مظفرالدین شـــاه قاجار رسید. قانون اساسی مشروطه پس از صدور فرمان مشروطیت نوشته شد. نویسندگان قانون اساسی ایران نگاهی به اعلامیه حقوق بشـــر فرانســـه داشـــتند و از قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک تاثیر گرفته بودند.[۲] اعلامیه هفده ماده‌ای حقوق بشـــر توســـط آزادی‌خواهان ایران ترجمه شد و با اضافه کردن مقدمه‌ای تحت عنوان «**آزادی ایـــران وایران آزاد**» منتشـــر گردید. شـــعار آزادی، مساوات و اخوت در بالای این اعلامیه به چاپ رسیده است. مترجم این اعلامیه طبق نوشته فریدون آدمیت، میرزا علی‌محمدخان اویسی بود. او از رده تربیت‌یافتگان جدید بود و در خدمت وزارت امور خارجه کار می‌کرد.[۳] پس از اعلام مشروطیت، تابلویی در بالای سردر مجلس شورا نصب شـــد که در وسط تابلو نوشته شـــده بود «**مجلس شـــورای ملی عدل مظفـــر**» و در چهار طرف تابلو نوشـــته شده بود «**مساوات- مواسات - برادری - برابری**».[۴]

در قانون اساسی مشروطه اشاره‌ای به مذهب رسمی ایران نشده بود. ولی در اصل یازدهم آمده بود که نمایندگان مجلس باید به قرآن قسم یاد کنند. در اصل دوم قانون اساسی مشروطه آمده بود که:

۱- **مشروطه ایرانی، آجودانی**، صفحه‌های ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- **آفاری. ژانت**: **انقلاب مشـــروطه ایران**، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشـــر بیستون، ۱۳۷۹، صفحه ۹۴.

۳- **آدمیـــت. فریدون**: **مجلس اول و بحران آزادی**، تهران، روشـــنگران، صفحه های ۳۷۱ و۳۷۲. متن کامل ترجمه اعلامیه حقوق بشر که توسط میرزا محمد علی خان ترجمه شده است در صفحه‌های ۳۷۳ تا ۳۷۶ این کتاب آدمیت آمده است.

۴- **محیط مافی. هاشـــم**: **مقدمات مشروطیت**، به کوشش مجید تفرشی- جواد جان فدا، تهران، انتشارات علمی، صفحه ۱۸۶.

«مجلس شـورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی وسیاسی وطن خود مشارکت دارند.»

متمم قانون اساســـی، در تکمیل قانون اساســـی نوشته شده و در تاریـــخ چهاردهم ذی‌القعده ۱۳۲٤ قمری/۲۹ دســـامبر ۱۹۰٦ میلادی به تصویب مظفرالدین شـــاه رســـید. در متمم قانون اساســـی مشروطه برخلاف قانون اساســـی مشروطیت، در بســـیاری از مواد آن به دین اسلام ومذهب شـــیعه اثنی‌عشری اشاره شـــده و در موارد متعددی تاکید شده است که تمام قوانین جاری در مملکت باید تابعی از قوانین اسلامی و مذهب شیعه باشد. در اصل اول متمم قانون اساسی آمده است که:

«مذهـب رسمی ایران اســلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشـریه است باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.»

دراصل دوم متمم قانون اساســـی تاکید شد که هیچ‌یک از قوانین مصوب مجلس نباید مغایرتی با قوانین اســـلام داشته باشد، به گفته هما ناطق، با تصویب این اصل، یکسره بر اصل برابری و آزادی خط بطلان کشیده شد. این اصل به ضرورت ولایت فقها و نظارت شورای نگهبان علما، تاکید می‌کند.[۱]

شیخ فضل‌الله نوری نقش مستقیمی در تدوین اصل دوم متمم قانون اساســـی داشت.[۲] او این اصل را به خط خود نوشت و در تصویب آن پا فشاری کرد.[۳] فقها به سرکردگی او اصل دوم متمم قانون اساسی را نوشتند و به قانون اساسی آویختند.

اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت می‌گوید:

«مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تایید حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشـاه اسـلام پناه خلدالله سـلطانه و مراقبت حجج اسـلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تاسـیس شـده اسـت، باید در هیچ عصری از اعصار

۱- **انجمن شورایی در انقلاب مشروطه، هما ناطق.**

۲- **فصلنامـه تاریـخ معاصـر ایـران، صـورت مـاده دوم متمـم قانون اساسـی ایران پیشنهادی حاج شیخ فضل‌الله نوری مصوبه در مجلس شورای ملی،** سال دهم، شماره ۳۸ ، تابستان ۱۳۸۵، صفحه های ۲۲۸ تا ۲۳۰.

۳- **تاریخ مشروطه ایران کسروی،** صفحه‌های ۳۱٦ تا ۳۱۷.

مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدس اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی‌الله علیه وآله وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهـده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هســت و لهذا رسماً مقرر اســت در هر عصــری از اعصار هیاتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیســت نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شــورای ملی بنمایند... تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غور و بررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیات علما در این باب مطاع و بتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.»[1]

به وســیله مواد متمم قانون اساسی، آزادی‌های اجتماعی از قبیل آزادی بیان و مطبوعات و انجمن‌ها محدود شد. طبق اصل بیستم متمم قانون اساســی مشروطه، ذکر هرگونه مطالبی در مطبوعات برخلاف دین اسلام ممنوع شد و طبق اصل بیست ویکم فعالیت انجمن‌هایی که در تضاد با دین اسلام ومذهب شیعه بودند ممنوع گردید.

تنهــا اصلی که تاحدودی حقوق تمام ایرانیــان را در مقابل قانون مســاوی در نظر گرفت، اصل هشتم متمم قانون اساسی بود، در این اصل آمده بود که:

«**اهالی ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود**».

این اصل در ابتدا بدین صورت نوشــته شده بود که «**مسلمانان در مقابل قوانین دارای حقوق مساوی هستند**» و غیر مسلمانان را مستثنی کرده بود. اعلام این اصل بدین صورت مورد اعتراض زرتشتیان قرار گرفت و آن‌ها کوشــش کردند که تســاوی حقوق برای تمام ایرانیان، بدون در نظر گرفتن مذهب در نظر گرفته شــود. ارباب کیخســرو در مورد این واقعه در خاطرات خود می‌نویسد:

«... **در موقــع نوشــتن قانون اساســی مشــروطیت قســمت دوم**

۱- **اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت،**

[متمم قانون اساسی]، وقتی که تکلیف حقوق تبعه ایران را معین می‌کردند، این طور نوشتند: "مسلمانان در مقابل قوانین و حقوق مساوی هستند" و غیر مسلمانان را مستثنی کرده بودند. همین که در روزنامه منتشر شد، من با این که در تجارت‌خانه ارباب جمشید بودم، با ایشان طرف شده اعتراض کردم، فرمود که ابدا او ملتفت نشده و این چیزها نمی‌داند. خواهش کردم چند روزی در این موقع به مجلس نرود که نگویند با حضور نماینده زرتشتیان بود و خودم مشغول اقدامات شده، چند نفر از زرتشتیان را همراه کرده، نزد احتشام‌السلطنه رئیس آن وقت مجلس و بعضی از سران نمایندگان مجلس رفته و لایحه نوشته و چاپ کردم. خودم در مجلس رفته منتشر کردم و بر روی سکوهای مجلس و غیره ایستادم نطق‌ها کردم تا این که آن اصل عوض و نوشته شد "تبعه ایران در مقابل قانون متساوی‌الحقوقند". در آن موقع به همه جا تلگرافاتی کردم، با روسای ارامنه و یهود ملاقات و وادار کردم از طرف آن‌ها نیز اقدام شود.»[1]

زرتشتیان برای کسب حقوق برابر با مسلمانان از فعالیت دست نکشیدند و لوایحی را تهیه کردند و به مجلس شورای ملی ارائه دادند. آنان معتقد بودند که شرف انسانی آنان وقتی حفظ می‌شود که حقوق انسانی مساوی و برابر با مسلمانان برای آنان درنظر گرفته شود. دریکی از این لوایح که در تاریخ یکشنبه چهارم جمادی اول سال ۱۳۲۵ در مجلس خوانده شد، آنان اظهار کردند که به بقای خود اطمینان ندارند و این درخواست آنان باعث شده است که از طرف عده‌ای تهدید شوند. در لایحه ارائه شده از طرف زرتشتیان،آمده است که:

«... البته خاطر مبارک همه آقایان معظم مستحضر است که غرض از این همه مبادرت فدویان تحصیل اطمینان و وثوق به بقای جان و مال و ناموس و شرف انسانیت خودمان بوده و هست و آن اطمینان حاصل نشود مگر به توجهات منصفانه آن دادگران... کلیه منظور و مقصود بر آن بوده و هست که ما به اوضاع حالیه، هیچ امید و اطمینانی به بقای هستی خود نداریم و

۱- **امینی. تورج: مقاله مجلس اول وتساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی**، به نقل از یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ به کوشش جهانگیر اشیدری، چاپ پرچم، ۲۵۳۵ شاهنشاهی/ ۱۳۵۵خورشیدی، صفحه ۱۲۹.

اشرار و اوباش و فتنه‌جویان که پیوسته منتظر فرصت‌اند امروزه ما را به انواع و اقسام تهدید و تخویف می‌نمایند و در این حال خواستار آنیم که بدانیم آیا آن‌چه می‌گویند حقیقت دارد یا خیر؟ و چیزی که می‌گویند این است که حقوق ما طایفه بکلی در دفتر انصاف ثبت و منظور نشده، از شرکت در نعمت مساوات و فیض رحمة‌العالمین مجزا شده، پس حیات و ممات‌مان حکم واحد خواهد داشت... عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شمار ناس محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد، مگر به حفظ شرف انسانیت و پاس شرف انسانیت نشود، مگر به مساوات در حقوق انسانیت. ما عرض نمی‌کنیم در قوانین مذهبی دیگران شریک و سهیم باشیم، بلکه عرض ما بر مساوات حقوق مملکتی و مجازات است... ضمناً عرض نماییم که هرگاه حفظ حقوق مملکتی و مجازات عامه رعایا، به همین لفظی که عرض می‌شود به مساوات شرط نشده باشد دیگر امید زیست برای ما نیست...»[۱]

گروهی از نمایندگان مجلس از جمله تقی‌زاده، از زرتشتیان پشتیبانی می‌کنند. حتی امام جمعه با نگاهی شکاک، که پشت زرتشتیان به کجا گرم است، می‌گوید:

«این‌ها هزار و سیصد سال است که با ما بوده‌اند و حقوقی داشته‌اند و با آن‌ها رفتار شده، حالا ما حتی‌الامکان در صدد هستیم که حقوق آن‌ها را زیاد و محکم نماییم. نمی‌دانیم محرکین آن‌ها کیانند که این قسم اصرار می‌کنند.»[۲]

در نظر گرفتن حقوق مساوی با مسلمانان، برای ایرانیان غیرمسلمان، به نگاه روحانیون شیعه خوش نمی‌آید و شیخ فضل‌الله نوری در انتقاد از این اصل در رساله «**حرمت مشروطه**» می‌گوید:

«یکی از مواد آن ضلالت نامه این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند... و این کلمه مساوات،... یکی از ارکان مشروطه است که به اخلال [آن]، مشروطه نمی‌ماند. نظرم است.... مملکت اسلامیه مشروطه نخواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

۱- **مذاکرات مجلس اول، میرزا صالح**، صفحه ۲۷۲. بخشی از لایحه زرتشتیان که در تاریخ یک‌شنبه ٤ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ قمر در مجلس شورای ملی خوانده شد.
۲- **مذاکرات مجلس اول، میرزا صالح**، صفحه ۲۷۳.

حالا ای برادر دینی تامل [کن] در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشــت بین موضوعــات... ای برادر دینی، اســلامی که این قدر تفاوت گذارد، بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می‌شود، گفت که [معتقد به] مساوات است.

ای مُلحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مســاوات،... ای بی‌شرف، ای بی‌غیرت، ببین صاحب شرع برای اینکه تو مُنتحل[1] به اســلامی، برای تو شرف مقرر فرموده و امتیــاز داد [ه] تــو را، و تو خودت از خودت ســلب امتیاز می‌کنی و می‌گویــی من بایــد با مجــوس و ارمنی و یهودی بــرادر و برابر باشم...»[2]

شــیخ فضل‌الله نوری اصرار بر آن داشـــت که تمام قوانین مملکتی باید شرعی ومطابق بر قوانین قرآنی باشد. شیخ در مخالفت با قانون اساسی مشروطه، اصل مساوات و برابری ایرانیان و مجلس شورای ملی، همراه با گروهی دیگر از علما در شاه عبدالعظیم بست می‌نشیند. آیت‌الله‌ها طباطبایی و بهبهانی از سوی مجلس شورای ملی ماموریت پیــدا می‌کنند که به آن‌جا بروند و او را راضی کنند که تحصن خود را بشکند و به تهران باز گردد. در ملاقاتی که بین آنان صورت می‌گیرد، او شـــرایطی را عنوان می‌کند که باید انجام پذیرد تا او از بست خارج شود. شرایط او را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- قانون اساسی و قوانین مملکتی و ادارات و وزارت خانه‌ها باید صورت شرعی بوده و با قوانین قرآن مطابقت داشته باشد.[3]

۲- وکلای مجلس باید مســلمان و از مذهب شیعه جعفری باشند. شش تن از وکلایی که در مجلس اول حضور داشتند و او معتقد بود که از ازلیان و یا بابیان هستند، باید از مجلس اخراج و تبعید شوند.

۳- او معتقد بود که آزادی در اســلام کفر اســت و آن آزادی بیان و مطبوعات که پس از مشـــروطیت در ایران بوجــود آمده بود کفر در کفر اســت و باید جلوی آن گرفته شود. او معتقد بود که دو سه نفر از مدیران جراید باید از تهران تبعید شوند.

۱- **منتحل**: وابسته، منتسب.
۲- **رساله حرمت مشروطه، کتاب رسائل مشروطیت**، صفحه‌های ۱۵۹ تا ۱۶۱.
۳ - **مقدمات مشروطیت، محیط مافی**، صفحه ۳۳۹.

۴– تبعید چهار نفر از وعاظ از تهران و یا قدغن کردن آن‌ها از منبر رفتن.[۱]

به هر روی مذاکرات به شکست می‌انجامد و شیخ رضایت نمی‌دهد که به تهران بازگردد.

نخستین مجلس شورای ملی و نمایندگان اقلیت‌های مذهبی

در قانون اساسی مشروطه و متمم آن اشاره‌ای نشده است که نمایندگان مجلس و انتخاب کنندگان آنان باید مسلمان باشند. در نظام‌نامه انتخابات مجلس شورای ملی هم تاکید نشده است که انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان باید مسلمان باشند.[۲]

فقط در اصل یازدهم قانون اساسی آمده است که نمایندگان مجلس باید به قرآن سوگند یاد کنند و در اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی آمده است که وزرا باید مسلمان باشند:

«هیچ کس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد مگر آن که مسلمان وایرانی‌الاصل و تبعه ایران باشد.»[۳]

با بررسی اصول قانون اساسی مشروطه مشخص می‌شود که هیچگونه پیش‌بینی نشده بود که اقلیت‌های مذهبی ایرانی، نماینده‌ای در مجلس داشته باشند. یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان اصرار داشتند که نماینده خود را در مجلس داشته باشند. زرتشتیان در آن زمان. عریضه‌ای نوشتند که طی آن در خواست کردند که زرتشتیان نماینده‌ای از خود، درمجلس شورای ملی داشته باشند.[۴] این درخواست زرتشتیان در مجلس شورای ملی مطرح گردید و در آن‌جا مورد پشتیبانی گروهی از مجلسیان قرار گرفت.

گروهی ازعلمای شیعه آن دوره با انتخاب نماینده برای اقلیت‌های مذهبی در مجلس شورا موافق نبودند. ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد

---

۱ – **مقدمات مشروطیت، محیط مافی**، صفحه‌های ۳۶۳ تا ۳۶۹.

۲– برای مشاهده نظام‌نامه انتخابات مجلس شورای ملی، می‌توان به کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، از ناظم‌الاسلام کرمانی صفحه‌های ۶۰۲ تا ۶۰۸ مراجعه کرد.

۳ – اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی مشروطه.

۴– **عریضه زرتشتیان مبنی بر تقاضای داشتن نماینده در مجلس شورای ملی**، فصلنامه تاریخ معاصر ایران،سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه‌های ۲۲۴ و۲۲۵.

که با یهودیان و ارمنیان مذاکره شـــد و آن‌ها قبول کردند که از داشتن نمایـنـــده خود در مجلس صرف‌نظر کننـــد و ارمنیان آقای طباطبایی و یهودیان آقای بهبهانی را به عنوان جانشـــین نماینده خود در مجلس قبـــول کردند که از حق آنان دفاع کنند. ناظم‌الاســـلام می‌نویســـد که زرتشـــتیان زیـــر بار نرفتند و اصرار داشـــتند که نمایـنـــده خود را در مجلس داشته باشـــند. آنان به آقای بهبهانی رشوه کلانی دادند تا او از خواسته زرتشتیان در مجلس پشتیبانی کرد و آنان توانستند ارباب جمشـــید را به عنوان نخستین نماینده زرتشتیان در مجلس اول داشته باشند. ناظم‌الاسلام این واقعه را به صورت زیر می‌نویسد:

«مسموع افتاد که طایفه یهود و ارامنه و زردشتی‌ها اصرار دارند کـــه وکیلی از خود انتخـــاب کنند و این مطلب باعـــث ایراد علمای نجف و اصفهان خواهد شد و یک دفعه اختلافی بزرگ پدید خواهد آمـــد، که شـــاید مخل و مانع مقصـــود گردد. لذا اجـــزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده، آن‌ها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان.

پس از زحمات بسیار ، طایفه ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت، حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبایی، کـــه یا حضرت آقـــا حق آنـــان را در این انتخاب ســـاقط نماید و یا خودشـــان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفه [یهود]، آن‌ها هم حق خودشان را واگذار به جناب آقای بهبهانی نمودند.

لکن طایفه زردشـــتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند، لذا قرار شد اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه برود ارباب جمشید را به خانه خود دعوت نماید. از این جهت اســـدالله‌خان مأموریت خود را انجام داده، ارباب جمشید را عصر امروز [جمعه، سوم رجب ۱۳۲٤/ ۲٤ اگوســـت ۱۹۰٦] به خانه خود دعوت نمـــود. اجزای انجمن قبل از آمدن ارباب جمشـــید، حاضر شدند. ارباب جمشید هم آمد، پس از تعارفات مرســـومه، بنده نگارنده روی کردم به ارباب جمشـــید و گفتم:

علاوه بر این که شما صاحب این آب و خاک و از ابنای این مملکت می‌باشـــید، یک اندازه متمول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مـــردم و اعیان و تجار طرف معامله می‌باشـــید. اگر این مملکت به هـــرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدید آید، ضررش به شـــما

بیشتر عاید خواهد گردید، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمــه خواهند گردید. پس شــما باید بیــش از ما طالب نظم و امنیــت و عدالت باشــید و امروز ما به زحمات زیــاد، صاحب این مجلس شــدیم و چــون اهالی ما هنوز معنــی مجلس و کار مجلس را نمی‌داننــد، لــذا آن طوری که باید قدر ایــن نعمت را نمی‌دانند و شــاید به ادنی اختلافی، این نعمت خدا داده را از دســت بدهند و علمای اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اســلام هم در این مجلس وارد خواهد شــد، البته امضا نمی‌کنند، بلکه جدا مخالفت خواهند کرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهند بود. پس مناسب این است که شما هم مانند طایفه ارامنه و یهود، یا حق خود را ســاقط و یا به کس دیگر از مسلمانان منتقل نمایید و یــا آن که وکیل خود را از مســلمانان انتخــاب نمایید، تا مجلس قوتــی بگیرد، بعد از نضج و قوت مجلس، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمایید، پذیرفته خواهد شد.

اجــزا هــم هر کدامی همین موضــوع را ذکر کردند. ارباب جمشــید مذاکــرات را تصدیق نمود و گفــت: من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی، این مسأله را عنوان بکنم، اگر آن‌ها قبول کردند، من هم حرفــی ندارم، ولی تا بتوانم، آن‌هــا را راضی می‌کنم. باری ارباب جمشــید رفــت و تا یک اندازه هم ســعی خویش را نمــود، لکن یک روز جنــاب آقای بهبهانی در مجلس علنــا حمایت فرمود از طایفه زردشتی و فرمود:

«ایــن طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاک اســت. بزرگان این طایفــه در خارجــه تحصیــل نموده و تربیت شــده می‌باشــند. در پارلمــان انگلیس وکیل دارند و تا کنــون هم به معقولیت و نجابت رفتار نمودند. البته ارباب جمشــید وکیل طایفه زرتشــتی باید در مجلس شــورای ملــی وارد شــود». و از حمایت آقــای بهبهانی از ارباب جمشــید، هم دیگران ســاکت شــدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصــرّ گردید. (می‌گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد).»[۱]

مهدی بامداد از قول ارباب جمشــید تایید می‌کند که زرتشتیان به آقای بهبهانی رشــوه کلانی دادند تــا او در مجلس اعمال نفوذ کرد و

۱- **کرمانی. ناظم‌الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام سعیدی سیرجانی. تهران. انتشارات آگاه- نوین، چاپ چهارم ۱۳۶۲، صفحه‌های ۵۸۳ و ۵۸٤.

مجلسیان را به این راضی کرد که زرتشتیان نماینده خود را در مجلس اول داشته باشند. مهدی بامداد در این مورد می‌نویسد:

«ارباب جمشید پسر بهمن زردشتی از صراف‌های معروف و معتبر تهران بود ودر دوره اول مجلس شورای ملی از طرف زرتشتیان ایران وکیل مجلس گردید.

روزی در ضمن صحبت ارباب جمشید به نگارنده می‌گفت که در آغاز تاسیس مشروطیت و تدوین قانون اساسی بعضی از نمایندگان چندان تمایلی نداشتند که به زرتشتیان نماینده‌ای در مجلس شورای ملی داده شود، من پول زیادی به سید عبدالله بهبهانی که متنفذترین فرد در مجلس بود دادم تا این که بالاخره او راضی شد و اعمال نفوذ کرد، که به زرتشتیان نماینده داده شود و نماینده هم داده شد.»[1]

حبیب لوی روایت دیگری از انتخاب نخستین نماینده یهودیان در مجلس اول ارائه می‌دهد، که با توجه به فضای شرایط اجتماعی حاکم بر آن دوران در مجلس شورای ملی، بیشتر با واقعیت وفق می‌دهد. او می‌نویسد:

«مشروطه آمد و آزادی اعلام گردید. در مجلس اول عزیزالله سیمانی به نمایندگی از طرف جامعه یهود به آنجا رفت ولی بعد از چند روز احساس کرد که این آزادی برای او نمی‌باشد زیرا به غیر از یک عده محدود که به یهودیان حسن نظر داشتند، اکثریت با نظر تنفر و انزجار به یهودیان می‌نگرند، لذا به فوریت استعفا داد و ملت [یهودیان]، مرحوم جنت مکان آقای سید عبدالله بهبهانی را برای دفاع از حقوق یهودیان وکالت دادند.»[2]

در مجلس دوم و مجالس پس از آن، اقلیت‌های مذهبی ایرانی، مستقلا نمایندگانی از خود را به مجلس شورای ملی فرستادند، مجلس دوم در ۲۴ آبان ماه سال ۱۲۸۸ خوشیدی/۱۹نوامبر ۱۹۰۹میلادی آغاز به کار کرد. در این مجلس میرزا یوسف‌خان از طرف ارامنه جنوب،

۱- **بامداد. مهدی: شرح حال رجال ایران**، تهران، زوار، ۱۳۵۷، جلد اول صفحه ۲۸۰، شرح حال ارباب جمشید.

۲- **تاریخ یهود ایران، لوی**، جلد سوم، صفحه‌های ۸۴۷ و ۸۴۸ .

ارباب کیخسرو شـــاهرخ از طرف زرتشتیان و میرزا لقمان نهورای از طرف یهودیان، به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.[۱]

عصر پهلوی، اقلیت‌های مذهبی، آزادی و برابری

پس از برقراری مشروطیت و دوران پس از آن و با آغاز عصر پهلوی، دوران جدیدی در زندگی اقلیت‌های مذهبی ایران آغاز شد. بسیاری از نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی که بر آنان اعمال می‌شـــد، برداشته شد. قانون، مقامات انتظامی و دادگستری از آنان حمایت کردند. در دوران رضاشاه به مواردی از تحریکات و بلواها برخورد می‌شود که بر ضد اقلیت‌های مذهبی آغاز شد و مسئولان انتظامی و یا مقامات دولتی از اقلیت‌هـــای مذهبی حمایت کردند و اجازه ندادند که تحریکات ملاها و شـــوراندن مردم عوام، مانند دوران صفویه و قاجاریه به آنان صدمه بزنند. اقلیت‌های مذهبی توانســـتند در آن دوران در بسیاری از موارد دارای حقوق و مزایایی برابر با مســـلمانان شوند. درهای بسیاری از ادارات و موسسه‌های دولتی بر روی آنان باز شد و اقلیت‌های مذهبی توانســـتند در این موسسه‌ها شروع به کار کنند. در بسیاری از موارد حتی آنان توانستند به مقاماتی تا حد ریاست این موسسه‌ها برسند. کودکان و جوانان اقلیت‌های مذهبی در مدارس نوینی که در آن زمان ایجاد شد، مانند کودکان مسلمان پذیرفته شدند و مانند آنان مشغول آموزش شـــدند. بسیاری از جوانان اقلیت‌های مذهبی بدون هیچ گونه تبعیضی وارد دانشـــگاه‌ها و موسســـه‌های آموزشی شـــدند و از آن موسسه‌ها فارغ‌التحصیل و جذب بازار کار ایران شدند. در درخواست نامه‌های پذیرشـــی که داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها و یا استخدام در ادارات دولتی باید پر می‌کردند، اشاره‌ای به مذهب داوطلبان نشده بود و اقلیت‌های مذهبی می‌توانســـتند بدون هیچ گونه تبعیضی در بیشتر موسسه‌ها پذیرفته شوند.

در قانون اساسی مشروطه اشاره‌ای به دیه اقلیت‌های مذهبی نشده

۱- **مروارید، یونس: ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت**، تهران، نشر اوحدی، بهار ۱۳۷۷، نمایندگان دوره دوم مجلس شورای ملی، صفحه ۲۱۱.

بود و در محاکم دادگســتری اقلیت‌های مذهبی تا حدود زیادی دارای حقوقی برابر با مســلمانان بودند و دادگاه‌ها در پرونده‌های مشابه، تفاوتی در رای خود بین آن‌ها و مسلمانان نمی‌گذاشتند.

جمهوری اسلامی؛ ایجاد نابرابری‌های مجدد حقوقی برای ایرانیان غیر مسلمان

رژیم جمهوری اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷/فوریه ۱۹۷۹ میلادی در ایران اســتقرار یافت. حکومت جمهوری اسلامی، حکومتی مذهبی است که پایه‌های آن بر مبنای دین اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری شکل گرفته است و ولایت فقیه بر تمام ارکان آن نظارت و کنترل کامل دارد. قوانین جاری در جمهوری اسلامی هم از این دیدگاه تاثیر گرفته است. نوع نگاه رهبران مذهبی جمهوری اسلامی به ویژه آیت‌الله خمینی شــباهت بســیاری به نوع دیدگاه‌های علمای عصر صفوی از ردیف محمدتقی مجلسی و محمدباقر مجلسی و از علمای دوره قاجاریه شیخ فضل‌الله نوری دارد. پس از یک آزادی نسبی که اقلیت‌های مذهبی پس از برقراری مشــروطیت و در دوران پهلوی داشــتند، پس از استقرار جمهوری اســلامی در ایران محدودیت‌های جدیدی برای ایرانیان غیر مسلمان دوباره ایجاد گردید.

نگاهی به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی مشخص می‌کند که دین اســلام و مذهب شــیعه اثنی‌عشــری بر تمام اصول آن سایه افکنده اســت. اصل اول قانون اساسی می‌گوید که «**حکومت جاری در ایران جمهوری اسلامی است**». اصل چهارم قانون اساسی لازم می‌داند که تمام قوانین جاری در این رژیم بر مبنای موازین اســلامی باشد و فقهای شورای نگهبان مامور تشخیص و نظارت بر آن خواهند بود.

> **«کلیــه قوانین و مقررات مدنی، جزایــی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاســی، و غیره این‌ها باید بر اساس موازین اســلامی باشــد. این اصل بر اطــلاق یا عموم همه اصــول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»**[1]

۱- اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اصل هشتم قانون اساسی تاکید می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی. اصل هفتاد و دوم قانون اساسی تاکید می‌کند که مجلس شـــورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی را وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشـــور (اسلام و شیعه اثنی‌عشری) مغایرت داشـــته باشد، تشـــخیص این امر به عهده شـــورای نگهبان گذاشته شده است.

اصل هشـــتاد و پنجم هم می گوید که تمام مصوبات دولت نباید با اصول و احکام اسلام و مذهب شیعه مغایرت داشته باشد و تشخیص این امر نیز بر عهده شورای نگهبان است. تمام قوانینی که در جمهوری اســـلامی چه در مجلس و یا چه در دولت تصویـــب می‌گردد، باید از صافی شورای نگهبان عبور داده شود.

اصولی از قانون اساسی جمهوری اسلامی که با اقلیت‌های مذهبی و یا به عبارت دیگر ایرانیان غیر مسلمان ارتباط پیدا می‌کند را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

اصل سیزدهم قانون اساسی ایرانیان زرتشتی، یهودی و مسیحی را تنها اقلیت‌های دینی شناخته شده می‌داند و بهاییان و سایر ادیان را به رسمیت نمی‌شناسد:

> **«ایرانیـــان زرتشـــتی، کلیمی، مســـیحی، تنها اقلیت‌هـــای دینی، شـــناخته می‌شوند که در حدود قانون، در انجام مراسم دینی خود آزادنـــد و در احوال شـــخصیه و تعلیمات دینـــی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.»**.[1]

در اصل نوزدهم قانون اساســـی آمده است که: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها ســـبب امتیاز نخواهد بود. در این اصل اشاره‌ای به دین و مذهب نشـــده است که آیا ایرانیان غیر مسلمان و یا مسلمانان غیر شـــیعه هم از حقوق برابر با مســـلمانان برخوردار هستند و یا خیر؟ بطوری که مشخص خواهد شد این اصل شامل ایرانیان غیر مسلمان، حتی مسلمانان غیر شیعه اثنی‌عشری نخواهد بود. در قوانین جمهوری

۱- اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اسلامی نابرابری‌های اساســی بین حقوق مسلمانان و ایرانیان غیر مسلمان وجود دارد.

اصل بیســت و ششــم قانون اساســی می‌گوید کــه انجمن‌های اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند.

اصل شصت و چهارم می گوید که: **زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می‌کنند.**

دیه اهل کتاب در جمهوری اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی به مساله دیه اهل کتاب اشاره مستقیمی نشده و این مساله مسکوت مانده است، ولی در اصل یک‌صد و شصت و هفتم، در بخش قوه قضاییه آمده است که:

«قاضی موظف اســت که کوشــش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منبع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه ســکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانن از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».[1]

بنا بر مفاد این اصل از قانون اساسی، مساله دیه بر عهده قاضی گزارده شــده اســت، که با توجه به قوانین اسلامی در مورد آن حکم کند. پیشــتر توضیح داده شده اســت که دیدگاه فقه شیعه بر مبنای نابرابری دیه اهل کتاب و مسلمانان تدوین شده است.

در این بخش آرا و فتواهای گروهی از فقیهان و آیت‌الله‌های وابسته به جمهوری اسلامی را، در رابطه با دیه اهل کتاب آورده می‌شود.

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی در جلد چهارم کتاب تحریرالوسیله در بخش دیه، گفتار در مقادیر دیات، در مساله ۳۰ در مورد دیه انسان ذمی می‌گوید:

«مســاله ۳۰ - دیــه کافر ذمی (یعنــی اهل کتابی که در ســرزمین

۱- اصل یک‌صد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اســـلام زندگی می‌کند به شـــرایط حکومت و قرارداد اهل ذمه عمل می نماید) اگر آزاد و مرد باشد چه یهود و چه نصرانی چه مجوس، هشـــت‌صد درهـــم اســـت. و اگـــر آزاد و زن باشـــد نصـــف آن یعنی چهارصد درهم اســـت. بلکه ظاهر این است که دیه اعضا این مرد و زن و دیه جراحت‌هایشان نسبت به خون‌بهایشان همان نسبتی را دارد که دیه اعضا و جراحات یک مســـلمان با خون‌بهایش دارد. هم‌چنـــان کـــه علی‌الظاهر دیه اعضا زن و مرد آنـــان مانند دیه زن و مرد مســـلمان مادامی که به ثلث خون بهایشان نرسیده یکسان است همین که به ثلث برسد دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. بلکه بعید نیست در هر موردی که مسلمان در جنایتی که مرتکب شوند محکوم به تغلیظ و سختگیری می‌شوند آنان نیز در آن‌گونه موارد تغلیظ بشوند.»

آیت‌الله نوری همدانی

آیت‌الله نوری همدانی از فقهای دولتی جمهوری اسلامی در باب دیه اهل ذمه می‌گوید:

«سوال ۸۵۵ – با توجه به این که طبق فتوای مشهور فقها، دیه اهل کتاب - کافر ذمی - هشت‌صد درهم است، آیا اقلیت زرتشتی نیز مشمول این حکم خواهند بود؟

جواب: بلی مشمول این حکم خواهند بود.

ســـوال ۸۵۶ – میزان دیه فرد ذمّی چقدر است؟ در صورتی که این میزان کمتر از دیه فرد مسلمان می‌باشد، علت آن را مرقوم فرمائید؟

– آیـــا روایـــات و احادیث مختلف در خصوص موارد فوق‌الاشـــاره وارد شده یا خیر؟

جواب: روایات وارده در رابطه با دیه ذمّی متفاوت است. مفاد برخی از آن‌ها این است که دیه ذمّی با دیه مسلم مساوی است و بنظر ما این مورد از احکام حکومتی اسلام است و تعیین آن با نظر فقیه است.»[1]

۱– تارنمای رسمی آیت‌الله نوری همدانی به آدرس زیر، این فتوا در تاریخ نوامبر سال ۲۰۰۶ در این تارنما دیده شده است.

www.noorihamedani.com

آیت الله شیخ میرزا جواد تبریزی

«سوال ۱۷۱۹ - شخصی که از پیروان فرقه ضاله بهائیت می‌باشد در جریان تصادف رانندگی (غیر عمدی) به قتل می‌رسد لطفاً بفرمائید: اولاً: دیه به نفع اولیاء دم وی تعلق می‌گیرد یا خیر؟ ثانیاً: در صورت تعلق گرفتن دیه به اولیاء دم فرد مذکور مقدار آن را معین فرمائید.

جواب- بسمه تعالی، دیه فقط در مورد مسلمان و کافر ذمی است، والله العالم.

این بدان معنی است که دیه یا خون‌بها، به شخص بهایی تعلق نمی‌گیرد.

«سوال۱۷۲۳ - دیه اهل کتاب که در نظام جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند چه مقدار است؟

جواب- بسمه تعالی، دیه مرد کتابی هشت‌صد درهم و دیه زن کتابیه چهارصد درهم است و درهم ۱۲/٦ نخود، والله العالم »[۱]

در این بخش یکی از آرایی را که دیوان عالی جمهوری اسلامی در رابطه با پرونده‌ای مرتبط با دیه اهل کتاب صادر کرده است، آورده می‌شود:

خلاصه پرونده بدین صورت است که راننده مسلمانی در حین رانندگی با آقای غیر مسلمانی از اهل کتاب تصادف می‌کند و باعث نقص عضو مصدوم می‌شود. دادگاه رای می‌دهد که راننده مسلمان باید مبلغ هزار درهم برای شکستگی استخوان ران مصدوم پرداخت نماید. این مبلغ بسیار بیشتر از مبلغی است که فقه شیعه حکم می‌کند که به عنوان دیه باید به مصدوم اهل کتاب پرداخت شود و تقریباً برابر دیه شخص مسلمان است. دادیار اجرای احکام، به این رای

۱- تارنمای رسمی دفتر آیت‌الله شیخ میرزا جواد تبریزی به آدرس زیر، این پرسش و پاسخ در تاریخ نوامبر سال ۲۰۰٦ در این تارنما دیده شده است.
http://farsi.tabrizi.org

دادگاه اعتراض می‌کند که مصدوم اهل ذمه می‌باشـــد و به اســـتناد مساله سی‌ام، جلد دوم کتاب تحریرالوسیله آیت‌الله روح‌الله خمینی در مورد دیه اهل ذمه، باید مبلغ بسیار کمتری به مصدوم پرداخت شود. پرونده به دیوان عالی جمهوری اسلامی ارجاع می‌گردد. شعبه دیوان عالی جمهوری اسلامی پرونده را مورد بررسی قرار می‌دهد و به علت ایـــن که مصدوم اهل ذمه اســـت رای می‌دهد که دیه باید مبلغ کمتری باشـــد و رای صادره از دادگاه اولیه را نقض می‌کند و پرونده را برای بررسی مجدد و صدور رای جدید، به دادگاه دیگری ارجاع می‌کند[۱].

«رای دیوان عالی کشور

رأی شـــماره ۲۶. باتوجه به مساله ۳۰ تحریرالوســـیله (آیت‌الله روح‌الله خمینـــی) صفحه ۵۵۹ باتوجه به ذمی بـــودن مصدوم باید دیه کمتر تعیین شود.

کلاسه پرونده	**: ۲۰ – ۳۲۰۱ –۲۳**
شماره دادنامه	**: ۲۰/۹۵٤**
تاریخ رسیدگی	**: ٦۹/۹/۱۷**
مستدعی تجدید نظر	**: دادسرای عمومی...**
مستدعی علیه تجدید نظر	**: آقای الف**
مورد استدعای تجدید نظر	**: دادنامه کیفری.... شعبه ۱۳۲...**
مرجع رسیدگی	**: شعبه ۲۰ دیوانعالی...**
هیات شعبه	**: آقایان...**

خلاصـــه جریـــان پرونده: موضـــوع اتهـــام در این پرونده ایـــراد صدمه غیرعمـــدی حین رانندگی اســـت کـــه منجر به نقص عضو مصـــدوم آقای... شـــده است. دادگاه در رسیدگی پرونده مستدعی تجدید نظر را به پرداخت

۱ – با توجه به این که دیه شکســـتن ران، ده درصد دیه کامل است و دیه کامل فرد ذمی طبق فتوای آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله برابر هشتصد درهم است، بنابراین دیه این جراحت برای مرد ذمی برابر هشـــتاد درهم نقره خواهد بود نه هزار درهم. به استناد همین فتوای آیت‌الله خمینی اســـت که دیوان عالی جمهوری اســـلامی رای دادگاه اولیه را منطبق با قوانین شـــرع نمی‌داند و آن را نقض می‌کند و پرونده را برای بررســـی مجدد به دادگاه دیگری ارجاع می‌کند.

هزار درهم برای شکستگی ران مصدوم و ایجاد نقص عضو به میزان ۳۰ درصد ظرف مدت دو سال به استناد ماده ۱۵۱ قانون دیات و هم چنین به پرداخت جزای نقدی محکوم نموده است. در ۲۵/ ٦٩/٤ آقای دادیار اجرای احکام با ایراد به رای اعتراض نموده که مصدوم ذمی است و به استناد مساله ۳۰ جلد دوم تحریر وسیله صفحه ۵۵۹ در جراحات نیز دیه بایستی کم‌تر تعیین شود. در ٦٨/٨/٢٧ آقای سرپرست اجرای احکام مراجعت نمود. صادر کننده رای مستندا به ذیل مساله استنادی از تحریر الوسیله به نظر خود باقی مانده، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع شده است.

هیات شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید و پس از قرائت گزارش... عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی... دادیار دیوان عالی کشور اجمالا مبنی بر صدور رأی شایسته مشاوره نموده چنین رای می‌دهند:

«بسمه تعالی. ایراد دادسرای عمومی... (دایره سرپرستی) وارد است علی هذا با پذیرش آن رای صادره نقض و رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه کیفری یک... ارجاع می شود»[1]

اوج نابرابری‌های انسانی هنگامی است که آیت‌الله خمینی در مورد دیه انسان‌هایی که جزو اهل ذمه نیستند فتوا می‌دهد. او معتقد است که انسان‌هایی که در قرارداد ذمه مسلمین نیستند خونشان، اعضا و جراحتشان خون‌بها و دیه ندارد، بدین معنی که اگر مسلمانی یکی از این انسان‌ها را کشت نه تنها زندان و یا قصاص نمی‌شود حتی لازم نیست دیه، خون‌بها و یا جریمه‌ای هم پرداخت کند. آیت‌الله خمینی در مساله ۳۱ جلد چهارم کتاب تحریرالوسیله در بخش دیه، گفتار در مقادیر دیات، می‌گوید:

«مساله ۳۱ - کفاری که در ذمه مسلمین نیستند خون‌شان و اعضا و جراحات‌شان خون‌بها و دیه ندارد. چه این که با مسلمین معاهده‌ای داشته باشند یا نه. و چه این که دعوت از اسلام به

۱- **بازگیر. یدالله: قصاص عضو و دیه اعضا**، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸، صفحه‌های ۱۱۳ و١١٤.

آنان ابلاغ شـده باشـد یا نه. بلکه ظاهر این است که اهل ذمه هم اگر از ذمه اسـلام خارج شـود و یـا از دین خودش به سـوی دین دیگری که آن نیز دین ذمی است مرتد شود آیا دیه دارد یا نه؟ محل اشکال است. هر چند که بعید نیست داشته باشد.»

در این جا سـخن محسن کدیور به درسـتی مصداق پیدا می کند که: «**در مذهب شیعه، دین است که باعث احترام جان می‌شود و پایبندی به دین و عقیده باطل جان انسـان را بی‌ارزش می‌کند.**» باید به این نکته توجه داشت که کتاب چهار جلدی تحریرالوسیله آیت‌الله خمینی که به زبان عربی نوشته شده است، یکی از منابع اصلی مرجع است که پس از انقلاب اسـلامی در دادگاه‌های اسلامی به مفاد آن استناد می‌شود و در بسـیاری از موارد قاضیان دادگاه‌های شرع و یا دادگستری بر اساس نظرات او در این کتاب، احکام خود را صادر می‌کنند.

در سال‌های اخیر به سبب فشارهایی که از سوی جوامع بین‌المللی و مدافعان حقوق بشـر به مقامات جمهوری اسلامی وارد شده است، جمهوری اسـلامی برای بالا بردن وجه جهانی خود، کوشـش کرده است که قانونی در مجلس شورای اسلامی تصویب کند که میزان دیه اقلیت‌های دینی رسمی ایرانی (مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) برابر با دیه مسلمانان شـود. گروهی از آیت‌الله‌های جمهوری اسلامی هم فتـوا به این برابری داده‌اند، از آن جمله می‌توان از آیت‌الله صانعی[۱] و آیت‌الله مکارم شیرازی[۲] نام برد.

۱- **آیت‌الله صانعی، مقاله برابری دیه - زن و مرد، مسـلمان و غیر مسلمان**، برگرفته از نظرات فقهی آیت الله صانعی، تدوین توسط موسس فرهنگی فقه الثقلین. متن کامل ایـن مقاله در تاریخ نوامبر ۲۰۰۷ در سـایت اختصاصی آیـت الله صانعی به نام فقه الثقلین به آدرس زیر مشـاهده شـده اسـت:

Feqh.org/fa/feqh03.htm

آیت‌الله صانعی در این مقاله فتوا به برابری دیه زن و مرد و برابری دیه مسـلمانان با غیر مسلمانان، چه اهل کتاب باشند و چه نباشند را داده است.

۲- **بهبـو. هویـک: مقالـه مبانـی برابـری دیه**، مصاحبـه با هویک بهبـو، روزنامه همشـهری، ۷ خرداد ۲۸/۱۳۸۲ می ۲۰۰۳، شماره ۳۰۶۲، به نقل از فتوای صادر شده توسـط آیت الله مکارم شـیرازی در تاریخ ٢٤ تیرماه ۱۳۸۰، هویک بهبو از آشـوریان ایرانی و وکیل پایه یک دادگسـتری اسـت. او مشـاور حقوقی نماینده آشـوریان در

بیشـــتر علما و فقهای جمهوری اســـلامی نه بـــه آن دلیل که آن‌ها معیارهای حقوق بشری را در نظر گرفته‌اند، بلکه فقط برای بالا بردن وجه جمهوری اسلامی و نظام، رای به برابری دیه اهل ذمه با مسلمانان داده‌اند. مهنـــدس طاهری نماینده وقت نجف‌آباد در مجلس شـــورای اســـلامی از آیـــت‌الله منتظری در مورد برابری دیه اهل کتاب پرســـش می‌کند. آیت‌الله منتظری در پاســـخ به پرسش او چنین فتوا می‌دهد که میزان دیه اهل کتاب طبق فقه شـــیعه هشت‌صد درهم نقره است، ولی برای این که وجه نظام در جوامع بین‌المللی حفظ شود، بهتر است دیه آنان برابر دیه مســـلمانان شود و اضافه بر هشت‌صد درهم را نه این که خود قاتل بپردازد، بلکه از بودجه دولت پرداخت شـــود، چون طبق قوانین شرعی قاتل باید حداکثر هشت‌صد درهم پرداخت کند و آیت‌الله منتظری قصد ندارد تغییری در قوانین شرعی ایجاد کند. متن پرسش و فتوای آیت‌الله منتظری به صورت زیر است:

«در رابطه با دیه اهل کتاب
(پاسخ به سؤال آقای مهندس طاهری، نماینده نجف آباد)

تاریخ ۱۹ آذر ماه ۱۳۸۰

(بسمه تعالی)

حضرت آیت الله العظمی منتظری دامت برکاته

سلام علیکم

با آرزوی ســـلامتی... به اســـتحضار می‌رســـاند: تعـــدادی از همکاران اینجانب در مجلس شـــورای اســـلامی کـــه از اقلیت‌های مذهبی می‌باشـــند سؤال زیر را از حضرتعالی دارند، خواهشمند است با پاسخ آن اینجانب و آنان را مستفیض فرمائید. انشاءالله هرچه سریع‌تر ایام بسیار تلخ حصر به سر آید تا مقلدین بتوانند از آن وجود نورانی و مبارک از نزدیک بهره‌مند شوند.

مجلس‌شـــورای‌اســـلامی‌بوده‌اســـت.

سؤال:

نظر به این که موضوع دیه اهل کتاب و برابری آن با دیه مسلمانان در برخی از محاکم عمومی و انقلاب با نظرات متفاوت بررســی و حکم صادر می‌شــود که گاه ســبب نگرانی و تضییع حق جوامع اهل کتاب می‌شــود، متمنی است آن حضرت فتوای موصوف مورد درخواست جوامع اهل کتاب را ارســال فرمایند که موجب ســپاس خواهد بود. امید اســت بــا فتوای آن جناب نگرانی جوامع یاد شده رفع، و انعکاس آن موجب فخر نظام اسلامی در جهان باشد. پیشاپیش از بذل توجه آن حضرت سپاسگزار است.

ضمن پوزش از حضرتعالی و التماس دعا.

و من الله التوفیق

مصطفی طاهری نجف آبادی»

پاسخ آیت الله منتظری به صورت زیراست:

(بسمه تعالی)

جناب مستطاب آقای مهندس طاهری نماینده محترم نجف‌آباد دام توفیقه

پس از سلام و اعتذار از تأخیر پاسخ به پرسش جنابعالی در رابطه با دیه اهل کتاب، فقهای اهل سنت در دیه اهل کتاب اختلاف دارند:

حنفیــه دیــه همه آنان را مانند دیه مســلمان - ده هزار درهم و قرائن آن - می‌دانند و غیر حنفیه دیه زرتشــتی را هشتصد درهم می‌دانند، ولی دیه یهودی و نصرانی را شافعیه چهار هزار درهم، و مالکیه و حنبلی‌ها نصف دیه مسلمان می‌دانند.

و اما فقهای شــیعه، مشــهور آنان دیه هر ســه فرقه را هشت‌صد درهم می‌داننــد و بــر این امــر اخبار صحیحه بســیاری دلالــت دارد و هرچند در برخی اخبار شیعه چهار هزار درهم، و در برخی مانند دیه مسلمان نیز ذکر شــده، ولی نوعا فقها این اخبار را حمل بر «تقیه» کرده‌اند و به آن‌ها عمل نکرده‌اند.

و شیخ طوسی (ره) این اخبار را حمل نموده بر کسی که عادت دارد اهل

کتاب را بکشــد و برخی از فقهای معاصر اخبار متعارض را حمل نموده بر اختیار دولت اسلامی برحسب شرائط و موقعیت افراد.

ولی بالاخره کثرت اخبار هشت‌صد درهم، و صحت آن‌ها و عمل مشهور فقها بر طبق آن‌ها قابل اغماض نیســت. لیکن برای رفع دغدغه هم‌وطنان و جلوگیری از تبلیغات مخالفین نظام اســلامی به ویژه در شرائط جهانی امــروز راهــی وجود دارد بدین‌گونه که چون اهل کتاب در ذمه یا امان دولت اسلامی می‌باشند، ممکن است دولت اسلامی در عقد ذمه یا امان به عنوان شــرط ضمن عقد لازم متعهد شود که در صورتی که آنان به شرائط ذمه و امان عمل نمایند دیه آنان را مانند دیه مسلمان پرداخت نماید، که طبعاً زائد بر هشت‌صد درهم از بودجه دولت پرداخت می‌شود، این موضوع در بودجه کشــور منظــور می‌گردد و به مصلحت نظام و کشــور و جمــع بین الحقوق می‌باشــد و مجلس شــورای اســلامی نیــز آن را تحت ضوابط و شــرائطی تصویب می‌نماید، و مصادیق آن زیاد نیســت تا مســتلزم بودجه سنگینی شود.

انشاءالله موفق باشید.
تاریخ ۱۹ آذر ماه ۱۳۸۰
قم المقدسة - حسینعلی منتظری»[۱]

مجلس شورای اسلامی طبق ماده‌ای که آن را تصویب کرد، میزان دیه اقلیت‌های رسمی ایران را برابر با دیه مســلمانان اعلام کرد، ولی هنگامی که این تصویب‌نامه برای بررســی و تایید به شورای نگهبان ارجاع شــد، شورای نگهبان به استناد به این اصل که برابری دیه در تضاد با فقه اســلامی و شیعه اثنی‌عشری است، این لایحه را مغایر با قوانین اسلامی دانست و آن را رد کرد.[۲] این لایحه پس از چندی به

۱ - این پرســش و پاسخ در تارنمای شــخصی آیت‌الله منتظری در تاریخ نوامبر ۲۰۰٦ به آدرس زیر دیده شده است.
http://www.amontazeri.com

۲- روزنامه همشــهری سه‌شــنبه ۱۹ فروردین ۱۳۸۲، شــماره ۳۰۱٦، بــه نقل از گفتگو غلامحسین الهام سخنگوی قوه قضاییه با خبرگزاری ایرنا.

مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد و در آن جا تصویب گردید و به تایید آیت‌الله خامنه‌ای رسـیـد.[۱] حتی پـس از تصویب این قانون امروزه، اگر در جمهوری اسـلامی، مسـلمانی شخص اهل کتابی را (یهودی، مسیحی و زرتشتی) به قتل برساند قاتل مسلمان را زندانی و یا قصاص نمی‌کنند و دیه مقتول به اندازه دیه یک مسلمان به بازماندگان او پرداخت می‌شود، که قسمتی از آن را که برابر هشت‌صد درهم نقره است را قاتل پرداخت می‌کند و مابقی تا چهار هزار درهم نقره را دولت اسـلامی تعهد پرداخت می‌کند.[۲] انسـان‌هایی که از دیدگاه جمهوری اسـلامی جزو اهل ذمه نیستند، مانند بهاییان و یا دیگر مذاهب، هنوز در جمهوری اسـلامی قتل و یا صدمات بدنی‌شان دیه و یا هیچ‌گونه مجازاتی برای محکوم مسلمان ندارد.

اعمال نابرابری و تبعیض برای اقلیت‌ها در جمهوری اسلامی

پس از اسـتقرار رژیم جمهوری اسـلامی در ایـران، عملا تعریف جدیـدی از تابعیت و شـهروندی مطـرح گردید. دیگر نـژاد، جنس، اقامت‌گاه، پیشـینه تاریخی... باعث تابعیت و یا شهروندی شخص نمی‌شود، آن عامل اصلی که در تحقق شهروندی تاثیرگذار است دین و مذهب اسـت. ایرانیان غیرمسـلمان و حتی مسـلمانانی که شیعه نیسـتند، به صورت شهروندان درجه دو و یا سه درآمده‌اند. ایرانیان غیرمسلمان، شـهروندی آنان مطلق و بدون قید و شرط نیست. آنان در حقوق و امتیازات، برابر با مسـلمانان شیعه نیستند. گواهی آنان در دادگاه‌ها در مورد مسلمانان پذیرفتنی نیست و تفاوت‌های قصاص

۱- خبرگزاری مهر، تاریخ ششم دی ماه ۱۳۸۲.

۲ - موضوع پرداخت قسـمتی از دیه اقلیت‌های مذهبی توسط دولت جمهوری اسلامی، مورد مخالفت ایرانیان غیرمسلمان قرار گرفت. در این مورد هویک بهبو وکیل دادگستری و مشـاور حقوقی نماینده آشـوریان در مجلس شورای اسـلامی چنین گفته است: "**در پیش‌نویس لایحه پیش‌بینی شده بود که دیه از بیت‌المال پرداخت شود که مورد مخالفت شـدید ما قـرار گرفت و به عقیـده ما این تبعیض آشـکاری بود میان حقـوق اقلیت‌ها و مسـلمانان. اگر قرار باشـد دیه غیرمسـلمانان از بیت‌المال پرداخت شـود، دیگر جنبه بازدارنگـی پرداخـت دیه و یک مقدار مجـازات جانی از بین مـی‌رود و این موضوع باب می‌شـود که می‌زنم، می‌کشـم و دیه را بیت‌المال می‌دهد.**" (نگرانی اقلیت‌ها، گفتگو شرق با هویک بهبو، روزنامه شـرق سه‌شـنبه ۲۳ دی ماه ۱۳۸۲، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳، سال اول شماره ۱۱۲).

و دیــه در خصوص آنان وجود دارد. شــدت و ضعف این تبعیض‌ها بســتگی به نوع دین و یا آیین مذهبی پیروان آن ادیان دارد. گروهی از این نابرابری‌ها طبق قوانین رسمی و تدوین شده در جمهوری اسلامی وجــود دارد که بطور قانونی اعمال می‌گردد و بخشــی دیگر از آن‌ها بصورت نانوشته می‌باشد، که بر طبق سلیقه‌های شخصی بعضی از فقها و یا طبق توضیح‌المســائل آنان و یا دیدگاه‌های مسئولان دولتی اعمال می‌شود. ســر فصل این تبعیضات و نابرابری‌ها در جمهوری اسلامی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- طبق اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان تنها اقلیت‌های رسمی ایرانی محسوب می‌شوند و سایر گروه‌های دینی در ایران به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

۲- در اصل نوزدهم قانون اساســی آمده است که: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی بر خوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها ســبب امتیاز نخواهد بود. در این اصل مشـــخص نشده است که آیا ایرانیان غیرمسلمان و یا مسلمانان غیر شیعه هم از حقوق مساوی شهروندی بهره‌مند می‌شوند؟ عملا این تساوی حقوقی وجود ندارد.

۳- ایرانیان غیرمســلمان نمی‌توانند عهده‌دار بسیاری از مناصب دولتــی و یا قضایی در ایران باشــند. «**در عمل حتی یــک وزیر، معاون وزیر، رئیس ســازمان یا اســتاندار از میان اقلیت‌های قومی با تفاوت‌های مذهبی وجود ندارد. در مجمع تشــخیص مصلحت نظام، شــورای نگهبان، شورای بازنگری قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی، شورای انقلاب فرهنگی و روســای دانشــگاه‌ها حتی یک نفر از اقلیت‌های قومی با مذهب غیر شیعی وجود ندارد.**»[1]

٤- از نخســتین اقداماتی را که جمهوری اســلامی پس از به قدرت رســیدن بر ضد اقلیت‌های مذهبی ایرانی انجام داد، تحت کنترل قرار دادن تمام مدارس آنان بود. جمهوری اسلامی مدیران مکتبی مسلمان

۱- **هدایتی. سیدهاشم**: **اقلیت‌های قومی و توسعه سیاسی**، ماهنامه آفتاب، شماره ۳٤ فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳.

را در این مدارس بکار گماشـــت و وزارت آموزش و پرورش جمهوری اســـلامی طی بخشـــنامه‌ای تدریس علوم دینی غیراسلامی را ممنوع کرد و به جای آن تدریس «**تعلیمات ادیان الهی و اخلاق ویژه اقلیت‌های مذهبـــی**» را در مدارس آن‌ها اجباری نمود و تدریس زبان مادری آنان را به هفته‌ای دو ساعت محدود کرد.[۱]

۵- قانون ارث اقلیت‌های مذهبی که در حدود اواســـط قرن نوزدهم میلادی در ایران لغو شد، دوباره در جمهوری اسلامی برقرار گردیده اســـت. این قانون بدین صورت اســـت که اگر یکی ازاعضای خانواده اقلیت‌های مذهبی (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان) تغییر مذهب بدهد و مسلمان شود، پس از مرگ بزرگ خانواده تمام ارث به فرد نومسلمان می‌رســـد و دیگر افراد غیرمسلمان خانواده از ارث محروم می‌شوند.[۲] این قانون در ماده مکرر ۸۸۱ الحاقی قانون مدنی جمهوری اسلامی که در سال ۱۳۷۰به تصویب رسید، به صورت زیر تعریف شده است:

«**کافـر از مسـلم ارث نمی‌برد. و اگر در بیـن ورثه متوفای کافری، مُسـلِم باشـد، وراث کافـر ارث نمی‌برند. اگرچـه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مُسلِم باشند.**»[۳]

موریـــس معتمد نماینده وقـــت یهودیان ایران در مجلس شـــورای اسلامی، در نطق پیش از دستور خود در مجلس به این مشکل اشاره کرده است.

«**نکته دیگر این که تشـرف به دین اسـلام که امر تازه‌ای نیسـت و قبـلا هم وجـود داشـته، اینـك وسـیله سوءاسـتفاده گروهی فرصت‌طلب گردیده که برای تضییع حقوق سـایر وراث و یا عدم پرداخـت مهریه و نفقه تظاهر به اسـلام‌گرائی می‌نمایند و دادگاه محترم نیز بلافاصله سـایر وراث و یا زوجـه را از حقوق قانونی خود محروم می‌سازد.**»[٤]

۱- **غریبیان. روبیك**: **سرنوشـت ارامنه در جمهوری اسـلامی -** تراژدی قتل‌عام سـفید، منتشر شده در تارنمای خبری اخبار روز.

۲- برای مشاهده جزییات و تاریخچه این قانون می‌توان به بخش قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در این کتاب مراجعه کرد.

۳- **نوین. دکتر پرویز**: **وعباس خواجه پیری**، **حقوق مدنی** (۸)، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸، صفحه ۴۲.

٤- نطق پیش از دستور موریس معتمد نماینده یهودیان ایران در مجلس شورای اسلامی

٦- بهاییان از دیدگاه بسیاری از رهبران مذهبی جمهوری اسلامی، نجس می‌باشـــند و آیـــت‌الله خامنه‌ای رهبر وقت جمهوری اســـلامی، صریحـــاً فتوا به نجس بودن بهاییان داده اســـت. او مســـلمانان را از ارتباط و تماس با بهاییان منع کرده است.[1]

۷- طبق ماده ۸۲ قانون مجازات اسلامی، اگر غیرمسلمانی با زن مســـلمان زنا کند مجازاتش اعدام است، ولو اینکه زنای عادی بوده و محصنه یا به عنف نباشد، در حالی که عکس آن، زنای مرد مسلمان با زن غیرمسلمان این حکم را نخواهد داشت.

۸- پس از انقلاب اســـلامی بســـیاری از کارمندان غیرمسلمان از ادارات و موسسات اخراج شدند. موریس معتمد نماینده وقت یهودیان ایرانـــی بیان می‌کند که پس از انقلاب بیـــش از صد نفر از یهودیانی که در صنایع الکترونیک شیراز اشتغال داشتند از کار اخراج شدند.[2] هزاران نفر از کارمنـــدان بهایی را هم از ادارات دولتی اخراج کردند و حقوق بازنشستگی بازنشستگان بهائی را قطع کردند.

۹- در آگهی‌های استخدام بسیاری از ارگان‌های دولتی و ارتشی، بندی تنظیم می‌شـــود که شـــخص جویای کار باید مســـلمان باشد و بدین‌وسیله عملا از استخدام غیر مسلمانان در ادارات دولتی جلوگیری می‌کنند.

۱۰- اماکـــن متبرکـــه و تاریخی بهایی و کلیه املاک و موسســـات مربوط به این جامعه را از قبیل مراکز اداری، بیمارســـتان، خانه‌های سالمندان، و حتی گورستان‌ها را تصرف کردند.

۱۱- جوانان بهایی را به دانشگاه‌ها راه نمی‌دهند و بسیاری از آنان را از دانشگاه‌ها اخراج کردند.

۱۲- جمهوری اســـلامی حتی قدرت تحمل دیگر شاخه‌های مذهب تشـــیع را ندارد و در این راســـتا با آن‌چه که آن را صوفیگری می‌داند

در تاریخ پنجم بهمن ۱۳۸۲.

۱- برای مشاهده دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای در مورد بهاییان، می‌توان به بخش طهارت و نجاست اهل کتاب، در این کتاب مراجعه کرد.

۲ - **مصاحبه موریس معتمد نماینده وقت یهودیان ایران با مجله اقتصاد ایران**، شماره ۸۰، سال هشتم، مهرماه سال ۱۳۸٤ اکتبر ۲۰۰۵.

مبارزه می‌کند و عقاید آنان را مخالف با اســلام و دشــمنی با تشیع می‌داند. جمهوری اسلامی همان روشی را که شاه سلطان‌حسین در اواخر عصــر صفوی در قبال صوفیان در پیــش گرفت و با توجه به نظرات محمدباقر مجلســی بر ضد آنان اعمــال کرد را دنبال می‌کند. جمهوری اسلامی مســاجد و خانقاه‌های دراویش گنابادی را تخریب کرد و بسیاری از آنان را مضروب و دستگیر و زندانی کرد. آیت‌الله‌های حکومتی صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و مصباح یزدی با صدور فتواهایی دســتور برخــورد و تخریب و تصرف مراکز دراویش را صــادر کردند. نیروهای انتظامی جمهوری اســلامی در اواخر بهمن ماه ١٣٨٤ پس از چندین روز محاصره، حسینیه شریعت متعلق به دراویش گنابادی را در قم به اشــغال خود در آوردند و ده‌ها تــن از آنان را مجــروح کردند و حدود ۱۲۰۰ نفر از آنان را بازداشــت کردنــد. در این عملیات به نقش یکی از دســتگاه‌های امنیتی و هیئت فاطمیون قم اشاره شده است.[۱] حسینیه دراویش گنابادی در کرج هم مورد حمله قرار گرفت[۲]. نیروهای بسیجی و لباس شخصی جمهوری اسلامی، در آبان ماه ١٣٨٦ به حسینیه دراویش در بروجرد حمله بردند و آن‌جا را تصرف کردند و به آتش کشیدند. آن‌ها با استفاده از لودر، حســینیه را ویران کردند. در این حمله دراویش را مورد ضرب وشتم قــرار دادند، پنجاه نفر از آنان را مجروح و بیش از ۷۰۰ نفر از آن‌ها را دستگیر کردند.

۱- شــهبازی. عبدالله: **مقاله کالبدشکافی تخریب حسینیه دراویش گنابادی**، خبرگزاری انتخــاب ۲۰ فروردیــن ۱۳۸۵، عبدالله شــهبازی به نقش هیئت فاطمیــون قم در ماجرای تخریب حسینیه دراویش گنابادی اشاره می‌کند. شهبازی می‌نویسد مقتدای معنوی هیئت فاطمیون قم حجت‌الاسلام شیخ مرتضی‌آقاتهرانی است که او به عنوان معلم اخلاق دولت احمدی‌نژاد شهرت داشته است. حجت‌الاسلام آقاتهرانی در زمان تخریب حسینیه دراویش در قم، در مسافرت به امریکا بود. شهبازی سعی بر آن دارد که دولت وقت احمدی‌نژاد را از اتهام نقشــی که ممکن است در این تخریب داشته باشد، مبرا کند. ولی در زمان همین دولت احمدی‌نژاد مراکز دراویش در کرج و بروجرد هم تخریب می‌گردند.

۲- **رادیــو فردا**، **خبر تخریب خانقاه‌ها پایان همزیســتی روحانیون با دراویش**، از بیژن زنگنه، این خبر در تاریخ شــانزدهم نوامبر ۲۰۰۷ در تار نمــای این رادیو به آدرس زیر مشاهده شده است.

www.radiofarda.com

پیوست شماره ۱

احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی

شیخ بهاالدین عاملی معروف به شیخ بهایی
۹۵۳ تا ۱۰۳۰ قمری (۱۵۴۶ تا ۱۶۲۱ میلادی)

توضیحات

شـــیخ بها الدین عاملی معروف به شیخ‌بهایی در سال ۹۵۳ قمری (۱۵٤٦ میـــلادی) در جبل‌عامل (جنوب لبنان امـــروز) به دنیا آمد و در کودکی همراه پدرش به ایران آمد. پدرش شـــیخ حسین‌بن‌عبدالصمد، که خود یک عالم شیعه به شمار می‌رفت، یکی از شاگردان شهید ثانی بود. او در ابتدا نزد پدر خود علوم دینی را آموخت و سپس در اصفهان به فراگیری دروس دینی خود ادامه داد.[1]

شـــیخ بهایی پس از درگذشت پدرش در ســـال ۹۸٤ قمری (۱۵۷٦ میلادی) به شـــهرهای مختلف ایران ماننـــد تبریز و اصفهان رفت. در سال ۹۹۱ قمری (۱۵۸۳ میلادی) پس از سفر به حج مدتی را در مصر،

۱– عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه.

قدس و شام بسر برد و در سال ۹۹۲ قمری به ایران بازگشت. شیخ بهایی از حدود سال‌های ۱۰۰۴ قمری (۱۵۹۲ میلادی) به دربار شاه عباس اول رفت و در سفری که شاه‌عباس در سال ۱۰۰۸ قمری پیاده به مشهد رفت او را همراهی کرد.

شیخ در سال ۱۰۱۷ قمری (۱۶۰۸ میلادی) به قصر عمه شاه که درگذشته بود، انتقال یافت. او تا سال ۱۰۳۰ قمری (۱۶۲۱ میلادی) که فوت کرد، بزرگترین عالم دربار شاه‌عباس اول بود و قدرت و نفوذ بسیار زیادی در دربار او داشت. شیخ‌بهایی زمانی به منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان، که بالاترین مرجعیت دینی - سیاسی زمان خود بود منصوب شد.[۱]

شیخ بهایی دارای تألیفات بسیاری در زمینه فقه شیعه است. یکی از آثار فقهی او کتاب جامع عباسی است، که به زبان فارسی نوشته شده و در آن به شرح احکام فقه شیعه پرداخته است.

در آغاز باب ششم کتاب آمده است که پنج باب اول کتاب توسط خود شیخ بهایی نوشته شده و باقی‌مانده به قلم شیخ نظام‌الدین ساوجی که از شاگردان برجسته شیخ بهایی بوده، به رشته تحریر درآمده است. در بخش‌هایی از این کتاب شیخ بهایی به شرح احکام اهل ذمه از نظر فقه شیعه پرداخته است.

۱- **جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال**، تهران، موسسه فرهنگی دانش واندیشه معاصر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۴۶

خلاصه احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی

فصل سیّم: در بیان آن که جهاد کـردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب اسـت. بدان که سـه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجب است طایفه اول حربی [کفار حربی] و ایشان دو گروه‌اند:

گـروه اول مـردان جواننـد که غیر خـدای را پرسـتش می‌کنند چون آفتاب‌پرستان و ستاره‌پرستان و بت‌پرستان و غیر این‌ها.

گروه دوم جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند، چون ملحدان و دهریان و با این هـر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجب است تا آن که مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمی‌توان کرد.

طایفه دویم اهل کتابند - و ایشـان نیز دو قوم‌اند قوم اول جماعتی‌اند که کتابی در دسـت دارند و پیغمبری داشته‌اند چون جهود [یهودیان] آن‌که تورية [تورات] کتاب ایشان است و موسی‌کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر ایشـان و نصاری که انجیل کتاب ایشانسـت و عیسی علیه‌السلام پیغمبر ایشان، قوم دوم آن‌که کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند اما بشبه کتابی و پیغمبری قایل‌اند چون مجوسان [زرتشتیان] که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشـته‌اند آن را سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشـته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجب است تا آن که مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است. شرط اول قبول نمودن جزیه اسـت و آن مقداریست که امام یا نایب‌امام هر ساله در آخر سـال بر سـرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگر چه پیر و لنگ و زمین‌گیر باشند یا بر زمین‌های ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلاف اسـت که آیا بنده جزیه می‌دهد یا نه اقرب آن است که نمی‌دهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده جهودی که مُلک مسـلمان باشد و میانه

بنده جهودی که ملک جهودی باشــد. پس بر اول واجب نمی‌دانند و بر دوم واجب می‌دانند وخلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است چنان‌چه در حدیث وارد شــده که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌الســلام مقرر کرده بود که فقرای ایشــان هر ســال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم بدهند و مال‌دار ایشان صد وچهل وهشت [چهل وهشت درهم درست بنظر می‌آید] درهم یا آن که مقدار جزیه غیرمعین است و تعیین آن منوط به امام اســت، واضح قول دوم است چه او مناسب است بمذّلت و خواری ایشان و آن چه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمول است بر آن که رای شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن وقت به جهت مصلحتی بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط می‌شود.

شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانان است. شرط سیم آن‌که، آن‌چه بمنافات با امان دارد نکنند، مثل عزم کردن بر حرب مســلمانان و معاونت و امداد مشرکان و با این سه شرط اگر خلل رسانند حربی می‌شوند، خواه در عقد جزیه نکردن این‌ها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمداً کرده باشــند و خواه سهواً. شــرط چهارم آن که زنا با زنان مســلمانان نکنند و همچنین ایشان را نکاح ننمایند. شرط پنجم آن که ترک فتنه کردن کنند به این‌که مسلمانان را از راه نبرند. شرط ششم آن‌که ترک زدن مســلمانان کنند. شرط هفتم آن‌که جاسوســان کفار را در خانه خود راه ندهند و کفار را بر اســرار مســلمانان عالِم نســازند و خبری از اخبار مسلمانان بایشان ننویسند. شرط هشتم آن‌که مردان و زنان مسلمانان را نکشــند. این پنج شرط را اگر امام درعقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشــان عمل به آن نکنند حربی می‌شوند. شرط نهم آن‌که سِب [دشنام] حق سبحانه وتعالی و رسول صلی‌الله علیه وآله نکنند و استخفاف [کوچک کردن] دین و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذا بالله سب از ایشان واقع شود واجب‌القتل می‌شوند و ترک استخفاف دین را. اگر در جزیه شرط کرده باشند و به خلاف آن کنند حربی می‌شوند. شرط دهم آن‌که اظهار منکرات

در شـــهر اسلام نکنند، چون شـــراب و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر این‌ها کردن. شـــرط یازدهم آن‌کـــه احداث عبادت‌خانه‌ها در دارالاســـلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتاب‌های خود بلند نســـازند و ناقوس نزنند وخانهای [خانه‌ها] خود را بلندتر یا برابر خانهای مسلمانان نسازند بلکه پست بسازند و به این شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شـــرط کرده باشند که آن‌ها را نکنند حربی می‌شوند. شرط دوازدهم آن‌که به طریقی بگردند که از مســـلمانان متمیز [متمایز] شـــوند به این‌که لباس ایشان غیر لباس مســـلمانان باشد یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زمین ننشینند و شمشیر و سلاح نبندند و نصاری [مسیحیان] زنار بر میان نبندند [ببندند درست بنظر می‌آید] و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جـــاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شـــوند و لقب و کُنیت بر مولود خود نگذارند و این شـــرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند اما در حدیث مذکور نیســـت و جایز نیســـت ذمی که در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آن‌هاســـت و اگر بگـــذرد و توطن نکند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف [قرآن] خریدن و اگر بخرند مالک آن نمی‌شـــوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را به آن ملحق ساخته‌اند و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند.

طایفه ســـیم از ســـه طایفه که قتال کردن با ایشـــان واجب است چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه‌اند که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجب است تا آن‌که به امام بگروند یا کشته شوند و هرگاه که متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آن‌هایی که به جنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجب است که ایشان را بکشند و در عقب گریخت‌های ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج به این‌ها نیســـت بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیست و باجماع مجتهدین ذریت [فرزندان] این طایفه و زنان ایشـــان را مسلمانان

مالک نمی‌شـــوند و همچنین مالک نمی‌شوند چیزی از مال‌های این طایفه را که در لشگرگاه نباشـــند خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمی‌شوند و در مال‌های ایشان که در لشگرگاه است میانه مجتهدین خلاف اســـت که آیا لشگریان مالک آن می‌شوند یا نه، اصلح آن است که مالک آن نمی‌شوند.

فصـــل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار- بدان که در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه، اما سه امر واجب اول دعوت کردن به اسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آن‌که امام یا نایب او ایشان را بشـــهادتین و اقرار به وحدانیت خدای تعالی و عدل او و نبوت حضـــرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و ســـلم و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند، و اگر بی‌آن‌که امام کفار را دعوت به اســـلام نماید، مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد، اما قصاص و دیت [دیه] بر او نیست و این دعوت را لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول صلوات‌الله‌علیه وآله نبوده باشـــند، اما جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول (ص) باشند.

کتاب جامع عباســـی از شـــیخ‌بهاالدین عاملی، چاپ انتشـــارات فراهانی، صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵.

پیوست شماره ۲

رساله جهادیه - احکام اهل ذمه

محمدتقی مجلسی

کمترین مخلصان معروض می‌گرداند [کذا] که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است، در قرآن مجید که: جهاد کنید با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، و آن‌چه حق سبحانه و تعالی حرام کرده است حرام نمی‌دانند، و به دین حق که اسلام است ایمان نمی‌آورند، و این‌ها جمعی‌اند که ما کتاب‌ها به سوی ایشان فرستاده‌ایم، که آن یهود و نصاری و مجوس باشند، یعنی با اهل کتاب جهاد کنید تا مسلمان شوند یا به دست خود جزیه بدهند، در حالتی که ذلیل و خوار باشند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که فرمودند که: هر مولودی که متولد می‌شود، بر فطرت اسلام متولد می‌شود، البته پدر و مادر ایشان، ایشان را یهودی و نصرانی و مجوسی می‌کنند، و اگر ایشان فرزندان را به حال خود گذارند و ترغیب ننمایند یاران [؟] باطله خود را هر آینه، دین اسلام را اختیار خواهند نمود، چنان‌که مسلمانان بی‌آن‌که پدران و مادران ایشان به ایشان القا کنند دین اسلام را، مسلمان می‌شوند و خدا و رسول و ائمّه هدی - صلوات‌الله علیهم - را اعتقاد

می‌کنند و دوست می‌دارند، خصوصاً هرگاه اندک عقلی به هم رسانند خود به خود می‌یابند که خداوندی دارند، که ایشـــان و عالمیان را ایجاد فرموده است و پیغمبری به ایشـــان فرستاده است و بعد از آن حضرت، پیشوایان دین که ائمه معصومین‌اند - صلوات‌الله علیهم - امامان ایشـــانند و به گفته ایشـــان عمل می‌باید کرد، پس حضرت فرمودند که حضرت سیدالمرسلین - صلـــی‌الله علیـــه و آله - امان دادند یهود و نصارا و مجوس به این شـــرط کـــه اولاد خود را به مذهب باطل خود ترغیـــب ننمایند و یهودی و نصرانی و مجوس نکنند. و اما این جماعتی که امروز هســـتند از اهل امان نیستند و چون به شرط آن حضرت وفا نکردند و به اسانید [سندها] صحیحه و حسنه نیز از آن حضرت منقول است که حضرت سیدالمرسلین - صلی الله علیه و آله - جزیه را از اهل ذمه قبول کردند به این شـــرط که ربا نخورند و شـــراب و گوشت خوک نخورند، ظاهراً، و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر را به عقد خود در نیاورند، و هر که یکی از این افعال را به‌جا آورد خدا و رســـول از او بیزارند و از امان ایشان بیرون می‌روند و چون ایشان مخالفت کردند شـــروط را الیوم، امان ندارند و از اهل ذمه نیســـتند و به اسانید صحیحه منقول اســـت از آن حضرت - صلوات‌الله علیه - که چون حق ســـبحانه و تعالی از ایشان طلبیده است که جزیه بدهند تا کشته نشوند و به بندگی در نیایند می‌باید که در ایشان به قدر وسع و طاقت جزیه بگیرند و چون فرموده است که ذلیل باشند می‌باید که مقرر نسازند بر ایشان که هر سال چه چیز بدهند تا ذلت و خواری ایشان بیشتر باشد.

و از این باب اخبار بســـیار است و آن‌چه علما ذکر کرده‌اند آن است که در امان ایشان شرط اســـت که جزیه بدهند و گردن نهند احکام اسلام را، مثل آن‌که اگر کســـی از ایشان بمیرد و وارث دوری از مسلمان داشته باشد و فرزندان داشته باشـــد پسرعمه پدرشان میراث می‌برد که مسلمان است و فرزنـــدان میراث نمی‌برند. و اگر یهودی یا نصرانی یا مجوس خواهند که محاکمه داشـــته باشند به نزد حاکم مسلمان آورند و مدعی‌علیه نخواهد که بیابد از ذمه بیرون می‌رود، و اگر از ایشان زنا کرده باشد و محصن باشد،

به آن‌که [به این معنی که] اگر مرد باشـد زن داشـته باشد و یا زن باشد و شـوهر حاضر داشته باشد و نزد حاکم مسـلمان ثابت شود که زنا کرده است و حاکم خواهد که او را سنگسار کند و آن جماعت نگذارند هرکه داخل است در آن نگذاشتن، از ذمه بیرون می‌روند و همه را می‌توان کشت و زنان و فرزندان ایشان را اسیر می‌توان کرد.

مجملاً شرط است در صحت امان ایشان که جزیه قرار دهند به نحوی که خواهد آمد و با خود قرار دهند که احکام مسلمانان بر ایشان جاری باشد.

و شرط است در صحت امان ایشان که با مسلمان در مقام غدر نباشند به آن که احوال مسلمانان را به دشمنان ایشان از کفار ننویسند و جاسوسی کفار را نزد خود جا ندهند و با مسلمانان حرب نکنند، و مدد کفار بر حرب مسـلمانان نکنند و در این سه چیز خلافی نیسـت که اگر مخالفت کنند از امان بیرون می‌روند. و اما شروط دیگر مثل آن‌که فرزندان خود را ترغیب به دین خود ننمایند و منع نکنند مسـلمانان را از هدایت کردن بزرگ و کوچک ایشان، و شبهات باطله خود را به احدی از مسلمانان نقل نکنند، خصوصاً به عوام ایشان و زن مسلمانان را نخواهند، و با زنان مسلمانان زنا نکنند، و با اولاد ایشـان لواط نکنند، و شـراب را ظاهر نسازند، و خوک را ظاهر نگرداننـد، و هر دو را نخورند ظاهراً، و مجوس مادر و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر را نخواهند، که چون بر مسلمانان یا حاکم ایشان ظاهر شود از امان بیرون می‌روند.

و در بلاد اسـلام احداث کنیسه که معبد ایشان است و یا معبد نصاری است و بیعه که معبد یهود است و خانه آتش که معبد مجوس است نسازند و اگر بسازند واجب است که همه را خراب کنند، مگر آن که حاکم مسلمان مصلحت داند که آن‌را مسـجد کنند، و صورت مسـیح را که ساخته‌اند بر مسلمانان ظاهر نسازند، و نسبت به حضرت سیدالمرسلین - صلی‌الله‌علیه و آله - و نسـبت به ائمـه معصومین - صلوات‌الله علیهـم - حرف رکیکی نگویند، و نسبت به قرآن مجید سخن ناخوش نگویند، و بر والی مسلمانان لازم اسـت که جمیع این‌ها را بر ایشان مقرر فرمایند و بعد از آن اگر کسی

مخالفت کند از امان بیرون است، و اگر دشنام دهند به حضرت سیدالمرسلین - صلی‌الله‌علیه وآله - هر که بشـــنود او را می‌باید بکشد، و اگرچه بر ایشان شرط نکرده باشد، هرکه سب نبی کنند [کذا] واجب‌القتل است.

دیگر می‌باید که ناقوس نزنند به نحوی که مسلمانی آواز ناقوس ایشان را بشـــنود، و آواز خـــود را بلند نکنند و به خواندن تـــورات یا انجیل و غیر آن از کتاب محرّفه [تحریف شـــده]، و خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مســـلمانان نسازند. و خلافی نیست در آن‌که واجب است بر ایشان که این اعمال را نکنند، خواه شـــرط کنیم یا نکنیم. اما اگر شـــرط کرده باشیم که نکنند از امان بیرون می‌روند. علی‌الاشـــهرتعزیر می‌کنند. و ظاهر احادیث صحیحه آن است که اگر تظاهر نیز نکرده باشند از امان بیرون می‌روند، و اگر شرط نکرده باشیم حد و تعزیر می‌کنند، و آن که هر جا که حدّ باشد حدّ می‌زنند مثل خوردن شراب، و هر چه حد نداشته باشد مثل خوردن گوشت خوک و اکثر اصحاب تاویل کرده‌اند بظاهره.

و التزام احکام اســـلام که از لوازم امان اســـت مقتضای آن است که هر حرامی که در دین اســـلام حرام اســـت به جا نیاورنـــد، چنان‌که در آیه [و] حدیث صحیح نیست وارد است. پس بنابراین نمی‌باید پوست به مسلمانان بفروشـــند چنان‌که متعارف اســـت و مکرّر منع کرده‌اند ایشان را و ممتنع نشدند بلکه به کرّات و مرّات حکم شاهی‌ظل‌اللهی وارد شد و تمرد کردند از تظاهر فروختن خمر به مســـلمانان چه جای کفار. و جمیع از علما گفته‌اند که مستحب است که والی مسلمانان بر ایشان مقرر سازد که محل عبادت مطلقاً نداشـــته باشـــند ظاهراً مانند دیر و صومعه و اگر خراب شده باشد تجدید نکنند، یعنی ســـنت است که این‌ها را شرط کنند با شروط سابقه اگر چه حرام اســـت گردن سنت است شرط نمودن که اگر مخالفت کنند از امان بدَر روند و شـــرط کنند که منع نکنند مســـلمانان را از نزول [وارد شدن] در کین‌های [خانه‌ها] ایشـــان و ظاهراً سابقاً چنین بوده است که مانند رباط مردان قافله در آن‌جا نزول می‌کرده‌اند در شـــب و روز شرط کنند بر ایشان کـــه منع نکنند و درهای آن‌ها را فراخ کننـــد که حیوانات با بار داخل توانند

شـــد، و اگر مطلع شـــوند که جمعی با مســـلمانان در مقام غدرند [خیانت] ظاهر سازند و کتمان آن نکنند و ... خود را ظاهر نسازند و آواز خود را در کنیســـه‌های خود بلند نکنند نه در نماز و نه در خواندن کتاب‌های خود که مسلمانی بشنود، و به طلب باران بیرون نروند، و عید خود را ظاهر نسازند مانند خواجه‌شویان، و چون مردگان خود را برند آواز خود را به ذکر و غیر آن بلند نکنند و تورات و انجیل و زند و پازند به مسلمانان خریدن این‌ها مگر به علمای ایشان که از جهت نقض و حجت جمعی تحریر نموده‌اند اما ایشان نمی‌باید که به بازار آورند از جهت فروختن و غیر آن.

و اظهار نکنند که ما عُزَیر را خدا می‌دانیم، یا عیسی را خدا می‌دانیم یا پسر خدا می‌دانیم، نه چنان‌که الحال شایع است که زندیقی از نصاری آمده است و در هر خانه راه دارد و دو سه کلمه از ریاض می‌داند و با هر کس القا شبهات می‌کنند و می‌گوید که آمده‌ام و [کذا] مردمان را هدایت کنم و کسی نیست که این ملعون را بکشد و بی‌دغدغه واجب‌القتل است. دیگر با اموات خود آتش را ظاهر نسازند [مردگان خود را نسوزانند]، اگر جمعی از جُهّال مسلمانان نیز می‌کردند و اکثر ترک کرده‌اند و بعضی می‌کنند.

دیگر بنده از مســـلمانان نخرند، قرآن هدیه نکنند. و اگر بنده از ایشـــان مســـلمان شود برایشـــان جبراً بیع نماید به مسلمانان، همچنین قرآن را به ایشان ندهند که ریزه‌ریزه کنند و خدا چند کس را... علی‌الحال.

و اگر کســـی خواهد مسلمان شود خویشان او مضایقه نکنند و شبیه به مسلمانان نباشند در لباس مانند عمامه و نعلین مسلمانان. و اگر موی سر گذارند فرق نکنند که بشـــکافند و دو حصّه [قســـمت] کنند و نه مردان و نه زنان ایشان، و مانند مسلمانان سخن نگویند، و مانند ایشان بر اسب عربی سوار نشوند و احوط آن است که بر یابو نیز سوار نشوند و اگر سوار شوند بر زین سوار نشوند، بلکه استر و الاغ سوار شوند، پالان‌دار و بر یک طرف سوار شوند و پاها را نیز از یک طرف آویزند و پیش سرهای خود را نتراشند و روز باران بیرون نیایند که در بازارها راه روند و مسلمانان را نجس کنند و در مجالس، تعظیم مســـلمانان نکنند و بر مسلمانان مقدم ننشینند، و اگر

در بیابانی راه روند ندانند بیایند یا مسلمانان تا ایشان را بر سر راه اقامت ندارند و آن‌چه حق سبحانه و تعالی حرام کرده است حرام نمی‌دانند و به دین حق که اسلام است ایمان نمی‌آورند و نظر به خانه‌های مسلمانان از دریچه‌ها و پشت‌بام‌ها نکنند و با مسلمانان در تجارات شریک نشوند و مسلمانان را نوکر نکنند، و بنا و نجار و فعله از مسلمانان از جهت ایشان کار نکنند، و ضیافت نکنند مسلمانان را اگر بر ایشان وارد شوند سه روز یا آن‌که اقامت به جهت ایشان بیاورند از نان و مرغ و تخم‌مرغ و اگر بدل از نان آرد بیاورند بهتر است. و اگر نان آورند از مسلمانان بخرند و بیاورند، و شمشیر را حمایل نکنند در گردن، و لباس‌شان مخالف مسلمانان باشد چنان‌که کران [؟] لباس ایشان امتیاز دارد، و نصرانی کبود پوشند، چنانکه اکثر به این عمل می‌کنند و یهودان نیز رنگ روناس و امثال آن نپوشند و یهودان کلاه کبود لاجوردی بر سر می‌گذاشتند، چند سال است که برطرف کرده‌اند و اولی آن است که او را بر سر گذارند و اگر آن‌که بر مندیل خود خرقه رنگی بیاویزند و زنان بر بالای رخت‌ها بر میان بندند و زنگی بر پا بندند که در حمامات نیز ایشان داشته باشند، و کفش‌های زنان ایشان دو رنگ باشد یک لنگ سرخ یا زرد دو رنگ دیگر به رنگ دیگر باشد، و در گردن زنان و مردان ایشان انگشتر آهن یا مس یا برنج بیاویزند، و اگر زمینی از مسلمانان بخرند خمس قیمت زمین را بدهند، و اگر مسلمانی ایشان را بکشد مسلمان را در عوض نمی‌کشند، و دیه می‌دهند مرد را و پنج و چهارصد دینار، و زن را بیست و پنج دینار می‌دهند، و اگر زنی بمیرد و وارث نداشته باشد میراثش از امام است، و اگر به خطا کسی را بکشد و خویشان نداشته باشد دیه‌اش با امام است و احکام ایشان بسیار است. بر این اختصار شد و نقیضش بر وجه کمال در «لوامع صاحبقرانی» است و وجه وسط در «لمعات شاهنشاهی» است...

و جمعی گفته‌اند که آن‌چه حضرت امیر المومنین - علیه والسلام - برای آن مقرر فرموده همان را می‌دهند به جزیه و آن به حساب زمان حضرت، از اغنیا پنج اشرفی به خمسی کم یا چهار اشرفی و چهار خمس اشرفی

بوده اســـت، و تجار و متوسط نصف این و فقرا ربع این را مقرر فرمودند و به عنوان قیمت نقره، حال تقریباً نصف این مبلغ می‌شود و چون نقره ارزان شده است و طلا گران شده است و شیخ مفید علیه‌الرحمه فرموده است که هرچه مقدور باشد که تواند داد می‌گیرند و اگر هر یک صد... داشته باشند می‌گیرند به حســـب ظاهر کلام شـــیخ تا به زودی مسلمان شود. و جمعی گفته‌اند: که از طرف قلت یک اشرفی است و از طرف کثرت هرچه برای امام اقتضا کند و از وقت گرفتن مســـتوفی که می‌باید جزیه می‌گیرد که نشسته باشـــد وذمی ایســـتاده دســـت خود را از گریبان پیراهن درآورد و زر را در نزد او بریزد تا امام گوید که بس، و مســـتوفی که اخذ می‌کند ریش ذمی را می‌گیرد و بعد از آن سیلی محکمی بر بناگوش او می‌زند. و قولی هست که از پشت سر نیز شخصی گردنی می‌زند و تفسیر کلام الهی بر این نحو کرده‌اند که در وقت دادن ذلیل باشند.

و در راه رفتن راه بر ایشـــان تنگ می‌کنند، به آن که او وســـط جاده راه روند و از کناره‌های راه بروند، و اگر ازدحامی باشـــد مسلمانان، نروند، و چون ازدحام تخفیف یابد ذمی برود، و اگر در حمام باشـــند اول مسلمانان غســـل بکنند دیگر ذمی، و همه‌جا مســـلمان را بر خود مقـــدم دارند، و نزد قاضی که روند مسلمان نشسته باشد و ذمی ایستاده باشد، و زنان ایشان به منزله کنیزانند و روی ایشان را می‌توان دیدن از روی لذّت، و زنان ذمی زنان مسلمان را برهنه نبینند، بنابراین می‌باید به حمام مسلمانان نروند تا زنان مسلمانان را در نیابند، و احکام ذلت ایشان بسیار است، مجمل در این عرضه مذکور شد و مفصلی نیز انشأالله به عرض خواهد رسید به فضل‌الله تعالی و عونه و دیگر دوستی با ایشان حرام است، و ایشان را امین کردن، مگر دســـت و مصافحه [دســـت دادن] کردن. بر ایشان سلام کردن خلاف است مشهور تحریم است، مگر در ضرورت، و اگر ایشان سلام کنند علیک می‌باید گفت با هر یک الله و امثال این، و اگر علما ایشـــان را اخراج نمایند، اســـلام ایشان به زودی حاصل می‌شود. و ظاهراً اگر شاه عالم پناه ظل‌الله فی‌الارضین هرکه مسلمان بشود نوکر کنند همه بزودی مسلمان می‌شوند،

بلکه همین شـــروط را هرگاه بر ایشـــان مقرر فرمایند. و جزیه را به جمعی می‌باید داد که جهاد کنند و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجب است، وقتی که کفار بر سر مسلمانان آیند و امثال این اعمال سبب رفعت‌شان است در دنیا و عقبی و ثواب این‌ها را نهایت نیست. بدان که بر پادشاه اسلام واجب است که جمیع شعائر اسلام را افادت فرمایند و شعائر کفر را زایل گرداند و نام نیک ایشان تا قیامت برپا باشد و ضرری بر ایشان نمی‌رسد بلکه نفع به کافه عالمیان می‌رسد.

رســـاله احـــکام اهل ذمـــه، از محمدتقی مجلســـی، به کوشـــش سیدابوالحسن مطلبی،

میراث اســـلامی ایران، به کوشش رســـول جعفریان، دفتر سوم، ۱۳۷۵، صفحات ۷۰۷ تا ۷۱۶

پیوست شماره ۳

رساله صواعق الیهود

محمد باقر مجلسی

...بدان که حق تعالی جزیه را برای اهل کتاب مقرر فرموده است به سبب آن‌که ایشان به هدایت نزدیک‌تراند از سایر کافران، زیرا که اطوار و آثار انبیا علیهم‌السلام را شنیده‌اند، و اوصاف آن حضرت را در کتب خود دیده‌اند.

هرگاه مدتی در میان مسلمانان بمانند، و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار اهل بیت عصمت علیهم‌السلام را بشنوند، و شرایع حقه و عبادات کامله اهل اسلام را مشاهده نمایند، اگر تعصب نورزند زود به علم حقیقت دین اسلام به هم می‌رسانند.

و هرگاه شرایط جزیه را در حق ایشان رعایت نمایند و به خواری و مذلت در میان مسلمانان زندگی کنند، تعصب ایشان را مانع از قبول دین حق نخواهد گردید، و به زودی قبول دین اسلام خواهند نمود.

چنان به حق تعالی در قرآن مجید فرموده است:

قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ *

یعنـــی: مقاتله کنید با آن‌ها که ایمان نمی‌آورند به خدا و نه روز قیامت، و حرام نمی‌دانند چیزهایی را که حرام گردانیده است آن‌ها را خدا و رسول او، مانند شـــراب و گوشت خوک، و اعتقاد نمی‌کنند به دین حق از آن‌ها که کتاب به ایشـــان داده اســـت، تا بدهند جزیه را از دست خود در حالتی که خوار و ذلیل باشند.

احکام جزیه

باید دانست که به اتفاق علمای امامیه رضوان‌الله علیهم جزیه مخصوص اهل کتاب اســـت، یعنی یهود که تورات دارند و نصـــارا که انجیل دارند، و گبران که شبه‌کتاب دارند و پیغمبری بر ایشان مبعوث شد و کتابی آورد که در دوازده هزار پوســـت گاو نوشته می‌شد، پیغمبر خود را کشتند، و کتاب خود را سوزاندند.

پس زردشـــت به عوض کتاب ایشان زند و پازند را برای ایشان نوشت، و آن شـــبه کتاب اســـت که گمان می‌کنند که کتاب خدا است، و کتاب اصل ایشان با سایر کتب انبیا نزد حضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله علیه است.

و از غیر این ســـه فرقه از بت‌پرستان و سایر کفار قبول جزیه نمی‌توان نمود.

و اگر حاکم مســـلمان مصلحت داند در آن‌که بعضی از ایشـــان را امان دهد که داخل بلاد مســـلمانان شـــود، خواه بر ایشان عوضی قرار کنند که بدهند و خواه نکنند، مشهور آن است که جایز است. و جزیه بوجود آن بالغ و عاقل می‌باشـــد، از اطفال نابالغ جزیه نمی‌گیرند، و بر دیوانه که همیشه دیوانه باشد جزیه نیست، و بر زنان جزیه نمی‌باشد.

و مشـــهور آن است که بر مردان پیر و کور و مزمن که حرکت نتوان کرد جزیه می‌باشـــد. و در غلام خلاف است، و مشهور آن است که جزیه بر او هست، و از آقای او می‌گیرند جزیه او را.

و ایضا مشهور میان علما آن است که از فقیر و پریشان جزیه می‌گیرند، و اگر نداشته باشد مهلت می‌دهند تا به هم رسانند، اگر چه به گدایی باشد.

و مشـــهور آن اســـت که جزیه مقداری ندارد، آن‌چه امام علیه‌السلام یا

نایب او مصلحت داند مقرر می‌گرداند، و جایز است جزیه را بر سر ایشان قرار کنند، که مثلاً هر جریبی چند بدهند و خلاف است در آن‌که آیا بر هر دو قرار می‌توان کرد یا نه، و روایتی وارد شـــده است که نمی‌توان کرد، و این احوط است.

و جایز فرق میان ایشـــان قرار کنند، چنان چـــه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام بر فقیر دوازده درهم قرار داد، و بر متوسط‌الحال بیست‌وچهار درهم، و بر غنی و مالدار چهل‌وهشـــت درهم که به حساب آن زمان نزدیک به پنج اشرفی بوده است.

و آن‌چه ضرور است در تحقق ذمه آن است که قبول جزیه بکنند، و کاری که منافی امان باشد، مثل جنگ کردن با مسلمانان و مدد کردن کافران در جنگ، ایشان به عمل نیاورند.

و بعضـــی گفته‌اند که باید التزام احکام مســـلمانان بکنند، و حکمی که حاکم مسلمانان موافق شرع بر ایشان کند امتناع نکنند.

و گفته‌اند آن‌چه ســـزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند هفت چیز است:

اول: آن‌که زنا با زنان مسلمانان نکنند، و متعرض عرض اطفال ایشان نشوند.

دوم: آن‌که زنان مسلمانان را نکاح نکنند.

سوم: آن‌که وسوسه مسلمانان نکنند که ایشان را از دین برگردانند.

چهارم: آن‌که راهزنی مسلمانان نکنند.

پنجم: آن‌که جاسوس کافران را راه ندهند.

ششم: آن‌که معاونت کافران بر مسلمانان نکنند. که ایشان را راهنمایی بر راه غلبه بر مسلمانان کند، و احوال مسلمانان را به ایشان نویسند.

هفتم: آن‌که مردان و زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.

اگر این هفت چیز را بر ایشـــان شرط کرده باشند مخالفت کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نکرده باشند حد و تعزیری که برایشان می‌شود، موافق شریعت اسلام به عمل می‌آورند، و از امان بدر نمی‌روند.

و اکثر علما گفته‌اند که باید به عمل نیاورند امری را که موجب منقصت دین اسلام باشد، به آن‌که جناب مقدس الهی، یا حضرت رسول، یا یکی از

ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم را به بدی یاد کنند.

و باید که این شــرط بر ایشان بشــود، و اگر خلاف این شرط بکنند از امان به در می‌روند. و اگر العیاذبالله به خدا و رســول و ائمه علیهم‌السلام دشــنام دهند، هرکه از ایشان بشنود و ایمن از ضرر باشد واجب است که او را بکشد.

واز جمله اموری که ایشان را منع از آن باید کرد، و با وجود شرط اگر خلاف آن کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شــرط نشــده باشد از امان بدر نمی‌روند چند چیز است:

اول: آن‌که امری چند در شرع اسلام حرام است، و ایشان حلال می‌دانند، و ضرری از آن به مســلمانان نمی‌رسد علانیه واقع نسازند، مانند شراب و گوشت خوک خوردن، و محارم خود را عقد کردن و امثال آن.

دوم: آن‌که احداث کلیسا و معابد خود و آتشکده در بلاد اسلام نکنند، و اگر داشته باشند و محتاج به تعمیر شود، تعمیر می‌توانند کرد، و اگر خراب شود خلاف است که بار دیگر در همان موضع می‌توانند ساخت یا نه.

سوم: آن‌که صدا بلند نکنند به خواندن کتاب‌های خود، و ناقوس ننوازند، و بعضی گفته‌اند آهسته می‌توانند نواخت به نحوی که مسلمانان نشنوند.

چهارم: آن‌که خانه‌های خود را بلندتر از خانه مســلمانی که همســایه ایشــان یا در خانه ایشان باشد نسازند. و بعضی گفته‌اند که مساوی نیز نباید بسازند، بلکه باید پست‌تر باشد.

پنجم: آن‌که اکثر علما گفته‌اند که ســزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشــان شــرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان، که مشتبه به مسلمانان نشوند، چنان چه متعارف بوده است که یهودان جامه عسلی می‌پوشــیده‌اند، و نصارا جامه‌های سیاه و کبود می‌پوشیده‌اند، و نصارا زنار بر کمر بندند، و یهــودان پارچه‌ای به رنگ دیگر بر روی جامه بدوزند که نمایان باشد.

و بعضی گفته‌اند که مخالف کفش متعارف مسلمانان باشد بپوشند، یا آن که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن‌که یکی زرد باشد و دیگری سرخ، و انگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن ببندند، و در حمام زنگی بر پا ببندند، که از مســلمانان ممتاز باشند و همچنین زنان

ایشـــان باید که در لباس از زنان مسلمانان ممتاز باشند با آن‌ها که مذکور شد یا غیر آن‌ها.

ششم: آن‌که بر اسب عربی سوار نشوند، یا مطلباً بر اسب سوار نشوند، بلکه بر استر و درازگوش سوار شوند، و بر زین سوار نشوند، بلکه بر پالان ســـوار شوند، و پاها را از یک‌طرف بیاویزند، و شمشیر و خنجر و سلاح با خود برندارند، بلکه در خانه‌های خود نیز نگاه ندارند.

و بر اکثر این امور مســـتندی ندیده‌ام، اما اگر حاکم مسلمانان مصلحت داند و این‌ها را بر ایشان شرط کند انسب خواهد بود.

و بعضی گفته‌اند: باید قدر جزیه معلوم ایشـــان نباشـــد، تا پیوسته در عرض سال در تشویش و اضطراب بوده باشند، و در وقت ادای جزیه باید بر روی زمین نزد گیرنده جزیه بایســـتد و بگوید بشمار، و او زر بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

و بعضی گفته‌اند: باید ســـر را به زیر انـــدازد در وقت دادن، و چون ادا کند گیرنده جزیه بر ریشـــش چســـبد و طپانچه بر رویش بزند، و بر این‌ها مستندی ندیده‌ام.

و گفته‌اند: مستحب است که اگر مسلمان با ایشان در راهی روند ایشان را در میان جاده راه ندهند، در کنار راه بروند، و در حمام چون مســـلمان در حوض باشـــد ایشان داخل حوض نشـــوند، و در مجالس ایشان را بالا ننشانند، و ابتدا به سلام نکنند بر ایشان، و اگر ایشان سلام کنند در جواب علیک بگویند.

و با ایشان شرکت نکنند، و مضاربه به ایشان ندهند، و واجب است که ماکولاتی که قابل تطهیر نباشـــد، مانند روغن و عرق‌ها که ایشان ملاقات کرده باشند از ایشان نگیرند.

اگر چیزی باشد که قابل تطهیر باشد مانند جامه‌ها، اگر خشک از ایشان گیرند پاک اســـت. و اگر ملاقات به رطوبت کرده باشـــد، بعد از گرفتن آب کشند.

و پوســـت آن‌چه از پوست به عمل می‌آید، مانند کفش و چکمه و گوشت و چیزهایی که در طهارت و حلیت آن‌ها تذکیه [گلوی حیوان حلال گوشت را بریدن] شرط است، از ایشان نمی‌توان گرفت.

و همچنین مایعاتی که در میان پوســـت جا کرده باشند، مانند روغن و دوشاب و شیره امله و هلیله، و امثال این‌ها که در میان دبه یا مشک کرده باشـــند از ایشان نمی‌توان گرفت. و در این احکام سایر کفار از هنود و غیر ایشا ن با ایشان شریکند، بلکه بدترند.

و ایضا بهتر آن اســـت که حاکم مســـلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در روز بـــرف و باران از جاهای خود حرکت نکنند که مســـلمانان را نجس می‌کنند.

و اگر بشنوند که ایشان به مسلمانی دشنام داده‌اند، یا اهانت رسانیده، منع و زجر و تادیب کنند، و ایشـــان را بر مســـلمانان مســـلط نگردانند، و مسلمانان را نیز تاکید کنند که به عبث اهانت به ایشان نرسانند.

و اگر میان ایشان و مسلمانان منازعه باشد باید حاکم شرع مسلمانان میان ایشـــان حکم کند. و اگر با یک نزاعی داشته باشند، مشهور آن است که حاکم مسلمانان مخیر است میان آن‌که به شرع اسلام میان ایشان حکم کند، یا حواله به حکام ایشان بکند، و اگر حکم کند بهتر است.

* قرآن آیه ۲۹ – سوره توبه

با کســـانی از اهل کتاب که به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و چیزی را که خدا و رســـولش حرام کرده، حرام نمی‌دانند و متدین به دین حق نیستند بجنگید، تا با خواری و حقارت با دست خود جزیه (مالیات سرانه) بدهند.

رســـاله صوایق الیهود، محمدباقر مجلســـی، تحقیق ســـید مهدی رجایی، از کتاب ۲۵ رساله فارسی، نشر کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم ۱٤۱۲ هجری قمری صفحات ۵۱۳ تا ۵۲۲.

پیوست شماره ۴

احکام اهل ذمه در کتاب تحریرالوسیله

آیت‌الله روح‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله دیدگاه‌های فقه اسلامی خود را بیان کرده است. کتاب تحریرالوسیله به زبان عربی و در چهار جلد نوشته شده و توسط محمدباقر موسوی همدانی به فارسی ترجمه و به چاپ رسیده است.

روح‌الله خمینی بخش‌هایی از جلد اول و چهارم کتاب تحریرالوسیله خود را، اختصاص به حقوق و شرایط اقلیت‌های مذهبی و یا به عبارتی دیگر اهل ذمه داده است. او دیدگاه‌های خود را در مورد اهل ذمه در این بخش‌ها آورده است. او احکام و الزامات و شرایط و محدودیت‌های بسیاری را برای اهل ذمه ذکر کرده است، که بسیاری از آن‌ها با شرایط جهان امروز قرن‌ها فاصله دارند. در این بخش سعی می‌شود که آن‌چه را که او در کتاب تحریرالوسیله در مورد اهل ذمه نگاشته، در یک جا جمع‌آوری و آورده شود.

بسیاری از نظرات روح‌الله خمینی در مورد اهل کتاب شباهت‌های زیادی به دیدگاه‌های محمدتقی مجلسی و محمدباقر مجلسی دارد. به نظر می‌رسد که او بسیاری از دیدگاه‌های خود را از رساله‌های آنان اقتباس کرده است.

تتمه‌ای در مورد احکام اهل ذمه

نوشته : آیت الله روح الله خمینی
ترجمه : محمد باقر موسوی همدانی

جلد اول

بخش نجاسات

دهم از نجاسات کافر است و کافر کسی است که متدین بدینی غیراسلام باشد و یا اگر اسلام اختیار کرده و منتسب به آن شده یکی از ضروریات اسلام را با این‌که می‌داند از ضروریات است منکر باشد به‌طوری که برگشت انکارش نسبت به آن ضروری به انکار رسالت و یا تکذیب رسول خدا صلی‌الله علیه وآله و یا تنقیص شریعت مطهره آن جناب باشد و یا از او گفتار و کرداری سر بزند که اقتضای کفر او را داشته باشد و در کافر فرقی نیست مرتد و کافر اصلی چه حربی و چه ذمی[1] و اما ناصبی‌ها که با امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دشمنی می‌کنند و به آن جناب ناسزا می‌گویند و خوارج که خدایتعالی هر دو طائفه را لعنت کند بدون تردید نجسند چه این‌که چیزی ازضروریات اسلام را انکار داشته باشند و برگشت انکارشان به انکار رسالت باشد یا نه و اما غالی‌ها که درباره امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام غلو نموده (آن جناب را العیاذبالله خدا می‌دانند) اگر این غلوشان مستلزم انکار الوهیت خدای‌تعالی و مستلزم انکار توحید و یگانگی خدایتعالی و یا نبوت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله باشد آن‌ها نیز کافرند وگرنه حکم بکفرشان نمی‌شود.

هفتم از چیزهائی که نجس را پاک می‌کند اسلام است که پاک کننده کافر است حال چه این که کافر اصلی باشد و یا مرتد یعنی

۱- در این بخش آیت‌الله خمینی به صراحت، تمام غیر مسلمانان را نجس می‌داند.

پس از اسلام کافر شده باشد که چنان چه مسلمان شود پاک می‌شود چه مرتد فطری باشد یا ملی مرد باشد یا زن و با پاک شدن بدن کافر همه چیز او حتی موی بدنش و ناخنش و آب دهان و بینیش و سایر فضلات متصل به او پاک می‌شود.

هشتم تبعیت است و منظور از آن این است که وقتی کافری مسلمان شد به تبع او فرزند بالغش نیز پاک می‌شود حال چه این‌که فرزند بلافصل باشد یا با فصل (فرزند خودش باشد و یا نوه‌اش) و چه اینکه شخص مسلمان شده پدر فرزند باشد و یا مادرش و اما طفلی که بدست مسلمانی اسیر شده در حالی که پدر یا مادر او به تبع اسیر کننده‌اش پاک نمی‌شود.

جلد چهارم

بخش اهل ذمه

گفتار در کسی که از او جزیه می‌گیرند

مساله ۱ – از یهود و نصاری که اهل کتاب هستند و هر ملتی که شبهه داشتن کتاب در آن‌ها هست نظیر مجوسیان جزیه یعنی مالیات سرانه گرفته می‌شود، و در این حکم فرقی نیست بین مذاهب مختلفه آنان نظیر کاتولیک و پروتستان و غیر این‌ها هر چند که در فروع و بعضی از اصول مختلف باشند بعد از آن‌که همه نصاری یا یهود یا مجوس خوانده می‌شوند.

مساله ۲ – حکومت اسلامی جزیه را از سایر فرقه‌های کفار یعنی مشرکین مانند بت‌پرستان و ستاره‌پرستان و غیر این‌ها نمی‌پذیرد، چه عرب و چه عجم، چه این‌که خود را به صاحب کتابی مثل ابراهیم و داود و انبیائی دیگر منسوب کنند و چه نکنند، بنابراین از غیر یهود و نصاری و مجوس غیر از اسلام آوردن و یا کشته شدن پذیرفته نیست، و هم‌چنین از کسانی که در اصل یکی از این سه کیش را نداشته‌اند و جدیداً یعنی بعد از نسخ شرایع سه گانه بوسیله اسلام به این کیش‌ها درآمده‌اند جزیه پذیرفته نیست و کافر حربی شناخته می‌شوند که یا

به اســلام در می‌آیند یا کشته می‌شوند، چه این که قبلاً مشرک بوده باشند و چه از فرقه‌های باطل دیگر باشند.

مســاله ۳ – فرقه‌های ســه گانه نامبرده اگر به شرائط ذمه گردن نهند بر مذهب‌شــان ابقاء می‌شوند چه عرب باشند و چه غیر عرب، و همچنین کسانی که از نسل این سه فرقه بدنیا می‌آیند که جزیه از آن‌ها قبول می‌شود و بر مذهب‌شان ابقاء می‌شوند.

مساله ٤ – همانطور که در مساله دوم گفتیم کسانی که قبل از نسخ شرایع سه گانه بوسیله اسلام از دین خود بیرون آمده و به یکی از این سه شریعت داخل شده باشند بر همان دینی و شریعتی که پذیرفته‌اند ابقاء می‌شــوند (و اســلام کاری به آن‌ها ندارد)، و اما بعد از نسخ آن (بعبارت ســاده‌تر بعد از نزول قرآن مجید) به یکی از این سه شریعت نمی‌شود بکله حکم‌شان حکم کفار غیر اهل کتاب است که یا اسلام را می‌پذیرند و یا کشته می‌شــوند، و اگر مسلمانی از اسلام بیرون رود و به یکی از این ســه شــریعت و یا مسلکی دیگر بگرود مرتد است که حکمش در باب ارتداد بیان شد.

مساله ٥ – اگر سپاه اسلام قومی از مشرکین را به محاصره خود درآورند و آنان ادعا کنند که ما مشرک نیستیم بلکه یهودی و یا نصرانی و یا مجوسی هســتیم از آنان پذیرفته می‌شود البته بشرطی که جزیه بپردازند و اســلام کاری به آنان نداشــته و به اقامه بینه تکلیف‌شان نمی‌کند، و اگر بعضــی از آن مردم ادعا کنند که اهل کتابند و بعضی دیگر منکر نمی‌کند، و اگر بعد از بسته شدن عقد جزیه ثابت می‌شود و حاکم توجهی به انکار منکر نمی‌کند، و اگر بعد از بسته شدن عقد جزیه ثابت شــود که دروغ می‌گفتند و اهل کتاب نیســتند حال یا خودشان اقرار کنند و یا شــهود عدل شــهادت دهند و یــا از طریق معتبر دیگر ثابت شــود که اهل کتاب نبوده‌اند و با اســلام نیرنگ کرده‌اند آن عقد خودبخود لغو می‌شود.

مســاله ٦ – جزیه (که مالیاتی است سرانه) از کودکان و دیوانگان و زنان گرفته نمی‌شــود، حال آیا پیران سالخورده و افراد زمین‌گیر و نابینا و عقب‌ماندگان فکری نیز مســتثناء هســتند یا نه؟ در آن تردید

است و اشبه آنست که جزیه از آن‌ها ساقط نیست، از این چند طایفه گذشته جزیه را از تمامی افراد می‌گیرند حتی روحانیون و فقرائشان، لکن به فقراء مهلت می‌دهند تا برای پرداخت جزیه تمکن پیدا کنند.

مساله ۷ - جایز نیست در عقد ذمه شرط شود که جزیه یا بعضی از آن را از زنان نیز بگیرند و اگر چنین شرطی در عقد جزیه ذکر شود تنها همان شرط باطل است و عقد جزیه باطل نمی‌شود، و اگر سپاه اسلام قلعه‌ای از اهل کتاب را به محاصره خود درآورد و قبل از بستن عقد جزیه به کیش خود باقی بمانند پذیرفته نمی‌شود و حتی بعد از عقد جزیه نیز این درخواست قبول نمی‌شود.

مساله ۸ - کسی که مجنون دائمی است مادامی که بهبودی نیافته از پرداخت جزیه معاف است و اگر بهبودی یابد و بهبودیش یکسال دوام پیدا کند مشمول جزیه میشود، و اگر جنونش ادواری است یعنی مدتی دیوانه و مدتی سالم است بعضی گفته‌اند طبق حالت غالبی او با عمل می‌شود اگر حالت غالبی او جنون است جزیه از او نمی‌گیرند و اگر سلامتی است و جنونش گاه‌گاهی است مشمول جزیه می‌شود لکن این سخن محل اشکال است و در اصل ثبوت جزیه او اشکال و تردید است .

مساله ۹ - هر کودک نابالغ از اهل کتاب که بحد بلوغ برسد امر می‌شود به اسلام یا پرداخت جزیه، اگر از پرداخت آن سر باز زند کافر حربی شمرده می‌شود، و واجب است بعد از بلوغ کودکان‌شان عقد جزیه با آن‌ها بسته شود و عقدی که با پدران‌شان بسته شده بود کافی از آنان نیست و وقتی عقد بسته شد بعد از گذشتن یک‌سال از روز بسته شده عقد جزیه خود آنان باید جزیه را بدهند، و سال پرداخت پدران‌شان با سال خود آنان یکی نمی‌شود بلکه هر فردی سال جزیه خود را دارد و اگر کودکی در حال سفاهت و کم‌عقلی بحد بلوغ برسد عقد جزیه بستن با او موقوف به اذن ولی اوست.

مساله ۱۰ - اگر جوانی از اهل کتاب که تازه بحد بلوغ رسیده در پاسخ دعوت اسلام که باید یا جزیه دهد یا مسلمان شود و یا محکوم به مرگ شود زیر بار جزیه نرفت و مسلمان هم نشد کشتن او جایز

نیست بلکه او را به مامنش بر می‌گردانند چون او داخل در امان پدرش هست.

گفتار در مقدار جزیه

مساله ۱ - در شریعت مقدسه اسلام ضابطه و مقدار معینی مقرر نشده بلکه مقدار آن بستگی به تشخیص حاکم دارد که از نظر مصالح روز و مکان و زمان و مقتضیات احوال تفاوت می‌کند، بهمین جهت برای حاکم اسلام که قومی را به محاصره خود درآورده بهتر آن است که برای جزیه آنان اندازه‌ای معین نکند و اختیار آن را بر امام علیه السلام واگذار نماید که این، صغار و ذلت سرکشان از پذیرفتن حق را بهتر تامین می‌سازد.

مساله ۲ - والی می‌تواند جزیه را سرانه قرار دهد و جایز است بر اراضی و یا هم بر سرانه و هم بر اراضی قرار دهد بلکه حتی جایز است جزیه را بر گوسفندان و گاو و شتر و درختان و مستغلات قرار دهد، تا مصلحت چه چیز را اقتضا کند.

مساله ۳ - اگر والی مسلمین در عقد ذمه جزیه را سرانه قرار دهد بعد از آن دیگر جایز نیست چیزی از اراضی و اموال دیگرشان را بگیرد، و اگر بر اراضی قرار داد دیگر بعد از آن جایز نیست مالیات سرانه بگیرد و اگر جزیه را بر هر دو بست جایز نیست هر دو جزیه را تنها از یکی بگیرد، و حاصل کلام این که واجب است طبق عقدی که بسته و شرطی که کرده عمل کند.

مساله ٤ - اگر برای مدت یک سال جزیه را بر سرانه یا بر اراضی یا غیر آن‌ها قرار داد جایز است در سال‌های دیگر آن را تغییر داده مورد جزیه را یکی از آن دو و یا بر همه چیز آن‌ها قرار دهد و نیز جایز است مقدار آن را کم یا زیاد کند.

مساله ٥ - اگر هنگام معامله حدود و مشخصات جزیه را ذکر نکند و آن را منوط به نظر امام علیه‌السلام نماید امام علیه السلام اختیار دارد بهر نحو که بخواهد و بهر مقدار و بر هر چیز مصلحت بداند جزیه معین نماید.

مســـاله ٦ – برای والی مسلمین جایز است که با اهل کتاب هنگام جزیه علاوه بر آن این شــرط را هم بکند که هر گاه ســپاه اســلام از ســرزمین آنان گذشت و غیر ســپاه هیئتی (مثلا سیاسی یا علمی) از آن‌جا عبــور کرد اهل کتاب از آن‌ها پذیرائی کننــد و علی‌الظاهر لازم اســت زمان این ضیافت را معین کند که مثلا یک روز باشــد یا ســه روز یا بیشـــتر، و اما چگونه پذیرائی کردن را جایز اســت به عرف و عادت واگذار نماید عادت خود آنان که وقتی از اهل ادیان دیگر که اهل کتاب را نجس می‌دانند میهمان ایشان می‌شود چگونه پذیرائی می‌کنند بهمان نحو از مسلمین پذیرائی نمایند.

مساله ۷ – جزیه هم مانند زکات و مالیات همه ساله گرفته می‌شود، و ظاهراً جایز اســت با اهل ذمه شرط کند که جزیه را اول هر سال یا آخر آن و یا وســط آن بپردازند و اگر در قــراردادی زمان پرداخت را معین نکند ظاهر این است که پرداخت آن در آخر سال واجب می‌شود، و چون چنین است اگر یکی از اهل ذمه قبل از تمام شدن سال و یا بعد از آن و قبل از پرداخت و یا در اول سال (در صورتی که اول سال شرط شده باشد) قبل از پرداخت مسلمان شود جزیه از او ساقط می‌گردد.

مساله ۸ – ظاهر این است که جزیه با مسلمان شدن اهل کتاب ساقط می‌شود چه این که مسلمان شدنش جدی و واقعی باشد و چه بخاطر ندادن جزیه باشــد، و این‌که بعضی گفته‌اند اگر بخاطر سقوط جزیه مسلمان شده باشد ساقط نمی‌شود ضعیف است.

مساله ۹ – ذمی اگر بعد از تمام شدن سال و قبل از پرداخت جزیه بمیرد جزیه از او ساقط نمی‌شود بلکه حاکم آن را از ترکه وی می‌گیرد، و اگر در وســط سال بمیرد و در صلح‌نامه اول سال شرط شده باشد از ترکه او می‌گیرد، و همچنین است اگر زمان پرداخت بین سال تعیین شــده باشد و او بعد از تحقق شــرط مرده باشد، و اما اگر شرط شده باشــد که هر ماه فلان مبلغ بپردازد و او در بین سال بمیرد بهر مقدار که از ســال زنده بوده به آن مقدار جزیه را از ترکه او می‌گیرند، و اگر آخر ســال برای پرداخت معین شده باشــد به این معنا که او در آخر

ســـال بدهکار شود و او جلوتر از دنیا برود حاکم مسلمین چیزی از او طلب‌کار نمی‌شـــود، و اگر شرط شده باشـــد که جزیه را از همان اول سال بدهکار باشد ولی آخر ســـال بپردازد و او در بین سال بمیرد آیا ورثه می‌تواند تا آخر سال پرداخت را تاخیر بیندازد یا با مردن مورث بدهی مدت‌دار او فوری می‌شـــود؟ مساله محل تامل است هر چند که فوری شدن آن مانند سایر بدهی‌ها بعید نیست.

مساله ۱۰ - برای والی مسلمین جایز است جزیه را از بهای کالاهای حرام از قبیل پول خمر و گوشت خوک و مردار و امثال آن‌ها بگیرد چه این که خود اهل ذمه این گونه پول ها را بعنوان جزیه بدهند یا آن که بـــه والی حواله دهند جزیه را از کســـی بگیرد که بهای آن‌گونه کالاها را کـــه در آن نیز مانند خود آنان این گونه کالاها را حلال بداند، و اما گرفتن عین آن گونه اموال بعنوان جزیه از اهل ذمه جایز نیست.

مســـاله ۱۱ - ظاهراً مصرف جزیه در این ایام همان مصرف خراج اراضی اســـت و بعید نیســـت که مصرف بعضی اصناف در بعضی اموال معین شده باشد.

مســـاله ۱۲ - عقد ذمه را امام علیه‌الســـلام می‌بندد و در غیبت آن جناب نائب مبســـوط‌الیدش مسئول آن اســـت و در این اعصار که هم امام صلوات‌الله علیه غائب اســـت و هم نواب عامش بســـطید ندارند وقتی حکومت‌های جور عقد جزیه می‌بندند برای ما جایز است ترتیب آثار صحت به آن بدهیم، مثلا اگر به ما جایزه‌ای و یا هزینه‌ای پرداخت در آن تصرف کنیم، این از طرف حاکم جائر بود اما از طرف اهل کتاب که با چنین حاکمی عقد جزیه بسته است او نیز بهمین وسیله از کافر حربی بودن بیرون می‌آید (یعنی جان و مالش محترم است).

مســـاله ۱۳ - مالی که در عقد جزیه شـــرط می‌شـــود می‌تواند هر چیزی باشد که حاکم مسلمین آن را صلاح اسلام و مسلمین بداند که یا پول نقد است یا کالا یا جواهر یا احشام یا چیزهای دیگر.

گفتار در شرائط ذمه

شـــرط اول - ذمی شـــدن کفار اهل کتاب و برخوردار شدن‌شـــان

ازامنیت و آزادی قبول جزیه‌ای است که حاکم مسلمین یعنی امام علیه السلام و یا والی شرط می‌کند، و آن هم مالیات سرانه است یا جزیه بر زمین‌ها یا بر هر دو و یا بر غیر آن دو و یا بر همه آن‌ها.

شرط دوم - این‌که کاری که منافات با امینت است را انجام ندهند. مثلاً تصمیم نگیرند که با مسلمانان جنگ کنند و یا مشرکین را در جنگ با مسلمانان کمک کنند.

مساله ۱ - مخالفت با این دو شرط باعث می‌شود اهل ذمه از ذمه خارج شوند بلکه شرط اول از مقومات عقد جزیه است که مخالفت با آن کافی است در خروج از ذمه و اما شرط دوم از مقتضیات امان است بنابراین اگر این دو امر شرط نشوند بلکه جزء عقد آورده شوند بهتر است، و اگر اهل ذمه کاری منافی با امان نامه (که همه عقد جزیه است) را انجام دهند ناقض عقد شناخته می‌شوند و از ذمه خارج می‌گردند چه این‌که این معنا در عهد نامه شرط شده باشد یا نه .

شرط سوم - این‌که در کشور اسلام تظاهر به منکرات نکنند یعنی اعمالی که از نظر اسلام حرام و ممنوع است نظیر شرب خمر و خوردن گوشت خوک و ازدواج با محرم‌ها را علنی مرتکب نشوند.

شرط چهارم - این‌که خود را محکوم به احکام مسلمین بدانند و مانند مسلمین محکوم به اداء حق و ترک حرام و اجراء حدود الهی و امثال آن باشند، و نزدیک‌تر به احتیاط آن است که حاکم مسلمین این شرط چهارم را در عهدنامه با آنان اشتراط و قید نماید.

مساله ۲ - اگر این دو شرط یعنی شرط سوم و چهارم در ضمن عقد ذمه اشتراط [شرط] شوند و کفار ذمی مخالفت با آن‌ها کنند عهد را نقض نموده و از ذمه مسلمین خارج شده‌اند، بلکه احتمال دارد در صورتی هم که در ضمن عقد اشتراط نشده باشد بخاطر مخالفت این دو امر از ذمه بیرون روند.

شرط پنجم - این‌که مسلمانان را آزار ندهند و از طریق زنای با زنان و لواط با پسران و دزدیدن اموال‌شان و منزل دادن به جاسوسان خارجی و جاسوسی کردن برای مشرکین مایه دردسر مسلمانان نشوند، و بعید نیست که این دو عمل آخر یعنی جا دادن

به جاسوسان دشمن و جاسوسی کردن برای آن‌ها و مخصوصاً این آخری از منافات امان باشـــد هم‌چنان‌که احتمـــال دارد منافی و مانع امان نباشـــد بلکه ترک ایـــن دو عمل از مقتضیات امان بوده باشـــد.
شـــرط ششم - این‌که در بلاد اسلامی کلیسا بنا نکنند و ناقوس نزنند و خانه‌های بلند نســـازند کـــه اگر مخالفت با این شـــرط کنند تعزیر می‌شوند.

مساله ۳ - احتمال دارد که این دو شرط یعنی شرط پنجم و ششم نیز مانند دو شـــرط سوم و چهارم باشد یعنی مخالفت آن‌ها از ناحیه اهل ذمه عهدنامه‌شـــان را نقض بکند چه در ضمن عقد شـــرط شـــده باشد و چه عقد ذمه از آن ساکت باشد، احتمال هم دارد که در صورت اشـــتراط چنین باشد، بعضی از فقهاء احتمال دیگری هم داده‌اند و آن اینســـت که اگر این دو شرط (شرط پنجم و ششم) به نحو تعلیق امان بر آن دو ذکر شـــده باشد (یعنی حاکم مســـلمین به این شرط حاضر شده باشد که از طریق عقد جزیه امنیت به کفار داده شود که چنین و چنان نکنند در نتیجه اگر زنا و لواط کنند یا کلیسا بسازند قهرا امنیت نخواهند داشت و لازمه نداشتن امنیت لغو شدن عقد جزیه است) و اما اگر در ضمن عقد شرط شده باشد نقض نمی‌شود لکن شکی نیست که در صورت اشتراط در ضمن عقد نیز مخالفتش ناقض عقد می‌باشد.

مســـاله ٤ - اگر اهل ذمه در داخل حکومت اسلامی جنایتی مرتکب شـــود که موجب حد باشـــد یا مقتضـــی تعزیر همان را بـــر او جاری می‌سازند، و اگر به پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله یا ائمه علیه‌السلام و به احتمالی غیر بعید فاطمه‌زهرا سلام‌الله علیها را ناسزا بگوید کشته می‌شـــود، هم‌چنان‌که اگر غیر آن‌ها چنین کند حکمش قتل است و اگر چیزی بگوید که کمتر از ناســـزا ولی توهین‌آمیز است تعزیر می شود، و اگر اجتناب از ناسزاگوئی یا توهین به مقدسات اسلام در عقد جزیه شرط شده باشد و اهل ذمه مرتکب آن شود بقول بعضی از فقهاء عقد نامبرده نقض شده است، و اگر امان متعلق بر این اجتناب شده باشد مخالفتش بنابر اقوی نیز عقد را نقض می‌کند نه تنها امان را.

مســـاله ٥ - اگر در عقد ذمه ذکر جزیه فراموش شود آن عقد باطل

اســت، و اما شرط چهارم از شــروطی که نام بردیم اگر در عقد ذکر نشــود باطل شدن و نشــدن عقد به خاطر سکوت از آن در ضمن عقد محل تردد اســت، و اگر گفته شود که موجب بطلان نیست خوب است البته عقد را باطل نمی‌کند لکن در عین این که ذکر نشده اهل کتاب ملزم هســتند به این‌که به احکام اسلام ملتزم باشند که اگر نباشند احتمال آن هست که باعث نقض عهدشان بشود، و اما شرط دوم از مقتضیات امان همانطور که قبلا نیز گفتیم ذکر نشدنش در متن عقد عقد جزیه را باطل نمی‌کند.

مساله ٦ – هر چیزی که امتناع اهل ذمه از عمل به آن موجب خروج از ذمه بطور مطلق اســت چه شرط شده باشد و چه نه و نیز مخالفت با آن عقد ذمه را نقض می‌کند، چه این‌که آن شــرط و آن مقتضی در متن عقد ذمه آمده باشــد و چه نیامده، اگر اهل ذمه این عصر نسبت بعمــل به آن امتناع بورزد و یا مخالفت کند از ذمه خارج گشــته کافر حربی می‌شود، و هر چیزی و مقتضائی که گفتیم امتناع و مخالفت با آن بطور مطلق ناقض نیســت بلکه وقتی ناقض اســت که آن شرط در متن عقد ذکر شــده باشد امتناع و مخالفت اهل ذمه این اعصار نسبت به آن شــرط مشکل است باعث شود که وی از ذمه خارج گشته کافر حربی شود، و اگر فرقی بین شرائط و مقتضیات ذمه نگذاریم و بگوئیم تمامی آن‌ها از شــرائط ذمه‌اند چه در عقد ذکر بشوند و چه نشوند در این صورت یهود و نصارائــی که با یکی از آن‌ها مخالفت کند از ذمه خارج گشته کافر حربی می‌شود.

مساله ۷ – برای حاکم مسلمین سزاوار آن است که وقتی بین خود واهل کتــاب عقد ذمه می‌بندد تمامی آن‌چه که مایه رفعت مســلمین و عزت آنان و خواری اهل کتاب است و مسلمانان از آن قید و شرط سود می‌برند را در ضمن عقد شرط کند، اگر شرطی باشد که باعث می‌شود اهل کتاب به اســلام در آیند حال چه از رغبت و چه از ترس آن شرط را در ضمن عقد اشتراط کند که یکی از آن‌ها این است که محکوم‌شان کند به این که از نظر لباس و موی سر و صورت و سوار بر مرکب شدن و نام‌گذاری خود از مســلمانان متمایز کنند (بطوری که هر ناشناسی

فلان فرم لباس یا فلان فرم آرایش موی سر و صورت یا فلان سواری یا فلان نام و کینه را در کسی ببیند بفهمد که آن شخص یا یهودی است یا نصرانی) که وجود امتیاز در کتب مفصل بیان شده است.

مساله ۸ - اگر قومی از اهل کتاب در سرزمین اسلام عهدنامه را پاره کردند یعنی مواردی و شروطی از آنان را زیر پا گذاشتند که گفتیم مخالفت با آن‌ها عهد را نقض می‌کند بر حاکم مسلمین است که آنان را به مامن خود برگرداند، حال آیا این اختیار را هم دارد که یا همه را به قتل برساند و یا همه را به بردگی بگیرد و یا از هرکس فدیه بگیرد؟ علی‌الظاهر چنین اختیاری دارد اما مساله بدون اشکال هم نیست، و در صورتی که آنان را به مامن خودشان برگردانید آیا لازم است اموالی که از آنان در امان مسلمین است بهمان مامن برده تحویل‌شان دهد یا نه؟ و آیا بعد از زیر پا نهادن عهدنامه حرمتی برای اموال‌شان باقی نمی‌ماند؟ اشبه این است که اموال‌شان در امان است.

مساله ۹ - بعد از آن‌که عهدنامه بدست اهل ذمه نقض شد و یا ذمی یا برده مسلمانان شد و یا قیمت خود را پرداخت و آزاد شد اگر مسلمان شود آیا از بردگی بیرون می‌آید و اگر فداء داده فدایش را پس می‌گیرد یا نه؟ جواب این است که اسلام او آثار نقض عهدنامه را از بین نمی‌برد و در نتیجه اگر برده شد، همچنان برده باقی است و اگر فداء داد از کیسه‌اش رفته است، و اما اگر قبل از برده شدن یا خود را خریدن یا کشته شدن مسلمان شود همه آثار نقض عهد چه آن‌ها که گفتیم و چه غیرآن‌ها از بین می‌رود، مگر دیونی که داشته و قصاصی که بخاطر جنایتی که مرتکب شده برگردن داشته است که مسلمان شدنش این حقوق را از بین نمی‌برد، و اگر اموالی از مردم نزد او باشد مثلا غصب کرده باشد از او می گیرند، و اما حدود الهی که در حال ذمی بودنش موجب آن را مرتکب شده است مرحوم شیخ طوسی رحمه‌الله علیه در کتاب مبسوطش فرموده‌اند: علمای ما روایت کرده‌اند که اسلام ذمی حد را از او ساقط نمی‌کند (مثلا اگر زنا کرده بود بعد از مسلمان شدنش حد زنا بر او جاری می‌شود).

مساله ۱۰ - **سلام کردن ابتدائی به اهل ذمه کراهت دارد و بعضی**

فتوی بحرمت آن داده‌اند و این فتوا به احتیاط نزدیک‌تر است، و اگر ذمی ابتداء به سلام کند سزاوار آن است که جوابش را کوتاه‌تر از سلام او بدهند، مثلا اگر او گفته است سلام علیک مسلمان در پاسخش اکتفاء کند به گفتن علیک و علی‌الظاهر تمام آوردن جواب سلام او کراهت دارد، و اگر در موردی مسلمان مضطر باشد به اینکه به ذمی سلام کند و یا جواب سلام او را کراهت دارد، و اگر در موردی مسلمان مضطر باشد به این‌که به ذمی سلام کند و یا جواب سلامش را تمام بیاورد بدون کراهت جایز است یعنی اضطرار کراهت را از بین می‌برد، و اما به غیرذمی نزدیک‌تر به احتیاط آنست که مسلمان بر او سلام نکند، مگر در صورت اضطرار هر چند که وجه جواز با کراهت وجیه‌تر است و سزاوار آن است که در برخورد با آن‌ها بگوید، السلام علی من اتبع الهدی (یعنی سلام بر پیروان هدایت) و مستحب است مسلمانان اهل ذمه را مجبور کنند بر این که آمد و رفت خود را تنگ‌ترین کوچه‌ها قرار دهند.

گفتار در احکام ساختمان‌ها

مساله ۱ - برای اهل کتاب و کسانی‌که در حکم اهل کتابند جایز نیست در شهرها و قراء و قصبات مسلمین معبد بسازند، یهودیان بیعه و مسیحیان کلیسا و صومعه و بت‌پرستان بتکده و آتش‌پرستان آتشکده و صاحبان مذهب دیگر عبادت‌گاه خاص خود را بنا کنند، و اگر کردند بر والی مسلمین واجب است آن‌ها را خراب کند.

مساله ۲ - در آن‌چه گفته شد یعنی جایز نبودن احداث معبد و وجوب خراب کردن آن در صورتی که ساختند فرقی نیست بین شهرها، خواه شهری باشد که مسلمین از اول آن را بنا کرده باشند مانند کوفه و بصره و بغداد و تهران و بسیاری از شهرهای ایران که بدست مسلمانان بنا شده است و یا شهری باشد که بوسیله سپاه اسلام فتح شده باشد مانند بسیاری از شهرهای قدیمی ایران و ترکیه و عراق و کشورهای دیگر، و نیز بین این شهرهای فتح شده فرقی نیست بین اینکه با جنگ کردن سپاه اسلام فتح شده باشد و یا بطریق صلح البته

صلحی که در آن شرط شده باشد که اراضی ملک مسلمانان باشد، که در همه این‌ها واجب است خراب کردن و از بین بردن بناهائی که اهل کتاب بعنوان عبادت‌گاه برای خود ساخته‌اند، و همان طور که احداث آن حرام است خراب نکردن و ابقاء آن چه که آنان احداث کرده‌اند نیز حرام است، و بر والیان مسلمین هر چند که سلاطین جور باشند واجب است اهل کتاب را از احداث بناهای کذائی منع کنند و اگر بنا کرده‌اند از بین ببرند، مخصوصاً معابدی که همه می‌بینند چه مفاسد بزرگ سیاسی و دینی و چه خطر عظیمی از داخل آن‌ها به درون جامعه‌های اسلامی راه می‌یابد و چگونه جوانان مسلمان را بسوی فساد می‌کشانند.

مساله ۳ - اگر سرزمینی از کفار در جنگ با سپاه اسلام با صلح فتح شد و در قرارداد صلح شرط شود که آن سرزمین ملک یک نفر از اهل ذمه باشد و مسئله احداث نکردن کلیسا یا معبد دیگر در آن قید نکرده باشند مردم آن سرزمین می‌توانند برای خود معبد بسازند و یا اگر معبد قدیمی‌شان خراب شد تعمیرش کنند، و همچنین معابدی که قبل از فتح داشته‌اند و سپاه اسلام آن را منهدم نکرده جایز است آن را به حال خود بگذارند البته با اشکال و تاملی که در این مساله هست.

مساله ٤ - هر بنائی که اهل ذمه بخواهند درست کنند نباید بلندتر از بناهای اطراف که ملک مسلمین است بوده باشد، حال آیا جایز است هم سطح خانه‌های مسلمین بسازند یا حتماً باید کوتاه باشد؟ قابل بحث و تامل است هر چند که جوازش بعید نیست، و اگر اهل ذمه بنای بلندی را از مسلمانی بخرد با شرط این که به همان حال بماند به او دستور نمی‌دهند که بلندی زیادی را خراب کند، و اگر همین عمارت خراب شود چه از ریشه و چه آن مقدار که بلندتر است دیگر اهل ذمه نمی‌تواند آن را مثل اولش بلندتر از بناهای مجاور بسازند تا علوی بر مسلمانی پیدا کند بلکه نزدیک‌تر به احتیاط آن است که باید اکتفا کند به بنای کوتاه‌تر هر چند که جواز هم‌سطح ساختنش بعید نیست.

مساله ۵ - اگر بنای بلندی که ذمی از مسلمان خریداری نموده ترک بردارد و یا مایل و کج شود جایز است تعمیر و اصلاحش کند.

مســـاله ٦ - اگر بعد از آن که ذمی ساختمانش را ساخته در کنار آن مسلمانی ســـاختمانی کوتاه‌تر از آن بسازد و در نتیجه ساختمان ذمی بلندتر از ســـاختمان مسلمان باشد او را محکوم نمی‌کنند بر این که خانه‌اش را خراب نموده برابر و هم‌ســطح خانه مســلمان کند، و هم‌چنین است اگر مسلمان خانه‌ای کوتاه‌تر از خانه ذمی از ذمی دیگر خریده باشد.

مســـاله ۷ - در زمینی سراشیب اگر مســـلمان خانه‌ای در قسمت پائین زمین بنا کند آیا جایز اســـت برای ذمی در بالای زمین خانه‌ای به ارتفاع خانه مسلمین یا کوتاه‌تر بنا کند یا بخاطر بلندی زمین جایز نیست؟ دو وجه است و بعید نیست که بگوییم جایز نیست (چون بهر حال خانه ذمی بلندتر و نمایان‌تر از خانه مســـلمان می‌شـــود)، و اگر عکس این شـــد یعنی مسلمان در قسمت بلندی زمین خانه‌ای متعارف ساخته باشد و ذمی بخواهد در قسمت پائین زمین خانه‌ای با دو برابر ارتفاع خانه مســـلمین بنا کند و در نتیجه هر دو خانه هم‌سطح باشند لکن از مســـلمان یک طبقه و از ذمی دو یا سه طبقه باشد باز دو وجه است و بعید نیست بگوئیم جایز است.

مساله ۸ - علی‌الظاهر عدم جواز بلند کردن ذمی خانه خود را از خانه مســـلمان یکی از احکام اسلام است نه از حقوق مسلمانان، بنابراین رضایت مســـلمان در این حکم هیچ دخالتی ندارد، پس اگر مسلمانان اطراف ذمی هم رضایت دهند که او خانه‌اش را بلند بسازد جایز نیست چنین کند، هم‌چنان‌که این حکم را از احکام عقد ذمه نیســـت تا اگر در ضمن عقد شرط شده جایز بشود و اگر شرط نشده جایز نباشد بلکه از احکام مسلمان و ذمی است.

مســـاله ۹ - **داخل شـــدن کفار در مســـجدالحرام بدون اشکال جایز نیســـت چه این که کافر ذمی باشـــند و یا غیر ذمی**، و هم‌چنین اســـت سایر مساجد، البته در صورتی‌که داخل شدن کفار در آن هتک حرمت باشد جایز نیست بلکه اگر نگوئیم اقوی حداقل بنابر احتیاط باید گفت مطلقاً جایز نیست چه هتک شمرده بشود و چه نشود، و هیچ مسلمانی

نمی‌تواند بکافری اجازه ورود در مسجدی را بدهد و به فرضی هم که مسلمانان اذنش بدهند باز هم جایز نیست.

مساله ۱۰ – ایستادن و توقف و عبور از یک درب مسجد بطرف درب دیگر و حتی داخل شدن در مسجد برای جلب طعام یا چیز دیگر برای کافر جایز نیست، و آیا داخل شدن آنان در حرم امن الهی (که مسافتی است در چهار طرف شهر مکه) برای توقف یا عبور یا خرید جنس جایز است یا نه؟ بعضی گفته‌اند جایز نیست و استدلال کرده‌اند که مراد از کلمه «مسجدالحرام» در آیه شریفه همین حرم است و در این باب روایتی هم هست و احتیاط نیز همین را اقتضاء می‌کند، بعضی دیگر از فقهاء حرم ائمه معصومین علیه السلام و صحن شریف آن‌ها را ملحق به مسجد کرده‌اند البته در صورتی که دخول آنان هتک حرمت این اعتاب مقدسه باشد نظر ما نیز همین است، لکن نزدیک‌تر به احتیاط آن است که بطور کلی داخل نشوند، چه هتک باشد و چه نباشد.

مساله ۱۱ – بنابر قول مشهور برای کفار جایز نیست سرزمین حجاز را وطن خود قرار دهند و شیخ الطائفه رضوان‌الله تعالی علیه ادعای اجماع بر آن را کرد و روایتی هم از شیعه و سنی بر طبق آن وارد شده است و عمل کردن به این حکم اشکالی ندارد، و اما این‌که حجاز کجاست، حجاز همین سرزمینی است که فعلا به این نام نامیده می‌شود و اختصاص به مکه و مدینه ندارد، و اقوی آنست که عبور کفار از این سرزمین و خریدن جنس از آنجا جایز است .

چند فرع ملحق به این بحث

فرع اول – اگر کافر ذمی به دینی درآید که اسلام اهل آن دین را بر آن دین باقی نمی‌گذارد مانند کیش بت‌پرستی که اسلام آن ذمی را نیز بر آن کیش باقی نگذاشته و آن کیش را از وی نمی‌پذیرد (یعنی با داشتن چنین مسلکی او را در ذمه خود قرار نمی‌دهد) پس اگر فردی مسیحی بت‌پرست شود یا فردی یهودی بهائی شود اسلام بجز یکی از دو چیز را از او نمی‌پذیرد یا کشته شدن و یا مسلمان شدن، حال اگر بدین اول خود برگردد آیا از او پذیرفته می‌شود؟ و آیا اسلام او را

بر همان یهودی‌گری و یا مسـیحی‌گریش باقی می‌گذارد یا نه؟ محل اشـکال اسـت هر چند که قبولش بعید نیست، و اگر کافر ذمی از دین خود بیرون رود و به دین دیگری بگرود که اسلام متعرض اهل آن دین نمی‌شـود مثلاً فردی یهودی نصرانی شود و یا نصرانی یهودی شود آیا اسـلام از او می‌پذیرد و او را بر آن دین باقی می‌گذارد یا نه؟ بعید نیست که از او بپذیرد و بر آن دین باقی‌اش بگذارد ولی بعضی از فقها فرمودند از او پذیرفته نمی‌شود، مگر اسلام یا کشته شدن.

فرع دوم – اهل ذمه اگر عملی را مرتکب شـوند که از نظر اسـلام حرام و در شرع آنان حلال است حاکم مسلمین متعرض‌شان نمی‌شود مگـر وقتی که در ارتکاب آن تظاهر کنند، که در این صورت همان حد و تعزیری بر آنان جاری می‌شـود که اگر مسلمانی مرتکب آن می‌شد بر او جاری می‌گشت، و اگر عملی را مرتکب شوند که نه در شرع آنان حلال است و نه در شریعت اسلام عقوبت اسلامی آن عملی را بمرتکب می‌دهنـد در این جـا بعضی از فقها فرموده‌اند حاکـم این کار را هم می‌تواند بکند که او را به اهل کیش خود تحویل دهد تا آن‌ها حد را بر او جاری سازند البته حدی که در شرع خود آنان برای آن عمل معین شده است، و لکن احتیاط در این است که والی مسلمین حد شرعی اسلام را بر او جاری کند و در این قسم فرقی بین متظاهر و غیر آن نیست.

فرع سـوم – اگر یکی از اهل ذمه وصیت کند که از مال او کلیسایی و یا بیعه‌ای یا آتشکده‌ای بنا کنند تا معبد آنان باشد و در آن عبادت‌های باطـل خود را انجـام دهند، و عمل به این وصیـت منوط و محتاج به اجازه ما مسلمین باشد (مثلا به ما رجوع کردند) جایز نیست ما آن را تنفیذ کنیم، (و باید عملاً از آن جلوگیری کنیم)، و همچنین اگر وصیت کند که مثـلا فلان مبلغ از اموالم را صرف نوشـتن تورات و انجیل و سایر کتب ضاله و تحریف شده و چاپ و نشر آن کنند، و یا چیزی را وقـف کند تا از منافع آن کاری از کارهای نامبرده را انجام دهند برای ما جایز نیست آن وصیت و این وقف را تنفیذ کنیم، اما اگر به ما رجوع نکردند و ما دخالتی در کار اهل کتاب نداشـته باشیم اگر بنای مورد

وصیت از آن‌هائی بود که احداثش یا تعمیرش جایز نیست واجب است از آن کار منع کنیم، و اما اگر بنا از آن قبیل نباشد ما حق نداریم مگر آنکه بخواهند با علمی که شروع کرده‌اند، (مثلا معبدی که می‌خواهند بســازند) مذهب باطل خود را در بین مســلمانان تبلیغ نموده جوانان مســلمان را گمراه سازند که در این صورت واجب است به هر وسیله مناسبی که شده از پیشرفت کار آنان جلوگیری کنیم.

فرع چهارم- کفار خواه ذمی باشند و خواه غیر ذمی (مانند بهائی‌ها) حق ندارند در کشــورهای اسلامی مذاهب فاسد خود را تبلیغ نموده و کتب ضاله خود را منتشر سازند و مسلمانان و فرزندان‌شان را بسوی مذاهــب باطل خود دعوت نمایند، و اگر چنین کنند بر والی مســلمین واجب اســت آنان را تعزیر کند و بر اولیاء کشــورهای اسلامی واجب است آنان را بهر وســیله مناسب از این کار منع کنند و بر مسلمانان نیز واجب اســت از خواندن کتاب‌های آنان و شرکت در مجالس‌شان احتراز جسته فرزندان خود را نیز از آن منع کنند، و اگر از کتب آنان و ورق پاره‌های ضاله آنان چیزی بدست‌شان افتاد آن را از بین ببرند که کتب آن‌ها چیزی جز تحریفات پرداخته شده بدست دین فروشان نیست و هیچ احترامی ندارد، خدای تعالی مسلمانان را از شرور اجانب و کید و مکر آنان نگه بدارد و کلمه اسلام را بلند آوازه سازد.

کتاب ارث

مقدمه دوم در موانع ارث

موانع ارث بســیار است که یک‌دســته از آن موانع چیزیست که از اصل ارث بردن مانع می‌شــود و نمی‌گذارد وارث ارث خود را ببرد که آن را «حجت الحرمان» مانع محروم کننده گویند، دسته دوم چیزیست که باعث می‌شــود ارث وارث کمتر شــود که آن را «حجب النقصان» مانع کم کننده گویند، اما دسته اول از موانع ارث چند چیز است.

مانع اول ارث کفر است بهر قسمی که باشد

در اقسام کفر فرقی نیست بین اینکه اصلی باشد (مثل اینکه پدری یهودی مسلمان شود و بمیرد که فرزند یهودی او از او ارث نمی‌برد) و یا ارتدادی (مثل این که مسلمان‌زاده‌ای به یکی از اقسام کفر مرتد شود که او از پدر مسلمانش ارث نمی‌برد)، بنابراین از ورثه چنین مرده‌ای تنها مسلمانان ارث می‌برند هر چند که در مرتبه دوم یا سوم باشند و ورثه کافرش ارث نمی‌برند هر چند از مرتبه اول باشند، و اگر وارث مسلمانی از رتبه اول و دوم نداشته باشد نه وارث نسبی و نه سببی ارث او به امام علیه‌السلام می‌رسد نه بفرزند کافرش.

مساله ۱ - **اگر کافر بمیرد چه اصلی و چه مرتد و مرتد هم چه فطری باشد و چه ملی باشد و وارثی مسلمان و کافر داشته باشد ارث او تنها به وارث مسلمانش می‌رسد.** هم‌چنان که بیان شد، و اگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد و همه ورثه او کافر باشند همه آن‌ها طبق قواعد و دستورات ارث می‌برند مگر آن که کافری که مرده است قبلاً مسلمان بوده و مرتد شد و به کفر قبلی خود برگشته و یا مسلمان‌زاده بود و کافر شد که در اینصورت میراث او ملک امام علیه السلام است نه ورثه کافر او.

مساله ۲ - اگر میت مسلمان و یا مرتد باشد چه فطری و چه ملی و به غیر از شوهر و امام علیه‌السلام وارثی دیگر نداشته باشد ارث او به شوهرش می‌رسد نه به امام علیه‌السلام، و اگر وارثش منحصر باشد به زنش و امام علیه‌السلام در این صورت یک چهارم اموالش به زن او و بقیه به امام علیه‌السلام می‌رسد.

مساله ۳ - اگر کسی بمیرد چه مسلمان و چه کافر و ورثه او بعضی کافر باشند و بعضی مسلمان البته منظور از ورثه مسلمان غیر از امام علیه‌السلام است آن گاه یکی از آن‌ها که کافر است بعد از مرگ مورث مسلمان شود اگر چنان چه وارث مسلمانش یک نفر باشد همه ارث به او می‌رسد و آن که بعد از مرگ مورث مسلمان شده اسلامش سودی در ارث بردن برایش ندارد، بله اگر آن یک نفر وارث مسلمان زوجه مورث باشد اسلام وارث تازه مسلمان برای او سود

دارد بشرطی که اسلام آوردنش قبل از تقسیم اموال میت باشد، و اما اگر ارث بین زوجه میت و امام علیه‌الســـلام و یا نائب او تقسیم شده باشد و آنگاه آن وارث کافر مسلمان شده باشد چیزی به او نمی‌رسد، و اگر وارث مسلمان آن میت متعدد باشند اگر اسلام تازه مسلمان بعد از تقسیم ارث باشد سودی از ارث برایش ندارد و اما اگر قبل از تقسیم باشد شریک سایر ورثه مسلمان خواهد شد بشرطی که در رتبه آنان باشد، و همه ارث متعلق به او خواهد شد اگر او کسی باشد که حاجب و مانع ارث بقیه است مثلا آن تازه مسلمان پسر میت باشد و بقیه ورثه مسلمان خواهران و برادران میت باشند.

مساله ٤ - اگر وارث کافر وقتی مسلمان شود که قسمتی از اموال میت تقسیم شده و در قسمتی هنوز تقسیم نشده باشد احتیاط آن است که ورثه با او و او نیز با ورثه مصالحه کنند.

مســـاله ٥ - اگر مسلمانی که دارای ورثه کافر است از دنیا برود و در بین ورثه‌اش هیچ مسلمانی نباشد لکن بعد از مرگ او یکی از ورثه مسلمان شـــود همه ارث به او می‌رسد و بقیه از آن محرومند حتی به امام علیه‌الســـلام هم سهمی نمی‌رســـد، و همچنین است صورتی که متوفی مرتد بوده و همه ورثه‌اش کافر باشـــند و بعد از مرگ او یک‌نفر از آن‌ها مسلمان شود.

مســـاله ٦ - اگر کافری اصلی بمیرد و ورثه‌ای بجای گذارد که همه کافر باشند و پس از مرگ او یکی از ورثه مسلمان شود ظاهر این است که اسلام او هیچ اثری در ارث ندارد و حکم او همان حکم قبل از اسلام اوست، پس اگر طبقه‌اش مقدم بر سایر ورثه است همه ارث را می برد و اگر دیگری مقدم و او موخر است همان دیگری همه ارث را می‌برد و اگر با سایرین در یک رتبه است شریک آنان خواهد بود، البته در فرض اخیر این احتمال هم هســـت که اگر اسلام آوردنش بعد از تقسیم ارث باشد شریک سایرین باشد و اگر قبل از تقسیم باشد همه ارث مختص به او باشـــد، و در صورت دوم هم این احتمال هســـت که وقتی گفتیم ارث مختص بطبقه سابق است در جائی است که طبقه سابق اگر واحد یا متعدد است ارث را قبل از اسلام فردی و در طبقه بعدی تقسیم کرده

باشـــد و اما اگر قبل از تقسیم فردی در طبقه بعدی مسلمان شود ارث مختص به وی خواهد شد.

مساله ۷ - مراد از مسلمان و کافر چه در وارث و چه در مورث، چه در حاجب و چه در محجوب اعم از اســلام و کفر، حقیقی و استقلالی است یعنی هم آن را شامل است و هم اسلام و کفر حکمی و تبعی را، در نتیجه اگر طفلی یکی از پدر یا مادرش در حال انعقاد نطفه او مسلمان باشد آن طفل مسلمان حکمی و تبعی است (یعنی حکم مسلمان را دارد با این که خودش نه اسلام را می‌فهمد و نه کفر را) و در نتیجه محکوم به احکام اســلام اســت و اگر آن پدر مسلمان یا مادر مسلمان بعدها مرتد شــود ارتدادش بطفل سرایت نمی‌کند (چون در حال انعقاد نطفه طفل مســلمان بوده است)، بله در عکس مســئله سرایت هست یعنی اگر در حال انعقاد نطفه طفل پدر و مادر کافر بودند و قبل از رســیدن طفل بحد بلوغ مســلمان شدند آن طفل نیز به سرایت مسلمان شمرده می‌شود، پس هر طفلی که در حال انعقاد نطفه‌اش پدر و مادرش هر دو کافر اصلی و یا مرتد باشند و یا یکی از پدر و مادر او مسلمان شود و یا خود او بعد از بلوغش اظهار اســلام کند، پس بر اساس اگر کافری بمیرد و اولادی کافر و نیز برادرزاده‌ها و یا خواهرزاده‌هایی مســلمان داشــته باشــد ارث وی به برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها می‌رسد نه به اولاد خود او، و اگر کافری بمیرد و پســری کافر و پسر زاده‌ای داشته باشــد که پدرش (که خود فرزند همین کافر مورد بحث است) مسلمان بوده ارث او به این نوه می‌رسد نه به پسرش (که عموی آن طفل است)، و اگر مسلمانی از دنیا برود و یک طفل بر جای گذاشته باشد که بعد از مرگ پدر او نیز بمیرد و در طبقه‌های بعدی هیچ وارث مسلمانی نداشته باشــد ارث او به امام علیه‌السـلام می‌رســد هم‌چنان که در هر میت مسلمان بی‌وارث چنین است، و اگر طفلی که پدر و مادرش کافر اصلی بوده و مرده‌اند از دنیا برود و همه ورثه او کافر باشند آن کفار ارث وی را کما فرض الله می‌برند و ارث او به امام علیه‌السلام نمی‌رسد، و اما اگر پدر و مادر او مرتد بوده باشــند آیا این طفل حکم کفر ارتدادی را دارد تا وارثش امام علیه‌السلام باشد یا حکم کافر اصلی را تا ارثش را

ورثه کافرش ببرند؟ دو وجه است که وجه دوم خالی از قوت نیست، و جریان حکم تبعیت که قبلاً گذشت در جده محل تامل است، و همچنین در جد با وجود پدر کافر هر چند که جریانش در جد بطور مطلق خالی از وجه نیست.

مسـاله ۸ - مسـلمانان از یکدیگر ارث می‌برند هر چند که از نظر مذهب و اصول عقاید با مورث و یا ورثه در بین خود اختلاف داشـته باشـند در نتیجه ورثه محق از مورث مبطل ارث می‌برد و ورثه مبطل از مـورث محق ارث می‌برد هم‌چنان که مبطل از مبطل مسـلمین ارث می‌برد، بله غلاتی که محکوم به کفر هستند و نیز خوارج و ناصبی‌ها و هر کسی که یکی از ضروریات دین را منکر باشد با داشتن توجه و التفات به این که آن حکم ضروری دین است و با ملتزم شدن به لوازم انـکار کافرند و در نتیجه مسـلمانان از آن‌هـا ارث برند ولی آن‌ها از مسلمین ارث نمی‌برند.

مساله ۹ - کفار هم در بین خود از یکدیگر ارث می‌برند هر چند که از نظر مذهب با هم اختلاف داشته باشند، بنابراین وارث نصرانی از مورث یهودی و یهودی از نصرانی ارث می‌برد بلکه کافر حربی هم از کافر ذمی و ذمی از حربی ارث می‌برد، چیزی که هست در همه موارد وقتی کافر از کافر ارث می‌برد که یک نفر وارث مسلمان در میان نباشد که بیانش گذشت.

مسـاله ۱۰ - مرتد عبارتست از کسی که مسلمان بوده و سپس از اسلام خارج گشـته و کفر را اختیار کرده باشد، مرتد دو قسم است: فطری و ملی، مرتد فطری آن کسـی است که پدر و یا مادرش در حال انعقاد نطفه او مسـلمان بوده و خودش نیز بعد از رسـیدن بحد بلوغ اظهار اسلام کرده و سپس از اسلام خارج شده باشد، مرتد ملی کسی را گویند که پدر و مادر او در حال انعقاد نطفه او کافر بوده‌اند و خود او نیز بعد از رسیدن بحد بلوغ اظهار کفر کرد که در نتیجه کافر اصلی شـده آنگاه مسلمان شد و سپس بکفر برگشته است مثل کسی که در اصل نصرانی بود بعد مسـلمان شد و سـپس به نصرانیت برگشته باشـد، مرتد فطری اگر مرد باشـد زنش از او جدا و نامحرم گشـته

عقد ازدواج‌شان خودبخود و بدون طلاق فسخ می‌شود و آن زن باید چهارماه و ده روز عده وفات بگیرد و بعد از آن اگر خواست ازدواج کند، حکم دیگر فطری این است که اموالش از ملکش خارج می‌شود آن چه از اموال که در حین ارتداد داشته بعد از پرداختن دیونش بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود هم‌چنان که اگر مسلمان بود و از دنیا می‌رفت تقسیم می‌شد، و نباید ورثه او منتظر مردن او باشند بلکه مال برای خودشان است و بفرضی هم که توبه کند توبه او اموال را به ملک او بر نمی‌گرداند و همسر نامحرم شده‌اش را محرم او نمی‌کند، بله توبه او قبول می‌شود ظاهراً و باطناً مثلا اگر توبه کند بدنش پاک و عباداتش صحیح می‌شود و اگر بعد از توبه مالی جدید بدست آورد چه با اسباب اختیاری مانند تجارت و حیازت و چه با سببی قهری و نظیر ارث مالک آن می‌شود و نیز برای او جایز می‌شود که با زنی مسلمان ازدواج کند بلکه حتی می‌تواند زن قبلی خود را با عقدی جدید به نکاح خود در آورد، این‌ها در صورتی بود که مرتد مرد باشد اما اگر زن باشد اموالش بر ملکش باقی می‌ماند و جز بعد از مرگش بین ورثه تقسیم نمی‌شود، و اگر مدخول بها نباشد فوراً و بدون گرفتن عده از شوهرش جدا می‌شود ولی اگر مدخول بها باشد در صورتی که قبل از تمام شدن عده یعنی سه ماه و ده روز توبه کند زوجتش باقی می‌ماند و گرنه کشف می‌شود که از حین ارتداد عقد زناشوئیش بهم خورده بود، و اما مرتد ملی چه مرد باشد و چه زن اموالش به ورثه‌اش منتقل نمی‌گردد مگر بعد از مردن، و اگر مرتد ملی مرد باشد بعد از مرگش نکاح با زن مسلمانش خودبخود فسخ می‌شود، و هم‌چنین اگر زن مرتد و مرد مسلمان باشد اگر مدخول بها نباشد بمجرد ارتداد و بدون عده از شوهرش جدا می‌گردد و اگر مدخول بها باشد انفساخ عقد نکاح به گذشتن عده توقف دارد، پس اگر قبل از تمام شدن عده مرد مرتد توبه کند یا زن مرتده توبه کند نکاح‌شان بحال اول بر می‌گردد و گرنه کشف می‌شود که از حین ارتداد بهم خورده بود، البته در اینجا اقسام دیگری از ارتداد هست که در لحوق هر یک از آن‌ها به مرتد فطری یا ملی اختلاف است و موکول به محل خودش می‌شود.

دیات

کتاب دیات

گفتار در مقادیر دیات

مسـاله ۱ - **در قتل عمدی [فرد مسـلمان] که پرداخـت دیه متعین باشـد** یا طرفین به پرداخت آن مصالحه کرده باشـند چه شـرعاً هم متعین شده باشد و چه مجنی علیه شرعا مخیر بین آن و بین قصاص باشـد **عبارت است از صد شتر و یا دویست راس گاو و یا هزار راس گوسفند و یا دویست حله یعنی دویست دست لباس و یا هزار دینار طلا و یا ده هزار درهم نقره.**

مساله ٢٦ - آن شـش صنف که برای دیه قتل ذکر کردیم دیه قتل مرد مسلمان آزاد است، **اما دیه قتل زن آزاد مسلمان در همه آن اصناف نصف است** یعنی اگر ولی مجنی علیه بخواهد شتر بگیرد پنجاه شتر و اگر گاو اسـت صد گاو و اگر گوسفند است پانصد گوسفند و اگر حله اسـت صد حله و اگر دینار اسـت پانصد دینار و اگر درهم است پنج هزار درهم خواهد بود.

مساله ٢٧ - این در دیه قتل است که گفتیم دیه زن نصف دیه مرد است، و اما در جنایات کمتر از قتل یعنی جنایت بر عضو تا زمانی که دیه به یک سـوم دیه مرد نرسیده با هم برابرند همین که به ثلث خون به رسـید دیه زن نصف دیه مرد می‌شود، بنابراین اگر کسی جنایتی عضوی بر زنی وارد آورد که دیه آن کمتر از سـی و سه شتر یا کمتر از یک سـوم اصناف دیگر باشد دیه‌اش با دیه مرد برابر است، و اگر زن بخواهـد جانی را قصاص کند چیزی به او بـه عنوان رد بدهکار نمی‌شود، ولی اگر جنایتی بر او وارد آورد که دیه آن بیش از این مقدار باشد نصف دیه همان عضو مرد را می‌برد، در نتیجه اگر زن بخواهد از مـرد جانی قصاص بگیرد نصف دیه آن عضو را به جانی می‌دهد،

(مثلا اگر کسی قسمتی از نرمه گوش زنی را و یا مردی را قطع کند دیه آن دو فرقی با هم ندارد باید آنچه قطع شده با همه نرمه مقایسه شود و به همان مقیاس از ثلث خونبها یعنی سی و سه شتر به آن حساب بپردازد، و اما اگر همه نرمه گوش زنی را قطع کند نصف دیه نرمه گوش مرد را می‌برد چون دیه نرمه گوش ثلث است، و اگر زن بخواهد همه نرمه گوش جانی مرد را قطع کند باید نصف سی و سه شتر را به آن مرد رد کند) و اگر بر عکس این صورت یعنی جانی زن باشد و مرد بخواهد قصاص کند چیزی به او بعنوان رد بدهکار نمی‌شود، و خنثای مشکل ملحق به زن نیست و حکم او را ندارد.

مساله ۲۸ - صاحبان همه مذاهب اسلامی چه مذهب حق و چه باطل خون بهای‌شان برابر است مگر آن فرقه‌ای که شارع اسلام آن را محکوم به کفر کرده‌اند، مانند ناصبی‌ها (کسانی که با امام امیرالمومنین علیه‌السلام دشمنند و دشمنی با آن جناب را جزء دین خود می‌دانند) و غالی‌ها (کسانی که بر خلاف دسته قبلی برای آن جناب مقام الوهیت قائلند) و اما اگر غلو آنان درباره آن جنایت به این حد نرسد محکوم به کفر نیستند، و یکی دیگر خوارج.

مساله ۲۹ - خون‌بها ولد زنا در صورتی که بعد از بلوغ اظهار اسلام کند همان خون‌بهای سایر مسلمین است، بلکه اگر بحد بلوغ هم نرسیده باشد ولکن دارای تمیز شده باشد با سایر مسلمانان فرق ندارد، و اما قبل از رسیدنش به حد تمیز اگر کشته شود آیا خون‌بهایش خون‌بهای سایر مسلمانان هست یا نه؟ محل تردید است.

مساله ۳۰ - **دیه کافر ذمی (یعنی اهل کتابی که در سرزمین اسلام زندگی می‌کند به شرایط حکومت عمل می‌نماید) اگر آزاد و مرد باشد چه یهود و چه نصرانی و چه مجوس هشت‌صد درهم است، و اگر آزاد و زن باشد نصف آن یعنی چهارصد درهم است،** بلکه ظاهر این است که دیه اعضاء این مرد و زن و دیه جراحت‌های‌شان نسبت

به خون‌بهای‌شـــان همان نســـبتی را دارد که دیه اعضاء و جراحات یک مســـلمان با خون‌بهایش دارد، هم‌چنان‌که علی‌الظاهر دیه اعضاء زن و مرد آنان مانند دیه زن و مرد مســـلمان مادامی که به ثلث خون بهای‌شان نرسیده یک‌سان است همین که به ثلث برسد دیه زن نصف دیه مرد می‌شـــود، بلکه بعید نیســـت در هر موردی که مسلمانان در جنایتی که مرتکب شوند محکوم به تغلیظ و سخت‌گیری می‌شوند آنان نیز در آن گونه موارد تغلیظ بشوند.

مساله ۳۱ - **کفاری که در ذمه مسلمین نیستند خون‌شان و اعضاء و جراحات‌شان خون‌بها و دیه ندارد، چه این که با مسلمین معاهده‌ای داشـــته باشـــند یا نه**، و چه این که دعوت از اسلام به آنان ابلاغ شده باشـــد یا نه، بلکه ظاهر این اســـت که اهل ذمه هم اگر از ذمه اســـلام خارج شـــود و یا از دین خودش به ســـوی دین دیگری که آن نیز دین ذمی است مرتد شود آیا دیه دارد یا نه؟ محل اشکال است، هر چند که بعید نیست داشته باشد.

چهارم از لواحق: در کفاره قتل است

مساله ۱ - اگر کسی مومنی را عمداً و بنا حق بقتل برساند (غیر از خون‌بها و یا قصاص) کفاره هم بعهده‌اش می‌آید، و کفاره چنین قتلی سه چیز است که هر سه را باید انجام دهد:

۱- این که برده‌ای را آزاد کند.

۲ - این که دو ماه پی در پی و بدون فاصله روزه بگیرد.

۳ - اینکه شصت مسکین را طعام دهد و این را کفاره جمع گویند.

مســـاله ٤ - در وجوب کفاره برای قتل مسلمان فرقی نیست بین این که مقتول مرد باشد یا زن، کودک باشد یا مجنون، البته کودک و مجنونی که محکوم به اســـلامند، بلکه حتی بخاطر قتل جنین اگر روح در او دمیده شده باشد، کفاره واجب است.

مساله ۵ – **در کشتن کافر کفاره واجب نمی‌شود، چه کافر حربی و چه ذمی و چه معاهد، چه قتل عمدی و چه غیر آن.**

قصاص

کتاب قصاص

گفتار در شرائط معتبره در قصاص

و آن چند شرط است:

شرط اول ، اینکه جانی و مجنی علیه از نظر آزادی و بردگی مساوی باشند یا هر دو آزاد و یا هر دو برده باشند، پس وقتی قاتل آزاد در قصاص به قتل می‌رسد که مقتولش نیز آزاد باشد چه مرد و چه زن، منتهی اگر قاتل مرد و مقتول زن باشد و ورثه زن بخواهند قاتل را قصاص کنند باید نصف دیه مرد را به او بدهند و همچنین وقتی زن آزادی که مرتکب قتل شد کشته می‌شود که مقتولش یا مرد و یا زن لکن در اینجا اگر مقتول مرد آزاد بود و ورثه او بخواهند از زن قصاص بگیرند دیگر نمی‌توانند از ولی آن زن یا اموال بجا مانده از او تفاوت خون‌بهای مقتول‌شان با خون بهای قاتل او را بگیرند.

مساله ۱ – اگر ولی دم زنی که بدست مردی کشته شد و می‌خواهد قاتل را قصاص کند حاضر نشود تفاوت خون‌بها را بپردازد و یا اگر حاضر است پول ندارد و فقیر است و خود قاتل هم زیر بار دادن خون‌بها نرود و یا او هم فقیر است و نمی‌تواند خون‌بهای زنی را که کشته بپردازد قصاص تاخیر می‌افتد تا زمانی که متمکن شده و حاضر به پرداخت گردند.

مساله ۲ – در جنایت‌های عضوی از زن برای مرد و از مرد برای زن قصاص گرفته می‌شود و دیه هر دو برابر است تا زمانی که دیه جراحت زن به یک سوم دیه قتل یک انسان آزاد نرسد همین که رسید دیه او بر می‌گردد به نصف دیه عضو مرد و اگر زن بخواهد از مرد قصاص کند باید تفاوت را بپردازد.

شـــرط دوم، این که جانی و مجنی علیه از نظر دین مساوی باشند یا هر دو کافر و یا هر دو مســـلمان باشـــند و اما اگر جانی مسلمان و مجنی علیه غیر مســـلمان باشد قصاص نمی‌شود، پس **اگر مسلمانی یک غیرمسـلمان را بکشد قصاص نمی‌شود مگر آنکه «به کشتن کفار عادت کرده باشد.»**

مســـاله ۱ – در بین اصناف کفار فرقی نیســـت در اینکه کافر ذمی باشد یا کافر حربی و یا کافری که از حاکم مسلمین (یا از یک مسلمان عادی) امان گرفته و یا غیر این‌ها، و اگر مسلمانی کافری را که خونش محترم باشد مانند کافر ذمی و کافر هم‌پیمان بکشد هم تعزیر می‌شود بخاطر جنایتش و هم خون‌بهای را از او می‌گیرند و به ذمی می‌دهند.

مســـاله ۲ – اگر مســـلمانی به کشـــتن اهل ذمه عادت کرده باشد قصاص گرفتن از او جایز است چیزی که هست تفاوت خون‌بها از ذمی گرفته می‌شود، بعضی خواســـتند بگویند این کشتن مسلمان بخاطر کفار قصاص نیســـت بلکه حد الهی اســـت، لکن این شخص ضعیفی است.

مســـاله ۳ – ذمی به خاطر کشـــتن مرد یا زنی ذمی کشته می‌شود لکـــن اگر مقتـــول زن و قاتل مرد باشـــد قبل از قصـــاص باید تفاوت خون‌بها را به او بدهند، و هم‌چنین ذمیه بخاطر کشتن مرد یا زنی ذمی کشته می‌شود لکن تفاوت خون‌بها را از او نمی‌گیرند همان‌طور که در مسلمانان چنین است، یعنی اگر زنی مردی را کشت در قصاص تنها او را می‌کشـــند و تفاوت خون‌بهای مرد با زن را از او نمی‌گیرند، حال چه اینکه قاتل و مقتول هر دو پیرو یک دین باشند یا مثلا یکی یهودی و دیگری مســـیحی باشد پس یهودی بخاطر مسیحی کشته می‌شود و بالعکس و نیز مجوسی بخاطر آن دو کشته می‌شود و بالعکس.

مســـاله ٤ – اگر ذمی مسلمانی را عمدا بقتل برساند آن ذمی و همه اموالش را به اولیاء مقتول منتقل می‌شود، و نیز فرقی بین عین و دین، منقول و غیر منقول نیست همه آن‌ها به اولیاء مقتول از خون‌بهای کافر باشد یا بیشتر و یا کمتر و یا این که برابر با خود خون‌بهای او باشد یا بیشتر از آن.

مســـاله ۵ – اینکه گفتیم اولیاء مقتــول می‌توانند قاتل را برده خود کنند تنها شـــامل خود قاتل اســـت نه فرزندان او، پـــس فرزندان قاتل آزادند و بخاطر قتل پدرشـــان برده اولیاء مقتول نمی‌شوند و اگر قاتل ذمی قبل از برده شـــدنش مسلمان شود اولیاء مقتول دیگر مختار بین قصاص و برده گرفتن او نیستند بلکه تنها می‌توانند او را قصاص کنند و به قتل برسانند.

مساله ٦ – اگر کافری کافر دیگر را به قتل برساند و سپس مسلمان شــود دیگــر ورثه مقتول نمی‌تواننــد او را بقتل برســانند (چون آن‌ها کافرند و او مســلمان) بلکه بر عهده قاتل است که اگر مقتول دیه دارد دیه او را بپردازد (اما اگر مانند کافر حربی که خونش هدر است باشد دیه هم ندارد).

چند فرع از لواحق این باب

فرع اول – اگر مســـلمانی عمداً دســـت کافری ذمـــی را قطع کند و آن کافــر مســـلمان شـــود و ســـپس زخم دســـتش ســـرایت نموده او را بکشـــد با این حال نمی‌تواند مســـلمان را بقصاص بکشـــد و نه دســـت او را قطع کند بلکه مســـلمان تنها باید دیه قتل او را بدهد (نه دیه قطع دســـت را) و همچنین اگر کودکی دســـت بالغـــی را قطع کند و جنایت او ســـرایت نمـــوده او را از پا درآورد نـــه قصاص در عضو دارد و نـــه قصاص در نفس بلکـــه عاقله او باید دیه قتل او را بپردازد.

فرع دوم – اگر مســـلمان دســـت کافر حربی یا دســـت مرتدی را قطع کند و او پس از قطع دســـتش مســـلمان شـــود جانی بنابـــر اقوی نه قصاص می‌شـــود و نه دیه بدهکار است، بعضی از فقهاء فرموده‌اند بـــه اعتبـــار آخریـــن حالتش که اســـلام اســـت جانی او بایـــد دیه را بپردازد لکن اقوی همان قول اول اســـت، اما اگر به طرف کافر حربی یـــا مرتد تیـــری رها کند و او در فاصله رها شـــدن تیر و رســـیدن آن به او مســـلمان شـــود بعد تیر بر بدن او اصابـــت کند جانی قصاص نمی‌شـــود لکن باید دیه را بپردازد، و چه بســـا احتمال داده‌اند که دیه هم واجب نباشـــد زیرا مجنی علیه در حال تیر اندازی جانی مسلمان

نبوده اســت لکن این احتمال ضعیف است، و همچنین است حال اگر بطرف ذمی تیری رها کند و ذمی قبل از رســیدن تیر به او مســلمان شــود که در اینجا نیز جانی قصاص نمی‌شود لکن باید دیه بپردازد.
فرع ســوم - اگر مرتدی کافر ذمی را بقتل برســاند بقصاص کشــته می‌شود و اما اگر بعد از کشتن ذمی به اسلام برگردد قصاص نمی‌شود و باید دیه ذمی را بدهد، و اگر عکس این شد یعنی کافر ذمی مرتدی را کشت هر چند که فطری باشد قصاص می‌شود ولی اگر مسلمانی او را بکشد قصاص ندارد اما خون‌بهای او نیز علی‌الظاهر واجب نیست تنها چیزی که مستحق است این که امام علیه‌السلام او را تعزیر می‌کند.

پیوست شماره ۵

فرمان متوکل خلیفه عباسی در مورد اهل ذمه

به نقل از تاریخ طبری

در این سال [۲۳۵ قمری/۸۵۰ میلادی] متوکل بگفت تا نصاری و همه اهل ذمه وادار کنند عباهای عسلی بپوشند و زنار ببندند و بر زین‌های چوبین بنشینند که رکاب چوبین داشته باشد و دو کره بر انتهای زین‌ها نهند. و هر کس از آن‌ها کلاه بر سر می‌نهد دو نوار بر آن آویزد که به رنگ کلاه مسلمانان نباشد. غلام‌شان نیز دو وصله، بر لباس خویش نهند به رنگی جز رنگ لباسی که بر تن دارند. یکی از وصله‌ها پیش رو باشد به نزد سینه و دیگری بر پشت وی، هریک از وصله‌ها به اندازه چهار انگشت باشد، به رنگ عسلی، همچنین هر کس از آن‌ها که عمامه می‌نهد رنگ آن به رنگ عسلی باشد. هر کس از زنان‌شان که بیرون می‌شود روپوش عسلی داشته باشد، بگفت تا غلامان‌شان را به بستن زنار وادار کنند و از بستن کمر ممنوع دارند. بگفت تا معابد نوین آن‌ها را ویران کنند و از منزل‌شان ده یک بگیرند، اگر محل معبد وسعت داشت آن را مسجد کنند و اگر درخور

آن نبود که مسجد شود فضای باز بگذارند. بگفت تا شیطانک‌های چوبین با میخ بر در خانه‌های‌شان بکوبند تا منزل‌های‌شان از منزل مسلمانان شناخته شود. کمک گرفتن از آن‌ها را در کارهای سلطان و کار دیوان‌هایی که در آن جا حکم‌شان بر مسلمانان روان شود ممنوع داشت. تعلیم فرزندان‌شان را در مکتب‌های مسلمانان ممنوع داشت و مسلمان نمی‌بایست آن‌ها را تعلیم دهند.

صلیب داشتن‌شان را در عید شعانین ممنوع کرد. در راه نمی‌باید با یکدیگر باشند. بگفت تا گورهاشان مساوی زمین باشد که همانند گورهای مسلمانان نشود.

به عاملان خویش در آفاق چنین نوشت:

به نام خدای رحمان رحیم،...

...خدای رستگاری و سرانجام نیک را به پرهیزکاران دهد و زبونی دنیا و آخرت را بر کافران نهد.

امیرمؤمنان که توفیق هدایت وی از خداست چنان دید که همه اهل ذمه را چه به نزد وی باشند و چه در نواحی ولایت‌های وی از نزدیک و دور، از معتبر و زبون، وادار کند که عباهایی را که می‌پوشند، هر که بپوشد از بازرگان و دبیر و کبیر و صغیر به رنگ جامه‌های عسلی کنند. هیچ کس از آن‌ها از این تخلف نکند و هر کس از آن‌ها از تبعه و اوباش که به این مرحله نرسد و وضعش او را از پوشیدن عبا بدارد وادارش کنند دو وصله به همین رنگ که اطراف هر کدام یک وجب باشد در یک وجب بر جایی پیش روی جامه‌ای که می‌پوشد جلوی سینه و پشت سر خویش بدوزند و همگی‌شان را وادار کنند که بر کلاه‌های خویش نوارهایی بدوزند که به رنگ کلاه نباشد، و در جایی که می‌نهند برجسته باشد تا چسبیده نشود که مستور ماند، و بر یک کنار نباشد که نهان ماند. هم‌چنین برای زین‌های‌شان رکاب‌هایی چوبین بگیرند و بر قرپوس‌های[1] آن کره‌ها نهند که از آن بالاتر باشد و بدان پیوسته باشد و مجاز نباشند که آن را از قرپوس‌های خویش بردارند تا به اطراف آن برند، این را مراقبت کنند تا به همان‌گونه باشد که امیرمومنان

۱- **قرامیس**: جمع قربوس معرب قربوس فارسی یا ترکی، به گفته برهان بلندی پیش زین

گفته که بدان وادارشان کنند که آشکار باشد تا بیننده بی‌تامل آن را ببیند و چشـــم آن را بی‌جســـتجو بیابد. و بندگان و کنیزان‌شـــان را وادار کنند که هر یک از ایشان کمربند می‌بندند به جای کمربندهایی که بر کمرشان بوده زنار و کشتی[1] ببندند.

بـــه عاملان خویش در مورد دســـتوری که امیرمومنـــان در این باب داده دستور بده. چنان که وادارشان کنی که در انجام آن چه به آن‌ها گفته شده نهایت کوشش کنند و از سستی و طرف گیری بیم‌شان دهی و دستورشان دهی که هر کس در جمع اهل ذمه از ســر لجاج یا بی‌اعتنایی و غیره با این مخالفت کند، وی را به معرض عقوبت آرد تا همه طبقات و گروه های‌شان به این طریقه که امیر مومنان گفته به آن وادارشان کنند بس کنند انشاالله...

ابراهیم بن‌عباس نوشت در شوال سال دویست و سی و پنجم

علی‌بن‌جهم در این باب شعری گفت به این مضمون:

عسلی‌هایی که میان

هدایت‌یافتگان و گمراه این فاصله آورد.

عاقل را چه باک اگر بسیار شود

که بیشتر موجب بازگشت می‌شود.[2]

۱- **کشتی**: به گفته برهان ریسمانی است که ترسایان و کافران به میان ببندند.
۲- **تاریخ طبری، جلد چهاردهم**، صفحه‌های ٦٠٢٢ - ٦٠٢٤.

پیوست شماره ۶

عریضه وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین‌شاه

قربان خاکپای گوهر آسای اقدست گردیم:

چون به اقتضای این فرخنده روزگار پادشاهان هر کشور را کوشش در ترقی و آسودگی رعایا و برایا است... شهنشاه دارا دستگاه که جان جهانیان برخی در بود خجسته نمودش باد بیش از همه کشورداران از پرتو روشن دل آگاه در آبادی ایران و تربیت زیردستان کوشش فرمودند. چنان که بزرگ دبیرستان دارالفنون و کاخ‌های شاهی و تلگراف‌ها و پست‌خانه‌ها و ساختن پله‌ها [بنظر پل‌ها درست می‌آید] و راه‌ها و دیگر چیزها بنا نهاده همت آن خسرو والا نژادند گواهند بر این که همایون اراده اقدس شهریاری پیوسته متعلق به آسایش بندگان خدا است بنابراین در سفر اول که موکب همایون شهریاری عازم فرنگستان بود در لندن به ملاحظه هم‌کیشی شرحی در خصوص مراتب مظلومیت زرتشتیان ساکن ایران و تعدّیاتی که بر آن‌ها وارد می‌آید به خاک پای اقدس همایونی معروض داشتیم و وعده

فرمودنـــد که پس از مراجعت از فرنگ‌ســـتان توجهی و مرحمتی در اصلاح آن‌هـــا خواهند فرمـــود و بدین موجب کمال امیـــدواری و اطمینان برای این بندگان حاصل شد ولیکن چون شش سال قبل رجب نام یزدی که از مشاهیر الواط آن جا است به تحریک بعضی رشید یزدی را بکشت و با این که چندین مراتب در مقام دادخواهی به خاک پای اقدس اعلیحضرت ظّل الهی عارض شـــدند و به اولیای دولت ابد آیت متوســـل گشـــتند نوعی که شایسته مقام رعیت‌داری اســـت دادرسی نشده قاتل مزبور به سیاست نرسید لهذا اشرار جری شدند و بیش از پیش به اذیت و آزار این طایفه اقدام کردند و از قراری که مسموع می‌شود نوعی عموم زرتشتیان آن سامان مورد صدمه و اذیت هستند که شرح آن در این عریضه نمی‌گنجد و حال آن که این وقایع دلالت کلی بر وحشـــی‌گری و بی‌تربیتی ایرانیان دارد و ابداً با قواعد انســـانیت و مدنیت موافقت نمی‌کند. تعجب در این است که با آن که میل اقدس همایونی به نشر مراتب عدالت‌گســـتری و رعیت‌پروری است و این طایفه هم سپرده به جناب جلالت مآب اجل اکرم سپهســـالار اعظم می‌باشـــند که در رسوم رعیت‌داری و اســـتحضار از روش ممالک خارجه منفرد و ممتازند با اطلاع ایشـــان از تعدیاتی که اشرار بر این طایفه وارد می‌آورند معذالک نوعی که شایســـته مقام آن جناب است در منع و زجر اشرار و دفع ظلم از این طایفه توجهی نمی‌فرمایند که اینگونه وحشـــی‌گری‌ها به ممالک خارجه نشر نکند و موجب بدنامی دولت و ملت اســـلام نشود و عالیجاه مانکجی هاتریا هم که به وکالت از انجمن فارسیان این سامان عاکف دربار معدلت مدار است گویا به واســـطه طول توقف خـــوی ایرانیان را گرفته کـــه ظلم و تعدی در نظرش قبحی ندارد یا آن که گرفتار امورات شـــخصی خود هســـت زیرا که وقایع اتفاقیه را نه به خـــاک پای اقدس همایونی معروض می‌دارد و نه به این بندگان اطلاع می‌دهد و اگرچه که ســـال‌های بسیار است که این طایفه گرفتار اذیت و آزار اشرارند ولی سابقاً چون وضع مثل این ایام نبود مراتب ظلمی که بر این طایفه می‌کردند مخفی می ماند ولیکن این ایام به توســـط تلگراف و پســـت خانه‌ها و کشتی بخار نوعی شده است که افعال هر ملتی

مشـــهود جهانیان می‌شـــود و به این جهت مراتب تعدّیاتی که بر این طایفه وارد می‌آید همه روزه مسموع دعاگویان می‌گردد و اگرچه واضح و روشن اســـت که به اقتضای زمان جمیع این کارها درســـت خواهد شـــد و دست ظلم و مردم آزاری بســـته خواهد ماند ولیکن چون دعاگویان حسبا و نسبا ایرانی هستیم و همواره از استماع ترقی آن مملکت خوشبخت می‌شویم لهذا محض دولت‌خواهی فهرست مراتب تعدیاتی که بر این طایفه وارد می‌آید در ذیل به نظر آفتاب اثر رســـانیده امیدواریم که نظر مرحمتی در اصلاح آن‌ها بفرمایند که مراتب عدالت‌گستری و رعیت‌پروری بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری در کتب تواریخ و روزنامه‌های هر مملکت چاپ شود و نیک‌نامی دولت ابد آیت ابدالدهر باقی ماند و عموم این طایفه نسلا بعد نسل دعاگو و ثناجو شکرگذار باشند.

فقره اول: این اســـت که به بهانه مســـلمانی معترض ناموس این طایفه می‌شوند و حال آن که اگر کسی از ما بخواهد به اختیار خود مسلمان شود حرفی نداریم زیرا که امر دین متعلق به اختیار خود شـــخص است و احدی را نمی‌رســـد که ممانعت کند بلکه تظلم و شکایت دعاگویان از این است که به بهانه مسلمانی به عیال و اطفال هم‌کیشان ما دست اندازی می‌کنند مثلاً شـــب دختری یا زنی را می‌دزدند و چون کسانش مطلع می‌شوند می‌گویند می‌خواهد مســـلمان شود از یک طرف جمیع اشرار و الواط به حمایت آن‌ها اتفاق می‌کنند که کســـان آن زن جرات مطالبه ننماینـــد و از طرف دیگر آن ضعیفه را حبس می‌کنند و به ابرام تکلیف به مســـلمانی می‌نمایند، هر چه فریاد کند که نمی‌خواهم مســـلمان شـــوم احدی اعتنا نمی‌کند او را اذیت با نوید هر نوعی هســـت اجبار به اقرار به اســـلام می‌کنند چنان که در همین ایام یک زن شـــوهردار را از شرف‌آباد یزد و یک دختری را از توابع کرمان دزدیدنـــد و یک دختر دیگر از قریه نعیم‌آبـــاد دزدیدند و مبالغی اموال آن‌ها را غـــارت کردند که مجملی از وقایع آن‌ها را چندی قبل به خاک پای اقدس همایونـــی تلگراف کردیم و در این وقایع اگر حضرت شاهنشـــاه‌زاده اعظم نواب ظل‌الســـلطان حمایت و جانب‌داری فرمودنـــد و پس از آن که دخترها

را یکــی را ده ماه و دیگری را ســه چهار ماه در یــزد حبس کرده بودند به اصفهان طلبیدند ولی چه فایده که کســی اعتنا به حکم ایشــان نکرد و از اموالی که غارت کرده بودند دیناری پس ندادند و عاقبت هم کاری کردند که زن‌هــای بیچاره در اصفهان جرات اظهار مجبوریت خود را ننمودند و البته در نظر آفتاب اثر روشن است که امر عرض و ناموس بر رعیت از هر چیزی دشوارتر اســت زیرا که از هر چیز می‌توان گذشــت و از ناموس نمی‌توان گذشــت لهذا از مراحم ملوکانه استدعا داریم که مقرر فرمایند که این زن‌ها را از اصفهان به تهران بیاورند و به دســت کسان آن‌ها بسپارند که پس از آن که چند روزی نزد کســان خودشــان ماندند و اطمینان قلبی برای آن‌ها حاصل شــد صدق وقایع خود را در خدمت اولیای دولت ابد آیت معروض دارند و هر دینی را می‌خواهند اختیار کنند و نیز چون رأفت و عدالت همواره مطمح نظر آفتاب اثر است دست‌خط همایونی شرف صدور یابد که مِن‌بعد هر کس می‌خواهد مسلمان شود به دارالخلافه باهره حاضر گردد و اولیای عدالت‌خانه رسیدگی فرمایند اگر به میل خود طالب شده است مسلمان شود و اگر خود طالب نیست و مجبور است آن هم معلوم شود تا به این حکم راه ظلم و دســت‌اندازی به ناموس رعیت بسته گردد و مراتب عدالت‌گستری و رعیت‌داری بندگان اعلیحضرت شاهنشاه گردون بارگاه روح العالمین فداه گوشزد خارج و داخل شود.

فقره دوم: این اســت که اگر از یک خانواده از زردشتیان کسی مسلمان شــود اولاد این نومسلمان نسلاً بعد نسل وارث جمیع آن خانواده می‌شوند مثلاً اولاد میت و پدرو مادر او را از ارث محروم می‌کند و میراث میت را به آن جدیدالاسلام و اولاد او می‌دهند چنان که سید محمدعلی نامیرا حکایت می‌کند در این ایام از یکی از موبدهای این طایفه ادعای ارث می‌نمود موجب حیرت بسیار شد که سید مسلمان را با موبد زدشتی به هیچ‌وجه نسبتی و قرابتی تصور نتوان کرد پس از استفسار معلوم شد که در زمان خاقان مینو مکان آقا محمدخان طاب‌الله ثراه که افواج قاهره متوجه تنبیه یاغیان کرمان بود یکی از ســربازها دختری را از زردشــتیان یزد دزدیده و به آذربایجان

بـــرده و به عقــد خود در آورده بود پس از فوت او دیگــری او را گرفته و به اصفهان برده پس از او جد ســید محمد مذکور او را گرفته بود این است که تاکنون هم که زیاده از نود سال گذشته است سید محمد علی وارث کل آن خانواده شــده است و خود سید محمدعلی گفته بود که من تاکنون زیاده از چهل ارث از زردشـــتیان گرفته‌ام حال بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری ملاحظه فرمایند که این فقره با چه قاعده درســت می‌آید و با کدام عدالت و انسانیت موافقت می‌کند و حال آن که مراتب ورّاث و طریق تقسیم ارث نوعی در قرآن مجید معین شده است که جای شک و شبهه در بدعت بودن این حکم باقی نمی‌ماند بلکه حکم حضرت ختمی‌مآب چنین بود که اگر کسی مسلمان شود میان او و کسانش نسبت قرابت قطع می‌گردد و هرگز در حدیثی یا آیه مذکور نیســت که احدی از مسلمانان آن عهد را حضرت فرموده باشند که ارث از پدر و مادر خود که مســلمان نیستند برند تا چه رسد به نسبت‌های دور و دراز مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر که وزیری خردمند و مشیری دانا بود در بدو ســلطنت که تخت‌گاه ایران به وجود مسعود اعلیحضرت اقدس ظلّ‌آلهی زینت یافت محض خیرخواهی دولت ابد آیت فرمانی صادر فرمود که هر کس از ملل خارجه ارث می‌خواهد باید به دربار معدلت مدار حاضر شود و مراتب را به خدمت اولیای دولت ابد آیت معروض دارد تا هر چه مقتضی عدالت است مجری شــود و هم‌چنین در این سنوات دست‌خط همایونی به همین مضمون شــرف صدور یافت ولی افســوس که هنوز هیچ‌کدام اجری نیافته و هر روز به بهانه ارث معترض مردم می‌شــوند چون همواره مطمح نظر همایونی ترفیه حال عموم رعایا است استدعا داریم که فرمان همایونی موکداً شرف صدور یابد که مِن‌بعد به بهانه ارث احدی متعرض این طایفه نشود و از مقتضی دست‌خط همایونی تخلف نکند.

فقره سیم: این است که اگر یکی از زردشتیان ملکی بخرد باید خمس آن را به آقایان بدهد و الا قباله آن را مهر نمی‌کنند و حال آن که در قرآن مجید خمس را در غنائمی که از جنگ حاصل می‌شــود فرض فرموده است و ابداً در آیه یا حدیثی مذکور نیســت که حضرت رســالت پناه صلوات‌الله علیه و

آله خمس از ملک ابتیاعی یکی از خارجه گرفته باشد و علاوه بر این آشکار است که این حکم به دولت هم ضرر می‌رساند زیرا که همین که رعیت مشت پولی جمع کرد و از ترس خمس ملک نخرید ناچار آن را به ممالک خارجه می‌فرستد چنان که البته مسموع بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری شده است که چه قدر پول مردم آن مملکت به بانک لندن و بمبئی می‌فرستند ولی اگر خوف خمس نباشد به این پول ملکی می‌خرد که نه پول رعیت به خارج برود و نه رعیت بی‌علاقه باشد که به اندک صدمه به ممالک خارجه فرار کند لهذا چون میل اقدس همایونی همواره متوجه جمعیت و زیادتی تبعه دولت علیه است استدعا داریم که حکم محکم شرف صدور یابد و صورت حکم در روزنامه دولتی چاپ شود که مِن‌بعد کسی از بابت خمس متعرض این طایفه نگردد...

فقره پنجم: این است که اگر این طایفه بخواهند لباس سفید یا لباس نو بپوشند مانع می‌شوند و حال آنکه لباس سفید پوشیدن به حکم مذهبی بر این طایفه واجب است معذلک به ملاحظه میل اهل اسلام ترک کردند ولی لباس نو پوشیدن را ترک نمی‌توان کرد زیرا که لباس ناچار پاره می‌شود و باز شخص لباس لازم دارد و تعجب در این است که نه در قرآن و حدیث ذکری هست که خارجه لباس نو نپوشد و نه به حکم عقل و مصلحت وجهی دارد زیرا که پاکیزه بودن لباس رعیت موجب شکوه دولت است و به عکس مندرس بودن لباس آن‌ها مایه شکست دولت و چون میل اقدس همایونی به آبادی و ترقی ایران است استدعا داریم که حکم محکم به عهده حکام یزد و کرمان صادر شود که کسی در باب لباس معترض این طایفه نشود...

فقره هفتم: این است که به بهانه راه‌داری معترض بیچارگان و پیله‌وران این طایفه می‌شوند که در اطراف به کسب مشغولند و به این بهانه اگر ماکول و مشروب یا ملبوسی همراه آن‌ها باشد بر می‌دارند و اگر این فقره مثل گمرک امر عمومی بود که از همه کس می‌گرفتند دعاگویان حرفی نداشتیم ولی چون این ظلم مخصوص زردشتیان است که به این بهانه در حقیقت مانند راهزنان این‌ها را برهنه می‌کنند لهذا استدعا داریم که

دستخط همایونی به عهده حکام یزد و کرمان شرف صدور یابد و در روزنامه‌ها چاپ شود که مِن‌بعد به بهانه راهداری معترض مسافرین این طایفه نشوند.

فقره هشتم: در خصوص وجه جزیه است که با آن که از این طایفه مالیات دیوانی را به اسم‌های مختلف از قبیل مالیات جنسی و نقدی املاک و مواشی و مراعی و پول شیرینی داروغه و پول خلعت و حق‌الحکومة و غیره‌ها به انواع اقسام می‌گیرند معذلک به اسم جزیه یک مالیات علیحده از ایشان دریافت می‌دارند و حال آن که بر خردمند دانا که مطلع از روش ختمی‌مآب صلوات‌الله علیه و آله و ائمه طاهرین و خلفای راشدین باشد روشن است که جزیه‌ای که آن حضرت فرمودند همان مالیات و خراج است زیرا که حضرت رسالت پناه که جوهر عدالت و شارع قواعد انسانیت و مدنیت بودند هرگز راضی نبودند که رعیت آن حضرت دو مالیات بدهند و این تفریق جزیه و مالیات از اهل غرض برخاست و ابداً در قرآن مجید چنین حکمی نیست که ملل خارجه دو خراج یکی به اسم جزیه یکی به اسم مالیات بدهند و اگر کسی صاحب علم لغت و عربیت باشد می‌داند که جزیه به غیر مالیات معنی دیگر ندارد و با وجود این که این فقره ظلم صرف است در زمان خاقان جنت‌مکان با آن که این طایفه در ایران تقریباً چهارهزار خانوار بودند دویست تومان جزیه می‌دادند چنان که قبوضات آن حاضر است و اکنون که تقریباً پانصد خانوارند مبلغ هشت‌صد تومان می‌دهند حال چنان که مقتضی رای انور باشد که این طایفه را از وجه جزیه معاف فرمایند نوعی مایه نیک‌نامی اعلیحضرت اقدس همایونی می‌شود که در جمیع تواریخ ثبت شود و ملت فخیمه اسلام از بدنامی برهد چنان که مرحوم نایب السلطنه... به همین ملاحظه ارامنه آذربایجان را از ادای جزیه معاف فرمودند و نام نیک اندوختند و هم‌چنین در سایر ممالک اسلام مثل دولت علیه عثمانیه و ترکستان و افغانستان با آن که خارجه از هر ملت بسیارند سوای مالیات دیناری از آن‌ها نمی‌گیرند و این حکم مطابق است با آن چه امرای عظام و اصحاب حضرت خیرالانام در صدر اسلام در فتح ممالک

معمول می‌داشتند چنان که صورت عهدنامه‌های آن‌ها در جمیع کتب سیر و تواریخ ثبت است به این مضمون معاهده نمودند فلان امیر با رعایای فلان شهر که جنگ نکنند و تبعه و رعیت دولت اسلام باشند و جزیه یعنی خراج دیوانی بدهند دیگر در جمیع امور با اهل اسلام برادر و برابر باشند.

این‌ها اســت مراتب ظلمی که بر این طایفه وارد می‌شــود و امیدواریم که نوعــی ظل مرحمت و مکرمت بندگان اعلیحضرت اقدس شــهریاری بر این طایفه دعاگو گســترده گردد که مِن‌بعد در آن ســایه بلند پایه آســوده گشته نیک‌نامی و رعیت‌پروری بندگان اعلیحضرت ظل الهی در جمیع ممالک انتشــار یابد و عموم این طایفه به عنوان ابد نسلا بعد نسل دعاگو و ثناجو و شکرگذار باشند.

باقی امر امر همایونی است.

عریضه وکلای انجمن پارســیان هندوســتان به ناصرالدین‌شاه، ایران نامه مجله تحقیقات ایران شناســی، سال نوزدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ بهار ۱۳۸۰.

پیوست شماره ۷

دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری در مورد اهل ذمه در رساله «حرمت مشروطه»

توضیحات

شـــیخ فضل‌الله نوری از عالمان و فقهای بزرگ شیعه عصر قاجار اســـت. او در اوایل نهضت مشـــروطه، با مشروطه‌خواهان همراه شد ولی بســـرعت راه خـــود را از آن‌ها جـــدا کرد وبه مشـــروعه‌خواهان پیوســـت. او اقدامات بســـیاری بر ضد مشـــروطیت انجام داد. پس از این که محمدعلی‌شاه از مشـــروطه خواهان شکست خورد و استبداد صغیر پایان یافت، مشروطه‌خواهان شیخ فضل‌الله نوری رادستگیر و محاکمه کردند واو را به دار آویختند.

شـــیخ فضل‌الله نوری در رســـاله‌ای بـــه نام «حرمت مشـــروطه» دیدگاه‌های خود را در مورد مشـــروطه بیان کرده است. او این رساله را بعد از ســـال ۱۳۲٤ قمری (۱۹۰٦ میلادی) سال برقراری مشروطیت نوشته اســـت. او این رساله را در پاسخ کســـانی نوشته است که از شـــیخ علت موافقت اولیه او را با مشـــروطیت ســـوال کرده‌اند و دلیل تغییر جهت و مخالفت بعدی او را با مشـــروطیت جویا شده‌اند. شیخ فضل‌الله در این رساله به این سوالات پاسخ داده است. رساله «حرمت

مشروطه»توسط حجت‌الاسلام دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد تصحیح شده و در کتاب «رسائل مشروطیت» انتشار یافته است.

در بخش‌هایی از این رسـاله می‌توان دیدگاه‌های شـیخ فضل‌الله نوری را در مورد اهل ذمه و آزادی قلم و مجلس قانون‌گزاری پیدا کرد. بخش‌هایی از این رساله که او به این دیدگاه‌ها پرداخته است، در این پیوست آورده می‌شود. تمام پای نوشته‌ها از متن اصلی کتاب اقتباس شده اسـت. متن کامل رساله حرمت مشـروطه را می‌توان در کتاب رسائل مشروطیت مطالعه کرد.

دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری
در مورد اهل ذمه در رساله «حرمت مشروطه»

شیخ فضل‌الله نوری

خلاصه متن

یکی از مواد آن ضلالت‌نامه[۱] این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند[۲] و در این طبع آخر به این عبارت نوشته شده: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی[۳] متساوی‌الحقوق خواهند بود" و این کلمه مساوات، "شاع وذاع حتی خرق الاسماع"،[٤] و این یکی از ارکان مشروطه است که به اخلال [آن]، مشـروطه نمی‌ماند.[٥] نظرم است در وقت تصحیح،[٦] در باب این ماده، یکی

۱- مراد متمم قانون اساسی است.
۲- متن اصل هشتم متمم قانون اساسی است.
۳-به نظر می‌رسد ذکر مساوات افراد مملکت در مقابل قانون دولتی و نه قانون شرع، در تنظیم اصل مذکور، با تامل و با عنایت به عدم مسـاوات مسلمانان و غیر مسلمانان در برابر قوانین شـریعت اسلامی، همراه بوده اسـت. به عبارت دیگر از این اصل نمی‌توان مساوات مطلقه مسلمانان و غیرمسلمانان را نتیجه گرفت.
٤- انتشار یافت و پخش شد تا جایی که گوش‌ها را سوراخ کرد. مراد کثرت تبلیغ و تاکید بر مساوات توسط مشروطه‌خواهان است.
٥- مقصود آن اسـت که: از نظر مشروطه‌خواهان مساوات یکی از ارکان مشروطه است که با اخلال یعنی ناقص و ناتمام بودن و عدم تحقق مسـاوات همه مردم، مشروطه باقی نخواهد ماند و تحقق نخواهد یافت.
٦- مقصود از وقت تصحیح، هنگام بررسـی پیش‌نویس متمم قانون اساسـی از مجلس اول است.

نفر از اصول هیات معدود بود، گفت به داعی: که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را به مشروطه می‌شناسند و اگر این ماده نباشد لیکن تمام مواد، باقیه باشد ما را به مشروطگی نخواهند شناخت. فدوی در جواب او گفتم: فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم: حضرات جالسین بدانید مملکت اسلامیه مشروطه نخواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

حالا ای برادر دینی تامل [کن] در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و غیربالغ، و ممیز و غیرممیز، و عاقل و مجنون، و صحیح و مریض، و مختار و مضطر، و راضی و مکره، و اصیل و وکیل، و ولی و بنده و آزاد، و پدرو پسر، و زن و شوهر، و غنی و فقیر، و عالم و جاهل، و شاک و متیقن، و مقلد و مجتهد، و سید و عام، و مُعسر[۱] و مُوسر[۲]، و مسلم و کافر، و کافر ذمی و حربی ، و کافر اصلی و مرتد، و مرتد ملی و فطری، و غیرها... مثلا کفار ذمی احکام خاصه دارند در مناکحات آن‌ها با مسلمانان که جایز نیست، نکاح آن‌ها با مسلمان را و نکاح مسلمانان در کافرات بروجه انقطاع جایز است [یعنی می‌توان زن ذمی را صیغه کرد و نمی‌توان به عقد دایم در آورد]. دون دوام و هم‌چنین ارتداد احدی الزوجین موجب انفساخ[۳] است و اسلام احدی الزوجین نیز احکام خاصه مختلفه دارد و نیز در باب مواریث، کفر یکی از موانع ارث است و کافر از مسلم ارث نمی‌برد. دون‌العکس.[٤]

و نیز مرتد احکام خاصه مسلمه دارد، مثل انتقال مال به وارث بینونة[٥] زوجه و نجاست بدن و وجوب قتل و هم‌چنین در باب معاملات ربویت احکام مختلفه است. مثل معاملات ذمی در اراضی که اگر بخرد از مسلم باید خمس بدهد و نیز در جنایات و قصاص و دیات احکام مختلفه است.

۱ – **معسر**: تنگ‌دست، فقیر.
۲ – **موسر**: توانگر، ثروتمند.
۳– **انفساخ**: به هم خوردن، فسخ شدن.
٤ – **دون العکس**: نه عکس آن. یعنی: مسلمان از کافر ارث می‌برد.
٥– **بینونت**: جدایی، طلاق. مقصود آن است که ارثیه و اموال فردی که مرتد شده است به همسری که از او جدا شده و مرتد نشده است می رسد.

ای برادر دینی، اسلامی که این قدر تفاوت گذارد، بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می‌شـــود، گفت که [معتقد به] مساوات است. جز آن که خیال این باشـــد که دکانی در مقابل صاحب شرع باز کند و احکام جدیدی تاسیس کند... و عمده این بازی این مشروطه و از طایفه ضاله شد، محض فرار از احکام اربعه مســـلمه در حق مرتدین از اسلام.[۱]... و من العجب که برای تمویه[۲] و اشتباه بر عموم، [قانون را] تقیید [نمودند][۳] به قانون دولتی، دروغگو حافظه ندارد.

ای مُلحد اگر این قانون دولتی مطابق اســـلام اســـت که ممکن نیست در آن مســـاوات، و اگر مخالف اســـلام است، مُنافی [اســـت] با آن چه که در چند ســـطر قبل نوشته شده که آن چه که مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی‌کند. ای بی‌شـــرف، ای بی‌غیرت، ببین صاحب شـــرع برای این که تو مُنتحل[٤] به اسلامی، برای تو شرف مقرر فرموده و امتیاز داد[ه] تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم "الا لعنتة الله علی من [لا] یعرف قدره"[٥] و اعجب من الکل،[٦] این که می‌گوید: مواد قانونییه قابل تغییر است[۷]. آیا این تغییر از اسلام به کفر است یا از کفر به اسلام است؟...

ای بی‌دین، تو می‌خواهی بدعتی تازه در دین بگذاری و تغییر بدهی [دین را] به این تدلیسات[۸] و تلبیسات[۹]...

۱ – یعنی چون بابیان و بهائیان با انتخاب این مســـلک‌ها مرتد شـــده بودند، برای آن که قدرت اسلام و مسلمین ضعیف شود و امکان اجرای احکام اربعه مرتد درباره آن‌ها وجود نداشته باشد، مشروطیت را ایجاد کردند.

۲– **تمویه**: دروغ آراستن، خلاف حقیقت جلوه دادن.

۳ – **تقیید نمودن**: مقید ساختن.

٤ – **منتحل**: وابسته، منتسب.

٥ – لعنت خدا بر کسی باد که قدر خویش را نمی‌شناسد.

٦ – و شگفت‌تر از همه.

۷– ظاهراً اشـــاره است به اصل هفدهم قانون اساســـی که می‌گوید: "لوایح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجود. مجلس شورای ملی در موقع لزوم حاضر می نمایند که با تصویب مجلس ســـنا به صحه همایونی رســـانده به موقع اجرا گذارده شود."

۸– **تدلیس**: فریب، پنهان کردن عیب و کاستی.

۹– **تلبیس**: نیرنگ، مکر، پنهان کردن حقیقت.

ماده دیگر که در این ضلالت نامه اســت، آزادی قلم و آزادی مطبوعات است. بعد از تغییرات و تبدیلات عین عبارت این است:

«عامــه مطبوعات غیر از کتب ضلال مواد مضــره به دین مبین آزاد، و ممیزی در آن‌ها ممنوع اســت».[۱] به موجب این ماده، بســیاری از محرمات ضروری الحرمة تحلیل[۲] شــد، زیرا که مســتثنی فقط دو امر شد و حال آن که یکی از محرمات ضروریه افتراســت و یکی از محرمات مســلمه غیبت از مســلم است. و هم‌چنین قذف[۳] مسلم، و ایذاء و سِبّ و فحش و توهین و تخویــف و تهدید و نحــو آن... آزادی این امور. آیا غیر از تحلیل ما حرمه‌الله است؟... حال او معلوم و حکم آن مبین است.

والعجب که در غیر مورد مستثنی، منع از ممیّزی شد و حال آن که نهی از منکر از اصول عملیات اســت و این نویسنده و رای دهنده، نهی از منکر کرده است و اعجب من ذلک که در ذیل این ماده حکم مجازات برای مخالفت مقرر شد و حواله به قانون مطبوعات شد، و این هم غلط و بدعت است، زیرا که مجازات مالی در شرعیات، در ارتکاب مُنهیات نداریم و آن جا[۴] برای این کار مجازات مالی معین نموده.

ای مســلمان برادر، فقد ضاق الصدر،[۵] تمام ایــن مزخرفات و خرافات برای هَدم اساس دین و اضمحلال شریعت سیّدالمرسلین بوده... که دزدان دین، داخل شدند و تمام هَمّ آن‌ها به بردن دین و اهلاک اَهل آن بود،...

از جمله مواد آن ضلالت نامه این است:

«حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون»[۶] این حکم

---

۱ – متن کامل اصل هجدهم متمم قانون اساســی به شــرح زیر است: «عامه مطبوعات غیر از کتب ذلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع اســت. ولی هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود، نشر دهند یا نویسنده درطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و تابع و موضع از تعرض مصون هستند.»

۲– **تحلیل**: حلال، روا.

۳– **قذف**: دشنام، هجو، افترا، تهمت.

٤ – مراد قانون مطبوعات است.

۵– سینه تنگ شد. کنایه از گرفتگی دل.

٦– اصل دوازدهم متمم قانون اساسی.

مخالف مذهب جعفری علیه السلام است که در زمان غیبت امام علیه‌السلام، مرجع، در حوادث، فقها از شیعه هستند. و مجاری امور به ید ایشان است. و بعد از تحقیق موازین، احقاق حقوق و اجرا حدود می‌نمایند و ابدا منوط به تصویب احدی نخواهد بود و از جمله از مواد، تقسیم قوای مملکت [است]، به سه شعبه که اول قوه مقننه است. و این بدعت و ضلالت محض است زیرا که در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم، هر که باشد. و اسلام ناتمامی ندارد که کسی او را تمام نماید. و در وقایع حادثه باید به باب الاحکام که نواب امام علیه السلام هستند رجوع کنند و او استنباط از کتاب و سنت نماید نه تقنین و جعل. و از این قبیل، در این ضلالت نامه بسیار [است]...

رساله حرمت مشروطه، شیخ فضل‌الله نوری، کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، انتشارات کویر، تهران، ١٣٧٤، صفحه‌های ١٥١ تا ١٦٧.

پیوست شماره ۸

دو رساله از میرزا ملکم‌خان

میرزا ملکم خان

میرزا ملکم‌خان را می‌توان یکی از اولین رهبران فکری مشـــروطه دانســـت، او در سال ۱۲۴۹ قمری/۱۸۳۱ میلادی در خانواده‌ای ارمنی، در اصفهان به دنیا آمد و در ســـال ۱۳۲۶ قمری/۱۹۰۸میلادی دو سال پس از برقراری مشروطیت فوت کرد. او با این که در خانواده‌ای ارمنی به دنیا آمده بود، ولی به دین اسلام گروید. میرزا ملکم‌خان تحصیلات اولیـــه خود را در ایران انجام داد و تحصیـــلات بعدی خود را در اروپا ادامه داد. پس از بازگشت به ایران به تدریس و مترجمی در دارالفنون مشـــغول شد. او سمت‌های زیادی در خارج از کشور به عهده داشت. او مترجم ســـفارت ایران در استامبول بود و چندی بعد هم سمت سر کنسولی ایران را در مصر به عهده گرفت. در سال ۱۲۹۵ قمری/ ۱۸۷۸ میلادی وزیر مختار ایران در لندن شد. میرزا ملکم‌خان روزنامه قانون را منتشـــر کرد. او در ســـال ۱۳۱۷ قمری/۱۹۰۰میلادی سفیر ایران در رم شـــد و تا سال ۱۹۰۸ میلادی که فوت کرد در این سمت باقی ماند. رســـاله کنسطیطوسین یکی دیگر از رسالات میرزا ملکم‌خان است که

بین سال‌های ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۵ تا ۱۸۷۸ میلادی نوشته شده است.[۱]

نکته‌ای که در رساله کنسطیطوسین جالب به نظر می‌رسد آن است که ملکم‌خان در پشت پرده دفاع از دین و قوانین اسلام و علما و فقها پنهان شده است و در حالی که از دولت دفاع می‌کند، ولی اعتقاد زیادی به آن‌ها ندارد، او در پشت پرده‌ای که برای حفاظت از خود ایجاد کرده اســت، نظرات اصلاحــی خود را بیان می‌کند. او از این شــیوه برای مصون ماندن مقام خود و پیشــگیری از صدماتی که امکان داشت بر او وارد شود، استفاده کرده است. آن چه را که میرزا ملکم‌خان در این رساله در رابطه با مشــروطیت، آزادی، برابری، عدالت، و اقلیت‌های مذهبی ایرانی بیان کرده است، در این جا آورده می‌شود.

۱- شــرح حال مختصر میرزا ملکم‌خان، از مقدمه خانم هما ناطق که در ابتدای رســاله کنسطیطوسیون آمده است، اقتباس شده است.

بخشی‌هایی از رساله کنسطیطوسیون

میرزا ملکم‌خان

...دولتی که کنسطیطوسیون ندارد از هیچ‌گونه تدبیر صاحب فایده و ثمر شایسته نخواهد داشت، مثل زمین کم آب که هر قدر در آن درخت بنشانی و از هر تخم مشهور آورده بر آن بیفشانی، بی‌حاصل خواهد بود و زحمت و سلیقه و دلسوزی و هر نوع مراقبت باغبان به هدر خواهد رفت...

پراکندگی، مثل طایفه مجوس زارع و کاسب که امروز سبب آبادی بمبئی شده و تفرقه مثل پراکندگی یهود سالم که وارث شریعت اسلام است، گرچه از جهالت و گمراهی از قبول و تصرف چنین ارث حلال خویش رمیده و متفرق گشته‌اند، و پاشیدگی ارامنه که به تجارت و کاسبی با ولایات خارجه مایه آبادی هر مملکت بوده و این‌ها همه نداشتند سببی مگر بی‌انصافی و بی‌رحمی علمای گرام ایران.

این حکایت «نجس» و «پرهیز» را یک مشت شیعیان ایران از کجا آورده‌اید؟

این که خون‌بهای غیر مسلم قیمت یک خر مصری است، رای کدام بی‌انصاف است؟

این که جدید الاسلام وارث شرعی و مقدم بر سایر وراث است، یادگار کدام عادل و فاضل است؟

جدید الاسلام را از سیاست قتل اقربای خویش معاف داشتن، موافق کدام مذهب و آیین مملکت‌داری است؟

با غیر مسلم همسفر نشدن و طبخ آنان را نجس دانستن، در روز بارندگی ملاقات با آن‌ها را جایز ندانستن و در حمام یک جا نرفتن و غیره چقدر مایه انزجار انسانی است.

بی‌موقع نمی‌دانم بیان این فقره را!

ملا بهرام گبر مشهور که ادعای ریاست طایفه مجوس را داشت، روزی در مجلس بنده که چند نفر مردمان صاحب سواد حضور داشتند، شکایت می‌کـــرد که: "در یزد و کرمان بچه‌های ما را تمام کردند، از بس بی‌مواخذه کشتند. به این طورها ماندن گبر در یزد و کرمان ممکن نیست، مگر این که حکم شاهنشـــاهی این باشـــد که هر که گبری بکشد، عوضش هر که قاتل است بکشند."

حضـــار مجلس از این حـــرف او همـــه خندیدند که: "غریـــب ادعا بهم رســـانیده‌اند. جواب چنین اســـتدعا، تو دهنی است. دیوان همایون چگونه می‌تواند حکم شـــرع و حکم خدا را تغییر دهد و کدام منشـــی است که این چنین مطلب را به تحریر آورد."

بیچاره ملا بهرام آب شـــد. دلم به حالش ســـوخت. گفتم: پس فردا بیا عریضه‌ات را من، دل‌ســـوخته‌تر خواهم نوشـــت. مختصر به این مضمون مسوده وعریضه نوشتم که ما مطیع الاسلام حرفی با احکام و قوانین شرع نداریم و مطیع و منقادیم، می‌خواهیم بدانیم، تمرد و مخالفت رای پادشاه، تبعید و سیاست لازم دارد یا نه؟ معلوم است دارد. اگر قتل بیچاره مجوس خلاف رای ســـلطان است، تنبیه مخالفت رای شاه را معین کنید. اگر کسی مجوس را بکشـــد و به این واسطه خلاف رای شـــاه به عمل آورد تنبیه آن چیست؟

مختصر در جواب چنان عریضه حکم همایون از این قرار شرف صدور یافت:

"هر کس مجوسی را به قتل رساند بلادرنگ او را مغلول [در غل و زنجیر] به تهران بفرستند تا پادشاه حق خود را وصول نماید."

چنین حکم همایون به داد بیچارگان رسید و دیگر به اطمینان و اغماض و تفسیر وکلاء شرع، جهال یزد و کرمان در قتل و نهب مجوسان دست نگاه داشتند، و فهمیدند که مخالف رای پادشاه هم واجب‌القتل است...

بیشـــتر از لجاجت علما ومسلمین اســـت که ارمنی و یهود و مجوس بر ســـر جهل‌شان ثابت و محکم ایســـتاده‌اند. اگر در عوض این نوع معاملات

تعصب‌آمیــز و نجــس و پرهیز، طریقه موانســـت و موالفت را شـــعار خود می‌کردند در مســـاجد و معابد آن‌ها را بـــه ملاطفت راه می‌دادند و واعظان اسلام گاه‌گاه در مجامع آن‌ها حاضر می‌شدند، بی‌حرف رفع جهالت‌شان به تدریج می‌شد. چه ضرر می‌داشت از آن یهودی‌های متمول بغداد چند نفر هم در طهران و اصفهان می‌داشتیم، یا از آن ارامنه که از اصفهان رفته در هند مایه اعتبار دولت انگلیس و آبادی مملکت آن‌ها شـــده‌اند به حالت قدیم خـــود... در اصفهان باقی می‌ماندند. یا گبرهایی کـــه امروز در هند رونق ملک آن جا شـــده‌اند، در یزد و کرمان می‌آرامیدند... خوشا زمانی و روزی که آقایان گرام قدری به حقیقت و شـــرایط انســـانیت التفات کرده و با غیر مذهب موالفت می‌فرمودند و با آن‌ها هم سفره می‌شدند، بی‌تحاشی آن‌ها را به حمام خود را ه می‌دادند و عقد و نکاح [نکاه آمده است] مختلف را میان مسلم و غیر مسلم مساعدت می‌کردند.[۱]

۱- **ملکم خان، رساله کنسطیطوسیون**: هما ناطق، درباره رساله کنسطیطوسیون، برای مشـــاهده متن کامل رساله وشـــرحی که هما ناطق بر رساله نوشـــته است، می‌توان به نشریه الفبا دوره جدید، جلد پنجم زمستان ۱۳۶۳. صفحه‌های ٤١ تا ٥٣ مراجعه کرد.

بخش های از رساله یا دفتر تنظیمات

میرزا ملکم خان

خبط کلی صدارت میرزا آقاخان[۱] این بود که عهد خاقان مغفور[۲] را میزان آئین مملکت‌داری قرار داده بود. متصل اعمال آن ایام را شاهد می‌آورد و معایب آن عهد را سند ترقی عهد خود قرار می‌داد. خیال می کرد که واقعاً عهد خاقان مغفور سی سال قبل از این بوده است. غافل از این بوده که از آن عهد تا امروز پانصد سال گذشته است. نقشه آسیا را در پیش خود بگذارید تاریخ این صد سال گذشته را باز نمائید و روش این دو سیل‌های را که از کلکته و پطرزبورغ رو به ایران راه افتاده، درست تحقیق نمائید و ببینید این دوسیل که در اول محسوس نبودند در اندک مدت چقدر بزرگ شدند، چه شهرها را خراب کردند و چه دولت‌ها را غرق نمودند و پس از تحقیق هر گاه بتوانید که خود را از عقاید عوام فی‌الجمله بالاتر بکشید و از آن بلندی، درجه سرعت این دو سیل را که از یك طرف به تبریز و استرآباد رسیده و از طرف دیگر داخل هرات و سیستان شده معین نمائید و بعد به من بگوئید که از عمر این دولت چند دقیقه باقی مانده است.[۳]

وزرای ایران قدمت تاریخ ایران را سد جمیع بلاها می‌دانند. هر چه فریاد می‌کنی سِیل رسید، می‌گویند سه هزار سال است همین طور بوده‌ایم و بعد از این هم خواهیم بود.

سرکار وزیر، آن وقتی که شما در آسیا به طور دلخواه خود سلطنت می‌کردید، [در] آن وقت کسی دویست فرسخ راه را در ده ساعت طی نمی‌کرد. آن وقتی که انتظام دولت را به وَقر[۴] بی‌معنی و قُطر شکم می‌دانستند، آن ایام مدتی است گذشته است. حالا در سه هزار

۱– میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه، که پس از قتل امیر کبیر به صدارت رسید.
۲ – فتحعلیشاه قاجار دومین پادشاه قاجاریه.
۳ – مقصود ملکم گوشزد کردن خطراتی است که از جانب انگلستان و روسیه ایران را تهدید می کردند.
٤ – سنگین و با وقار بودن (فرهنگ فارسی عمید سه جلدی).

فرسخی ایران یك قلعه آهنی می‌سازند[1] و می‌آیند محمّره[2] را در دو ساعت منهدم می‌کنند. حالا در مقابل اقتدار دول همجوار نه الفاظ عربی به کار می‌آید، نه استخوان‌های اجدادی، حالا چیزی که لازم داریم علم است و بصیرت. هزار قصیده عربی حفظ داشته باشید و هزار فرمان نجابت ابراز نمائید، باز نخواهید فهمید که دولت ساردانیا[3] که از آذربایجان کوچک‌تر است و ده سال قبل از این دوازده کرور[4] مالیات داشت، چطور شد که حالا سی کرور مالیات دارد. می‌دانم خواهید فرمود ولایت را نظم دادند، مردم را آسوده ساختند، مملکت را آباد کردند. این الفاظ را ردیف کردن آسان است، اما وقتی که از شما بپرسند: راهِ آبادیِ ولایت کدام است، همان الفاظ بی‌معنی را خواهید گفت که هر اَحمقی در هر ایام گفته است.

عقل تنها برای وزارت این ایام کافی نیست. میرزا آقاخان از اغلب وزرای فرنگ بلاشک عاقل‌تر بود، با وصف این هرگاه ادنی محرّر[5] وزارتخانه‌های فرنگ به جای میرزا آقاخان [وزیر] می‌شد، هزار بار بهتر از او وزارت می‌کرد. اگر به یک رعیت بسیار عاقل دهات سیستان کسی بگوید در ده ساعت از کرمان می‌توان رفت به هرات، خواهد خندید.

اگرچه اکثر از رجال دولتِ علیّه بر حسب نجابت با دویست نفر فراش راه می‌روند و اگر چه بَر حسب فهم دو هزار بیت شعر عربی می‌دانند، ولی در مراسم ترقیات مملکت‌داری [با] سیستانی مزبور هیچ فرقی ندارند. مثلا هزار بار فریاد بکنید که در دو سال، مالیات مازندران را می‌توان با کمال آسانی به دو کرور رسانید، باز خواهند گفت: در ایام انوشیروان هم چنین چیزی نبوده است. بلی در ایام انوشیروان لفظ انگلیس وجود نداشت حالا چند نفر تاجر انگلیسی در خانه خود می‌نشینند و به همان تدابیری که شما منکر هستید در پنج

۱- منظور کشتی جنگی است.
۲- نام سابق بندر خرمشهر
۳- پادشاهی ساردنی که بعدا دولت متحد ایتالیا را تشکیل داد.
٤- هر کرور پانصد هزار تومان است.
٥- نویسنده جزء مقصود کارمند ساده است.

هزار فرسخی وطن خود به قدر ده مقابل دولت انوشیروان را مطیع و مملوك خود می‌کنند. بلی اکثر عقاید و اعمال ملل فرنگ در ظاهر خلاف عقل می‌نماید ولی اگر ما بخواهیم فقط به عقل طبیعی خود حرکت کنیم منتهای ترقی ایران مثل ایام کیومرث خواهد بود.

علم ورای عقل است. هرگاه اوضاع فرنگ را به حالت چهار هزار سال قبل از این برگردانند، وزرای ایران به زور عقل خود، عالم را مسخر خواهند کرد اما امروز درجه اجتماع علوم بشری به جایی رسیده که عقل طبیعی در تصور آن حیران است.

مثلاً هرگاه دو هزار نفر آدم بسیار عاقل ایرانی جمع بشوند و تا یک سال با هم خیال بکنند که بانک چه چیز است، یقیناً در اولین نقطه آن معطل خواهند ماند. عقل فرنگی به‌هیچ‌وجه بیشتر از عقل ما نیست، حرفی که هست در علوم ایشان است و قصوری که داریم این است که هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آن ها همان قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم و حال آن که اصل ترقی ایشان در آئین تمدن بروز کرده است و برای اشخاصی که از ایران بیرون نرفته‌اند، محال و ممتنع است که درجه این نوع ترقی فرنگ را بتوانند تصور نمایند. این مطلب عمده را نمی‌توان بیان بکنم مگر به تشبیه مطالب مأنوس.

کارخانجات یوروپ [۱] بر دو نوع است: یک نوع آن را از اجسام و فلزات ساخته‌اند و نوع دیگر از افراد بنی‌نوع انسان ترتیب داده‌اند. مثلا از چوب و آهن یك کارخانه ساخته‌اند که از یك طرف پشم می‌ریزند و از طرف دیگر ماهوت برمی‌دارند. و همچنین از بنی‌نوع انسان یک کارخانه ساخته‌اند که از یك طرف اطفال بی‌شعور می‌ریزند و از سمت دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند. محصول کارخانجات فلزی کم و بیش در ایران معروف است، مثل ساعت و تفنگ و تلگراف و کشتی بخار. از وضع ترتیب این قسم کارخانجات فی‌الجمله اطلاع داریم. اما از تدابیر و هنری که فرنگی‌ها در کارخانجات انسانی به کار برده‌اند، اصلا اطلاعی نداریم. مثلا هیچ نمی‌دانیم که الان در لندن یک

۱- اروپا

کارخانه هست که اگر از پانصد کرور مالیات دیوان کسی ده تومان بخورد، در آن کارخانه لامحاله معلوم می‌شود و نیز در پاریس چنان کارخانه‌ای هست که اگر در میان هفتاد کرور نفس، به یکی ظلم بشود حُکماً در آن جا بروز می‌کند و همچنین کارخانه‌ای دارند وقتی که ده کرور پول در آن جا بریزند بعد می‌توانند صد و بیست کرور پول نقد از همان کارخانه بیرون بیاورند و خرج کنند.

ملل یوروپ هر قدر که در کارخانجات و فلزات ترقی کرده‌اند، صد مراتب بیشتر در این کارخانجات انسانی پیش رفته‌اند. زیرا که اختراعات صنایع فرنگ، اغلب حاصل عقل یک نفر یا نتیجه اجتهاد چند نفر از ارباب صنایع بوده است و حال آن که این کارخانجات انسانی حاصل عقول و اجتهاد کل حکمای روی زمین است. مثلا هرگز بیست نفر مهندس جمع نشده‌اند که یك کارخانه ساعت بسازند، اما حال هزار سال است که در انگلیس و فرانسه سالی هزار نفر از عقلا و حکمای ملت جمع می‌شوند و در تکمیل کارخانجات انسانی مباحثات و اختراعات تازه می‌نمایند.

از این یک نکته می‌توان استنباط کرد که فرنگی‌ها باید چقدر در این کارخانجات انسانی ترقی کرده باشند. حال چیزی که در ایران لازم داریم این کارخانجات انسانی است. مثل کارخانه مالیات، کارخانه لشکر، کارخانه عدالت، کارخانه علم، کارخانه امنیت، کارخانه انتظام و غیره. هرگاه بگوئیم ما این‌ها را داریم سهو غریبی خواهیم کرد و اگر بخواهیم ما خودمان بنشینیم و این نوع کارخانجات [را] اختراع بکنیم مثل این خواهد بود که بخواهیم از پیش خود کالسکه آتشی[1] بسازیم. در فرنگ میان این کارخانجات انسانی یك کارخانه دارند که در مرکز دولت واقع شده است و محرک جمیع سایر کارخانجات می‌باشد. این دستگاه بزرگ را «دستگاه دیوان» می‌نامند.[2]

۱ – لکوموتیو، قطار راه آهن.
۲– **مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان**، تدوین و تنظیم و مقدمه و حواشی محمد محیط طباطبایی، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۲۷، صفحه‌های ۷ تا ۱۱.

واژه‌های کلیدی

بـــرای این که خوانندگان تصویر بهتـــری از زمان اتفاقات و رویدادها داشـــته باشـــند، جدول زمانی حکومت پادشـــاهان صفوی در جدول زیرآورده می‌شـــود و سعی می‌گردد که درمورد اصطلاح‌های فقهی و واژه‌هایی که در متن کتاب آورده شده، توضیحی داده شود.

جدول زمانی حکومت پادشاهان صفوی

جدول زمانی حکومت پادشاهان صفوی - افاغنه- نادر شاه افشار[1]

نام پادشاه	شروع سلطنت	پایان سلطنت	شروع سلطنت	پایان سلطنت
	هجری قمری		میلادی	
شاه اسماعیل اول	۹۰۷	۹۳۰	۱۵۰۲	۱۵۲٤
شاه طهماسب	۹۳۰	۹۸٤	۱۵۲٤	۱۵۷٦
شاه اسماعیل دوم	۹۸٤	۹۸۵	۱۵۷٦	۱۵۷۷
سلطان محمد خدابنده	۹۸۵	۹۹۵	۱۵۷۷	۱۵۸۷
شاه عباس اول	۹۹۵	۱۰۳۸	۱۵۸۷	۱٦۲۹
شاه صفی	۱۰۳۸	۱۰۵۲	۱٦۲۹	۱٦٤۲
شاه عباس دوم	۱۰۵۲	۱۰۷۷	۱٦٤۲	۱٦٦۷
شاه سلیمان	۱۰۷۷	۱۱۰۵	۱٦٦۷	۱٦۹٤
شاه سلطان حسین	۱۱۰۵	۱۱۳۵	۱٦۹٤	۱۷۲۲
حکومت افاغنه	۱۱۳۵	۱۱٤۸	۱۷۲۲	۱۷۳٦
نادرشاه افشار	۱۱٤۸	۱۱۵۹	۱۷۳٦	۱۷٤۷

۱- این جدول با اســـتفاده از کتاب **سیاست و اقتصاد عصر صفوی** نوشته دکتر ابراهیم باستانی پاریزی تهیه شده است صفحه ۱٤.

واژه‌های کلیدی

اجماع فقها:
در اصطلاح شیعه اگر مجتهدین ومتخصصین علم فقه بر یک مسأله اتفاق‌نظر داشته باشند آن را اجماع فقها گویند.
در هر مسأله فقهی وقتی که به کتاب (قرآن) وسنت (روایت) نتوان استناد کرد، به اجماع استناد می‌کنند و می‌گویند مسأله اجماعی است.

امر به معروف:
خواستن و وادار کردن دیگران به انجام احکام و سنتی که از نظر شرع اسلام به رسمیت شناخته شده است

اَهلِ ذمه:
یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان که با قبول احکام و شرایط اهل ذمه می‌توانستند در کشورهای اسلامی زندگی کنند.

اهل کتاب:
غیر مسلمانی که خود را تابع یکی از پیامبران صاحب کتاب می‌دانند مانند یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان، که اهل کتاب محسوب می شوند.

انوسیم:
یهودیانی که به اجبار تغییر دین می‌دادند، اما در پنهان یهودیت خود را حفظ می‌کردند.

تعزیر:
در اصطلاح شرع: تادیبی است که مادون حدّ شرعی باشد، و فرق آن با حدّ، آن است که حدّ مقدّر و معلوم است و تعزیر به نظر امام یا نائب امام است، دیگر آن که حدّ به شبهه، دفع می‌شود بر خلاف تعزیر، و دیگر آن که تعزیر در مورد اطفال نیز اجرا می‌شود به خلاف حد و از حیث شدت نباید بالغ بر حدّ باشد. (فرهنگ معارف)

جدید الاسلام:

کسانی که دین دیگری داشتند و تغییر دین می‌دادند و مسلمان می‌شدند.

جزیه:

جزیه از نظر فقه اسلامی:

آن چه که بر کفار ذمی در سال مقرر دارند، در اصطلاح فقهی، مالی است که بر ذمی وضع شود و آن را خراج و مالیات سرانه نیز گویند. نوعی مالیات که پیغمبر اسلام و نیز حکام اسلامی پس از ان حضرت، طی شرایطی از اهل کتاب: یهود - مسیحیان و زردشتیان که در جوار اسلام می‌زیسته‌اند در قبال تامین امنیت از آن‌ها می‌گرفتند.

جزیه از نگاه غیر مسلمانان:

مالیات یا باجی است که به طور سرانه بر هر یک از اهل کتاب که در سرزمین‌های اسلامی زندگی می‌کردند و نمی‌خواستند مسلمان شوند و می‌خواستند دین خود حفظ کنند بسته می‌شد و آن‌ها همه ساله مجبور به پرداخت آن بودند. عملاً وسیله‌ای بود برای تحت فشار قرار دادن آن‌ها که تغییر دین دهند و مسلمان شوند.

جُنُب:

آن که بر وی غسل واجب شده باشد به سبب جماع (آمیزش جنسی) یا خروج منی یا هر دو، واحد و جمع و مؤنث و مذکر در آن یکسان است. (و ان کنتم جنبا فاطّهّروا). (مائده : ٦)[1]

حایِض:

اسمِ فاعل از حَیض، زن حیض دیده، زنی که عادت ماهیانه، زنانگی داشته باشد.

حدّ شرعی:

مجازات بدنی طبق دستور شرع اسلام در اثر ارتکاب اموری چند، قانون کیفری معروف و معهود اسلامی.

۱- معارف و معاریف، تالیف: سید مصطفی حسینی دشتی.

دیه:

مالی که به جبران خون و یا نقص عضو بدنی پرداخت می‌شود.

شرایط اهل ذمه:

شـــرایطی که اهل ذمه در سرزمین‌های اســـلامی باید قبول می‌کردند و به آن‌ها عمل می‌کردند تا جان و مالشان محفوظ باشد.

غنا:

موسیقی

قِصاص:

در اصطلاح فقه اسلامی: مجرم را به مانند [به همان صورت که] جرمی که مرتکب شده مجازات کردن.

طاغوت:

هر چه جز خدا که پرستیده شود، سرپیچی از طاعت هرچه که مخالف خدا باشد.

فتوا:

حکم، رای یا بیان حکم فقیه اسلامی.

کافر:

کافر از دیدگاه فقه شیعی کسی است که منکر خداست، یا برای خدا شریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری حضرت محمد را قبول ندارد.

کافر ذمی:

مسیحیان، یهودیان و زردشتیان از نظر فقه شیعی جزو کفار ذمی محسوب می‌شوند.[۱]

۱–توضیح المسائل آیت‌الله خمینی ،بخش نجاسات، کافر مسئله ١٠٦
توضیح المسائل آیت الله عبدالکریم اردبیلی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۹۱
توضیح المسائل آیت الله سید علی سیستانی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۱۰۷
توضیح المسائل آیت الله فاضل لنکرانی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۱۰۹

کافر حربی:
تمام غیر مســـلمانان، غیر مسیحی، یهودی و زرتشتی کافر حربی هستند، که مســـلمانان باید با آن‌ها جنگ کنند تا همه آن‌ها مسلمان شوند یا کشته شوند.

کفاره:
عملی که انسان باید برای جبران گناهش انجام دهد.

گالوت:
جایگاه بیرون از اسراییل [برای یهودیان] که معمولا [برای آن‌ها] مشحون از درد و رنج است.[1]

مَتعِه:
عقد و ازدواج موقت، صیغه.

مرتد:
از دین برگشته، کسی که از اسلام برگشته و به دینی دیگر گراییده باشد. مسلمانی که منکر خدا و رسول یا حکمی از ضروریات دین شده که انکارش به انکار خدا و رسول بر می‌گردد

مرتد فطری:
کســـی کـــه از پدر یا مـــادر یا پدر و مادر مســـلمان متولد شـــده و خودش نیزمسلمان بوده و سپس دینی دیگر انتخاب کرده است.

مرتد ملی:
کســـی که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده ولی خودش مسلمان شده و مجدداً به دینی دیگر غیر از اسلام گراییده است.

مسکرات:
چیزهایی که مست کننده هستند.

۱– **نتصر، امنون: پادیاوند، پژوهش نامه یهود ایران**، به کوشش امنون نتصر، جلد یکم پای‌نوشت صفحه ۱۱۳.

مصافحه:
دست دادن به شیوه سنتی اسلامی.

نجس:
ناپاک، پلید.

نهی از منکر:
بازداشتن دیگران از هر عملی که به حکم شرع اسلام ناپسند است.

هبه:
بخشش.

منابع:

کتاب‌های فارسی

۱- **آبادیان. حسـین: مبانی نظری حکومت مشـروطه و مشروعه**، تهران، نشر نی، ۱۳۷٤.

۲- **آجودانـی. ماشـاءالله: مشـروطه ایرانی**، تهران، اختـران، چاپ هفتم ۱۳۸۵.

۳- **آخونـدزاده . فتحعلی: مکتوبات**، به کوشش بهرام چوبینه، فرانکفورت آلمان، ۲۰۰٦.

٤.**آدمیـت. فریدون: امیر کبیر و ایران**، تهران، انتشـارات خوارزمی، ۱۳٦۱ خورشیدی چاپ ششم،

۵- **آدمیـت. فریدون: اندیشـه ترقـی و حکومت قانـون**، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.

٦- **آدمیـت. فریدون: ایدئولوژی نهضت مشـروطیت ایـران**، تهران، پیام، چاپ اول ۲۵۳۵ شاهنشاهی، (۱۳۵۵خورشیدی).

۷- **آدمیت. فریدون: فکر دمکراسـی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران**، تهران، پیام، چاپ سوم ۱۳٦۳.

۸- **آدمیت. فریدون: مجلس اول و بحران آزادی**، تهران، روشنگران،

۹- **آصف. محمد هاشم: رستم التواریخ**، به اهتمام محمد مشیری

۱۰- **آفـاری. ژانت: انقلاب مشـروطه ایـران**، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون، ۱۳۷۹.

۱۱- **ابراهیمـی ورکیانی. محمد: ازدواج با بیگانگان**، قم، انتشـارات تبلیغ اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۲- **ابن خلدون. ابوظیر عبدالرحمان: تاریخ ابن‌خلدون**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳٦٤.

۱۳- **اشپولر. برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه جواد

فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦٤.
۱٤- **اشپولر. برتولد: تاریخ مغول در ایران**، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۱۳۵۱.
۱۵- **اشـرافیان. ک. ز، -م.ر. آروانو: دولت نادرشـاه افشار**، ترجمه حمید مومنی، تهران، شبگیر، چاپ دوم ۲۵۳٦ (۱۳۵٦ خورشیدی)
۱٦- **انوری، دیوان اشعار**، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷٦.
۱۷- **اوبـن. اوژن: ایـران امروز ۱۹۰٦-۱۹۰۷**، ترجمه علی‌اصغر سـعیدی، تهران، زوار، ۱۳٦۲.
۱۸- **بازگیر. یدالله: قصاص عضو و دیه اعضا**، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸.
۱۹- **باسـتانی پاریزی. ابراهیم: جامع المقدمات**، نشـر کرمان، چاپ اول ۱۳٦۳.
۲۰- **باسـتانی پاریزی. ابراهیم: حصیرسـتان**، تهـران، علمی، چاپ اول ۱۳۸۲.
۲۱- **باسـتانی پاریزی. ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، تهران، صفی علیشاه، چاپ سوم ۱۳٦۲.
۲۲- **باسـتانی پاریزی. ابراهیم: ماه و خورشـید و فلک**، قم، نشـر خرم، ۱۳۷٦.
۲۳- **باستانی پاریزی. ابراهیم: وادی هفت واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثـار تاریخی کرمان**، تهران، انتشـارات انجمن آثار ملـی، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ شمسی).
۲٤- **بامداد. مهدی: شرح حال رجال ایران**، تهران، زوار، ۱۳۵۷.
۲۵- **بدلیسی. امیرشرف خان: شرفنامه بدلیسی یا تاریخ مفصل کردستان**، به قلم محمد عباسی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی.
۲٦- **براون. پرفسور ادوارد گرانویل: تاریخ ادبیات در ایران**، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، چاپ سوم ۱۳٤۵.
۲۷- **براون. پرفسـور ادوارد گرانویل: یکسـال در میـان ایرانیان**، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات ماه‌ریز، چاپ اول ۱۳۸۱.
۲۸- **بلاذری. احمد ابن یحیی: فتوح البلدان**، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش،

به تصحیح استاد محمد فرزان، تهران، سروش، ۱۳٦٤ چاپ دوم.
۲۹- **پولاک. یاکوب: سفرنامه پولاک**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳٦۱.
۳۰- **پیرزاده زاهدی. شیخ حسین: سلسلة النسب صفویه**، به کوشش پرفسور ادوارد براون، برلین، انتشارات ایرانشهر، ۱۳٤۳ قمری، صفحه‌های ۱۰ و ۱۱، چاپ مجدد در تهران، اقبال، ۱۳۵۱.
۳۱- **تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، گروه پژوهش‌گران روس**، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم ۱۳۵٤.
۳۲- **تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل**، مترجم حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦٦ چاپ اول، جلد پنجم.
۳۳- **تاورنیه. ژان باتیست: سفر نامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب نوری، تهران، کتابخانه سنایی - کتابفروشی تایید.
۳٤- **تودلایی. ربای بنیامین: سفرنامه ربای بنیامین تودلایی**، ترجمه مهوش ناطق، تهران، انتشارات کارنگ، سال ۱۳۸۰.
۳۵- **جعفریان. رسول: بست نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس**، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.
۳٦- **جعفریان. رسول: دین وسیاست در دوره صفوی**، قم، انصاریان، ۱۳۷۰.
۳۷- **جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال**، تهران، موسسه فرهنگی دانش واندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
۳۸- **جعفریان. رسول: علل برافتادن صفویان، دیدگاه‌های سیاسی قطب‌الدین نیریزی**، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲.
۳۹- **جعفریان. رسول: مقالات تاریخی**، قم ، نشر الهادی، ۱۳۷۷، دفترهای اول تا چهارم.
٤۰- **جعفریان. به کوشش رسول: میراث اسلامی ایران**، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، دفترهای اول تا هشتم.
٤۱- **جکسن. ویلیامز: سفرنامه ویلیام جکسن**، ترجمه منوچهر امیری و

فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۵۷ چاپ دوم.
۴۲- **جمـال‌زاده. محمدعلی: سـر و ته یک کربـاس**، تهران، کانون معرفت، بدون تاریخ انتشار.
۴۳-**جهود کشـان**: از نویسنده‌های ناشناخته در عصر مشروطه، تصحیح هارون و هومن، انتشارات کتاب ارزان، استکهلم سوئد، چاپ اول زمستان ۱۳۸۳/فوریه ۲۰۰۵.
۴۴- **حائری. عبدالهادی: نخسـتین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب**، تهران، امیرکبیر.
۴۵- **حزین. شـیخ محمدعلی: تاریخ حزین**، اصفهان، کتاب‌فروشی تایید، چاپ دوم، سال ۱۳۳۴.
۴۶- **خاقانی: دیوان شـعر**، ویراسـته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۴۷-**خالقـی. علـی: اندیشـه سیاسـی فیض کاشـانی - بخـش زندگی و شخصیت فیض کاشانی**، بوستان کتاب.
۴۸- **خمینی. روح‌الله: تحریر الوسیله**، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جلدهای اول و چهارم.
۴۹-**درهوهانیـان. هاروتـون: تاریخ جلفـای اصفهـان**، ترجمه لئون. گ. میناسیان و م.ع. موسوی فریدنی، اصفهان، نشر زنده‌رود.
۵۰- **دلاواله. پیترو: سفرنامه پیترو دلاواله**، ترجمه دکتر شعاع‌الدین شفا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم.
۵۱-**دلاوالـه. پیتـرو: سـفرنامه پیترو دلاواله**، ترجمـه محمود بهفروزی، تهران، دیدآور، ۱۳۸۰.
۵۲- **دوسـری: ایـران در ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ میـلادی**، سـفارت فوق‌العاده کنت دوسری، ترجمه احسان اشراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۵۳- **دولت‌آبـادی. یحیـی: حیـات یحیی**، تهران، فردوسـی، چاپ چهارم ۱۳۶۳.
۵۴- **راونـدی. مرتضـی: تاریخ اجتماعی ایـران**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹، جلد چهارم بخش دوم.
۵۵- **راونـدی. مرتضـی: تاریخ اجتماعی ایـران**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹،

جلد سوم.
٥٦- **رضوی. سید محمد**: **خاطرات نواب وکیل**، (نماینده دوره سوم مجلس شورای ملی)
٥٧- **رهر برن. کلاوس**: **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۳۵۷ شاهنشاهی (۱۳۵۷ شمسی)
٥٨- **زرین‌کوب. عبدالحسین**: **دو قرن سکوت**، تهران، جاویدان، چاپ هفتم ۲۵۳٦ (۱۳٥٦ خورشیدی)
٥٩- **زمانی، محمدحسین**: **طهارت و نجاست اهل کتاب و مشرکان در فقه اسلامی**، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸.
٦٠- **سانسون**: **سفرنامه سانسون**، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳٤٦.
٦١- **سایکس. سر پرسی**: **تاریخ ایران سرپرسی سایکس**، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم.
٦٢- **سپنتا. عبدالحسین**: **تاریخچه اوقاف اصفهان**، اصفهان، انتشارات اداره کل اوقاف استان اصفهان، ۱۳٤٦.
٦٣- **سروشیان. جمشید**: **سواد آموزی و دبیری در دین زرتشت**، ارواین - کالیفرنیا، ۱۹۸۸.
٦٤- **سفرنامه ونیزیان در ایران**، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳٤۹.
٦٥- **سیوری. راجر**: **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۷۲.
٦٦- **شاردن**: **سیاحت‌نامه شاردن**، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳٤٥، نه جلد.
٦٧- **شاملو. ولی‌قلی بن داودقلی**: **قصص خاقانی**، تصحیح و پاورقی از سید حسن سادات ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، ۱۳۷٤ چاپ اول.
٦٨- **شریعتی. دکترعلی**: **تشیع علوی و تشیع صفوی**، بدون ذکر محل چاپ - نام ناشر و سال انتشار.

۶۹- **شـهمردان. رشید: تاریخ زرتشـتیان- فرزانگان زرتشتی**، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳.
۷۰- **صفـا. دکتر ذبیح‌الله: تاریخ ادبیـات در ایران**، تهران، فردوس، چاپ سوم ۱۳۶۶، جلد پنجم.
۷۱- **طالبـوف. عبدالرحیم: مسـالک المحسـنین**، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی).
۷۲- **طالبوف. عبدالرحیم: کتاب احمد**، با مقدمه و حواشـی باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی).
۷۳- **طاهری. ابوالقاسـم: تاریخ سیاسـی اجتماعی ایران**، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹.
۷۴- **طبری. محمدبن‌جریر: تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴ چاپ سوم.
۷۵- **طهرانی. محمد شـفیع: مرآت واردات**، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۸۳.
۷۶- **ظهیرالدوله: خاطرات ظهیرالدوله**، به کوشـش ایرج افشـار، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱.
۷۷- **عالـم آرای صفـوی**: به کوشـش یدالله شـکری، تهران، انتشـارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
۷۸- **عاملی (شیخ بهایی). بهاالدین: جامع عباسی**، تهران، فراهانی
۷۹- **عقیقی بخشایشی: فقهای نامدار شیعه**، قم، دفتر نشرنوید اسلام.
۸۰- **عمید زنجانی. عباسـعلی: حقوق اقلیت‌ها**، تهران، دفتر نشـر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم پاییز ۱۳۶۳.
۸۱- **فشاهی. محمدرضا: واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال**، تهران، جاویدان، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ شمسی).
۸۲- **فلور. ویلم: اشرف افغان بر تخت‌گاه اصفهان**، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷ چاپ اول.
۸۳- **فوریه: سـه سـال در دربار ایران - خاطرات دکتر فوریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه**، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب.
۸۴- **فیض کاشـانی. محسـن: دیوان فیض کاشـانی**، باتصحیح سیدعلی

شفیعی، تهران، نشر چکامه، چاپ چهارم ۱۳۷۵.
۸۵- **قمی. حسن ابن محمد: تاریخ قم**، به تصحیح و تحشیه استاد جلال‌الدین تهرانی، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۱.
۸۶- **کرمانشاهچی. حشمت‌الله: تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم**، لس‌آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۸۶ خورشیدی/۲۰۰۷ میلادی.
۸۷- **کرمانی. میرزا آقاخان: سه مکتوب**، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، استکهلم سوئد، آپریل ۲۰۰۵.
۸۸- **کرمانی. میرزا آقاخان: صد خطابه**، ویراستار دکتر محمدجعفر محجوب، لس‌آنجلس، شرکت کتاب، ۲۰۰۶ میلادی.
۸۹- **کرمانی. ناظم‌الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه- نوین، چاپ چهارم ۱۳۶۲.
۹۰- **کرمر. جوئل.ل: احیای فرهنگی آل‌بویه**، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، سال ۱۳۷۵، چاپ اول.
۹۱- **کروسینسکی. تاوزویودا: سفرنامه کروسینسکی**، ترجمه عبدالرزاق دُنبلی، تصحیح دکتر مریم احمدی، تهران، توس، چاپ اول ۱۳۶۳.
۹۲- **کسروی. احمد: تاریخ مشروطه ایران**، تهران، امیر کبیر، چاپ دوازدهم ۲۵۳۵ شاهنشاهی/۱۳۵۵ خورشیدی.
۹۳- **کسروی. احمد: شیخ صفی و تبارش**، تهران، انتشارات جار، ۲۵۳۵ شاهنشاهی(۱۳۵۵ شمسی).
۹۴- **کمپفر. انگلبرت: سفر نامه کمپفر**، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم سال ۱۳۶۰.
۹۵- **کیا. صادق: نقطویان یا پسیخانیان**، تهران، انتشارات انجمن ایرانویج، ۱۳۲۰ یزدگردی.
۹۶- **گردیزی. ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار گردیزی**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۹۷- **گیلاننتز. پطرس دی سرکیس: سقوط اصفهان** گزارش‌های گیلاننتز درباره حمله افغانان وسقوط اصفهان، مترجم محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گلها، چاپ دوم ۱۳۷۱.
۹۸- **لسان‌الملک سپهر. محمد تقی: ناسخ التواریخ**، تهران، کتاب‌فروشی

اسلامیه، ۱۳۵۳.
۹۹- **لکهارت. لارنس: انقراض سلسله صفویه واستیلای افاغنه در ایران**، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، چاپ دوم.
۱۰۰- **لوی. دکتر حبیب: تاریخ یهود ایران**، باز نوشته دکتر هوشنگ ابرامی، لس‌آنجلس ۱۳۷۶.
۱۱۱- **لوئیس و برنارد: تاریخ اسماعیلیان**، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، اسفند ۱۳۶۲.
۱۰۲- **محیط مافی. هاشم: مقدمات مشروطیت**، به کوشش مجید تفرشی - جواد جان فدا، تهران، انتشارات علمی.
۱۰۳- **مجد همگر، دیوان شعر.**
۱۰۴- **مجلسی. محمدباقر: ۲۵ رساله فارسی**، رساله صوایق الیهود، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۱۲.
۱۰۵- **مجلسی. محمدباقر: حلیةالمتقین**، تهران، بهزاد، ۱۳۷۵.
۱۰۶- **مجلسی. محمدتقی: احکام اهل ذمه یا رساله جهادیه**، میراث اسلامی ایران دفتر سوم، به کوشش سید ابوالحسن مطلبی، قم، کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵.
۱۰۷- **مجیر شیبانی. دکتر نظام‌الدین: تشکیل شاهنشاهی صفویه**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۱۰۸- **مدرسی. آیت‌الله حاج سید محمدتقی: الفقه الاسلامی.**
۱۰۹- **مراغه‌ای. زین‌العابدین: سیاحتنامه ابراهیم‌بیک**، به کوشش محمدعلی سپانلو، تهران نشر اسفار، ۱۳۶۴.
۱۱۰- **مروارید. یونس : ادوار مجلس قانون گذاری در دوران مشروطیت**، تهران، نشر اوحدی، بهار ۱۳۷۷.
۱۱۱- **مسعود سعد سلمان، گزیده اشعار مسعود سعد**، به کوشش حسین لسان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم ۱۳۷۸.
۱۱۲- **مشیرزی. میرمحمد سعید: تذکره صفویه کرمان**، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، چاپ اول.
۱۱۳- **ملک‌زاده. دکتر مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، تهران، علمی، چاپ سوم ۱۳۶۳.

۱۱٤- **ملکونف. بینا: سفرنامه ایران و روسیه**، تالیف عزالدوله و ملکونف، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳٦۳.
۱۱۵- **میرزا صالح. غلامحسین: مذاکرات مجلس اول**، تهران، مازیار، ۱۳۸٤.
۱۱٦- **مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی**، تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرةالملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۱۱۷- **ناصر خسرو قبادیانی، دیوان شعر**. تنظیم و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۵.
۱۱۸- **نتصر. امنون: پادیاوند**، پژوهش نامه یهود ایران، به کوشش امنون نتصر، جلد یکم، لس‌آنجلس، مزدا، ۱۹۹٦.
۱۱۹- **نتصر. امنون: مقاله گزارشات آلیانس، پادیاوند**، پژوهش‌نامه یهود ایران، به کوشش امنون نتصر، جلد دوم، لس‌آنجلس، مزدا، ۱۹۹۷.
۱۲۰- **نراقی. حسین: تاریخ اجتماعی کاشان**، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦۵.
۱۲۱- **نظام‌الملک طوسی. خواجه ابوعلی: سیر الملوک یا سیاست‌نامه**، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم سال ۱۳٦٤.
۱۲۲- **نظامی گنجوی، دیوان شعر**.
۱۲۳- **نوری. شیخ فضل‌الله: رساله حرمت مشروطه**، از کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۷٤.
۱۲٤- **نوین. دکتر پرویز و عباس خواجه پیری: حقوق مدنی (۸)**، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸.
۱۲۵- **وزیری. احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان**، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی، چاپ سوم ۱۳٦٤، در دو جلد.
۱۲٦- **وزیری کرمانی. احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان**، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ابن‌سینا، ۱۳۵۲.

۱۲۷- **وحید قزوینی. محمدطاهر: عباسنامه**، به تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، انتشارات کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۲۹.

۱۲۸- **وحیدی. حبیب‌الله: قانون مجازات اسلامی**، تهران، نشر آبتین، تابستان ۱۳۷۱.

۱۲۹- **وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس: به کوشش سعیدی سیرجانی**، تهران، انتشارات نوین، چاپ دوم ۱۳۶۲.

۱۳۰- **یزدانیان. حسین: زندگی یعقوب لیث**، تهران، انتشارات طوس، چاپ سوم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی).

۱۳۱- **یعقوب. احمدبن‌ابی : تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۶ چاپ پنجم، در دو جلد.

۱۳۲- **یکتایی. مجید: پیدایش مشروطه در ایران**، اقبال، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی).

کتاب‌های انگلیسی:

1- **Moreen. Vera Basch: Iranian Jewry's Hour of Peril and Heroism**, New York- Jerusalem, The American Academy for Jewish Research, 1987.

2-**The History of Vardapet Arak'el of Tabriz**, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda Publisher, 2005.

3- **Tudela. Benjamin: The Itinerary of Benjamin of Tudela**, Philipp Feldheim Inc, First Edition 1907.

نشریات و مقالات:

۱- **ابراهیمی. محمد: مقاله تاثیر دین بر میزان دیه**، سایت اینترنتی دادگستری جمهوری اسلامی.

۲- **امینی. تورج: مقاله مجلس اول و تساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی**

۳- **بهار. ملک الشعرا: مقاله یک قصیده پهلوی، مجله سخن**، سال دوم شماره ۸ شهریور سال ۱۳۲٤، صفحه های ۵۷۷ تا ۵۸۱.

٤- **بهبو. هویک: مقاله مبانی برابری دیه، مصاحبه با هویک بهبو، روزنامه همشهری**، ۷ خرداد ۲۸/۱۳۸۲ می ۲۰۰۳، شماره ۳۰٦۲.

۵- **تبریزی. محمدحسین بن‌علی: رساله کشف المراد من المشروطه و الاستبداد**، آورده شده در کتاب مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، آبادیان، صفحه ٤۹.

٦- **تقوی اخوی. سید نصرالله: رساله سئوال و جواب در فواید مجلس ملی، کتاب رسایل مشروطیت**، صفحه‌های ۲٦۱ تا ۲۷۲.

۷- **جعفریان. رسول: مقاله پیشینه تشیع در کاشان**، از کتاب: مقالات تاریخی دفتر دوم، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷٦،

۸- **خالقی. علی: مقاله اندیشه‌های سیاسی شیخ علی‌نقی کمره‌ای**، نشریه حکومت اسلامی شماره ۲.

۹- **خلخالی. عماد العلما: رساله بیان سلطنت مشروطه و فوائدها، کتاب رسایل مشروطیت**، صفحه‌های ۲۹۵ تا ۳۳٤.

۱۰- **دانش پژوه. محمد تقی: مقاله یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم شماره چهارم شماره مسلسل ۲۸، زمستان ۱۳۵۰.

۱۱- **ستوده. منوچهر: مقاله تبریز در روزگار خواجه رشیدالدین فضل‌الله**، از کتاب: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ شمسی.

۱۲- **سلطان محمدی. ابولفضل: مقاله مروری بر زندگانی سیاسی علامه محمد باقر مجلسی**، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰.

۱۳- **شـهبازی. عبـدالله: مقالـه کالبد شـکافی تخریب حسـینیه دراویش گنابادی**، خبرگزاری انتخاب، ۲۰ فروردین ۱۳۸۵.

۱٤- **صانعی. آیت الله یوسـف: مقاله برابری دیه زن و مرد مسـلمان و غیر مسلمان.**

۱۵- **صوراسرافیل: دوره کامل نشریه صوراسرافیل**، چاپ دوباره، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳٦۱ شمسی.

۱٦- **طبیب منشادی. سید محمد: شرح شهادت شهدای منشاد.**

۱۷- **عابدینی. احمد: مقاله بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان**، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷.

۱۸- **عابدینی. احمد: ناپاکی کافران ومشرکان از نگاه دلیل اجماع**، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷.

۱۹- **عریضه وکلای انجمن پارسـیان به ناصرالدین‌شاه**، ایران نامه، سال دوازدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ بهار ۱۳۸۰.

۲۰- **غریبیـان. روبیـک: سرنوشـت ارامنه در جمهوری اسـلامی - تراژدی** قتل‌عام سفید، منتشر شده در سایت خبری اخبار روز.

۲۱- **فرهمند. یونس: شروط العمریه**- معرفی متنی کهن در باب اهل ذمه، فصل نامه تاریخ اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۱.

۲۲- **فصلنامه تاریخ معاصر ایران: مقاله شـرح اولین سالگرد مشروطه**، نوشته ولد میرزا نصرالله تفرشی، به اهتمام محمد معینی، سال نهم، شماره ۳٤، تابستان ۱۳۸٤.

۲۳- **فصلنامـه تاریخ معاصر ایران: مقاله صـورت ماده دوم متمم قانون اساسـی ایـران** پیشـنهادی حاج شـیخ فضل‌الله نوری مصوبه در مجلس شورای ملی، سال دهم، شماره ۳۸ ، تابستان ۱۳۸۵.

۲٤- **فصلنامه تاریخ معاصر ایران: عریضه زرتشـتیان مبنی بر تقاضای داشـتن نماینده در مجلس شـورای ملی**، سال دهم شـماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵.

۲۵- **فلاح‌زاده. محمد حسـین: حفظ حرمت مسـجد (مقاله)**، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم- مرکز مطالعات وتحقیقات اسلامی

۲٦- **کریمی. علیرضا: مقاله سـلطان علما**، فصلنامه حکومت اسـلامی،

شماره ٦.
۲۷- **کدیور. محسن: مقاله مساله برده‌داری در اسلام معاصر**، برگرفته از سایت اختصاصی محسن کدیور در اینترنت.
۲۸- **کدیور. محسـن: مقاله حقوق بشـر و روشـنفکر دینـی**، مجله آفتاب، شماره ۲۷، تیرماه ۱۳۸۲.
۲۹- **کلانتـری. علی اکبر: چشـم اندازی به نظام جزیه و مناسـبات جدید جهانی**، فصل‌نامه فقه اهل بیت فارسی شماره ۵ و٦.
۳۰- **لاری. سـید عبدالحسـین: رساله قانون مشروطه مشـروعه**، از کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۳۸٦ و ۳۸۷.
۳۱- **لایحه مراد از مشـروطیت در سـایر ممالک - مقصود از مشروطیت در ایران**، **عبدالله مازندرانی و محمد کاظم خراسانی**، نقل شده در کتاب رسائل مشروطیت زرگری‌نژاد. صفحه‌های ٤۸۵ و ٤۸٦.
۳۲- **لطفی. اسدالله: مقاله توارث مسلمان و کافر**، فصلنامه مشکوة شماره ۵۷.
۳۳- **لک‌زایی. نجف: مقاله درآمدی بر اندیشـه سیاسـی محقق سبزواری**، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۵.
۳٤- **لک زایی. نجف: مقاله رابطه فرد و دولت در اندیشـه سیاسـی محقق سبزواری**، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰
۳۵- **لک زایی، نجف: مقاله روضة الانوار عباسی** - رابطه مجتهد و سلطان، فصلنامه علوم سیاسی شماره ۱.
۳٦- **لک زایی. نجف: نگاهی به اندیشـه سیاسی فقهی سبزواری در کفایة الاحکام**، فصلنامه حکومت اسلامی.
۳۷- **لنگرودی. شمس: مقاله عصر مشروطه تغییر در فرم و محتوا**، مجله تلاش، سال ششم، شماره ۲٦ ، مرداد ماه ۱۳۸۵، آگوست ۲۰۰٦.
۳۸- **محلاتـی غروی. محمد اسماعیل: رسـاله الئالی المربوطه فی وجوب المشروطه**، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ٤۸۹ تا ۵٤۹.
۳۹- **ملکم‌خـان: رسـاله کنسطیطوسـیون**: فصل‌نامه ایران نامه، سـال نوزدهم شـماره۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۹و بهار ۱۳۸۰ صفحه‌های ۲۱۰ و۲۱۱، به نقل از هما ناطق، درباره رساله کنسطیطوسیون، نشریه الفبا دوره جدید،

جلد پنجم زمستان ۱۳٦۳.
٤۰- **ملکم خان: رساله یا دفتر تنظیمات.**
٤۱- **ملکوتی‌فر. ولی‌الله: مقاله غنا از دیدگاه محقق سبزواری،** فصلنامه مشکوة شماره ۵۳.
٤۲- **نجفی. محمدحسین: ورود کافران به مساجد واماکن مقدسه،** کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۱۰.
٤۳- **نجفی مرندی. شیخ ابوالحسن: رساله دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکمات القران،** رسائل مشروطیت به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، صفحه‌های ۱۹۵ تا ۲۵۵.
٤٤- **نوری. شیخ فضل‌الله: رساله حرمت مشروطه، از کتاب رسائل مشروطیت،** به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۷٤، صفحه ۱٦۰.
٤۵- **هاشمی (رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی). سید محمود: مقاله میراث غیرمسلمان،** فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، شماره ۲۹.
٤٦- **هاشمی (رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی). سید محمود: مقاله دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان،** مجله فقه فارسی، شماره ۲۸.
٤۷- **هدایتی. سید هاشم: اقلیت‌های قومی و توسعه سیاسی،** ماهنامه آفتاب، شماره ۳٤، فروردین واردیبهشت ۱۳۸۳.
٤۸- **ناطق. هما: انجمن شورایی در انقلاب مشروطه**
٤۹- **نشریه ایرانشهر چاپ لس‌آنجلس سال هشتم: مقاله آیا زرتشتیان کافرند؟** شماره ۱۳۳، تاریخ جمعه ۱ تیرماه ۱۳۸۰، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۱.
۵۰- **یوسفی اشکوری. حسن: روح و جان مشروطه برابری انسان‌ها است،** گفتگو با ناصر رحیم‌خانی.

فهرست اعلام

نام اشخاص

غ

ف

ق

ن

و

ه

انجمن‌ها، گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب، اقوام، مذاهب

ه

ی

اسم مکان

آ

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

مؤسسات انتشاراتی

The Suffering of the Dhimmitude in Iran
A study of the Life of Religious Minorities at the End of the Safavid Dynasty in Iran

By: Yousef Sharifi

Editor: Reza Goharzad

First Edition-2009
I S B N: 1-59584-173-3

Printing & Distribution by: Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com
e-mail: Ketab1@Ketab.com

The Suffering of the Dhimmitude in Iran

A study of the Life of Religious Minorities at the End of the Safavid Dynasty in Iran

By: Yousef Sharifi
Editor: Reza Goharzad